



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عمر الکرما  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# گنگوول گمستانی

﴿ دفتر ششم ﴾

محمد امینی گلستانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# کشکول گلستانی

نویسنده:

محمد امینی گلستانی

ناشر چاپی:

مؤلف

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۰	کشکول گلستانی جلد ۶
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	فهرست موضوعات
۲۱	تقدیم
۲۲	پیشگفتار
۲۲	اشاره
۲۳	مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب
۲۵	تالیفات چاپ شده از مؤلف
۲۶	خواب سیده سکینه خانم طباطبائی
۲۸	کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف
۳۱	زندگینامه مادر مهتاب حضرت ام البنین (س) قسمت اول
۳۱	اشاره
۳۳	تصمیم گیری حضرت علی علیه السلام به ازدواج مجدد:
۴۸	خواب ام البنین یک شب قبل از خواستگاری:
۵۳	ورود ام البنین به خانه علی (علیه السلام):
۵۴	ثمره ازدواج ام البنین با حضرت علی (علیه السلام):
۵۵	میلاد فرزند شجاعت:
۵۸	مادر چهار شهید:
۵۸	ام البنین، پاسدار خاطره عاشورا
۶۰	ولایت، کیمیایی بی همتا:
۷۳	ام البنین الگویی تمام عیار برای ما:
۷۵	سخن بزرگان در بیان فضایل ام البنین علیهاالسلام

- زندگینامه مادر مهتاب حضرت ام البنین (س) قسمت دوم ..... ۷۷
- اشاره ..... ۷۷
- متنهای زیبا درمورد مادر عشق حضرت ام البنین (س): ..... ۱۰۸
- زندگینامه قمر بنی هاشم قسمت اول ..... ۱۳۶
- اشاره ..... ۱۳۶
- میلاذ ابو الفضل عباس (علیه السلام): ..... ۱۴۳
- عباس به چه معناست؟ ..... ۱۴۴
- کودکی ماه بنی هاشم: ..... ۱۴۶
- نوجوانی حضرت عباس (علیه السلام): ..... ۱۵۰
- حماسه آفرینی در سنّ نوجوانی: ..... ۱۵۳
- فصل جوانی قمر بنی هاشم: ..... ۱۵۵
- عباس در مراسم غسل پیکر مطهر امام: ..... ۱۵۶
- کنیه های حضرت عباس علیه السلام ..... ۱۵۷
- القاب حضرت عباس علیه السلام: ..... ۱۵۸
- ابوالفضائل! جلوه هایی از دریای فضیلت قمر بنی هاشم علیه السلام ..... ۱۷۹
- رخدادهای مهم زندگی ابوالفضل عباس (علیه السلام) تا هلاکت معاویه: ۳ ..... ۲۰۷
- قمر بنی هاشم (علیه السلام) و نهضت حسینی ۴ ..... ۲۵۹
- اشاره ..... ۲۵۹
- چرا عباس علمدار سپاه امام حسین (علیه السلام) بود: ..... ۲۷۸
- با مصائب عباس (علیه السلام) در حماسه عاشورا ۵ ..... ۲۸۶
- اشاره ..... ۲۸۶
- روز خون، روز شهادت: ..... ۲۹۱
- ملاقات زهیر بن قین با قمر بنی هاشم علیه السلام: ..... ۲۹۲
- علمدار عشق و حفاظت از باران وفرماندهی لشکر: ..... ۲۹۶
- قمر بنی هاشم (علیه السلام) و حماسه ساحل فرات ۶ ..... ۳۰۹
- اشاره ..... ۳۰۹

- ۳۰۹ ..... علمدار کربلا وپند واندرز دادن دشمنان: - - - - -
- ۳۱۵ ..... حمایت عباس از مولایش امام حسین (علیه السلام): - - - - -
- ۳۱۷ ..... به یاد وصیت پدر: - - - - -
- ۳۲۳ ..... شهادت در آغوش برادر: - - - - -
- ۳۳۷ ..... کربلا پس از شهادت قمر بنی هاشم - ۷ - - - - -
- ۳۳۷ ..... اشاره - - - - -
- ۳۴۰ ..... عباس حافظ و نگهبان توس - - - - -
- ۳۴۲ ..... سرنوشت اجساد شهدا خصوصا قمر بنی هاشم (علیه السلام) چه شد؟ - - - - -
- ۳۴۷ ..... سرنوشت قاتلین حضرت عباس (علیه السلام) چه شد؟ - - - - -
- ۳۴۸ ..... ماجرای دستگیری قاتل حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام: - - - - -
- ۳۵۱ ..... سه ماجرای شگفت! - - - - -
- ۳۵۸ ..... ام البنین (س)، مادر مهتاب - - - - -
- ۳۶۸ ..... به مناسبت سالروز وفات حضرت ام البنین - - - - -
- ۳۶۸ ..... اشاره - - - - -
- ۳۷۳ ..... حضرت ام البنین (سلام الله علیها) - - - - -
- ۳۷۴ ..... زندگینامه اجمالی ام البنین سلام الله علیها - - - - -
- ۳۷۵ ..... ام البنین، و دو سبط پیامبر صلی الله علیه و آله - - - - -
- ۳۸۷ ..... تاریخ وفات حضرت ام البنین (س) - - - - -
- ۳۹۰ ..... وفات - - - - -
- ۳۹۱ ..... آداب دعا کردن - - - - -
- ۳۹۱ ..... اشاره - - - - -
- ۳۹۳ ..... راه های توسل به حضرت ام البنین - - - - -
- ۳۹۸ ..... زندگینامه حضرت ام البنین (سلام الله علیها) - - - - -
- ۳۹۹ ..... همسر و فرزندان حضرت عباس (علیه السلام) را بشناسیم - - - - -
- ۴۰۲ ..... فرزندان حضرت ابوالفضل (علیه السلام) - - - - -
- ۴۰۳ ..... لبابه هیچگاه برای شهادت همسرش حضرت عباس روضه نخواند - - - - -

- ۴۰۶ ..... همسر حضرت عباس علیه السلام
- ۴۰۷ ..... همسر حضرت عباس (علیه السلام) که بود و آیا ایشان فرزند هم داشتند؟
- ۴۰۸ ..... درباره سرنوشت لبابه زن حضرت عباس توضیح بدهید
- ۴۱۲ ..... وفات ابو طالب و خدیجه
- ۴۱۲ ..... اشاره
- ۴۱۴ ..... در بالین خدیجه
- ۴۲۲ ..... یاس کبود «توسل ائمه معصومین علیهم السلام به حضرت زهرا (س)»
- ۴۲۴ ..... زندگی نامه شاهزاده رومی حضرت نرجس خاتون همسر امام حسن
- ۴۲۴ ..... اشاره
- ۴۲۵ ..... داستان خاتون عشق در هاله ای از ابهام:
- ۴۳۸ ..... چگونگی ولادت امام مهدی (علیه السلام):
- ۴۴۳ ..... خزان زندگی نرجس خاتون (علیه السلام):
- ۴۴۷ ..... زندگی نامه نرجس خاتون (س) قسمت دوم
- ۴۴۷ ..... اشاره
- ۴۴۸ ..... زادگاه واقعی نرجس خاتون کجاست و دین رسمی آنان چه بود؟
- ۴۵۰ ..... نسب واقعی نرجس خاتون چه بود؟
- ۴۵۱ ..... شمعون صفا کیست ؟
- ۴۵۷ ..... چرا یک شاهزاده رومی و مسیحی برای امام حسن عسکری انتخاب
- ۴۶۷ ..... ۵ - بر محور ولایت:
- ۴۶۹ ..... ۷ - مادری، جلوه ای جاودان:
- ۴۷۷ ..... خوابهای نرجس خاتون:
- ۴۸۱ ..... نامهای نرجس خاتون علیهاالسلام:
- ۴۸۶ ..... القاب نرجس خاتون (علیه السلام):
- ۵۰۲ ..... سن نرجس خاتون و امام حسن عسکری در هنگام ازدواج:
- ۵۱۲ ..... مسأله اختفای ولادت امام زمان (علیه السلام):
- ۵۶۸ ..... ماجرای ازدواج امام زمان (عج) قسمت اول



- ۵۹۲ ..... قسمت دوم
- ۵۹۲ ..... اشاره
- ۵۹۲ ..... ازدواج امام زمان (عج) و افسانه جزیره خضراء
- ۶۱۲ ..... دوران رواج داستان جزیره ی خضراء:
- ۶۳۲ ..... ازدواج امام زمان (عج) و جزیره خضراء قسمت سوم
- ۶۷۵ ..... نتیجه مباحث گذشته:
- ۶۸۹ ..... ازدواج امام زمان (عج) قسمت چهارم
- ۶۹۰ ..... موافقین این امر عنوان میکنند:
- ۷۰۰ ..... نظریه دوم؛ امام زمان (عج) ازدواج نکرده و فرزندی هم ندارد
- ۷۱۲ ..... نظریه سوم: ازدواج انجام گرفته، ولی اولاد ندارد
- ۷۱۳ ..... نظریه چهارم: آیا سکوت بهتر نیست؟
- ۷۱۶ ..... نتیجه گیری و جمع بندی:
- ۷۵۴ ..... لولا فاطمه (س)
- ۷۶۵ ..... عصمت چهارده معصوم
- ۷۷۵ ..... مراد از عصمت در چهارده معصوم
- ۷۷۸ ..... تقلید غیر معصوم از نظر بزرگان اهل سنت
- ۷۸۸ ..... محوریت فاطمه علیهاالسلام در حدیث کساء
- ۷۸۹ ..... فاطمه علیهاالسلام غایت آفرینش
- ۸۲۱ ..... (شاهزادگان ایران) - دختران یزدگرد سوم - یزدجرد بن شهریار
- ۸۴۱ ..... ۹ ربیع؛ تاریخ کشته شدن عمر بن خطاب
- ۸۵۰ ..... منابع بیواسطه و با واسطه کتاب
- ۸۶۱ ..... منابع و مدارک بیواسطه و با واسطه کتاب
- ۸۷۶ ..... درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: امینی گلستانی ، محمد، 1317 -

عنوان و نام پدیدآور: کشکول گلستانی / محمد امینی گلستانی.

مشخصات نشر: قم: انتشارات محمد امینی گلستانی

مشخصات ظاهری: 7 ج.

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: امینی گلستانی ، محمد، 1317 - -- وعظ

موضوع: اسلام -- مطالب گونه گون

موضوع: تاریخ

ص: 1

اشاره



كشكول گلستاني

محمداميني گلستاني

ص: 3



## فهرست موضوعات

محمد امینی گلستانی 1

فهرست موضوعات 5

تقدیم 9

محمد امینی گلستانی 9

پیشگفتار 10

مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب 11

تالیفات چاپ شده از مؤلف. 13

خواب سیده سکینه خانم طباطبائی 14

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف 16

زندگینامه مادر مهتاب حضرت ام البنین (س) قسمت اول 19

تصمیم گیری حضرت علی علیه السلام به ازدواج مجدد: 20

خواب ام البنین یک شب قبل از خواستگاری: 35

ورود ام البنین به خانه علی (علیه السلام): 40

شماره ازدواج ام البنین با حضرت علی (علیه السلام): 41

میلاذ فرزند شجاعت: 42

مادر چهار شهید: 45

ام البنین، پاسدار خاطره عاشورا 45

ولایت، کیمیایی بی همتا: 47

ام البنین الگویی تمام عیار برای ما: 60

سخن بزرگان در بیان فضایل ام البنین علیها السلام 62

زندگینامه مادر مهتاب حضرت ام البنین (س) قسمت دوم 64

متنهای زیبا در مورد مادر عشق حضرت ام البنین (س): 81

12 - سلام بر نوحه ها و زجه های ... سلام بر اشکها و ناله های ... 101

زندگینامه قمر بنی هاشم قسمت اول 105

112 میلاد ابو الفضل عباس (علیه السلام):

عباس به چه معناست؟ 113

115 کودکی ماه بنی هاشم:

118 نوجوانی حضرت عباس (علیه السلام):

121 حماسه آفرینی در سنّ نوجوانی:

122 فصل جوانی قمر بنی هاشم:

124 عباس در مراسم غسل پیکر مطهر امام:

125 کنیه های حضرت عباس علیه السلام

القاب حضرت عباس علیه السلام:

126

ص: 5

رخدادهای مهم زندگی ابوالفضل عباس (علیه السلام) تا هلاکت معاویه: 170 3

قمر بنی هاشم (علیه السلام) و نهضت حسینی 4 222

چرا عباس علمدار سپاه امام حسین (علیه السلام) بود: 241

با مصائب عباس (علیه السلام) در حماسه عاشورا 5 248

روز خون، روز شهادت: 253

ملاقات زهیر بن قین با قمر بنی هاشم علیه السلام: 254

علمدار عشق و حفاظت از یاران و فرماندهی لشکر: 258

قمر بنی هاشم (علیه السلام) و حماسه ساحل فرات 6 270

علمدار کربلا و پند و اندرز دادن دشمنان: 270

حمایت عباس از مولایش امام حسین (علیه السلام): 275

به یاد وصیت پدر: 277

شهادت در آغوش برادر: 283

کربلا پس از شهادت قمر بنی هاشم - 7 293

عباس حافظ و نگهبان توست 295

سرنوشت اجساد شهدا خصوصا قمر بنی هاشم (علیه السلام) چه شد؟ 297

سرنوشت قاتلین حضرت عباس (علیه السلام) چه شد؟ 301

ماجرای دستگیری قاتل حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام: 302

سه ماجرای شگفت! 305

ام البنین (س)، مادر مهتاب 312



به مناسبت سالروز وفات حضرت ام البنین 322

حضرت ام البنین) سلام الله علیها 327

زندگینامه اجمالی ام البنین سلام الله علیها 328

ام البنین، و دو سبط پیامبر صلی الله علیه و آله 329

تاریخ وفات حضرت ام البنین (س) 339

آداب دعا کردن 343

راه های توسل به حضرت ام البنین 345

زندگینامه حضرت ام البنین) سلام الله علیها (350

همسر و فرزندان حضرت عباس (علیه السلام) را بشناسیم 351

فرزندان حضرت ابوالفضل (علیه السلام) 354

ص: 6

لبابه هیچگاه برای شهادت همسرش حضرت عباس روضه نخواند 355

همسر حضرت عباس علیه السلام 358

همسر حضرت عباس (علیه السلام) که بود و آیا ایشان فرزند هم داشتند؟ 359

درباره سرنوشت لبابه زن حضرت عباس توضیح بدهید 360

وفات ابو طالب و خدیجه 364

در بالین خدیجه 366

یاس کبود «توسل ائمه معصومین علیهم السلام به حضرت زهرا س 374

زندگی نامه شاهزاده رومی حضرت نرجس خاتون همسر 376

امام حسن عسکری (علیه السلام) قسمت اول 376

داستان خاتون عشق در هاله ای از ابهام: 377

چگونگی ولادت امام مهدی (علیه السلام):

390

خران زندگی نرجس خاتون (علیه السلام):

395

پی نوشتها و منابع: 398

زندگی نامه نرجس خاتون (س) قسمت دوم 399

زادگاه واقعی نرجس خاتون کجاست و دین رسمی آنان چه بود؟ 400

نسب واقعی نرجس خاتون چه بود؟ 402

شمعون صفا کیست؟ 403

چرا یک شاهزاده رومی و مسیحی برای امام حسن عسکری 409

انتخاب شد نه یکی از دختران مسلمان عرب؟ 409

5 - بر محور ولایت: 419

7 - مادری، جلوه ای جاودان: 421

خوابهای نرجس خاتون: 429

نامهای نرجس خاتون علیهاالسلام:

433

القاب نرجس خاتون (علیه السلام): 438

سن نرجس خاتون و امام حسن عسکری در هنگام ازدواج: 454

مسأله اختفای ولادت امام زمان (علیه السلام): 464

پی نوشتها و منابع: 498

ماجرای ازدواج امام زمان (عج) قسمت اول 507

پی نوشتها و منابع: 529

قسمت دوم 531

ازدواج امام زمان (عج) و افسانه جزیره خضراء 531

دوران رواج داستان جزیره ی خضراء: 551

منابع و پینوشتها: 563

ازدواج امام زمان (عج) و جزیره خضراء قسمت سوم 568

نتیجه مباحث گذشته: 611

ص: 7

پی نوشتها و منابع: 617

ازدواج امام زمان (عج) قسمت چهارم 622

موافقین این امر عنوان میکنند: 623

2- نظریه دوم: 633

نظریه سوم 645

نظریه چهارم: آیا سکوت بهتر نیست؟ 646

نتیجه گیری و جمع بندی: 649

منابع و پی نوشتها: 652

پی نوشت: نجمه خاتون 655

پی نوشتها و منابع حالات نرگس خاتون قسمت اول: 657

لولا فاطمه (س) 677

آیت الله محمدعلی گرامی 677

عصمت چهارده معصوم 688

مراد از عصمت در چهارده معصوم 698

تقلید غیر معصوم از نظر بزرگان اهل سنت 701

محوریت فاطمه علیها السلام در حدیث کساء 711

فاطمه علیها السلام غایت آفرینش 712

(شاهزادگان ایران) 744

دختران یزدگرد سوم - یزدجرد بن شهریار 744

9 ربیع؛ تاریخ کشته شدن عمر بن خطاب 764

منابع بیواسطه و با واسطه کتاب 773

## تقدیم

به تو

مادر ای وجودش سرشار از مهربانی‌ها، ای دریای بیکران رأفت و محبت، ای تجسم رحمت بی انتهای خداوندی، ای موجود دوست داشتنی جهان آفرینش:

بالآخره ای مصداق ایثارها و از خود گذشتگی‌ها؛

و به تو ای پدر ای رکن استوار زندگیم، و ای عمود خیمه عمرم: ای اسوه خوبیها، ای زبان زد خاص و عام ای اباذر زمان، ای نمونه پارسائی ای سالک الی الله به هردوی شما ثواب این اثرم را هدیه می کنم و نگران دعای خیر شما هستم روحتان شاد.

تقدیر و تشکر

از همسر زحمتکش و یاور خوشی‌ها و ناخوشی‌هایم و همسفر رنجور دوران زندگانیم، صبیّه محترمه حضرت آیت الله حاج شیخ علی عرفانی قدس سرّه، که در دوران تألیف آثارهایم، وسایل رفاه و آسایش مرا فراهم نموده است، تا با آرامش جسم و جان این اثرها را به پایان ببرم، و با اعتذار از زحمات طاقت فرسای عمر سپری شده اش در خانه من که خود نیز نمونه ای از مادران فداکار می باشد، کمال تقدیر و تشکر را دارم و به پاس احترام او و ادای مزد کوچکی از زحمات صبورانه اش: والدین بزرگوارشان را که اسوه تقوی و پرهیزکاری و عبودیت و بندگی بودند و در واقع پدر و مادر دوم من هم هستند، با والدین خودم در ثواب این اثر ناچیزم شریک می نمایم و علو درجات همه شان را از خداوند رؤف و مهربان مسئلت دارم آمین.

محمد امینی گلستانی

ص: 8

لطفاً پیش از شروع به مطالعه کتاب، این مقدمه را تماماً مطالعه نمایند.

1 - در اوقات فراغت، برای اینکه حوصله ام تنگ نشود، کتاب های گوناگون را، مطالعه می کردم یا از اینترنت استفاده می نمودم بعضی، از مطالب را نسخه برداری و یاد داشت می کردم، تا اینکه بصورت کتاب قطور و سنگین در آمد و حیقم آمد که آن را بلا استفاده رها سازم، لذا با مرور و کوچک ترین تنظیم، بصورت هفت جلد در آمده.

1 - خاندان رسالت. 2 - اصحاب. 3 - علما. 4 - میوه های شفا بخش. 5 - متفرقات در سه جلد.

2 - بعنوان امانت دار، هیچگونه دخل و تصرف در مطالب یا محتوی نکرده، آنگونه که در کتابها موجود بود، ثبت کرده و کوچکترین تغییری نداده ام که در نتیجه قسمتی از مطالب، تکرار یا مشابه هم در آمد که از اینجهت معذرت می خواهم.

3 - اگر ضمن مطالعه به مطلب ناخوشایندی برخورد کردید، لطفاً ببینید از کجانشان کرده ام، به منبع آن مراجعه کنید من هیچگونه مسؤلیتی در این مورد ندارم.

4 - بعلت هزینه سنگین چاپ و عدم امکان در دسترس قرار دادن این مجموعه را بصورت کتاب، فعلاً آن را برای ثبت در سی دی، به این صورت تحویل دادم، تادر صورت تمایل، عزیزان، از آن استفاده نمایند، اگر در آینده امکانات چاپ، پیش آید، چون مجلداتش زیاد است، انشاء الله، با تجدید نظر کلی و تقسیم بندی صحیح، آن را، به چاپ رسانده و در اختیار عزیزان قراردهم.

5 - در مورد بعضی از قضایا بحث به طول کشیده مانند جریان ام کلثوم و غیره، هر گوشه ای از آن را خواستم حذف نمایم، دیدم آن قسمت، خود نیز قابل استفاده است بدینجهت نخواستم، دست بزنم و ترتیبش را بهم بزنم. در پایان توفیق همه عزیزان و سروران را از ایزد منان خواستارم موفق باشید.

نام: محمد نام خانوادگی: امینی گلستانی ش ش 15 فرزند: حاج سردار مرحوم کشور: ایران، استان: اردبیل.

تخصص: فلسفه و فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ. تألیفات (42 جلد). تحصیلات (خارج فقه و اصول و فلسفه). استادان معروف (21 نفر).

در سال 1329 شمسی از زادگاهش قریه گلستان در 30 کیلومتری اردبیل به مدرسه علمیه ملا ابراهیم اردبیل وارد و پس از گذراندن دوره مقدماتی صرف و نحو و منطق از استاد سید مسلم خلخالی و شیخ سعید اصغری و غیرهما.

در سال 1331 به حوزه علمیه قم وارد شده و نزد اساتید آنجا (آقایان شیخ عبدالکریم ملائی و سید جواد خطیبی و میرزا احمد پایانی و مسلم ملکوتی و میرزا محسن دوزدو زانی و غیرهم) استفاده نموده است، و در نیمه دوم سال 1334 به نجف اشرف وارد شده و از اساتید آنجا (آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم و شیخ مجتبی لنگرانی و عارف بزرگ شیخ محمدعلی سرابی و آقای تسوجی و سید اسدالله مدنی آذرشهری و غیرهم دروس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر و غیره)، استفاده نموده است. و در تاریخ 1340 از نجف اشرف مراجعت نموده و در شهر توریستی سرعین اردبیل با صبیبه آیت الله حاج شیخ علی عرفانی از شاگردان علامه محمدحسین نائینی و هم دوره آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم ازدواج کرده و به مدت یازده سال در آن شهر که آن وقت یک روستای کوچک بیش نبود اقامت نموده است. در طول این مدت مشغول کارهای تبلیغی و علمی و فرهنگی شده و بناهای مفید و مجلل از خود به یادگار گذاشته.

مانند.

1 - مسجد مجلل و بزرگ حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به مساحت 800 متر به اضافه کتابخانه و شبستان زنانه و سایر

ص: 10

متعلقات و فضای باز مسجد 1400 متر.

2 - احداث چشمه های آب شرب چندین روستای اطراف سرعین.

4 - تأسیس صندوق های خیریه بنام حضرت باب الحوائج ابوالفضل (علیه السلام) که اول از 17 صندوق شروع و فعلاً بیشتر مناطق استان اردبیل را فراگرفته است.

در سال 1351 شمسی از سرعین به اردبیل مهاجرت نموده و مقیم گشته و در خلال مدت 14 سال اقامت در اردبیل به کارهای روحانیت و تبلیغاتی اسلامی و 11 سال سرپرستی حجاج بیت الله الحرام را ادامه داده است.

در سال 1357 شمسی از اردبیل به تهران مهاجرت کرده و در بحبوحه انقلاب اسلامی در نازی آباد ساکن شده و پس از پیروزی انقلاب.

در سال 1359 به اردبیل برگشته مشغول کارهای روحانیت خود شده و به تدریس و تفسیر قرآن مجید اشتغال داشته است. تا اینکه در سال 1365 دوباره به تهران برگشته و در خانه خیابان دانشگاه جنگ ساکن گشته و مشغول تبلیغ و تفسیر و کارهای مربوط به روحانیت شده است. تا این که در سال 1375 از تهران به قم هجرت نموده و در خانه پشت صدا و سیما ساکن شدند.

در سال 1375 شمسی در اردبیل زلزله ویرانگر به وقوع پیوست که در اثر آن تعداد یک صد و یازده روستا را از 25 درصد تا صد در صد ویران و گروه زیادی را به کام مرگ فرستاد.

در سال 1381 بنا به دعوت بزرگان سرعین جهت تبلیغ ماه مبارک رمضان، به آنجا رفته و با دیدن وضع مسجد امام زمان (علیه السلام) که در اثر زلزله مقاومت خود را از دست داده بود بازسازی و تقویت و توسعه داده و تعداد چهار باب مغازه برای هزینه مسجد، و ایجاد گنبد و مناره ها و کاشیکاریهای آنرا انجام داده است.

در این سفر باز به کارهای امور خیر شروع و ادامه داده است از جمله.

1 - مسجد مجلل باب الحوائج حضرت ابوالفضل علیه السلام به مساحت 1500 متر با متعلقات آن که در سال 1382 تا سال 1392 ادامه پیدا کرد، و الان مورد استفاده



مردم محل و دهها هزار مسافر شهرتوریستی می باشد و در نظر است که تأسیس حوزه علمیه و درمانگاه عمومی و 15 باب مغازه برای هزینه های مسجد را شروع نمایند انشاءالله.

2 - در زادگاهش روستای گلستان، که در اثر زلزله دو مسجد آنجا خراب شده بود، مسجد امیرالمومنین (علیه السلام) را بنا و تأسیس نموده و به پایان رساند.

3 - در سال 1382 مسجد مجلل در روستای (جن قشلاقی) از دهستان های یورتچی احداث و در سال 1384 تقریباً به اتمام رسید و مورد استفاده قرار گرفت.

4 - احداث غسل خانه های متعدد در روستاهای اطراف سرعین.

5 - با حصارکشی قبرستان سرعین که در وسط شهر، زیر پای حیوانات و مورد تجاوز ساکنین دور و بر قبرستان بود، محافظت نمود.

در دوران سکونت جدید قم مشغول تألیفات متعدد گشته که تعدادی از آنها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم.

### **تالیفات چاپ شده از مؤلف.**

1 - سرچشمه حیات - وزیری یک جلد 402 صفحه.

در این کتاب مطالب ارزنده علمی و دینی و فلسفی و طبی، درباره آب و آفرینش مخلوقات از آن از نظر قرآن و روایات و کلمات بزرگان فن که مورد استقبال دانشمندان و محققان داخل و خارج کشور قرار گرفت که در مدت کوتاه 4 مرتبه چاپ شد و فعلاً کمیاب می باشد.

2 - سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دو جلد ضخیم وزیری 1283 صفحه در باره کیفیت کشورداری و مدیریت آن حضرت کشوری به وسعت کره زمین را از نظر فرهنگی و قضائی و اقتصادی و نظامی و اجتماعی و هزاران مطالب نو و متنوع در این مورد که امتیازش را به انتشارات مسجد مقدس جمکران، واگذار و آن را چاپ و نشر می کند.

ص:12

در 29 ماه صفر سال 1386 در روز آخر روضه دخترم امینه خانم در شهر قدس من صحبت کردم و برای خانمها مسائل گفته و موعظه کرده و درنهایت چون روز شهادت امام رضا علیه السلام بود، به امام رضاعلیه السلام توسل نمودم، چند روز بعد دخترم امینه گفت: بابا یک نفر سیده خانم هست به نام سکینه طباطبائی که آن روز در مجلس روضه حضور داشت باگریه شدید گفت: از مجلس شما که رفتم شب خوابیدم در خواب دیدم در مجلس روضه شما هستم، ناگهان یک نفر سید نورانی که من تا آن روز شخصیت چنانی با آن نورانیت ندیده بودم وارد شد و مستقیماً رفت پیش حاجی آقا روبرو نشست و حاجی آقا در دستش دو جلد کتاب بود و با زبان عربی باهم صحبت زیاد نمودند و من هم پشت سر آن آقا نشسته گریه می کردم و به من متوجه شده و فرمود: زیاد گریه نکن چشمهایت خراب می شود تو که هر هفته نزد من هستی، دوباره با حاجی آقا به صحبت ادامه دادند و می دانستم راجع به آن کتاب صحبت می کردند، حاجی آقا آن دو جلد کتاب را به آن آقا تحویل داد و ایشان هم تحویل گرفتند و چون آش شما را من تقسیم می کردم آن آقا به من فرمود:

به هرکس که از آش می دهید هم نامش را بنویسید و هم آن را مهر نموده به من دهید و ما هم به این دستور عمل کردیم و تمامی آنها را لای کتاب حاجی آقا گذاشت و با خود برد، در این حال من به صدای گریه خودم از خواب بیدار شدم.

البته آن دو جلد کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) است که در باره حالات و نحوه مدیریت و حکومت آن حضرت بعد از ظهور نوشته ام که انشاء الله مورد قبول آن آخرین امید قرار گرفته است و امتیاز آن را مسجد مقدس جمکران قم از من گرفت و خودشان چاپ کردند که خدا را شکر مورد قبول اقشار مختلف جامعه قرار گرفته است که

در مدت یک سال دوبار با تیراژ بالا 16 هزار جلد چاپ شده است والحمد لله.

3- از مباحثه تا عاشورا - در یک جلد وزیری 684 صفحه در باره مباحثه رسول خدا 6 با نصارای نجران و سر انجام تسلیم آنها و مقایسه آن جریان با سرگذشت پنج تن آل عبا: و عدم تسلیم مسلمانان نماهای دشت کربلا به امام حسین علیه السلام فرزند آن حضرت و شهید کردن آن امام را با مظلومیت تمام. این کتاب حاوی مطالب جالب و مفید فراوان می باشد.

4- والدین دو فرشته جهان آفرینش - در یک جلد وزیری در 320 صفحه در باره حقوق متقابل والدین و اولاد در برابر هم از نظر آیات و اخبار و گفتار بزرگان و مطالب فراوان در این مورد.

5- آداب ازدواج و زندگی خانوادگی - وزیری 276 صفحه. کتابیست تحقیقی و تحلیلی درباره ازدواج جوانان عزیز و راهنمایی آنها در انتخاب همسر و کیفیت زندگی مادام العمر، از منظر آیات و اخبار و... که در واقع مکمل کتاب والدین دو فرشته جهان آفرینش می باشد.

6- کتاب مهم اسلام فراتر از زمان - درباره پاسخ به کسانی است که ایراد نموده و اشکال می گیرند، دین اسلام چگونه می تواند تا دامنه قیامت، دنیای رو به ترقی روزانه را اداره نماید و اساساً رهبران این دین چه جایگاهی از علم و دانش داشتند که مدیریت جهان را تا آخر دنیا به دست گیرند. در این کتاب قسمت مهمی از پیشگوئیهای بزرگان اسلام آورده شده است (مانند فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام به کمیل: یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثم أشار بیده المبارکه یمیناً و شمالاً و قال ستبني من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بيت في ذلك الزمان الا و فيه شيطاناً أریل).

کلمه اریل لغت انگلیسی است که به گیرنده و آنتن اریال گویند، حضرت 1400 سال پیش نه انگلیسی بود و نه از صنعت آنتن اثری این بیان را داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی: زمان علی امتی یخربون قباب الأئمه بالبنا دیق به زودی می آید زمانی بر امت من، قبه (و گنبد) های قبرهای امامان را با بندق ها (یعنی با نارنجک یا بمب) ویران سازند!! دقت بفرمائید این کلام در زمانی گفته شده است

که نه امامی شهید شده و نه در جائی مدفون شده بود و نه از گنبد حرما و اختراع بمب خبری بود که پس از قرن‌ها در سامرا و قبلاً نیز در بقیع اتفاق افتاد یا روایت در مورد ازدواج همجنسها يتزوج الرجال بالرجال و يتزوج النساء بالنساء، و روایت لعن الله المتشبهين من الرجال بالنساء و المتشبهات من النساء بالرجال درباره تغییر جنسیت دهندگان و صدها امثال این روایتها، در 688 صفحه وزیری.

پیشگویی های آیات و روایات، از بزرگان دین در باره پیشرفت علوم آیندگان و اوضاع حیرت انگیز جهان، این کتاب در نوع خود منحصر به فرد و حاوی مطالب نو آوری زیاد می باشد.

7 - آغلار ساولان - سبلان گریان یا سبلان می گرید: رقعی 50 صفحه. با زبان آذری در باره زلزله سال 1375 استان اردبیل و تخریب 111 بخش و روستا از 25 در صد تا صد در صد که یکی از آنها روستای گلستان زادگاه مؤلف و کشته شدن و زیر آوار ماندن 77 نفر از نزدیکان نسبی و سببی او و بیان نام تک تک آنها.

8 - 111 پرسش و پاسخ در بار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف - رقعی در 295 صفحه سوال و جواب های متنوع در طول سال های تبلیغی مؤلف در شهر توریستی و بیلاقی سرعین اردبیل و بیان مطالب نو.

9 - فلسفه قیام و عدم قیام امامان - در 198 صفحه جیبی در باره این که چرا بعضی از آن بزرگواران قیام و اکثرشان قعود نمودند و اساساً قیامی از آنها وجود داشت یا برایشان تحمیل نمودند و مطالب متنوع و مفید دیگر.

10 - گلستان سخنوران شامل 110 مجلس سخنرانی مذهبی در دو جلد وزیری 1511 صفحه چکیده ای از تبلیغات متنوع مؤلف.

11 - ولایت شرط قبولی اعمال در دو جلد.

12 - شرح دعاهاى روزانه ماه رمضان.

### کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف

1 - آیا و چرا - در زیر سؤال بردن برادران اهل سنت و علمای آنان و آوردن

دلایل فراوان از کتاب های معتبر خودشان در باره اهل بیت، خاصه امیر مؤمنان و فاطمه زهراء عليهم السلام و اینکه چرا آنها به این دلایل و اسناد خودشان عمل نمی کنند.

2 - 600 مجلس سخنرانی مذهبی در 12 جلد از سخنرانی های 55 ساله مؤلف و بیان مطالب متنوع دینی و اسناد و روایات فراوان در هر مقوله، که سخنرانان مذهبی و منبری های محترم را از مراجعه به کتاب های متفرقه و جمع آوری مطالب برای بیان در سخنرانی هایشان. بی نیاز می سازد در 12 جلد و در دست تنظیم و آماده سازیست و بخواست خدا، بتدریج به چاپ خواهد رسید.

3 - رحمت واسعه - در باره رحمت عالمگیر و فراگیر خدای متعال و آوردن آیات و روایات متنوع و جریان های توبه کنندگان و شمول غفران الهی در باره آنها.

این کتاب امید دهنده گناهکاران و دور ساختن آنان از یأس و نومیدی و جذب دور شدگان از خدا را به سوی پروردگار بخشنده و مهربان.

4 - شب - کتابیست در باره برکات و فضایل و امتیازات شب و اینکه شب مردان خدا روز جهان افروز است و شب خود از مورد توجه بزرگان عالم و خلونگه راز و نیاز آنان با معبودشان و مطالب فراوان در این موارد.

5 - عتابات قرآن - در باره این که چرا خداوند متعال بعضی از انبیاء عليهم السلام را، مورد عتاب قرار داده و آیا این عتاب ها با عصمت آنها منافات دارد؟ مانند (عفا الله عنک لم اذنت لهم) یا مسئله چیز دیگر است.

6 - خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من - این نوشته حاوی شرح حال دوران زندگی از بدو تولد تا امروز 1393/11/30 که به 400 صفحه رسیده است و هنوز هم خلاصه و امهات اوضاع و زوایای زندگی اش را می نویسند.

7 - دعای عرشیان بفرشیان - درباره استغفار فرشتگان و حاملان عرش خدا برای بنی آدم به استناد آیه 7 سوره غافر و سایر آیات، نزدیک به اتمام.

8 - نشانه هائی از او - کتابیست در باره آیات بیان کننده نشانه های خدا شناسی و روایات پیرامون آن.

9 - مرزهای زندگی - از دید آیات و روایات و سیره پیشوایان.

10 - مرزخوراکی ها و نوشیدنی ها - از منظر آیات و احادیث و پزشکی.

11 - نوادر - روایات و سرگذشت ها و نوادر جریان های گوناگون به صورت کَشکول در 7 جلد.

12 - شیطان: علت وجودی او و پرسش و پاسخهایی درباره وی.

13 - مادران 14 معصوم علیهم السلام، هنگام ازدواج هیچکدام بیوه نبود.

14 - یاد داشتهای اینترنتی ام درسایت «امینی گلستانی» در دو جلد که وسیله (مؤسسه مرکز تحقیقات علوم اسلامی «نور» حوزه علمیه قم) پخش می شود و هنوز هم ادامه دارد.

15 - متفرقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان گوناگون.

16 - تحدی یا دعوت به مقابله به مثل در باره اعجاز قرآن.

17 - نفیسه خاتون دختر حسن بن زید بن حسن نبیره امام حسن مجتبی علیه السلام.

18 - ولایت شرط قبولی اعمال جلد دوم.

19 - اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان وزیری در دو جلد ضمیمیم.

20 - صفات متقین و مؤمنین از آیات و احادیث.

21 - مجالس: در دو جلد وزیری. سخنرانی های ماه رمضان و محرم در شهر توریستی سرعین اردبیل و اطراف.

بیشتر این کتابها با کتاب دو جلدی سیمای جهان که مسجد جمکران چاپ میکند و هم مسجد جمکران آن را داده، به سی دی ریخته شده که همه بتوانند از آن استفاده نمایند

و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین، و الصّٰلوة والسّٰلام علی سیدالانبیاء والمرسلین و علی آله الطّیّبین الطّاهرین لاسیّما بقیّته الله فی الارضین و حجّته علی عباده أجمعین، الحجّٰة بن الحسن روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، واللّعنه الدّائمة الأبديّة علی اعدائهم أجمعین من الان الی لقاء یوم الدّین آمین ربّ العالمین.

تنها منجی

## زندگینامه مادر مهتاب حضرت ام البنین (س) قسمت اول

### اشاره

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 4:48 بعد از ظهر روز 1389/2/25

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

زندگینامه مادر مهتاب حضرت ام البنین (س) قسمت اول

السلام ای گوهر دریای عشق السلام ای لاله صحرای عشق

السلام ای مظهر صبر و وفا السلام ای زوجه شیر خدا

السلام ای باغبان لاله ها ای به حیرانت همه آلاله ها

خواننده ای خود را کنیز فاطمه علیها السلام

داده ای درس محبت بر همه

شاعر جعفرزاده

ص: 17





خورشید همواره در چشمان مادرانی طلوع می کند که به دور دستها خیره شده اند و برای فرداها مردان و زنانی می پروراند تا در زمین، این امانت الهی، جانشینی آسمانی باشند.

دامان تربیت مادران مهد پرورش انسانهای پاک و خدایی است و ما با نگاهی درس آموز از زندگانی این مادران توشه معرفت برمی چینیم.

یکی از مادران برجسته تاریخ «ام البنین، فاطمه کلایه» است که زندگی او مالا مال از عشق به ولایت و امامت بوده و در تربیت فرزندان دلیر و شجاع و با ادب چون عباس بن علی علیه السلام بسیار موفق بوده است.

تولد و رشد او در خاندان با اصالت و شجاع، صفات و ویژگیهای فردی این بانو و صبر و بردباری در خانه امامت و تربیت فرزندان که همگی پیرو امام خویش بوده و تا آخرین لحظات زندگی خویش دست از ولایت نکشیده اند و پیام رسانی و مبارزه سیاسی این بانوی کریمه همه و همه نشان از مجد و عظمت وی دارد.

بانوی قطره های علقمه، خاتون سوگ نشین علقمه... و مادر؛ مادری که اگر چه در کربلا نبود، ولی دلش تا ابد در کربلا ماند و نگاهش بر افق، که آیا «کاروان عشق» را بازگشتی خواهد بود؟ مادری که ام البنین بود، ولی آینه نگاهش از آسمان کربلا، تنها اشک خونین ستارگان را چید؛ آن گاه که راوی، از عبور نیزه ها روایت می کرد! مادری که برای همیشه، با ناله های نینوایی، به یاد پسرانش، لالایی سرود و سروده هایش را فرات، هر روز، هنگام غروب نجوا می کند!

اینک پژوهشی کوتاه در زندگی این پاک بانوی عرب داریم تا از زلال صفات او قطره ای معرفت یابیم و خویش را در مسیر کمال قرار دهیم.

### **تصمیم گیری حضرت علی علیه السلام به ازدواج مجدد:**

ده سال پس از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه سلام الله

علیها، بنا بر وصیت خود حضرت فاطمه سلام الله علیها وقتی علی علیه السلام به فکر گرفتن همسر دیگری بود، عاشورا در برابر دیدگانش بود. برادرش «عقیل» را که در علم نسب شناسی وارد بود و قبایل و تیره های گوناگون و خصلتها و خصوصیت‌های اخلاقی و روحی آنان را خوب می شناخت طلبید. از عقیل خواست که: برایم همسری پیدا کن شایسته و از قبیله ای که اجدادش از شجاعان و دلیر مردان باشند تا بانویی این چنین، برایم فرزندی آورد شجاع و تکسوار و رشید.

قبل از هر چیز ذکر این نکات مناسب است که:

آگاهان به انساب در گذشته از نظر دینی و اجتماعی و اخلاقی موقعیت ممتازی داشتند و همانند سایر دانشمندان مورد مراجعه افراد بوده اند از جمله عقیل فرزندان ابوطالب بود وی علاوه بر شرافت خانوادگی و مجد و عظمتی که به جهت هاشمی بودن داشت، به انساب و قبایل عرب آگاه بود و خانواده های شریف و خوشنام را از قبایل و خانواده هایی که اخلاق رذیله و صفات نکوهیده داشتند، باز می شناخت و بدین جهت نیز افراد برای انتخاب بهتر در مورد همسر و دایه که طبعاً باید از میان خانواده های اصیل انتخاب شود به وی رجوع میکردند چه آنکه در شرع مقدس نیز تاکید شده است:

برای انعقاد نطفه فرزند آینده تان محل مناسبی (رحم) انتخاب کنید چه آنکه دایی فرزندان در انتقال صفات همانند همسر شما که مادر فرزندان است، موثر است (اصول کافی کلینی و سردار کربلا ص 33).

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرموده است: ای مردم! بر حذر باشید از سبزه زاری که بر روی مزبله (منجلاب) می روید. سؤال شد از حضرت: سبزه زاری که بر مزبله بروید چیست؟

حضرت فرمود: زن زیارویی که در خانواده پلید و نادرست رشد کرده باشد.

(وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 14، ص 29. با اندکی تغییر در کتاب مقنعه شیخ مفید ص 79، المجازات النبویه ص 61 و سردار کربلا ص 33).

ص: 20

صفندی نقل میکند عقیل یکی از کسانی بود که نظر و گفته اش در علم انساب حجت بود و در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای وی حصیری میگذارند که بر آن نماز میکرد و قبائل عرب برای شناخت و آگاهی از علم انساب به دورش جمع میشدند و او در پاسخ مراجعات، بسیار سریع الانتقال بود (نکت الهمیال ص 200 و کتاب سردار کربلا یا ترجمه العباس از سید عبدالرزاق موسوی المقرم ص 34).

از این روست که علی بن ابیطالب علیه السلام آنگاه که قصد ازدواج دارد به برادر خویش، عقیل بن ابی طالب که در علم (انساب) معروف بود و ذهن و سینه اش گنجینه ای از اسرار خاندان گوناگون عرب بوده می فرماید:

زنی را برای من اختیار کن که از نسل دلیر مردان عرب باشد تا با او ازدواج کنم و او برایم پسری شجاع و سوارکار به دنیا آورد. (قمر بنی هاشم، مقرم، ص 15).

عقیل، بانو ام البنین از خاندان بنی کلاب را که در شجاعت بی مانند بود، برای حضرت انتخاب کرد. و در پاسخ برادر گفت:

با ام البنین کلابیه ازدواج کن زیرا در عرب شجاعت از پدران و خاندان وی نیست. (عمده الطالب و سراسلسله و سردار کربلا ص 34).

و سپس در مورد جد مادری ام البنین، ابوبراء عامر بن مالک، که در آن روز از جهت دلاوری و شجاعت کم نظیر بود می گوید:

ابوبراء عامر بن مالک جد دوم فاطمه کلابیه از شجاعت در میان قبایل عرب بی نظیر است و کسی را شجاع تر از او جز حضرتت نمی شناسم از این رو او را بازی کننده با شمشیرها (ملاعب الاسنه) می نامند. (تقیح المقال، علامه مامقانی، ج 3، ص 70 با ترجمه).

عقیل همچنین از دیگر خصوصیات بارز خاندان بنی کلاب میگوید و امام این انتخاب را پسندید و عقیل را به خواستگاری نزد پدر ام البنین فرستاد

گویی نگاه نافذ علی از مرز زمانها عبور کرده و کربلا را با همه سختیهایش می بیند و برای یاری حسین علیه السلام از امروز در پی مادری شجاع از خاندان شجاع و

ص: 21

دلیر است تا فرزندى چونان عباس، پدر فضیلتها، به دنیا آورد و او یاری گر حسین در کربلا باشد.

یک شبهه:

چرا حضرت علی علیه السلام که خود امام مسلمین و حجت خداوند در زمین و دریای علوم و غیره... بود خود همسرش را انتخاب نکرد و این کار را به برادرش عقیل سپرد او که خود به همه چیز آگاهی داشت؟

گفتن این نکته ضروری است که علم و آگاهی عقیل و دیگران با شناخت و علم حضرت امیرالمومنین علیه السلام به احوال قبائل و شجاعان و دلاوران عرب، قابل مقایسه نیست تا مقام مقدس ولایت نیازمند نظر عقیل باشد آیا کسی که نر و ماده مورچگان را میشناسد به قبایل عرب آگاهی ندارد؟ ابوذر غفاری نقل میکند:

من و امیرالمومنین علیه السلام به بیابانی وارد شدیم که مورچه بسیاری داشت من گفتم منزه است خدایی که تعداد این مورچگان را میداند.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمودند اینچنین نگو بلکه بگو:

منزه است خدایی که خالق این مورچگان می باشد چه آنکه به خدا قسم من تعداد اینها را میدانم و نروماده آنان را میشناسم (- مدینه المعاجز ص 115 و سردار کربلا ص 34).

همچنین حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: شیعیان ما از طینت و سرشت ویژه ای قبل از خلقت آدم خلق شده اند و از جمع آنها نه چیزی کم و نه چیزی اضافه میشود و من آنگاه که به آنان نظر می افکنم همه را میشناسم و نیز دوست و دشمنم را می شناسم و اسامی آنان و پدران و عشایر و نژادشان در نزد ما نوشته و موجود است (اختصاص شیخ مفید و کتاب بصائر الدرجات و سردار کربلا ص 35)

بنابراین کسی که چنین علمی دارد نیازی به اینکه عقیل قبیله های عرب را به وی بشناساند ندارد نهایت اینکه فرمایش حضرت علی علیه السلام به عقیل به این

ص: 22

جهت است که امور جریان عادی خود را طی کند، و چه بسا در افعال و اعمال ذوات مقدسه ائمه هدی علیهم السلام مصالح و حکمت هایی وجود دارد که ما پاره ای از آنها را درک میکنیم و پاره ای دیگر بر ما پوشیده و نزد خود آنان می باشد.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز که به فیض اقدس و اراده الهیه مویده بوده و از هرگونه اظهار نظر دیگران بی نیاز بودند با اصحاب مشورت میفرمودند شاید نکته دیگری نیز اضافه بر آنچه ذکر شد در این کار باشد و آن اینکه:

استبداد و خود رایی اگرچه انسان به بالاترین مراتب عقلی هم رسیده باشد اشتباه است، و بدین ترتیب اصحاب نیز از فوائد مشورت با دیگران همانند منافع استخاره آگاه میشدند از فرموده های حضرت رسول است که:

هرکه به نظر و رای خود خوشبین باشد گمراه میشود، و هرکه با تکیه به عقل خود، خویشتن را بی نیاز داند لغزش یابد کسی که در کارها مشورت کند پشیمان نگردد، و آن که استخاره کند زیان نبیند ( مستطرف ج 1 ص 70-61 و کتاب یردار کربلا ص 35).

ما در تاریخ موارد بسیاری را میخوانیم که ائمه چگونه با دیگران در کارها مشورت میکردند و از نظرات آنها استفاده میکردند تمام آن موارد برای آگاه کردن افراد به این نکته بود که در کارها چگونه باید با آرامش و بدون شتابزدگی عمل کرد

امام رضا علیه السلام میفرماید: پدر مقدس و گرامیشان حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام با اینکه در عقل و خرد با هیچکس قابل مقایسه نبود ولی گاهی با با بردگان و غلامان مشورت مینمودند و به نظر آنان در مورد باغات و املاک عمل میفرمودند و هنگامی که برخی سؤال مینمودند که چرا با بردگان مشورت میکنید؟ میگفتند: چه بسا مطالب صحیح که از زبان آنان جاری میشود.

ائمه علیهم السلام با اینکه به تمام گذشته و آینده آگاهی و اطلاع داشتند در زندگی در مواردی که میدانستند قضای حتمی پروردگار در پیش نیست از وسائل عادی مانند مراجعه به پزشک در هنگام بیماری و غیره استفاده میکردند.

حضرت علی علیه السلام نیز در انتخاب همسر همینگونه عمل کردند البته از

فرمایش ایشان به عقیل معلوم میشود که با وی مشورت نکردند بلکه از او خواستند تا با توجه به آشنایی او به انسب و آگاهی وی به خانواده های محترم، بانوی شایسته از شجاع زادگان را برایشان خواستگاری کند. (بحث در مورد اینکه چرا علی علیه السلام که خود «باب علم النبی» بود از عقیل یاری می خواست از حوصله مقاله ما خارج است و با رجوع به کتابهایی چون قهرمان علقمه و العباس و... می توان دلیل آن را یافت).

مشخصات عروس انتخاب شده چه بود؟

دیدیم که عقیل به برادرش امام علی علیه السلام فاطمه کلایه را معرفی کرد و امام علی علیه السلام هم آن را پذیرفت حال باید ببینیم این عروس خوشبخت چه ویژگیهایی داشت که لیاقت پیدا کرد عروس حضرت علی علیه السلام شود.

1 - نام و نسب فاطمه کلایه (از تبار خورشید):

نام او فاطمه بود که بعدها پس از ازدواج با حضرت علی علیه السلام با کنیه «أم البنین» (مادر پسران) مشهور شد. پدر و مادرش از خاندان بنی کلاب از اجداد بزرگ حضرت محمد صلی الله علیه و آله بودند و دارای خوبیها و صفات خانوادگی مشترک بودند

به گفته تاریخ فاطمه دختری پاکدل و باتقوا بود. وی شرافت خانوادگی و اصالت ذاتی و پاکی فطری را با نیروی جسمانی و زیبایی ظاهری یکجا به همراه داشت.

روان پاک و روح تابناک این بانوی پاکدامن که بعدها به ام البنین شهرت یافت چنان در آسمان ایمان می درخشید که پس از فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله بلندترین مقام را در میان زنان مسلمان احراز کرد.

فضایل اخلاقی، کمالات انسانی، نیروی ایمانی، ثبات و پایداری، شکیبایی و بردباری، بصیرت و دانایی، نطق و سخندانی او را به شایستگی، بانوی بانوان کرده بود.

حزام بن خالد بن ربیعہ بن وحید بن کعب بن عامر بن کلاب، (قمر بنی ہاشم، عبدالرزاق المقرم، ص 9.) قابل توجه کہ در بعضی از کتب نام او حرام ذکر شده.

پدر ام البنین است مردی شجاع و دلیر و راستگو کہ از صفات ویژه او اوست.

وی از استوانه های شرافت در میان عرب به شمار می رفت و در بخشش، مهمان نوازی، دلاوری و رادمردی و منطق قوی مشهور بود. تاریخ ویژگیهای این مرد بزرگ را به مناسبتهای گوناگون چون جریان خواستگاری ام البنین و ازدواج حضرت علی علیه السلام ذکر می کند.

مادر بزرگوار ام البنین، «ثمامه» یا لیلی (دختر سهیل بن عامر بن جعفر بن کلاب) از اجداد رسول خدا و امیرالمومنین (همان، ص 10. مقاتل الطالبین ص 22 و بطل العلقمی 1/92).

است کہ در تربیت فرزندان کوشا بوده و تاریخ از وی چهره درخشانی را به تصویر کشیده است. بینش عمیق، دوستی با اهل بیت و دوستی با فرزندان در کنار وظیفه مهم مادری و چونان معلمی دلسوز آموختن باورهای اعتقادی و مسایل مربوط به همسررداری و آداب معاشرت با دیگران از جمله ویژگیهای خاص این بانو است.

در بسیاری از کتب تاریخی نام یازده تن از مادران وی ذکر شده است کہ همگی از خانواده های شریف و اصیل عرب بوده اند و به واقع مصداق بارز «شجره طیبه» (قرآن کریم، سوره ابراهیم / 24).

می باشند شجره ای کہ اصل آن در زمین است و فرع آن در آسمانها و حاصل و نتیجه این درخت پاک همانا عباس بن علی و عثمان و لبید شاعر و ابوبراء بن عامر و ... بوده اند

خاندان این بانو از خاندان های ریشه دار و جلیل القدر بود کہ به دلیری و دستگیری معروف بودند و هر یک در بزرگی و شرافت به گونه ای مشهور گشته اند و

ما جهت اختصار به برخی از ویژگیهای آنان می پردازیم.

مورخان در مورد شرافت نسب ام البنین می نویسند:

تاریخ پدران و داییه‌های ام البنین را به ما می شناساند و ما دانستیم که آنان از سوارکاران شجاع عرب در جاهلیت بوده و شرافت و آقایی (سیادت) آنها به حدی بوده است که حتی پادشاهان نیز به آن اذعان داشته اند. (عبدالرزاق المقرم، قمر بنی هاشم، ص 10.

عامر بن طفیل:

عامر برادر «عمره»، مادر مادر بزرگ «ام البنین» بود که از معروفترین سواران عرب به شمار می رفت و آوازه دلآوری او در تمام محافل عربی و غیر آن پیچیده بود تا آنجا که اگر هیاتی از عرب نزد قیصر روم رفت در صورتی که با عامر نسبتی داشت، مورد تجلیل و تقدیر قرار می گرفت وگرنه توجهی به آن نمی شد.

عامر بن مالک:

جد دوم (مادری) فاطمه، ام البنین، ابوبراء عامر بن مالک است که در عرب معروف است به «ملاعب الاسنة» یعنی بازی کننده با نیزه ها، زیرا شجاعت و دلآوری او به حدی بود که جنگ برایش بازی با نیزه ها بود. علاوه بر دلآوری، از پایبندان به پیمان و یاور محرومان بود و مردانگی او ضعیفان را دستگیر بود که مورخان در این باب نمونه های متعددی از او نقل کرده اند.

عقیل به برادر بزرگوارش علی علیه السلام می گوید:

ابوبراء عامر بن مالک جدّ دوم فاطمه در شجاعت در میان قبایل بی نظیر بوده و کسی را شجاعت از او جز حضرتت نمی شناسم و از این رو او را «ملاعب الاسنة» می خوانند. (مامقانی، تنقیح المقال، ج 3، ص 70 با ترجمه.

مورخان او را جنگاوری توانا و اسب سواری بی نظیر و در حفظ عهد و پیمان

ص: 26



کوشا می دانند.» عامر «برادری به نام» طفیل «داشت که از جمله شجاعان عصر خود بود و تمام جنگجویان به قدرت بازو و مهارت وی در شمشیر زدن اعتراف می کردند. او عموی مادر ام البنین بود.

عروه بن عتبّه:

عروه پدر» کبشه «نیای مادری ام البنین و از شخصیت‌های برجسته در عالم عربی بود. به دیدار پادشاهان معاصر خود می رفت و از طرف آنان مورد تجلیل و قدردانی قرار می گرفت و پذیرایی شایانی از او به عمل می آمد (قمر بنی هاشم، ص 113. محقق بزرگ شیخ عبدالواحد مظفر در کتاب خود» بطل العلقمی «به تفصیل درباره این خاندان گرامی و باقیات صالحات آنان سخن رانده است.

اینان برخی از اجداد مادری حضرت ابوالفضل علیه السلام هستند که متصف به صفات والا و گرایشهای عمیق انسانی بوده اند و به حکم قانون وراثت، ویژگیهای والای خود را از طریق ام البنین به فرزندان بزرگوارش منتقل کرده اند.

یکی دیگر از چهره های برجسته خاندان خجسته تاریخ، «لبید» پسر سهیل بن عامر است که از شاعران برجسته عرب بوده و در عرصه شعر و ادب کم نظیر می باشد؛ او دایی ام البنین است.» لبید «برای نعمان بن منذر، پادشاه حیره، شعر زیبایی را در شأن شجاعت قبیله بنی کلاب و خاندان خود، بنی عامر، می سراید که در عرب هیچ کس وی را انکار نکرد و این نمایانگر شناخت مردم نسبت به ویژگیهای والای این خاندان است. او چنین می خواند:

یا واهبَ الخیر الجزیل من سعه نحن بنو ام البنین الاربعه

و نحن خیر عامر بن صعصعه المطعمون الجفنه المددعه

(دکتر احمد بهشتی، قهرمان علقمه، ص 32 و بَطَلُ العلقمی، عبدالواحد مظفر، ج 1، ص 167.

ای بخشنده خیر فراوان! ما فرزندان مادر چهار پسریم و از نسل خوب صعصعه هستیم که در جنگ، با ضربات شکننده، جمجمه دشمن را در هم می شکنیم.

ص: 27

در مورد نسب مادری ابوالفضل العباس علیه السلام در کتب تاریخی مطالب زیادی هست که صاحب کتاب بطل العلقمی در حدود 95 صفحه از این خاندان سخن می گوید و از خصلتهای پسندیده آنان با دقت و ظرافت تمام می نویسد. شاید بتوان با یک جمله تصویری از خاندان «ام البنین» ترسیم کرد و آن اینکه پدران و مادران و خاندان ام البنین در شجاعت، کرم، اخلاق، هنر و وجاهت اجتماعی و بزرگواری پس از قریش، سرآمد قبایل گوناگون عرب بوده اند.

شجاعت، ادب، ایثار و هزاران صفت نیک که در رگهای کودکان جاری است سرچشمه در وجود نیکو مادرانی دارد که خوبیهای هستی قسمتی از ارث آنان است. و همیشه تاریخ، مادران برجسته، این بهشتیان زمینی، مادر خوبیها و جوانمردیها و رشادتها بوده اند.

گفتنی است که آشنایی با اخلاق و خصلتهای یک خانواده و حتی خاندان، ما را در شناخت ویژگیهای فردی افراد و خوبیها و خصلتهای آنان یاری می کند زیرا قانون وراثت از جمله قوانین علمی است که با گذشت زمان بیش از پیش اثبات شده و می شود و آثار آن برای غیر عالمان نیز مشهود و هویداست.

اسلام بیش از هر آیین دیگری به قانون وراثت و ژنتیک احترام گذاشته و ما به وضوح در معارف و مبانی اسلامی اهمیت آن را می بینیم.

به عنوان نمونه، پیامبر بزرگ اسلام، این سفیر سعادت، در مورد انتخاب همسر می فرماید: «علیکم بذات الدین (شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج 14، ص 31).

بر شما باد که همسر دیندار انتخاب کنید.

و نیز می فرماید: اذا جاءکم من ترضون خلقة و دینه فزوجوه... (شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج 14، ص 51).

با کسانی ازدواج کنید که اخلاق و دین آنان پسندیده باشد...»

این دو نکته مورد نظر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در مورد شخص و شخصیت همسر است که متدین و خوش اخلاق باشد. آنگاه که رسول خدا صلی الله

علیه و آله به افقی دورتر می نگرد به امت خود چنین می فرماید:

تزووجوا فی الحجر الصالح فان العرق دساس. (علی اکبر مظاهری، جوانان و انتخاب همسر، ص 116

در دامان (خانواده) صالح و شایسته ازدواج کنید زیرا عرق) ژنها (تأثیرگذار هستند.

اثرگذاری ژنها در فرزندان چنان زیاد است که رسول خوبیها، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، به جوانان امر می کند که برای ایجاد نسل خوب، به خانواده همسر آینده توجه داشته باشند. و با عبارت اندیشمندانه خود در زمانی که هیچ گونه آزمایشگاه «ژنتیک» وجود نداشت می فرماید: « فان الابناء تشبه الاحوال (علی اکبر مظاهری، جوانان و انتخاب همسر، ص 116

همانا فرزندان از دایهها شکل می گیرند

و همواره مردم را نهی می کرد از ازدواج با دختران خوب و زیبایی که در دامان خانواده های پلید و ناصالح رشد کرده اند. ( خضراءالدمن ) از میان جوانمردان جاودانه تاریخ، عباس بن علی علیه السلام، تندیس ادب و شجاعت، درخششی دارد به وسعت تمامی هستی و این درخشندگی نخواهد بود مگر از پشت چهره مهربان و برجسته مادری به نام ام البنین.

اکنون که تا حدی به اهمیت خانواده و خاندان در شکل گیری شخصیتها پی بردیم و دانستیم که اصل پاک و ریشه پاک، به یقین میوه ای طاهر خواهد داد ارزش « علم انساب (بر ما مشخص می شود و به عظمت جمله عقیل آنجا که به علی (علیه السلام) می گوید:

تزووج ام البنین الکلابیه فانه لیس فی العرب اشجع من آبائها (مقرّم، قمر بنی هاشم، ص 26 با ترجمه

با ام البنین کلابیه ازدواج کن زیرا شجاعت از پدران و اجداد وی در عرب نیست.

واقف می شویم

ص: 29

ام البنین علیها السلام و تولدی نورانی:

در کتب تاریخی نوشته اند:

حرام بن خالد به همراه جمعی از « بنی کلاب » به سفر رفته بود. در یکی از شبها به خواب فرو رفته و در عالم رؤیا دید که در زمین سرسبزی نشسته است و مرواریدهای درخشانی از اطراف بر جماعت و بر دستان او می ریزد و او از زیبایی آنها متعجب می شود. سپس مردی را می بیند که به سوی او می آید از طرف بلندی و هنگامی که به او می رسد سلام می کند و حرام او را جواب می دهد. آن مرد به او می گوید:

« این مروارید را به چه قیمت می فروشی؟ »

حرام نگاه کرد و آن درّ زیبا را در دستان خود دید؛ رو به مرد کرده و گفت:

« من قیمت این درّ را نمی دانم که به شما بگویم، شما آن را به چه قیمت خریداری؟ »

مرد گفت: من نیز نمی دانم قیمت او را ولی این هدیه ای است که یکی از پادشاهان عطا کرده است. و من ضامن هستم برای تو به چیزی که از درهم و دینار بالاتر است. »

حرام گفت: آن چیز چیست؟

مرد گفت: تضمین می کنم که او شرافت و سیادت ابدی دارد و بهره و بزرگی از او است. حرام گفت: آیا این را برایم ضمانت می کنی. و مرد پاسخ داد: آری. و حرام در پایان به مرد گفت: و تو اکنون واسطه در این امر می شوی.

و مرد نیز گفت: و من واسطه می شوم؛ او را به من اعطاء کرده اند و من به تو عطا می کنم.

وقتی حرام از خواب بیدار شد رؤیای خود را برای بنی کلاب گفت و خواستار تعبیر آن شد. یکی از خاندان وی گفت:

« اگر رؤیای صادقه باشد دختری روزی تو خواهد شد که یکی از بزرگان او را عقد

خواهد کرد و به سبب این دختر مجد و شرافت و آقایی نصیب تو خواهد شد. »

و هنگامی که او از سفر برگشت، ثمامه بنت سهیل، همسر باوفای او، حامله بود و هنگام بازگشت همسرش از سفر وضع حمل کرده و دختری چونان مروارید درخشان و زیبا به دنیا آورد. حرام پس از آگاه شدن از تولد دخترش به خود گفت:

« قد صدقت الرؤیا » (و از این بشارت شاد و مسرور شد. (محمدعلی الناصری، مَوْلِد العباس بن علی (علیه السلام)، ص 26 با ترجمه.

نام او را «فاطمه» نهاد، و به رسم عرب کنیه ای برای وی برگزیدند که «ام البنین» بود.

پدران و مادران و خاندان ام البنین در شجاعت، کرم، اخلاق، هنر و وجاهت اجتماعی و بزرگواری پس از قریش، سرآمد قبایل گوناگون عرب بوده اند.

گفتنی است اگر چه خواب همواره حجت نیست ولی می تواند راهنما و دلیل خوبی باشد و در تاریخ می بینیم که بسیاری از انبیاء و اولیاء خدا در زندگانی خویش خوابهایی می دیدند که در مسیر زندگی با آنها راهنمایی می شدند. خواب حضرت یوسف علیه السلام در کودکی و خواب عبدالمطلب برای قربانی فرزند خود و خواب پیامبر صلی الله علیه و اله در جنگها و نمونه های فراوان دیگری وجود دارد که در قرآن یا کتب روایی یافت می شوند که نباید به آنان با دیده حقارت نگریست.

به هر حال پس از این رؤیای صادقه فاطمه، مادر فضلیتها، به دنیا آمد و دوران کودکی را چونان دیگر کودکان گذراند و در دامان مادری مهربان و پاک و پدری شجاع که دارای سجایای اخلاقی فراوان بودند رشد کرد.

مورخان در مورد مادر بزرگوار فاطمه این گونه می نویسند:

و كانت ثمامه اديبهً كاملةً عاقلةً فادّبتْ ابنتها بآداب العرب و علمتها بما ينبغي ان تعلمها من آداب المنزل و تأديه الحقوق الزوجيه و غير ذلك مما تحتاجه في حياتها العامه. ( محمدعلی الناصری، مَوْلِد العباس بن علی (علیه السلام)، ص 28 با ترجمه.

ثمامه، مادر ام البنین، بانویی ادیب و کامل و عاقل بود. آداب عرب را به دخترش آموخت و هر آنچه مورد نیاز یک دختر است در زندگانی از مسایل مربوط به خانه

داری و ادایِ حقوق) دیگران (و همسر داری و غیره را به او یاد داد. »

لازم به ذکر است که شایستگی تعلیم و باور حقیقتها در وجود ام البنین بوده است که بذریعۀ تعلیم مادر، در سرزمین افکار و اندیشه او شکوفا شده است.

و این گونه پاک بانوی بنی کلاب به رشد و پویایی جسمی و روانی رسید به گونه ای که در عرب ضرب المثل بود و نه تنها در حُسن و جمال و عفاف که در علم و ادب و اخلاق مورد نظر اهل دقت و بینش بوده است.

اثرگذاری ژنها در فرزندان چنان زیاد است که رسول خویبها، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، به جوانان امر می کند که برای ایجاد نسل خوب، به خانواده همسر آینده توجه داشته باشند

تاریخ تولد ام البنین:

در مورد تاریخ دقیق ولادت حضرت ام البنین اطلاعی در دست نیست و تاریخ نگاران سال ولادت او را ثبت نکرده اند، ولی یاد آور شده اند که تولد پسر بزرگ ایشان، حضرت ابوالفضل علیه السلام، در سال 26 ق اتفاق افتاده است.

برخی از تاریخ نگاران زمان ولادت ایشان را در حدود پنج سال پس از هجرت (در حوالی کوفه) تخمین می زنند

ویژگی های بارز خاندان ام البنین:

در خاندان و تبار پاک ام البنین چند ویژگی مهم وجود دارد که همگی در وجود عباس علیه السلام به ظهور رسید

الف: شجاعت و دلاوری که در کربلا زیباترین چهره خویش را نمایاند.

ب: ادب و متانت و عزت نفس که در زندگانی 34 ساله عباس بن علی به وضوح دیده می شود.

ج: هنر و ادبیات که ام البنین از «دایی» خویش لبیب شاعر به ارث برده بود و فرزند عزیزش عباس علیه السلام از مادر ادیبه خود. (البته

شاعران دیگری در این

خاندان می زیسته اند).

د: ایثارگری و احترام به حقوق دیگران که نمود آن در عشق به ولایت و امامت متجلی شد.

ه: وفا و پابندی به تعهدات.

مراسم خواستگاری از ام البنین:

حضرت علی علیه السلام پس از اینکه فاطمه کلایه را تایید کرد و پسندید عقیل برادرش را برای خواستگاری به نزد پدر فاطمه فرستاد

و حرام که بسیار میهمان دوست بود پذیرایی کاملی از او کرده و با احترام فراوان به او خیرمقدم گفته و در مقابل وی قربانی کرد. سنت و رسم عرب این بود که تا سه روز از میهمان پذیرایی می کردند و روز سوم حاجت او را می پرسیدند و از علت آمدنش سؤال می کردند و خانواده ام البنین که خارج از مدینه زندگی می کردند نیز چنین رسمی را به جای آوردند.

روز چهارم با ادب و احترام از علت ورود وی جويا شدند و عقیل گفت: به خواستگاری دخترت فاطمه آمده ام، برای پیشوای دین و بزرگ اوصیا و امیر مؤمنان علی بن ابیطالب.

حزام که هرگز پیش بینی چنین پیشنهادی را نمی کرد، حیرت زده ماند. با کمال صداقت و راستگویی گفت: به چه نسب شریفی و چه خاندان با مجد و عظمتی! اما ای عقیل شایسته امیرالمؤمنین یک زن بادیه نشین با فرهنگ ابتدایی بادیه نشینان نیست. او با یک زن که فرهنگ بالاتری دارد باید ازدواج کند و این دو فرهنگ با هم فرق دارند.

عقیل پس از شنیدن سخنان وی گفت:

امیرالمؤمنین از آنچه تو می گویی خبر دارد و با این اوصاف میل به ازدواج با او دارد.

پدر ام البنین که نمیدانست چه بگوید از عقیل مهلت خواست تا از مادر دختر،

ثمامه بنت سهیل، و خود دختر سؤال کند و به او گفت:

زنان بیشتر از روحيات و حالات دخترانشان آگاه هستند و مصلحت آنها را بیشتر می دانند. (محمدعلی الناصری، مولد عباس بن علی (علیه السلام)، ص 36

آنچه در جریان صحبت عقیل و حرام بن خالد مورد نظر است و الگوی خانواده های امروز می تواند باشد، موارد زیر است:

الف) اکرام و احترام به میهمان حتی اگر ناشناس بوده و هدفش نیز ناشناخته باشد.

ب) احترام متقابل میهمان نسبت به میزبان و حفظ آداب و رسوم آنان چنان که عقیل انجام داد.

ج) صداقت خانواده عروس در بیان حقایق اگر چه به نفع آنان نباشد.

د) صراحت بیان خانواده داماد و عدم توجه به معیارهای غیر منطقی چون ثروت و مقام و شهری بودن و...

ه) توجه پدران به نظر مادرها در امر ازدواج دخترهایشان.

و) توجه و اهمیت دادن به نظر دختر برای انتخاب همسر آینده اش.

ز) در نظر گرفتن نکات خاص روانشناسی اگر چه سطحی باشد در مسایل خانواده و مراعات ادب.

سخنان این دو بزرگوار، عقیل و حرام، به پایان رسید و حرام به سوی دختر بافضیلت خود، ام البنین آمد برای شنیدن پاسخی از وی...

وقتی پدر ام البنین به نزد همسر و دخترش برگشت دید همسرش موهای ام البنین را شانه می زند و او از خوابی که شب گذشته دیده بود برای مادر سخن میگوید...

### **خواب ام البنین یک شب قبل از خواستگاری:**

در روز خواستگاری ام البنین در حالی که مادرش موهای او را شانه می کرد خوابی را که شب گذشته دیده بود برای مادر تعریف می کرد و خواستار تعبیر آن



بود؛ او گفت:

مادر خواب دیدم که در باغ سرسبز و پردرختی نشسته ام. نهرهای روان و میوه های فراوان در آنجا وجود داشت. ماه و ستارگان می درخشیدند و من به آن ها چشم دوخته بودم و در باره عظمت آفرینش و مخلوقات خدا فکر می کردم. در مورد آسمان که بدون ستون بالا قرار گرفته است و همچنین روشنی ماه و ستارگان...

در این افکار غرق بودم که ماه از آسمان فرود آمد و در دامن من قرار گرفت و نوری از آن ساطع می شد که چشمها را خیره می کرد. در حال تعجب و تحیر بودم که سه ستاره نورانی دیگر هم در دامنم دیدم. نور آنها نیز مرا مبهوت کرده بود. هنوز در حیرت و تعجب بودم که هاتقی ندا داد و مرا با اسم خطاب کرد من صدایش را می شنیدم ولی او را نمی دیدم گفت:

بشراکِ فاطمهُ بساده العُررِ ثلاثة انجم و الزاهر القمر

ابوهم سید فی الخلق قاطبه بعد الرسول کذا قد جاء فی الخبر

فاطمه مزده باد تو را به سیادت و نورانیت. به ماه نورانی و سه ستاره درخشان پدرشان سید و سرور همه انسانهاست بعد از پیامبر گرامی و اینگونه در خبر آمده است.

پس از خواب بیدار شدم در حالی که می ترسیدم. مادرم! تاویل رؤیای من چیست؟! مادر به دخترک فهیمه و عاقله خود گفت:

دخترم رؤیای تو صادقه است ای دخترکم به زودی تو با مرد جلیل القدری که مجد و عظمت فراوانی دارد ازدواج می کنی. مردی که مورد اطاعت امت خود است. از او صاحب 4 فرزند می شوی که اولین آنها مثل ماه چهره اش درخشان است و سه تای دیگر چونان ستارگانند.

پس از صحبت های دوستانه و صمیمانه مادر و دختر، حزام بن خالد وارد اتاق شد و از آنها در مورد پذیرش علی علیه السلام سؤال کرد و گفت:

آیا دخترمان را شایسته همسری امیرالمؤمنین علیه السلام می دانی؟ بدان که خانه او خانه وحی و نبوت و خانه علم و حکمت و آداب است اگر او را (دخترت) را اهل

و لایق این خانه می دانی - که خادمه این خانه باشد - قبول کنیم و اگر اهلیت در او نمی بینی پس نه ؟

همسر او که قلبی مالا مال از عشق به امامت داشت گفت:

ای (حزام) به خدا سوگند من او را خوب تربیت کردم و از خدای متعال و قدیر خواستارم که او واقعا سعادت‌مند شود و صالح باشد برای خدمت به آقا و مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام پس او را به علی بن ابیطالب، مولایم، تزویج کن. (مولد عباس بن علی (علیه السلام)، محمد علی الناصری، صص 36-38. و کتاب مادر مهتاب.

اگر چه خواب حجت نیست و جهت امور مهمی مثل ازدواج نمی توان تنها به خوابها اکتفا کرد ولی راهنمای خوبی برای رسیدن به مقصود می باشد اگر بیننده خواب مهذب باشد و طهارت ظاهری و باطنی را حفظ کند و اندیشه های شیطانی و خطورات ذهنی پراکنده نداشته باشد خوابهای او دارای تعبیر و تاویل مناسبی خواهد بود. ام البنین از شخصیت‌هایی بود که این طهارت را داشته و همواره در رفتار و کردار خویش راه صحیح و مناسب را پیش می گرفته است و از این رو رؤیای او به این زیبایی لباس واقعیت و حقیقت می پوشد و چهار پسر برای سید عالمیان علی علیه السلام می آورد که یکی قمر بنی هاشم می شود و دیگران نیز ستارگان آسمان ولایت و امامت هستند. اکنون با توجه به خواب حرام بن خالد قبل از تولد فرزندش «ام البنین» و نیز با نظر به صداقت اعراب بادیه نشین و بویژه خاندان و خانواده او و همچنین خوابی که قبل از ازدواج توسط خود فاطمه نقل می شود درمی یابیم که ازدواج علی علیه السلام و فاطمه کلابیه ازدواج آسمانی بوده و خداوند برای پرورش مرواریدی چون عباس علیه السلام صدف پاک و مطهری چون ام البنین را که میزبان شایسته ای بود قرار داده است و از میان زنان عرب او را برگزیده است.

گفتنی است که شیخ عبدالعظیم ربیعی در دیوان شعر خود در مرثیه عباس بن علی (علیه السلام) قصیده ای سروده است که در حاشیه آن اشاره به این رؤیا کرده و در مضمون شعر، این رؤیا را وارد کرده است.

عقیل با اجازه از ام البنین عقد بین این دو بزرگوار را اجرا کرد با مهریه ای که سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و برای دختران و همسران خود معین کرده بود و آن 500 درهم بود در حالی که پدر او می گفت: او هدیه ای است از سوی ما به پسرعموی رسول خدا و ما طمع به مال و ثروت او نداشتیم. (مولد عباس بن علی (علیه السلام)، محمد علی الناصری، صص 36-38. و کتاب مادر مهتاب.

26 - همان، ص 39

برقرار شد

اینگونه ازدواج آسمانی و پیوند خجسته و مبارک بین سید اوصیاء و مادر شجاعتها صورت می گیرد و در طول زندگی مشترک همواره اطاعت و احترام و تکریم و ملاحظت در مورد فرزندان علی علیه السلام از سوی ام البنین مشهود بوده است.

تاریخ ازدواج ام البنین با حضرت علی (علیه السلام):

گروهی از مورخان بر آنند که علی علیه السلام با ام البنین بعد از شهادت حضرت زهرا علیها السلام ازدواج نمود. دسته ای دیگر می گویند که این امر بعد از ازدواج حضرتش با امامه بوده، اما در هر حال، مسلم است این ازدواج بعد از شهادت صدیقه کبری صورت گرفته است.

سالی که ام البنین به همسری امام علی علیه السلام برگزیده شد به طور دقیق معلوم نیست ولی تاریخ نویسان با توجه به اختلاف نظر در سن حضرت عباس علیه السلام که در زمان شهادت 32 تا 39 ساله نوشته اند و میلاد آن حضرت را در سال 24 یا 26 هجری قید کرده اند. معتقدند ازدواج ام البنین به تحقیق قبل از سال 23 هجری واقع شده است.

و برخی معتقدند از تاریخ ازدواج فاطمه، ام البنین تا زمان تولد حضرت عباس علیه السلام 10 سال فاصله شده و اگر این قول درست باشد، تاریخ این ازدواج فرخنده سال 13 یا 16 هجری بوده است.

ص: 37

برخی از تاریخ نویسان نوشته اند ابوالفضل العباس علیه السلام در جنگ صفین حضور داشته و در آن زمان 15 تا 17 ساله بوده است.

اگر این قول درست باشد چون پیکار اصلی صفین در ماه صفر سال 37 هجری اتفاق افتاده، بنابراین تولد آن حضرت در سال ازدواج علی (علیه السلام) با ام البنین صحیح به نظر نمی رسد و محتمل است سال 12 هجری این وصلت میمون به وقوع پیوسته است.

ازدواج ام البنین وعلی (علیه السلام) الگویی برای جوانان:

آنگاه که مولای متقیان، علی بن ابی طالب (علیه السلام)، تصمیم به انتخاب همسری شایسته گرفت نزد برادر خود، عقیل، رفته و برای این امر مهم از وی کمک خواست تا با استفاده از دانش خود، همسری شجاع و مهربان و صالح به او معرفی کند.

سخن حکیمانه علی علیه السلام به عقیل دارای نکات بسیار مهم تربیتی و اخلاقی است. حضرت چنین می فرماید:

أَنْظُرُ لِي امْرَأَةً وَلِدَتَهَا الْفَحْوَلَةَ مِنَ الْعَرَبِ لَا تَرْوِجُهَا فَتَلِدَ لِي غَلَامًا فَارْسَا. (مقرّم، قمر بنی هاشم، ص 51).

برای من همسری را انتخاب کن که از نسل دلیر مردان عرب باشد تا با او ازدواج کنم و او برایم فرزندی اسب سوار و شجاع به دنیا آورد.

علی علیه السلام، این تندیس علم و فقاقت، پیش از آنکه همسری برای خویش بخواهند مادری برگزیده با نسب پاک برای فرزندان خویش می طلبد. افق فکری علی علیه السلام آنچنان بالاست که برای پایه گذاری نسل پاک فردا، امروز با بصیرت و بینش ژرف به خصلتهای مادر آینده فرزندان می نگرد. برآستی اگر مادری، «مادر فضیلتها» نباشد که فرزندش «ابوالفضل» نخواهد بود.

گفتنی است که مورخان می نویسند:

زُهِيرِ بْنِ قَيْنٍ فِي رُوحِ عَاشُورَاءَ، بِرِجْمِ بَزْرَجٍ رَأَى بِيَدِ عَبَّاسٍ دَادًا وَكَفَّتْ:

ای پسر علی! می خواهم حدیثی را برای تو نقل کنم (و همین حدیث عقیل و

انتخاب مادرش را نقل کرد) و به او گفت: و قد ادّخرک ابوک لِمثْلِ هذا الیوم.

همانا پدرت تو را برای چنین روزی ذخیره کرده بود. (الکبیریت الاحمر، ج 3، ص 144).

پس مهمترین درسی که از ازدواج حضرت علی علیه السلام و ام البنین، می آموزیم داشتن معیارهای منطقی و صحیح در انتخاب همسر آینده است.

اگر جوانان ما معیارهای اخلاقی و معنوی را جایگزین معیارهای مادی و ظاهری کنند زندگی مشترک آنها با سعادت و سلامت خانوادگی توأم خواهد بود. ملاکهای مادی و صوری ناپایدار بوده و به زندگی رنگ سبز عشق و محبت نمی بخشد و با از دست دادن یک امتیاز مادی پایه های زندگی ای که با آن ها بنا شده است سست شده و فرو ریختن سقف خانواده حتمی خواهد بود.

چنانچه رسول رحمت صلی الله علیه و آله می فرماید:

کسی که با زنی به خاطر مال او ازدواج کند خداوند او را به حال خود وا می گذارد و کسی که به خاطر زیبایی زنی با او ازدواج کند در او مسایل ناخوشایند می بیند و آنکه به خاطر دین زن با او ازدواج کند خداوند مال و زیبایی را هم برای او قرار می دهد (جمع می کند بین امتیازات). (وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 14، ص 29).

### **ورود ام البنین به خانه علی (علیه السلام):**

فاطمه کلابیه سراسر نجابت و پاکی و خلوص بود. هنگامی که میخواست پابه خانه علی علیه السلام بگذارد گفت تا دختر بزرگ فاطمه علیها السلام اجازه نفرمایند وارد خانه نمیشوم این نهایت ادب او را به خاندان امامت میرساند روز اولی که ام البنین علیها السلام پا در خانه علی علیه السلام گذاشت، حسن و حسین علیهما السلام مریض بوده و در بستر افتاده بودند. عروس تازه ابوطالب، به محض آن که وارد خانه شد، خود را به بالین آن دو عزیز عالم وجود رسانید و هم چون مادری مهربان به دلجویی و پرستاری آنان پرداخت. و همواره میگفت من کنیز فرزندان فاطمه هستم (زندگانی حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) ص 21 و کتاب چهره درخشان قمرینی هاشم ص 59).

وقتی غم زهرا، شد همدم مولا تو آمدی ای گل، در خانه گل ها

بر درب حریم، کاشانه نشستی یعنی که کنیز، این خانه تو هستی

از فاطمه تا ام البنین:

فاطمه کلابیه، بعد از گذشت مدت کوتاهی از زندگی مشترک با علی علیه السلام، به امیرالمؤمنین پیشنهاد کرد که به جای «فاطمه»، که اسم قبلی و اصلی وی بوده، او را ام البنین صدازند تا فرزندان حضرت زهرا علیها السلام از ذکر نام اصلی او توسط پدرشان، به یاد مادر خویش، فاطمه زهرا علیها السلام نیفتند و در نتیجه، خاطرات تلخ گذشته، در ذهن آن ها تداعی نگردد و رنج بی مادری آن ها را آزار ندهد.

حضرت علی علیه السلام در همسرش، خردی نیرومند، ایمانی استوار، آدابی والا و صفاتی نیکو مشاهده کرد و او را گرامی داشت و از صمیم قلب در حفظ او کوشید.

### نمره ازدواج ام البنین با حضرت علی (علیه السلام):

فاطمه کلابیه بنا به نقل تاریخ دومین یا سومین همسر علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است. آنچه در زندگی مشترک این دو بزرگوار مطرح است حس وفاداری به یکدیگر و احترام متقابل می باشد.

نمره ازدواج حضرت علی با او، چهار پسر رشید بود به نامهای: عباس، عبدالله، جعفر و عثمان، که به دلیل داشتن همین پسران، او را ام البنین، یعنی مادر پسران می خواندند.

فرزندان ام البنین همگی در کربلا به شهادت رسیدند و نسل ایشان از طریق عبیدالله فرزند حضرت ابوالفضل علیه السلام ادامه یافت.

نخستین فرزند پاک بانو ام البنین، علمدار کربلا ابوالفضل العباس علیه السلام بود که با تولدش، مدینه به گل نشست، دنیا پر فروغ گشت و موج شادی، خاندان علوی را فرا گرفت. قمری تابناک به این خاندان افزوده شده بود و می رفت که با فضایل و خون خود، نقشی جاودانه بر صفحه گیتی بنگارد.

باید آری چون ابوالفضل از علی مرتضی

والدی را آنچنان مولودی باید اینچنین

زین نور روشن چشم شاه اولیاء

جاودان از این کرامت شادمان ام البنین

برخی از محققان بر آنند که حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در روز چهارم ماه شعبان سال 26 هجری دیده به جهان گشود.

هنگامی که مژده ولادت عباس به امیرالمؤمنین علیه السلام داده شد، به خانه شتافت او را در برگرفت، باران بوسه بر او فرو ریخت و مراسم شرعی تولد را درباره او اجرا کرد. در روز هفتم تولدش طبق رسم و سنت اسلامی گوسفندی را به عنوان عقیقه ذبح کردند و گوشت آن را به فقرا صدقه دادند امیرالمؤمنین علیه السلام از پس پرده های غیب، جنگاوری و دلیری فرزند را در عرصه های پیکار دریافته بود و می دانست که او یکی از قهرمانان اسلام خواهد بود، لذا او را عباس (دژم: شیربیشه) نامید؛ زیرا در برابر کژی ها و باطل، ترش رو و پر آژنگ بود و در مقابل نیکی، خندان و چهره گشوده. همان گونه که پدر دریافته بود، فرزندش در میدان رزم و جنگ هایی که به وسیله دشمنان اهل بیت علیهم السلام به وجود می آمد، چون شیری خشمگین می غرید، گردان و دلیران سپاه کفر را درهم می کوفت و در میدان کربلا تمامی سپاه دشمن را دچار هراس مرگ آوری کرد.

روزی ام البنین وارد اتاق شد. علی علیه السلام را دید که عباس خردسال را روی

پاهایش نشانده، آستین های کودک را بالا زده و بازوانش را می بوسد و به شدت می گرید. ام البنین حیران و نگران علت را پرسید. علی علیه السلام با اندوه پاسخ داد:

به این دو دست نگاه می کردم و آنچه بر سرشان می آید، به یاد می آوردم. تعجب ام البنین به ترس تبدیل شد: مگر چه بر سر دستان پسرم خواهد آمد؟ و پاسخ شنید که از بازو قطع خواهند شد. پرسید: چرا یا علی؟ و آنگاه شرح کربلا را شنید و اینکه دستان فرزندش در راه پسر ریحانه رسول، قطع خواهند شد. گریه امانش نمی داد، اما شکر خدا را می گفت که پسرش فدای سبط گرامی رسول صلی الله علیه و آله می شود. علی علیه السلام مادر عباس را به منزلتی که فرزندش نزد خدا داشت، بشارت داد و گفت که خداوند در عوض دو دست، دو بال به او می بخشد تا با ملائکه در بهشت پرواز کند. (باقر شریف قرشی، زندگانی حضرت ابوالفضل العباس).

لیخند یر لبان دختر حزام نشست

با تولد عباس، خانه علی علیه السلام آمیخته ای از غم و شادی شد: شادی برای این مولود خجسته، و غم و اشک برای آینده ای که برای این فرزند و دستان او در کربلا خواهد بود.

سفارش به دفاع از ولایت:

هنگامی که امام حسین علیه السلام آهنگ ترک مدینه و تشریف برای حج و به دنبال آن هجرت به سوی عراق کرد، ام البنین علیها السلام به همراهان امام حسین علیه السلام چنین سفارش می کرد: «چشم و دل مولا یم امام حسین علیه السلام و فرمان بردار او باشید».

فرزندانم به فدای حسین علیه السلام

« بشیر » پس از واقعه کربلا به مدینه باز می گردد و از وقایع جانسوز کربلا و کربلایبها برای اهل مدینه سخن می گوید.



مورخان می نویسند:

پس از واقعه کربلا بشیر در مدینه ام البنین را ملاقات می کند تا خبر شهادت فرزندانش را به او بدهد. ام البنین پس از دیدن وی که فرستاده امام سجاد علیه السلام بود می گوید:

ای بشیر! از امام حسین علیه السلام چه خبر داری؟

بشیر گفت: خدا به تو صبر دهد که عباس تو کشته گردید. ام البنین فرمود: از حسین علیه السلام مرا خبر ده!

بشیر خبر شهادت بقیه فرزندان او را هم اعلام کرد، ولی ام البنین پیوسته از امام حسین علیه السلام خبر می گرفت و با صبر و بصیرتی بی نظیر می گوید:

« یا بشیر اخبرنی عن ابی عبدالله الحسین (علیه السلام). اولادی و من تحت الخضرء کلهم فداء لابی عبدالله الحسین (علیه السلام). »

ای بشیر خبر از (امام من) اباعبدالله الحسین بده فرزندان من و همه آنچه زیر این آسمان مینایی است فدای اباعبدالله علیه السلام باد

چون بشیر خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به آن حضرت داد، صیحه ای کشید و گفت: قد قَطَّعَتْ نِیَاطَ قَلْبِی: ای بشیر! رگ قلبم را پاره کردی و سپس صدا به ناله و شیون بلند کرد. (ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج 3، ص 294، تنقیح المقال، ج 3، ص 70 و منتهی الامال، حاج شیخ عباس قمی، ص 226).

آری معرفت و امام شناسی آن بانوی بزرگوار در حدی بود که در مورد چهار فرزندش، چنین نگفت ولی در مورد رهبرش امام حسین علیه السلام چنین فرمود،

این علاقه او به امام حسین علیه السلام دلیل کمال معنویت اوست که آن همه ایثار را در راه مقام ولایت فراموش کرد و تنها از رهبرش سخن به میان آورد.

به هر حال، فقدان فرزندانش او را متأثر و ناراحت کرده بود، چنانکه وقتی حضرت زینب علیها السلام سپرخونین حضرت عباس را به عنوان یادگاری به ام البنین نشان داد، وی تا آن رادید چنان دلش سوخت که نتوانست تحمل کند و بی هوش بر

## مادر چهار شهید:

با شهادت چهار فرزند ام البنین علیها السلام در کربلا، این بانوی شکیبیا، به افتخار مادر شهیدان بودن نائل آمد و در کنار همسر شهید بودن، افتخاری دیگر بر صفحه افتخاراتش افزوده شد.

وقتی خبر شهادت فرزندانش به او رسید، سرشک اشک از دیده فرو ریخت و با روحیه ای قوی در اشعاری گفت: «ای کسی که فرزند رشیدم عباس را دیدی که همانند پدرش بر دشمنان تاخت، فرزندان علی علیه السلام همه شیران بیشه شجاعتند. شنیده ام بر سر عباس عمود آهنین زدند، در حالی که دست هایش را قطع کرده بودند؛ اگر دست در بدن پسرم بود، چه کسی می توانست نزد او آید و با او بجنگد؟»

براستی پرورش فرزندان چنین شجاع که در راه شریعت و ولایت از جان گذشته و به تمامی تعلقات و وابستگیهای خاص دوره جوانی و نوجوانی پشت پا زده و در راه دین و رهبر فدا شوند کاری بس عظیم و ستودنی است.

ام البنین، مادر چهار شهید در یک جبهه، الگو و اسوه ای است برای مادران شهدای کربلای ایران. اگر نبود صبر و بردباری و بصیرت این زن در تاریخ اسلام، به یقین دفتر صبر و استقامت بی سرمشق می ماند و مادران شهیدان در ایران با افتخار و سربلندی از جوانان به خاک خفته خویش چنین صبورانه سخن نمی گفتند

## ام البنین، پاسدار خاطره عاشورا

از ویژگی های بسیار مهم ام البنین، توجه به زمان و مسائل مربوط به آن است.

وی پس از واقعه عاشورا، از مرثیه خوانی و نوحه سرایی استفاده کرده تا ندای مظلومیت کربلاییان را به گوش نسل های آینده برساند. ایشان هر روز به همراه پسر

حضرت عباس علیه السلام، عیدالله که همراه مادرش در کربلا حضور داشت و سند زنده ای برای بیان وقایع عاشورا بود، به بقیع می رفت و نوحه می خواند.

و شور و غوغایی بپا می کرد. مردم مدینه اطراف او گرد می آمدند و با او همناله می شدند.) حتی مروان بن حکم حاکم وقت مدینه نیز در میان ایشان بود و گریه می کرد (

او با این اشعار، هم حماسه کربلا را بازگو و هم در قالب عزاداری به حکومت وقت نوعی اعتراض می کرد و مردم را که اطراف او جمع می شدند، از جنایات بنی امیه، آگاه می نمود.

امام باقر (سلام الله علیه (میفرماید: آن حضرت به بقیع میرفت و آن قدر جانسوز مرثیه میخواند که مروان با آن قساوت قلب گریه میکرد (مقاتل الطالبین ص 56 و بحار الانوار ج 45 ص 40) ریاحین الشریعه، ذبیح الله محلاتی، ج 3، ص 294 و تنقیح المقال، ج 3، ص 70.

صحیفه صفات ام البنین:

صفات آسمانی و ویژگیهای والای انسانهای پاک، همواره چونان فانوسی فرا راه پویندگان راه معرفت و کمال است که با این روشنگری، راه هدایت از کوره راههای ضلالت و جهالت باز شناخته می شود. در سایه شناخت این صفات نورانی و الگوگیری از شخصیت‌های الهی است که می توان خدایی زیست و جاودانه ماند.

شاید بتوان گفت مجموعه صفات ام البنین در ضمن یک جمله زیبا و مختصر از زبان شهید ثانی، زین الدین، ذکر شده است آنجا که این عالم فرهیخته و اندیشمند می گوید:

« و كانت ام البنین من النساء الفاضلات العارفات بحق اهل البيت مخلصه فی ولائهم ممحضه فی مودّتهم و لها عندهم الجاه الوجیه و المحلّ الرفیع. »

« ام البنین از بانوان با معرفت و پر فضیلت بوده و نسبت به اهل بیت (علیه السلام) معرفت و محبت خالص و شدید داشته است و نزد آنان مقام و منزلت بالایی داشت. » (قمر بنی هاشم، مقرر، ص 16.

ص: 45

اینک برخی از صفات آسمانی این پاک بانوی عرب را به گونه ای گذرا و کوتاه بررسی می کنیم

## ولایت، کیمیایی بی همتا:

ارادت و عشق به اهل بیت علیهم السّلام و معرفت به آنان اکسیری است که مسّ وجود آدمیان را طلا می کند و اساس هستی بر ولایت آنان بنیان شده است.

عالم رجالی، مامقانی در کتاب خود، تنقیح المقال، ولایت فاطمه کلایه را این چنین به تصویر می کشد:

فَإِنَّ عِلْقَتَهَا بِالْحُسَيْنِ (عليه السلام) لَيْسَ إِلَّا لِإِمَامَتِهِ. (مامقانی، تنقیح المقال، ج 3، ص 70 با ترجمه

همانا علاقه ام البنین به حسین بن علی علیهما السّلام به خاطر امامت حضرت است. نه آنکه چون او را در دامان خویش پرورانده است.

زیباترین چهره عشق به ولایت و رهبری در زندگانی فاطمه زهرا علیها السّلام وجود داشت؛ دفاع از ولایت و مبارزه برای حمایت از مقام والای امام علی علیه السّلام و گویی فاطمه دوم، ام البنین، استمرار آن چهره درخشان تاریخ بود.

در جای دیگر «مامقانی» می نویسد:

«اینکه او به شرط سلامت حسین علیه السّلام، مرگ چهار فرزند خویش را بر خود آسان می گرفت نشان درجه عالی ایمان او است. من او را از نیکان به حساب می آورم. (مامقانی، تنقیح المقال، ج 3، ص 70 با ترجمه.

به واقع آنگاه که مادری، فرزندان خود را فدایی ولایت و شریعت بداند حق است که جاودانه شود و برای همیشه تاریخ اسوه ای برای اهل ولایت باشد.

و چه زیباست شکفتن غنچه هایی چون عباس و برادرانش در دامن تربیت مادری این چنین. به گونه ای که مورخان می نویسند: در کربلا زمانی که شمر لعنه الله علیه برای عباس و برادرانش امان نامه می آورد عباس می گوید:

«بریده باد دستت ای شمر و خدا لعنت کند تو را! آیا می خواهی ما در امان

باشیم و مولا و امام خود را تنها گذاریم. »

این کلام ثمره تربیت ولایی ام البنین بود؛ همان که علی علیه السلام در آینه آینده می دید.

محبت مادری:

مهر و محبت از صفات ویژه مادران است و همواره برای تفسیر واژه عاطفه از خداوندگار محبتها، مادر، استفاده می شود. آنچه در زندگانی ام البنین با نام مهر و عاطفه جلوه می کند تنها مهر مادری نیست که این مهر در سینه هر مادری نسبت به فرزندان و دلبندهانش شعله می کشد.

ام البنین در زندگیش همواره بر آن بود تا جای مادر را در دل نوادگان پیامبر اکرم و ریحانه رسول خدا و آقایان جوانان بهشت، امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) پر کند؛ مادری که در اوج شکوفایی پژمرده شد و آتش به جان فرزندان نوپای خود زد.

فرزندان رسول خدا در وجود این بانوی پارسا، مادر خود را می دیدند و از فقدان مادر، کمتر رنج می بردند ام البنین با مهربانی با آنان سخن می گفت و از صمیم قلب آنان را پرستاری می کرد و درست همانند مادری حقیقی با آنها برخورد می کرد. آنان نیز او را بسیار دوست می داشتند. ام البنین فرزندان دخت گرامی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را بر فرزندان خود که نمونه های والای کمال بودند مقدم می دانست و عمده محبت و علاقه خود را متوجه آنان می کرد، لیکن، ام البنین توجه به فرزندان پیامبر را فریضه ای دینی می شمرد؛ زیرا خداوند متعال در کتاب خود به محبت آنان دستور داده بود و آنان امانت و ریحانه پیامبر بودند؛ ام البنین با درک عظمت آنان به خدمتشان قیام کرد و حق آنان را ادا کرد. محبت بی شائبه ام البنین در حق فرزندان پیامبر و فداکاری های فرزندان او در راه سیدالشهدا (علیه السلام) بی پاسخ نماند، بلکه اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) در احترام و بزرگداشت آنان کوشیدند و از قدردانی نسبت به آنان چیزی فروگذار نکردند. رفتن نواده پیامبر اکرم، شریک نهضت حسینی و قلب تپنده قیام حسین، زینب کبری، نزد ام البنین و تسلیت گفتن شهادت

فرزندان برومندش، نشان دهنده منزلت والای ام البنین نزد اهل بیت (علیه السلام) است. این بانوی بزرگوار، جایگاهی ویژه نزد مسلمانان دارد و بسیاری معتقدند او را نزد خداوند، منزلتی والا است و اگر دردمندی او را واسطه خود نزد حضرت باری تعالی قرار دهد، غم و اندوهش برطرف خواهد شد، لذا به هنگام سختی‌ها و درماندگی این مادر فداکار را شفیع خود قرار می‌دهند، البته بسیار طبیعی است که ام البنین نزد پروردگار مقرب باشد؛ زیرا در راه خدا و استواری دین حق، فرزندان و پاره‌های جگر خود را خالصانه تقدیم داشت.

علاقه به فرزندان که از آن‌ها نبود، به خاطر مقام و عظمت مادر و پدرشان، و همچنین پرستاری از آنان و ترجیح آنها بر فرزندان خود از صفات خاص ام البنین بود.

برکرانه وفا:

یکی از نتیجه‌های عاطفه و محبت، حس وفاداری به عزیزان است. انسانهایی که سراسر سرزمین وجودشان و قلبشان را محبت پر کرده است همواره نسبت به بستگان خود وفادار می‌مانند و در زندگی ام البنین این وفادار در سخنان او پس از شهادت مولای متقیان علی (علیه السلام) مشهود است.

وفاداری ام البنین به همسر بزرگوار خویش به حدی است که پس از شهادت حضرت علی (علیه السلام) با آنکه جوان بوده و از زیبایی ویژه نیز برخوردار می‌باشد به احترام آن حضرت و برای حفظ حرمت او، تا پایان عمر ازدواج نکرده و همسر دیگری را اختیار نمی‌کند. با آنکه مدتی نسبتاً طولانی (بیش از بیست سال) پس از آن حضرت زنده بود.

آنگاه که «امامه» یکی از همسران آن حضرت علیه السلام توسط «مغیره بن نوفل» که یکی از مشاهیر عرب است خواستگاری می‌شود با ام البنین در مورد ازدواج مشورت می‌کند، او در جواب می‌گوید:

«سزاوار نیست پس از علی، ما در خانه دیگری باشیم و با مرد دیگر پیمان همسری بندیم. (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 42، ص 93).

ص: 48

این سخن ام البنین نه تنها در امامه که در لیلی تمیمیّه و اسماء بنت عمیس نیز اثر گذاشت و تا پایان عمر هر چهار همسر علی بن ابیطالب علیه السّلام ازدواج مجدد نکردند.

البته از طرفی بنا بر برخی نقلهاگفتنی است امیرالمؤمنین هنگام شهادت به امامه فرمود: پس از من این طاغی (معاویه بن ابی سفیان) ترا خواستگاری خواهد کرد و مبادا با او ازدواج کنی) زیرا معاویه قصد داشت تا با ازدواج با امامه داماد پیامبر شود و از این عنوان سوء استفاده کند، اگر خواستی شوهر کنی مغیره بن نوفل را اختیار کن.

جریان همانطور شد که امیرالمؤمنین فرموده بود و امامه نیز با مغیره که از اصحاب امیرالمؤمنین است ازدواج کرد..... (ریاحین الشیعه ج 3 ص 350).

ام البنین این همسر شهید ایثارگونه به تربیت فرزندان علی علیه السّلام مشغول بوده و بذر عشق و محبت و ایثار در وجود آنها می افشاند.  
در آینه هنر:

از دیگر صفات والای ام البنین فصاحت و بلاغت اوست که نمود آن در اشعار زیبا و جاودانه وی متجلی است.

شعر تصویر زیبایی از احساس آدمی است که برای بیان آن و انتقال به دیگران سراینده باید در افق وسیعی از هستی قرار گیرد و خود را از زنجیر تعلقات برهاند.

در خاندان بنی کلاب شاعران برجسته ای وجود داشتند که عرب همواره به اشعار آنان استناد می کرد آنان در اوج فصاحت و بلاغت قرار داشتند و دقت بادیه نشینان در استفاده از واژه های اصیل و دقیق و در عین حال لطیف نیز زبانزد عام و خاص است. ام البنین در این خانواده ها و در بادیه، آنجا که نهایی و دیواری برای زندانی کردن احساسات نیست زندگی کرد و با شعر و ادب و فصاحت بیان و

صراحت لهجه به رشد و بالندگی رسید.

از جمله اشعار جاودانه وی که مورد تجلیل و تحسین بزرگان ادب قرار گرفته است شعر جانسوز وی پس از شهادت پسرش که پدر فضایل بود می باشد:

لا تدعونی ویک ام البنین تذکرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادعی بهم و الیوم اصیحتُ و لا من بنین

اربعه مثل نسور الرّبی قد واصلوا الموت بقطع الوتین

« مرا ام البنین نخوانید که به یاد شیران دلاور می افکنیدم.

مرا فرزندانمی بود که به نام آنها خوانده می شدم ولی امروز فرزندی ندارم.

چهار فرزند داشتم همچون بازهای شکاری و همگی به شهادت رسیدند. »

مورخان می نویسند:

ام البنین آنچنان جانسوز برای شهادت فرزندان و بویژه برای امام حسین (علیه السلام) نوحه و گریه می کرد که حتی دشمن اهل بیت، مروان بن حکم، نیز از شنیدن مراثنی وی گریه می کرد. از دیگر اشعار وی در مورد عباس، تندیس بزرگ شجاعت، است که می گوید:

یا من رأی العباس کّر علی جماهیر النقد

و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد

نبّت انّ ابنی اصیب براسه مقطوع ید

ویلی علی شبلی امال براسه ضرب العمد

لو کان سیفک فی یدیک لما دنامنک احد

(احمد بهشتی، قهرمان علقمه، ص 40، به نقل از انیس الشیعه.

« ای کسی که عباس را دیدی که بر دشمن حمله می کرد و فرزندان حیدر پشت سر او بودند.

می گویند دست فرزندم قطع شده و بر سرش عمود فروده آمده. اگر شمشیرت را در دست داشتی کسی به تو نزدیک نمی شد (ریاحین الشریعه، ذبیح الله محلاتی، ج 3، ص



نگرش سیاسی:

یکی از ابعاد شخصیتی انسانهای برجسته آشنایی و بصیرت نسبت به زمان خود است که امروزه از آن با واژه سیاسی بودن و سیاست یاد می شود. در هر زمانی، مظاهر ظلم و فساد به گونه ای ظهور کرده و در مقابل آنان مردان و زنان خدایی و صالح به مبارزه برخاسته اند. اما مبارزه چهره های گوناگون دارد؛ گاه به شکل مبارزه نظامی است و حضور فیزیکی در جبهه ها بر ضد باطل و کفر و گاه به گونه ارشادی و کلامی است و لباس تبلیغ به تن دارد و گاه با جلوه های هنری خود را نشان می دهد.

مبارزه زمانی با فریاد صورت می گیرد و گاه با سکوت؛ همانگونه که سکوت علی (علیه السلام) و صلح امام حسن (علیه السلام) در مبارزه علیه ستم تفاوتی با فریاد حسین (علیه السلام) نداشت.

جلوه های دیگر مبارزه که به نام مبارزه منفی است تأثیر فراوانی در تاریخ دارد.

مواردی چون مخفی بودن قبر حضرت زهرا علیها السلام، صحبت نکردن با بنیانگذاران ظلم و بیداد، اذان نگفتن بلال حبشی پس از واقعه سقیفه و اذان گفتن وی با درخواست حضرت زهرا علیها السلام، اشکهایی که در بیت الاحزان بر زمین ریخته شد و... که همه و همه نوعی مبارزه علیه حکومت وقت بود.

از ویژگیهای بسیار مهم ام البنین توجه به زمان و مسایل مربوط به آن است. ام البنین از افرادی بود که با توجه به شجاعت و شهامت فراوان به علت تأثیر عمیق و ژرف مبارزه کلامی برای مخالفت با عاملان واقعه کربلا از سخنرانی و مرثیه خوانی و اشعار جانسوزی که از آن صحبت شد، استفاده کرد. تاندای مظلومیت کربلایان را به گوش نسلهای آینده برساند. پس از این فاجعه عظیم، مجلس سوگواری بر پا می کرد، تا از این طریق راه شهدای کربلا را زنده نگهدارد و همه زنان بنی هاشم در آن مجلس شرکت می جستند و بیاد شهدای کربلا اشک می ریختند. او در مرثیه جوانان از دست رفته اش اشعار جان سوزی دارد...

« پس از شهادت عباس، ام البنین هر روز به همراه عبیدالله، فرزند عباس، به بقیع می رفت و نوحه می خواند و گریه می کرد و مردم اجتماع کرده و همراه با او می گریستند. (ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج 3، ص 294).

خواندن اشعار برای عزاداری گاه جنبه های دیگری دارد. ام البنین با این اشعار هم حماسه کربلا و شجاعت پسران خود و مظلومیت حق را به مردم زمان خود و آیندگان معرفی می کرد و هم تاریخ کربلا- را واگویی می کرد و در قالب عزاداری و مرثیه سرایی نوعی اعتراض به حکومت وقت می کرد و مردم که اطراف او اجتماع می کردند نسبت به عمال بنی امیه متنفذ و منزجر می شدند.

وی پس از کربلا بار رسالت سیاسی و اجتماعی خویش را به دوش گرفت و پیامهای مهم کربلا را به فرادها صادر کرد و ارزشهای معنوی این حماسه عرفانی را زنده نگاه داشت. به راستی وقتی قبر مطهر عباس علیه السلام و برادرانش در کربلاست چرا ام البنین به بقیع می رود؟ آیا به این نیست که مردم در آنجا اجتماع می کنند؟ و آیا به خاطر این نیست که بزرگان اسلام و پیشینه اسلامی مردم در این خاک خفته اند و در آنجا مردم به یاد حماسه های جوانمردان صدر اسلام می افتادند؟

مسئله مهم دیگر اینکه چرا فرزند عباس، عبیدالله، را همراه خود می برد؟ آیا این عمل برای این نبود که نسل آینده را نسبت به حقایق آگاه و بینا کند؟ آیا این یک تربیت سیاسی نبود؟ آیا او در صدد این نبود که پیام عاشورا را به مردم ابلاغ کند و پرچمدار این پیام رسانی همانا فرزند علمدار حسین علیه السلام، عبیدالله، نباید باشد؟ ام البنین، این شجاعترین زن بنی کلاب، که از پیام آوران کربلاست چونان زینب، دختر علی (علیه السلام)، رسالتی بر دوش دارد و اکنون به انجام آن رسالت مهم و ویژه همت می گمارد. گفتنی است که عبیدالله بن عباس به همراه مادرش لبابه در کربلا حضور داشت و سند زنده ای برای بیان وقایع عاشورا بود.

آنچه گفتنی است بصیرت و بینش ژرف ام البنین است. او می توانست در منزل

خود برای فرزندانش عزاداری کند ولی به بقیع می رفت تا عزاداری وی وسیله ای برای شناساندن چهره پلید یزیدیان و مظلومیت حسینیان باشد. به همراه بردن فرزند عباس نیز هم نکته های تربیتی داشت و هم سیاسی و اجتماعی.

علم ودانایی ام البنین (س):

از ویژگیهای مهم زندگی انسانهای برجسته، علم و دانش آنان است که بسان نوری درخشان جداکننده حق از باطل است و سرچشمه جوشان این نعمت الهی علمی است که از خداوند متعال، معلم اول، آموخته و می آموزند.

زندگانی ام البنین همواره با بصیرت و نور دانش همراه بوده است و این ویژگی والا- در جای جای کتب تاریخی ذکر شده است و ما را با عظمت این بانوی عالمه و فاضله آشنا می سازد. علاقه ام البنین به اهل بیت علیهم السلام و بصیرت دینی او به امامت به قدری بود که در باره او می نویسند:

برای عظمت و معرفت و بصیرت ام البنین کافی است که او هر گاه بر امیرالمؤمنین وارد می شد و حسنین مریض بودند با ملاطفت و مهربانی با آنها صحبت می کرد و از صمیم قلب با آنها برخورد می کرد چونان مادری مهربان و دلسوز. (همان، ص 16).

او همسرش را تنها همسر نمی دانست که قبل از همسر او را امام و «ولی» خویش می داند و همچنین به این دو بزرگوار، حسنین، به جهت عشق به امامت و ولایت و به خاطر اتصال آنها با ولی خویش اینچنین محبت و ارادت نشان می دهد. یکی دیگر از مظاهر بصیرت و بینش این بانو که مبتنی بر علم و معرفت اوست جریان صحبت او با «بشیر» است که خبر شهادت فرزندانش را به او می رساند

این نهایت بینش و بصیرت و علم و دانایی است که محور زندگی فردی امام و مولای او باشد. کمال بندگی و عبادت نیز همین است که آدمی خود و تعلقات خود را در جهت خواست محبوب ازلی، خداوند یکتا، فدا کرده و از آنها بگذرد. او

دوست می داشت حسین سالم مانده و فرزندانش در راه حسین قربانی می شدند این علاقه قلبی او بحسین گواه خلوص ایمان و عقیده اوست

علم سرشار وی در کلام او و فرزند بزرگوارش عباس نمایان است. او از محدثات شیعه است و فرزندان خود را با علم و دانایی تربیت کرد. اگرچه آنان فرزندان «باب علم نبی» بودند اما از دانش مادری هم بی بهره نبودند چنانکه حضرت علی (علیه السلام) در مورد عباس می فرماید: *إِنَّ وَلَدِي الْعَبَّاسَ زُقَّ الْعِلْمَ زُقًّا*.

«همانا فرزندم عباس در کودکی علم آموخت و به سان نوزاد کبوتر که از مادرش آب و غذا می گیرد از من معارف را فرا گرفت.» (احمد لقمانی، سپهسالار عشق، ص 23).

در مورد اعتقادات و باورهای دینی عباس در کتب مربوط به زندگانی حضرت، مطالب فراوانی نوشته شده است که جملگی نشانگر روح بلند و دانش و بینش مادر وی می باشد. اخلاص، ادب، شجاعت، معرفت و صفات دیگر ام البنین نمایانگر شخصیت والای او است که ما جهت رعایت اختصار از شرح آنها خودداری می کنیم

ادب

صفت ادب از مهمترین شاخصه های شرافت انسانی است و دو مصداق دارد:

1. ادب در برابر خدا 2 - ادب در برابر مردم.

ام البنین علیها السلام که از دامان خاندانی ادب پرور برخاسته بود، در محضر اسوه ادب علی علیه السلام آن را بارور ساخت و الهی گردانید. او در پیشگاه خدا ادب بندگی را نگاه می داشت و نسبت به مردم فروتن بود؛ ولی بزرگترین نمود ادب او، در برابر علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فرزندان معصوم علیهم السلام آنان است.

هنگامی که به خانه علی علیه السلام قدم نهاد، خود را نه به عنوان جانشین فاطمه علیها السلام، بلکه به عنوان خادم فرزندان فاطمه علیها السلام می دانست. با آنان به ادب رفتار می کرد و آنها را گرامی می داشت. عباس علیه السلام از این سرچشمه ادب،

ص: 54

تربیت آموخت که برادرش حسین علیه السلام را همیشه یاسیدی یا ابا عبدالله خطاب می کرد و همواره ادب را در گفتار و رفتار خود نسبت به فرزندان زهرا علیها السلام نگاه می داشت.

بر کرانه تعلیم و تربیت:

با توجه به معارف و مبانی اسلامی درمی یابیم که امر مقدس تربیت برای زنان به عنوان یک امتیاز مهم مطرح شده است. خداوند اولین مربی بشر است که «رب العالمین» از نامهای او است و این لباس فاخر تنها بر قامت زنان پاک و مهربان شایسته است.

وظیفه حقیقی و واقعی زن، تربیت زنان و مردانی است که سازنده جوامع بشری هستند. در این راستا «ام البنین» یکی از مریبان تاریخ قلمداد می شود که تا هستی بر جاست و تا صفات عباس بر زبانهاست سخن از ام البنین نیز هست.

آنگاه که کتاب زندگانی عباس بن علی علیه السلام را ورق می زنیم و ویژگیهای والا و فضیلتهای بالای وی را می بینیم و صفاتی چون ادب، شجاعت، آزادگی، وفادری و اخلاص و ایمان و بصیرت که همه و همه به گونه ای در وجود مادر او بوده است و ظهور و بروز این صفات در فرزند متجلی می شود را می یابیم، به عظمت مسأله تربیت و پرورش معنوی و اخلاقی فرزندان پی می بریم.

به نظر می رسد پاره ای از صفات در وجود ابوالفضل درخشش فراوانی داشته است؛ از جمله ادب او که در مورد پدر بزرگوارش، علی بن ابی طالب علیه السلام، و برادران عزیز و گرامی اش حسن علیه السلام و حسین علیه السلام به وضوح دیده می شد.

مورخان می گویند: عباس بن علی هر گاه حسین علیه السلام را مورد خطاب قرار می داد از واژه «یا مولای» و «یا سیدی» استفاده می کرد و کمتر اتفاق می افتاد که او را با لفظ برادر صدا کند. اگر چه هر دو از یک پدر بودند اما تواضع و ادب او نسبت به حسین علیهما السلام به علت نگرش عمیق او به عظمت حضرت زهرا علیها السلام بوده

است و این درسی است که از کودکی آنگاه که سر بر دامن معلم اولین خود، ام البنین، می نهاد آموخت.

آری، درس ادب، ولایت، عشق به هم‌نوع و آشنایی با دردهای زمان از جمله درس‌هایی بود که چهار پسر ام البنین در مکتب مادر آموختند و همواره به آنها پای بند بوده و با آنها جاودانه شدند.

در کتب تاریخی در شمارش شهدای کربلا نوشته اند:

« اولاد امیرالمؤمنین (علیه السلام)... و العباس و جعفر و عثمان و عبدالله (یا عبدالله) (الشهداء مع اخيهم الحسين (عليه السلام) بطفّ كربلا، امّهم ام البنين بنت حرام بن خالد ». (علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 42، ص 89.

« از فرزندان امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از ذکر تعدادی از فرزندان (عباس و جعفر و عثمان و عبدالله است که با برادرشان حسین (علیه السلام) در سرزمین کربلا به شهادت رسیدند. مادر آنها ام البنین دختر حرام بن خالد است. »

پیش رخسارم اگر خورشید مهتاب من است مادرم ام البنین است علی باب

من است

شاعر حسن فطرس

براستی پرورش فرزندان چنین شجاع که در راه شریعت و ولایت از جان گذشته و به تمامی تعلقات و وابستگیهای خاص دوره جوانی و نوجوانی پشت پا زده و در راه دین و رهبر فدا شوند کاری بس عظیم و ستودنی است.

ام البنین، مادر چهار شهید در یک جبهه، الگو و اسوه ای است برای مادران شهدای کربلای ایران. اگر نبود صبر و بردباری و بصیرت این زن در تاریخ اسلام، به یقین دفتر صبر و استقامت بی سرمشق می ماند و مادران شهیدان در ایران باافتخار و سربلندی از جوانان به خاک خفته خویش چنین صبورا نه سخن نمی گفتند

عروج عرشی و غروب مادر مهتاب:

ص: 56

چند سالی است که) فاطمیه نه در سوم جمادی الثانی که ده روز دیرتر یعنی در سالروز رحلت فاطمه ای دیگر به اتمام می رسد رازی که در این قرابت زمانی میان سالروز پرواز فاطمه صدیقه و) فاطمه کلایه وجود دارد بی شک همانا ابراز ارادتی است که ام البنین به زهرا و خانه و خانواده او داشت چه بسیار که این دومین فاطمه علی خود را کنیز زینب و پسرانش را غلام حسین می خواند چه بسیار که که ام البنین تجلی گر ادب شده بود و از عباس در همان حال که کودکی بیش نبود تقاضا کرده بود حسین را نه برادر که مولا خطاب کند.

« پسر! تو و حسین پدرانتان یکی است اما من کنیز مادر حسین هستم. »

زندگی سراسر مهر و عاطفه و مبارزه ام البنین رو به پایان بود و آخرین شب زندگی ام البنین بود. فضه خادمه رو به خانم کرد و از این بانو ادب خواست در این آخرین لحظات بالا ترین جمله را به او بیاموزد. ام البنین لب به تبسم گشود و اندکی بعد آرام زمزمه کرد: « السلام علیک یا ابا عبدالله...»

تا فضه یک بار دیگر یاد آترو بیافتد که اصحاب به ام البنین خبر شهادت پسرانش را می دادند در حالی که او تنها از حسین می پرسید. از حسین می پرسید و می گفت: پسرانم فدای او از حسین بگویند....

لحظاتی فضه به خود آمد ام البنین را در حال احتضار دید دوید و فرزندان علی (علیه السلام) را و فرزندان حسین بن علی را صدا زد. اندکی بعد ندای مادر مادر مدینه را پر کرد. این اولین بار بود که فرزندان و نوادگان فاطمه ام البنین را مادر صدا می کردند و خانم ممانعتی نمی کرد. شاید او را دیگر رمقی نمانده بود تا بگوید: من کنیز فاطمه هستم مرا مادر نخوانید!

حضرت زین العابدین (علیه السلام) بی اختیار یاد آن غروبی افتاد که عمویش عباس آغشته به خون خویش برای اولین بار فریاد بر آورد: « یا اخی ادرک اخی!... قطرات اشک بر گونه هایش نشست ام البنین دیگری ندای مادر مادر فرزندان را نمی شنید...»

او به عنوان همسر شهید، رسالت خویش را به خوبی به پایان رسانید و فرزندان

تربیت کرد که فدایی ولایت و امامت بودند و هر 4 تن در در کربلا قربانی آرمانهای « ولی «و» امام «خویش شدند و بدین وسیله بر صحیفه تربیت ام البنین امضای سبز مولای متقیان علی (علیه السلام) قرار گرفت. پس از کربلا بار رسالت سیاسی و اجتماعی خویش را به دوش گرفت و پیامهای مهم کربلا را به فرداها صادر کرد و ارزشهای معنوی این حماسه عرفانی را زنده نگاه داشت.

همسر شهید، مادر چهار شهید و طلایه دار پیام آوران کربلا پس از زینب (س) که لحظه لحظه عمر خویش را با خدای خود معامله کرد و لحظه ای خطا و انحراف در زندگی وی راه نیافت

او، بعد از زینب کبری علیها السلام دار فانی را وداع گفت، ولی تاریخ نگاران سال ارتحال او را متفاوت نگاشته اند، به طوری که عده ای آن را سال 70 هجری قمری بیان کرده اند و عده دیگری تاریخ وفات آن مادر فداکار را، سیزدهم جمادی الثانی سال 64 هجری قمری دانسته اند که نظر دوم از شهرت بیشتری برخوردار است (44) 44 - محدثات شیعه، دکتر شهلا غروی نایینی، ص 53.

او در قبرستان بقیع در کنار سبط رسول خدا، امام حسن (علیه السلام)، و فاطمه بنت اسد و دیگر چهره های درخشان شریعت محمدی (صلی الله علیه و آله) به خاک سپرده شد (45) 45 - عبدالحسین مؤمنی، زندگانی قمر بنی هاشم باب الحوائج، ص 137.

اگر چه جسم او در خاک است اما روح بلند او و صفات کریمه و عظیمه وی نام او را به بلندای آفتاب زنده نگاه داشته است و در پرتو صفات این بانوی فاضله انسانی تربیت شده اند که در تاریخ ماندگار خواهد بود

قبر او بقعه ای از آسمان است و مردان و زنان دین باور به زیارت او می روند تا جرعه ای از دریای بیکران مجد و عظمت او را جو یا شوند و کویر تفتیده خویش را حیات بخشند

چه زیباست القاب او در میان مسلمانان ام العشق، ام المهتاب، ام الوفاء و غیره...



اگر بخواهیم چشم اندازی از زندگانی سراسر ایثار و از خودگذشتگی ام البنین، مادر شجاعت، را در برابر آیندگان بگشاییم باید بگوییم که:

ام البنین آسمانی زندگی کرد و در دامان حقیقتها پرورش یافت و در بوستان زندگی خویش گلهایی را پرورش داد و سپس با دست خویش و از اعماق قلب مطهرش به امام زمان خود، حسین (علیه السلام) فرزند پاک بانوی آفرینش، تقدیم کرد.

زندگانی این بانوی حرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) آینه ای است برای هدایت بشر امروز و به ویژه درسی برای زنان برجسته است و می توان دوره های زیر را در زندگانی سراسر عشق و مبارزه او مشاهده کرد:

1) دوران قبل از ازدواج با روحیات پاک و صادقانه که رؤیای صادقه او نتیجه این طهارت بود.

2) زندگانی در خانه ولایت و به جای گذاشتن خاطره های خوش در اذهان فرزندان همسر

3) تربیت فرزندان شجاع و دلاور و شیفته دانایی و تربیت ولایی جوانان خود که 34 سال این دوره به طول انجامید و انجام وظایف مادری به بهترین صورت.

4) ایثار در جایگاه «همسر شهید» و صبر و بردباری در فراق همسر باوفای خود که 20 سال به طول انجامید.

5) نگهداری از یتیمان و بازماندگان واقعه کربلا و بیدادگرها و مبارزات سیاسی که این دوره 9 سال به طول انجامید.

آخر سخن اینکه این بانوی کریمه و بزرگوار، مادر چهار شهید و همسر شهید، برگ زرینی از کتاب تاریخ را بر جای گذاشت و جاودانه شد. امید آنکه با پویس راه کمال و الگوگیری از بزرگانی این چنین، نام ما نیز در زمره شیفتگان ولایت ثبت شود

ام البنین، همسر علی علیه السلام و مادر سردار کربلا، نزد مسلمانان جایگاهی ویژه دارد، چون نزد خداوند از مقام و منزلتی والا برخوردار است، و این مقام به واسطه تقدیم خالصانه فرزندان در راه خدا و استواری و عبودیت ایشان است. از این رو، مؤمنان حاجت مند و دردمند او را به درگاه حضرت باری تعالی شفیع و واسطه قرار می دهند، و غم و اندوهشان را با زیارت مزار آن بانو می زدایند

ایت الله العظمی حاج سید محمد حسینی شیرازی می فرمود: شخصی در عالم مکاشفه، حضرت ابوالفضل العباس را دید و عرض کرد: آقا جان! حاجتی دارم و نمی دانم برای روا شدن آن به چه کسی متوسل شوم؟ قمر بنی هاشم فرموده بود: به مادرم ام البنین... (46) 46 - ستاره درخشان مدینه حضرت ام البنین (س)، ص 122

از مرحوم آیت الله العظمی آقای حاج سید محمود حسینی شاهرودی (متوفی 17 شعبان 1394 هجری قمری) نقل است که فرموده بود:

من در مشکلات، صد مرتبه صلوات برای مادر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، ام البنین علیه السلام، می فرستم و حاجت می گیرم (47) 47 - چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام، ج 1 ص 464

به تجربه رسیده است که نذر برای ام البنین (علیه السلام) و اطعام مستمندان به نام حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، برای بر آورده شدن حاجات موثر است.

(48) 48 - چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام، ج 1، ص 464

گفته شده که

چهار شب جمعه، ده مرتبه سوره یس، بدین طریق خوانده شود انشاء الله کارساز خواهد بود: شب جمعه اول سه مرتبه، شب جمعه دوم سه مرتبه، شب جمعه سوم سه مرتبه، شب جمعه چهارم یک مرتبه، سوره یس به نیابت از حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و هدیه برای مادرش ام البنین علیه السلام

ص: 60

بخواند، انشاء الله که حاجات بر آورده به خیر خواهد گردید (49) (49) - حياه العباس، شيخ جعفر، ص 46

همچنین در میان مردم، به ویژه کسانی که نسبت به مقام ام البنین علیه السلام شناخت دارند، مشهور است که هرگاه چیزی را گم کنند یا در جستجوی آن باشند، هدیه به روح آن بانوی بزرگوار سوره فاتحه ای می خوانند و صلواتی می فرستند.

در نتیجه به اذن خدا به شی گمشده و یا حاجتی که دارند، دست می یابند، و این امر بارها تجربه شده است. (50) (50) - ام البنین نماد از خود گذشتگی

### سخن بزرگان در بیان فضایل ام البنین علیها السلام

عالم جلیل القدر، زین الدین عاملی، شهید ثانی درباره حضرت ام البنین علیها السلام می گوید: «ام البنین از بانوان با معرفت و پر فضیلت بود. نسبت به خاندان نبوت، محبت و دلبستگی خالص و شدید داشت و خود را وقف خدمت به آن ها کرده بود. خاندان نبوت نیز برای او جایگاه والایی قائل بودند و به او احترام ویژه می گذاشتند. »

هم چنین علامه سید محسن امین می گوید: «ام البنین علیها السلام، شاعری خوش بیان و از خانواده ای اصیل و شجاع بود. » (51) (51) - اعیان الشیعه، ج 2 ص 289

علی محمد علی دُحَیْل، نویسنده معاصر عرب در وصف این بانوی بزرگوار می نویسد: «عظمت این زن (ام البنین) در آن جا آشکار می شود که وقتی خبر شهادت فرزندان را به او می دهند، به آن توجه نمی کند، بلکه از سلامت حضرت امام حسین علیه السلام می پرسد؛ گویی امام حسین علیه السلام فرزند اوست نه آنان. » (52) (52) - العباس علیه السلام، ص 18

سید باقر شریف قرشی در کتاب خود العباس راند الکرامه و الفدا فی الاسلام

گفته است: در تاریخ دیده نشده که زنی نسبت به فرزندان هووی خود محبتی مخلصانه و رزد و آنها را بر فرزندان خود مقدم بدارد، جز این بانوی پاک علیه السلام یعنی ام البنین (53) 53 - عباس بن علی راند الکرامه، ص 23

شیخ جعفر نقدی در کتاب خود) زینب کبری (می گوید: ام البنین علیه السلام از جمله بانوان با فضیلت، خوش بیان، و سخنور، پرهیزکار و اهل عبادت و تقوا بود.

اهل بیت را به خوبی می شناخت (54) 54 - زینب الکبری علیه السلام، ص 25. مقرر می گوید ام البنین علیه السلام از بانوان با فضیلت به شمار می رفت. وی حق اهل بیت را خوب می شناخت و در محبت و دوستی با آنان خالص بود و متقابلاً خود در میان آنان جایگاه بلند و مقام ارجمندی داشت (55) 55 - العباس علیه السلام، ص 72

برخی افراد مانند سیدمهدی سوبج در کتاب ام البنین سیده نساء العرب در بیان فضل و دانش او، ایشان را با جناب زینب کبری (س) البته در سطح پایین تر مقایسه می کند و او را به صفت عالمه می ستاید. این ویژگی آشکارا درباره هیچ کس جز زینب کبری (س) گفته نشده است.

بخشی از زیارت نامه ام البنین علیها السلام

سلام بر تو ای همسر جانشین رسول الله علیه السلام؛ سلام بر تو که محبوب زهرایی؛ سلام بر تو ای مادر ماه های درخشان؛ خدا و رسولش را گواه می گیرم که تو با اهدای فرزندان و قربانی کردن آن ها در راه آرمان های حسین علیه السلام جهاد نمودی؛ گواهی می دهم که تو یار و یاور امام علی بن ابی طالب علیه السلام در سختی ها، مشکلات و مصیبت ها بوده ای؛ گواهی می دهم که به خوبی از عهده سرپرستی و نگه داری فرزندان زهرای اطهر علیها السلام و ادای امانت ایشان برآمدی؛ تو در نزد خداوند از مقام و منزلت بالایی برخورداری؛ سلام بر تو و بر فرزندان شهیدت!

ص: 62

السلام عليكِ يا زوجة ولى الله، السلام عليكِ يا زوجة امير المؤمنين، السلام عليكِ يا ام البنين، السلام عليكِ يا ام العباس ابن امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه السلام، رضى الله تعالى عنك وجعل منزلک وماواک الجنة ورحمه الله وبرکاته...

تنها منجى

## زندگینامه مادر مهتاب حضرت ام البنین (س) قسمت دوم

### اشاره

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 6:04 بعد از ظهر روز 1389/2/25

زندگینامه مادر مهتاب حضرت ام البنین (س) قسمت دوم

در این قسمت سعی کرده ایم اشعار و متنهای زیبا که در خصوص مقدس آن حضرت است را بیان کنیم

اشعار زیبا درباره ام البنین (س):

- 1

روایت است که چون رفت حضرت زهرا از این جهان فنا رو بعالم عقبی

نمود رو به عقیل ای یگانه دوران که ای عقیل وفادار ای برادر جان

بیا عقیل زمانی به من تو یاری کن زنی برای من از مهر خواستگاری کن

زنی که چند علامت از او بود پیدا رفیع جاه و ملک مقدم و نکو سیما

بلند قد و قوی تن درشت انگشتان فصیح سینه و گردن فرازو در دندان

لبش چه غنچه مسلسل سخن بود نیکو رخس چو لاله و چشمش سیه کمان

ابرو

عقیل گفت از این زن چه دلپذیر آید علی بگفت که فرزند بی نظیر آید

بسوی وادیه ها شد عقیل از آن فرمان بدید همچو زنی در بنی کلاب عیان

ص: 63

به عقد شاه ولایت برآمد آن دختر بخواستگاریش آمد عقیل خوش منظر  
عقیل بست همی عقد مهر و مه با هم دوباره گشت جهان رشگ گلستان ارم  
بیوسف ازلی چرخ برقرار آمد شب وصال زلیخا بروزگار آمد  
چه گشت از دل شب تا طلوع صبح عیان ز چاک پیرهش قرص ماه شد رخشان  
بروی دامن ام البنین چه پیدا شد نگر که ماه بنی هاشمی هویدا شد  
برای دیدن آن طفل شاه خیر کن درون حجره ام البنین شدش مسکن  
چه دید روی همان طفل آنشه مردان همی گرفت ز گهواره اش همچون جان  
همین دو دست حسین را کند علمداری کند برای حسین من از وفایاری  
همین دودست کشد مشک آب را بر دوش کزین دودست فتد آب و کودکان به  
خروش

همین دودست نه تنها فتد ز پیکر او جدا ز خنجر بیداد می شود سر او  
همین دو دست به مشکین زار غم پرورد شود شفیع به محشر به حق باب و پدر

- 2

منم که سایه نشین وجود مولایم کنیز خانه غم؛ خاک پای زهرایم  
منم که خانه به دوش غم علی منم که همدم محنت ولی هستم  
منم که شاهد زخم شکسته ابرویم انیس گریه به یاس شکسته پهلویم  
منم که در همه جا در تب حسن بودم منم که شاهد خون لب حسن بودم  
منم که جلوه حق را به عین می دیدم خدای را به جمال حسین می دیدم  
منم که بوده دلم صبح و شام با زینب منم میان همه؛ هم کلام با زینب  
منم که سوگ گلستان و باغبان دارم به سینه زخم غم کربلائیان دارم  
منم که ظهر عطش را نمی برم از یاد چهار لاله بی سر ز من به خاک افتاد

منم که مادر عشق و امید و احساسم فدای یک سر موی حسین عباسم

نقل از: سایت ولیعصر

ص: 64

از زبان حضرت ابوالفضل (علیه السلام) شعری از حسن فطرس

روحِ وفا

ممنونم از تو مادر، من را تو پروراندی شهید وفا و غیرت، بر جان من

چشانندی

گفتی که همچو بابا، از هر گُنه بَرّی باش رفتی میون میدون، همیشه حیدری

باش

من این همه ادب را، درس از شما گرفتم من از صفای روحت، روحِ وفا گرفتم

از زحمت تو مادر، شد حالِ من خدایی با شورِ تو ابوالفضل، گردیده کربلایی

وقت وداع آخر، گفتی به شور و شین باش تو کربلا عزیزم، قربونی حسین باش

وقتی که تو شنیدی، گشتم شهید و عطشان ناله زدی و گفتی، ای وای غریب

حسین جان

تا ذکر یا حسینت، را در جنان شنیدم در پیش روی زهرا، کردی تو رو سفیدم

4- آموزش مهربانی:

نگیر از شب من آفتاب فردا را نبند روی من آن چشمه های زیبا را

تو گاهواره ماه و ستاره ها هستی خدا به نام تو کرده است آسمان ها را

تو در ادامه هاجر به خاک آمده ای که باز سجده کنی امتحان عظمی را

خدا سپرده بدست چهار اسماعیل که چشمه چشمه گلستان کنند دنیا را

چه کرده ای که به آغوش مهربانی تو سپرده اند جگر گوشه های زهرا را

بگو چه بر سر بانوی آب آمده است که باز می شنوم رود رود دریا را

تبر چگونه شکسته ست شاخه و برگ تو را چطور خم شده ای بر زمین،



سپیدارا!

بخوان! دوباره بخوان با گلوی مرثیه‌ها حدیث تشنه‌ترین دست‌های صحرا را

از آسمان به زمین آمده است گیسویت که سربلند کند دختران حوّا را

شاعر پانته آصفایی

ص: 65

5 - سلام بر مادر پسران:

السلام ای گوهر دریای عشق السلام ای لاله صحرای عشق

السلام ای مظهر صبر و وفا السلام ای زوجه شیر خدا

السلام ای باغبان لاله ها ای به حیرانت همه آلاله ها

خواننده ای خود را کنیز فاطمه علیها السلام داده ای درس محبت بر همه

شاعر جعفرزاده

6 - مادر غریب

کسی که غم به دلش کرده آشنایه منم شرار درد به جانش کشد زبانه، منم

کسی که مادر خوش بخت روزگاران است ولیک تیر بلا را بود نشانه، منم

کسی که همسری با علی بُود فخرش ولیک غم زده بر هستی اش زبانه، منم

کسی که سیده ام البنین بود نامش ولیک مانده از این نام بی نشانه منم

شدم غریب پس از عون و جعفر و عباس کسی که بار غریبی کشد به شانه منم

کسی که چار پسر بوده حاصل عمرش که از شهادتشان خورده تازیانه منم

غریب دشتِ بلا را، دریغ مادر نیست کسی که گریه بر او کرده مادرانه، منم

7 - آن سحرگاهان بی فانوس

رودها چشمان خیست را برابر داشتند آسمان ها را نفس هایت مکدر داشتند

دست هایت در میان خانه مولا وزید کودکانِ فاطمه انگار مادر داشتند

موج ها از بسترِ چشمان تو برخاستند ابرها از سوز دامان تو سر برداشتند

خانه بی سقا و چشمت خیس و اندوه تورا آن سحرگاهان بی فانوس باور داشتند

بی علمدار است صف های خیالت سال ها سال هایت حال و روزی گریه آور

داشتند

اشک های هفت دریا را به جان آورده بود ناله های را زنان هفت کشور

داشتند

مادر پروانه های بی قرار نینوا سنگ ها پروانه ات بودند اگر پر داشتند

حمیده رضایی

ص: 66

فاطمه یا فاطمه یا فاطمه باغ گل یاس سلام علیک  
مادر عباس سلام علیک ای همه از خود سفرت تاحسین  
اذن دخول حرمت یا حسین سایه نشین حرم آفتاب  
غرق شده در کرم آفتاب فاطمه دوم حیدر شدی  
مادر یک ماه و سه اختر شدی طوبی، طوبی لک زین احترام  
دختر زهرا به تو گوید سلام قدر تو گوی شرف از ناس برد  
ارث ادب را ز تو عباس برد جز تو که بر شیر خدا شیر زاد؟  
جز تو که بر شیر علی، شیر داد جز تو که در کرب و بلای حسین  
چار پسر کرده فدای حسین چار پسر دادی و زین افتخار  
شد حرم چار امامت مزار پاسخ آن وفا و احساس تو  
فاطمه شد، مادر عباس تو چار پسر داشتی ای جان پاک  
رفت غریبانه تنت زیر خاک لیک جوانان عرب ره سپر  
در پی تابوت تو همچون پسر

شاعر استاد سازگار

من خادمه در خانه شاه ولایم جارو کش صحن و سرای مرتضایم  
من آمدم اینجا نه از بهر عزیزی من آمدم در خانه حیدر کنیزی  
خدمتگزار کودکان مه جبینم من مادر عباسم و ام البنینم  
در چشم خود بحری ز خون اشک دارم من خاطری بد از فرات و مشک دارم  
غم نیست گر عباس را در خون کشیدند یا اینکه با شمشیر دستش را بریدند

چشمش اگر زخمی است این تاوان عشق است در جنت فردوس او مهمان

عشق است

گر جسم او در علقمه شد پاره پاره شادم که زهرا کرده ماهم را نظاره

تنها غم اینست او آبی نیاورد با رفتش امید را از خیمه ها برد

تا هست این دنیا و من زنده هستم از مادر اصغر بسی شرمنده هستم

ص: 67

من که از نسل دلیر عربم أمّ العباسم و أمّ الادبم  
مادر چهار یل رعنایم من کنیز حرم زهرایم  
آسمان خاک نشین حرم عرش در تحت لوای کرم  
معرفت مسئله آموز من است عاشقی سائل هر روز من است  
دل من محو تولّای ولیست بسمتم خادمی بیت علیست  
من سفارش شده ی زهرایم آبرو یافته از مولایم  
وه از ان روز که قابل گشتم با در بیت مقابل گشتم  
آمد آن لحظه چه خوش اقبالم دختر شاه به استقبالم  
قبله ی نور به کاشانه ی من حرم الله کجا خانه ی من  
دست بانوی حرم بوسیدم خاک پایش به بصر مالیدم  
گفتم این بیت حریم لاهوت من کنیزم به دیار ملکوت  
آمدم خادم این در باشم خادم دختر حیدر باشم  
لیک آن روز زغم رنجیدم وای دل، صحنه ی سختی دیدم  
هر دو ریحانه حق تب دارند بین خانه حسنین بیمارند  
گفت زینب به دو چشمانی تر نذر روزه بنما ای مادر  
عرق از صورتشان تا شد جمع سوختم در غمشان همچون شمع  
آنقدر خرج ولایت گشتم مورد لطف و عنایت گشتم  
تا خدا مزد ولایم را داد که به من گل پسری زیبا داد  
صاحب جنه الاحساس شدم مادر حضرت عباس شدم  
در وفایار بلا فصل شدم مادر فضل و ابا الفضل شدم



شوری افتاد ز عشقش به دلم دید از فاطمه بودن خجلم  
حق نمود این شرفم نقش جبین حضرت فاطمه شد ام بنین  
گفتم عباس گل ریحانی به امیرت تو بلا گردانی  
نه برادر و نه من مادرشان من کنیز و تو غلام درشان  
روزی اید که به همراه حسین از مدینه بروی نور دو عین  
چون حسینم تو خدایی گردی عاقبت کرب و بلایی گردی  
یک وصیت کنم این لحظه تو را  
جان تو جان عزیز زهرا  
رفتی و همراه تو شادی رفت  
از مدینه دگر آزادی رفت  
وای زان روز که غمها برگشت  
کاروان گل زهرا برگشت  
جان هر دل شده بر لب آمد  
بی حسین حضرت زینب آمد  
گفت با من همه اسرار مگو  
ماجرا های تو و بغض گلو  
گفت لب تشنه سوی آب شدی  
از خجالت به خدا آب شدی  
گفت با قدّ کمان جان دادی  
من شنیدم نگران جان دادی  
تا که مشک و علمت را دیدم



دست پاک تو ز دور بوسیدم

باورم نیست سر زین و سجود

فرق عباس من و ضرب عمد

یاد تو روضه به پا می سازم

تا ابد برپسرم می نازم

نزد زهرا تو وجیه اللّٰهی

فانی حضرت ثار اللّٰهی

ص: 69

نوید عاطفه در گلشن امیدم من و تا همیشه به درگاهتان مریدم من  
به نبض عالم هستی که دست حضرت توسل برای خاطران بود اگر طپیدم من  
قدم زدید وز موزون رقص چادرتان شدم نسیم و سر کویتان وزیدم من  
به جای خال خود کاشتی وجود مرا و از زمین شما تا خدا رسیدم من  
حضور گرم شما تا همیشه حس شدنی است اگرچه حضرت بانو ترا ندیدم من  
میان سروقدی با رشیدگی فرق است به لطف سایه ی طوباست، قد کشیدم  
من

حضور دختر آینه ها زدم زانو و طعم کوثر عشق تو را چشیدم من  
اگرچه دیر ولی جای شکران باقی است به جایگاه کنیزیتان رسیدم من  
چهار پاره برایت سرودم و آن وقت به جای قافیه عکس قمر کشیدم من  
هزار مرتبه شکر خدا به محضرتان شبیه صفحه آینه رو سپیدم من  
عجیب نیست یقین کن پس از حسین شما کمی شبیه قد و قامت خمیدم من  
تمام دغدغه ی من، ادای نذر بود برای زینب عباس پروریدم من  
یک شما به چهارم اگر چه می چربد به حدّ وسع خودم مادر شهیدم من  
چه عزّتی به از این با تمام آدابش کنیز زاده بمیرد برای اربابش

من خاک بوس آستان مرتضایم وقف شما از ابتدا تا انتهایم

هم نامتان هستم

ولی در شأنتان نه! باور کن این را از تکان شانه هایم

یاسم ولی در زیر پایت پا

گرفتم سبزم از آن وقتی که باریدی برایم

ممنونتانم این من چادر نشین را در خانه

پروانه ها دادید جایم

حرف از شما که می شود یا ابریم من یا خیس شبنم می شود

سر تا به پایم

در زیر پایت یا کنارت یا نشاید! باور مکن بانو نمی دانم کجایم؟

رنگ

ولعابم دادی و در یک شب تار بر آن سپید گیسویت کردی خنایم

بانوی من! بانوی

این خانه شمائید من نیز سرگرم کنیزی شمایم

وقتی که خدمت می کنم به

کودکانت حس می کنم بی واسطه پیش خدایم

احساسی ام اما نه تا اندازه تو دنباله

ی آه شما در کربلا یم

پیش شمائی که خود صاحب عزائید غمی دیده ام! اما کجا

صاحب عزایم

شد اشک آب و غذایم آه یعنی آب و غذای نذری این سفره هایم

من داغدار شاخه های یاس هستم ام البنینم، مادر عباس هستم

ای به سپهر عاطفه بی قرین ستاره ی مدینه، ام البنین

قدر تو در جهان نبوده

معلوم قبر تو در جوار چار معصوم

فاطمه دوم مرتضایی مادر دیگری به مجتبایی

تو کیستی که با غم و زمزمه پای نهی به خانه فاطمه

تو کیستی که با همه

عزیزی گفته ای آدمم کنم کنیزی

تو دیده ای که خانه ای سوخته دخترکی چشم به

در دوخته

محض دل تازه گلان حزین نام تو فاطمه! شد ام البنین

تا که نگویند

حسینش چه شد مدینه بین الحرمینش چه شد

رهی که از قبر تو تا فاطمه

ست مدینه، بین الحرمین همه ست

دامن عطر تو گل یاس داشت جعفر و عبدالله

و عباس داشت

تو آسمان و قمرش ابا الفضل تو مهر مادر، پسرش ابا الفضل

تو

دیده بودی که علی بی عدد بوسه به دستان ابا الفضل

زده بودی تو که در

علقمه تیر و کمان بود به دست همه!

نمک به زخم جگرت می زدند تیر به چشم

پسرت می زدند

ساقی از دست شد و مست شد ماه بنی هاشم بی دست شد

هر

چه بگویند تو هم مادری سخت، غم از سینه خود می بری

فاطمه آمد که تشکر

کند در عوضت دل زغمش پر کند

غصه نیامدست در بند تو در سفر چهار فرزند

تو

آه چرا کرده صدایت بشیر؟ از کجا خبر داشت برایت بشیر؟

داغ جوانان تو در

گفته کرد؟ غم حسین خاطرت آشفته کرد؟

آه نگویم که حسینت چه شد فاطمه

جان نور دوعینت چه شد

ص: 71

ای مدینه گریه کن بر حال من گریه سر کن بر من واحوال من

ناله های آتشین

را گوش کن شکوه ام البنین را گوش کن

ای مدینه یاد داری پیش از این یک مدینه

بود و یک ام البنین

بود کانون وفا کاشانه ام بوی زهرا می رسید از خانه ام

جای گل

در تو گلستان داشتم هفده سرو خرامان داشتم

خانه ام ام القرای عشق بود جای

جایش جای پای عشق بود

عرش را گر ماه روشن می نمود کسب نور از خانه من

می نمود

خانه ام خشبوز عطر یاس بود در کنارم اکبر و یاس بود

د از یمن حسین

بن علی خشت خشت آشیانم منجلی

هر زنی هر جا که نامم می شنید بر مقامم آه

حسرت می کشید

وه چه شیرین روزگاری بود و رفت بر سر من سایه ساری بودو

رفت

یاد آن کانون احساسم بخیر ای مدینه یاد عباسم بخیر

یاد باد از قامت رعناى

او یاد باد از نرگس شهلاى او

خوب دانم با سر و دستش چه شد خوب دانم نرگس

مستش چه شد

زینبم می گفت آن روح ادب داده جان بین دو دریا تشنه لب

زینبم

گفتا کنار علقمه دیده او را در کنار فاطمه

15 - مدینه، مادر تنها، چهار صورت قبر

مدینه، مادر تنها، چهار صورت قبر عزیز حضرت زهرا، چهار صورت قبر

نشسته اند شبیه چهار سنگ صبور غم تو را به تماشا چهار صورت قبر

و قطره

قطره فرو می خورند در دل خود تمام اشک غمت را چهار صورت قبر

مدینه مانده

که این چیست در کنار بقیع چهار پاره دل یا چهار صورت قبر!؟

برای عقده گشودن

در این مصیبت سخت بهانه ات شده تنها چهار صورت قبر

تورا نمی برد از یاد، تا

همیشه ی درد بقیع خاطره ها با چهار صورت قبر

ص: 72

این صدای ناز عباس من است نغمه های راز عباس من است

شرحه بر بیت

خموشم می رسد باز تکبیرش به گوشم می رسد

آمده آه ابالفصلم به گوش مشک

دارد گه به دندان گه به دوش

ناله با این گریه هایم می کند آمده مادر صدایم می کند!

من دعا بی قدر و بی حد گویمت ای ابالفصلم خوش آمد گویمت

آمدی مادر فدای

موی تو پس چرا خاکی شده گیسوی تو؟

گو مگر روی زمین افتاده ای؟ گو مگر از

صدر زین افتاده ای؟

کار مادر اشک مجنونی شده چشم عباسم چرا خونی شده؟

چنگ خود کی پای زلفانت زده؟ تیر کین کی بر دو چشمانت زده؟

با دو دستت

دست مادر را بگیر تا کشم از چشم شهلائی تو تیر

وای عباسم دو دستانت

کجاست؟ بازوان همچو مردانت کجاست؟

مادرت شد سرفراز چنگ تو علقمه

شد عرصه ی آهنگ تو

من شنیدم از وفا و غیرت دور تو گردم فدای هیبت



من

شنیدم طعنه بر رشکت زدند مادرم تا تیر بر مشکت زدند

من شنیدم بی دو دست

از روی زین ای گلم با صورت افتادی زمین

دامن زهرا سرت بگرفته است آه! زهرا

در برت بگرفته است

بانویم از غم رهایت کرده است فاطمه مادر صدایت کرده

است

حاجی من حج تو باشد قبول اجر تو با دست زهراى بتول

آمدی این دل

حزین با خود ببر مادرت ام البنین با خود ببر

شاعر حسن فطرس

ص: 73

17 - بنال ای دل شب ام البنین است

بنال ای دل شب ام البنین است شب تاب و تب ام البنین است

صدای

قطره های آب لرزان غم روز و شب ام البنین است

به طفلان حال عباس بگوید وفا

چون مذهب ام البنین است

میان ناله ها امشب بنالد ابالفصلم گل ام البنین است

اگر شد کار عباسش دلیری شجاعت مکتب ام البنین است

اگر عباس او باب کرم

شد سخاوت منسب ام البنین است

کتاب غیرت و عشق و شهادت نمی از

مشرّب ام البنین است

شاعر حسن فطرس

ص: 74

دل به غصه شد قرین در غم ام البنین

وای از این غوغا تسلیت مولا

ای ابالفصل حزین حال زار ما بین

آه و واویلا تسلیت مولا

زاده ی ام البنین (2) یا ابوفاضل (2)

می زند آتش به جان ناله ی اربابمان

ای امید ما تسلیت مولا

شرح مژگان تَرَت درد دل با مادرت

ای همه نجوا تسلیت مولا

زاده ی ام البنین (2) یا ابوفاضل (2)

ای که در تاب و تپی در عزای امشبی

مرغ دل شنیدا تسلیت مولا

هم ز غم زاری کنی هم عزاداری کنی

مرز هر رؤیا تسلیت مولا

زاده ی ام البنین (2) یا ابوفاضل (2)

شاعر حسن فطرس

19 - ام البنین ام البنین (2)

مادر خسته ی من، آمده ام کنارت، خیز و ز جا ببینی، عباس با وقارت، بین جنان نشسته، فاطمه انتظارت، مانده به ره دو چشمش، حسین بی قرارت، آمده ایم که مادر، در بر تو بشینیم، با سه برادرانم، گل ز رخت بچینیم، لحظه ی آخرت را، از غم تو بمیریم، از شه کربلایی، جمله مدد بگیریم...

ام البنین مادرِ آقام ابالفصل (3)

من از غمِ بی مادریت در به درم ابالفصل در این عزا مولا ببین خونجگرم

ابالفصل

لحظه ی انتظار داره ام البنین چه حالی ذکر دو لب هاش می خونه ای پسرم

ابالفصل

تو این عزای مادرت ظرفِ دلت لبالب خون می ریزه به دامت با ذکرِ پاکِ

یارب

چشمِ انتظارِ مادری میونِ عرشِ اعلا مهمون برات می رسه از شهرِ مدینه

امشب

آقام ابالفصلِ علی ای شاه و ای امیرم اجازه ای بده آقا امشب و پر بگیرم

برم بگیرم تو بغل آینه ی بقیع رو تو روضه های مادرت جون بدم و بمیرم

شاعر حسن فطرس

ص: 75

20 -) از زبان ابوالفضل (علیه السلام) )

دعا

امشب عزا گرفته ی غوغای مادرم هستم خموش و گوش به آوای مادرم ا

گر منصبم چنین شده» سقای تشنه لب

این است مرحمت از دعاهای مادرم

شاعر حسن فطرس

21 -) از زبان ابوالفضل (علیه السلام) )

پیش رخسارم اگر خورشید مهتاب من است مادرم ام البنین است علی باب

من است

شاعر حسن فطرس

- 22

ام البنینم و شب دلداری من است شب زنده دار فاطمه بیداری من است

امشب وصال فاطمه رادرک میکنم دل بی قرار لحظه ی بیداری من است

بانوی من! که ليله ی قدر علی تویی چشم انتظار تو شب بیداری من است

با اینکه جای فاطمه را پر نمی کنم اشک علی گواه حرم داری من است

طفلان عزیز و من چونکیز بهشت و این بالاترین مقام نکوکاری من است

عباس من غلام عزیزان فاطمه است این ابتدای درس علمداری من است

درس وفا اگر به ابا الفضل داده ام بیت علی بهشت وفاداری من است

روزی که بار زینب آمد به دوش من دیدم که خویش در صدد یاری من است

روحم ز درک خدمت زینب بزرگ شد این خانه جایگاه فداکاری من است

ص: 76

در کربلا نبودم اگر یاریش کنم شهر مدینه شاهد غمخواری من است  
خاک بقیع راگره با کربلا زدم اینجا حریم اشک و عزاداری من است  
داغ چهار ماه پسر دیدم ولی داغ حسین شعله بیماری من است  
یا لیتنا به یاری کنا معک رسید تنها دعای تو سبب یاری من است  
نذر تو بود هستی و دار ندار من وقف تو آخرین نفس جاری من است

- 23

غم با نگاه خیس تو معنا گرفته یک موج از اشک تو را دریا گرفته

در فصل

غم، فصل خسوف ماه خونین خورشید هم مثل دلت گویا گرفته! تا آسمانها میروند

دل‌مویه هایت

کار دل خونت عجب بالا گرفته! این روزها با دیدن حال تو

بانو!

بغضی گلوی اهل یثرب را گرفته هر روز اشک و آه، حق داری بسوزی

یک

کربلا غم در نگاهت جا گرفته! می دانم اینجا بارها با دست لرزان

اشک از دو

چشم‌ت حضرت زهرا گرفته تاریخ را می گردم آری تا ببینم مثل دل تنگت دلی آیا

گرفته

اینجا به همراه لب خشک تو مادر هر سنگریزه ختم "یا سقا" گرفته

24 - از زبان ام البنین:

شد مدتی کز تو خبر ندارم جز فکر تو، فکری به سر ندارم

فخر تو بس که

خادم الحسینی من هم جزین فخر دگر ندارم

بنشسته ام در راه انتظارت یک دم نظر

زین راه بر ندارم

عباس من عباس من کجایی؟ صبر و توان، زین بیشتر ندارم

من ره

نشین وادی بقیعم آن طایرم، که بال و پر ندارم

جز خواب تو، خواب دگر نبینم جز

یاد تو شب تا سحر ندارم

چشمم ز بسکه بر تو زار بگریست دیگر به دیده اشک تر

ندارم

ص: 77

ای عمر من برگ و برم تو بودی من آن شجر که برگ و بر ندارم

دیگر امید بازگشتت

را ای جان مادر زین سفر ندارم

فرق تو و عمود آهنینی؟ من باور این قول و خبر

ندارم

با من مگوئید این خبر، خدا را در زندگی جز او ثمر ندارم

مردم مرا ام البنین

مخوانید حالا که من دیگر پسر ندارم

- 25

مخوان جانان دگر ام البنینم.. که من با محنت دنیا قرینم

مرا ام البنین گفتند،

چون من.. پسرها داشتم ز آن شاه دینم

جوانان هر یکی چون ماه تابان.. بدندی از

یسار و از یمینم

ولی امروز بی بال و پرستم.. نه فرزندان، نه سلطان مبینم

مرا ام

البنین هر کس که خواند. کنم یاد از بنین نازنینم

به خاطر آورم آن مه جبینان.. زخم

سیلی به رخسار و جبینم

به نام عبد الله و عثمان و جعفر.. دگر عباس آن دُرّ

ثمینم



چهار مرتبه بانو! برای تو خبر آمد چهار بار دلت کوه شد به لرزه در آمد

تو

منتظر، تو گدازنده بر معابر خونین مسافر تو نیامد مسافری اگر آمد

چهار مرتبه

شن زارهای ظهر، تنت را گریستند و تو را داغ های مستمر آمد

چنان گریسته ای

روزهای خستگی ات را که تگّه تگّه خاک بقیع نوحه گر آمد

از آن گلایه تلخت به

گوش علقمه بانو! هر آنچه رود از آن لحظه سر به زیرتر آمد

چهار بار پسر رفت و

اسب رفت و تو بودی چهار بار تو بودی و اسب بی پسر آمد

تو کوه بودی و از پشت

شانه های بلندت چهار مرتبه خورشید سر بریده بر آمد

شاعر حسین هدایتی

این جا مزار فاطمه، ام البنین است یا مادری غم دیده مدفون زمین است  
این جا نهاده سر به خاک غربت و غم مظلومه ای کز مرگ گل هایش غمین است  
در

دامنش پرورده سرداری چو عباس آری چنین زن، مادری شیرآفرین است  
شد

جان او آزرده از رنج زمانه بر سینه اش چون لاله داغی آتشین است

یه گوشه ای می شینه، با دل بی تاب و بی صبر گریه می ریزه نم نم، کنار چار  
صورت قبر

با دلی مجروح غم، روی دوشش کوه غم زیر لب می گیره دم ای وای  
حسین مظلوم

با نگاهی غرق خون، می شه هر شب روضه خون میگه ای وای از  
دل ای وای حسین مظلوم

هم نواش، بارونی می شه آسمون مدینه وای

گریه کار هر روز ام البنینه وای

براش از علقمه می خونه سکینه وای

زینب بر اش می خونه، مرثیه سرخ گودال

بی تاب ناله می شه، تا حدی که میره از حال

میگه از مشک و علم، میگه از دست قلم، وقتی که شد علقمه

پر از بوی گل یاس

با عمود آهنین، آسمون نقش زمین...، اما او مد فاطمه

کنار تن عباس

ص: 79

مثل کوه، علمدار حرم که تا آخر خط وای

با لب تشنه ایستاده بود لب شط وای

به روی لباس اسم حسین بود فقط وای

شاعر: یوسف رحیمی

- 29 -

مادر عشق و وفا ام البنین ثانی خیرانسا ام البنین

مکتب آموزش آزادگی

ست دامن مهد وفا ام البنین

ای که از نامت جهان سرمست شد حامل عطر خدا

ام البنین

خانه ی حیدر ز نورونق گرفت ای پناه مرتضی ام البنین

بانوی این خانه

بودن شان توست ای ادب را تو ادا ام البنین

شیر مردانت حماسه ساختند مادر

کرب و بلا ام البنین

فخر بر عباس بس باشد تو را تا شوی فخر خدا ام البنین

**متنهای زیبا در مورد مادر عشق حضرت ام البنین (س):**

1 - مادر شیر مردان شهید

شیر زن بودی و شیر پرور. دلیر بودی و دلیر پرور

غیور بودی و غیور پرور وقتی پا به خانه علی علیه السلام نهادی، خود را نه بانوی خانه، که کنیز کودکان یتیم فاطمه دانستی و از این خاکساری عاشقانه، ادب و عشق به دردانه هایت آموختی.

وقتی غبار بی کسی از روی زینب می زدودی، مهر خواهرانه و وفای برادری را به پسران رشیدت می خوراندی، تا سایه سار عقیده بنی هاشم  
و سپر بلا ی خون خدا

ص: 80

باشند.

وقتی دستان رشید عباس را در دستان حسین علیه السلام می نهادی، علمداری یک انقلاب را در سایه اطاعت از ولایت به او می آموختی. وقتی قدم به قدم، لحظه به لحظه و نفس در نفس، کودکانت را پای کلاس درس فرزندان زهرا بزرگ می کردی، جان هایشان را به قله های رفیع امامت می سپردی تا تیز پروازان وادی معرفت و راهیان صراط هدایت شوند. تو در اوج صفا و صداقت، بانوی کلبه غمزده علی علیه السلام شدی؛ بانوی کلبه ای که بیت الاحزان فرزندان فاطمه بود و یادآور غصه های دختر پیامبر.

تو انتخاب شده بودی تا از گنجینه ایمان، عشق و احساسات، این کلبه را دوباره گرم کنی.

انتخاب شده بودی تا از خزانه رشادت و شهامتت، علمدار وفاداری به کربلای حسین تقدیم نمایی.

انتخاب شده بودی تا در قیام سرخ عاشورا و در انقلاب مظلومانه خدا، سهیم باشی؛ همراه چهار پسر، چهار شیر مرد، چهار دلیر مرد غیور. تو آمده بودی تا همدم تنهایی های مظلوم ترین سردار عالم باشی. چه خوب توانستی مادر غصه های فرزندان فاطمه و مرهم زخم های کهنه مولا باشی!

ای همنشین علی و فاطمه!

ای چراغ بیت الاحزان فرزندان زهرا! شفاعت حسین علیه السلام و فاطمه علیها السلام شاه بیت غزل عاشقانه زندگی ات خواهد بود و ماه درخشان وجودت، سرور عنای امیدت، عباس، سرمایه جاودانه دنیا و آخرتت. خوشا به سعادتت ای مادر پسران دلیر! ای مادر شیر مردان شهید

نویسنده حورا طوسی

2 - امّ العشق نویسنده محمد کامرانی اقدام

این جا بقیع است

ص: 81

درست با چشم های سُست که از پشت پنجره ها پی در پی می نگری، در یک مرثیه مواج فرو می ریزی.

دیگر نه خود را به جا می آوری و نه جز اشک را می نگری. تا احساس بی قراری، طعم شور چشم ها را می چشد، بغض های بهاری خود را می تکانی، عباس علیه السلام را می بینی که ایستاده است. عباس ایستاده است و خاک ام البنین، بوی مشک عباس و عَلم ابوالفضل علیه السلام را می دهد.

این جا بقیع است، چند قدم اشک که جلوتر می روی، عباس را در ناگهان ترین عظمت می بینی که چشم به بی انتهایترین مفهوم گمنام، دوخته است.

آه، پنجره های دیوار بقیع! آه از این بی قراری مجسم!

آه از این شیدایی آتش افروز! این جا بقیع است. هنوز آفتاب بر نتافته است که غربتی گره خورده، به گوشه بقیع را می نگری که رنگ و بوی عباس را در امتداد کوچه های مدینه، در بقیع می پراکند.

ما می رویم و دیده ما بین کوچه هاست چون دامن نسیم رها بین کوچه هاست

آه، بقیع! یا مرا آتش بزن، یا ناله ام را به گوش ام البنین، برسان.

بقیع! نمی دانم چرا به قبر ام البنین که می رسم، عطشی شدید سراسر احساس را فرا می گیرد.

ای مأوای مهربانی های پر پر!

ای دغدغه غربت!

ای که نامت رعشه بر اشک های من می اندازد! می خواهم یک آسمان بغض در تو درنگ کنم و دریا دریا و باران باران و ناله ناله در تو جاری شوم.

آه، بقیع! انحنای نحیف نگاه من، طاقت درشتی اشک های مرا ندارد.

ای پاییز پرستوهای یکپارچه آتش! تکیه بر غربت مدام تو می زنم و سلام می فرستم به مادر عباس، به مادر حماسه.

سلام، ام البنین! سلام بر تو که در حاشیه سکوت بقیع آرام گرفتی، تا چون

همیشه، حاشیه نشین و قدم سوز غربت تربت مخفی فاطمه علیها السلام باشی.

همسر عدالت! این منم که از پشت پنجره ها، به هوای تو دخیل می بندم؛ چونان غنچه ای که به نسیم شکفتن دخیل می بندد.

این منم که گلدان خالی دست هایم را به سمت تابش شکوفایی تو دراز کرده ام تا در این خشکسالی رخصت، ترانه در ترانه، جوانه بزخم و بهانه در بهانه از تو بگویم.

ای که هر صبحی که از مشرق بتافت همچو چشمه مشرق در جوش یافت

در دل من تا سپیده روشنی است بایدت گفتن هر آنچه گفتمی است

ای که کنیه ات ام العشق است و لقب ت ام الوفا!

کاروان در کاروان اشک از پشت پنجره های بقیع، رهسپار کربلا می شوم، تا از گذرگاه گریه بگذرم.

آفتاب در جستجوی رنجوری خویش تا سطح سپیده دم کبود شده است. ای طاقت قاطع! در غروب رنجوری جان مجروح خویش، چشم انتظار کدام بی قراری بودی که این چنین، عزلت نشین عزتی و عظمت.

ام البنین! معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله شق القمر بود و معجزه تو « ماه پاره پاره ». هنوز که هنوز است، عطر دست های عباس به گردن گل های یاس مانده است.

ای کربلای ممتد مهرورزی! ای شکوه شه کوه ناپذیر! ای حرمت بی حد! در مدینه ماندی تا دوشادوش عشق، حجم سنگین و رنگین داغ را از شانه های پیامبر برداری!

ای نقطه کانون کربلا و مدینه! در مدینه ماندی تا دوش به دوش شیون و شیدایی و پهلو به پهلو بی قراری، سنگ صبور فاطمه علیها السلام باشی.

ماندی تا چون همیشه، فاطمه را در این داغ غم گستر، دستگیری کنی.

ام البنین، « ای همسر فضیلت! ای مادر شجاعت! ای که تمام زنان حجاز رنجبران توأند و تو رنجبر فاطمه علیها السلام، درود بر تو که تا آخرین لحظه، دست از ایمان خود بر نداشتی!



درو بر تو که یک عمر، فاطمی زیستی و یک مدینه، کربلا گریستی!

بارورِ باوری زلال تر از اقیانوس ها بودی و چشم به راه ستاره ای روشن تر از فانوس ها

مدینه در مدینه ماندی و چشم به راه بیرق بی قرار عباس، غربت بقیع را با اشک های زلال خویش شستشودادی.

ام البنین، ای قرینه غریب» ام المصایب «، ای که پشت تنهایی ات خم شد، اما خم به ابروان بارانی خویش نیانداختی که تو مادر عباسی و همسر علی علیه السلام!

چهار ستون پیکر تو» عباس، جعفر، عثمان و عبدالله «قطعه قطعه شد، اما ایمان تو استوار ماند و قلب تو قرص تر از ماه شب های مدینه! اگرچه در کربلا نبودی تا حزن هزار دلهرگی را از دوش حسین علیه السلام برداری، اما در مدینه ایستادی تا نبض عاشورا را در مدینه به جریان اندازی.

این جا بقیع است.

درست با چشم های مست که از پشت پنجره های پی در پی می نگری، در یک مرثیه مکرر و موج فرو می ریزی؛ دیگر نه خود را به جای می آوری و نه جز اشک را می نگری

3 - متن ادبی» مادر ادب «نویسنده سید عبدالحمید کریمی

ای همسر بافضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام، دختر دلاوران عرب، ام البنین!

خدا تو را رحمت کند! نیک همسری برای علی علیه السلام بودی؛ هم او که به برادرش عقیل فرمود: زنی را به همسریم اختیار کن که فرزندان شجاع برایم به دنیا آورد و» عقیل «، نام تو را بر زبان آورد که شجاع تر از پدران تو، در عرب نبوده است.

و تو، چهار پسر رشید برای علی علیه السلام آوردی تا دوست داران فرزندان زهرا علیها السلام باشند و فدائیان حسین علیه السلام در روز عاشورا.

اگر تو نبودی، چگونه در کربلا،» عباس «دلاور، علمدار دلیر حسین می شد که

یزید، لعنت خدا بر او باد از شجاعت او در نگهداری علم در شگفت مانده بود؛ آن جا که دید بر پیکر علم سپاه حسین، تیر بسیار نشسته، مگر جای دست های علمدار. حیرت زده پرسید: این علم در دست چه کسی بوده است، که با این همه تیر، علم را رها نکرده است؟

ای بانوی شرافت و ادب! کرامت تو را می شود در زلال آئینه ابوالفضلت دید؛ آن جا که امان نامه شیطان را به سینه خاک کوید و گفت: حیرتا! زاده ام البنین امان داشته باشد، اما میوه نازنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زاده زهرای مطهر، امان نداشته باشد؟

اگر تو همسر امیرالمؤمنین نبودی، چه کسی ماه بلند بالایی بنی هاشم را به دنیا می آورد، که از طلعت زیبا و جمال دل آرایش، عرب، انگشت حیرت به دندان می گزید؟

بانوی بافضیلت بودی که ابوالفضل را چنان تربیت کردی، تا پشت و پناه حسین و لشگرش باشد و از کشته های دشمن، پشته بسازد.

مرحبا به مادریت، ای مادر ادب! که به نوباوگان خویش فرمودی: از سر ادب. به گل های زهرا علیها السلام، «آقا و مولا» خطاب کنند، نه» برادر «. خدا تو را رحمت کند.

هنوز صدای مرثیه هایت در بقیع، در گوش زمان جاری است:

دیگر به من «مادرِ پسران» نگوئید؛ چون مرا به یاد شیران قوی پنجه ام می اندازید. من پسرانی داشتم که مرا به نام آنها، «ام البنین» می خواندند.

اما اکنون دیگر برای من پسری نمانده است؛ چهار فرزندم، همچون عقابان تیز پنجه بودند که با مرگ سرخ، زندگی را وداع گفتند.

ای مادر وفا، که روح شریف چهار پسر وفادارت «عباس و جعفر و عثمان و عبداللّه» تجلی گاه وفای تو به علی علیه السلام و اولاد علی علیه السلام گردید.

که وفای آنان، درخششی از وفای تو بود!

آیا از شجاعت پدرانت که در رگ های تو جاری بود و از شرافت و فضیلتی که در

تو می جوشید، غیر از این انتظار می رفت که فرزندت، قمر بنی هاشم، عباس رشید باشد که بر فوج اهریمنان تاخت.

چه نیک می شناختی فرزندان را که در رثای آنان سرودی:

به من خبر دادند که عباس، با دست های بریده، با صورت به زمین افتاده اما پسر من! می دانم که اگر عمود آهنین بر سرت نمی کوفتند و شمشیر در دست می داشتی، هیچ کس یارای نزدیک شدن به تو را نداشت.

خدا تو را رحمت کند، ای شجاع زاده شجاع پرور، مادر پسران، ام البنین!

ام البنین صدایت کنم یا...؟

4- بانوی چهار داغ نویسنده خدیجه پنجمی

نام شما را که می برم، بی اختیار دلم هوای مدینه را می کند، دلم پرنده می شود و تا پشت دیوار بقیع، یک نفس بال می گشاید. نام شما را که می برم، هوا معطر می شود و سکوت از عظمت نامتان جریان می گیرد.

گاهی آن قدر، خود را با تمام بزرگی ات به من نزدیک می کنی که حس می کنم سر بر دامنت نهاده ام و تو با دستان سبز و گره گشا، اشک از چشمانم پاک می کنی، سر بر دامنت نهاده ام و بوی خوش بهشت را، ذره ذره، نفس می کشم.

چادر سیاه پاک، که انداخته خدا ماه شب چهاردهم را به دامنت

گاهی آن قدر بلند و رفیع می شوی که دیگر پرنده خیالم هر چه بال می زند، به گرد حضورتان هم نمی رسد!

گاهی آن قدر نزدیکی، که به یک قدم، کنار شما می ایستم؛ کنار مهربانی تان، خوبی تان.

گاهی آن قدر وسیع و دور و ناممکن که هر چه می دوم، دورتر می شوی و در ابتدای راه، فرو می مانم!

باید خودت دست دلم را بگیری! خودت قدم به قدم به دلم راه رفتن بیاموزی!

من کجا و مادر ماه بنی هاشم کجا؟!

چه قدر پیش خدا حرمت داشتید که شایسته این انتخاب بودید!

چه قدر پاک و مطهر بودید! افتخار بیشتر از این که ما در فرزندان فاطمه علیها السلام باشی؟! قداست بالاتر از این که محرم دردهای علی علیه السلام باشی؟!

بانو! دیگر شنیدن قصه فرات و ادب سقّای تشنه لب، مرا به شگفتی نمی خواند، آن سقّا که از مشک ادب تو، سیراب شود و عبّاس نشود، عجیب است.

شنیده ام، زمزمه روزها و لالایی شب هایت این بود: «عبّاسم، مبادا فرزندان زهرا علیها السلام را برادر صدا بزنی؛ فرق است بین فرزندان فاطمه علیها السلام و ام البنین علیها السلام» شنیده ام که بارها و بارها، الفبای وفا و ادب را حرف به حرف، به گوش عبّاست هجی کردی. حالا گر ماه بنی هاشم، خدای ادب باشد عجیب نیست؟!

آموزگار عشق و ارادت! آن قدر در لحظه هایت شگفتی آفریدی که تاریخ، انگشت تحیّر به دندان می کرد. کدام ماجرایت را بگویم؟ کدام لحظه ات را بسرایم، که لحظه هایت، آن قدر مقدّسند که در واژه ها نمی گنجند. در هر ماجرا، عشق و ارادت و اخلاص می آموزی، آن گاه که قنّاقه عبّاست را، روی دست می گیری و برای صدقه سری حسین علیه السلام، دور سر مبارک ابا عبدالله می چرخانی... اگر فاطمه علیها السلام، عبّاس تو را «پسرم» نخواند، عجیب است...

تو آمدی؛ در یک روز خوب و قدم به خانه علی علیه السلام نهادی و سایه مهربانی ات را پناه کودکان داغدیده زهرا علیها السلام کردی.

تو آمدی و خشتُ خشتُ خانه پر شد از بوی تنت. و تو لبریز از بوی فاطمه علیها السلام

بانوی چهار داغ! محبت از این بالاتر، که به همسر بگویی: «مرا فاطمه مخوان، چون حسن و حسین و زینب با شنیدن این نام محزون می شوند» و تو، ام البنین یگانه روزگار شدی.

دسته دستاس، با دست های تو خو گرفت و...

تو می روی و خانه، داغ رفتنت را ضجّه می زند.

تو می روی؛ با تمام مهربانی ات؛ با سینه ای که داغ چهار کوه را به سوگ نشسته!

و من، هنوز پشت دیوار بقیع، مهربانی ات را ضجّه می زنم.

و من هنوز پشت دیوار بقیع، در جستجوی دست های گره گشای توام...

و من هنوز حس می کنم که سر بر دامن تو نهاده ام و بوی یاس را از دامن تو می شنوم.

یا ام البنین...!

5- متن ادبی) سوگ نشین نهر علقمه نویسنده سید علی اصغر موسوی

مادر؛ مادری که اگر چه در کربلا نبود، ولی دلش تا ابد در کربلا ماند و نگاهش بر افق، که آیا» کاروان عشق «را بازگشتی خواهد بود؟

مادری که دلش برای همیشه در کنار» نهر علقمه «، سوگ نشین فرزندی شد که نظیر نداشت در زیبایی و شجاعت!

مادری که دلش در میدان» قتلگاه «بود و نگاهش بر آسمان، که چه وقت،» ماه «، بار دیگر خواهد تابید!

مادری که یک عمر، دست از» حسین حسین «گفتن بر نداشت و تمام غریبانه هایش را، حتی سوگ عزیزانش را با نام حسین علیه السلام

همراهی کرد!

مادری که» ام البنین علیها السلام «بود، ولی آینه نگاهش از آسمان کربلا، تنها اشکِ خونین ستارگان را چید؛ آن گاه که راوی، از عبور نیزه

ها روایت می کرد!

مادری که حتی کوچه های» مدینه «، مرثیه سرای اندوه سترگ او شدند و به استقامت و صبر او ایمان آوردند!

مادری که» وفا «، اولین درس زندگی و» شجاعت «، عالی ترین سرشت همسری اش بود و» صحبت «، بالاترین باور مهر پروری اش

مادری که برای همیشه، با ناله های نینوایی، به یاد پسرانش، لالایی سرود و سروده هایش را فرات، هر روز، هنگام غروب نجوا می کند!

مادری که بعد از شهادت» عباس علیه السلام «، دیگر به ماه نگاه نکرد و آسمان مدینه، نعمت نورافشانی اش را از دست داد!

مادری که در کربلا نبود، ولی تا ابد در کربلا ماند و دل از «گودال قتلگاه» نگرفت و فریاد» یا حسین «اش را نه تنها در مدینه، که از صحن مطهر کربلا می توان شنید! درود خداوند و سلام پاکان، بر روح بلند و وفاداری بی نظیرش باد!

6 - متن ادبی دیگر مرا ام البنین نخوانید نویسنده نزهت بادی

دیگر مرا ام البنین نخوانید؛ تا جای پای خاطرات برهنه کودکی های پسرانم در ساحل خالی دریای توفانی خیالم، با اندوه مادرانه ام، پُر نشود!

کدام تندیس تاریخی، در میانه میدان شهر آرزوهای زیر تیغ رفته ام، می تواند گوشه ای از پیکره دست نیافتنی عباس علیه السلام را تجسمی دوباره بخشد؟

آن بغض پنهان در رجزهای ناخوانده» ابن اسدالله «که در ابهت غرش هیچ شیری بازگو نخواهد شد، تارهای حنجره زخمی مرا نیز از صدای زندگی انداخته است!

مرا به نام مادر خطاب نکنید، تا گهواره عقاب تیزبال بنی هاشمی ام، بر فرار قله کوه های غرورم، با لرزش دستان ناامیدم از حرکت باز نایستد!

چه کسی برق آسمان چشمان درخشان او را به باران خون و اشک تبدیل کرد؛ بی آن که از صدای رعدآسای تکان بال و پرش بهراسد؟

پدرش علی علیه السلام که دست خدا بود، او را به دور دست ترین نقطه آسمانی، مشق پرواز داده بود تا پنجه هیچ گفتاری نتواند بال و پرش را زخمی خیانت خویش کند!

آه از آن لحظه ای که عقابی بر زمین بیفتد!

همین است که از عاشورای خبر مصیبت علقمه تا کنون، زمین زیر پایم می لرزد و من برای پیری ام، عصایی نمی یابم جز قامت خمیده زینب علیها السلام که مهتاب نیمه جان شب های کوری دلم گشته

سلام، مادر شهامت، مادر رشادت و مادر شهادت! چه نیک آرمیده ای! چقدر آسوده، صورت به خاک نهاده ای! انگار همین دیروز بود!  
علی علیه السلام به عقیل فرمود: برایم از قبیله ای رشید و شجاع، همسری بیاب!

و تو، برگزیده این انتخاب بودی تا قدم به خانه وحی بگذاری

تا سایه مهربانی ات را مادرانه، بر خانه وحی بگسترانی.

که تو هم فاطمه بودی؛ فاطمه ای که می خواست جگر گوشه های بانویش فاطمه علیها السلام را پناه باشد!

فاطمه ای که می خواست زینب فاطمه علیها السلام را مادری کند! فاطمه ای که می خواست حسین فاطمه علیها السلام را عاشقانه خدمت کند!

تو آمدی! یعنی باید می آمدی! تا مادر حماسه شوی و حماسه را در دامن خود بپروری.

هنوز تاریخ، لحظه ورودت به خانه وحی را به خاطر دارد!

تو، عروس مهربانی ها و خوبی ها، قدم به خانه نگذاشتی و گفتی: تا دختر بزرگ خانه اجازه نفرماید، وارد نمی شوم.

و این، از بانویی چون تو، دور نبود، که همه تاریخ، به ادب و نجابت و وقار تو سوگند می خورد.

تو آمدی و خاتون مهربان خانه شدی، تا زینب علیها السلام، سنگ صبوری برای درد دل داشته باشد.

تا حسین علیه السلام، بیش از این، در اندوه کوچه های بنی هاشم، تنها نماند.

تا حسین علیه السلام... آه! همه می دانند که تو چقدر فرزندان فاطمه علیها السلام را دوست می داشتی.

آن قدر، به فرزندان بانویت فاطمه علیها السلام، عشق داشتی که به مولایت علی

علیه السلام گفتی: مولا! دیگر مرا فاطمه خطاب نکنید؛ به خدا تاب اندوه کودکان بانورا ندارم؛ نام فاطمه علیها السلام دل زینب را به درد می آورد. و آنوقت تو شدی ام البنین؛ مادر سروهای آزاده!

تو آمدی تا نوری دیگر از خانه علی علیه السلام ساطع شود و شعاعش، همه هستی را به تماشا بخواند. با تو، نور علی نور، تحقق یافت و ماه بنی هاشم، قمر منظومه ولایت گردید و به حق، تو لایق این ماه بودی.

ام البنین!

اینک تو مادر پسری هستی که قرار است علمدار کربلا باشد و ساقی گل های محمدی صلی الله علیه وآله وسلم.

تو مادر آفتابی شدی، که قرار است، تمام عالم در سایه امن، بیاساید. و به راستی که فقط تو لایق این ماه بودی!

مگر می شود از تو نگفت؟

مگر می شود از آن همه عظمت حرفی نزد؟!

وقتی خبر شهادت پسر را، امیدت را و نور چشمت را شنیدی، گفتی: پسر فدای حسین فاطمه! سلام بر تو، مادر وفا، مادر ادب و مادر عشق! ام البنین

8 - صبورتر از همه مادران دل سوخته:

سکوت تلخ بقیع را مویه های جانسوز مادری در هم می شکنند:

دیگر به من مادر پسران نگویند؛ چون مرا به یاد شیران قوی پنجه ام می اندازید. پسرانی داشتم که مرا به نام آن ها ام البنین می خواندند

اما اکنون دیگر برای من پسری نمانده است؛ چهار فرزندم، همچون عقابان تیز پنجه بودند که با مرگ سرخ، زندگی را وداع گفتند.

مادری که خواسته بود فاطمه نخواندش تا حزن و اندوه، میهمان دل های کودکان فاطمه نشود...

ص: 91



مادری که مادر حماسه بود و وفا و فضیلت؛ مادر بزرگواری و کرم؛ مادر شجاعت و استقامت... و امروز بقیع سوگوار اوست. سوگوار مادری که صبوری اش، ایستادگی و پایداری را معنا کرد؛ مادری که نامش یادآور اقیانوس ادب، فروتنی و صداقت بود...

بزرگ بانو! واگویه هایت را چگونه فریاد کردی که پژواک وجود دردمندت همچنان در جان جهان جاری است؟...

شجاع زاده ی شجاع پرور! راز و رمز اشک هایت چه بود که افشاگرانه هدف های شوم و اراده های پلید و کردارهای جنایت کارانه نابکاران و ستمگران را برملا می کرد؛ همان گونه که مظلومیت آل الله را فریاد می کشید؟...

آموزگار عشق و ارادت! عشق را چگونه یافتی که پسرانت را آموختی تا سایه سار عقیده بنی هاشم و سپر بلای خون خدا باشند؟... پسرانت را آموختی که چشمانشان در برابر خصم، ذوالفقار باشد و دستانشان گلوگاه معرکه را بفشارد و رو به قبله ابروی حسین (علیه السلام) قامت ببندند...

ام العشق، ام الوفا! در زمزمه های شبانه ات چه می خواندی در گوش عباس که دست هایش، متبرک ترین پل استعجابت شدند. قیامتی برپا کردند که قامت بیدار را درهم شکستند. اسطوره تاریخ شدند و مثنوی موزون ایثار را در شاهنامه ذهن بشر حک کردند...

چه کسی جز تو می توانست دلاوری در دامن پپروراند که سقای تشنه ترین و جگرسوخته ترین لشکر تاریخ باشد؟... چه کسی جز تو می توانست شیرمردی بیاورد تا در عرصه پیکار تزلزل به ارکان یلان پوشالی و طبل های توخالی بیفکند؟...

چه کسی جز تو می توانست دانای راز آب ها را بیاموزد تا ساقی جامی باشد که ملائک حسرت نوش زلال آن باشند، جامی که عطش آباد تاریخ، چشم امید به آن دارد... چه کسی جز تو می توانست عباسی بیاورد که ماهتاب شب های تنهایی حسین (علیه السلام) باشد، چهره زیبای انسان در ملکوتی ترین حالات ایثار و فداکاری، ترجمه زخم های انسان به زبان ملکوت... چه کسی جز تو می توانست قصیده

عاشقانه عباس را در گوش زمان بخواند و صبورتر از همه مادران دلسوخته، به ایثارش بیالد...!؟

اینک آرام بگیر بانو در این گوشه غربت که طنین نوای جان سوزت همواره در گوش زمان جاری خواهد بود؛ تا آن زمان که رودها، موج زنان، داغ عباست را بر سینه می زنند و تا هر زمان که پروانگان بال سوخته و لبان ترک خورده تشنگی که از سرزمین آسمانی عشق آمده اند، حماسی ترین روضه های عالم را با نام عباس تو می خوانند...

چشمه ی خوراز فلک چارمین سوخت ز داغ دل أم البنین

آه دل پرده نشین حی برده دل از عیسی گردون نشین

مرغ دلش زار چو مرغ هزار داده ز کف چار جوان گزین

نغمه ی داوودی بانوی دهر کرده بسی آب، دل آهنین

ناله و فریاد جهان سوز او لرزه در افکنده به عرش برین

چشمه ی خور: قرص آفتاب

آیت الله العظمی غروی اصفهانی (کمپانی (1، دیوان کمپانی، ص 154

9 - حضرت ام البنین (س) الگوی زن مسلمان: محمدکاظم بدرالدین

زمان، هیچ گاه با یادهای غبارگرفته دمساز نمی شود. بسیاری نام هایی که زیر این آسمان پهناور گم شده اند، اما نامی استوار با همه داغ های متراکم در اوج آسمان ایستاده است تاریخ، تمامی نسب نامه ها را ورق می زند و می گوید: شانه های تحمل اندوه، از نام امالبنین، خجلند. تاریخ، گزافه نمی گوید و واقعیت را آن چنان که هست، می نماید.

زنی با استقامتی ستودنی، رویه روی نغمه هایی از رنج و روح خشن اندوه قرار گرفته است و نغمه پیروزی او از لابه لای برگ های زمان به گوش می رسد. نوای سپید

ص: 93

سرفرازی به همراه نام جاویدش، در بادهای پیغام رسان منتشر است. همه با این لحن و نوا آشنایند، همه او را می شناسند؛ همسر علی، مادر عباس، چقدر زیبا شهمت خاندان خود را کنار اقیانوس بی پایان حیدر (علیه السلام) آورد و چقدر شیوا اقتداگر این مهربانی بود و توانست وجود خود را در الفت به مولا (علیه السلام) خلاصه کند.

امالبنین (س)، فاطمه دوم و همسری دیگر برای علی بود؛ و این یک قاعده کلی است که هرکس همسر علی شود، رنگ مظلومیت ریشه دار و سروده های فراوان زخم، به خود می گیرد.

و تو ای بانوی اندوه و رضایت. نمی دانم چه سرتی در نام خورشیدی توست که هنگام سرودنت، آواز باران از دل های ما عبور می کند و نور روی نور چیده می شود.

کاش می شد از همه آنانی که به نیازهایشان دست تبرک کشیده ای، آمار گرفت.

کاش می شد همه از خاطرات روشن دخیل بستن به نامت می گفتند. به ظراستی چه کرده ای بانو با قلب هایی که به تو چشم دوخته اند.

من چه بگویم که کربلا با آنکه نه تو و نه او، هیچ کدام یکدیگر را ندیده اید عجیب تو را ستوده است. کربلا پشت سر هم از مصیبت های جان گداز عباس و دیگر فرزندان گفت و تو با یک مشت خاطرات سوخته، تنها کلمات شیرین تسلیم بر زبان جاری کردی. کربلا باعث شد تو بهتر و بیشتر شناخته شوی و صبوری، بر خود ببالد که الگویی چون تو دارد.

به رسم همیشه، محافل نام او را می برند، اما حاشا که شب، گیسو پریشی لحظه هایش را دیده باشد. ما نیز از امالبنین می گوئیم درحالی ظککه جزع و زاری، غریبه ای طردشده به ظلدست صبور اوست

10 - تقدیم به ام البنین (علیها السلام):

روزی که علی بن ابیطالب با عقیل مشورت کرد و از آن پیر نسب شناس همسری خواست که (ولدتها الفحوله) فرزندان شیر مردان روزگار باشند، هیچ کس حتی

عقیل نفهمید که چرا و از چه جهت؟ اما تو را نمی دانم. تا بحال فکر نکرده بودم شاید می دانستی. پس بگذار بگوئیم نمی دانستی.

تو! فاطمه کلابیه! که به پاکدامنی شهره بودی... اما چون تو کم نبودند در آن عصر و او تو را برگزید. نمی دانم آنروز به او چگونه جواب دادی، اما آنقدر می دانم که نوعروس خانه حیدر شدی.

نامت فاطمه بود؛ اما دوست نداشتی فاطمه صدایت کند. نخستین بار که تو را فاطمه خواندند، نشستی و در غم تنهاترین بانوی آسمانی، زار گریستی و یادش را در دل زنده نگاه داشتی. خود را با آفتاب عظمت او مقایسه نمودی و گفتی: "مرا فاطمه مخوانید. فاطمه کوثر رسول است، مادر هستی است. من کنیز اویم، البته اگر این افتخار نصیبم شود."

و باز مردم دهان ناپاک مدینه سخن آغاز کردند که دیگر حسنین و زینبین روز خوشی نمی بینند! مگر نه اینست که همین مردم آنها را یتیم کرده بودند با یاری نکردن علی و فاطمه؟؟؟! (اما آن روز تو با علی شرطی کردی که: مولای من! دیگر مرا فاطمه مخوانید که با هر بار بردن نام آن کوثر رسول تن کودکان را لرزان می بینم! روز اول به خدمت زینب رفتی که طفلی؟ ساله بود و گفتی که به خدمت خانه و شما آمده ام! کدبانوی خانه شمائید خانمم! و اینگونه زندگی آغاز شد تا آنزمان که خدا به تو و علی فرزندی عطا کرد.

و باز هم شروع کردند که: دیگر تمام شد. فرزند خودش که بیاید دیگر اولاد زهرا از چشم میافتند اما...

آن روز که برخاستی کودکان و علی بر سر سفره غذا بودند. عباس را آرام در آغوش گرفتی و نزدشان رفتی و ناگهان همه دیدند بجز زمین که بر گرد سر این کودکان و پدرشان می چرخد کودک شیرخواره ای و مادرش نیز خود به تنهایی گردشی عظیم آفریده اند که عالمیان را انگشت حیرت به دهان گذاشته...

عباس من به فدایتان! آرام آرام میگفتی و میگریستی. به فدای تو حسن جان! به فدای تو زینب جان. به فدای تو ام کلثوم و ناگهان دیگر فدایش کردی... به فدایت

شود حسین فاطمه. من کنیز این خانه ام و شما یان اربابان فضل و کمال! کنیززاده را چه به برابری و برادری با شما... ..

آری، تو کوثر رسول نبودی؛ اما درس آموخته مکتب او بودی، اما اکنون بقیع، مهمانی تازه دارد. رفتی و عاشقانه در جوار مادر علی (علیه السلام) و فرزند او امام حسن مجتبی (علیه السلام) رخ در خاک دلربای بقیع کشیدی.

1 - اعلام النساء المؤمنات، محمد حسون - ام علی مشکور تهران، انتشارات اسوه، 1411 ق

2 - اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام، عمر رضا کحاله، دمشق 1379 ق

3 - اعیان الشیعه، سید محسن امین، تحقیق حسن امین، بیروت، دارالتعارف، 1403 ق، جلد 7، 6

4 - ام البنین، محمد علی سالکی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی 1382

5 - شروع مرثیه عاشورا، ذبیح... صاحبکار، نگاه حوزه، ش 78-77، فروردین 1381

6 - ادب الطف او شعر الحسین، جواد شبر، بیروت، دارالمرتضی، 1409 ق

7 - مجموعه آثار، ج 17، ص 242، نویسنده: شهید مطهری

8 - ستاره درخشان مدینه حضرت ام البنین (س)

9 - ام البنین (س) زیباترین الگوی نامادری!، یکتایی، محمدرضا، ناشر فارابی

10 - ام البنین (س)، مادر مهتاب پدیدآورنده ناحیدطیبی

11 - ام البنین نمادی از خودگذشتگی، محمد رضا عبد الامیر انصاری

12 - بحار الانوار علامه مجلسی ج 45

13 - ام البنین سیده نساء العرب، سید مهدی سویح

14 - مادر فرزندان زهرا (س)، ابوالفضل هادی منش

15 - ام البنین شمع یتیمان علی (علیه السلام)، محمد آخوند، انتشارات یاس زهرا

16 - ام البنین (علیه السلام)، سلمان هادی طعمه، ناشر دارالبقیع

17 - ام البنین بانوی ایثار، فرزانه یاورزاده

18 - ام البنین شیرزن ولایت مدار، علی اکبر خدایی



20 - ام البنین اسوه مادران و همسران شهید، فاطمه اسلامی

ادامه دارد....

منابع و پینوشتها:

- 1 - اصول کافی کلینی و سردار کربلا ص 33
- 2 - وسایل الشیعہ، شیخ حر عاملی، ج 14، ص 29. با اندکی تغییر در کتاب مقنعه شیخ مفید ص 79، المجازات النبویه ص 61 و سردار کربلا ص 33
- 3 - نکت الهمیال ص 200 و کتاب سردار کربلا یا ترجمه العباس از سید عبدالرزاق موسوی المقرم ص 34
- 4 - قمر بنی هاشم، مقرم، ص 15.
- 5 - عمدہ الطالب و سرالسلسله و سردار کربلا ص 34
- 6 - تنقیح المقال، علامه مامقانی، ج 3، ص 70 با ترجمه.
- 7 - مدینه المعاجز ص 115 و سردار کربلا ص 34
- 8 - اختصاص شیخ مفید و کتاب بصائر الدرجات و سردار کربلا ص 35
- 9 - مستظرف ج 1 ص 61-70 و کتاب یردار کربلا ص 35
- 10 - قمر بنی هاشم، عبدالرزاق المقرم، ص 9. قابل توجه که در بعضی از کتب نام او حرام ذکر شده ( )
- 11 - همان، ص 10. مقاتل الطالبین ص 22 و بطل العلقمی 1/92
- 12 - قرآن کریم، سوره ابراهیم / 24.
- 13 - عبدالرزاق المقرم، قمر بنی هاشم، ص 10
- 14 - مامقانی، تنقیح المقال، ج 3، ص 70 با ترجمه
- 15 - قمر بنی هاشم، ص 113. محقق بزرگ شیخ عبدالواحد مظفر در کتاب خود « بطل العلقمی » به تفصیل درباره این خاندان گرامی و باقیات صالحات آنان سخن رانده است.
- 16 - دکتر احمد بهشتی، قهرمان علقمه، ص 32 و بطل العلقمی، عبدالواحد مظفر، ج 1، ص 167

17 - شيخ حر عاملي، وسايل الشيعه، ج 14، ص 31

ص: 97



18 - شيخ حر عاملی، وسايل الشيعه، ج 14، ص 51

19 - علی اکبر مظاهري، جوانان و انتخاب همسر، ص 116

20 - علی اکبر مظاهري، جوانان و انتخاب همسر، ص 116

21 - مقرر، قمر بنی هاشم، ص 26 با ترجمه

22 - محمد علی الناصري، مَوْلِد العباس بن علی (عليه السلام)، ص 26 با ترجمه

23 - محمد علی الناصري، مَوْلِد العباس بن علی (عليه السلام)، ص 28 با ترجمه

24 - محمد علی الناصري، مَوْلِد عباس بن علی (عليه السلام)، ص 36

25 - مَوْلِد عباس بن علی (عليه السلام)، محمد علی الناصري، صص 36-38. و کتاب مادر مهتاب

26 - همان، ص 39

27 - مقرر، قمر بنی هاشم، ص 51

28 - الکبريت الاحمر، ج 3، ص 144

29 - وسايل الشيعه، شيخ حر عاملی، ج 14، ص 29.

30 - زندگانی حضرت ابوالفضل العباس (عليه السلام) ص 21 و کتاب چهره درخشان قمر بنی هاشم ص 59

31 - باقر شريف قرشي، زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص

32 - ذبيح الله محلاتی، رياحين الشريعه، ج 3، ص 294، تنقيح المقال، ج 3، ص 70 و منتهی الامال، حاج شيخ عباس قمی، ص 226.

33 - مقاتل الطالبين ص 56 و بحار الانوار ج 45 ص 40) رياحين الشريعه، ذبيح الله محلاتی، ج 3، ص 294 و تنقيح المقال، ج 3، ص 70.

34 - قمر بنی هاشم، مقرر، ص 16.

35 - مامقانی، تنقيح المقال، ج 3، ص 70 با ترجمه

36 - مامقانی، تنقيح المقال، ج 3، ص 70 با ترجمه

37 - علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 42، ص 93

38 - احمد بهشتی، قهرمان علقمه، ص 40، به نقل از انیس الشیعہ

39 - ریاحین الشریعہ، ذبیح اللہ محلاتی، ج 3، ص 294 و تنقیح المقال، ج 3، ص 70.

40 - ذبیح اللہ محلاتی، ریاحین الشریعہ، ج 3، ص 294

ص: 98

41 - همان، ص 16.

42 - احمد لقمانی، سپهسالار عشق، ص 23

43 - علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 42، ص 89

44 - محدثات شیعه، دکتر شهلا غروی نایینی، ص 53.

45 - عبدالحسین مؤمنی، زندگانی قمر بنی هاشم باب الحوائج، ص 137.

46 - ستاره درخشان مدینه حضرت ام‌البنین (س)، ص 122

47 - چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام، ج 1 ص 464

48 - چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام، ج 1، ص 464

49 - حیاه العباس، شیخ جعفر، ص 46

50 - ام‌البنین نماد از خود گذشتگی

51 - اعیان الشیعه، ج 2 ص 289

52 - العباس علیه السلام، ص 18

53 - عباس بن علی راند الکرامه، ص 23

54 - زینب الکبری علیه السلام، ص 25

55 - العباس علیه السلام، ص 72

11 - بنام قطره قطره آب بنخیل فرات

مادر؛ مادری که اگر چه در کربلا نبود، ولی دلش تا ابد در کربلا ماند و نگاهش بر افق، که آیا» کاروان عشق «را بازگشتی خواهد بود؟

مادری که دلش برای همیشه در کنار» نهر علقمه «، سوگ نشین فرزندی شد که نظیر نداشت در زیبایی و شجاعت!

مادری که دلش در میدان» قتلگاه «بود و نگاهش بر آسمان، که چه وقت،» ماه «، بار دیگر خواهد تابید!

مادری که یک عمر، دست از» حسین حسین «گفتن بر نداشت و تمام

غریبانه هایش را، حتی سوگ عزیزانش را با نام حسین علیه السلام همراهی کرد!

مادری که «ام البنین علیها السلام» بود، ولی آینه نگاهش از آسمان کربلا، تنها اشک خونین ستارگان را چید؛ آن گاه که راوی، از عبور نیزه ها روایت می کرد!

مادری که حتی کوچه های «مدینه»، مرثیه سرای اندوه سترگ او شدند و به استقامت و صبر او ایمان آوردند!

مادری که «وفا»، اولین درس زندگی و «شجاعت»، عالی ترین سرشت همسری اش بود و «صحبت»، بالاترین باور مهر پروری اش

مادری که برای همیشه، با ناله های نینوایی، به یاد پسرانش، لالایی سرود و سروده هایش را فرات، هر روز، هنگام غروب نجوا می کند!

مادری که بعد از شهادت «عباس علیه السلام»، دیگر به ماه نگاه نکرد و آسمان مدینه، نعمت نورافشانی اش را از دست داد!

مادری که در کربلا نبود، ولی تا ابد در کربلا ماند و دل از «گودال قتلگاه» نگرفت و فریاد «یا حسین» اش را نه تنها در مدینه، که از صحن مطهر کربلا می توان شنید! درود روح آسمانی اش، در سایه سار کوثر، شاد، و شفاعت بشکوهش، دستگیرمان باد!

12 - سلام بر نوحه ها و زجه هایت... سلام بر اشکها و ناله هایت...

ای همسر بافضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام، دختر دلاوران عرب، ام البنین!

خدا تو را رحمت کند! نیک همسری برای علی علیه السلام بودی؛ هم او که به برادرش عقیل فرمود: زنی را به همسریم اختیار کن که فرزندان شجاع برایم به دنیا آورد و «عقیل»، نام تو را بر زبان آورد که شجاع تر از پدران تو، در عرب نبوده است.

و تو، چهار پسر رشید برای علی علیه السلام آوردی تا دوست داران فرزندان زهرا علیها السلام باشند و فدائیان حسین علیه السلام در روز عاشورا.

اگر تو نبودی، چگونه در کربلا، «عباس» «دلاور»، علمدار دلیر حسین می شد که یزید، لعنت خدا بر او باد از شجاعت او در نگهداری علم در شگفت مانده بود؛

آن جا که دید بر پیکر علم سپاه حسین، تیر بسیار نشسته، مگر جای دست های علمدار. حیرت زده پرسید: این علم در دست چه کسی بوده است، که با این همه تیر، علم را رها نکرده است؟

ای بانوی شرافت و ادب! کرامت تو را می شود در زلال آئینه ابوالفضلت دید؛ آن جا که امان نامه شیطان را به سینه خاک کوبید و گفت: حیرتا! زاده ام البنین امان داشته باشد، اما میوه نازنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زاده زهرای مطهر، امان نداشته باشد؟

اگر تو همسر امیرالمؤمنین نبودی، چه کسی ماه بلند بالایی بنی هاشم را به دنیا می آورد، که از طلعت زیبا و جمال دل آرایش، عرب، انگشت حیرت به دندان می گزید؟

بانوی بافضیلت بودی که ابوالفضل را چنان تربیت کردی، تا پشت و پناه حسین و لشگرش باشد و از کشته های دشمن، پشته بسازد.

مرحبا به مادریت، ای مادر ادب! که به نوباوگان خویش فرمودی: از سر ادب. به گل های زهرا علیها السلام، «آقا و مولا» خطاب کنند، نه» برادر «. خدا تو را رحمت کند.

هنوز صدای مرثیه هایت در بقیع، در گوش زمان جاری است:

دیگر به من «مادرِ پسران» نگویند؛ چون مرا به یاد شیران قوی پنجه ام می اندازید. من پسرانی داشتم که مرا به نام آنها، «ام البنین» می خواندند.

اما اکنون دیگر برای من پسری نمانده است؛ چهار فرزندم، همچون عقابان تیز پنجه بودند که با مرگ سرخ، زندگی را وداع گفتند.

ای مادر وفا، که روح شریف چهار پسر وفادارت «عباس و جعفر و عثمان و عبدالله» تجلی گاه وفای تو به علی علیه السلام و اولاد علی علیه السلام گردید.

که وفای آنان، درخششی از وفای تو بود!

آیا از شجاعت پدران که در رگ های تو جاری بود و از شرافت و فضیلتی که در تو می جوشید، غیر از این انتظار می رفت که فرزندت، قمر بنی هاشم، عباس رشید

باشد که بر فوج اهریمنان تاخت.

چه نیک می شناختی فرزندان را که در رثای آنان سرودی:

به من خبر دادند که عباس، با دست های بریده، با صورت به زمین افتاده اما پسر! می دانم که اگر عمود آهنین بر سرت نمی کوفتند و شمشیر در دست می داشتی، هیچ کس یارای نزدیک شدن به تو را نداشت.

خدا تو را رحمت کند، ای شجاع زاده شجاع پرور، مادر پسران، ام البنین!

13 - میهمان بهشت:

گویا آسمان مدینه رنگ و بوی عزا گرفته. ام البنین علیها السلام در بستر غنوده و خاطرات تلخ و شیرین گذشته را به یاد می آورد. خاطراتی که یادآور گذشته پرفراز و نشیب اوست.

اولین خاطره ای که در ذهنش نقش می بندد، زمانی است که عقیل او را برای برادرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام خواستگاری کرد و گفت:

علی علیه السلام همسری می خواهد که از او فرزندی جنگجو و تک سوار پدید آید، پسری که قهرمان عرب لقب گیرد. و آن زن کسی نبود جز فاطمه کلابیه؛ آری فاطمه!

فاطمه ای که می خواست جای خالی فاطمه سفرکرده را برای علی علیه السلام و کودکان داغدارش پرکند. و گیسوان زینب علیها السلام را به جای مادر مهربانش زهرا علیها السلام شانه بزند و دست نوازش بر سر و روی حسنین علیهما السلام بکشد و ام کلثوم را مادرانه در آغوش گیرد.

از این پس او بانوی خانه ای می شد که انوار لاهوتیش تا فراسوی ملکوت کشیده شده بود و گذرگاه فرشتگان و ملائک مقرب درگاه حق بود و قدسیان عالم بالا، فوج فوج برای تبرک جستن از این وجودهای نازنین هبوط می کردند.

آری فاطمه قدم به خانه ای می گذاشت که داغ فراق فاطمه علیها السلام زخمی

عمیق و جان سوز در دل یتیمانش پدید آورده بود و زینب علیها السلام در دوران کودکی خانه دار کوچک این سرای بهشتی شده بود.

و علی علیه السلام چه عاشقانه او را فاطمه خطاب می کرد، ولی وقتی نام فاطمه علیها السلام از زبان علی علیه السلام در خانه طنین انداز می شد، اشک غم در چشمان زینب حلقه می زد و رنگ از رخسار حسین علیه السلام می پرید و قلب او با دیدن این صحنه های جانسوز شرحه شرحه می شد. او از علی علیه السلام خواست تا او را با این نام نخواند. زیرا نام فاطمه علیها السلام داغ یتیمان فاطمه علیها السلام را زنده می کرد. و آن گاه که عباس علیه السلام، عبدالله علیه السلام و عثمان علیه السلام و جعفر علیه السلام، زمین خاکی و عرش الهی را غرق در شادی و سرور کردند او را ام البنین علیها السلام خواندند و چه نیکو نامی:

مادر پسران!

پسرانی که بارها و بارها آنان را فدائی حسین علیه السلام خوانده بود.

حسین علیه السلام که با هر لبخندی، او را جانی دوباره می بخشید و روح بی تابش را آرامش می داد.

او به یاد آورد زمان تولد عباس علیه السلام را؛ آن هنگام که علی علیه السلام دستان او را غرق بوسه کرد و بی قرار گریست و در پاسخ علت بی قراری و اشک فرمود: "این دست ها روز عاشورا در راه فرزندم حسین علیه السلام جدا خواهد شد."

و بارها از زبان زینب علیها السلام شنیده بود که چگونه عباس علیه السلام وفا و ادب را شرمنده خویش کرد و با دستان فتاده اش حماسه ازلی آفرید.

نیز زمانی را به یاد آورد که کاروان زخمی اسراء به مدینه بازگشتند. او کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله، زینب علیها السلام را در آغوش فشرد و پیش از همه از مولایش حسین علیه السلام پرسید؛ زانوان زینب علیها السلام سست شده، قلبش فرو ریخت و گریه امانش را برید و فریاد برآورد:

« حسین علیه السلام را با لب تشنه سر بریدند »

و زمانی را به یاد آورد که سپر خون آلود عباس علیه السلام را از میان چادرش بیرون آورد و مقابل دیدگان اشکبار ام البنین نهاد؛ در این لحظه آن چنان قلبش به درد آمد که بی هوش در خاک غلطید.

پس از آن، دیگر بقیع رنگ تلخ سکوت را بر خود ندید. ندبه های ام البنین علیها السلام دوست و دشمن را به فغان وا می داشت و زمین و آسمان را به لرزه می انداخت.

حال، پس از تمامی شدائد و سختی های روزگار، لحظه وصال نزدیک است.

عباس علیه السلام با بال های گشوده در میان دروازه بهشت ایستاده و ورود مادرش را انتظار می کشد زهر اعلیها السلام و علی علیه السلام با تبسمی شیرین بر لب، چشم بر آسمان دوخته اند. حسین علیه السلام با عبایی سپید بر دوش، در میان خیل ملائک برای دیدارش لحظه شماری می کنند.

ام البنین علیها السلام با قلبی آرام چشم از این دنیای فانی فرو می بندد و به سوی آسمان معبودش پرمی گشاید و یقین دارد که بهشت و تمامی ساکنان افلاکیش حضور سبز او را می طلبند

منبع اشعار: سایتهای اینترنتی مختلف

تنها منجی

## زندگینامه قمر بنی هاشم قسمت اول

### اشاره

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 4:25 بعد از ظهر روز 1394/4/25

ص: 104



مقدمه:

با میلاد ماه بنی هاشم (علیه السلام) جهان فروغی دیگر یافت و از افق مجدد علوی اختری تابناک درخشیدن گرفت مولودی که از کانون شجاعت شیر نوشید، در دامان خلیفه الهی رشد یافت و از پدر ائمه (علیه السلام) در سرشش بهره ها داشت

پس عباس اگرگام مینهاد به راه شرف و سیادت بود اگر سخن میگفت به رشد و هدایت لب می گشود اگر مینگریست به سوی حق بود اگر روی میگردد از باطل بود اگر عزت نفس میورزید از ستم و تعدی بود و بالاخره اگر جان باخت در طریق دین مبین بود

آری براستی که عباس (علیه السلام) استوانه فضیلتها بود و بهترین اسوه در کرامت و بزرگ منشی و اینها همه پرتو انوار سید الشهداء (علیه السلام) بود که در آئینه تمام نمای وجود قدسی وی تجلی می یافت و بی شک یکی از مصادیق بارز آیات:

« قسم به خورشید و آن هنگام که فروغ میبخشد و قسم به ماه آن زمان که دنبال خورشید روان است » حسین و عباس (علیه السلام) می باشند او در همه حال در پشت سر امامش حرکت میکرد حتی در ظهور جسم شریفش به این عالم شهود هم یک گام از مولایش عقب است!! چنانچه میلاد امام حسین (علیه السلام) در سوم شعبان است و ولادت عباس (علیه السلام) در چهارم شعبان سال 26 هجری است (1) هنگامی که به دنیا آمد امیرالمومنین بسیار شادمان شد و بسیار گریست و او را بوسه باران کرد چون

میدانست او چگونه به شهادت میرسد

میلاد او به اشک و فقدان او به گریه

گویا که ارتباطی است مابین این تورا

میلاد او بگریاند مولی الموحدین را

در ماتش نشانند سلطان کربلا را

بعد از حسین آمد و پیش از برادرش رفت

یعنی ادب به جایش هروقت و هرکجا را

این زندگینامه علمدار عشق است که تقدیم میکنم به پیشگاه سردار کربلا، قهرمان نینوا، علمدار کوی وفا، پیشتاز شهیدان دشت صفا، ماه تابان آل طاهای، شیر بیشه فضیلتها و برآورنده حاجتها: باب الحوائج قمر بنی هاشم ابوالفضل عباس

بیوگرافی ماه بنی هاشم:

اسم: عباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام

کنیه: ابوالفضل

لقب: قمر بنی هاشم، باب الحوائج، طیار، اطلس، سقا و غیره

تولد: 4 شعبان سال 26 هجری در مدینه طیبه (اقوال دیگر نیز در تاریخ آمده است)

شهادت: محرم الحرام سال 61 هجری، در کربلای معلی، کنار نهر علقمه

پدر: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، مولود کعبه، شهید محراب و مظلوم تاریخ

مادر: فاطمه کلاییه، معروف به ام البنین سلام الله علیه

عمر مبارک: 34 الی 35 سال

سمت در کربلا: پرچمدار و فرمانده ارتش سیدالشهداء امام حسین علیه السلام و سقای تشنه لبان

خلیفه غاصب زمان به هنگام شهادت: یزید بن معاویه لعنه الله علیه

قاتل: حکیم بن طفیل سنسی

از مجموع کتب انساب و تاریخ بر می آید که حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، بر حسب زمان تولد، پنجمین پسر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده است:

ص: 106

1 - حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، تولد سال 3 هجری، شهادت سال 50.

2 - حضرت امام حسین علیه السلام، تولد سال 4 هجری، شهادت سال 61.

3 - حضرت محسن که در سال 11 سقط و شهید شد.

4 - محمد حنفیه، تولد سال 16، وفات سال 81

5 - عباس اکبر، تولد بین سالهای 26-24، شهادت سال 61

لازم به ذکر است که حضرت عباس (علیه السلام) با امیرالمومنین 14 سال و با امام حسن مجتبی (علیه السلام) 24 سال و با امام حسین (علیه السلام) نزدیک 34 سال زندگانی کردند بنابراین در روز شهادت ایشان 34 ساله بودند

پدر و مادر حضرت ابوالفضل (علیه السلام):

حسب و نسبی والاتر و درخشان تر از نسب حضرت، در دنیای حسب و نسب وجود ندارد. عباس از بطن خاندان علوی برخاسته است، یکی از والاترین و شریف ترین خاندان هایی که بشریت در طول تاریخ خود شناخته است، خاندانی تناور و ریشه دار در بزرگی و شرافت که با قربانی دادن در راه نیکی و سود رسانی به مردم، دنیای عربی و اسلامی را یاری کرد و الگوهایی از فضیلت و شرف برای همگان بجا گذاشت و زندگی عامه را با روح تقوا و ایمان منور ساخت. در این جا اشاره ای کوتاه به ریشه های گرانقدری که «قمر بنی هاشم (و) افتخار عدنان» از آنها بوجود آمد، می کنیم. پدر بزرگوار حضرت عباس (علیه السلام) امیرالمؤمنین وصی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مدینه علم نبوت، اولین ایمان آورنده به پروردگار و مصدق رسولش، همسر دخت پیامبرش، همپایه «هارون» برای «موسی» نزد حضرت ختمی مرتبت، قهرمان اسلام و نخستین مدافع کلمه توحید است که برای گسترش رسالت اسلامی و تحقق اهداف بزرگ آن با نزدیکان و بیگانگان جنگید. تمام فضیلت های دنیا در برابر عظمت او ناچیزند و در فضیلت و عمل، کسی را یارای رقابت با او نیست.

مسلمانان به اجماع او را پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) داناترین، فقیه ترین و فرزانه ترین

کسی می دانند. آوازه بزرگیش در همه جهان پیچیده است و دیگر نیازی به تعریف و توصیف ندارد. عباس را همین سرافرازی و سربلندی بس که برخاسته از درخت امامت و برادر دو سبط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است. مادر گرامی و بزرگوار ابوالفضل العباس (علیه السلام) بانوی پاک فاطمه دخت حزام بن خالد است. حزام از استوانه های شرافت در میان عرب به شمار می رفت و در بخشش، مهمان نوازی، دلاوری و رادمردی مشهور بود. خاندان این بانو از خاندان های ریشه دار و جلیل القدر بود که به دلیری و دستگیری معروف بودند. هنگامی که امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سوگ پاره تن و ریحانه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و بانوی زنان عالمیان، فاطمه زهرا (س) نشست، برادرش عقیل را که از عالمان به انساب عرب بود فراخواند و از او خواست برایش همسری برگزیند که زاده دلاوران باشد تا پسر دلیری به عرصه وجود برساند و سالار شهیدان را در کربلا یاری کند. عقیل، بانو ام البنین از خاندان بنی کلاب را که در شجاعت بی مانند بود، برای حضرت انتخاب کرد. بنی کلاب در شجاعت و دلاوری در میان عرب زبان زد بودند. امام این انتخاب را پسندید و عقیل را به خواستگاری نزد پدر ام البنین فرستاد. پدر خشنود از این وصلت مبارک، نزد دختر شتافت و او با سربلندی و افتخار، پاسخ مثبت داد و پیوندی همیشگی با مولای متقیان، امیرمؤمنان (علیه السلام) بست. حضرت در همسرش، خردی نیرومند، ایمانی استوار، آدابی والا و صفاتی نیکو مشاهده کرد و او را گرامی داشت و از صمیم قلب در حفظ او کوشید. ام البنین بر آن بود تا جای مادر را در دل نوادگان پیامبر اکرم و ریحانه رسول خدا و آقایان جوانان بهشت، امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) پر کند؛ مادری که در اوج شکوفایی پژمرده شد و آتش به جان فرزندان نوپای خود زد. فرزندان رسول خدا در وجود این بانوی پارسا، مادر خود را می دیدند و از فقدان مادر، کمتر رنج می بردند. ام البنین فرزندان دخت گرامی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را بر فرزندان خود که نمونه های والای کمال بودند مقدم می دانست و عمده محبت و علاقه خود را متوجه آنان می کرد، لیکن، ام البنین توجه به فرزندان پیامبر را فریضه ای دینی می شمرد؛ زیرا خداوند متعال در کتاب خود به محبت آنان دستور داده بود و آنان

امانت و ریحانه پیامبر بودند؛ ام البنین با درک عظمت آنان به خدمتشان قیام کرد و حق آنان را ادا کرد. محبت بی شائبه ام البنین در حق فرزندان پیامبر و فداکاری های فرزندان او در راه سیدالشهدا (علیه السلام) بی پاسخ نماند، بلکه اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) در احترام و بزرگداشت آنان کوشیدند و از قدردانی نسبت به آنان چیزی فرو گذار نکردند. رفتن نواده پیامبر اکرم، شریک نهضت حسینی و قلب تپنده قیام حسین، زینب کبری، نزد ام البنین و تسلیت گفتن شهادت فرزندان برومندش، نشان دهنده منزلت والای ام البنین نزد اهل بیت (علیه السلام) است. این بانوی بزرگوار، جایگاهی ویژه نزد مسلمانان دارد و بسیاری معتقدند او را نزد خداوند، منزلتی والاست و اگر دردمندی او را واسطه خود نزد حضرت باری تعالی قرار دهد، غم و اندوهش برطرف خواهد شد، لذا به هنگام سختی ها و درماندگی این مادر فداکار را شفیع خود قرار می دهند، البته بسیار طبیعی است که ام البنین نزد پروردگار مقرب باشد؛ زیرا در راه خدا و استواری دین حق، فرزندان و پاره های جگر خود را خالصانه تقدیم داشت. نخستین فرزند پاک بانو ام البنین، علمدار کربلا ابوالفضل العباس (علیه السلام) بود که با تولدش، مدینه به گل نشست، دنیا پر فروغ گشت و موج شادی، خاندان علوی را فرا گرفت. قمری تابناک به این خاندان افزوده شده بود و می رفت که با فضایل و خون خود، نقشی جاودانه بر صفحه گیتی بنگارد. هنگامی که مژده ولادت عباس به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داده شد، به خانه شتافت او را در برگرفت، باران بوسه بر او فروریخت و مراسم شرعی تولد را درباره او اجرا کرد.

باید آری چون ابوالفضل از علی مرتضی

والدی را آنچنان مولودی اینچنین

زین نور روشن چشم شاه اولیاء

جاودان از این کرامت شادمان ام البنین

در مورد چگونگی ماجرای ازدواج و زندگی عاشقانه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با بانو ام البنین (س) به زندگینامه بانوی عشق و ادب ام البنین (س) در وبلاگ تنها منجی مراجعه کنید

تاریخ تولد عباس:

در سال تولد حضرت ابوالفضل (علیه السلام) اختلاف وجود دارد و از میان همه احتمالات می توان سال های 24 یا 26 هجری را برگزید ولی قول مشهور این است که عباس (علیه السلام) سحرگاه روز جمعه در چهارم شعبان سال 26 هجری در مدینه دیده به جهان گشوده است. اکثر مورخان هم همین تاریخ را قبول دارند

موضوع شایان تذکر، این است که روز سوم شعبان سال سوم یا چهارم هجری حضرت امام حسین (علیه السلام) تولد یافته و برادرش عباس (علیه السلام) روز چهارم شعبان به دنیا آمده است.

مطلع شعبان همایون اثر بر ادب توست دلیلی دگر

سوم این ماه، چون نور امید شعشعه صبح حسینی دمید

چهارم این مه که پراز عطر و بوست نوبت میلاد علمدار اوست

شد به هم آمیخته از مشرقین نور ابوالفضل و شعاع حسین

ای به فدای سروجان و تنت وین ادب آمدن و رفتنت

وقت ولادت قدمی پشت سر وقت شهادت قدمی پیشتر!!

چون در دستگاه منظم خلقت هرگز چیزی به تصادف واقع نمی شود، بلکه همه چیز را خداوند حساب شده و دقیق آفریده و می آفریند، از این رو تولد امام حسین (علیه السلام) را در روز سوم شعبان و تولد برادرش عباس (علیه السلام) را روز چهارم شعبان نمی توان امری تصادفی دانست. با توجه به تاریخ تولد او میتوان گفت که وی در زمان خلافت عثمان به دنیا آمده است با این ترتیب کودک زیباروی ام البنین که بعدها، قمرینی هاشم لقب یافت، 7 الی 8 سال در زمان خلافت عثمان بوده، لذا زمانی که خلیفه سوم مقتول گشته و پدرش علی (علیه السلام) به خلافت انتخاب شده 9 ساله بوده است. از آن جا که نوابغ عالم، رشد فکری فوق العاده دارند، عباس (علیه السلام) که از نیروی جسمانی چشمگیری نیز برخوردار بود، به زودی مقام ولایی را در اجتماع احراز کرد و قبل از بلوغ به عباس رشید شهرت یافت.

## میلاذ ابو الفضل عباس (علیه السلام):

ام البنین در خانه علی (علیه السلام) به سر می برد و به زندگی پر افتخار با مولا و فرزندان گرامی او ادامه می داد تا اینکه احساس نمود باردار شده است. بیان این احساس برای علی (علیه السلام) بسیار خوشایند بود، تا آنجا که گل لبخند بر لبان و نور امید را در دل و جان مولا نشانند. معنای آن به ثمر نشستن میوه آرزوی علی (علیه السلام) یعنی تولد یافتن فرزند دلاوری چون ابوالفضل العباس (علیه السلام) بود؛ همان شخصیت بزرگوار و باوفایی که در آینده ای نه چندان دور می بایست اصلی ترین یار و تنها سردار و سقای باوفای برادرش حسین (علیه السلام) در صحرای کربلا و ذوب در ولایت او باشد انتظار علی (علیه السلام)، ام البنین و فرزندان فاطمه زهرا (س) به سر آمد و خانه مولا به قدم مبارک عباس روشن گشت. تولد وی بیش از همه موجبات خوشحالی اصلی ترین حادثه جویان دشت کربلا یعنی برادرش حسین (علیه السلام) و خواهرشان زینب (س) را فراهم آورد

در بعضی از کتب معتبر نقل شده که، در روز ولادت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام ام البنین سلام الله علیه قنذاقه او را به دست امیر المؤمنین علیه السلام داد تا بر وی نامی بگذارد. حضرت زبان مبارک را به دیده و گوش و دهان او گردانید تا حق بگوید و حق ببیند و حق بشنود.

ثم اذن فی اذنه الیمنی و اقام فی لیسری. سپس در گوش راست وی اذان و در گوش چپش اقامه گفت. یکی از سنتهای رسول خدا صلی الله علیه و آله که برای مسلمین ارث گذارده این است که در حین تولد فرزند، در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه بگویند تا از همان بدو تولد با اسامی خدا و رسول خدا و امام و ولی خدا آشنا گردد. حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام به ام البنین علیه السلام فرمود: چه اسمی بر این طفل گذارده اید؟ عرض کرد: من در هیچ امری بر شما سبقت نگرفته ام، هر چه خودتان میل دارید اسم بگذارید. فرمود: من او را به اسم عمویم، عباس، عباس نامیدم. پس دستهای او را بوسیده و اشک به صورت نازنینش جاری شد و فرمود: گویا می بینم این دستها در یوم الطف در کنار شریعه

فرات در راه یاری دین خدا قطع خواهد شد (2) علی (علیه السلام) در هفتمین روز میلاد، فرزند دلبنده خود را خواست. طبق سنت پسندیده اسلام، موهای زیبایش را تراشید و هم وزن آن ها، طلا یا نقره به مستمندان داد. سپس گوسفندی، به عنوان عقیقه، ذبح کرد تا به برکت آن صدقات و این قربانی پیکر پاک عباس عزیز پا برجا و سالم ماند و ایام زندگانی اش طوبای برکاتی جاودان شود. گفتار امام (علیه السلام) و نام حماسی نوزاد دفتر طلایی خاطرات او را در مقابل دیدگان آشنایان می گشود. از این رو بر بیش علی (علیه السلام) آفرین می گفتند و انتخاب عقیل را می ستودند. آن ها از روزی یاد می کردند

### عباس به چه معناست؟

دانی عباس از چه آمده نامش عباس وعباس را تو واژه آن خوان

یعنی با هیبت و ابهت و قدرت آن سان کزوی شدی حریف هراسان

آری از یک نهیب شیر دلاور رو بهکان میشوند جمله گریزان

عباس صبیغه مبالغه یعنی حداکثر عبوس و ترش رو بودن، از عبس به معنی درهم شدن بشیره و عبوس شدن صورت است عباس > عبوس: ترش رو بودن (3)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) از پس پرده های غیب، جنگاوری و دلیری فرزند را در عرصه های پیکار دریافته بود و می دانست که او یکی از قهرمانان اسلام خواهد بود، لذا او را عباس (دژم: شیر بیشه «4) نامید؛ زیرا در برابر کژیها و باطل، ترشرو و پراژنگ بود و در مقابل نیکی، خندان و چهره گشوده. همان گونه که پدر دریافته بود، فرزندش در میادین رزم و جنگهایی که به وسیله دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) به وجود می آمد، چون شیری خشمگین می غرید، گردان و دلیران سپاه کفر را درهم می کوفت و در میدان کربلا تمامی سپاه دشمن را دچار هراس د مرگ آوری کرد. شاعر درباره حضرتش می گوید:

عبست وجوه القوم خوف الموت والعباس فیهم ضاحک متبسم

« هراس از مرگ، چهره دشمن را درهم کشیده بود، لیکن عباس در این میان



دیدیم که عباس علیه السلام، صیغه مبالغه از ماده عبس است که به معنی در هم شدن بشره و قبض و گرفتگی صورت می باشد. به مضمون الاسماء تنزل من السماء) اسامی، از آسمان نازل می شود (خداوند در اسم گذاری فرزند الهام می فرماید و اسامی اشخاص غالباً منطبق با احوال و اوصاف می باشد. آن جناب نیز چون به مفاد اشداء علی الکفار (5) بر دشمنان حق عبوس و در جنگ عبور و مهیب بوده، یا آنکه بر اثر صولت و شجاعت و غیرتی که آن حضرت در قبال دشمن به هنگام قتال با قوم داشت، از خوف و بیم وی در وجود کریهه و خبثیه آن قوم کافر لعیم کراحت و عبوست ظاهر می شده است، لذا مسما به اسم عباس شده است (6)

منتخب طریحی و دیگر کتب، در وصف آن حضرت آورده اند: که «کالجبل العظیم و قلبه کالطود الجسیم لانه کان فارسا هماما و بطلا و ضرغاما و کان جسورا علی الطعین و الضرب فی میدان الکافر و الحروب» (7)

فرزند رشید امیر المؤمنین، در جنگها و غزوات با شجاعان عرب پنجه در افکنده داد مردانگی و جرات و قوت را از حیدر کرار میراث داشت در منتخب تواریخ در مورد نام حضرت عباس آمده: «نام قمر بنی هاشم عباس است و به حساب ابجد میشود 133 و کلمه باب حسین هم به شماره حساب ابجد 133 است و یکی از ختمهای تجربه شده این است که کسی که حاجت داشته باشد 133 مرتبه به عدد نام عباس بخواند:» یا کاشف الكرب عن وجه الحسین (علیه السلام) الکشف کربی بحق اخیک الحسین (علیه السلام) «حاجتش برآورده شود ان شاء الله

چه خوب گفته سید محمد علی ریاضی:

درگه والای تو در نشاتین

هست در رحمت و باب حسین

هرکه به دردی به غمی شد دچار

گوید اگر یکصد و سی بار

ای علم افراخته در عالمین

اکشف یا کاشف کرب الحسین

از کرم ولطف جوابش دهی

تشنه اگر آمده آتش دهی

**کودکی ماه بنی هاشم:**

امیر المؤمنین علیه السلام دستهای عباس علیه السلام را می بوسد:

مورخان نقل می کنند: در دوران طفولیت حضرت عباس علیه السلام یک روز امیرالمؤمنین علیه السلام وی را در دامان خود گذاشت و آستینهایش را بالا زد و در حالیکه که بشدت می گریست به بوسیدن بازوهای عباس علیه السلام پرداخت ام البنین سلام الله علیه، حیرت زده از این صحنه، از امام علیه السلام پرسید: چرا گریه می کنید؟! حضرت با صدای آرام و اندوه زده پاسخ داد: به این دو دست نگریستم و آنچه را که بر سرشان خواهد آمد به یاد آوردم ام البنین سلام الله علیه، شتابان و هراسان، پرسید: چه بر سر آنها خواهد آمد؟!

امام علیه السلام با لحن مملو از غم و اندوه و تاثیر گفت: آنها از بازو قطع خواهد شد کلام حضرت چون صاعقه ای بر ام البنین سلام الله علیه فرود آمد و قلبش را ذوب کرد و با دهشت بسرعت پرسید: چرا دستهایش قطع می شوند؟! و امام علیه السلام به او خبر داد که داستان فرزندش در راه یاری اسلام و دفاع از برادرش، حافظ شریعت الهی و ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله قطع خواهد شد. ام البنین سلام الله علیه گریست و زنان همراه او نیز در غم و رنج و اندوهش شریک شدند سپس ام البنین سلام الله علیه به دامن صبر و بردباری چنگ زد و خدای را سپاس گفت که فرزندش فدای سبط گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ریحانه او خواهد گردید (8)

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: ام البنین، فرزندت عباس علیه السلام را نزد خدای تبارک و تعالی منزلتی عظیم دارد و خدای متعال در عوض دو دستش،

دو بال به او مرحمت خواهد کرد که با آنها با ملائکه در بهشت پرواز کند، همان گونه که قبلا این عنایت را به جعفر بن ابی طالب علیه السلام نموده است. ام البنین سلام الله علیه با شنیدن این بشارت ابدی و سعادت جاودانه مسرور شد (9)

با تولد عباس، خانه علی (علیه السلام) آمیخته ای از غم و شادی شده بود: شادی برای این مولود خجسته، و غم و اشک برای آینده ای که برای این فرزند و دستان او در کربلا خواهد بود

چون مرتضی قنداقه عباس در برگرفت گفتا فلک: بر دست خود، مهری مه

انور گرفت

یا از گلستان شرف وی لاله احمر گرفت چونان که گفتمی مصطفی بر دست خود

حیدر گرفت

بوسه بر دستانش زدو از دیدگان گوهر گرفت ت زان ماجرا غم بر دل وبر جان آن

مادر گرفت

گفتا مگر عیبی بود در این دو دست نازنین؟! شگفت نی در کربل گردد جدا از

ظلم وکین!

آری که خود این دستها باید علمداری کند در راه سبط مصطفی از جان وفاداری

کند

بهر رواج دین حق دفع ستمکاری کند از قتل قوم مشرکین سیلاب خون جاری

کند

بر حفظ ناموس خدا نیکو فداکاری کند تا از حریم شاه دین آن سال نگهداری

کند

آن دم فداکاری وی مقبول و مستحسن شود کو همچو جعفر، عم خود، دستش

جدا از تن شود

اینکه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام دست فرزند خود را، عباس، را می بوسید، میزان کثرت عطف آن حضرت به وی معلوم می گردد) چنانکه، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز دست حضرت زهرا سلام الله علیه را می بوسید و وی را در جای خود می نشاند (

عبّاس در خانه علی (علیه السلام) و در دامان مادر با ایمان و وفادارش و در کنار حسن و حسین (علیهما السلام) رشد کرد و از این دودمان پاک و عترتِ رسول، درسهای بزرگ انسانیت و صداقت و اخلاق را فرا گرفت تربیت خاص امام علی (علیه السلام) بی شک، در شکل دادن به شخصیت فکری و روحی بارز و برجسته عباس، سهم عمده ای داشت و درک بالای او ریشه در همین تربیتهای والا داشت نشانه های فضل از طفولیت در چهره آن حضرت نمایان بود و مهمترین فضل که در وجود نورانی حضرت عباس نمود داشت و جلوه گری میکرد معرفت الله بود

ص: 115

استاد ما در مستدرک الوسائل روایت کرده از یکی از سه سفینه یعنی کشکول شهید اول که:

در دوران کودکی حضرت امیرالمؤمنان او را بر زانوی خود وزینب عالمه را در کنار خود نشانده بود وعباس تازه به تکلم آمده و زبان باز کرده بود

امام به این کودک عزیز گفت: بگو یک. عباس گفت: یک. فرمود: بگو دو. عباس از گفتن خودداری کرد و گفت: ای پدر به زبانی که گفته ام یک دو نمی گویم. شرم می کنم با زبانی که خدا را به یگانگی خوانده ام دو بگویم. حضرت از معرفت این فرزند خشنود شد و پیشانی عباس را بوسید با شنیدن این سخنان حکیمانه، محبت امیر المؤمنین علی علیه السلام نسبت به ایشان افزایش یافت (10) حضرت زینب کبری سلام الله علیه، ناظر این جریان بود، عرض کرد: پدر جان شما ما را دوست می داری؟ حضرت فرمود: آری، فرزندان ما پاره جگرهای ما می باشند. زینب کبری علیه السلام عرض مرد: یا اءبتاه، حب خدا و حب اولاد چگونه در یک دل جمع می شود؟ محبت شما نسبت به ما همانا شفقت می باشد و محبت خالص د برای خداست. (11). این مقام ورتبه توحیدی را حضرت را تا آخر عمر با خود داشت تا آنجا که در روز عاشورا و در معرکه کارزار در ضمن خطابه ای غراء و کلامی فصیح میفرماید: من پسر علی میباشم از مبارزه شجاعان نا توان نیستم و چشم برهم زدنی، شرک نورزیدم و نافرمانی رسول الله (صلی الله علیه و آله) را در آنچه دستور داده اند نکرده ام (12)

در کتاب مستطرف الاحادیث نقل شده:

روزی امام حسین (علیه السلام) در مسجد آب خواست عباس (علیه السلام) که در آن هنگام کودک بود بی آنکه به کسی بگوید با شتاب از مسجد بیرون آمد و پس از چند لحظه دیدند ظرفی را پر از آب کرده و با احترام خاصی ظرف آب را به برادرش تقدیم میکند

البته لازم به ذکر است که کتاب لولو و مرجان محدث نوری آب آوردن ابوالفضل در کودکی برای امام حسین (علیه السلام) را قصه ای بیش نمی داند که ص 191 این کتاب

روزی خوشه انگوری را به حضرت عباس دادند او با اینکه کودک بود با شتاب از خانه بیرون آمد پرسیدند کجا میروی فرمود: می خواهم این انگور را برای مولایم امام حسین (علیه السلام) ببرم (13) در روزهای کودکی عباس، پدر گرانقدرش چون آینه معرفت، ایمان، دانایی و کمال در مقابل او قرار داشت و گفتار الهی و رفتار آسمانی اش بر وی تاثیر می نهاد. او از دانش و بینش علی (علیه السلام) بهره می برد. حضرت در باره تکامل و پویایی فرزندش فرمود: ان ولدی العباس زق العلم زقا؛ همانا فرزندم عباس در کودکی علم آموخت و به سان نوزاد کبوتر، که از مادرش آب و غذا می گیرد، از من معارف فرا گرفت.

### نوجوانی حضرت عباس (علیه السلام):

محبت پدری گاه علی (علیه السلام) را بر آن می داشت تا پاره پیکرش را ببوسد، ببوید و با آداب و اخلاق اسلامی آشنا سازد. از این رو لحظه ای عباس را از خود دور نمی ساخت. فرزند پاکدل علی (علیه السلام) در مدت 14 سال و چهل و هفت روز، که با پدر زیست، همیشه در حرب و محراب و غربت و وطن در کنار او حضور داشت و این علاقه شدید این دورا بهم میرساند عباس (علیه السلام) از پدر شنیده بود که: بهترین یاران تو کسی است که تو را دلباخته آخرت سازد و در دنیا به زهد و پارسایی ات وادارد و بر فرمان خدا یاری ات دهد. و عباس (علیه السلام) این سخن را تا پایان عمر در گوش داشت و در آزمایشگاه کربلا دروس فرا گرفته را به نیکوترین وجه امتحان داد. حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام آیتی از جمال و زیبایی بود. رخساره اش زیبا چهره اش د پر شکوه، اندامش متناسب، و در عین حال چنان نیرومند بود که آثار دلیری و شجاعت را بخوبی نمایان می ساخت. زیباییش آنچنان بود که هنگامی که در کوچه ها قدم میگذاشت مردم برای تماشایش از هم سبقت میگرفتند ام البنین سلام الله

علیه می گفت: پسر، به خدا می سپارم! قلب مادر آکنده از محبت به عباس علیه السلام بود و برای وی از جانش عزیزتر و گرامیتر می نمود. مادر از چشم حسودان بر او نگران بود و می ترسید که مبادا به او آسیبی برسانند و رنجورش کنند، لذا او را در پناه خداوند متعال قرار داد و ابیات زیر را در باره اش سرود:

اعیذه بالواحد من عین کل حاسد

قائهم و القائد مسلمهم و الجاحد

صادرهم و الوارد مولدهم و الوالد (14)

یعنی: فرزندم را، از چشم حسودان نشسته و ایستاده، آینده و رونده، مسلمان و منکر، بزرگ و کوچک، زاده و پدر، در پناه خداوند یکتا قرار می دهد (15) آنگونه که در منابع تاریخی آمده، حضرت عباس (علیه السلام) دارای ورزیدگی اندام و تناسب اعضایی که بیانگر توان جسمی و از ویژگی های ارثی او بوده است. چرا که هم پدر او از ابرپهلوانان عرب به شمار می رفته و هم خاندان مادری او ام البنین (گُرد میدان بوده اند،

از دیگر دلایل این قدرت جسمی، افزون بر فرآیند ارثی، این بوده که او از کودکی با ورزش و چالاکی انس داشت. ورزش و کار در مزرعه و آموزش های نظامی و همچنین تعلیمات معنوی پدر عالی مقامش علی (علیه السلام) دست به دست هم داد و از عباس (علیه السلام)، جوانی نیرومند، شجاع، مطیع ولایت و بسیار مودب ساخت.

نقل شده است روزی امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام) در مسجد نشسته بود و مردم را پند می داد. مردی اعرابی وارد مسجد شد. سلام کرد و صندوقی را که همراه داشت، بر زمین گذاشت و به حضرت گفت: «ای پیشوای من! پیش کشی برای شما آورده ام.» «آنگاه صندوقچه را گشود و شمشیری آب دیده و منحصر به فرد را از آن بیرون آورد و به حضرت تقدیم کرد.

در همین هنگام، حضرت عباس (علیه السلام) که نوجوانی رشید بود، وارد شد و پس از سلام، با ادب در گوشه ای ایستاد. نگاهش در برق شمشیر گره خورد.

حضرت علی (علیه السلام) متوجه علاقه و شگفت زدگی عباس شد و از او پرسید:

« پسر دوست داری این شمشیر برای تو باشد؟ » (عباس، با شادی پاسخ داد: « آری، پدر! » حضرت، برخاست و با دست خود، شمشیر را بر بلندای قامت استوار او حمایل کرد. سپس به برازندگی شمشیر بر اندام رشید و تناور فرزندش نگریست و اشک بر محاسن سفیدش جاری شد. حاضران پرسیدند: « یا امیرالمؤمنین! چرا گریه می کنی؟ » حضرت فرمودند: « روزی را می بینم که او با این شمشیر، نفس دشمن را در سینه حبس می کند و بی امان بر آنان می تازد و سرانجام به شهادت می رسد. » (16)

چهارده سال از عمر عباس در کنار علی (علیه السلام) گذشت، دورانی که علی (علیه السلام) با دشمنان درگیر بود. گفته اند عباس در برخی از آن جنگها شرکت داشت، در حالی که نوجوانی در حدود دوازده ساله بود، رشید و پرشور و قهرمان که در همان سنّ و سال حریف قهرمانان و جنگاوران بود. علی (علیه السلام) به او اجازه پیکار نمی داد به امام حسن و امام حسین هم چندان میدان شجاعت نمایی نمی داد. اینان ذخیره های خدا برای روزهای آینده اسلام بودند و عباس می بایست جان و توان و شجاعتش را برای کربلای حسین نگه دارد و علمدار سپاه سیدالشهدا باشد برخی جلوه هایی از دلآوری این نوجوان را در جبهه صفین نگاشته اند. اگر این نقل درست باشد، میزان رزم آوری او را در سنین نوجوانی و دوازده سالگی نشان می دهد مگر برادرزاده اش حضرت قاسم سیزده ساله نبود که آن حماسه را در رکاب عمویش آفرید و تحسین همگان را برانگیخت؟ مگر پدرش علی بن ابی طالب (علیه السلام) در جوانی با قهرمانان نام آور عرب، همچون «مرحّب» «در جنگ خیبر و» عمرو بن عبدود «در جنگ خندق درگیر نشد و آنان را به هلاکت نرساند؟ مگر عباس، برادر امام حسن و امام حسین و محمد حنفیه و زینب و کلثوم نبود؟ مگر نیاکانش از ناحیه مادر در قبیله «کلاب» همه از سلحشوران و تکسواران عرصه های رزم و شجاعت و شمشیرزنی و نیزه افکنی نبودند؟ عباس، محلّ تلاقی دورگ و ریشه شجاعت بود، هم از سوی پدر که علی (علیه السلام) بود و هم از طرف مادر.



در یکی از روزهای نبرد صفین، نوجوانی از سپاه علی (علیه السلام) بیرون آمد که نقاب بر چهره داشت و از حرکات او نشانه های شجاعت و هیبت و قدرت هویدا بود. از سپاه شام کسی جرأت نکرد به میدان آید. همه ترسان و نگران، شاهد صحنه بودند.

معاویه یکی از مردان سپاه خود را به نام «ابن شعثاء» (که دلیرمردی برابر با هزاران نفر بود صدا کرد و گفت: به جنگ این جوان برو. آن شخص گفت: ای امیر، مردم مرا با ده هزار نفر برابر می دانند، چگونه فرمان می دهی که به جنگ این نوجوان بروم؟ معاویه گفت: پس چه کنیم؟ ابن شعثاء گفت: من هفت پسر دارم، یکی از آنان را می فرستم تا او را بکشد. گفت: باشد. یکی از پسرانش را فرستاد، به دست این جوان کشته شد. دیگری را فرستاد، او هم کشته شد. همه پسرانش یک به یک به نبرد این شیر سپاه علی (علیه السلام) آمدند و او همه را از دم تیغ گذراند خود ابن شعثاء به میدان آمد، در حالی که میگفت: ای جوان، همه پسرانم را کشتی، به خدا پدر و مادرت را به عزایت خواهم نشاندم. حمله کرد و نبرد آغاز شد و ضرباتی میان آنان ردّ و بدل گشت. با یک ضربت کاری جوان، ابن شعثاء به خاک افتاد و به پسرانش پیوست.

همه حاضران شگفت زده شدند. امیرالمؤمنین او را نزد خود فراخواند، نقاب از چهره اش کنار زد و پیشانی او را بوسه زد. دیدند که او قمر بنی هاشم عباس بن علی (علیه السلام) است

نیز آورده اند در جنگ صفین، در مقطعی که سپاه معاویه بر آب مسلط شد و تشنگی، یاران علی (علیه السلام) را تهدید می کرد، فرمانی که حضرت به یاران خود داد و جمعی را در رکاب حسین (علیه السلام) برای گشودن شریعه و باز پس گرفتن آب فرستاد، عباس بن علی هم در کنار برادرش و یار و هم‌رزم او حضور داشته است

استعداد ذاتی و تربیت خانوادگی او سبب شد که در کمالات اخلاقی و معنوی، پا به پای رشد جسمی و نیرومندی عضلانی، پیش برود و جوانی کامل، ممتاز و شایسته گردد. نه تنها در قامت رشید بود، بلکه در خرد، برتر و در جلوه های انسانی هم رشید بود. او می دانست که برای چه روزی عظیم، ذخیره شده است تا در یاری

حجّت خدا جان نثاری کند. او برای عاشورا به دنیا آمده بود.

این حقیقت، مورد توجه علی (علیه السلام) بود، آنگاه که می خواست با امّ البنین ازدواج کند. وقتی هم که حضرت امیر در بستر شهادت افتاده بود، این «راز خون» را به یاد عباس آورد و در گوش او زمزمه کرد

سال چهلم هجری رسید و فاجعه خونین محراب کوفه اتفاق افتاد شب 21 رمضان سال 41 هجری بود. علی (علیه السلام) در آخرین ساعات عمر خویش، عباس را به آغوش گرفت و به سینه چسباند و به این نوجوان دلسوخته، که شاهد خاموش شدن شمع وجود علی بود، فرمود: پسر، به زودی در روز عاشورا، چشمانم به وسیله تو روشن میگردد؛ پسر، هرگاه روز عاشورا فرا رسید و بر شریعه فرات وارد شدی، مبادا آب بنوشی در حالی که برادرت حسین (علیه السلام) تشنه است این نخستین درس عاشورا بود که در شب شهادت علی (علیه السلام) آموخت و تا عاشورا پیوسته در گوش داشت شاید در همان لحظات آخر عمر علی (علیه السلام) که فرزندانش دور بستر او حلقه زده بودند و نگران آینده بودند، حضرت به فراخور هر یک، توصیه هایی داشته است.

بعید نیست که دست عباس را در دست حسین (علیه السلام) گذاشته باشد و عباس را سفارش کرده باشد که: عباسم، جان تو و جان حسینم در کربلا! مبادا از او جدا شوی و تنهایش گذاری! (17)

وقتی علی (علیه السلام) به شهادت رسید، عباس بن علی چهارده ساله بود و غمگینانه شاهد دفن شبانه و پنهانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. بی شک این اندوه بزرگ، روح حسّاس او را به سختی آزد. اما پس از پدر، تکیه گاهی چون حسنین (علیهما السلام) داشت و در سایه عزّت و شوکت آنان بود. هرگز توصیه ای را که پدرش در شب 21 رمضان در آستانه شهادت به عباس داشت از یاد نبرد

او می دانست که روزهای تلخی در پیش دارد و باید کمر همّت و شجاعت ببندد و قربانی بزرگ منای عشق در کربلا شود تا به ابدیت برسد

عباس در همه دوران حیات، همراه برادرش حسین (علیه السلام) بود و فصل جوانی اش در خدمت آن امام گذشت. میان جوانان بنی هاشم شکوه و عزّتی داشت و آنان برگرد شمع وجود عباس، حلقه ای از عشق و وفا به وجود آورده بودند و این جمع حدوداً سی نفری، در خدمت و رکاب امام حسن و امام حسین همواره آماده دفاع بودند و در مجالس و محافل، از شکوه این جوانان، به ویژه از صولت و غیرت و حمیت عباس سخن بود.

عباس چند سال پس از شهادت پدر در سنّ هجده سالگی در اوائل امامت امام مجتبی با لبابه، دختر عبدالله بن عباس ازدواج کرد. ابن عباس راوی حدیث و مفسّر قرآن و شاگرد لایق و برجسته علی (علیه السلام) بود. شخصیت معنوی و فکری این بانو نیز در خانه این مفسّر امت شکل گرفته و به علم و ادب آراسته بود.

عباس ده سال تلخ را هم پشت سر گذاشت. سالهایی که برادرش امام حسن مجتبی (علیه السلام) به امامت رسید، حيله گری های معاویه، آن حضرت را به صلح تحمیلی وا داشت. ستمهای امویان اوج گرفته بود. حجر بن عدی و یارانش شهید شدند؛ عمرو بن حمق خزاعی شهید شد، سختگیری به آل علی ادامه داشت. در منبرها وعّاظ و خطبای وابسته به دربار معاویه، پدرش علی (علیه السلام) را ناسزا میگفتند. عباس بن علی شاهد این روزهای جانگزای بود تا آن که امام حسن به شهادت رسید. وقتی امام مجتبی، مسموم و شهید شد، عباس بن علی 24 سال داشت. باز هم غمی دیگر بر جانش نشست

پس از آن که امام مجتبی (علیه السلام) بنی هاشم را در سوگ شهادت خویش، گریان نهاد و به ملکوت اعلا شتافت، بستگان آن حضرت، بار دیگر تجربه رحلت رسول خدا و فاطمه زهرا و علی مرتضی را تکرار کردند و غمهایشان تجدید شد. خانه امام مجتبی پر از شیون و اشک شد. عباس بن علی نیز از جمله کسانی بود که با گریه و اندوه برای برادرش مرثیه خواند و خاک عزا بر سر و روی خود افکند و از جان صیحه کشید اما چاره ای نبود، می بایست این کوه غم را تحمل کند و دل به قضای الهی بسپارد و خود را برای روزهای تلخ تری آماده سازد. امام حسن مجتبی (علیه السلام) را غسل دادند و

## عباس در مراسم غسل پیکر مطهر امام:

امام حسن (علیه السلام) با برادران دیگرش (امام حسین و محمد حنفیه) همکاری و همراهی داشت و شاهد غمبارترین و تلخ ترین صحنه مظلومیت اهل بیت بود. آنگاه که تابوت امام مجتبی (علیه السلام) را وارد حرم پیامبر (صلی الله علیه و آله) کردند تا تجدید دیداری با آن حضرت کنند، مروانیان پنداشتند که می خواهند آن جا دفن کنند و جلوگیری کردند و تابوت امام حسن (علیه السلام) را تیرباران نمودند. در این صحنه ها بود که خشم جوانان غیرتمند بنی هاشم برانگیخته شد و اگر سید الشهداء (علیه السلام) آنان را به خویشتن داری و صبر دعوت نکرده بود، دستهایی که به قبضه های شمشیر رفته بود زمین را از خون دشمنان بدخواه سیراب می کرد. عباس رشید نیز در جمع جوانان هاشمی، جرعه جرعه غصه می خورد و بنابه تکلیف، صبر می کرد. می خواست که شمشیر برکشد و حمله کند، اما حسین بن علی نگذاشت و او را به بردباری و خویشتن داری دعوت کرد و وصیت امام مجتبی (علیه السلام) را یادآور شد که گفته بود خونی ریخته نشود

این سالها نیز گذشت. عباس بن علی (علیه السلام) زیر سایه برادر بزرگوارش سیدالشهدا (علیه السلام) و در کنار جوانان دیگری از عترت پیامبر خدا می زیست و شاهد فراز و نشیبهای روزگار بود. آن حضرت، در مدینه و در جمع بنی هاشم می زیست و زمان همچنان میگذشت تا آن که سال شصت هجری رسید و حادثه کربلا و نقش عظیمی که وی در آن حماسه آفرید. با این بخش از زندگی الهام بخش او در آینده آشنا خواهیم شد.

آن روز هم که پس از مرگ معاویه، حاکم مدینه می خواست درخواست و نامه یزید را درباره بیعت با امام حسین (علیه السلام) مطرح کند و دیداری میان ولید و امام در دارالاماره انجام گرفت، سی نفر از جوانان هاشمی به فرماندهی عباس بن علی (علیه السلام) با شمشیرهای برهنه، آماده و گوش به فرمان، بیرون خانه ولید و پشت در ایستاده بودند و منتظر اشاره امام بودند که اگر نیازی شد به درون آیند و مانع بروز حادثه ای

شوند. کسانی هم که از مدینه به مکه و از آن جا به کربلا حرکت کردند، تحت فرمان ابوالفضل (علیه السلام) بودند اینها، گوشه هایی از رخدادهای زندگی عباس در دوران جوانی بود تا آن که حماسه عاشورا پیش آمد و عباس، وجود خود را پروانه وار به آتش عشق حسین زد و سراپا سوخت و جاودانه شد درود خدا و همهء پاکان بر او باد

### کنیه های حضرت عباس علیه السلام

1 - ابوالفضل: مشهورترین کنیه آن حضرت، ابوالفضل است، از آن جا که حضرت را فرزندی به نام «فضل» بود، او را به «ابوالفضل» کنیه داده بودند. (18)

شاعری در سوگ ایشان می گوید:

ابا الفضل یا من اسس الفضل والابا ابی الفضل الا ان تکون له ابا

« ای ابوالفضل! ای بنیانگذار فضیلت و خویشنداری! » فضیلت «جز تو را به پدری نپذیرفت» این کنیه با حقیقت وجودی حضرت هماهنگ است و او اگر به فرض فرزندی به نام فضل نداشت، باز به راستی ابوالفضل (منبع فضیلت) بود و سرچشمه جوشان هر فضیلتی به شمار می رفت؛ زیرا در زندگی خود با تمام هستی به دفاع از فضایل و ارزش ها پرداخت و خون پاکش را در راه خدا بخشید. حضرت پس از شهادت، پناهگاه دردمندان شد و هر کس با ضمیری صاف او را نزد خداوند شفیع قرار داد، پروردگار رنج و اندوهش را برطرف ساخت، می توان گفت او پدر تمام فضایل انسانیت و کمال بوده است

2 - ابو القریبه و ابوالقاسم: در کتاب العباس دو کنیه دیگر برای آن حضرت نقل کرده است: یکی ابو القریبه (پدر مشک) که آن را از کتاب مزار سرائر ابن ادریس و مقاتل الطالیین ابوالفرج و انوار النعمانیه سید جزایری و تاریخ خمیس د ابوالحسن دیاربکری نقل فرموده؛ و چون آب دادن و سقایی ملازم با داشتن مشک است این کنیه را برای حضرت انتخاب کرده اند و دیگری ابوالقاسم (پدر تقسیم کننده) است

و مستند ایشان، زیارت روز اربعین می باشد که از جابر نقل شده و در آن آمده است که وی در روز اربعین متوجه قبر آن بزرگوار گردید و گفت: اسلام علیک یا اباالقاسم، اسلام علیک یا عباس بن علی علیه السلام الخ و چون جابر از اکابر صحابه بوده و در این خانواده تربیت شده است، البته سبب آن را می داند، چه آنکه آن حضرت فرزندی به نام قاسم نداشت تا مکنی به آن شود (19). مورخان و نسب شناسان ذکر کرده اند: حضرت را فرزند دیگری بود به نام «قاسم»، لذا ایشان را «ابوالقاسم» کنیه داده بودند. برخی از مورخان معتقدند قاسم همراه پدر و در راه دفاع از ریحانه رسول اکرم در سرزمین کربلا به شهادت رسید و پدر، او را در راه خدا فدا کرد.

3- ابوفرجه: یعنی کسی که پناهنده به او شود زود گشایش در کارش بنماید و از گرفتاریها نجاتش بخشد

4- ابوراس الحار: کنایه است از زود غضب کردن نسبت به امور الهی و مهلت ندادن به خیانتگر و از مجرم نگذشتن

5- ابوالشاره: یعنی صاحب کرامتهای مشهوره ای که شک در آن نیست

### القاب حضرت عباس علیه السلام:

معمولاً القاب، ویژگیهای نیک و بد آدمی را مشخص می سازد و هر کس در برابر اساس خصوصیتی که دارد لقبی می دهند. ابوالفضل را نیز به سبب داشتن صفات والا و گرایشهای عمیق اسلامی، لقبهایی داده اند، وقتی به القاب زیبای حضرت عباس می نگریم، آنها را همچون آینه ای می یابیم که هرکدام، جلوه ای از روح زیبا و فضایل حضرت ابوفضایل را نشان می دهد. القاب حضرت عباس، برخی در زمان حیاتش هم شهرت یافته بود، برخی بعدها بر او گفته شد و هر کدام مدال افتخار و عنوان فضیلتی است جاودانه. چه زیباست که اسم، با مسمی و لقب، با صاحب لقب هماهنگ باشد و هرکس شایسته و درخور لقب و نام و عنوانی باشد که با آن خوانده و یاد می شود از آن جمله

شہسواری کہ نگہبان حریم دین است قمر برج شجاعت علوی آیین است

لقبش ماه بنی هاشم و نامش عباس ساقی تشنه لبان از شرف و تمکین است

حضرت عباس با رخسار نیکو و تالو چہرہ، یکی از آیات کمال و جمال بہ شمار می رفت در حقیقت نہ تنها قمر خاندان گرامی علوی بود، بلکہ قمری درخشان در جہان اسلام بہ شمار می رفت کہ بر راہ شہادت پرتو افشانی می کرد و مقاصد آن را برای ہمہ مسلمانان آشکار می کرد.

نوشته اند: و کان العباس رجلا و سیما جمیلا یر کب الفرس و رجلاه یخطان فی الاءرض و کان یقال لہ قمر بنی هاشم و کان لواء الحسین علیہ السلام معہ

یعنی: حضرت عباس علیہ السلام مردی خوش سیما، خوش صورت و خوش قیافہ بود و چون سوار بر اسب می شد پاهایش از کثرت بلند بودن بہ زمین می رسید. البتہ بہ نظر من شاید این سخن کنایہ از قد بلند بودن ایشان باشندہ اینکہ واقعا حضرت اینقدر بلند بودہ چون بہ نظر میرسد این سخن مبالغہ باشد چون اگر کسی را اینگونہ مجسم کنیم بہ نظر نمی رسد تناسب اندام جالبی داشته باشد آنہم ماہ زیبای بنی ہاشم کہ از ہر لحاظ بہ زیبایی و رعنائی مشہور بودہ اللہ اعلم (بہ او قمر بنی ہاشم می گفتند و در روز عاشورا لوای امام حسین علیہ السلام در دست او بود).

از آنجا کہ آن حضرت در میان بنی ہاشم از نظر زیبایی ممتاز بد، وی ار ماہ بنی ہاشم می نامیدند. صباحت وجہ و خوش صورتی، از نعیم الہی است؛ چنانچہ در ذیل آیہ شریفہ یزید فی الخلق ما یشاء ان اللہ علی شیء ء قدیر (20)

در آفریش، آنچه می خواہد، می افزاید کہ خدا بر بعث و ایجاد ہر چیز قادر است (وارد شدہ کہ خداوند جمیل است و دوست دارد جمال را. روشنایی صورت حضرت ابوالفضل العباس د علیہ السلام ہر تاریکی پی را روشن می کرد و

جمال وم هیئت او به اندازه ای بود که هر گاه دست به دست علی اکبر داده و در کوچه مدینه عبور می کردند، زن و مرد کوچه برای زیارت جمال آن دو جوان از هم سبقت می گرفتند. کسی که چهار خصلت از بلندای اندام و گردن و بازو و قدم رادارا باشد بطوله میگویند و چون حضرت عباس این چار خصلت راداشت او را بطوله عرب می نامیدند

بهترین خوبی آن است که در آن خوبی صورت با خوبی سیرت، و حسن جمال با حسن اعمال و افعال جمع شوند. بنی امیه، قبیح صورت و کریه منظر بودند و بنی هاشم صورت دلجو و سیرت نیکو داشتند. حضرت هاشم معروف به حسن جمال بود و خال هاشمی معروف است و حضرت عبد المطلب و عبدالله و عباس و موسی مبرقع و حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز در نکویی منظر شهره بودند؛ چنانچه در وصف صورت آن حضرت نقل شده است که جمال ایشان از ماه روشنتر و درخشنده تر بود (اضواء من القمر )

حضرت رسول صلی الله علیه و آله خود در باب حسن یوسف می فرماید ان یوسف کان فی اللیل قمرا و فی النهار شمسا و فی السحر کوکبا یعنی یوسف پیامبر صلی الله علیه و آله در سب مثل ماه بود، و در روز مانند آفتاب، و در سحرگاهان همچون ستاره می درخشید.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: وجه اختصاص حسن به یوسف چه بود؟ فرمود: روز قرعه فضائل، قرعه حسن جمال به نام یوسف برآمد. گویند: این خبر در بازارهای مدینه و خانه ها حتی در میان زنها شهرت یافت و عایشه آن را شنید، چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله به خانه آمد، او را محزون دید و وقتی از سبب حزن وی پرسید، عرض نمود: حسن و جمال، از آن شماسست یا یوسف؟ فرمود: او خوش د صورت تر و من نمکینتر می باشم. و لکن بر اهل دوق و معرفت مخفی نیست که از جمال یوسف پرده برداشتند تا همه کس او را آشکار بدید، ولی از جمال محمد صلی الله علیه و آله پرده برداشتند زیرا هیچ کس دیده ای را طاقت دیدن مستقیم نبود! و آنگهی محبوب ار در پرده نگاه می دارند: در شب



معراج از مصدر جلال خطاب به جبرئیل رسید که: من محمد صلی الله علیه و آله را به زیر هفتاد هزار پرده غیرت متواری گردانیده ام، امشب یک پرده از جمال او بردار تا نظاره کنندگان عالم اعلا حسن و جمال وی را ببینند؛ و چون جبرئیل یک پرده برداشت نوری پدید آمد که از پرتو آن نه نور عرش را جلوه ای ماند و نه کرسی را و نه آفتاب و ماه و ستارگان را. بعد از آن، خطاب آمد: یا محمد، چه غم امت داری؟! امشب یک پرده از هفتاد هزار پرده را برداریم عجب مدار که تمام معاصی امت در جنب آن ناچیز و نابود گردد.

حال که سخن بدینجا رسید مقتضی است اشاره به قول حکما کنیم که گفته اند بایستی بین ظل و ذی تناسب بوده باشد، و نظام موجود در ظل، کاشف از نظام موجود در ذی ظل است. به مصداق آیه مبارکه الم تر الی ربک کیف مد الظل و لو شاء لجعله ساکنا ثم جعلنا علیه دلیلا (21)

ترجمه اجمالی آیه: یا پنداری که اکثر این کافران حرفی می شنوند و یا تعقلی دارند؟) حاشا (اینان در بی عقلی مانند چهار پایبند، بلکه داناتر و گمراهتر، آیا ندیدی که لطف خدا چگونه سایه را با آنکه اگر خواستی ساکن کردی بر سر عالمیان بگسترانید، آنگاه افتاب را بر آن دلیل قرار دادیم (همه عالم، ظل وجود حق می باشند، و دیگر آنکه جمال هر چیز جز همان تناسب اجزای موجود در شیء نیست، بنابراین، جمالی که در سلسله موجودات عالم ناسوت مشاهده می شود ظل جمال تناسب عقول می باشد تا برسد به نظام عقلانی) عقل اول (و نظام در مرتبه فیض مقدس و اقدس الخ.

دیگر اینکه بدن ظل نفس است و هر قدر نفس دارای بها و روشنی باشد در بدن اثر می کند و آثارش از بدن ظاهر می گردد، و این است که در حدیث دارد: اطلب الحاجه من حسان الوجوه، یعنی حاجات خود را از نیکو رویان و خوش طینیان بخواهید که صورت خوب، نشانه سیرت خوب است.

حال اگر کسی گوید: دیده ایم بعضی مردمان خوش صورت دارای سیرتهای سوء یا بالعکس می باشند، جوابش آن است که آن قاعده کلیه جاری است؛ منتهای

مراتب، اخلاق رذیله در بعضی کسبی می باشد. مقصود آن است که چون انوار مقدسه محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله مجاری و مجالی جمال و کمال حق - جل و علا - بوده واسطه فیض اقدس و نظام احسن می باشند، در عالم ناسوت و جسمانیت نیز از تمام مردم خوش صورت تر و نمکینتر بوده و در ظاهر و باطن، نیکو صورت و سیرتند.

از دیگر شواهد اعلاهی حسن، حضرت امام حسن علیه السلام است که آن قدر خوش صورت بود که زنها حریص بودند برای جناب و می آمدند و خواهش ترویج داشتند برای خوش صورتی آن جناب، و در اسلام مستحب است اگر زنی خواهش ترویج کند مرد اجابت او کند. حضرت امام حسین علیه السلام نیز نور از پیشانی و دهان و نحر مبارکش د می بارید. و الفضل ما شهدت به الاعداء یعنی:

فضل و برتری آن است که دشمن هم بر آن فضیلت شهادت دهد و اعتراف نماید.

دشمن و قاتل امام حسین علیه السلام، یزید پلید، در مدح صورت و سر مقدس او گفت:

یا حبذا بر دک فی الیدین و لونک الاحمر فی الخدین

و در اشعار دیگرش گفت:

لما بدت تلک الرؤوس و اءشرق تلمک الشموس علی ربی جیرون (22)

شعر ظاهرا از مسلم جصاص است که می گوید: این نور و تشعشع که از سرها تلاءلو می کند، پیداست که آفتابی درخشان از منظومه شمسی ربوبی است و به دست بدترین مردم جنایتکار این فاجعه برپا شده است. همو می گوید: سر مقدس امام حسین علیه السلام را در بازار کوفه دیدم و هوراءس قمری زهری اءشبه الخلق برسول الله صلی الله علیه و آله یعنی آن سر چون ماه درخشانده بود و از همه مردم بیشتر به رسول خدا صلی الله علیه و آله شباهت داشت

نیز حضرت جواد الاثمه علیه السلام در بین ائمه علیه السلام بسیار خوش صورت بود به حدی که وقتی که ام الفضل او را دید حالش دگرگون شد، چونانکه زنان مصر در وقت دیدن یوسف صلی الله علیه و آله از خود بی خود شدند و دست

خویش را بریدند. در مورد حضرت قاسم بن الحسن علیه السلام گفته اند: کفلقه قمر. یعنی مثل پاره ماه بود و در مورد دو طفلان مسلم علیه السلام نیز نوشته اند که وقتی سرهای آنها را برابر ابن زیاد گذردند قام ثلاث مرات متعجبا من حسینهما یعنی سه مرتبه به علت تعجب از حسن آنها برخاست و نشست. از اینکه به حضرت ابوالفضل علیه السلام قمر بنی هاشم می گفتند، معلوم می شود بعد از مقام امام، خوش صورت تر از او در بنی هاشم نبوده است (23) امام حسین وقتی هنگام شهادت عباس تشریف آوردند بالای سرش فرمودند:

ای ماه نورافشان من! تودر هر مشکل و تنگنایی کمک من بودی (24)

در حدیث ریان بن شیبب از حضرت رضا (علیه السلام) نقل میکند: با امام حسین (علیه السلام) هجده مرد از اهل بیتش کشته شدند که شبیه و نظیری برای آنها در زیبایی و عبادت و ملکات انسانی و... نبود این لقب را مناقب ابن شهر آشوب 4/108، و مقاتل الطالیین ص 85 و جفات الخلود والعباس ص 148 ذکر کرده اند

ای روی دل افروزت آینه زیبایی وی عشق جهانسوزت سرمایه شیدایی

رخسار بدیع تو دیباچه نیکویی اخلاق شریف تو مجموعه زیبایی

دام دل مشتاقان زلفت به دلاویزی سروچمن گیتی قدت به دل آرای

گرسرو توراکویم زین گفته خجل گردم کی سرو کسی دیده با این همه رعنائی

گرماه توراخوانم از عجز فرو مانم زیرا که ندارد ماه این جلوه ورخشانی

ای مهر سپهر حسن ای ماه بنی هاشم کی ماه کند هرگز با روی تو همتایی

2- باب الحوائج:

که بر اثر بروز کرامات و قضای حاجات متوسلین به او در السنه و افواه و خاصه به این لقب مشهور گردید. باب الحوائج، لقب شهرت دو تن از خاندان بنی هاشم علیه السلام است:

الف: حضرت امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام، امام هفتم شیعیان جهان، که آستانه ایشان از همان آغاز مورد توجه خاصه و عامه بوده است، به گونه

ص: 130

ای که کسی چون محمدبن ادریس شافعی - پیشوای شافعیان - مرقد مطهر آن حضرت از تریاق القلوب یعنی داوری امراض روحی و قلبی خوانده است. شیعه و سنی از اقصی بلاد به زیارت قبر مطهر امام موسی کاظم علیه السلام می شتافتند و از دیر باز تاکنون کرامات بسیاری از مرقد آن امام همام نسبت به شیعه و سنی ظاهر گردیده است. خطیب که از اهل سنت است در تاریخ بغداد (1/120) می نویسد:

شیخ حنابله حسن بن ابراهیم ابوعلی خلال می گفت: هرگاه حاجتی داشتیم، به مقابر قریش در باغ شونیزیه رفته و به قبر مطهر باب الحوائج موسی بن جعفر علیه السلام متوسل می گشتم و خدا حاجتم را بر آورده می کرد. (25) باب الحوائج، در افواه عامه، کنایه از امام هفتم موسی کاظم علیه السلام است.

ب - حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام: یکی از مشهورترین القاب فرزند شهید امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز باب الحوائج است. شیعه و سنی از نقاط گوناگون جهان به زیارت آن حضرت می شتابند و استجاب دعا در تحت قبه آن بزرگوار، کرارا به تجربه خواهد آمد - شامل همه فرق) حتی مسیحیان و یهودیان و زردشتیان (نیز بوده است. ابوالفضل نسیمی از رحمت‌های الهی، در رحمتی از درهایش و وسیله ای از وسایل اوست و او را نزد خداوند منزلتی والاست. این موقعیت نتیجه جهاد خالصانه در راه خدا و دفاع از آرمان ها و اعتقادات اسلامی و پشتیبانی از سالار شهیدان در سخت ترین شرایط است. دفاع از ریحانه رسول خدا تا آخرین مرحله و جانبازی در راه اهداف مقدسش.

تا قهر علی، بهر خوارج باشد تا مهر علی، سکه رایج باشد

تا پرچم کربلاست، همرنگ شفق عباس علی، باب حوائج باشد

3 - طیار:

دیگر از القاب حضرت ابوالفضل علیه السلام طیار است، یعنی پرواز کننده در فضای عالم قدس و درجات و مقامات بهشت (26). چون همانند عمویش جعفر طیار به جای دو دستی که از پیکرش جدا شد، دو بال به او داده شده تا در با

ص: 131

فرشتگان پرواز کند. این بشارت را پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کودکی عباس، آن هنگام که دستهای او را می بوسید و میگریست به اهل خانه داد تا تسلی غم و اندوه آنان گردد

4 - اطلس:

ظاهرا یکی از معانی اطلس شجاعت و چابکی است و چون آن حضرت شجاع بوده و از کثرت شجاعت، صفوف دشمنان را شکافته، به وی اطلس می گفتند. معین میگوید: اطلس نام رب النوع قدرت میباشد و چون حضرت صفهای دشمنان را میشکافت یا اینکه بر زشتیهای دشمن جسور بوده این لقب را به او داده اند (27)

5 - الشهید:

لقب دیگر آن جناب شهید است که در کتب انساب ذکر شده است. ابوالحسن عمری بعد از اینکه اولاد آن حضرت را ذکر می کند می گوید هذا آخر نسبني العباس السقاء الشهید بن علی بن ابی طالب علیه السلام

در سرالسلسله تالیف ابن نصر بخاری روایتی از معاویه بن عمار آمده است: به امام صادق عرضه داشتم وقتی فدک به شما برگردانده شده چگونه تقسیم شد؟ امام فرمودند به فرزندان عباس شهید ربع آن و بقیه آن از آن ماگشت (28)

امام سجاد (علیه السلام) وقتی که روز 13 محرم سال 61 همراه بنی اسد کنار پیکر مطهر عباس (علیه السلام) آمد تا آن را به خاک بسپارد خطاب به او فرمود: ای شهید مخلص راه خدا، سلام من بر تو باد (29) لازم به ذکر است حضرت عباس مقامش از تمامی شهدا چه در کربلا و چه در صدر اسلام بالاتر است امام سجاد (علیه السلام) فرموده اند: او در قیامت دارای مقامی خواهد بود که همه شهیدان بر مقام او حسرت می برند (30)

ای ماه بنی هاشم خورشید لقا عباس ای نور دل حیدر شمع شهدا عباس

بر قدر و جاه تو شهدا غبطه میخورند پرچم به دست توست به میدان افتخار

ای حرمت قبله حاجات ما یاد تو تسبیح و مناجات ما

تاج همه شهیدان عالمی دست علی ماه بنی هاشمی

ص: 132

دیگر از القاب آن جناب، عبدالصالح است، چنانکه در زیارت او می خوانیم...

السلام علیک ایها العبدالصالح المطیع لله و لرسوله الخ. عالیترین مرتبه یک انسان کامل همین است که به درجه و مرتبه ای برسد که بتواند او را بنده صالح نامید و چنانکه می دانیم یکی از القاب امام هفتم (علیه السلام) العبدالصالح است و شیعیان در مقام تقیه حضرتش را به این لقب یاد میکردند

حضرت ابوالفضل (علیه السلام) برآستی عبد صالح بود و چه خوب است نمازگزاران توجه داشته باشند که وقتی سلام آخر نماز را می دهند و میگویند: السلام علینا وعلی ناولی عبادالله الصالحین، سلام بر آن حضرت هم میدهند در هر کجا باشند

7 - السقاء:

از بزرگ ترین و بهترین القاب حضرت که بیش از دیگر القاب مورد علاقه اش بود، سقا است. پس از بستن راه آب رسانی به تشنگان اهل بیت (علیه السلام) به وسیله نیروهای فرزند مرجانه، جهت از پا در آوردن فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قهرمان اسلام بارها صفوف دشمن را شکافت و خود را به فرات رساند و تشنگان اهل بیت (علیه السلام) و اصحاب امام را سیراب کرد. لقب مزبور در کتاب انساب و مقاتل بسیار دیده شده است (31)

در کتب تاریخ، 17 منصب برای حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام نوشته اند که مهمتر از همه منصب سقاییت است، زیرا در طریق انجام این وظیفه، حداکثر خدمت و بروز حسن نیت را به امام عصر خویش نشان داده است. آن حضرت، از دوم محرم تا شب عاشورا چهار بار آب به خیام حرم برد (32)

هر کسی حاجتی داشت یا آب می خواست، به قمر بنی هاشم علیه السلام

مراجعه می کرد و او را باب الحسین می گفتند. در هنگام تولد حضرت عباس (علیه السلام) امیرالمومنین در حالی که عباس را برزانو گرفته بود و مراسم اذان واقامه را در گوش راست و چپش اجرا میکند اشک از دیدگان پرفروغش جاری میشود و میگوید: «مالی ولیزید (یزید را با من چه کار است! در این حال زینب کبری میپرسد: پدر نام و کنیه برادرم چیست؟ حضرت میفرماید نامش عباس و کنیه اش اباالفضل والقابش بسیار است و ماه بنی هاشم سقا از القاب اوست زینب میگوید: پدر در نام عباس نشانی از شجاعت و جوانمردی و در کنیه اباالفضل نشانی از شهامت و تفضیل و در لقب ماه بنی هاشم نشانی از زیبایی و جمال است اما لقب سقا یعنی چه؟ مگر برادرم آب آور است؟! فرمود: نه دخترم او حرفه اش آب آوری و سقایت نیست بلکه او عشیره و بستگان خود را آب میدهد یعنی تشنگان اهل بیت در کربلا.

ساقی کوثر، پدرت مرتضی است کار تو سقایی کرب و بلا است

اشک از دیدگان زینب جاری شد ولی امیرالمومنین فرمود: گریه نکن تو را با او رابطه و شانی است زینب نوزاد را پیش مادر می برد و او را از نام و کنیه و لقبش آگاه میسازد او خوشحال میشود و خداوند را ستایش میکند و از اینکه تعبیر خوابش آشکار شد سپاسگذاری خداوند را میکند زینب از خوابش میپرسد و او خوابی را که قبل از ازدواج با امیرالمومنین دیده بود تعریف میکند و همگی شاد میشوند (33)

8 - باب الحسین:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در شان علی (علیه السلام) فرمودند: من شهر علم هستم و علی (علیه السلام) در آن شهر است کسی که خواهان ورود به این شهر است باید از در آن وارد شود (34) حضرت علی (علیه السلام) در همه امور پیشکار و دربان و واسطه بین مردم و پیامبر بود حضرت عباس (علیه السلام) فرزند علی (علیه السلام) نیز در حیات و ممات دربان و پیشکار امام حسین (علیه السلام) بود تا عباس بن علی علیه السلام زنده بود. لشکر بنی امیه جرات تعرض به خیام حرم را نداشتند. و لذا امام حسین علیه السلام بالای سر او فرمودند: الان انکسر ظهري و قلت حيلتي و افزود: چشمهایی که دیشب از بیم تو به خواب نمی رفتند امشب به

ص: 134

خواب می روند و چشمهایی که دیشب از بیم تو به خواب نمی رفتند امشب به خواب می روند و چشمهایی که به اتکای وجود تو خوش می خفتند امشب مضطرب و بی خواب خواهند شد. اگر کسی بخواهد به سیدنا و سید الکونین حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام توسل و تقرب جوید باش مولانا باب الحوائج آقا ابوالفضل العباس علیه السلام است.

در تایید این مطلب مرحوم علامه طباطبایی صاحب تفسیرالمیزان فرموده اند که مرحوم سیدالسالکین و برهان العارفین آقای آقا سیدعلی قاضی قدس سره الشریف فرموده است: در حین کشف بر من روشن و آشکار شد که مظهر رحمت کلیه الهیه در عالم هستی وجود مقدس حضرت سیدالشهدا ابی عبدالله الحسین علیه السلام است، و باب آن حضرت و پیشکارش سقای کربلا سر حلثه ارباب وفا و آقا باب الحوائج الی الله ابوالفضل العباس صلوات الله و سلامه علیه است (35)

9- سپهسالار (36)

لقب سپهسالار به بزرگترین شخصیت فرماندهی و ستادنظامی داده می شود و آن حضرت را نیز، به سبب آنکه فرماندهی نیروهای مسلح امام حسین علیه السلام در روز عاشورا بود و رهبری نظامی سپاه ایشان را بر عهده داشت، سپهسالار نامیده اند.

10 - حامی الطعینه:

از القاب مشهور حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام حامی الطعینه به معنی حامی بانوان است. مرحوم سیدجعفر حلی در قصیده استوار و زیبای خود که در سوگ آن حضرت سروده، به این نکته چنین اشاره می کند:

حامی الطعینه این منه ربیعه ام ابن من علیا اءبیه مکرم

« حامی الطعینه کجا، ربیعه کجا، پدر حامی الطعینه، امام متقیان کجا و مکدم کجا »

ص: 135



به دلیل نقش حساسی که حضرت عباس در حمایت بانوان حرم اهل بیت نبوت بر عهده داشت، این لقب به ایشان داده شده است. آن حضرت تمام تلاش خود را مصرف رسیدگی و رعایت حال بانوان رسالت و مخدرات اهل بیت نمود و مسؤلیت فرود آوردن از هودجها یا سوار کردن به آنها را بر عهده داشت و در طول سفر کربلا این وظیفه دشوار را بخوبی انجام داد (37) لازم به ذکر است که این لقب را به یکی از جنگاوران و دلاوران عرب به نام «ربیع بن مُکَدَّم» (که در راه دفاع از همسرش، شجاعت بی نظیری از خود نشان داد، داده بودند.

#### 11 - المستجار (پناهگاه):

دیگر از القاب حضرت مستجار است. مستجار به کسی گویند که در مشکلات به او پناهنده میشوند شیخ محمد رضا ازری در شان و مقام عباس (علیه السلام) قصیده ای سرود که شعر این قصیده در منتخب التواریخ ص 260 ذکر شده وی زمانی که در قصیده خود این مصرع را گفت:

یوم ابوالفضل استجار به الهدی) روز عاشورا روزی است که حسین (علیه السلام) مخزن هدایت به عباس (علیه السلام) پناه برد (

صحت آن را در نظر بعید شمرده و با خود گفت که شاید مقبول حضور امام حسین علیه السلام نباشد؛ لذا بیت را تمام نکرد شب در عالم رؤیادید که حضرت امام حسین علیه السلام به او می فرماید: آنچه گفته ای صحیح است، من به برادرم ابوالفضل العباس علیه السلام پناهنده شدم و آنگاه مصرع باقی را خود حضرت فرمود:

والشمس من کدر العجاج لثامها

( یعنی در آن هنگام به عباس پناه بردم که بر اثر حمله ها و درگیری ها و گردوغبار ، بین زمین و آسمان تیره و تار شده بود به طوری که نقاب نقاب گردوغبار جلو نور خورشید را گرفته بود و هواراتاریک نموده بود «38)

علقمی نام رودی است که حضرت در کنار آن به شهادت رسید. آن رودخانه به وسیله صفوف به هم فشرده سپاه ابن زیاد محافظت می شد تا کسی از یاران حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام را یارای دستیابی به آب نباشد و همراهان امام و اهل بیت ایشان تشنه بمانند. حضرت عباس علیه السلام با عزم نیرومند و صلابت بی نظیر خود توانست بارها به نگهبانان پلید علقمی حمله کند، و آنان را در هم شکسته و متواری سازد، و پس از برداشتن آب سر بلند به خیمه ها بازگردد. در آخرین دفعه نیز حضرت در کنار همین رود ناجوانمردانه به شهادت رسید، لذا او را قهرمان علقمی لقب دادند (39) لازم به ذکر است که نهر علقمه از شط فرات سرچشمه گرفته و انشعاب پیدا کرده و از کنار مشهد و مدفن ایشان میگذرد

از القاب مشهور حضرت، پرچمدار و حامل اللواء است، زیرا ایشان ارزنده ترین پرچمها، پرچم سرور آزادگان امام حسین علیه السلام، را در دست داشتند.

حضرت به دلیل دیدن تواناییهای نظامی فوق العاده در برادر خود، از میان یاران شجاع خویش پرچم را تنها به ایشان سپردند و از میان اهل بیت (علیه السلام) و اصحاب، او را نامزد این مقام کردند؛ زیرا در آن هنگام سپردن پرچم سپاه از بزرگ ترین مقام های حساس در سپاه به شمار می رفت و تنها دلاوران و کارآمدان، بدین امتیاز مفتخر می گشتند. حضرت عباس (علیه السلام) نیز پرچم را با دستانی پولادین برفراز سر برادر بزرگوارش به اهتزاز درآورد و از هنگام خروج از مدینه تا کربلا همچنان در دست داشت. پرچم از دست حضرت به زمین نیفتاد مگر پس از آن که دو دست خود را فدا کرد و در کنار رود علقمه به خاک افتاد (40)

در تاریخ نقل کرده اند: پرچم حضرت ابا الفضل (علیه السلام) را با اموال غارت شده به شام بردند یزید وقتی نظرش به پرچم افتاد با دقت نگاهی کرد و در فکر فرو رفت و سه بار از روی تعجب برخواست و نشست سؤال کردند: ای یزید چه شده اینگونه شگفت

زده شدی یزید در جواب گفت: این پرچم در کربلا دست چه کسی بوده؟

گفتند به دست برادر حسین (علیه السلام)، که نامش عباس بود یزید گفت: تعجبم از شجاعت عجیب این پرچمدار است!

خوب به این پرچم بنگرید می بینید که تمام قسمتهای آن از پارچه گرفته تا چوب آن بر اثر تیرها و سلاحهای دیگر که به آن رسیده آسیب دیده است جز دستگیره آن و این موضع که کاملاً سالم مانده حاکی از آن است که تیرها به دست پرچمدار اصابت کرده ولی او پرچم را رها نکرده است و تا آخرین توان خود پرچم را نگه داشته است و تنها وقتی که آخرین رمق خویش را از دست داده پرچم از دستش افتاده است یا با دست او با هم افتاده است و لذا دستگیره پرچم اینگونه سالم مانده است!! (41)

14 - کبش الکتیبه:

یعنی قوچ گله که جلو گوسفند حرکت میکند ولیکن به طور مجاز به کسی که جلو لشکر با شجاعت حرکت کند نیز گفته میشود، فیروز آبادی میگوید مقصود سید قوم و قائد آنها است، و این لفظ به افراد زیادی گفته شده این لقبی است که به بالاترین رده فرماندهی سپاه به سبب حسن تدبیر و دلاوری که از خود نشان می دهد و نیروهای تحت امر خود را حفظ می کند، داده می شود. این نشان دلیری، به دلیل رشادت بی مانند حضرت عباس (علیه السلام) در روز عاشورا و حمایت بی دریغ از لشکر امام حسین (علیه السلام) به او داده شده است. ابوالفضل در این روز، نیرویی کوبنده در سپاه برادر و صاعقه ای هولناک بر دشمنان اسلام و پیروان باطل بود.

شعرای عرب به عنوان زبان حال در اشعار خود آورده اند واز آنها است:

عباس کبش کتیبی وکنانتمی

وسری قومی بل اعز حصونی

فاضل دربندی و شیخ کربلایی گویند وقتی امام حسین (علیه السلام) خم شد که ابوالفضل رابه خيام حرم برساند، حضرت عباس چشمانشان را باز کردند ونگاهی به برادر

ص: 138

انداختند و عرض کردند: برادر به حق جدت رسول خدا مرا به خیمه ها مبر، زیرا:

1 - وعده آب به سکینه دادم برای او آب نبردم خجالت میکشم

2 - من کبشه کتیه شما هستم، وقتی اصحاب شما مرا کشته بینند شاید عزم آنها سست شود حضرت فرمودند: خدابه شما جزای خیر دهد در حال زندگی و مرگ حمایت برادرت کردی (42)

15 - المستعجل:

المستعجل از القابی است که بین مردم شایع است المستعجل یعنی هر که به او واهلش متوسل شود بسرعت اجابت فرماید و وجدان و تجربه بهترین گواه این امر است

16 - المصهذب:

این لقب بین مردم معروف است و به معنای شدت دهنده است و این کنایه است از اینکه تجاوز کننده به حقوق حضرت و کسی که به جرات به ایشان قسم دروغ میخورد و یا ایشان را انکار کند و... زود به جزای عملش میرساند

17 - الواقی) نگهبان (:

خصلت دیگر عباس (علیه السلام) نگهبانی و پاسداری محکم و پرتلاش او از امام حق بود از این رو امام هادی (علیه السلام) در زیارت ناحیه او را نگهبان و پاسدار خوانده پاسداری که با اخلاص تمام به نگهبانی حق پرداخت تا حدی که بودن او، دشمنان خواب و استراحت نداشتند ولی اهل بیت امام حسین (علیه السلام) خود را در پناه کوهی استوار میدیدند

شاعر اهل بیت از ری قصیده پر محتوایی در مورد زبان حال امام حسین (علیه السلام) سروده:

امروز بین سردار لشکر، فرمانده کل، با گردانهای سپاه جدایی افتاد، امروز

ص: 139

پیشوای هدایت یافتگان از آنها پنهان شد، امروز چشمهای دشمن که با بودن تو به خواب نمی رفت، به خواب میرود، ولی چشمهای دوست بی تاب و پریشان شد، و خوابش دشوار و اندک گردید (43)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده اند: نگهبانی و پاسداری یک شب در راه خداوند متعال، از عبادت هزار شب که انسان روزش را روزه بگیرد بهتر است (44)

18 - الساعی) تلاشگر):

از لقبهای عباس که در زیارت ناحیه امام هادی (علیه السلام) آمده است لقب ساعی است یعنی او نهایت سعی و تلاش را برای تحقق نهضت امام حسین (علیه السلام) نمود امام صادق (علیه السلام) خطاب به او میفرمایند: گواهی میدهم که تو در راه دین و دفاع از امام برحق، هیچگونه سستی و توقف نکردی (45) تلاش او به جایی رسید که وقتی دست راستش را قطع کردند چنین رجز خواند:

سوگند به خدا اگر دست راستم را قطع نمودید من بدون درنگ تا جان در بدن دارم از دینم و از حریم امام راستگو و راستین فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاک و امین حمایت میکنم (46)

19 - الضیغم):

گاهی عباس رضیغم و گاهی ضرغام که هر دو معنی شیر ژیان و چابک است میخواندند همانگونه که حضرت حمزه عموی پدرش شیرخدا و شیر رسول خدا بود و همان گونه که پدرش علی (علیه السلام) اسدالله الغالب شیر غالب و چابک خدا بود و او نیز این خصلت را از آنان به ارث برده بود

20 - الفادی):

حضرت عباس (علیه السلام) به راستی فداکاری را به آخرین حد و مرز خود رسانید خود و برادران خود و هستی خود و حتی دو پسر خود را فدای دین و امام حسین (علیه السلام)

ص: 140

وآرمان آن حضرت کرد علامه سید محسن امین دو پسر حضرت عباس به نام محمد و عبدالله را در شمار شهیدان کربلا شمرده است (47)  
واین شهر آشوب یک پسر حضرت عباس به نام محمد راجز شهدای کربلا شمرده است (48)

21 - صدیق:

در زیارت حضرت عباس (علیه السلام) درروز عید فطر و قربان آمده: سلام بر تو ای بنده صالح و راستین و فداکار. واژه صدیق به اصطلاح ادبی مبالغه در صدق و صداقت است این لقب برای عباس (علیه السلام) بیانگر خلوص و راستی و درستی اوست

22 - مواسی:

از لقبهای دیگر اوست و اشاره به مواسات و از خود گذشتگی و فدا شدن او در راه برادرش امام حسین (علیه السلام) دارد حضرت عباس را امام زمان (عج) در زیارت ناحیه، با لقب مواسی خوانده است مواسات حضرت عباس (علیه السلام) برای برادرش امام حسین (علیه السلام) سه نوع بود: مواسات در جان و مال و گفتار، زیرا سخنانی از نثر و نظم برای هدایت اهل کوفه بیان کرد امام حسین در هنگام شهادت برادر فرمودند:

ابوالفضل همان کسی است که حسین را اینک یاری کرده و با او با مواسات رفتار کرده و هیچ خوف و بیمی او را از تصمیم و اراده خود باز نداشت و جان خود را با لب تشنه برای حسین (علیه السلام) فدا کرد

- 23

یکی دیگر از لقبهای او «رئیس عسکر الحسین» است، فرمانده سپاه حسین (علیه السلام).

- 24

از دیگر لقبهایی که برای عباس (علیه السلام) ذکر کرده اند المصنفی است (49)

ادامه دارد....

ص: 141

منابع و پی نوشتها:

- 1 - انیس الشیعہ، المجدی، انوار نعمانیہ ج 1 ص 124، قمر بنی ہاشم ص 22 به نقل از وقایع الایام بیرجندی
- 2 - خصائص العباسیہ ص 122 و 239
- 3 - فرهنگ معین 2/2272 چاپ 1371 امیر کبیر
- 4 - منتهی الارب. ص ؟
- 5 - سورہ الفتح: آیہ 29.
- 6 - خصائص العباسیہ: صفحہ 118.
- 7 - منتخب طریحی: شیخ فخر الدین الطریحی (متوفی 1085) ص 312
- 8 - زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیہ السلام.
- 9 - سردار کربلا: صفحہ 164. قمر بنی ہاشم ص 21 والعباس ص 138
- 10 - کبریت احمر ص 406
- 11 - فرسان الہیجاء: صفحہ 191
- 12 - البطل العلقمی ج 2 ص 210 واسرار الشہادہ ج 2 ص 399
- 12 - شخصیت ابوالفضل از عطای خراسانی ص 116 و 117
- 14 - به نقل از منقل فی اخبار قریش: صفحہ 437.
- 15 - زندگانی حضرت ابوالفضل العباس ص 290،
- 16 - مولد العباس بن علی علیہ السلام، ناصر، محمدعلی، ص 61.
- 17 - سردار کربلا: صفحہ 317.
- 18 - سرالسلسلہ العلویہ عمدہ الطالب 356، مقاتل الطالبین 84 والعباس ص 147
- 19 - بحار الانوار 98/230
- 20 - سورہ فاطر: آیہ 1.

21 - سوره فرقان: آیه 45.

22 - ریی جیرون: نام مکان و محل اقامت یزید بوده است.

ص: 142



- 23 - خصایص العباسیه: صفحه 124.
- 24 - اسرار الشهاده ص 323 و بطل العلقمی 2/151
- 25 - دائره المعارف تشیع: از یادداشت عبد الحسین شیهدی.
- 26 - فضائل العباسیه ص 131،
- 27 - کتاب حضرت ابوالفضل مظهر کمالات و کرامات ج 1 ص 177-178 از سید مرتضی موحد ابطحی موسوی اصفهانی
- 28 - العباس ص 149
- 29 - مقتل الحسین مقرر ص 398
- 30 - امالی صدوق مجلس 70
- 31 - بنگر به: ابوالحسن درالمجدی، داودی در عمده الطالب، ابن ادیس در مزار سرائر، تاریخ خمیس ج 2 ص 317، نویری در نهایه الارب ج 2 ص 341، شبلیجی در نورالابصار ص 93، علامه حجت الاسلام محمد باقر قاینی در الکبریت الاحمر ج 2 ص 34
- 32 - تنقیح المقال ج 2 ص 128
- 33 - مولد العباس بن علی، تالیف محمد علی الناصری، ص 50 و 51
- 34 - مستدرک حاکم ج 3 ص 126
- 35 - این چند خط اخیر از یادداشت شاعر دلسوخته اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقا سید مصطفی آرنک استفاده شده است.
- 36 - در متن عمید آمده است که امروز معادل سر تیپ در فارسی است، لذا سپهسالار که؛ عربی لواء است ارجح به نظر رسید. نقل از: سید حسن اسلامی، مترجم محترم کتاب شریف العباس بن علی علیه السلام تالیف علامه شیخ باقر شریف قرشی
- 37 - زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام: صفحه 26.
- 38 - فرسان الهیجاء ج 1 ص 189 و معالی السبطين ج 2 ص 441
- 39 - زندگانی حضرت ابوالفضل علیه السلام: صفحه 25.
- 40 - همان مدرک.
- 41 - داستان دوستان ج 2 ص 234 داستان 164 به نقل از کتاب دین و تمدن محمد علی حرمانی لبنانی



وچهره درخشان قمر بنی هاشم ص 190 ح 1

42 - اسرار الشهاده ص 321 ومعالی السبطين 1/247 وبطل علقمی 1/53-92

43 - منتخب التواریخ ص 260

44 - نهج الفصاحه حدیث 1355

45 - کامل الزیارات ص 208

46 - اعیان الشیعه ج 1 ص 608

47 - اعیان الشیعه ج 1 ص 610

48 - مناقب آل ابی طالب ج 4 ص 112

49 - فرسان الهیجاء 1/190، بطل العلقمی ص 2/112

تنها منجی

**ابوالفضائل! جلوه هایی از دریای فضیلت قمر بنی هاشم علیه السلام**

2

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 03:10 ب.ظ روز 1395/4/28

ابوالفضائل! جلوه هایی از دریای فضیلت قمر بنی هاشم علیه السلام )

سرورمان عباس (علیه السلام) دنیایی از فضایل و نیکی بود. هر صفت نیک و گرایش والا را که بتوان تصور کرد، جزء ذاتیات او بود و همین افتخار او را بس که زاده امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارای تمامی فضایل دنیا بود. ابوالفضل همه فضیلتها و صفات پدر را به ارث برد تا آنکه نزد مسلمانان سمبل هر فضیلتی و نماد هر ارزشی والا گشت  
کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سرانگشت و صفحه

بشمارم

فضیلت و مقام عباس از این نکته بیشتر مشخص میشود:

ص:144

غسل امام را فقط امام میتواند انجام دهد این ویژگی را بهتر آن است که از قلم دانشمند ژرف اندیش سید مقرر بهره ببریم» به سبب همین مراتب عالی است که اهل بیت (علیه السلام) او را در کارهای بلند مرتبه خود که افراد عادی را در آن وارد نمی کردند شرکت میبخشیدند که از آن جمله است مشارکت او در غسل حضرت امام حسن (علیه السلام) با حضرت امام حسین (علیه السلام) و خواننده بعد از اینکه مرتبت امامت و مقام دست نیافتنی امام را دانست و توجه نمود که امر تغسیل و تکفین امام را جز امام انجام نمی دهد و چاره ای یابد جز آنکه اذعان آورد کسی که در کنار حجت معصوم بدین امر میپردازد بزرگترین فرد در عالم وجود بعد از ائمه طاهرین (علیه السلام) می باشد... (1) یکی از ویژگی های معصوم آن است که غسل کفن نماز و دفن او را باید معصوم انجام دهد و این حقیقتی است که به نور عقل و روشنی نقل باید بر آن اعتقاد کرد زیرا جسم معصوم در این چهار حالت خصوصیتی دارد که هیچ کس غیر از معصوم تحمل دیدن آن را ندارد و از همین روی وقتی ابن عباس بن عبدالمطلب در غسل دادن حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به امام علی (علیه السلام) کمک می کرد چشمان او را بست چرا که در آن حال اگر چشمش به بدن حضرت می افتاد کور میشد (2) اما عباس در غسل دادن امام حسن (علیه السلام) شرکت میکند بدون اینکه چشمانش را ببندد و این خود گویای مقام والای اوست

عباس کمالات انسانی را در تمام ابعادش دارد و می تواند الگویی عملی برای جوانان ما باشد در اینجا به اختصار برخی صفات حضرت را یاد می کنیم:

#### 1 - ایمان به خدا:

قوت ایمان به خدا و استواری در آن، یکی از بارزترین و بنیادی ترین ویژگیهای ابوالفضل بود. حضرت در دامان ایمان، مرکز تقوا و آموزشگاه خداپرستی و خداخواهی، تربیت یافت و پدرش، پیشوای موحّدان و سرور متقیان، جانش را با جوهر ایمان و توحید حقیقی پرورش داد و تغذیه کرد. پدر، او را با ایمان مبتنی بر آگاهی و تعمّق در حقایق هستی و رازهای طبیعت، تغذیه نمود؛ ایمانی که خود

« اگر پرده ها برابم کنار زده شوند، بر یقینم افزوده نخواهد شد »

این ایمان ژرف و ریشه دار با ذرات وجود حضرت عباس عجین شد و او را به یکی از بزرگان تقوا و توحید بدل ساخت. و بر اثر همین ایمان پایدار و عظیم بود که ایشان، خود، برادران و شماری از فرزندان را در راه خدا و تنها برای خدا قربانی کرد.

عباس (علیه السلام) با دلاوری به دفاع از دین خدا و حمایت از عقاید اسلامی که در آستانه تحریف شدن و نابودی در زمان حکومت امویان قرار گرفته بود، برخاست و در این کار فقط خداوند و رضای حق و جایگاه اخروی را مد نظر داشت نمونه ای از ایمان قوی عباس را می توان در پاسخ عمیق به پدرش در کودکی) که بعد از یک، دو نگفت (مشاهده کرد. امام صادق علیه السلام می فرمود: «کان عمُّنا العباس بن علیّ نافعُ البصیره، صلب الایمان، جاهد مع ابی عبدالله و ابلی بلاءً حسناً و مضی شهیداً»؛ عموی ما عباس بن علی، بصیرتی نافذ و ایمانی استوار داشت و همراه ابا عبدالله جهاد کرد و به نیکویی از امتحان برآمد و شهید شد. (3)

قمر بنی هاشم علیه السلام در صلابت ایمان و فضل علم و ایقان و شرایف آداب و اخلاق، بعد از دو برادر خود - حسن و حسین علیه السلام - اول شخص بود، و پس از معصومین علیه السلام، در جمیع صفات کمالیه کسی با او همتراز نبود.

عبارات زیارت‌های مرویه در حق وی و نیز اخبار صادره از امام زین العابدین و امام صادق علیه السلام در باب آن بزرگوار شاهد شخصیت یگانه وی پس از معصومین است. چنانچه فی المثل امام سجاد علیه السلام می فرماید: رحمت حق بر روان عمومیم عباس علیه السلام باد که ایمان او همانند صخره صما و از حیث بینایی در دین بیهمتا بود. چه او، نصیحت و زهد و جهاد و صبر و ثبات خود را به درجه اعلا رسانید و در شداید و سختی جان خود را در راه یاری به برادرش نثار کرد (4) اصبع بن نباته می گوید: مردی از بنی ابان را دیدم که چهره اش سیاه شده بود و من می دانستم که قبلاً صورتش سفید بود. از او پرسیدم: چرا چنین شده ای؟ گفت: من

جوانی را کشتم که بین دو چشمانش اثر سجود بود، شبی نخواستیدم مگر این که آمد و مرا به جهنم انداخت. او گفت: مقتول عباس بن علی بود. (5) در مقاتل الطالبیین نیز می خوانیم: «بین عینیه اثر السجود (6)؛ بین دو چشمانش اثر سجده بود.

2 - عصمت حضرت عباس (علیه السلام):

برای عصمت آن حضرت می توان به دو دسته دلیل تمسک کرد دسته اول فرمایشات خود آن حضرت دسته دوم کلمات نورانی امامان معصوم (علیه السلام)

دسته اول فرمایشات خود حضرت:

من پسر علی هستم که از هموردی با امثال خود ناتوان نیستم و به اندازه یک چشم بهم زدن به خدای متعال شرک نوزیدم و مخالفت دستورات خدا ننموده ام. شیخ طه نجف در مورد عباس میگوید: او مقامش بلندتر از آن است که در این مقاله از او یاد شود بلکه مناسب است از او به هنگام ذکر ائمه معصومین (صلی الله علیه و آله) سخن رود (7) عبدالرزاق مقرر در توضیح کلام استاد خود مرحوم طه نجف می فرماید: همانگونه که مشاهده میشود استاد فرمودند به هنگام ذکر بزرگواران خاندان وحی بلکه فرموده به هنگام ذکر ائمه معصومین و این نیست مگر بیانگر این امر که وی قمر بنی هاشم را در جمله اهل بیت و از آنان میدانند نمونه دیگر فراز دیگر از خطاب حضرت عباس به ماردین صدیف است که فرمود: من شاخه تنومندم که پیوسته به آن درختم) درخت نبوت (و تحفه ای نفیس و ارزشمند از نور ذات اویم

دسته دوم کلمات نورانی امامان معصوم (علیه السلام):

1 - امام سجاد علیه السلام می فرماید: رحمت حق بر روان عمویم عباس علیه السلام باد که ایمان او همانند صخره صما و از حیث بینایی در دین بیهمتا بود. چه او، نصیحت و زهد و جهاد و صبر و ثبات خود را به درجه اعلا رسانید و در شداید و سختی جان خود را در راه یاری به برادرش نثار کرد (8)

2- امام صادق علیه السلام می فرمود: «کان عُمُّنا العباس بن علی نَافِذُ البَصیرَةِ، صلب الایمان، جاهد مع ابی عبدالله و ابلی بلاءً حسنا و مضی شهیدا»؛ عموی ما عباس بن علی، بصیرتی نافذ و ایمانی استوار داشت و همراه ابا عبدالله جهاد کرد و به نیکویی از امتحان برآمد و شهید شد (9)

جملات بسیاری در خصوص حضرت هست که بعدا در جای خود بیان می شود

3- سیمای زیبای قمر بنی هاشم:

هم چهره عباس زیبا بود، هم اخلاق و روحیاتش. ظاهر و باطن عباس نورانی بود و چشمگیر و پرجاذبه. ظاهرش هم آینه باطنش بود. سیمای پر فروغ و تابنده اش او را همچون ماه، درخشان نشان می داد و در میان بنی هاشم، که همه ستارگان کمال و جمال بودند، اباالفضل همچون ماه بود؛ از این رو او را «قمر بنی هاشم» میگفتند. در ترسیم سیمای او، تنها نباید به اندام قوی و قامت رشید و ابروان کشیده و صورت همچون ماهش بسنده کرد؛ فضیلت‌های او نیز، که درخشان بود، جزئی از سیمای اباالفضل را تشکیل می داد. از سویی نیروی تقوا، دیانت و تعهدش بسیار بود و از سویی هم از قهرمانان بزرگ اسلام به شمار می آمد. زیبایی صورت و سیرت را یکجا داشت. قامتی رشید و برافراشته، عضلاتی قوی و بازوانی ستبر و توانا و چهره ای نمکین و دوست داشتنی داشت. هم وجیه بود، هم ملیح. آنچه خوبان همه داشتند، او به تنهایی داشت. وقتی سوار بر اسب می شد، به خاطر قامت کشیده اش پاهایش به زمین می رسید و چون پای در رکاب اسب می نهاد، زانوانش به گوشه‌های اسب می رسید حضرت اباالفضل علیه السلام بس خوش صورت و نیک منظر بود، او را ماه بنی هاشم می گفتند و هر وقت در کوچه ها عبور می کرد، مردم به تماشای جمالش جمع می شدند.

4- فصاحت و زیبا سخن گفتن حضرت عباس (علیه السلام):

ص: 148

فاضل دربندی میگوید: یکی از شخصیت‌های جسور و صاحب جلال و رعب، حضرت را تهدید کرد ولی حضرت ابوالفضل اعتنایی به او نکرد و با یک ثبات و اطمینان خاطر جوابش را داد و فرمود: گفتارت مثل سراب و آب نمایی می باشد که هر تشنه ای را به خود دعوت میکند ولی وقتی جوینده آب به طرفش میرود زمینی بی آب و هلاک کننده می یابد آرزو داری که من تسلیم تو شوم این امری است که لباس عمل نخواهد پوشید و راه به او سخت و ناهموار است. ای دشمن خدا و رسول! من با قهر مانان پنجه نرم میکنم و در رویدادها صبر و شکیبایی دارم، با اسب سواران در ستیز قرار میگیرم، و از خدا کمک میگیرم، کسی که چنین صفات برجسته در اوست نمی ترسد و از حریفش گریزان نیست و ای بر تو، آیا نیست برای من پیوندی با رسول خدا، من شاخه متصل به درخت نبوت هستم و گلی از ثمره نور این درخت هستم، کسی که از درخت نبوت شد بند نمی شود، و از شمشیر نمی هراسد، من پسر علی هستم، ناتوانی ندارم و از ستیز جنگجویان هراسی ندارم، مقدار چشم بر هم زدنی به خدا شرک نیاوردم، از امر و نهی رسول خدا سرپیچی نکردم، من شاخه درخت نبوت هستم، و شاخه ها بر ریشه می روید، پس آرزویت را از ما برگردان که من بر زندگی دنیا تاسف نمی خورم، من شاخه درخت نبوت هستم و شاخه ها بر ریشه می روید، پس آرزویت را از ما برگردان که من بر زندگی دنیا تاسف نمی خورم، و از مرگ هراس ندارم، از شوخی درگذر و سخن از جد بگو

#### 5 - علم و معرفت حضرت ابوالفضل عباس علیه السلام:

حضرت عباس (علیه السلام) یکی از بزرگان علم و فقاہت و یکی از مراجع علمی بود محقق دانشمند مرحوم سید عبدالرزاق مقرر در کتاب العباس می نویسد: در روایتی که از امامان معصوم علیه السلام به ما رسیده، فرمودند: «ان العباس بن علی زق العلم زقا»

همانا عباس فرزند علی علیه السلام علم را چون غذا در کودکی از پدرش وارد



جانش نموده است. (11) سپس می نویسد: این تعبیر، تشبیه بسیار لطیفی است زیرا هرگاه کبوتری غذا را نرم و گوارا کند و به بچه اش بخوراند، به آن تعبیر به زق می شود، این بیان حاکی است که حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در دوران خردسالی، از پستان مادرش علم و حکمت را چون شیر، شیره جانش د نموده، و در دامان علم و حکمت، رشد و نمو نموده و دارای علم لدنی بوده است (12) و نیز در شان حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام گفته شده: « انه كان من فقها اولاد الائمة »

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام از عالمان فقیه فرزندان امامن علیهم السلام می باشد. و دانشمندان و محدثان بزرگ در شانش گفته اند:

هو البحر من ای النواحی ایتیه

فلجته المعروف و الجواد ساحله

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام از هر کرانه که به جانبش آیی، دریایی است که موجهایش نیکی ها است و کرانه آن سرشار از سخاوت و کرم است (13).

روزی علی علیه السلام به ابوالفضل العباس علیه السلام که در دوران کودکی به سر می برد، فرمود: بگو یک عباس گفت: یک حضرت علی علیه السلام فرمود بگو دو عباس در پاسخ گفت:

« استحیی ان اقول باللسان الذی قلت واحدا، اقول اثنان، من با آن زبانی که یک گفته ام) و به یکتایی خدا اقرار نموده ام (شرم می کنم که بگویم: دو و از دایره یکتایی خدا خارج کردم »

فقبل علی عینیه حضرت علی علیه السلام دو چشمان حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام را بوسید (14) طبق پاره ای از روایات، حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در این هنگام پنج سال داشت. بر همین اساس، امام صادق علیه السلام در شان عباس علیه السلام فرمود:

« كان عمنا العباس نافذا البصيره (عموی ما، عباس بصیرت نافذ) چشم تیز بین و عمق نگر (داشت). (15)

نیز بر همین اساس، مرحوم علامه محمد باقر بیرجندی می نویسد: ان العباس من اکابر الفقها و افاضل اهل البیت، بل انه عالم غیر متعلم و لیس فی ذلک منافاه لتعلم ابیه اياه همانا عباس علیه السلام از فقهای بزرگ و از برجستگان خاندان نبوت بود، بلکه او دانشمند درس نخوانده بود و این مطلب منافاتی با علم آموزی پدرش حضرت علی علیه السلام به او ندارد. (16) علامه مامقانی نیز می نویسد:

« و قد کان من فقها اولاد الائمة، حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام از فقهای فرزندان امامان علیهم السلام بود. » (17) مسلم است که حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام از اکابر و افاضل فقها و علمای اهل بیت علیهم السلام بوده و معلوم است کسی که در پرتو آفتاب ولایت و در مدرسه امامت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام تربیت شده و کسب علم و نورانیت نموده است، درک مقام و مرتبه فضل او برای ما میسر نیست

یک دهن خوام به پهنای فلک

بگویم وصف آن رشک ملک

حسن بصری گوید:

کشته شد با امام حسین شانزده نفر از اهل بیتش که هیچ شبیهی برای آنها نبود نه در علم و نه در سایر کمالات (18)

6 - خویشنداری علمدار عشق:

یکی دیگر از صفات برجسته ابوالفضل علیه السلام عزت نفس و خویشنداری بود. حضرت از زندگی خفت بار زیر سایه حکومت اموی ابا داشت؛ حکومتی که بندگان خدا را برده خود و اموال بیت المال را دارایی شخصی کرده بود و به دنبال برادرش، پدر آزادگان که صلاهی عزت و کرامت در داده بود و مرگ زیر سایه های نیزه ها را سعادت و زندگی با ظالمان را اندوهبار اعلام کرده بود، دست به قیامی خونین زد و به میدان نبرد و جهاد پا گذاشت.

ابوالفضل (علیه السلام) در روز عاشورا عزت نفس و خویشنداری را با تمام

ابعاد و آفاکش مجسم ساخت. امویان او را به شرط کناره گیری از برادرش، وعده فرماندهی کل قوا دادند، لیکن حضرت بر آنان تمسخر زد و فرماندهی سپاه آنان را لگدمال کرد و با شوق و اخلاص، به سوی آوردگاه شتافت و در راه دفاع از حرّیت، دین و آزادگی خود، کُندآوران را به خاک انداخت و سرها را درو کرد.

#### 7- ادب حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام:

یکی از فضایل والای انسانی و اسلامی، رعایت ادب است. ادب در برابر بزرگان و مقدسات و در همه موارد زندگی، زینت اخلاق بوده و از عوامل و ارکان مهم شخصیت معنوی انسان است. امیرمؤمنان علی علیه السلام ضمن سفارش به فرزندش امام حسن علیه السلام در فراگیری ادب، فرمود: «یا بنی! الادب لقاح العقل، و ذکا القلب و عنوان الفضل»

پسرم ادب، مایه بارور شدن عقل و بیداری قلب و سرلوحه فضل و بزرگواری است. نیز فرمود: «من اخر عدم ادبه، لم یقدمه کثافه حسبه» (کسی که بی ادبی، او را عقب انداخت، عظمت و کثرت فامیل، او را به جلو نخواهد انداخت. (19) نیز فرمود: «لا میراث کالادب، هیچ ارثی ارزشمندتر از ادب نیست» (20)

بر همین اساس حضرت علی علیه السلام فرزندان را بخوبی تربیت کرد، و آنها از باادبترین افراد جامعه خود بودند. حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام از همین مکتب درخشان، درس ادب آموخته بود، که از ویژگیهای زندگی سراسر درخشان وی ادب او در همه دورانهای زندگی از کودکی تا آخر عمر بود. در این زمینه نظر شما را به چند نمونه زیر جلب می کنیم:

1- روایت شده: حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بدون اجازه در کنار امام حسین علیه السلام نمی نشست، و اگر پس از اجازه می نشست، مانند عبد خاضع دوزانو در برابر مولایش می نشست (21)

2- روایت شده: در طول 34 سال عمر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

آن بزرگوار هرگز به برادرش امام حسین علیه السلام برادر خطاب نکرد، بلکه با تعبیراتی مانند سیدی، مولای، یابن رسول الله، آقای من، سرور من، ای پسر رسول خدا، آن حضرت را صدا می زد، جز در آخرین ساعت عمر، در آستانه شهادت، که صدا زد: برادر، برادرت را دریاب! این تعبیر نیز یک نوع ادب بود، زیرا بیانگر آن بود که برادرت رسم برادری را با بهترین وجه ادا کرد، اکنون تو نیز ای برادر، با مهر برادری به من بنگر! در کتاب مستطرف الاحادیث آمده است: روزی امام حسین علیه السلام در مسجد آب خواست. حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام که در آن هنگام کودک بود، بی آنکه به کسی بگوید باشتاب از مسجد بیرون آمد. پس از چند لحظه دیدند، ظرفی را پر از آب کرده و با احترام خاصی ظرف آب را به برادرش امام حسین علیه السلام تقدیم می کند. روز دیگر، خوشه انگوری را به او دادند. او با اینکه کودک بود، با شتاب از خانه بیرون آمد، پرسیدند: کجا می روی؟ فرمود: می خواهم این انگور را برای مولایم حسین علیه السلام ببرم (22) در همان خردسالی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام حضرت امام علی علیه السلام توجه خاصی به ادب وی داشت و او را به تلاشها و کارهای مهم و سخت مانند کشاورزی، تقویت روح و جسم، تیراندازی و شمشیر زنی و سایر فضایل اخلاقی، تعلیم و عادت داده بود. حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام گاهی در کنار پدر مشغول کشاورزی و باغداری و نخلستانها بود و زمانی احادیث و برنامه های اسلام را در مسجد به دیگران می آموخت و به تهیدستان و بینویان کمک می کرد. او به برادران و خواهرانش احترام شایان می نمود و دوش به دوش آنان در بالا- بردن سطح فرهنگ مردم می کوشید و در یک کلام، بازوی پرتوان پدر و چشم نافذ اسلام و مطیع برادرانش امام حسن و امام حسین علیهما السلام بود. سخن حضرت علی علیه السلام در زبان، سیمای حضرت امام حسن علیه السلام در چهره، و خون حضرت امام حسین علیه السلام را در رگها داشت. (23) دوستی خاندان اهل بیت علیهم السلام واجب است (قل لا اسئلكم عیله اجرا الا الموده فی القری (24)

## 8 - کرم و بخشش حضرت ابوالفضل:

شکی نیست که حضرت عباس با کریمترین خلق و با بخشش ترین افراد مثل امیرالمومنین (علیه السلام) معاشرت داشت و خواه و ناخواه این سجایای نیک به انسان سرایت میکند ولیکن حضرت عباس چون ملازم امیرالمومنین و امام حسن و امام حسین (علیه السلام) بودند کرم و بخشش های حضرت پنهان شده ولی در عین حال گواه بر کرم عباس است

1 - جان خود را در راه امام حسین بخشید و این بالاترین جود و بخشش و کرامت است و ابوتمام طائی در این زمینه گفته: «بخشید جان خود را چون عزیزترین عطاء بخشش جان است و بخشش جان بالاترین بخشش است چه بسا افرادی دارای بخشش مال زیاد هستند ولی نسبت به جانشان بخششی ندارند

2 - ایثار کردن عباس آب را بر تشنگان کربلا، و نیاشامیدن خود

3 - انجام دادن حاجات مردم در عالم حیات و بعد از شهادت

## 9 - مهربانی

محبت و مهربانی به محرومان و ستمدیدگان بر وجود ابوالفضل مستولی بود و این پدیده به زیباترین شکل خود در کربلا آشکار شد و جلوه کرد؛ سپاه امویان آبشخور فرات را بر اهل بیت بستند تا آنان بر اثر تشنگی بمیرند یا تسلیم گردند.

ابوالفضل که لبهای خشکیده و چهره های رنگ پریده فرزندان برادرش د و دیگر کودکان را از شدت تشنگی دید، قلبش فشرده گشت و از عطوفت و مهربانی دلش آتش گرفت. سپس به مهاجمان حمله کرد، راهی برای خود گشود و برای کودکان آب آورد و آنان را سیراب کرد. در روز دهم محرم نیز بانگ «العطش» کودکان را شنید، دلش به درد آمد و مهر به آنان، او را از جا کند. مشکی برداشت و در میان صفوف به هم فشرده دشمنان خدا رفت، با آنان درآویخت و از فرات دورشان ساخت، مستی آب برداشت تا تشنگی خود را برطرف کند، لیکن مهربانی او اجازه نداد قبل از برادر و کودکانش سیراب شود، پس آب را فرو ریخت. حال در تاریخ

امتها و ملتها بگردید آیا چنین محبت و رحمتی را جز در قمر بنی هاشم و افتخار عدنان خواهید یافت!؟

اینها پاره ای از صفات و فضایل ابوالفضل است که با داشتن آنها چون پدرش به بالاترین قله مجد و کرامت دست یافت

10 - ایثار ابوالفضل (علیه السلام):

این واژه ریشه در اثر دارد که به اصطلاح دانشمندان علم به باب افعال رفته و کلمه ایثار از آن به وجود آمده است ایثار در سه معنا به کار رفته است:

1 - انتخاب کردن و برگزیدن، یعنی هرگاه انسان بین دو چیز یکی را برگزید می گویند ایثار کرده است

2 - برتر داشتن، یعنی هرگاه چیزی یا کسی نسبت به شخص دیگری برتری یافت و مقدم شد مانند آیه شریفه: « سوگند به خداوند که تو را بر ما برتری داد و مقدم داشت »

3 - پیروی کردن و فرمان پذیری و در پی کسی رفتن

گرچه لغت شناسان عرب برای این واژه سه معنای متفاوت آورده اند اما با دقت و ژرف اندیشی معلوم میشود این واژه فقط یک کاربرد دارد آن در جایی است که گزینش کسی یا چیزی به خاطر برتری و فضیلت آن باشد

می توان فرمایش علی بن الحسین (علیه السلام) را که فرمودند: « حضرت عباس (علیه السلام) آثار الحسین «بر سه معنا حمل کرد چرا حضرت عباس همواره در انتخاب و برگزیدن آزاد بود اول در شب عاشورا که امام حسین بیعت خود را برداشت و اجازه رفتن به همه داد دوم هنگام آوردن امان نامه از طرف عبیدالله بن زیاد توسط غلام ابن محمل سوم امان شمر در عصر تاسوعا و در هر سه مورد ایشان امام حسین را برگزید

11 - ولایت پذیری:

عباس در روز عاشورا ضمن تهییج برادران به نبرد، آنان را به نکته ای ظریف

توجه می دهد و می گوید: امروز روزی است که باید بهشت را بگیریم و جان خود را فدای سید و امام خود نماییم... ای برادران من! امروز در جان نثاری تقصیر نکنید و کوتاهی ننمایید و خیال نکنید که حسین برادر ماست و ما پسران یک پدر هستیم، نه چنان است. آن بزرگوار امام و سید و بزرگ و پیشوای ما بوده و حجت خداوند عالمیان در روی زمین و فرزند حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام و نور دیده ی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (25)

## 12 - جهاد حضرت ابالفضل عباس:

حضرت عباس (علیه السلام) در راه اقامه ایمان و به پاداشتن ولایت همگام با خود امام به جهاد پرداختند آنجا که امام به جهاد پرداختند حضرت عباس به یاری و کمک حضرت امام حسین (علیه السلام) شتافت حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود: «و جاهد مع ابی عبدالله» (و این فضیلتی است ویژه که به حضرت عباس عنایت شد و راز آن رادر این نکته باید جستجو کرد که همانگونه که حضرت امام حسین (علیه السلام) بالاترین شخص جهان هستی بود جهاد آن حضرت نیز بالاترین و عظیم ترین و با شکوه ترین جهاد است و روشن است که قابل مقایسه با دیگران نیست و به فرمایش امام صادق (علیه السلام) شریک و یاور آن حضرت در جهاد حضرت عباس بود بنابراین جهاد عباس (علیه السلام) را با جهاد هیچ کدام از یاران و اصحاب حضرت امام حسین (علیه السلام) نمیتوان مقایسه کرد ارباب تاریخ آخرین لحظات جنگ حضرت عباس را چنین گزارش کرده اند: حضرت عباس (علیه السلام) ثابت و استوار در پیش روی امام حسین (علیه السلام) به جنگ و کشتن دشمنان می پرداخت و هر طرف که امام روی میکرد حضرت عباس نیز به آن جانب روی می آورد تا آنکه حضرت عباس (علیه السلام) به شهادت رسید و امام (علیه السلام) تنها ماند (26)

## 13 - قوت اراده:

استواری و قدرت اراده از مهمترین و بارزترین صفات بزرگان جاوید تاریخ است که در کار خود موفق بوده اند؛ زیرا محال است افراد سست عنصر و ضعیف الاراده

بتوانند کمترین هدف اجتماعی را محقق کنند یا کاری سیاسی را به پایان برند.

ابوالفضل (علیه السلام) در اراده نیرومند و عزم و جزم، در بالاترین سطح قرار داشت. به اردوگاه حق پیوست و بدون تزلزل یا تردید، پیش رفت و در عرصه تاریخ به عنوان بزرگترین فرمانده بی مانند شناخته شد و اگر این صفت در او نبود، افتخار و جاودانگی در طول تاریخ برایش ثبت نمی شد.

14 - وفاداری عباس:

ایمان و وفا سایه بالای تو بود

ایشان علی، نقش به سیمای تو بود

گرب نزدی به آب دریا، عباس

دریای ادب میان لبهای تو بود

یکی دیگر از صفات ابوالفضل که از برترین و برجسته ترین صفات است، « وفاداری » است. حضرت در این صفت، گوی سبقت از همگان ربود و رکوردی جاودانی بر جای گذاشت و به بالاترین حد آن رسید. نمونه های وفاداری حضرت را در اینجا می آوریم

الف: وفاداری به دین:

ابوالفضل العباس علیه السلام از وفادارترین کسان به دین خود بود و بشدت از آن دفاع کرد. هنگامی که اسلام در خطر نابودی قرار گرفت و دشمنان کمر بسته آن امویان با تمام وجود به انکار آن برخاستند و شبانه روز محو آن را و جبهه نظر خود قرار دادند و با آن جنگیدند، ابوالفضل به رزمگاه پا گذاشت و در راه دین خود، مخلصانه جهاد کرد تا آنکه کلمه توحید در زمین برقرار باشد و در آرمانهای اعتقادیستانش قطع گشت و به خون خود در غلتید.

ب وفاداری به امت:

سرور ما حضرت عباس (علیه السلام) می دید که امت اسلامی در زیر کابوس

ص: 157



تیره امویان دست و پا می زند و زندگی مرگبار سراسر ذلت و خواری را سپری می کند. گروهی از مجرمان اموی سرنوشت آنان را در دست گرفته، ثروتهای آنان را به باد می دهند، با مقدرات آنان بازی می کنند و حتی یکی از سپاسگزاران اموی با وقاحت و بدون شرم و حیا اعلام می کند که: «منطقه (سواد؛ باغستان قریش است) و چه اهانتی به امت بیش از این».

در برابر وضعیت طاقت فرسا، ابوالفضل وفاداری به امت را در قیام دید. پس همراه با برادرش و گروهی از رادمردان اهل بیت و آزادگان دلباخته آنان بپاخاست و شعار آزادی از یوغ بندگی امویان را سر داد و رهایی امت اسلامی از بردگی آنان را هدف خود کرد و جهادی مقدس برای بازگرداندن زندگی کریمانه برای آنان را آغاز کرد و در راه این هدف والا، خود و تمامی بپاخاستگان به شهادت رسیدند. پس کدام وفاداری به امت مثل این وفاداری است؟

ج وفاداری به وطن:

سرزمین اسلامی در گرداب محنت و رنجهای توانفرسا در ایام حکومت امویان، غوطه ور بود. استقلال و کرامت خود را از دست داده بود و به باغستانی برای امویان، سرمایه داران قریش و دیگر مزدوران بدل گشته بود.

تهیدستی و فقر، همه گیر و مصلحان و آزادگان خوار شده بودند و مجالی برای آزادی فکر و نظر نمانده بود. حضرت عباس تحت رهبری برادرش د سیدالشهداء برای درهم شکستن این حکومت سیاه و فروپاشی پایه های آن، قیام کرد و بر اثر فداکاریهای آنان بود که طومار حکومت اموی پس از چندی درهم پیچیده شد؛ در حقیقت بزرگترین وفاداری به وطن اسلامی همین است.

د: وفاداری به برادر:

ابوالفضل پیمانی را که با خداوند برای حفظ بیعت خود با برادرش ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اولین مدافع حقوق مظلومان و محرومان بسته بود،

بدان وفادار ماند. مردمان در طول تاریخ مانند این وفاداری در حق برادر را ندیده اند و قطعاً زیباتر از این وفاداری در کارنامه وفای انسانی به ثبت نرسیده است؛ وفاداری که هر آزاده شریفی را به خود جذب می کند.

در کفم آب ولی بی تو نوشم هرگز

تا در آئین وفا کس نبرد ابهامی

15 - فداکاری عباس:

السلام علی العباس بن امیرالمؤمنین، المواسی اخاه بنفسه؛ سلام بر عباس؛ فرزند امیر مؤمنان که جانش را در راه فداکاری به برادرش تقدیم کرد. (27) این فقره، بخشی از زیارت نامه ی منسوب به ولی عصر (عج) است و در زیارت نامه های دیگر نیز بارها به این گونه عبارات برمی خوریم. از جمله در زیارت نقل شده از امام صادق علیه السلام می خوانیم: نعم الأخ المواسی؛ چه خوب برادری که فداکاری کرد! ... (28). و صحنه ی کربلا آکنده از فداکاری های فرزند علی علیه السلام است تا آن جا که دست راستش را از تن جدا می کنند و او می فرماید: به خدا قسم اگر چه دست راستم را جدا کنید من همچنان از دین خود حمایت می کنم.

والله ان قطعتم یمینی انی احامی ابداء عن دینی انی احامی ابداء عن دینی و عن امام صادق الیقین

16 - صبرماه بنی هاشم:

یکی از ویژگیهای ابوالفضل (علیه السلام) شکیبایی و بردباری در برابر حوادث تلخ و دشوار بود. مصایبی که در روز عاشورا بر سر حضرت آمد، کوهها را می گداخت، لیکن ایشان همچنان استوار بودند و کمترین سخنی دالّ بر دردمندی بر زبان نیاوردند. حضرت همچون برادرش، سیدالشهداء که صبرش د از صلابت و سنگینی کوههای سر به فلک کشیده، بیش بود و به پیروی از امامش، خود و اراده اش را تسلیم پروردگار بزرگ کرد و هرچه را بر خود و خاندانش نازل شد با چشم

ص: 159

رضامندی نگریست. حضرت ابوالفضل، ستارگان تابناک و اصحاب باوفا را می دید که بر دشت سوزان کربلا چون قربانیها به خون تپیده اند و آفتاب، آنان را می گدازد، مویه و فریاد کودکان را می شنید که بانگ «العطش» (سر داده اند، نوحه بانوان حرم وحی بر کشتگان خود را می شنید، تنهایی برادرش، سیدالشهداء را در میان کرکسهای کوفه و مزدوران ابن مرجانه که برای کشتنش بر یکدیگر پیشی می گرفتند تا به رهبرشان نزدیک شوند، می دید. آری، همه این حوادث سنگین را می دید، لیکن امر خود را به خدای متعال واگذار کرده بود و بدون کمترین تزلزلی پاداش را از پروردگارش درخواست میکرد

17 - شفاعت:

در معالی السبطين می خوانیم: در روز قیامت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام می فرماید: از فاطمه پرس برای شفاعت امت چه داری؟ علی سؤال را مطرح می کند و فاطمه علیها السلام می فرماید: یا امیرالمؤمنین «کفانا لاجل هذا المقام الیدان المقطوعتان من ابنی العباس» (29)؛ ای امیر مؤمنان! برای این مقام دو دست قطع شده از فرزندم عباس، ما را کفایت می کند

18 - شجاعت علمدار کربلا:

عرب به مار نر: عربد و عربید و توده مردم شجاع گویند زیرا همانگونه که ما نر در بن دنداننش سم هلاک کننده است مرد شجاع هم بر سر شمشیرش مرگ قرار گرفته ابن اثیر در نهاییه گوید: شجاع به ضم شین و کسر آن مارنر را گویند و بعضی به هر ماری شجاع گویند فیومی در مصباح المنیر گوید: شجیع و شجاع به ضم شین کسی که قلبش قوی و در میدان جنگ جرات و اقدام دارد. دلیری و شجاعت، گویاترین نشان مردانگی است؛ زیرا نشانه قوت و استواری و ایستادگی در برابر حوادث می باشد. ابوالفضل این صفت والا را از پدرش که شجاعترین انسان هستی است و دایبهایش که از دلاوران نامدار عرب بودند و در میان سایر قبایل بدین صفت مشهور

ص: 160

بودند، به ارث برده بود. وچه زیبا گفته اند: «ولد سر ایبه» (فرزند محل اسرار و نهفته های پدر خود میباشد و از اینرو مرحوم نراقی بعد از شرح و بسط فراوان درباره این حدیث شریف میگوید: یکی از معانی این حدیث این است که انسان بیشتر دارای صفات و خصال پدر خواهد شد چه صفات نیکو و پسندیده و چه صفات ناپسند و نکوهیده

دهد ثمرزگ و ریشه درخت خبرها نهفته پدر از پسر شود هویدا

گویی عباس ذخیره ی علوی برای کربلاست و علی علیه السلام به شجاعت های او چشم امید دوخته است. ابوالفضل دنیایی از قهرمانیها بود و آنگونه که مورخان گفته اند در جنگهای همراه پدرش هرگز ترسی به خود راه نداد. روز عاشورا نیز آنچنان شجاعتی از خود نشان داد که زبانزد تاریخ گشت. ابوالفضل در این روز که از حماسی ترین روزهای تاریخ اسلام است، در برابر انبوه دشمنان که دشت را پر کرده بودند آنقدر دلآوری نشان داد که شجاعان قوم را متزلزل و عامه سپاهیان را هراسان کرد و زمین، زیر پایشان لرزید و مرگ بر آنان سایه افکند شجاعت او پشت آنان را می لرزاند و لذا برای دفع این خطر، در نظر گرفته بودند که به هر نحو شده ابوالفضل العباس علیه السلام را از امام حسین جدا کنند و به مناسبت نسبتی که شمر از سوی مادر با وی داشت این ماموریت را بر عهده او گذاشتند ولی او نیز از این ماموریت ناکام و نومید برگشت (30)

حتی به حضرتش پیشنهاد فرماندهی کل سپاه را در صورت کناره گیری از یاری برادرش دادند. لیکن عباس بر آن تمسخر زد و بر ایمان و عقیده اش و دفاع از آرمان مقدسش افزوده شد.

شجاعت و دلاوری حضرت عباس (علیه السلام) در روز عاشورا برای به دست آوردن سودی مادی از این زندگی نبود، بلکه دفاع از مقدّسترین آرمانهای مجسم در نهضت برادرش سیدالشهداء بزرگترین مدافع حقوق محرومان و ستمدیدگان به شمار می رفت

صاحب کتاب کبریت احمر پس از نقل داستانی شگفت از شجاعت و جنگاوری

حضرت عباس علیه السلام می گوید: صحت این داستان استبعادی ندارد، زیرا عمر آن جوان به طور تقریب هفده سال بوده، خوارزمی در کتاب مناقب می گوید: وی جوانی کامل بوده است.

داستان مذکور، به روایت خوارزمی (31) چنین است: در جنگ صفین، مردی از لشکر معاویه خارج شد که او را کریب می گفتند. وی به قدری شجاع و قوی بود که هرگاه درهمی را به انگشت ابهام خود می فشرد، نقش سکه آن محو می گردید!

کریب به میدان آمد و فریاد کشید و بر آن شد که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را به قتل برساند. مرتفع بن وضاح زبیدی گام پیش نهاد و برای مبارزه با کریب به میدان رفت ولی شهید شد. بعد از او، شرحبیل بن بکر برای مبارزه با کریب شتافت و او نیز به شهادت رسید. پس از وی، حرث بن حلاج شیبانی برای قتال کریب قیام کرد، ولی او هم کشته شد. مشاهده این صحنه برای علی بن ابی طالب علیه السلام موجب نگرانی و ناراحتی گردید، لذا فرزند بزرگوارش، حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، را که مردی کامل بود خواست و به وی دستور داد از اسب خود پیاده شود و لباسهای خویش را از تن بیرون آورد.

حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام لباسهای فرزندش، قمر بنی هاشم علیه السلام را پوشید و بر اسب وی سوار شد. آنگاه لباسهای خود را به تن عباس پوشانید و اسب خویش را نیز به او داد.

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام این عمل را بدین لحاظ انجام داد که وقتی به میدان کریب برود، کریب آن حضرت را نشناسد، مبدا بترسد و فرار کند.

هنگامی که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در مقابل کریب قرار گرفت، وی را به یاد عالم آخرت آورد و او را از غضب و سخط خداوند بر حذر داشت.

ولی کریب در جواب اسد الله الغالب گفت: من با این شمشیر افراد زیادی را از قبیل تو کشته ام! این را گفت و به حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام حمله کرد. آن شیر بیشه شجاعت نیز با فرصتی که بر برق کریب زد او را دو

موقعی که علی بن ابی طالب را به خود رسانید، به مکان خویشتن بازگشت و به فرزند برومندش، محمد بن حنفیه، فرمود: تو در کنار کشته کرب توقف کن، زیرا خونخواه وی پیش خواهد آمد.

محمد امر پدر را اجرا کرد و نزدیک پیکر کرب ایستاد. یکی از عموزادگان کرب به میدان آمد راجع به قاتل وی از او سؤال کرد. محمد گفت: من به جای قاتل کرب می باشم. وی با محمد به جنگ پرداخت محمد او را کشت. پس از وی دیگری آمد و محمد او را نیز به اولی ملحق کرد. بدینگونه، خونخواهان کرب یکی پس از دیگری به جنگ محمد آمدند تا تعداد کشتگان به هفت نفر رسید (32).

جوان نقابدار

علامه محمد باقر بیرجندی (متوفی 1352 ق (در کبریت احمر (33) می گوید:

در بعضی کتب معتبر دیدم که در جنگ صفین هنگامی که قشون معاویه آب را بر روی اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بسته بودند، قمر بنی هاشم علیه السلام در حمله به لشکر معاویه و بیرون آوردن آب از تصرف ایشان با برادرش امام حسین علیه السلام همراه بود. نیز می گوید: روایت شده که در یکی از روزهای جنگ صفین، مردم دیدند از لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام جوانی نقاب به صورت انداخته، هیبت و صلابت و شجاعت از او ظاهر و هویداست و تقریباً به سن شانزده ساله می باشد، بیرون آمد و اسب خود را در میدان جولانی داد و مبارز طلبید. معاویه ابوالشعثاء را به حرب او فرمان داد. ابوالشعثاء گفت: مردم شام مرا با هزار سوار مقابل می دانند و تو می خواهی مرا به جنگ کودک بفرستی؟! من هفت پسر دارم، یکی از آنان را به جنگ او می فرستم تا حساب او را برسد! ابوالشعثاء پسر اولش را به میدان فرستاد ولی او کشته شد و پس از وی بترتیب یکایک پسران وی گام در میدان نهادند و جوان نقابدار آنان را نیز به جهنم فرستاد.

ابوالشعثاء، که اوضاع را اینچنین دید، دنیا در نظرش تاریک شده و خود به میدان

آمد اما او نیز کشته شد و دیگر کسی جرات میدان رفتن را نکرد. آنگاه جوان نقابدار عنان به جانب لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام برگردانید. اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام از شجاعت وی سخت در حیرت بودند و از خود می پرسیدند که این جوان نقابدار کیست؟ تا آنکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن جوان را طلبید و نقاب از صورت مبارک وی برداشت، آنگاه بود که دید وی قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس است. (34)

شاعران و شجاعت عباس:

شاعران از شجاعت، دلیری، رادمردی حضرت و شکستی که یک تنه به سپاه اموی وارد کرد، همواره در شگفت بوده اند و شیفته شخصیت والای او گشته اند.

برای مثال، شماری از آنان را که در این باب داد سخن داده اند می آوریم.

الف سید جعفر حلی:

شاعر علویسید جعفر حلی در قصیده درخشان خود، ترس و هراس د سپاه اموی از پیکارهای حضرت را چنین تصویر می کند:

« از شیر کارآزموده نبردها، بر سپاهیان اموی، عذاب فرو ریخت. جز هجوم شیری خشمگین و عزان که خواسته اش را نیک آشکار کرده بود، چیزی آنان را هراسان نکرد. ترس از مرگ، چهره های آنان را اندوهگین کرده بود. اما عباس در آن میانه خندان بود.

میمنه و میسره سپاه را درهم می ریخت، آنان را درهم می کوفت و سرهایشان را درو می کرد. دلاوری به او حمله نمی کرد مگر آنکه می گریخت و سرش، پیشاپیش او حرکت می کرد. اسبان را چنان با نیزه اش رنگ آمیزی کرد که سیاه و سپیدشان یکسان شدند. بر شکارش خشمناکانه هجوم نمی آورد مگر آنکه بلای محتوم را بر او سرازیر می کرد. پیشروی او رنگی از درنگ و هراس داشت، گویی برای تسلیم پیش می رود. قهرمانی که شجاعت را از پدرش به ارث برد و بدان، دماغ پر باد گمراه زادگان رابه خاک مالید »

ص: 164

می بینید چگونه حلی هراس فراگیر امویان را از هجوم قمرینی هاشم، قهرمان اسلام وصف می کند و آشفتگی صفوف آنان را تصویر می نماید.

عباس با قلبی آرام و چهره ای خندان به لشکر دشمن می تازد و از کشته، پشته می سازد و اسبان آنان را با خونشان رنگین می کند. تا جایی که می دانیم هرگز کسی شجاعت و دلیری را چنین ترسیم نکرده است و بدون گزافگویی، عباس همانگونه که مورخان نوشته اند خسارت‌های سنگینی به اهل کوفه وارد کرد.

سید جعفر حلی همچنان در وصف شجاعت ابوالفضل، داد سخن می دهد و می گوید:

« قهرمانی که هنگام سوار شدن بر اسب بزرگ، گویی کوهی سرفراز، بر اسب نشسته است و شگفتا که اسبی، چنین کوهی را خوب تحمل می کند و رهوار می تازد! سوگند به برق شمشیرش و من جز به آذرخش آسمانی، سوگند نمی خورم اگر شهادت او مقدر نبود، با شمشیرش هستی را می زدود؛ لیکن این خداوند است که هرچه اراده کند، مقدر می سازد و بر آن حکم می راند ». (35)

تیغ ابوالفضل صاعقه ای ویرانگر بود که برکوفیان فرود آمد و اگر قضای الهی نبود، آنان را از صفحه روزگار محو می کرد.

ب: کاشف الغطاء:

امام حمد کاشف الغطاء شیفته شجاعت ابوالفضل شده و طی قصیده درخشانی او را چنین می ستاید:

« هنگامی که عباس خندان به رزمگاه پا می گذاشت، چهره های امویان را هراس از مرگ، دژم) اندوهگین (می کرد.

به مرگ آوری، آگاه بود و شمشیرش کارآزمودگان را از پا درمی آورد.

وقتی که تیرگی و سختی جنگ، چون شبی تاریک به اوج می رسید، مرگبارترین روز دشمنانش آغاز می شد »

هراس از ابوالفضل چهره های امویان را تیره کرده، زیرا سرهای قهرمانان آنان را



درو کرد و روحیه آنان را درهم شکست و بارانی از عذاب بر آنان فروریارد. (36)

ج: فرطوسی:

شاعر دلباخته اهل بیت، شیخ عبدالمنعم فرطوسی نور به قبرش بیارد در حماسه جاویدان خود، دلیری و شجاعت ابوالفضل در میدان نبرد را چنین می ستاید:

« در هر هجومی در جهاد، کوه است و در استواری هنگام رویارویی کوهی است . تمامی گردی و عزت پدرش علی در او ریشه دواند و بارور گشت. در هر دلی و جانی، نقشی از خود به یادگار گذاشته و در هر دیدار، هراسی در روان دشمن افکنده است .»

سپس همو، شکستهای سنگین سپاه اموی به وسیله ابوالفضل را چنین ترسیم می کند:

« چون پرچمی برفراز دژی، بر پشت اسب خود نشست و در تیرگی چون شب جنگ، ماهوار درخشید. دلهای دلاوران از دیدن هیبت او فرو ریخت و چون هوا از پهلوهایشان به درآمد و بدنهای درهم شکسته شان بر زمین افتاد در حالی که سرهایشان پَران بود و او انبوه لشکریان را با ید بیضای خود به سوی مرگ می راند (37)»

شجاعت و دلاوری ابوالفضل، شاعران بزرگ را شیفته خود کرد و ضرب المثل تاریخ گشت.

آنچه بر اهمیت این شجاعت می افزاید لله بودن آن است. حضرت، شجاعت خود را در راه یاری حق و دفاع از آرمانهای والای اسلام به کار گرفت و هرگز دربند دستاوردهای مادی زندگی زودگذر نبود.

مقالات مرتبط دیگر

ص: 166

- 1 - عباس بن علی ص 129 سردار کربلا ص 241 به نقل از ذخائر العقبی ص 141
- 2 - ترتیب الامالی ج 2 ص 578 حدیث 1064 به نقل از امالی الطوسی مجلس 35 حدیث 9 و اصول کافی ج 3 ص 221
- 3 - تنقیح المقال، ج 2، ص 128.
- 4 - فرسان الهیجاء: صفحه 192.
- 5 - العباس، مقرر، ص 76.
- 6 - مقاتل الطالبین، ص 33.
- 7 - سردار کربلا ص 251 ترجمه العباس تالیف فقیه محقق عباس مقرر به نقل از انقال المقال ص 75
- 8 - فرسان الهیجاء: صفحه 192.
- 9 - تنقیح المقال، ج 2، ص 128.
- 10 - اسرار الشهاده ص 320
- 11 - بحار، ج 45، ص 138
- 12 - اقتباس از فرسان الهیجاء: ج 1، ص 192
- 13 - اقتباس از فرسان الهیجاء: ج 1 ص 191 و 189 بنابراین شخصیت حضرت علیه السلام صرفنظر از ماجرای کربلا نیز ممتاز بود و در مقیاس با فرزندان دیگر علی علیهم السلام مثلا محمد حنفیه نیز برتری داشت
- 14 - مستدرک الوسائل: ج 2، ص 635، العباس عبدالرزاق مقرر، ص 92
- 15 - فرسان الهیجاء: ج 1، ص 191، تنقیح المقال: ج 2، ص 70
- 16 - الکبریة الاحمر: ج 2، ص 45
- 17 - تنقیح المقال: ج 2، ص 128
- 18 - بحار الانوار 45/63، عوالم العلوم 17/342
- 19 - غرر الحکم: کلمه 513

20 - نهج البلاغه: حكمت 51

21 - معالى السبطين: ج 1، ص 443

ص: 167

22 - شخصیت ابوالفضل العباس علیه السلام از: عطایی خراسانی، ص 116-117

23 - اقتباس از پرچمدار نینوا، تحلیلی از زندگانی حضرت عباس علیه السلام، اثر دانشمند محترم نویسنده درد آشنا و دلسوز، مروج مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام آقای حاج شیخ محمد محمدی اشتهاردی.

24 - سوره شورا، آیه 23.

25 - محن الابرار، ترجمه ی عاشر بحار، ص 279، نقل از چهره ی درخشان قمر بنی هاشم، ج 1، ص 192.

26 - بطل العلقمی ج 3 ص 229 به نقل از اخبار الطوال ص 255، معالی السبطين ج 1 ص 432 به نقل از مقاتل الطالبین

27 - بحار الانوار، ج 45، ص 66.

28 - مفاتیح الجنان

29 - سوگنامه ی آل محمد، نقل از معالی السبطين، ج 1، ص 452؛ مولد العباس، ص 88.

30 - در کربلا چه گذشت: ترجمه نفس المهموم، آیت الله محمد باقر کمره ای (قدس سره )

31 - در کتاب، مناقب، صفحه 147

32 - ستارگان درخشان: جلد 15 قمر بنی هاشم علیه السلام صفحه 54 چاپ پنجم، چاپ اسلامیه

33 - کبریت احمر بیرجندی جلد 3، صفحه 24

34 - فرسان الهیجاء: جلد 1، صفحه 193.

- 35

وقع العذاب علی جیوش امیه من باسل هوفی الوقایع معلم

مراعههم

الاتقحم ضیغم غیران یعجم لفظه ویدمدم

عبست وجوه القوم خوف

الموت والعباس فیهم ضاحک یتبسم

قلب الیمین علی الشمال وغاص

فى الاوساط يحصد للرووس ويحطم

ماكرذوباءس له متقدماً الا وفروراءسه

المتقدم

صبغ الخيول برمحہ حتى غدا سٲان اشقر لونها والادهم

ماشد غضباناً

على ملمومه الاوحل بها البلاء المبرم

وله الى الاقدام نزعہ هارب فكاءتّما هو

بالتقدم يسلم

ص:168

بطل تورث من ابيه شجاعه فيها انوف بنى الضلاله ترغم

بطل اذا ركب المطهم

خلته جبلا اشم يخف فيه مطهم

قسماً بصارمه الصيقل واننى فى غير صاعقه

السماء لا قسم

لولا القضا لمحا الوجود بسيفه والله يقضى مايشاء ويحكم

- 36

وتعبس من خوف وجوه اميه اذا كرّ عباس الوغى يتبسم

عليم بتاءويل المنية

سيفه تزول على من بالكريهه معلم

وان عادل الحرب بالنقع اليبلا فيوم عداه منه

بالشرايوم

37 - ملحمة اهل البيت، ج 3، ص 329330:

علم للجهد فى كل زحف علم فى الثبات عند اللقاء

قد نمافيه كل باءس وعز من على بنجده وابعاء

هو ثبت الجنان فى كل روع وهو روع الجنان من كل راء

فارتقى صهوه الجواد مطلاً علما فوق قلعه شماء

وتجلى والحرب ليل قثام قمرأ فى غياهب الظلماء

فاستطارت من الكماه قلوب افرغت من ضلوعها كالهواء

تهاوت جسومهم وهى صرعى واستطارت رؤوسهم كالهباء

وهو يرمى الكتائب السود رجماً بالمنايا من اليد البيضاء

### رخدادهای مهم زندگی ابوالفضل عباس (علیه السلام) تا هلاکت معاویه: 3

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 2:29 قبل از ظهر روز 1395/9/5

رخدادهای مهم زندگی ابوالفضل عباس (علیه السلام) تا هلاکت معاویه:

اگر بخواهیم شخصیت والای حضرت عباس (علیه السلام) را درک کنیم باید تمام زندگی

ص:169

سراسر مصیبت و سختی او را مورد بررسی قرار دهیم تا ببینیم چه عوامل و رویدادهایی در زندگی پربرکت ایشان تاثیر داشته و موجب بالندگی هر چه بیشتر شخصیت والای ایشان شده است قبلاً در مورد کودکی حضرت سخن گفتیم و اینک دوران زندگی ایشان را از زوایای دیگر یعنی در دوران سه امام بزرگوار توضیح می‌دهیم

رخدادهای مهم در زمان حیات امیرالمومنین (علیه السلام):

ابوالفضل (علیه السلام) از همان کودکی به بعد، همگام حوادث بزرگی بود که تنش عمیق در بنیادهای فکری مسلمانان ایجاد کرد؛ حوادثی نه خرد و نه ساده بلکه بس پیچیده و ریشه دار که دقیقاً دور کردن اهل بیت از مراکز سیاسی جامعه و به زیر سلطه درآوردن آنان را هدف قرار داده بود. در این دوران، اعمالی در زمینه های اقتصادی و سیاسی صورت گرفت که با بسیاری از اصول و دستورات اسلامی مغایرت داشت. جلوه آشکار این سیاستگذاری در حکومت عثمان بود که بخشیدن مناصب اداری و امور دولتی به امویان و آل معیط و راندن بنی هاشم و یاران آنان از فرزندان صحابه از هرگونه مشاغل کلیدی را وجهه همت خود کرد.

امویان بر تمامی دستگاههای دولتی مسلط شدند و خواسته و ناخواسته، بحرانهای حادی در میان مسلمانان به وجود آوردند. به طور قطع اکثر آنان نه گرایشی به اسلام داشتند و نه کمترین شناختی نسبت به قوانین اسلامی برای ساختن جامعه ای بالنده و مبتنی بر محبت و همکاری و دوری از درجا زدن، به دست آورده بودند. حکومت عثمان، سرمایه داری را در جامعه حاکم کرد، به امویان و برخی از فرزندان قریش امتیازات ویژه عطا کرد و راه گردآوری و انباشتن اموال به طور غیرمشروع را بر آنان گشود. این سیاست کجروانه موجب تشنهایی فراگیر، نه تنها در زندگانی اقتصادی مردم، بلکه در تمام جلوه های زندگی مردم گشت و تمام محافل اسلامی را به خرده گیری از این سیاست واداشت تا آنکه گروههایی از ارتش که در عراق و مصر به مرزداری مشغول بودند راه مدینه را پیش گرفتند و از عثمان اعتدال در سیاست، دور کردن امویان از دستگاه حکومت و



مخصوصاً برکناری مستشار و وزیرش مروان بن حکم را که به صورت آشکار آتش فتنه را در جامعه برمی افروخت خواستار شدند.

عثمان خواسته های انقلابیون را برآورده نکرد، تن به رأی اندر زدهندگان و دلسوزانش نداد، همچنان دست به دامان خاندانش شد و نزدیکانش را در پناه گرفت و خود تحت اختیار آنان ماند. اخبار کجروی و انجام محرمات الهی توسط دست نشاندهانش، پیاپی به او می رسید، اما عثمان راه عذرتراشی را باز کرده بود و اعمال هر یک را به گونه ای توجیه می کرد و پندگویان را به دشمنی با خاندان خود متهم می کرد.

هنگامی که تمامی راههای مسالمت آمیز برای بازداشتن عثمان از ادامه سیاستهایش بسته شد، انقلابیون ناچار به کشتن او شدند و عثمان به بدترین شکلی به قتل رسید.

مورخان می گویند بهترین فرزندان صحابه از جمله محمد بن ابوبکر و بزرگان اصحاب و در راس آنان صحابی بزرگوار و یار همراه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) عمار یاسر، کشتن او را تایید کردند و بر عمل آنان صحه گذاشتند.

بدین گونه حکومت عثمان که از بزرگترین حوادث آن روزگار بود، در برابر چشمان باز و گوشهای شنوای ابوالفضل به پایان رسید. حضرت در آستانه شکوفایی و جوانی بود که دید چگونه فرصت طلبان اموی قتل عثمان را دستاویز تبلیغاتی خود قرار دادند، در بوق و کرنا کردند، پیراهن خونین او را بالا بردند و آن را شعاری برای قیام علیه حکومت حق و عادلانه امام امیرالمؤمنین قرار دادند.

بدترین میراث حکومت وی، ایجاد فتنه میان مسلمانان و حصر ثروت میان امویان و آل معیط و قرشیان دست نشانده آنان دشمنان و مخالفان عدالت اجتماعی بود. آنان به اتکای همین ثروت بود که دست به شورش مسلحانه علیه حکومت امام امیرالمؤمنین که دنباله طبیعی و امتداد حقیقی حکومت پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله) بود زدند. به هر حال، ماجرای عثمان را وامی گذاریم و به ذکر بقیه حوادثی که در زمان ابوالفضل (علیه السلام) روی داد، می پردازیم.

مساله قطعی و مورد قبول همگان انتخابی بودن امیرالمؤمنین به خلافت است.

حضرت از طرف تمامی طبقات مردم به خلافت برگزیده شد و در راس آنان نیروهای مسلحی بودند که حکومت عثمان را سرنگون کردند. آنان با شوق تمام به سوی امام شتافته و ایشان را خلیفه بلامنازع معرفی کردند و زمام امور را بدیشان سپردند. این انتخاب مورد قبول مردم تمامی شهرها و مناطق اسلامی واقع شد، تنها اهل شام و چند تن از اهل مدینه مانند سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر و برخی امویان که حکومت امام را آغاز عدالت اجتماعی و پایان انحصار قدرت و ثروت خودشان می دانستند و سیاستهای امام را مغایر با مطامع خود می شناختند، از بیعت سرباز زدند و حکومت حضرت را نپذیرفتند. امام نیز طبق فرمان اسلام مبتنی بر آزادی همه مردم چه موافق حکومت و چه مخالف آن به شرط آنکه از این آزادی سوء استفاده نکنند و دست به فساد و فتنه انگیزی نزنند، بر آنان سخت نگرفت و در تنگنا نگذاشت و از قوه قضائیه و اجرائیه اتخاذ تصمیماتی قاطع علیه آنان را خواستار نشد. این آزادی را بلوا و آشوب طلبی، شورش مسلحانه علیه دولت و هرگونه توطئه محدود می کند و در آن صورت است که دولت اسلامی ملزم به مهار آنان و به کارگیری قوانین خاص علیه سوء استفاده کنندگان است.

به هر حال، انتخاب امیرالمؤمنین و بیعت با ایشان با رضایت کامل قاطبه مردم و فرزندان ملتهای اسلامی روبه رو شد و همگان خوشنودی خود را از این انتخاب و بیعت به گونه ای آشکار کردند که هیچ یک از خلفای پیشین یا پس د از حضرت از آن بهره مند نشدند.

به مجرد به دست گرفتن حکومت، حضرت به شکلی مثبت و فراگیر، عدالت خالص و حق ناب را عرضه کرد و هرگونه مصلحت شخصی را که سود آن به خود یا بستگانش می رسید کنار گذاشت و مصالح تهیدستان و بینوایان را بر تمام مصالح دیگر مقدم داشت. خرسندی و سعادت حضرت آن بود که اقشار مردم را در خیر و

سعادت و دور از فقر و درماندگی ببیند. در تاریخ شرق هرگز حکمرانی بدین پابندی به حق و حقیقت و دلسوزی و محبت به محرومان و بینوایان دیده نشده است.

در اینجا ناگزیریم برخی مسایل حکومت امام (علیه السلام) را بیان کنیم؛ زیرا ارتباطی استوار با سیره و روش فرزندش ابوالفضل (علیه السلام) دارد. از این زاویه می توان چشمه جوشانی که ابوالفضل را سیراب کرد، بهتر شناخت و تربیت والای فرزند را در دامان چنین پدری پیشاهنگ عدالت اجتماعی در زمین نیکتر دریافت.

در دامان پدر بود که قربانی شدن در راه خدا و فداکاری را آموخت. همچنین با نگاهی به کارنامه حکومت امیرالمؤمنین، انگیزه های سر باز زدن نیروهای آزمند و منحرف، از بیعت با حضرت و ایستادن در برابر ایشان و جنگ با ایشان و پس از شهادتشان با فرزندانش را دریافت

شیوه حکومت امام علی (ع)

روش و فلسفه حکومت نزد امام علیه السلام درخشان بود و بر اساس رشد و پیشرفت و جان گرفتن ملت‌های اسلامی قرار داشت. به اعتقاد من، بشریت در هیچ یک از دوره های خود، حکومتی مانند حکومت حضرت را که تا این حد، عدالت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را وجهه نظر خود قرار داده باشد، به خود ندیده است و همسنگ شیوه های بی نظیری که حضرت در این زمینه ها ایجاد کرده، شاهد نبوده است. در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم

#### 1 - گسترش آزادیها:

امام (علیه السلام) به ضرورت دادن آزادیهای عمومی به همه فرزندان امت، ایمان داشت و آن را از حقوق اولیه آنان می شمرد و دولت را مسؤول ایجاد آزادی و گسترش آن برای یکایک فرزندان ملت می دانست و گرفتن آزادی را از آنان موجد

عقدہ های روانی، مانع پیشرفت فکری و اجتماعی مردم، در جا زدن و سستی و زیانهای بسیار دیگری برای آنان می شناخت. اما حد و وسعت این آزادیها و ابعاد آنها بدین شرح است

الف: آزادی دینی:

امام (علیه السلام) بر آن است که مردم در اعتقادات مذهبی و افکار دینی خود آزاد هستند و دولت نباید آنان را از اعتقادات و سنتهای مذهبی خود بازدارد. مردم ملزم نیستند در همه امور با مسلمانان همگامی کنند، بلکه در مسایل مدنی خاص و احکام مذهبی، می توانند از فقها و شریعت خود پیروی کنند

ب: آزادی سیاسی:

مراد ما از این آزادی، دادن آزادی کامل به مردم برای تن دادن به مکاتب سیاسی مورد علاقه و میل خود است.

دولت نمی تواند نظر سیاسی مخالف اعتقادات سیاسی مردم را بر آنان حتم کند و آنان را مجبور به دست کشیدن از نظریات سیاسی خاص خود بنماید، لیکن وظیفه دولت در این میان آوردن و بیان کردن دلایلی است که نادرستی و فساد آن عقیده خاص را آشکار می کند، حال اگر مردم از آن نظر روگردان شدند و به شاهراه حقیقت رو آوردند که چه بهتر وگرنه دولت آنان را به خود وامی گذارد، تا وقتی که دست به فساد و افساد در زمین و ایجاد خلل در آزادی عمومی نزده اند، همان طور که درباره خوارج این مطلب اتفاق افتاد؛ آنان تمام بنیادهای فکری و بدیهیات علمی را زیر پا گذاشتند و در تیرگی و ظلمت جهل و گمراهی فرو رفتند و مردم بی گناه را کشتند و رعب و وحشت ایجاد کردند. امام که مدتها آنان را به خود واگذاشته بود، پس از اتمام حجت و بستن راه عذر، راه بر آنان بست و چشم فتنه را همانگونه که خود فرمود برکند و سرچشمه آن را خشکاند. سزاوار یاد کردن است که از پیامدهای آزادی سیاسی، آزادی انتقاد از رئیس دولت و تمام اعضای آن است.

مردم در دلبستگیها و انتقادات خود آزاد هستند. خوارج سخنان امام (علیه السلام) را قطع می کردند و با انتقادات بی پایه و مبتنی بر جهل و مغالطه خود،

دیگران را رنجور می کردند و حضرت را مورد هجوم تبلیغاتی قرار می دادند، لیکن حضرت علیه آنان دستوری صادر نمی کرد و آنان را به محاکم قضایی نمی فرستاد تا جزای اعمال خود را ببینند.

بدین گونه بود که امام گسترش آگاهی عمومی و ساختن شخصیت شکوفای انسان مسلمان را بر همگان فرض کردند.

اینها برخی جلوه های آزادی بودند که امام امیرالمؤمنین در ایام حکومت درخشان خود ایجاد و تضمین کردند و به خوبی اصالت روش سیاسی حضرت را که همپای ابداع و پیشرفت است، نشان می دهد.

## 2- نشر آگاهی دینی:

امام امیرالمؤمنین به گونه ای مثبت و فعال به نشر آگاهی دینی و گسترش ارزشهای اسلامی میان مسلمانان توجه کرد؛ زیرا سنگ بنای اصلاح جامعه و پایه بهبود روابط همین است. از نخستین دستاوردهای آگاهی دینی، از بین رفتن جنایت و دور شدن انحرافات و کجروی از جامعه است. و اگر جامعه از این انحرافات پاک شود به نهایت شکوفایی و پیشرفت دست یافته است.

به طور قطع ما هیچ یک از خلفا و حاکمان اسلامی را ندیده ایم که این چنین تربیت دینی و اخلاقی را مدنظر داشته باشند، تنها امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که همواره و در اوضاع مختلف، این مهم را فراموش نمی کرد؛ بسیاری از خطبه های نهج البلاغه بر ژرفای جان اثر می گذارد، آن را می لرزاند، به راه نیک خوبی و نیک جویی سوق می دهد، زیبایی، فضایل را در برابر آدمی می آراید و زشتی رذایل را عیان می کند و در نهایت، پاکبختگانی خداجو می پروراند. همانگونه که نیک نفسانی از پاکان و صالحان مسلمان پرورش داد که در برابر بحران ارزشها و سقوط اخلاقی ایستادند و با تفکر اباحی گری که در زمان حکومت امویان شایع شده بود پیکار کردند و بر سر آرمانهای اسلامی جان باختند؛ از این سازندگان اندیشه اسلامی، می توان رشید هَجَری و عمرو بن الحمق خزاعی را یاد کرد

یکی از مهمترین اهداف سیاسی مورد نظر امام در ایام حکومتش، نشر آگاهی سیاسی در میان طبقات مختلف جامعه اسلامی بود. مقصود ما از آگاهی سیاسی، آگاه کردن جامعه با تمام وسایل نسبت به مسؤولیت الهی، هشیاری در برابر کل مسایل اجتماعی و اوضاع عمومی است؛ مسلمانان نسبت به امور اجتماعی که به نحوی بر سیر جامعه و پیشرفت آن اثر دارد، مسؤولند تا کندی در حرکت و تفرقه در صفوف آنان به وجود نیاید و زندگی فردی و اجتماعی آنان دچار رکود نگردد.

این مسؤولیت را اسلام بر دوش همگان گذاشته و همه را ملزم به آن دانسته است؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله فرمود) «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتة» (1) پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) مسؤولیت سلامت جامعه، دور داشتن فساد از آن و عمل برای حفظ مسلمانان را بر دوش یکایک مسلمین گذاشته است.

از جمله احادیث مهمی که به ایستادگی در برابر پیشوایان ظلم و ستم، فرامی خواند، این حدیث نبوی است که سرور آزادگان برای مزدوران، بندگان و اوپاش این مرجانه می خواند:

«ای مردم! پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس حاکمی جائز و ستمگر را ببیند که حرام الهی را حلال کرده، پیمان خدایی را شکسته، با سنت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) مخالفت کرده و در میان بندگان خدا با گناه و تجاوز و حق کشی رفتار می کند، اگر با گفتار یا کرداری او را انکار نکند، پس حق خداوند است که او را به جایگاه بایسته اش در آورد و به عاقبت زشتش دچار سازد» (2)

این حدیث شریف از انگیزه های سیدالشهداء (علیه السلام) برای اعلام جهاد مقدس بر ضد حکومت ستمگر اموی بود که حرام خدا را حلال کرده، پیمان الهی را شکسته، با سنت پیامبر خدا مخالفت کرده بود و در میان بندگان خدا با جور و حق کشی حکم می راند.

بیداری سیاسی که امام امیرالمؤمنین در ایام حکومت خود میان مسلمانان گسترده بود، شعور و آگاهی انقلابی بر ضد ظالمان و خودکامگان ایجاد کرد و مجاهدان دست پرورده حضرت و آموخته این روحیه را به نبرد با طاغیان برانگیخت و در رأس آنان پدر آزادگان، سیدالشهداء و برادرش، قهرمان بی همتا، ابوالفضل العباس (علیهما السلام) و گروهی تابناک از جوانان اهل بیت علیهم السلام و اصحاب گرانمایه آنان قرار داشتند که برای رهایی مسلمانان از ذلت و بندگی و بازآوردن زندگی با کرامت میان مسلمانان بر طاغوت زمان، یزید بن معاویه شوریدند.

پیش از این بزرگان نیز، مصلح بزرگ حصیر بن عدی کندی، عمرو بن الحمق خزاعی، رشید هَجَری، میثم تمار و دیگر بزرگان آزادیخواه و دعوتگران اصلاح اجتماعی، همین راه را رفتند؛ آنان بر معاویه بن ابی سفیان، نماینده جاهلیت زمان و سردمدار مخالفان اسلام، شوریدند و درسی را که از امامشان آموخته بودند، به کار بستند.

به هر حال، امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) بذر عصیان و شورش علیه ظلم و طغیان را در جانهای مسلمانان پاشید و آنان را بر آن داشت تا در برابر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم، ساکت نمانند و تن ندهند.

#### 4 - حذف نورچشمی ها:

امام (علیه السلام) در ایام حکومت خود انواع نورچشمی ها و پارتی بازیها را از میان برد و برای هیچ کس امتیازی خاص قایل نشد. نزدیکان با افراد معمولی یکسان بودند و از حقوق و امتیازات یکنواختی برخوردار می شدند. حضرت به گونه ای بی طرفانه میان عرب و موالی، مساوات برقرار ساخت و همه را به یک چشم نگریست. همین باعث شد تا موالی، دل به حضرت بستند و به امامت ایشان ایمان آوردند.

امام انواع تبعیضات نژادی و نورچشمی گری را برانداخت و میان مسلمانان بدون توجه به نژاد و قومیت، مساوات عادلانه قایل شد. این گونه برابری در تاریخ ملتها و

امتها بی مانند بوده است. مساوات امام، روح حقیقت و جوهر اسلام را که از نزد پروردگار عالمیان نازل شده بود در خود داشت؛ اسلامی که برای وصل کردن آمده است نه فصل کردن، اسلامی که اجازه نمی دهد در میان صفوف مسلمانان رخنه ای برای تسلط دشمنان و تفرقه مسلمین و سست شدن وحدت آنان به وجود بیاید.

5- نابود کردن فقر:

فلسفه امام (علیه السلام) در حکومت، مبتنی بر پیکار با فقر و دور کردن شیخ منفورش از مردم است؛ زیرا فقر، فاجعه ای است که اخلاق و موهبتهای انسانی را ویران می کند و امت، هیچ یک از اهداف فرهنگی و بهداشتی خود را با وجود فقر نمی تواند تحقق بخشد. فقر، سدّی است میان امت و خواسته هایی چون پیشرفت، تحول و آسایش در جامعه. لازم به ذکر است که از جمله برنامه های اسلامی برای حل بنیادی مسأله فقر که موجب بهزیستی مردم می گردد، موارد ذیل است:

الف: ایجاد مسکن.

ب: تامین اجتماعی.

ج: ایجاد کار.

د: از بین بردن استثمار.

ه: بستن راههای رباخواری.

و: از بین بردن احتکار.

اینها برخی از روشهایی است که اسلام در اقتصاد خود مورد توجه قرار داده است و امام در ایام حکومتش آنها را به کار بست. سرمایه داران قریش تمام امکانات خود را به کار گرفتند تا حکومت امام را که منافع و مصالح ناچیز و محدود آنان را از بین برده بود، واژگون کنند. در اینجا سخن از روش و فلسفه حکومتی امام را به پایان می بریم

ص: 178



در اینجا درنگی کوتاه داریم برای شناخت دشمنان حکومت امام که هدفی والا نداشتند، بلکه تنها انگیزه آنان از مخالفت، دستیابی به حکومت برای بهره‌وری از ثروتهای کشورها و حاکمیت به ناحق بر کرده مسلمانان بود

#### 1 - عایشه:

متأسفانه، عایشه از امام، کینه‌ای ویرانگر و نفرتی سخت داشت. شاید علت آن تا آنجا که می‌دانیم به علاقه همسرش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) و پاره تن و دخت گرامی و محبوبش بانوی زنان عالم فاطمه زهرا (علیها السلام) و دو ریحانه حضرت، سروران جوانان اهل بهشت امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و ستایش مکرر پیامبر از آنان و منزلت والای آنان نزد خداوند، برمی‌گردد. خداوند متعال محبت آنان را بر همه مسلمانان واجب کرد و در قرآن کریم فرمود: «ای پیامبر! بگو: بر رسالتم از شما جز محبت به قریبی چیزی نمی‌خواهم»، لیکن در همان وقت با عایشه به دلیل رفتارهای زشتش رفتاری معمولی می‌شد و در موارد بسیاری، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به او گوشتزد می‌کرد؛ حضرت به همسرانش فرمود: «سگهای حواب، بر کدام یک از شما پارس خواهند کرد تا از صراط بلغزد».

همچنین حضرت با اشاره به خانه عایشه فرمود: «شرّ، اینجا زاده می‌شود و از اینجا پا می‌گیرد» و موارد دیگر....

علت دیگری که می‌توان برای نفرت عایشه از امام (علیه السلام) یاد کرد، موضع قاطع حضرت در قبال خلافت پدر عایشه، ابوبکر و تحریم انتخاب او و خودداری از بیعت با او بود. عایشه پس از سقوط حکومت عثمان قصد آن داشت تا خلافت را مجدداً به قبیله خود (تیم) بازگرداند و بدین ترتیب بر کل سیاست دولت و دستگاههای آن مسلط گردد و خلافت را تابع خواست و آرزوی خود بگرداند؛ زیرا یقین داشت در صورت دستیابی امام (علیه السلام) به خلافت، با او چون دیگر شهروندان رفتار خواهد شد و از امتیازی ویژه بهره‌ای نخواهد داشت؛ چونکه

حکومت حضرت بر طبق کتاب و سنت است و این معیارها در تمام امور سیاسی و اقتصادی در نظر گرفته خواهد شد و حضرت، مجالی برای اجرای عواطف و هواها نخواهد داد.

عایشه همه این مسایل را می دانست، پس تمرد و عصیان خود را بر ضد حکومت حق امیرالمؤمنین اعلام کرد و طلحه و زبیر و دیگر آزمندان و منحرفان از راه حق از قبایل قریش که از آغاز تابش نور اسلام با دعوت اسلامی به نبرد پرداخته بودند، با او همدست شدند. به هر حال، عایشه از مهمترین عوامل سرنگونی حکومت عثمان بود و فتوا به وجوب قتلش داده بود. هنگامی که عثمان در آستانه هلاکت بود، عایشه راه مکه را پیش گرفت، ولی همچنان در جریان اخبار بود و خیر کشته شدن عثمان را با خوشحالی بسیاری دریافت کرد، لیکن ناگهان با خبر خلافت امام (علیه السلام) شوکه شد و فوراً موضع خود را عوض د کرد و شعار خونخواهی عثمان را سر داد و با حرارت، فریاد کشید: «عثمان مظلومانه کشته شد!! به خدا به خونخواهی او برخوادم خاست!!» و ریاکارانه براو مویه کرد و پیراهن خونین او را برگرفت و آن را شعاری برای شورش بر حکومت مشروع و حق طلبانه امام که حقوق انسان را مطمع نظر قرار داده بود و مصالح محرومان و ستمدیدگان را وجهه همت ساخته بود و ادامه حقیقی حکومت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به شمار می رفت قرار داد.

عایشه در مکه با اعضای برجسته حزب خود چون طلحه و زبیر و دیگر امویان، انجمنها کرد و به تبادل آرا پرداخت تا کدام شهر را مورد تعرض قرار دهند و در آن پایه حکومت خود را بریزند و از آنجا جنک را علیه امام و سرنگونی حکومت حضرت، آغاز کنند. پس از کنکاشها و دقت در امور شهرهای اسلامی، نظرشان بر آن قرار گرفت تا شهر بصره را که در آن یارانی هم داشتند، اشغال کنند. پس از آن، شورش مسلحانه خود را اعلام کردند و به سوی بصره پیشروی کردند و حیوانهای آدم نما و واماندگان جامعه که کمترین آگاهی و شعوری ندارند بدانها پیوستند و یکسره خود را به بصره رساندند. پس از درگیری سختی میان آنان و نیروهای

حکومت مرکزی در آنجا، توانستند شهر را اشغال کنند و حاکم آنجاسهل بن حنیف را دست بسته نزد عایشه بیاورند.

عایشه دستور داد محاسن سهل را بتراشند و اوایشان و عوانان نیز دستور او را اجرا کردند و سهل پس از کهولت سن و بلندی محاسن، به فردی بی مو بدل شد.

همین که خبر شورش عایشه و اشغال بصره به وسیله افرادش به امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید، حضرت برای جلوگیری از گسترش فتنه به دیگر شهرهای اسلامی، به سرعت با سپاهیان راه بصره را پیش گرفت تا کانون فتنه را درهم بکوبد و شورشیان را درهم بشکند. سپاه امام از افراد آگاه و با بصیرتی چون صحابی بزرگ عمار یاسر، مالک اشتر، حجر بن عدی، ابن التیهان و کسانی تشکیل شده بود که در بنای اسلام و استوارسازی پایه های آن در زمین، نقشی شایسته داشتند.

سپاهیان امام، راه بصره را پیش گرفتند و هنگامی که بدانجا رسیدند، شهر را به وسیله لشکریانی انبوه، اشغال شده دیدند که اطاعت و پیروی خود را از عایشه اعلام داشته بودند. حضرت پیکهایی نزد فرماندهی لشکر عایشه چون طلحه و زبیر فرستاد و بر آنان صلح را عرضه داشت و برای حفظ خون مسلمانان از آنان خواست تا تن به مذاکراتی با امام بدهند، لیکن شورشیان طرح صلح را رد کردند و بر عصیان خود پافشاری نمودند و با وقاحت اعلام کردند که به خونخواهی عثمان برخاسته اند، در صورتی که خودشان حکومت عثمان را واژگون کرده و او را کشته بودند.

هنگامی که تمامی راههای صلح و آشتی بسته شد، حضرت ناچار شد آنان را به جنگ بخواند و میان دو لشکر، جنگ سختی در گرفت که بر اثر آن، بیش از ده هزار سپاهی کشته شدند. در فرجام کار، خداوند، امام را بر دشمنانش پیروز کرد، طلحه و زبیر کشته شدند، میدان رزم از کشته های دشمن انباشته شد و خداوند در دل زندگان آنان ترسی افکند که بر اثر آن با خفت و سرشکستگی از میدان کارزار گریختند.

لشکریان امام (علیه السلام) بر عایشه، فرمانده کل شورشیان دست یافتند و او را با احترام به یکی از خانه های بصره بردند. امام بدون گرفتن تصمیمی خشن علیه

عایشه با او به نیکی رفتار کرد و او را به خوبی همراه عده ای از زنان به مدینه فرستاد تا طبق دستور خدا و رسولش در خانه خود بنشیند و از دخالت در اموری که در برابرش مسؤولیت ندارد، خودداری کند.

این فتنه که مورخان بدان جنگ جمل نام داده اند به پایان رسید و در پس د خود، اندوه و سوگی عظیم در میان مسلمانان بجا گذاشت، صفوف متحد آنان را به هم ریخت و آنان را دچار شری بزرگ کرد. به طور قطع انگیزه های این جنگ سالم نبودند و دلایل عایشه و حزبش، منطقی نبود، بلکه آنان برای بهره وری مادی و به دلیل نفرت شدیدشان از حکومت امام که در آن امتیازات ویژه خود را از دست داده بودند و با آنان چون دیگر مسلمانان رفتار می شد، دست به این جنگ نافرجام و فاجعه آمیز زدند.

ابوالفضل (علیه السلام) این جنگ خونین را شاهد بود و به اهداف آن که براندازی حکومت پدرش پیشاهنگ عدالت اجتماعی در زمین بود واقف شد و کینه های قبایل قریش بر او آشکار گشت و دانست که دین در اعماق جان آنان نفوذ نکرده است، بلکه آنان برای حفظ جان و مصالح خود به زبان ایمان آورده اند.

2 - معاویه و بنی امیه:

در راس مخالفان حکومت امام و معاندان او، معاویه بن ابی سفیان و بنی امیه قرار داشتند. خداوند قلوب آنان را از ایمان تهی کرده و آنان را در فتنه درافکنده بود، پس، از سرسخت ترین دشمنان امام بودند. بنی امیه قبلاً نیز با پیامبر و دعوت او به دشمنی برخاسته بودند و به رسالت حضرت کفر ورزیدند و شبانه روز به توطئه گری علیه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دست زدند، تا آنکه خداوند پیامبرش را عزت و نصرت داد و آنان را خوار کرد و مغلوب ساخت.

آنان با اکراه نه با ایمان قلبی مسلمان شدند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با بلند نظری و راءفت و رحمت عظیم خود آنان را پذیرفت و بخشید و با آنان همچون با دیگر دشمنان رفتار کرد و اگر این اخلاق والای حضرت نبود، آنان را از صفحه

روزگار محو می کرد. بنی امیه در دوران پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قدر و منزلتی شایان ذکر نداشتند، با خواری می زیستند و مسلمانان با چشم دشمنی به آنان می نگریستند و زشتکاریها، دشمنیها و جنگهای آنان با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نبوتش را بازگو می کردند. متأسفانه پس از فاجعه وفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) امویان در صحنه اجتماعی ظاهر شدند و بلند آوازه گشتند. این ظهور و اعتلا به دلایل سیاسی خاصی صورت گرفت. ابوبکر، یزید بن ابی سفیان را به امارت دمشق گماشت و خود تا بیرون مدینه برای بدرقه و تودیع او خارج شد.

مورخان می گویند: ابوبکر تنها برای یزید، این کار را کرد و برای دیگر کارگزاران خود چنین احترامی قایل نمی شد. خود همین مطلب گواه ارزشی است که ابوبکر به یزید و خاندانش داده بود. هنگامی که یزید هلاک شد، امارت دمشق به برادرش معاویه واگذار شد. معاویه بسیار مورد توجه عمر بود و اخبار بسیاری را که درباره انحرافات و کجرویهایش به خلیفه می رسید، به هیچ می گرفت. به عمر خبر دادند که معاویه اعمالی مغایر اسلام مرتکب می شود؛ حریر و دیبا به تن می کند و در ظروف طلا و نقره غذا می خورد در حالی که این کارها در اسلام حرام است خلیفه در توجیه اعمال او و دفاع از او دست به عذرتراشی زد و گفت: «معاویه کسرای عرب است!!» کی این بی سر و پای راهزن پست، کسرای عرب بود؟! و به فرض هم که چنین باشد، آیا او مجاز بود محرمات الهی را مرتکب شود و حسابی پس ندهد؟! خداوند با کسی خویشی و پیوندی ندارد و با همه یک نسبت دارد؛ هر که از حدود شریعت الهی خارج شود و اعمال ناشایست مرتکب گردد، کیفر خواهد دید.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این باره می فرماید: «اگر عصیان کنم، سقوط خواهم کرد». (3)

و امام چهارم زین العابدین می فرماید: «خداوند متعال بهشت را برای مطیعان خود آفرید، اگرچه بردگان حبشی باشند و دوزخ را برای عاصیان خلق کرد، اگرچه سروران قریشی باشند».

به هر حال، عمر، معاویه را مشمول انواع الطاف و مزایا ساخت و دامنه

حکومتی او را گسترش داد و روح بلند پروازی را در او دمید. معاویه نیز در خطه حکومتی خود، سلطنت خواهانه به امارت پرداخت، بزرگان و سرشناسان را به خود نزدیک می کرد و با انواع بخششها دل و عقل و ایمان آنان را می خرید و دوستی خود را در دل‌های سفلگان می نشاند.

عایشه با شورش علیه حکومت امام (علیه السلام) زمینه را برای شورش مسلحانه معاویه علیه حکومت امام که در خشانترین حکومتی است که در طول تاریخ در شرق عربی به وجود آمده است آماده کرد و معاویه این گرگ جاهلی از آن دستاویزی برای ترمز خود ساخت.

معاویه، خونخواهی عثمان را وسیله ای برای فریب بی سر و پاها قرار داد و امام را متهم کرد که مسؤول خون عثمان است و در همان وقت به دستگاههای تبلیغاتی خود دستور داد بانگ مظلومیت عثمان را سردهند و او را از اعمالی که خلاف اسلام بود و مرتکب شده بود چه در زمینه های اقتصادی و چه سیاسی تبرئه کنند.

معاویه با دیپلماتهای بزرگ و سیاست بازان کارآزموده جهان عرب مانند مغیره بن شعبه و عمرو بن عاص و مانند آنان مجهز شده بود و این مشاوران با شناخت عمیقی که از جامعه و احوال آن داشتند، برایش برنامه های پیچیده ای ارائه می کردند تا بر حوادث دشوار، پیروز شود

اعلان جنگ:

معاویه رسماً از بیعت با امام سرباز زد و اعلان جنگ کرد. در حالی که می دانست با برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وصی، باب مدینه علم حضرت و کسی که منزلش نزد پیامبر همچون منزلت هارون نزد موسی است، می جنگد. او با امیرالمؤمنین به جنگ برخاست همانطور که پدرش ابوسفیان با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جنگ کرد. سپاهیان معاویه که راه جنگ با حضرت را پیش گرفته بودند، از عناصر ذیل تشکیل می شدند:

الف: سفلگان:

ص: 184

بی سر و پاها، بی خردان ملتها هستند و مانند چهارپایان و حتی بدتر در هر زمانی مورد استفاده و بهره‌گیری حکومت قرار می‌گیرند تا اهدافش را برآورده سازند و سرهای خود را بر باد می‌دهند تا پایه‌های حکومت استوار گردد. اکثریت قاطع سپاهیان معاویه همین افراد فریب خورده بودند که حق را از باطل تشخیص نمی‌دادند و تبلیغات، آنان را به هر رنگی که می‌خواست درمی‌آورد. معاویه از آنان پلی ساخت، تا به مقاصد شیرانه خود دست یابد.

ب: منافقان:

منافقان به زبان، اسلام آورده و کفر و دشمنی با اسلام را در دل خود پنهان کرده بودند و شبانه روز به فتنه‌انگیزی و توطئه‌چینی علیه اسلام مشغول بودند، اسلام و مسلمانان بشدت از دست این تیره، رنج و محنت کشیدند؛ زیرا آنان همیشه کانون خطر علیه مسلمانان و اسلام بودند. سران و پیش‌کسوتان منافقان مانند مغیره بن شعبه، عمرو بن عاص، مروان بن حکم و دیگر باغیان که همواره مترصد فرصتی مناسب برای نابودی اسلام و کندن ریشه‌های آن بودند، به لشکر معاویه ملحق شدند و به معاویه که بزرگترین دشمن اسلام به شمار می‌رفت، پیوستند و او را یاری کردند و همراه سپاهش به جنگ برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و بزرگترین مدافع اسلام شتافتند. تمام منافقینی که با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جنگیده بودند، به معاویه ملحق شدند و از یاران و اعضای حزب او گشتند و برای جنگ با امیرالمؤمنین (علیه السلام) همدست شدند.

ج: سودپرستان:

سودپرستان؛ یعنی کسانی که امتیازات و منافع نامشروع خود را در حکومت امام پیشاهنگ عدالت انسانی از دست داده بودند، بخش دیگری از سپاهیان معاویه بودند. در راس این قشر، کارگزاران، کارمندان و حکام دوران عثمان بودند که امام به مجرد به دست گرفتن حکومت، معزولشان کرده بود. آنان که منافع خود را از دست داده بودند و می‌ترسیدند اموال نامشروعی که از بیت المال اختلاس کرده بودند، مصادره شود، با معاویه همگام شدند تا با حکومت عادلانه امام بجنگند.

ص: 185

اینان برخی از عناصر تشکیل دهنده سپاه معاویه بودند که می رفتند تا با فرمانده اسلام و پیشاهنگ عدالت انسانی، پیکار کنند.

اشغال فرات:

سپاهیان معاویه راه عراق را پیش گرفتند و در منطقه صفین اردو زدند و آنجا را مرکز جنگی خود قرار دادند. فرماندهی کل، به گروهی از لشکریان دستور داد فرات را اشغال کنند و بر آبشخور آن موانعی قرار دهند تا لشکر امام از دستیابی به آب محروم گردند و از تشنگی بمیرند. معاویه این حرکت را سرآغاز پیروزی می دانست؛ حرکتی که خبث ذاتی و دنائت طبع او را به خوبی نشان می دهد. از نظر تمام ملتها و امتها، استفاده از آب، حق طبیعی هر انسان و حتی حیوان است، لیکن معاویه و بنی امیه از تمامی سنتها روی گرداندند و آب را به عنوان سلاحی در جنگهای خود به کار گرفتند. آنان ریحانه رسول خدا و اهل بیت نبوت را در واقعه کربلا از آب منع کردند تا آنکه از شدت تشنگی در آستانه مرگ قرار گرفتند.

هنگامی که خبر حرکت لشکر معاویه به صفین، به حضرت رسید، ایشان نیز همان راه را پیش گرفتند همینکه به فرات رسیدند، آنجا را اشغال شده به وسیله سپاهیان معاویه دیدند و نتوانستند به آب دست پیدا کنند.

فرماندهان سپاه حضرت، نزد ایشان رفتند و از امام اجازه پیکار با دشمن خواستند. حضرت بر آن بود که قبل از پیکار با سپاهیان معاویه، آزادی دستیابی به آب را خواستار شوند؛ زیرا آب در تمام شرایع و ادیان برای همگان مباح است و نمی توان از آن منع کرد، لیکن دشمن از پذیرش درخواست امام سرباز زد و بر گمراهی خود پافشاری کرد.

پس از آن، امام ناگزیر به نیروهای مسلح خود اجازه گشودن آتش جنگ بر دشمن را صادر کرد و آنان با یک حمله، دشمن را به شکستی سخت دچار کردند و آنان سنگرها و مواضع خود را ترک نمودند و سپاهیان امام، فرات را اشغال کردند.

رشادت و شجاعت ابوالفضل (علیه السلام) در این جنگ در کتابهای تاریخی آورده شده



و پیروزی او در مقابل قهرمانان معاویه ستودنی است (4)

گروهی از فرماندهان سپاه نزد حضرت علی (علیه السلام) رفتند و از ایشان اجازه خواستند تا با دشمن مقابله به مثل کنند و آب را بر آنان ببندند، لیکن امام درخواست آنان را رد کرد و آب را برای آنان مباح ساخت، همانگونه که در شریعت الهی برای همگان مباح است. امویان پست این عمل کریمانه امام را ناسپاسی کردند و پاسخی زشت دادند. آنان آب را بر فرزندان حضرت در کربلا قطع کردند تا آنکه تشنگی، آنان را از پا انداخت و جگرهایشان آتش گرفت.

دعوت امام ع (به صلح):

امام بشدت از جنگ و خونریزی بیزار بود، لذا به صلح و موافقت دعوت می کرد، هیاتهایی نزد پسر هند فرستاد و از او خواست در زمره دیگر مسلمانان درآید و آنان را از جنگ باز دارد، لیکن معاویه این درخواست والا را نپذیرفت و بر کجروی و نادرستی خود پافشاری کرد و به دروغ ادعای خونخواهی عثمان که بر اثر رفتارهای نادرست سیاسی و اداری خود به قتل رسیده بود نمود.

جنگ:

پس از آنکه تمامی تلاشهای امام برای صلح و حفظ خون مسلمانان شکست خورد، ایشان ناگزیر از در جنگ وارد شد؛ جنگی ویرانگر که غیر از معلولان دهها هزار کشته از دو طرف بجا گذاشت و دو سال طول کشید. گاهی جنگ به اوج خود می رسید و زمانی فروکش می کرد و برخورد های کوچکی رخ می داد. در خاتمه جنگ، حضرت در آستانه پیروزی کامل و کنترل میدان نبرد قرار گرفت و آثار شکست در سپاهیان معاویه آشکار گشت و تمامی پایگاههای نظامی او پراکنده شدند و معاویه قصد گریز داشت که ابیات عمرو بن اطنابه به مضمون ذیل به یادش آمد:

« عفت و آزر مم، پیکارم با قهرمان نیرومند، بخششهایم به آسیب دیدگان و

ص: 187

ستایش فزونی که دریافته ام و سخنم به قلبم هنگامی که از هراس، جاکن می شد و بشدت می تپید این بود: آرام باش، که یا پیروز می شوی و مورد ستایش قرار می گیری و یا کشته می شوی و آرامش می یابی، همه اینها مرا به ثبات و پایداری واداشتند» (5)

این شعر همان طور که خود پس از آن واقعه و در زمان قدرت می گفت او را به ثبات و ایستادگی فراخواند. البته به نظر ما این شعر او را به ثبات و صبر فرانخواند؛ زیرا پسر هند، بویی از عفت و آزم و دیگر مفاهیم ابیات فوق نبرده بود، بلکه ترفندی که سپاه عراق را دچار تفرقه کرد و ما از آن سخن خواهیم راند او را به پایداری واداشت

نیرنگ بزرگ:

زمان پیروزی حتمی سپاه امام فرا رسیده بود و حضرت در آستانه پیروزی بود و همان طور که فرمانده کل نیروهای مسلح سپاه امام، مالک اشتر می گفت به اندازه دوشیدن شیر گوسفندی فرصت باقی بود تا معاویه کشته شود یا اسیر گردد.

مئاسفانه در همین لحظات حساس و تعیین کننده، در لشکر امام، کودتای نظامی رخ داد و بخش بزرگی از سپاهیان تمرد کردند. سپاه معاویه قرآنیایی بر سر نیزه ها کرده بودند و مردم را به داوری قرآن، پایان دادن به جنگ و حفظ خون مسلمانان فرامی خواندند. قسمتی از سپاه امام این دعوت ویران کننده حکومت امام وافول دولت قرآن را پذیرفتند و پاسخ مثبت دادند. شگفتا! معاویه و پدرش نخستین کسانی بودند که با قرآن جنگیدند، حال چه شده است که سپاه معاویه تن به داوری قرآن می دهد؟!

آیا پسر هند که برای ارضای آرزوهای جاهلی خود و انتقام از اسلام، شط خون جاری می کرد و مسلمانان را می کشت به قرآن ایمان آورده است و برای حفظ خون مسلمین می کوشد؟!

نخستین کسی که این دعوت فریبکارانه را پذیرفت، مزدور اموی اشعث بن قیس

بود که چون سگی پارس کنان به طرف امام دوید و با صدای بلندی که سپاهیان بشنوند حضرت را مخاطب ساخت و گفت: «می بینم مردم از دعوت قوم برای پذیرش داورى قرآن خشنود و راضى هستند، پس چه بهتر که بنگرى معاويه چه می خواهد»

امام از پاسخ به این مزدور منافق که ذاتاً با اسلام سرجنگ داشت، خوددارى کرد. گروهى از خائنان، گرد اشعث جمع شدند و در حالى که حضرت را محاصره می کردند فریاد می زدند: «حرف اشعث را بپذیر».

حضرت ناگزیر به خواسته آنان تن داد و آن خائن، نزد معاويه رفت و از او پرسید:

«چرا این قرآنها را سر نیزه ها کرده اید؟» معاويه فریبکارانه پاسخ داد:

«برای اینکه ما و شما به فرمان خداوند متعال در کتابش گردن نهیم. مردى را که از او خشنودید بر مى گزینید و ما نیز مرد مورد رضایت خود را انتخاب می کنیم، سپس با آنان عهد می کنیم تا بر طبق کتاب خداوند رفتار کنند و از آن عدول نکنند، آنگاه هر تصمیمى را متفقاً گرفتند، به کار می بندیم و از آن متابعت می کنیم»

اشعث بانگ برداشت و گفت: «حق همین است».

اشعث، در حالى که بر ضرورت آتش بس و بازگشت به کتاب خدا تاءکید می کرد و آن را بازمى گفت، از نزد معاويه خارج شد. به طور قطع، شورشى که این منافق مزدور، سردمدار آن بود، نتیجه بر سر نیزه کردن قرآن ها نبود، بلکه به زمانى نه چندان کوتاه قبل از آن بازمى گشت. پیوندهای نهانى میان اشعث و معاويه و وزیر زیرک و فریبکارش «عمرو بن عاص» (برای تحقق این توطئه به وجود آمده بود. یکى از دلایلى که این نکته را مسجل می سازد، عدم وجود یک سازمان اطلاعاتى و بازرسى در میان لشکر امام برای کنترل کسانى که با لشکر معاويه رفت و آمد دارند، بود. راه باز بود و زد و بندهای زیادى میان معاويه با اشعث و برخى از فرماندهان سپاه عراق صورت گرفته بود. معاويه با دادن رشوه های کلان و وعده منزلتهای والا و اموال بسیار، آنان را فریفته و با خود همراه کرده بود.

به هر حال، امام مجبور به پذیرش تحکیم گشت. بخشهایی از سپاه حضرت با شمشیرهای برکشیده و نیزه های آماده امام را در میان گرفتند و فریاد می زدند: حکم تنها از آن خداست. به تدریج این ندا، بدل به شعاری برای تمردشان از دستور امام و ایستادن در برابر ایشان گشت. خیلی زود تمرد به شورش تبدیل گشت و فتنه ها و تشهای بسیاری را موجب شد.

در هر صورت، امام خودشان یا به وسیله پیکهای خود درصدد قانع کردن آنان و بازگرداندنشان به راه حق برآمد، لیکن موفق نشد و دید که آنان آماده جنگ با حضرت و سرنگونی حکومت مشروع ایشان هستند. ناگزیر به خواسته آنان تن درداد و به فرمانده نیروهای نظامی خود، سردار بزرگ، مالک اشتر دستور داد عملیات نظامی را متوقف و از میدان نبرد عقب نشینی کند. مالک که میدان را در کنترل خود داشت و با پیروزی کامل فاصله بسیار کمی داشت. از انجام دستور خودداری کرد و بر ادامه جنگ تاکید ورزید، لیکن به او خبر دادند که امام در خطر است و متمردان ایشان را محاصره کرده اند، پس د ناگزیر شد که جنگ را متوقف کند.

بدین گونه مقصود معاویه براندازی حکومت امام برآورده شد و در همان لحظات، پیروزی بر امام برایش ثبت گشت و به گفته یکی از نویسندگان معاصر، با پیروزی معاویه، بت پرستی قریشی نیز پیروز شد و پا گرفت

تحکیم:

مشکلات و بحرانهای پیاپی در برابر امام قد برمی افراشتند در حالی که ماهیت شورشیان مزدور را آشکار می کردند.

آنان بر انتخاب ابو موسی اشعری به عنوان نماینده عراقیان پافشاری می کردند.

اشعری، علاوه بر نفاق و خبث و پلیدی و دشمنی بی مانند با امام، از کمترین آگاهی و درک وقایع، نصیبی نداشت و کودن بود. منافقان و شورشیان سپاه امام از او

ص: 190

چون پلی برای رسیدن به مقاصد خود؛ یعنی برکناری امام از زمامداری و تثبیت معاویه در جایگاه خود، استفاده می کردند.

امام نتوانست گسترش این توطئه را در سپاه متوقف کند تا آنجا که فرماندهان سپاه حضرت، دستورات و رهنمودهای لازم را از طرف معاویه و وزیرش عمرو بن عاص دریافت می کردند و حضرت بکلی از عرصه سیاسی کنار گذاشته شد؛ امام دستور می داد اما کسی اطاعت نمی کرد، سپاه را فرامی خواند، اما پاسخی دریافت نمی داشت و بالاخره سگان کشتی حکومت در اختیار معاویه قرار گرفت.

ابوموسی به برکناری امام حکم کرد و عمرو بن عاص به ابقا و تثبیت معاویه دستور داد و بدین گونه بازی تحکیم با برکناری امام از حکومت و سپردن زمام کار به معاویه، به پایان رسید.

مقدس ترین حکومتی که در شرق پا گرفته بود و امید می رفت عدالت سیاسی و اجتماعی را میان مردم حاکم کند، درهم پیچیده شد و گرگهای خونخوار و درندگان اموی و دیگر قبایل قریش، آن را برنتافتند و مانع تحقق اهداف و آرمانهای والای آن شدند.

ابوالفضل (علیه السلام) در دوران جوانی، پرده های این تراژدی بزرگ را مشاهده کرد، قلبش فشرده گشت، عواطفش لرزید و اثری ماندگار بر او گذاشت.

مصایب سنگین برای اهل بیتش به وجود آمده بود و محنتها و دشواریها برای آنها بجا گذاشته بود.

#### شورش خوارج

یکی دیگر از مصایب امام که حضرت را رنجور کرد، شورش خوارج بود. اکثریت آنان از بهایم بشر بودند که معاویه برگرده آنان سوار شد و بدون آنکه خود بدانند از آنان پلی ساخت برای دستیابی به اهداف و آرزوهای خود، آنان حضرت را وادار به قبول تحکیم کردند و خواستار توقف جنگ شدند و بر انتخاب ابوموسی اشعری منافق، پافشاری کردند. پس از پذیرش تحکیم، ابوموسی امام را از منصب خود

عزل کرد و در همان حال عمرو عاص اربابش د معاویه را در جایگاه خود ابقا کرد.

تازه آنان متوجه نیرنگی شدند که از عمرو عاص و قرآن سر نیزه کردن او، خورده بودند و کوتاهییشان در امر جامعه اسلامی بر آنان آشکار گشت. در حقیقت آنان خود مسؤول تمام این پیامدها بودند، لیکن بر حضرت خرده گرفتند و به خاطر پذیرفتن تحکیم، امام را تکفیر کردند!!

هنگامی که لشکر امام از صفین حرکت کرد و به سوی کوفه آمد، خوارج از همراهی با آن خودداری کردند و راه حروراء را در پیش گرفتند و به حروریه منسوب شدند. آنانکه تعدادشان به گفته مورخان به دوازده هزار تن می رسید، شبث بن ربعی منافق را که بعدها یکی از سرداران ابن زیاد در کربلا شد و با ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) امام حسین (علیه السلام) جنگید به فرماندهی جنگ و «عبدالله بن الکواء عسکری را به امامت جماعت برگزیدند و کار را پس از پیروزی به شورا و بیعت با خدا واگذاشتند و از مهمترین احکامی که برایش می جنگیدند، امر به معروف و نهی از منکر معرفی کردند و شعارشان را» لاحکم الالله «انتخاب نمودند. اما چه زود شعار خود را فراموش کردند و با کشتار بی گناهان و خونریزی و ایجاد خوف و هراس میان مسلمانان، حکومت را به شمشیر واگذاشتند و تیغ بران را حاکم شناختند.

امام پیکری نزدشان فرستاد و آنان را بر اندیشه ناصوابشان سرزنش کرد و راه حق را بدانان نشان داد. اما پیک به نتیجه نرسید. امام خود، همراه بزرگان اصحابش نزد آنان رفت و با آنان مناظره و محاجه کرد و با دلایل استوار، نادرستی و فساد اندیشه و تباهی راهشان را ثابت کرد.

گروهی سخنان حضرت را پذیرفتند و گروهی دیگر بر عقاید خود پافشاری کردند. اعمال فسادآمیز آنان روز به روز آنان را از امام دورتر می کرد و کارها دشوار می شد. خوارج دست به ویرانگری و ایجاد رعب و وحشت و فسادانگیزی زدند، کوفه را ترک کردند و درنهروان اردو زدند.

صحابی بزرگوار عبدالله بن خباب بن الارت که از صحابیان بزرگوار و جلیل القدر

بود، بر آنان گذشت و با آنان سخنانی رد و بدل کرد. آنان بر او تاختند و عبدالله و همسرش را کشتند. شر و فساد آنان در همین حد توقف نکرد، بلکه دست به ایجاد ترس و وحشت میان مسلمانان زدند.

امام، حارث بن مرّه عبدی را نزد آنان فرستاد تا از سبب این فساد انگیزی پرسش کند، لیکن آنان قصد پیک کردند و او را کشتند. پس از آن، حضرت دید که آنان خطر بزرگی برای حکومت و سرچشمه فتنه و ویرانگری میان مسلمانانند پس باید با آنان پیکار کرد. امام با لشکری به مصاف آنان رفت و در نبردی هولناک همه را از پا درآورد و تنها نه نفر جان بدر بردند (6) و بالاخره جنگ نهروان پایان یافت.

ابوالفضل العباس (علیه السلام) شاهد این جنگ بود و انگیزه های آن از جمله ناخشنودی آنان از عدالت امام و ذوب شدن حضرت در اقامه حق میان مردم را دریافت.

پیامدهای دهشتناک:

جنگهای جمل و صفین پیامدهای بسیار ناخوشایندی برای امام داشت و ایشان را بشدت رنجور کرد که از جمله موارد ذیل را می توان نام برد:

1 - سرپیچی و نافرمانی کامل در سپاه امام تا آنجا که هیچ یک از بخشهای آن مطیع اوامر حضرت نبودند. خودباختگی و شکست روحی، سراسر سپاه را دربرگرفته بود و آنان در قبال حوادثی که روی می داد بشدت زبون شده بودند.

2 - معاویه پس از واقعه صفین به تقویت و حفظ لشکر خود کمر بست و در آن روح عزم و اخلاص دمید و یقین پیدا کرد که بر سپاه امام پیروز خواهد شد.

3 - شهرهایی که تابع حکومت امام بودند در معرض حملات تروریستی گروههای جنایتکاری قرار گرفتند که معاویه برای ایجاد ترس در میان مردم آنان را فرستاده بود. شهرهای نزدیک به پایتخت امام نیز مورد حملات سگهای تروریست معاویه قرار گرفتند در حالی که امام نمی توانست از آنها دفاع کند و امنیت و استقرار را در آنها حفظ نماید، حضرت با حرارت، سپاهیان را برای حراست از حدود و

ثغور وطن از تجاوز فرا می خواند، لیکن هیچ یک از آنان لبیک نمی گفتند.

4 - سپاهیان معاویه، مصر را اشغال نظامی کردند و آن را از تحت حکومت امام خارج ساختند. حکومت امام دچار شکست و عقبگرد شده و پس از این حوادث، شکلی میان تهی در عرصه حکومت پدیدار گشت.

شهادت امام) ع (

امام محنت کشیده در حومه کوفه، در میان انبوه مشکلات و بحرانهایی که به دنبال یکدیگر فرا می رسیدند، می دید که باطل و تباهی معاویه در حال استوار شدن و نیرومندی است و شر و ناراستی او فراگیر می شود، لیکن او نمی تواند دست به کاری زند تا اوضاع نابسامان اجتماعی را که هشدار می بود برای غروب حکومت حق و پاکرفتن حکومت ظلم و جور، بهبود بخشد.

رنج و اندوه، قلب امام را درهم فشرده بود. پس دستان مشتاق را به دعا بلند کرد و با حرارت از خداوند خواست تا او را از این جهان پرفتنه و باطل راحت کند و به جوار خود منتقل کند. خداوند نیز دعای حضرت را اجابت کرد؛ گروهی از جنایتکاران خوارج، در مکه کنفرانسی تشکیل دادند و پس از یادآوری کشته هایشان که شمشیر حق در نهروان، سرهای آنان را درو کرده بود و اظهار تأسف و دریغ بر آنان، به بحث از مشکلات و فتنه های عالم اسلامی و شکافی که رخ داده بود، پرداختند و به گمان خود، عامل آنها را امام علی (علیه السلام)، معاویه و عمرو عاص دانستند. پس تصمیم گرفتند آنان را ترور کنند و برای این کار، زمان خاصی در نظر گرفتند. عبدالرحمن بن ملجم یهودی زاده به شهادت رساندن امام امیرالمؤمنین را به عهده گرفت. ناگفته نماند که این کنفرانس در برابر چشم و گوش حکومت محلی مکه تشکیل شد و به احتمال زیاد با آن در ارتباط بود و نیروهای منحرف و مخالف امام، به ابن ملجم کمک مالی دادند تا حضرت را به شهادت برساند.

به هر حال، ابن ملجم با انبانی از شر برای اهل زمین و حوادثی ویرانگر برای



مسلمانان، راه کوفه را در پیش گرفت و به مجرد ورود، با مزدور امویان اشعث بن قیس منافق تماس گرفت و ماموریت خود را با او در میان گذاشت. اشعث او را به ارتکاب این جنایت تشویق کرد و انواع کمکها را برای انجام مقصود، در اختیارش گذاشت.

در بامداد شب نوزدهم ماه رمضان ماه مبارک خداوند پیشوای موحدان و سید متقیان، راه مسجد را در پیش گرفت تا نماز صبح را ادا کند. به خداوند روی آورد. به نماز خواندن پرداخت و هنگامی که سر از سجده برداشت، آن یهودی زاده بر او تاخت و سر مبارکش را با شمشیر شکافت؛ سری که گنجینه ای از علم و حکمت و ایمان بود و در آن جز اندیشه خیرخواهی برای محرومان و درماندگان و گسترش حق و عدالت میان مردم و نشر احکام الهی، چیزی نبود.

هنگامی که حضرت سوزش شمشیر را حس کرد، لبخند پیروزی و خرسندی بر لبانش ظاهر شد و گفت:

« به خداوند کعبه، رستگار شدم (7)»

ای امام مصلحان! به راستی که رستگار شدی، زندگی را برای خداوند بخشیدی و خالصانه و موحدانه در راهش جهاد کردی، آری، ای امام متقیان، رستگار شدی؛ زیرا در تمامی زندگی، نه نیرنگ زدی، نه فریب دادی و نه مدافنه کردی، بلکه به سید رسولان، پسر عمّت (صلی الله علیه و آله) اقتدا کردی و با بصیرتی تمام پیش رفتی، حقا که رستگاری بزرگ همین بود.

ای امام فرزانه! تورستگار شدی؛ زیرا دنیا را آزمودی و آن را سرای ناپایدار و فناپذیر یافتی، پس سه طلاقه اش کردی و از لذات زودگذر آن و خوشیهایش روگرداندی و به سوی خداوند شتافتی و آنچه را می پسندیدی و تو را به آستانش نزدیکتر می کرد، انجام دادی.

حضرت را به خانه اش رساندند، چشمان مردم گریان و دلهایشان پریشان گشت و غم و اندوه وجودشان را فراگرفت.

امام با آرامش و سکینه خاطر، متوجه مبداء هستی شده و در راز و نیاز با حضرت

حق، فرورفته بود و از آن درگاه، همنشینی و مرافقت پیامبران و اوصیا را خواستار شده بود. سپس حضرت یکایک فرزندان را از نظر گذراند و توجه و محبتی خاص به فرزندش ابوالفضل (علیه السلام) کرد؛ زیرا از پس پرده غیب دریافته بود که عباس از برافرازدگان پرچم قرآن خواهد بود و به یاری برادرش ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و بزرگترین مدافع رسالت اسلام برخواهد خاست.

وصیتهای جاودانه

هنگامی که امام (علیه السلام) نزدیک بودن اجل حتمی را دریافت، فرزندان را نصیحت نموده و به کار بستن مکارم اخلاق و اعمال نیک را بدانان سفارش کرد و به آنان دستور داد اسلام را در رفتار و روش خود مجسم سازند.

در اینجا برخی از بندهای وصیت امام را نقل می کنیم:

الف: آراستگی به تقوای الهی که اساس بنای شخصیت اسلامی است و موجب شکوفایی و آگاهی کامل فرد می گردد.

ب: پایبندی به حق در گفتار و کردار که بدین وسیله حقوق حفظ می گردد و عدالت اجتماعی میان مردم حاکم می شود.

ج: ستیز با ظالم و ایستادگی در برابر او و یاری مظلوم، که بدین ترتیب یکی از بزرگترین اهداف اسلام که آن را دنبال می کند؛ یعنی، اقامه عدل، محقق می گردد.

د: تلاش برای اصلاح ذات البین، بهبود رابطه میان اشخاص، زدودن کینه و نفرت از دلها و آشتی دادن مخالفان که از برترین و مهمترین اعمال اسلامی است؛ زیرا بدین گونه جامعه ای مبتنی بر محبت و دوستی، پا می گیرد.

ه: رعایت حال یتیمان، پیوند با آنان و برآورده ساختن خواسته های آنان؛ این اصل از اصول تامین اجتماعی و مسؤ ولیت اسلامی است که اسلام آن را در نظام اقتصادی خود ابداع کرده است.

و: نیکی به همسایگان و کمک رسانی به آنان؛ زیرا این کار موجب گسترش محبت میان مسلمانان می گردد و در عین حال از مهمترین روشهای حفظ وحدت و

ص: 196

ز: عمل کردن به احکام، سنن و آداب قرآن، که بهترین ضامن سلامتی رفتار آدمی و پالایش روح و بالابردن سطح اندیشه و عمل اوست.

ح: برپاداشتن نمازها در وقت خود به بهترین شکل؛ زیرا نماز ستون دین و معراج مؤمن است و آدمی را به آفریدگار هستی و بخشنده زندگی، شرف اتصال می دهد و در نتیجه او را به بالاترین مرحله کمال می رساند.

ط: حفظ و زنده داشتن مساجد با یاد خدا، اعم از علم یا عبادت؛ زیرا مساجد از مهمترین مراکز گسترش آداب و فضیلتها میان مسلمانان است.

ی: جهاد در راه خدا با جان و مال برای برپاداشتن بنیادهای دین، زنده کردن سنت و میراندن بدعت.

ک: گسترش محبت و دوستی میان مسلمانان با پیوندها و نیکی کردن و کنار گذاشتن هر آنچه موجب از میان رفتن وحدت میان آنان می گردد، مانند قطع رابطه و پشت کردن به هم.

ل: برپاداشتن سنت امر به معروف و نهی از منکر؛ زیرا این عمل به ایجاد جامعه سالمی که عدالت بر آن حاکم است می انجامد. ولی ترک آن، پیامدهای ناگواری دارد که جامعه را به گرداب فتنه و بلا می اندازد، مانند حاکم شدن فاسقان و اشرار بر مردم که در آن صورت، دیگر دعای مردم به اجابت نخواهد رسید.

اینها برخی از وصیتهای حضرت بود که در بستر مرگ به فرزندان سفارش کردند. (8)

علی (علیه السلام) در آخرین ساعات عمر خویش، عباس را به آغوش گرفت و به سینه چسبانید و به این نوجوان دلسوخته، که شاهد خاموش شدن شمع وجود علی بود، فرمود: پسر، به زودی در روز عاشورا، چشمانم به وسیله تو روشن میگردد؛ پسر، هرگاه روز عاشورا فرا رسید و بر شریعه فرات وارد شدی، مبادا آب بنوشی در حالی که برادرت حسین (علیه السلام) تشنه است این نخستین درس عاشورا بود که در شب شهادت علی (علیه السلام) آموخت و تا عاشورا پیوسته در گوش داشت شاید در همان لحظات آخر

عمر علی (علیه السلام) که فرزندانش دور بستر او حلقه زده بودند و نگران آینده بودند، حضرت به فراخور هر یک، توصیه هایی داشته است. بعید نیست که دست عباس را در دست حسین (علیه السلام) گذاشته باشد و عباس را سفارش کرده باشد که: عباسم، جان تو و جان حسینم در کربلا! مبادا از او جدا شوی و تنهایش گذاری! (9)

به سوی فردوس برین:

ضربه ناجوانمردانه شمشیر ابن ملجم یهودی زاده که به زهر آغشته بود، در حضرت کارگر افتاد و سم در تمام بدن حضرت رخنه کرد. مرگ به سرعت به حضرت نزدیک می شد و امام متقیان با چهره ای خندان، نفسی آرام، قلبی تشنه دیدار حق تعالی و روحی راضی به قضا و قدر الهی و بدون آنکه لحظه ای از ذکر خدا و تلاوت قرآن بازایستد، به استقبال آن می رفت.

فرزندان با قلبهایی شرحه شرحه از مصیبت و با چشمانی خونبار به گرد پدر حلقه زده بودند. امام رو به قبله شد و خدا را ستایش کرد که روح بلندش در میان استقبال ملائکه رحمان و ارواح پیامبران و اوصیا، نزد پروردگار شتافت و بهشت از آن شکوفا شد.

این اندیشه والا و عقل محض انسانی و پیشاهنگ عدالت اجتماعی در زمین، درگذشت. این امام بزرگوار در جامعه، غریب زیست و کسی قدر او را نشناخت و به اهداف و آرمانهای والایش واقف نشد؛ اهدافی که کمترین آنها، از بین بردن فقر و تهیدستی در زمین و زدودن حاجت و بی نوایی همه انسانها و توزیع نعمتهای الهی بر آنان بود. گروه جنایتکار از سرمایه داران قریش و دیگر او باش بنی امیه که نعمتهای الهی را بازیچه خود و بندگان خدا را برده خود کرده بودند تاب اهداف حضرت را نیاوردند و بر او شوریدند، لیکن امام از اهداف خود بازنگشت و در برابر آنان ایستاد و در راه دفاع از ارزشها و اهدافش به شهادت رسید.

حضرت عباس و حضرت علی (علیه السلام) بسیار به یکدیگر علاقه داشتند به گونه ای که گفته میشود عباس در همه جا به دنبال پدر و همراهش بوده حال غم از دست دادن

پدر قلب او را سخت می آزد او بسیار در غم از دست دادن پدر گریست

کفن و دفن:

امام حسن (علیه السلام) با دیگر برادران بزرگوارش، از جمله ابوالفضل، با چشمانی خونبار، پیکر مطهر پدر را غسل دادند، کفن کردند و آن را تشییع کردند و در آخرین منزل در نجف به خاک سپردند. وقتی علی (علیه السلام) به شهادت رسید، عباس بن علی چهارده ساله بود و غمگینانه شاهد دفن شبانه و پنهانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. بی شک این اندوه بزرگ، روح حسّاس او را به سختی آزد. اما پس از پدر، تکیه گاهی چون حسنین (علیهما السلام) داشت و در سایه عزّت و شوکت آنان بود.

هرگز توصیه ای را که پدرش در شب 21 رمضان در آستانه شهادت به عباس داشت از یاد نبرد

او می دانست که روزهای تلخی در پیش دارد و باید کمر همّت و شجاعت ببندد و قربانی بزرگ منای عشق در کربلا شود تا به ابدیت برسد

حضرت ابوالفضل علیه السلام خلافت پدر، مصایب و مشکلات او و حوادث سنگین دوره زمامداری امام را شاهد بود و دید که پدرش برای اجرای عدالت اجتماعی در زندگی عامه مسلمانان چه رنجها کشید و منحرفان از اسلام و دشمنان اصلاحات اجتماعی چگونه با حضرتش به ستیز برخاستند و با حکومت مشروعش جنگیدند.

عباس، اهداف درخشان پدر را که آنها را اعلام داشته بود، نیک دریافت و بدانها ایمان آورد و در راه آنها جهاد کرد. حضرت همراه برادرش سیدالشهداء به سوی میدانهای شرافت و جهاد تاخت، تا آنکه سیره پدر را برای مسلمانان بازگرداند و روش درخشان امیرالمؤمنین را در عرصه سیاست و حکومت زنده کند.

خلافت امام حسن (علیه السلام):

امام حسن (علیه السلام) پس از وفات پدر، در حالی که اوضاع سیاسی و

اجتماعی بر ضد او بودند، رهبری دولت اسلامی را به عهده گرفت. اکثریت قاطع سران و فرماندهان نظامی در نهان و آشکار به معاویه گرایش داشتند و او با زر به جنگشان رفته و با اموال خود برده شان کرده بود. اندیشه خوارج نیز بسان خوره در میان بخشهای مختلف سپاه حضرت، در حال پیشروی بود و شعار نامشروع بودن حکومت امام حسن و حکومت امام، امیرالمؤمنین را اعلام می کرد. لذا مردم چندان استقبالی از بیعت با حضرت نکردند و نیروهای مسلح نیز از خود حرارتی نشان ندادند، بلکه مجبور به بیعت شدند. این مساله امام را نسبت به آنان اندیشناک ساخت و به عقیده ناظران سیاسی در سپاه امام، سپاه فرورفته در گرداب فتنه و بددلی بود و خطر آن برای امام بیش از خطر معاویه به شمار می رفت و به هیچ وجه مصلحت نبود که امام با چنین سپاه آشفته و ناهمراه به هیچ یک از میداین نبرد پاگذارد.

به هر حال، امام زمام حکومت را که دچار سستی، آشفستگی، ضعف، فتنه و تنش بود، به عهده گرفت. تسلط بر اوضاع اجتماعی و به زیر سلطه در آوردن شهرها به وسیله سپاه، تنها از دوراه ممکن بود:

راه اول:

برقراری حکومت نظامی در شهرها، سلب آزادیهای عمومی، گسترش د ترس و وحشت و بازداشت مردم با تهمت و گمان؛ روشی که شیفتگان قدرت می پویند و امروزه در میان ملت‌های خود اجرا می کنند، این روش از نظر امامان اهل بیت (علیهم السلام) کمترین مشروعیتی نداشته اگرچه به پیروزی منجر گردد. آنان معتقد به ایجاد و گسترش زندگی آزاد و کریمانه برای مردم و راندن روشهای انحرافی از آنان بودند.

راه دوم:

برکشیدن طبقه سرمایه داری و صاحبان نفوذ و دادن امتیازات خاص و پستهای حساس و بخشیدن اموال به آنان و مقدم داشتن آنان بر گروههای ملت. اگر امام این

ص: 200

کار را می‌کرد و این راه را برمی‌گزید، همه مشکلات حل می‌شد، کارها به روال عادی برمی‌گشت و سپاهیان از تمرّد و سرپیچی دست می‌کشیدند، لیکن حضرت از این روش بکلی دور بود؛ زیرا شریعت خدا آن را روا نمی‌دارد. روش سیاسی امام حسن (علیه السلام) روشن و بدون ابهام بود؛ تمسک به حق و دوری کردن از بیراهه‌ها اگرچه به پیروزی منجر گردد، راه و رسم آن حضرت بود.

### اعلان جنگ به وسیله معاویه

معاویه با شناختی که از لشکر امام و تفرقه و تشتت در آن داشت، برای اعلان جنگ به ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشقدم شد؛ او پیشاپیش، بیشتر فرماندهان سپاه امام را با تطمیع و وعده‌های خوشایند، از قبیل مقامات بالا و داماد خلیفه شدن و غیره، فریفته و همدست کرده بود و با استفاده از رشوه در سطح وسیع، موافقت آنان را جلب کرده بود، تا آنجا که به او قول دادند، امام را هر وقت معاویه بخواهد اسیر کنند و به او تحویل دهند، یا حضرت را ترور کنند. این عوامل او را به پیش انداختن جنگ و حل معضل به سود خود برانگیخت.

معاویه با سپاهیان یکپارچه و سر به فرمان خود راه عراق را در پیش گرفت. امام که از ماجرا با خبر شد، نیروهای مسلح خود را جمع کرد و قضیه را به آنان گفت و از آنان خواست برای جهاد و دفع تجاوز به راه بیفتند، لیکن آنان خاموش ماندند و ترس و هراس بر آنان چیره گشت. کسی پاسخ حضرت را نداد؛ زیرا عافیت را برگزیده و از جنگ بیزار بودند. سردار بزرگ عدی بن حاتم که در جازدن آنان را دید از خشم برافروخته شد و به سوی آنان شتافت و آنان را بر این زبونی، سرزنش کرد و فرمانبری مطلق خود را از امام اعلام داشت. سرداران بزرگواری چون قیس بن سعد بن عباده، معقل بن قیس ریاحی و زیاد بن صعصعه تمیمی نیز همبستگی خود را با امام اعلام کردند و سپاهیان را بر روش غیر منصفانه و به دور از شرافتشان سرزنش کردند و آنان را به جهاد برانگیختند.

امام حسن (علیه السلام) همراه گروه‌های مختلف برای مقابله با معاویه خارج

شد و در نخیله اردوزد. در آنجا بخشهایی از سپاه که جامانده بودند به او پیوستند و حضرت به راه افتاد تا آنکه به دیر عبدالرحمان رسید و در آنجا سه روز توقف کرد و سپس یکسره مسیر خود را پیش گرفت و راه را ادامه داد.

در مدائن:

امام همراه قسمتهایی از سپاه خود به مدائن رسید و در همانجا اردوزد. بحرانها و مشکلات متعدد، حضرت را در بر گرفته بودند. و از سپاه آشفته و خیانتکار خود مصیبتهایی کشید که هیچ یک از فرماندهان و خلفای مسلمین نکشیدند، از جمله

#### 1 - خیانت فرمانده کل:

یکی از بزرگترین مشکلات حضرت در آن شرایط حساس، خیانت عموزاده اش عبیدالله بن عباس فرمانده کل نیروهای مسلح بود. معاویه قریب یک میلیون درهم به او رشوه داد و این خائن ترسو نیز با ننگ و خواری، شبانه گریخت و به اردوگاه معاویه پیوست. خبر خیانت عبیدالله، لشکر را دچار آشفتگی بی مانندی کرد و روح خیانت را در آنان دمید سپس گروهی از سران و فرماندهان نظامی نیز با دریافت رشوه هایی، به معاویه پیوستند.

خیانت عبیدالله از بزرگترین ضربه هایی بود که به سپاه امام خورد و پس از آن، باب خیانت برای افراد سست عنصر باز شد تا وجدانهای خود را به معاویه بفروشند. همچنین موجب تضعیف روحیه و خودباختگی سپاهیان گشت. در همان حال، بزرگترین صدمه ای بود که به امام خورد؛ زیرا حضرت متوجه شد که فرماندهان سپاه گروهی خیانتکارند و کمترین پایبندی به دین و وطن ندارند

#### 2 - کوشش برای ترور امام حسن (علیه السلام):

گرفتاری و مصیبت امام از سپاهش در همین حد باقی نماند، بلکه به مراحل بسیار دشوارتری رسید؛ مزدوران اموی و جانوران خوارج، دست به عملیات متعددی برای به شهادت رساندن امام زدند که تمام آنها شکست خورد، این توطئه

ص: 202



ها عبارت بودند از:

الف امام را در حال نماز با تیر زدند که اثری بر حضرت نداشت.

ب امام را در هنگام نماز خواندن با خنجری زخم زدند.

ج ران امام را با خنجری زخمی کردند.

دنیا بر پسر رسول خدا تنگ شده بود و انبوه مشکلات و بحرانها را گردآورد خود می دید و یقین نمود که یا ترور خواهد شد و خودش به هدر خواهد رفت و یا آنکه حضرت را بازداشت کرده به اسارت نزد معاویه خواهند فرستاد. این اندیشه های دور، امام را به شدت نگران کرد.

3- تکفیر امام حسن (علیه السلام):

خائنان و مزدوران در سپاه امام همچنان به فتنه گری و خیانت ادامه می دادند و امام را با کلماتی گزنده که بر حضرت گرانتر از زخم شمشیر و نیزه بود، مورد اهانت قرار می دادند. جراح بن سنان چونان سگی پارس کنان به طرف حضرت آمد و با صدای بلند گفت: «ای حسن! تو نیز چون پدرت مشرک شدی»

هیچ یک از سپاهیان برای کیفر دادن این مجرم از جا نجنبید. این خائنان از حق روی گردان شدند و راه مستقیم را ترک کردند و به نواده پیامبرشان و فرزند وصی او نسبت کفر و خروج از دین دادند.

چه گمراهی از این بالاتر؟!

4- غارت وسایل امام (علیه السلام)

اوباش در برابر چشم سپاهیان به حضرت حمله کردند، حتی فرش زیر پای ایشان را کشیدند، ردای حضرت را کردند و دیگر وسایل حضرت را به یغما بردند؛ اما سپاهیان هیچ عکس العملی نشان ندادند.

اینهاپاره ای از حوادث دهشتباری بودند که امام را رنجاندند و ایشان را ناچار از پذیرش صلح و کناره گیری از آن جامعه بیمار در اخلاق و عقیده ساختند.

ص: 203

بر اساس منطق سیاست، صلح امام با معاویه ضروری بود، همچنانکه از نظر شرعی بر حضرت واجب بود تن به صلح بدهد و در برابر خداوند مسؤول اجرای آن بود. اگر حضرت با لشکر شکست خورده روحی و متشتت خود به جنگ معاویه می رفت، در اولین تهاجم، دشمن پیروز می شد و حضرت موفق نمی شد هیچ پیروزی کسب کند. در آن صورت دو حالت ممکن بود پیش د بیاید:

الف: یا آنکه امام شهید می شد و یا اسیر می گشت؛ اگر شهید می شد آرمان اسلامی از آن سود نمی برد؛ زیرا معاویه با دیپلماسی پیچیده و مکارانه اش امام را مسؤول قتل خود معرفی می کرد و هر نوع مسؤولیتی را از گردن خود ساقط می نمود.

ب: و اگر امام شهید نمی شد و به اسارت نزد معاویه می رفت، قطعاً معاویه او را می بخشید و بدین گونه خاندان نبوت را رهین منت خود می ساخت و مهر آزاد شده را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر پیشانی معاویه و خاندانش زده بود، پاک می کرد.

به هر حال، امام حسن (علیه السلام) ناگزیر به صلح شد و راهی برای سرباز زدن از آن نماند. صلح بر طبق شرایطی، برقرار شد. به طور قطع بر اساس معیارهای علمی و سیاسی، امام در عقد صلح پیروز شدند و آن سوی چهره معاویه را آشکار ساختند.

پس از صلح، اندیشه ها و مقاصد نهفته معاویه عیان گشت و او کینه و دشمنی خود با اسلام و مسلمانان را به همه نشان داد. همینکه کارها بر او راست شد، آشکارا به جنگ اسلام آمد و از بزرگان دین چون صحابی بزرگ حجر بن عدی انتقام گرفت.

معاویه با جنایاتش حوادث جانفرسا و فجایعی برای مسلمانان بجا گذاشت و آنان را به شری فراگیر دچار ساخت که در بحثهای آینده از آن سخن خواهیم گفت.

امام حسن (علیه السلام) بعد از صلح، کوفه را که به او و به پدرش نیرنگ زده

بود، ترک کرد تا منتظر معاویه و ظلم او باشد و خود با اهل بیت، برادران و بخصوص بازوی توانمندش ابوالفضل، یکسره راه مدینه را در پیش گرفت.

بازماندگان از صحابه و فرزندانشان به استقبال تازه واردان آمدند و آنان را به گرمی پذیرفتند. امام در آنجا ماندگار شد و علما و فقها گرد ایشان جمع شدند و از سرچشمه معرفت و حکمت ایشان به فراخور حال خود بهره مند شدند. فیض د و بخشش امام، تهیدستان و بینوایان را نیز فراگرفت و هر یک، از نعمات حضرت، نصیبی بردند، مدینه بار دیگر به حالت دوران امیرالمؤمنین (علیه السلام) بازگشت و رهبری روحی را که با ترک شهر به وسیله مولای متقیان از دست داده بودند، بازیافتند.

به هر حال، ابوالفضل علیه السلام آنچه را از سختی و محنت بر برادرش گذشت شاهد بود، غدر و خیانت و پیمان شکنی اهل کوفه را نسبت به برادرش دریافت و این اوضاع سیاسی و اجتماعی، حقیقت جامعه را بر او آشکار کرد؛ اکثریت قاطع آنان در پی منافع خود گام می زدند و اثری از ارزشهای دینی در وجودشان نبود. در اینجا سخن از برخی از حوادث دهشتناکی را که ابوالفضل (علیه السلام) شاهد بود، به پایان می بریم

#### کابوس هولناک

پس از صلح با امام حسن (علیه السلام) معاویه که آمال پلید خود را برآورده می دید، رهبری دولت اسلامی را به عهده گرفت. هدف معاویه از میان برداشتن حکومت علوی؛ یعنی حکومت محرومان و ستمدیدگان و نمونه زنده و گویای حکومت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود و با به دست گرفتن خلافت، تمامی ارزشهای اسلامی و اهداف والای این دین مبین را زیر پا گذاشت و آرمانهای بلند اسلام، قربانی مطامع بی شرمانه او گشت.

جهان اسلامی، آسایش، آرامش و امنیت را از دست داد و دچار کابوس د هولناکی شد که محنتها و فجایعی در خود داشت و عبودیت و خواری بر آن سایه

افکند. معاویه از همه ارزشها و سنتها روی گرداند و بر مسلمانان به گونه بی سابقه ای حکومت کرد. ناظران سیاسی، پیروزی او را پیروزی بت پرستی با تمام پلیدیهایش می دانند.

سید علی میرهندی می گوید: «با رسیدن معاویه به خلافت در شام، حکومت به نخبگان بت پرست پیشین بازگشت و جای حکومت دموکراسی اسلامی را اشغال کرد و بت پرستی با همه وقاحت و پلیدیهایش جان گرفت، گویی که رستاخیزی تازه و آغازی دوباره برای بت پرستی بود. پرچم حکام اموی و فرماندهان سپاه شام هر جا برافراشته شد، رذالت، انحراف اخلاقی و کجروی در فضایی وسیع گسترش یافت....» (10)

مسلمانان در آن حکومت سیاه، دچار مصایب و مشکلات وصف ناپذیری شدند که به اختصار، برخی از آنها را یاد می کنیم

نابود کردن آگاهان

پسر هند به نابود کردن نیروهای آگاه اسلامی کمر بست و دست به تصفیه های خونینی زد و گروهی از آنان را رهسپار میدانهای اعدام کرد، از جمله:

1 - حجر بن عدی:

حجر بن عدی کندی از بزرگان اسلام و قهرمانان عرصه جهاد و از برجسته ترین طلایگان مجد و سربلندی امت عربی و اسلامی است. او از دست پروردگان زبده و درخشان مکتب امیرالمؤمنین و پایبندان به اهداف و ارزشهای آن بود. این یگانه و بزرگ، زندگی خود را برای خدا فدا کرد و هنگامی که زیاد بن ابیه جنایتکار و تروریست، رسماً ناسزاگویی به امیرالمؤمنین (علیه السلام)، سپیده اندیشه و فروغ در اسلام و دومین بنیانگذار بنای اعتقادی اسلام پس از پسر عم و رهبرش پیامبر عظیم الشان (صلی الله علیه و آله) را برقرار کرد، بر او شورید.

زیاد طاغی و مجرم که مخالفت حجر را با سب امام دریافت، خون این مجاهد بزرگ را مباح کرد و دستگیرش ساخته همراه گروهی دیگر از بزرگان مجاهد اسلام،

ص: 206

تحت الحفظ نزد برادر و همکیش جنایتکارش معاویه پسر هند فرستاد.

دستور اعدام این رادمردان صادر شد و جلادان آن را اجرا کردند و پیکرهای معطر از خون شهادت آنان بر مرج العذراء به زمین افتاد و راه را برای مردم به سوی زندگی کریمانه ای که ظالمان و خودکامگان در آن سروری نداشته باشند، روشن کرد.

2 - عمرو بن الحمق:

یکی دیگر از شهیدان جاودانه اسلام، صحابی جلیل القدر عمرو بن الحمق خزاعی است که از احترام بسیاری نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برخوردار بود و حضرت در حق او دعا کردند تا خداوند از جوانی بهره مندش سازد. خداوند متعال دعای پیامبر را اجابت کرد و عمرو در حالی که به هشتاد سالگی رسیده بود در رخسار مبارکش یک تار موی سپید نیز دیده نمی شد (11)

عمرو، به ارزشهای اسلامی واقف و عمیقاً به آن مؤمن بود و در راه آنها با تمام وجود، جهاد می کرد.

هنگامی که زیاد بن ابیه جلاد از طرف برادر نامشروعش، معاویه، به امارت کوفه منصوب شد، به جاسوسان و اعوان خود دستور داد تا عمرو را تعقیب و بازداشت کنند؛ زیرا از شیعیان برجسته امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به شمار می رفت. عمرو با یار خود رفاعه بن شداد به طرف موصل گریختند و قبل از رسیدن به آنجا در کوهی پنهان شدند تا استراحت کنند. پلیس محلی به آنان مشکوک شد و عمرو را دستگیر کرد، لیکن رفاعه فرار نمود. پلیس، عمرو را تحت الحفظ نزد عبدالرحمن ثقفی حاکم موصل فرستاد و او نیز از معاویه در باب عمرو دستور خواست. پسر هند دستور داد تا عمرو را با نه تیر پیکان پهن) مخصوص شکار جانوران (از پا درآورند. مزدوران حاکم نیز دستور را اجرا کردند و با اولین تیر عمرو به شهادت رسید، سرش را بردند و معاویه دستور داد تا آن را در شهر دمشق به گردش درآورند؛ و این نخستین سری بود که در اسلام به گردش درآمد. سپس پسر هند دستور داد سر عمرو را نزد همسرش، آمنه بنت شرید که در زندان معاویه

ص: 207

به سر می برد ببرند. آمنه ناگهان به خود آمد و سر بریده همسر را در دامان خود یافت، از هوش رفت و نزدیک بود جان بسپارد.

پس از آن او را نزد معاویه بردند و گفتگوی شدیدی میان آنان درگرفت که دلیل مسخ معاویه و تهی شدن او از هر ارزش انسانی است

3- رشید هَجَری:

رشید هجری از بزرگان اسلام و اقطاب ایمان است. به شدت نسبت به امیرالمؤمنین و وصی و باب مدینه علم رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) اخلاص می ورزید. مزدوران زیاد او را دستگیر کرده و دست بسته نزد او آوردند. هنگامی که رشید در برابر آن جنایتکاری باقی قرا گرفت، زیاد براوبانگ زد:

« دوستت امیرالمؤمنین درباره رفتار ما با تو چه گفته است؟ » (رشید بدون توجه به او و با صدق و ایمان پاسخ داد:

« گفته است که دست و پایم را قطع می کنید و مرا دار خواهید زد »).

آن خبیث پلید برای تکذیب گفته امام، گفت:

« هان! به خدا قسم چنان می کنم که گفته اش دروغ گردد، او را آزاد کنید »

اعوان زیاد، رشید را آزاد کردند، لیکن مدت کمی نگذشت که زیاد از گفته اش پشیمان شد و دستور داد او را احضار کنند، هنگامی که رشید حاضر شد بر او بانگ زد:

« بهتر از آنچه که دوستت به تو گفته است، نمی یابیم، تو اگر بمانی همچنان برای بدخواهی ما می کوشی. دستها و پاهایش را قطع کنید » (جلادان به سرعت دستها و پاهای او را قطع کردند، لیکن این رادمرد بزرگ بدون توجه به درد جانکاه خود، شروع به برشمردن پلیدیهای امویان و ستمهایشان نمود و توده ها را تشویق به شورش بر ضد آنان کرد. ماموران، شتابان نزد زیاد رفتند و ماجرا را با وی در میان گذاشتند، او نیز دستور داد زبان رشید را قطع کنند، زبانش را بریدند و در حالی که این مجاهد بزرگ تا آخرین لحظه حیات از اعتقادات و دوستی با اهل بیت دفاع می

کرد، جان سپرد.

اینها پاره ای از بزرگان اسلام بودند که به وسیله معاویه تصفیه فیزیکی شدند؛ زیرا فضایل اهل بیت را که سرچشمه آگاهی و اندیشه اسلامی هستند، نشر می دادند.

ستیز با اهل بیت) ع (:

هنگامی که کارها برای معاویه راست شد، تمامی سازمانهای دولتی و وسایل تبلیغی خود را برای ستیز با اهل بیت که میراث و ودیعه گرانهای پیامبر در امت و عصب حساس جامعه اسلامی هستند، به کار گرفت. این گرگ جاهلی، خطرناکترین وسایل را برای ستیز با آنان به کار بست از جمله

1 - جعل اخبار:

معاویه شبکه ای از مزدوران خود در زمینه جعل اخبار و نسبت دادن آنها به پیامبر، برای کاستن از منزلت و اهمیت اهل بیت، تشکیل داد. جاعلان نیز گاهی اخباری در فضیلت صحابه برای علم کردن آنان در برابر خاندان وحی می ساختند که امام محمد باقر (علیه السلام) بیش از صد حدیث را در این زمینه برشمرده است. گاهی اخباری در مذمت اهل بیت (علیهم السلام) جعل می کردند.

آنان همچنین احادیثی در مدح و ستایش امویان که همیشه با اسلام سرستیز داشتند جعل کردند و فضایل دروغینی به آنان نسبت دادند. این شبکه ویرانگر به همین مقدار اکتفا نکرد، بلکه اخباری در زمینه احکام اسلامی جعل کردند و متأسفانه این مجعولات به کتابهای صحاح و سنن نیز راه یافت و بخشی از شریعت اسلامی گشت و مصنفان کتب، متوجه جعلی بودن آنها نگشتند.

گروهی از محققان در این زمینه دست به تالیف کتبی زدند، از جمله محقق مدقق؛ جلال الدین سیوطی کتابی دارد به نام اللئالی المصنوعه فی الاخبار الموضوعه و در آن، احادیث زیادی از این قبیل را نام برده است.

علامه امینی نیز در اثر ماندگار خود، الغدیر تعداد این احادیث را تا نیم میلیون ثبت می کند.

ص: 209

به هر حال، بزرگترین فاجعه ای که جهان اسلامی را رنجانیده و مسلمانان را دچار شری بزرگ کرده، همین احادیث مجعول است که چهره تابناک اسلام را مخدوش کرده است و پرده ای میان مسلمانان و امامان و احادیث صحیح آنها که از ذخیره های اسلام می باشد، آویخته است.

همین احادیث جعلی است که امروزه دستاویزی شده در دست منافقان و دشمنان اسلام تا شخصیت امامان بزرگوار ما و همچنین آیین مقدس اسلام را مورد تمسخر قرار دهند که نمونه بزرگ آن انکار امام زمان (علیه السلام) در حال حاضر می باشد خداوند لعنت کند جاعلان حدیث را.

2- ناسزاگویی به امیرالمؤمنین (علیه السلام):

معاویه رسماً دستور داده بود که امیرالمؤمنین را سب کنند و از کارگزاران و والیان خود خواسته بود آن را میان مسلمانان اشاعه دهند و این کار را عنصری اساسی در استواری و ماندگاری حکومت خود می پنداشت.

وابستگان حکومت و وعاظ السلاطین در پی اجرای خواسته معاویه نه تنها در محافل خصوصی و عمومی، بلکه در خطبه های نماز جمعه و دیگر مناسبتهای دینی، به سب امام پرداختند، با این اعتقاد که شخصیت امام را نابود و نام او را محو کنند، غافل از آنکه

چراغی را که ایزد بفرورد هر آن کس پف کند ریشه اش بسوزد

این سب و لعنها به خودشان و یاورانیشان و آنانکه بر مسلمانان مسلطشان کرده بودند، بازگشت و امام در گستره تاریخ به عنوان درخشانتترین انسانی که بنیادهای عدالت اجتماعی را استوار کرد و ارکان حق را در زمین برقرار ساخت، ظاهر شد. از نظر تمام عرفهای بین المللی و سیاسی، امام به عنوان بزرگترین حاکم شرق و اولین بنیانگذار حقوق محرومان و ستمدیدگان و اعلام کننده حقوق بشر، شناخته شد، لیکن دشمنان حضرت، تقاله های بشریت و بدترین آفریدگان بودند که جنایتشان بر انسانیت نظیر ندارد، آنان مانع از آن شدند که امام نقش د خود را در زمینه بنای



تمدن انسانی و تحول زندگانی عامه در تمام زمینه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، ایفا کند.

### 3 - آموزشگاههای کینه پروری:

معاویه آموزشگاهها و سازمانهای تعلیمی خاصی به کار گرفت تا نوباوگان را با بغض نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) که مرکز حساس اسلام هستند، بپرورند.

این دستگاهها نیز به فرزندان نوپای مسلمین دشمنی با عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندان وحی را می آموختند. ولی این کارها نتایج زودگذری داشت و خداوند بر عکس خواسته معاویه اراده کرده بود و آرزوهای او را به باد داد.

اینک این امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که وصف او زبانزد دنیاست و مکارمش در همه زبانها بازگو می شود و سرود آزادگان در هر زمان و مکانی است.

ستاره درخشانی است در آسمان شرق که به نورش مصلحان راه می پویند و بر طریقتش د پرهیزگاران گام می زنند. و این معاویه و امویان هستند که چون جرثومه فساد، بدانها نگریسته می شود و جز با خذلان و خواری و عاقبت به شری، از آنان یاد نمی شود.

معاویه در میدان سیاسی و اجتماعی شکست خورد و برنامه های اهل بیت ستیزش، درون آلوده به گناهان و جنایات او را آشکار کرد و بر همگان روشن شد که او پلیدترین حاکمی است که در شرق عربی و اسلامی ظاهر شده است

### گسترش ظلم

معاویه ظلم و جور را در تمام نقاط عالم اسلامی گسترده، حاکمانی خونخوار بر مسلمانان مسلط کرد و آنان بی رحمانه در ارتکاب جنایت و مردم آزاری پیش رفتند.

از همه آنان پلیدتر، سنگدلتر و خونخوارتر، زیاد بن ابیه بود که بر مردم عراق رگباری از عذاب بارید. زیاد همانگونه که در یکی از خطبه هایش گفته بود با کمترین شک و

گمان و اتهامی، حکم می کرد و متهمان را بدون هیچ گونه تحقیق به طرف مرگ و اعدام می راند و در خونریزی به ناحق، هراسی نداشت و از گستردن سایه های هراس و وحشت میان مسلمانان احساس گناه نمی کرد. در یک جمله، او در ارتکاب همه محرمات الهی چون برادر نامشروعش بود.

ظلم و ستم در مناطق اسلامی بیداد می کرد، تا آنکه می گفتند: «اگر سعد رها شد، سعید از پا درآمد.» (12) بیش از همه، شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) در تنگنا بودند. حکومت، آنان را مخصوصاً مورد ظلم و تجاوزگری خود قرار می داد، بسیاری از آنان را در زندانهای تاریک و اتاقهای شکنجه محبوس کرد، چشمهای آنان را از حدقه درآورد و به انحای مختلف آنان را شکنجه داد. تنها جرم آنان دوستی اهل بیت (علیهم السلام) (و دلبستگی به آنان بود).

ابوالفضل (علیه السلام) شاهد ستمها و انتقام گیریهای وحشتناکی بود که شیعیان اهل بیت متحمل می شدند. این مشاهدات، بر ایمان او به ضرورت جهاد و قیام مسلحانه بر ضد امویان برای نجات امت، از محنت و بازگرداندن حیات اسلامی میان مسلمانان، افزود.

خلافت بخشی به یزید:

معاویه بزرگترین جنایت را در اسلام مرتکب شد و خلافت اسلامی را به فرزندش یزید که به اجماع مورخان از همه ارزشهای انسانی عاری بود و سرسپرده گناه و بی بند و باری و به معنای واقعی کلمه فردی جاهلی بود، سپرد. یزید همان طور که در شعرش گفته بود، نه به خدا ایمان داشت و نه به روز جزا و هنگامی که اسیران خاندان پیامبر را در دمشق بر او وارد کردند، گفت:

کلاغ بانگ زد، بدو گفتم چه بانگ زنی و چه بانگ زنی، من تقاصم را از پیامبر گرفتم. (13)

آری، طلبهای امویان را از فرزند فاتح مکه بازپس گرفت؛ فرزندانش را کشت و خاندانش را اسیر کرد.

دفعه دیگر همو گفت: از خندف نیستم، اگر از فرزندان پیامبر انتقام آنچه انجام داده بود، نگیرم ((14))

آری، این یزید است که با الحاد و بی دینی خود، معاویه او را برگرده مسلمانان سوار می کند و او نیز با احیای زندگی و فرهنگ جاهلی، اسلام زدایی فکری و اعتقادی از زندگی اجتماعی را مد نظر قرار می دهد و با کشتن و نابود کردن عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اسیر کردن خاندان عصمت، حوادثی جانکاه را برای همیشه در میان مسلمانان به جا می گذارد.

ترور شخصیت‌های مسلمان

معاویه برای هموار کردن زمینه خلافت یزید و از میان بردن کسانی که می توانستند مورد توجه مسلمانان قرار بگیرند، دست به ترور شخصیت‌های مسلمان که دارای منزلت والایی میان مسلمین بودند، زد و افراد ذیل را بر همین اساس از پا درآورد.

1 - سعد بن ابی وقاص:

سعد بن ابی وقاص فاتح عراق و یکی از اعضای شورای شش نفره که عمر آنان را برای خلافت اسلامی کاندید کرده بود، وجودش بر معاویه گران آمد، پس با دادن زهر او را کشت. (15)

2 - عبدالرحمان بن خالد:

عبدالرحمان بن خالد از پایگاه توده ای وسیعی میان شامیان برخوردار بود و هنگامی که معاویه با آنان مشورت کرد که خلافت را پس از خود به چه کسی بسپارد، عبدالرحمان را معرفی کردند. معاویه به روی خود نیاورد و در نهان برای او توطئه ای چید. چندی بعد عبدالرحمان بیمار گشت و معاویه به طبیبی یهودی اشاره کرد تا معالجه او را به عهده گیرد و به او زهر دهد. طبیب نیز دستور را به کار بست و عبدالرحمن بر اثر زهر، درگذشت. (16)

3 - عبدالرحمن بن ابی بکر:

ص: 213

عبدالرحمان بن ابی بکر از برجسته ترین مخالفان معاویه در زمینه بیعت گرفتن برای یزید بود و مخالفت خود را آشکار کرده بود. خبر مخالفت او در مدینه و دمشق پیچیده بود. معاویه یک صد هزار درهم برای کسب رضایت عبدالرحمن به عنوان رشوه برایش فرستاد، لیکن او از پذیرفتن رشوه خودداری کرد و گفت: دینم را به دنیا نمی فروشم. برخی از منابع برآنند که معاویه او را مسموم کرد و از پا درآورد (17)

#### 4 - امام حسن (علیه السلام):

وجود امام حسن (علیه السلام) بر معاویه سنگین شده و او به دنبال راهی برای رهایی از آن حضرت بود؛ زیرا در بندهای پیمان صلح، عهد کرده بود که خلافت، پس از مرگش، به امام واگذار شود، لذا نزدیکان امام را از نظر گذراند تا وجدان یکی از آنان را خریده و او را به کشتن حضرت برانگیزد.

در این کاوش، کسی جز همسر امام، جعده بنت اشعث خائن را نیافت. این زن به خاندانی تعلق داشت که هرگز نجیب زاده ای به عرصه ظهور نرسانده بود و هیچ یک از آنان به ارزشهای انسانی، ایمان نداشتند. پس معاویه با عامل خود در مدینه، مروان بن حکم تماس گرفت و اجرای توطئه را از او خواستار شد. مروان نیز با دادن اموال و وعده ازدواج با یزید، او را به انجام این جنایت برانگیخت. جعده در پی اجرای خواسته جنایتکارانه معاویه، حضرت را با زهری قتل، مسموم کرد.

حضرت روزه بود و هنگامی که زهر در ایشان اثر کرد، آن زن خبیث را مخاطب قرار داد و فرمود:

« مرا کشتی، خداوند تو را بکشد، به خدا! کسی جای مرا برای تو نخواهد گرفت، او معاویه تو را فریفت و بازیچه قرار داد، خداوند تو و او را خوار کند.... »

نواده و ریحانه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) زیر بار دردهای سنگین، فرسوده شده بود، زهر کارگر افتاده، چهره حضرت پژمرده و رخسارش زرد رنگ شده بود، لیکن همچنان به ذکر خدا و تلاوت آیات قرآن مشغول بود تا آنکه روح عظیم حضرت در میان استقبال ملائکه رحمان و ارواح پیامبران به سوی

امام در حالی درگذشت که مصایب و مشکلات، جانشان را رنجور کرده بودند.

پسر هند به حضرت ظلم کرد. خلافت او را غصب کرد، شیعیان او و پدرش را به زندان افکند یا کشت، او و پدرش را علناً ناسزا گفت و در پایان با شرننگ، احشای امام را پاره پاره کرد. خانه امام مجتبی پر از شیون و اشک شد. عباس بن علی نیز از جمله کسانی بود که با گریه و اندوه برای برادرش مرثیه خواند و خاک عزا بر سر و روی خود افکند و از جان صیحه کشید و بسیار گریست اما چاره ای نبود، می بایست این کوه غم را تحمل کند و دل به قضای الهی بسپارد و خود را برای روزهای تلخ تری آماده سازد.

در این زمان عباس بن علی 24 سال داشت.

### غسل و کفن

سیدالشهداء به همراه ابوالفضل (علیه السلام) پیکر مقدس برادر را غسل داد و کفن کرد و تشییع کنندگان و در راس آنان علویان با چشمانی خونبار جسد مقدس امام را برگرفتند و تا آرامگاه پیامبر تشییع کردند. در آنجا می خواستند پیکر حضرت را در جوار جد بزرگوارش به خاک بسپارند.

### فتنه امویان

پیکر مقدس را نزدیک قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آوردند، تا آنکه در کنار ایشان به خاک سپرده شود، لیکن امویان و در راسشان مروان بن حکم برشوریدند و مقابل تشییع کنندگان فریاد سر دادند: آیا حسن در جوار جدش دفن شود، اما عثمان در آن سوی بقیع دفن گردد، محال است چنین باشد... و چون سگان به سوی عایشه که انحراف او را از اهل بیت می دانستند، شتافتند و بدین گونه او را تحریک کردند: «اگر حسن در کنار جدش دفن شود، افتخار پدرت و یاورش از بین خواهد رفت.»

عایشه نیز از جا جهید، به راه افتاد و در حالی که صفوف مردم را از هم می شکافت فریاد می زد:

« اگر حسن در کنار جدش دفن شود، هر آینه این، بریده خواهد شد و به گیسوی خود اشاره کرد.»

سپس متوجه تشییع کنندگان شد و گفت:

« آن که را دوست ندارم، به خانه ام وارد مکنید.»

و بدین ترتیب، کینه خود را نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) آشکار کرد.

حال جای این پرسش است که این خانه از کجا به ملکیت عایشه درآمد، مگر پدرش از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل نکرد که می گفت: « ما گروه پیامبران نه طلایی به میراث می گذاریم و نه نقره ای»، پس خانه پیامبر بر طبق این روایت خانه ای از خانه های خداست، کسی مالک آن نمی شود و متعلق به همه مسلمانان است.

بنابراین، چگونه عایشه اجازه می دهد پدرش و یاور او (عمر را در آنجا دفن کنند و اگر عایشه به این روایت عمل نمی کند و پیامبر چون دیگر پیامبران فرزندان از او ارث می برند، در آن صورت این امام حسن است که ارث می برد؛ زیرا نواده پیامبر است، ولی زنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از خانه ارث نمی برند و از بنا هم آن مقدار که فقها ذکر کرده اند، ارث می برند.

به هر حال، امویان بر فتنه انگیزی و ایجاد بلوا پافشاری کردند و باطن کینه توزانه خود را نسبت به اهل بیت نشان دادند و به مزدوران خویش دستور دادند تا پیکر امام را تیرباران کنند، آنان نیز با کمانهای خود شروع به تیراندازی کردند و نزدیک بود جنگی میان بنی هاشم و امویان در بگیرد

ابوالفضل العباس (علیه السلام) بسیار غمگین و ناراحت برای پیکار با امویان و پراکندن آنان پیش تاخت، لیکن برادرش امام حسین (علیه السلام) برای حفظ وصیت امام حسن (علیه السلام) مبنی بر آنکه نباید قطره ای خون ریخته شود، او را از انجام هرگونه حرکتی بازداشت. پیکر مقدس را به بقیع بردند و در آنجا همراه

صفات برجسته بردباری، شرف و فضیلت به خاک سپردند و بدین گونه صفحه درخشانی از صفحات نبوت و امامت، ورق خورد.

ابوالفضل العباس (علیه السلام) شاهد حوادث هولناکی بود که بر سر برادرش امام حسن (علیه السلام) آمد و باعث دل‌کندن از دنیا و سیر شدن از زندگی حضرت گشت و به قیام و جهاد در راه خدا دل بست.

مخالفت امام حسین (ع) با معاویه

هنگامی که معاویه سیاست انحرافی خود و مخالف مصالح مسلمانان و مغایر اهداف آنان را همچنان ادامه داد، سرور آزادگان، امام حسین (علیه السلام) اعمال معاویه را تقبیح کرد و در تمام ابعاد به رسوا کردن او دست زد و مسلمانان را به قیام بر ضد حکومت او فرا خواند.

سازمان جاسوسی معاویه، فعالیتهای سیاسی حضرت بر ضد حکومت را به شام گزارش دادند. معاویه به شدت هراسان شد و یادداشت شدیدالحنی برای بازداشتن امام از مخالفت و تهدید به اتخاذ تصمیمات شدید و سخت در صورت ادامه مخالفت، به سوی حضرت فرستاد. امام او را با لحنی شدید پاسخ گفت و سیاستهایش را یکایک باز نمود و عملکرد مخالف کتاب خدا و سنت پیامبر را بر او خرده گرفت و جنایتهایش نسبت به آزادگان و مصلحانی چون حجر بن عدی، عمرو بن حمق خزاعی و رشید هجری را که از بزرگان اندیشه اسلامی بودند، محکوم کرد.

پاسخ امام از درخشانترین اسناد سیاسی است که در آن هرگونه ابهامی را برطرف کرد، حوادث هولناکی را که در آن زمان رخ داده بود به تفصیل بیان داشت و موضع انقلابی خود را علیه حکومت معاویه آشکار کرد. (18)

کنفرانس امام حسین (ع) در مکه

امام حسین (علیه السلام) در مکه کنفرانسی سیاسی منعقد ساخت و در آن

جمعیت کثیری از مهاجران، انصار و تابعین که در موسم حج حاضر شده بودند، شرکت کردند. امام در این کنفرانس بپاخاست و با بیانی رسا یکایک محنتها و مصایب خود و شیعیان خود را در عهد معاویه، طاغوت اموی، برشمرد.

سلیم بن قیس قسمتی از خطابه امام را پس از حمد و ستایش خداوند متعال چنین نقل می کند:

اما بعد: به درستی که این طاغوت معاویه با ما و شیعیان ما رفتاری داشته است که می دانید و دیده اید و شاهد بوده اید. من از شما چیزی می خواهم، اگر راست بگویم، تصدیقم کنید و اگر دروغ بگویم، تکذیبم کنید. گفته ام را بشنوید، سخنم را بنویسید، سپس به شهرها و قبایل خود بازگردید. در آنجا هر کس را مورد اعتماد خود یافتید، به سوی آنچه از حق ما می دانید دعوت کنید. من می ترسم این دیانت مندرس گردد و مغلوب شود و خداوند، نور خود را تمامیت خواهد بخشید اگرچه کافران خوش نداشته باشند... «سلیم می گوید: امام در این خطابه تمام آیاتی را که خداوند در حق اهل بیت نازل کرده بود، تلاوت نمود و تفسیر کرد و همه گفته های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در حق خود و خاندانش یکایک برخواند و نقل کرد و پس از هر یک، صحابه می گفتند: «آری، به خدا آن را شنیده ایم و گواهی می دهیم و تابعین می گفتند: «آری، به خدا! آن را صحابی مورد اعتماد و وثوقم، برایم روایت کرده است.»

سپس حضرت فرمود: «خدا را بر شما شاهد می گیرم که گفته هایم را برای افراد متدین و مورد وثوق خود بازگویید» (19) این نخستین کنفرانسی بود که در آن هنگام، تشکیل شد. حضرت در آن مجمع، سیاست معاویه مبنی بر جدا کردن مردم از اهل بیت و پوشاندن فضایل خاندان وحی را محکوم کرد و حاضران کنفرانس را به نشر فضایل و گسترش مناقب و نقل روایاتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حق آنان صادر شده است، دعوت کرد تا مردم نیتهای پلید معاویه را بر ضد اهل بیت (علیهم السلام)؛ این قلب تپنده امت اسلامی، بشناسند.



معاویه در اضطراب از جنایاتی که مرتکب شده بود و زیر بار سنگین گناهان، به استقبال مرگ رفت، در حالی که افسوس می خورد و می گفت: وای بر من! از ابن ادبر مقصودش حجر بن عدی بود به خاطر او روز دشواری در پیش خواهم داشت.

آری او، روزی دشوار و حسابی سخت در پیشگاه خداوند دارد؛ نه تنها به خاطر حُجر، بلکه به سبب به ناحق ریختن خون مسلمانان.

او دهها هزار تن از مسلمانان را به کشتن داد و سوگ و اندوه را در خانه ها برقرار کرد.

او بود که با حکومت اسلامی جنگید و دولت امویان را که بندگان خدا را برده خود کرد و بیت المال را اموال شخصی خود ساخت، به وجود آورد.

او بود که شریرترین بندگان خدا را چون زیاد بن ابیه بر مسلمانان مسلط کرد تا بر آنان ظلم روا دارد و آنان را لگدمال کند. او بود که پس از خود، یزید را به خلافت برگزید تا آن حوادث دهشتناک را در اسلام بیافریند و در ضدیت با اسلام و پیامبر چون نیای خود ابوسفیان رفتار کند. او بود که امام حسن (علیه السلام) را مسموم کرد. و همو بود که دستور سب اهل بیت (علیهم السلام) بر منابر را صادر کرد و آن را بخشی از زندگی عقیدتی مسلمانان قرار داد. به اضافه اعمال ناروای دیگری که حساب او را نزد خداوند، سنگین و سخت خواهد کرد.

به هر حال، معاویه هلاک شد؛ هلاکتی خوار و مورد استقبال دیگران. دیوار ظلم شکست و پایه های ستم به لرزه درآمد و سردار بزرگ عراقی یزید بن مسعود نهشلی هلاکت معاویه را به مسلمانان شادباش گفت. ولیعهد معاویه؛ یعنی یزید هنگام مرگ پدر، در آنجا نبود، بلکه در شکارگاهها با عربده های مستانه و در میان نغمه های خنیاگران و نوازندگان از همه جا بی خبر بود.

در اینجا سخن از حکومت معاویه را که سنگین ترین کابوس در آن زمان به شمار می رفت و عالم اسلامی را دچار مصایبی تلخ کرد، به پایان می بریم.

ابوالفضل العباس (علیه السلام) شاهد فجایع وحشتناکی بود که سایه های آن،

حکومت مسلمانان را فراگرفته بود. این حوادث تنها گوشه ای از سختی های زندگی او بشمار می آمد او واقعه کربلا را پیش رو داشت....

ادامه دارد...

مقالات مرتبط دیگر

منابع و پی نوشتها:

1 - نهج الفصاحه، ص 2163.

2 - حياه الامام الحسين، ج 3، ص 80.

3 - لو عصيت لهويت.

4 - رجوع شود به فضایل ابوالفضل (علیه السلام) )

5 - ابت لی عفتی و حياء نفسی

واقدامی علی البطل المشیح

واعطائی علی المکروه مالی

واخذی الحمد بالثمن الربیح

وقولی کلما جشاءت و جاشت

مکانک تحمدی او تستریحی

6 - حياه الامام الحسن، ج 1، ص 358) چاپ سوّم .)

7 - فُزت وربّ الکعبه

8 - ر. ک: نهج البلاغه، کتاب 47.

9 - سردار کربلا: صفحه 317.

10 - روح الاسلام، ص 296.

11 - الاصابه، ج 2، ص 526.

12 - کنایه از فتنه و آشوب و ستم است

13 - نعب الغراب فقلت صح او

لا تصح فلقد قضيت من النبي ديوني

14 - لست من خندق ان لم انتقم

من بنی احمد ماکان فعل

15 - مقاتل الطالبيين، ص 29.

16 - حياه الامام الحسين، ج 2.

17 - حياه الامام الحسين، ج 2، ص 210 والبدایه والنهایه، ج 8، ص 89.

18 - متن نامه را ابن قتیبه در الامامه والسیاسه ج 1، ص 189 و کشی در رجال خود، آورده اند.

19 - حياه الامام الحسين، ج 2، ص ؟

تنها منجی

## قمر بنی هاشم (علیه السلام) و نهضت حسینی 4

### اشاره

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 02:10 بعد از ظهر روز 8139/5/9

قمر بنی هاشم (علیه السلام) و نهضت حسینی:

ابوالفضل العباس (علیه السلام) با نهضت بزرگ اسلامی که برادرش سرور آزادگان و سیدالشهداء امام حسین (علیه السلام) آغاز کرد، همگام و همراه شد؛ نهضت عظیمی که از بزرگترین نهضت‌های جهانی و پرثمرترین آنها برای ملت‌های روی زمین به شمار می‌رود. این نهضت، سیر تاریخ را دگرگون کرد، همه عالم را تکان داد، انسان مسلمان را آزاد نمود و گروه‌های ملی مسلمان را به سرپیچی از حکومت ظلم و ظالم ستیزی، برانگیخت.

قمر بنی هاشم و افتخار عدنان در این نهضت، فعالانه شرکت کرد و نقشی مثبت ایفا نمود، در تمام مراحل آن با برادرش حسین (علیه السلام) همکاری کرد، تمام

اهداف و خواسته های رحیمانه و خیرخواهانه اش را برای محرومان و ستمدیدگان ، دانست و به آنها ایمان آورد.

عباس، برجسته ترین عضو این نهضت درخشان بود. مطیعانه ملازمت برادر را پی گرفت، خواسته های او را برآورد، بازوی توانمند او گشت، به گفته اش د ایمان آورد، مواضع و آرمانهایش را تصدیق کرد و در سیر جاودانه اش از مدینه به مکه و سپس به سرزمین کرامت و شهادت، از برادر جدا نشد. در هر موقف و موضعی از نهضت امام حسین (علیه السلام) عباس همراه و شریک او بود.

در اینجا به اختصار از برخی فصلهای تاریخی این نهضت بزرگ که عباس د چهره برجسته آن بود، سخن می گوئیم.

حسین) ع (بیعت نمی کند:

امام حسین (علیه السلام) رسماً از بیعت کردن با یزید سر باز زد و آن هنگامی بود که حاکم مدینه ولید بن عقبه حضرت را شبانه فراخواند. حضرت که خواسته ولید را می دانست بازوی توانمندش، عباس و دیگر جوانان بنی هاشم را برای حمایت خود فراخواند و از آنان خواست بر در خانه ولید بایستند و همینکه صدای حضرت بلند شد، برای نجات حضرت، داخل خانه شوند. امام وارد خانه ولید شد و مورد استقبال گرم او قرار گرفت. پس از آن، ولید خبر مرگ معاویه را به حضرت داد و گفت که یزید بیعت اهل مدینه عموماً و بیعت امام را خصوصاً خواستار شده است. امام تا صبح و تا آنکه مردم جمع شوند مهلت خواست. حضرت می خواست در برابر آنان مخالفت کامل خود را با خلافت یزید اعلام کند و آنان را به سرپیچی از حکومت و قیام علیه آن دعوت کند. مروان بن حکم که از سران منافقین و پایه های باطل بود، حضور داشت و برای آتش افروزی و فتنه انگیزی از جا جهید و بر ولید بانگ زد:

« اگر حسین اینک بدون بیعت از تو جدا شود، دیگر به چنین فرصتی دست نخواهی یافت، مگر پس از کشته های بسیار میان شما، او را باز دار و بیعت بگیر و

اگر مخالفت کرد، گردن او را بزن...».

نگهبان حرم نبوت، امام حسین با تحقیر در چهره مروان خیره شد و فرمود:

«ای پسر زرقاء! آیا تو مرا می کشی یا او؟ به خدا سوگند! دروغ گفתי و خوار شدی...».

سپس پدر آزادگان متوجه ولید گشت و عزم و تصمیم خود مبنی بر عدم بیعت با یزید را چنین اعلام کرد:

«ای امیر! ما اهل بیت نبوت، معدن رسالت، محل آمد و رفت ملائکه و جایگاه رحمت هستیم. خداوند نبوت را با ما آغاز کرد و با ما ختم کرد. اما یزید، مردی فاسق، می خواره، کشنده نفس به ناروا و متجاهر به فسق است. کسی چون من با مثل او بیعت نمی کند؛ به زودی خواهیم دید و خواهید دید که کدام یک از ما به خلافت و بیعت سزاوارتریم...» (1) امام در دارالاماره و دژ قدرت حاکم، بدون توجهی به آنان، عدم بیعت خود را با یزید اعلام کرد. حضرت خود را آماده کرده بود تا برای رهایی مسلمانان از حکومت جبار و تروریستی یزید که خوار کردن آنان را هدف خود کرده و واداشتن آنان را به آنچه نمی پسندند، وجهه نظر خود قرار داده بود، جانبازی و فداکاری کند.

امام به فسق و بی دینی یزید، دانا بود و اگر حکومت او را امضا می کرد، مسلمانان را به ذلت بندگی دچار می ساخت و اعتقادات اسلامی را در درّه های عمیق گمراهی نهان می کرد، لیکن حضرت سلام الله علیه در برابر طوفانها ایستاد، بر زندگی تمسخر زده، به مرگ خندید و برای مسلمانان، عزتی استوار و کرامتی والا به ارمغان گذاشت و پرچم توحید را در آسمان جهان به اهتزاز در آورد.

به سوی مکه

سرور آزادگان تصمیم گرفت مدینه را ترک کند و به سوی مکه برود و آنجا را پایگاهی برای گسترش دعوت و تبیین اهداف نهضت خود قرار دهد و مسلمانان را

به قیام علیه حکومت اموی که جاهلیت را با تمام ابعاد پلید خود مجسم کرده

ص: 223

بود، برانگیزد.

حضرت قبل از حرکت نزد قبر جدش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رفت و با صدایی اندوهبار در حالیکه بار مشکلات و بحرانیها را بر دوش مبارک داشت، به گفتگو با روح مطهر ایشان پرداخت و از فتنه های روزگار شکایت کرد. سپس برای آخرین دیدار نزد قبر مادر بزرگوار و برادرش امام حسن رفت و با آنان وداع کرد.

اینک کاروان حسینی با تمام افراد خانواده رهسپار مکه شده اند تا به خانه خدا که باید برای همگان جای امن باشد، پناهنده شوند. ابوالفضل سرپرستی تمام کارهای امام و خاندان او را به عهده دارد و نیک از پس آنها برمی آید. عباس در کنار برادر، پرچم را به اهتزاز درآورده است و مصمم، پیش می رود. امام جاده عمومی را پیش گرفت، یکی از همراهان به حضرت پیشنهاد نمود مانند ابن زبیر از بیراهه حرکت کند و بدین ترتیب از تعقیب نیروهای دولتی در امان ماند، لیکن حضرت با شجاعت و اعتماد به نفس پاسخ داد:

« به خدا سوگند! این راه را همچنان ادامه می دهم، تا آنکه خانه های مکه را ببینم، تا خداوند در این باب آنچه را اراده کند و مرضی اوست، انجام دهد »

کاروان امام، شب جمعه سوم شعبان به مکه رسید و در خانه عباس بن عبدالمطلب فرود آمد. اهل مکه استقبال گرمی از حضرت به عمل آوردند و صبح و شام برای به دست آوردن احکام دین خود و احادیث پیامبرشان به دیدار حضرت می شتافتند....

هراس حاکم مکه

قدرت محلی در مکه از آمدن امام به آنجا و تبدیل شهر به مرکزی برای دعوت و اعلام نهضت خود، هراسان شد. حاکم مکه عمرو بن سعید اشدق طاغوتی که خود شاهد ازدحام مسلمانان به گرد امام بود شتابان نزد حضرت رفت و خشمگین گفت:

« چرا به بیت الحرام آمده ای؟. »

حضرت با آرامش و اعتماد به نفس، پاسخ داد:

« من به خداوند و این خانه پناهنده شده ام ». آن طاغوت هم فوراً نامه ای به

ص: 224

اربابش یزید نوشت و او را در جریان آمدن امام به مکه، رفت و آمد مردم با ایشان و تجمع آنان به دور حضرت، قرار داد و گوشزد کرد که این مساله خطری جدی برای حکومت یزید، دربردارد.

هنگامی که یزید، نامه اشراق را خواند، به شدت هراسان شد و یادداشتی برای ابن عباس فرستاد و در آن، حضرت امام حسین را به سبب تحریکش تهدید کرد و از ابن عباس خواست برای بهبود امور و بازداشتن امام از ستیز با یزید، دخالت کند.

ابن عباس در پاسخ، نامه ای به یزید نوشت و در آن یزید را به عدم تعرض به امام نصیحت کرد و توضیح داد که امام برای رهایی از قدرت محلی مدینه و عدم رعایت مکانت و مقام حضرت، توسط آنان به مکه هجرت کرده است.

امام در مکه توقف کرد، مردم همچنان به دیدار حضرت می رفتند و از ایشان می خواستند تا علیه امویان قیام کند.

نیروهای امنیتی، به شدت مراقب حضرت بودند، تمام تحرکات و فعالیتهای سیاسی ایشان را ثبت می کردند، آنچه را میان ایشان و دیدار کنندگان می گذشت، می نگاشتند و همه را برای یزید به دمشق می فرستادند تا در جریان امور قرار گیرد.

#### تحرک شیعیان کوفه

خبر هلاکت معاویه، شیعیان کوفه را خشنود کرد و آنان شادمانی خود را از این واقعه ابراز کردند و کنفرانسی مردمی در خانه بزرگترین رهبر خود، سلیمان بن صرد خزاعی، تشکیل دادند و در آن با ایراد خطابه های حماسی به تفصیل، رنج و محنت خود را در ایام حکومت معاویه برشمردند و متفقاً تصمیم گرفتند با امام حسین بیعت کرده و بیعت با یزید را رد کنند.

فوراً هیاتی که یکی از افراد آن عبدالله بجلی بود، برگزیدند تا نزد امام رفته ایشان را به آمدن به کوفه و تشکیل حکومت در آن شهر تشویق کنند. آنان می خواستند که امام با حکومت خود، امنیت، کرامت و آسایش از دست رفته شان در حکومت اموی را به آنان بازگرداند و شهرشان را همانطور که در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود به پایتخت دولت اسلامی بدل کند.

هیات نمایندگی به سرعت به مکه رفته و شتابان به حضور امام (علیه السلام) شرفیاب شده و خواسته های اهل کوفه را عرضه کرد و مصرانه از حضرت درخواست نمود برای آمدن به کوفه بشتابد.

نامه های کوفیان

اهل کوفه به هیاتی که نزد امام فرستاده بودند، اکتفا نکردند، بلکه با ارسال هزاران نامه بر عزم خود نسبت به یاری امام تاکید نموده و اعلام داشتند که در کنار ایشان خواهند ایستاد و با جان و مال خود از حضرت دفاع خواهند کرد و مجدداً از حضرت خواستند برای آمدن به کوفه بشتابد تا حکومت اسلامی و قرآنی که نهایت آرزوی آنان است، تشکیل دهد. همچنین حضرت را در برابر خداوند اگر خواسته آنان را اجابت نکند مسؤول دانستند.

امام (علیه السلام) دید که حجت شرعی قائم شده و بر ایشان است که پاسخ مثبتی به آنان دهد.

فرستادن مسلم به کوفه

هنگامی که تعداد هیاتها و نامه های تشویق آمیز کوفیان برای آمدن حضرت به شهرشان، بسیار شد، ایشان ناگزیر از پذیرفتن خواسته شان گشت. پس د حضرت، فرد ثقه و مورد اعتماد و بزرگ خانواده و پسر عم خود، مسلم بن عقیل را که در فضیلت و تقوا نمونه بود به نمایندگی خود به سوی کوفه فرستاد. ماموریت مسلم، مشخص و محدود بود، ایشان موظف بود کوفیان و خواسته آنان را ارزیابی کند و بنگرد که آیا راست می گویند و حقیقتاً خواستار حکومت امام هستند، تا در آن صورت امام راه شهر آنان را پیش بگیرد و در آنجا حکومت قرآن را برقرار سازد.

مسلم به سرعت و بی درنگ به سوی کوفه حرکت کرد و در آنجا مشاهده کرد که مردم خواستار امامند و نامه ای برای امام نوشت و او را مناسب عنوان کرد ... همانطور که میدانیم بعد از مدتی این زیاد مسؤل کوفه شد و با تهدیدات خود

ص: 226



کوفیان را از تصمیم خود منصرف کرد وی در طی جریاناتی مسلم را که تنها مانده بود به همراه هانی از بزرگان کوفه و یاور امام حسین (علیه السلام) به شهادت رساند....

به سوی سرزمین شهادت:

امام حسین (علیه السلام) مکه را ترک کرد و در آنجا نماند؛ زیرا دانسته بود یزید گروهی تروریست را برای به شهادت رساندن حضرت اگرچه به پرده های کعبه چنگ زده باشد فرستاده است؛ لذا از این موضوع اندیشناک شد که مبادا در حرم خدا که امن است و در ماه حرام، خونس ریخته شود.

علاوه بر آن، سفیر امام، مسلم بن عقیل به امام نامه نوشته بود و آمادگی کوفیان برای استقبال از حضرت و جانبازی در راه ایشان برای تشکیل حکومت علوی در آن خطه و پشتیبانی کامل آنان را از حضرت اعلام نموده و امام را به آمدن به کوفه تشویق کرده بود.

امام همراه خانواده و گروهی تابناک از برومندان بنی هاشم که اسوه های مردانگی، عزم و استواری بودند و در راسشان حضرت ابوالفضل قرار داشت، با پرچمی برافراشته بر سر امام حسین که از مکه راه کربلا، سرزمین شهادت و وفاداری را پیش گرفتند. حضرت عباس همواره مراقب کاروان و برآوردن خواسته های بانوان و فرزندان برادرش بود و با کوششهای خود، سختی راه را آسان می کرد و مشکلات آنان را برآورده می ساخت، به اندازه ای که محبت و توجه او را وصف ناپذیر یافتند.

امام با طوفانی از اندیشه های تلخ، مسیر جاودانی خود را دنبال می کرد، یقین داشت همان کسانی که با نامه های خود امام را به آمدن تشویق کرده بودند، او و خاندانش را به شهادت خواهند رساند.

در راه خبر شهادت مسلم وهانی را به امام دادند

دلهای علویان و شیعیان آنان از این خبر فاجعه آمیز، پاره پاره شد، انفجار گریه و مویه، آنجا را لرزاند و سیل اشک سرازیر شد؛ بانوان اهل بیت نیز شریک گریه آنان

شدند. و برایشان پیمان شکنی و نیرنگ کوفیان آشکار شد و دریافتند که اهل بیت به همان سرنوشتی دچار خواهند شد که مسلم دچار گشت

کاروان امام بدون درنگ همچنان پیش می رفت، تا آنکه به زباله (2) رسید. در آنجا خبر جانگداز شهادت قهرمان بزرگ عبدالله بن یقظ را به حضرت دادند. امام، عبدالله را برای ملاقات با مسلم بن عقیل فرستاده بود، خبر شهادت عبدالله بر امام سنگین بود و دانست که به سوی مرگ و شهادت پیش می رود، لذا دستور داد اصحاب و همراهانی که عافیت طلبانه همراه امام راه افتاده بودند، جمع شوند، سپس کناره گیری مردم از یاری امام و جهت گیری آنان به سوی بنی امیه را بایشان در میان گذاشت و فرمود:

« اما بعد: شیعیان ما، ما را وا گذاشتند، پس هر کس از شما دوست دارد، می تواند راه خود را بگیرد و برود که من بیعتم را برداشتم.»

آزمندانی که برای به دست آوردن غنیمت و دستیابی به مناصب دولتی، گرد حضرت جمع شده بودند، ایشان را وا گذاشتند و پراکنده شدند، تنها اصحاب بزرگوار که آگاهانه از حضرت پیروی کرده بودند و کمترین طمعی نداشتند با ایشان ماندند. تا اینکه پس از ماجراهایی کاروان امام حسین به کربلا رسید

علمدار عشق در کربلا:

کاروان امام به کربلا رسیده بود. امام متوجه اصحاب شدند و پرسیدند:

اسم اینجا چیست؟

گفتند: کربلا...

چشمان حضرت پراشک شد و گفتند:

پروردگارا! از کرب و بلا، به تو پناه می برم

امام به فرود آمدن فاجعه کوبنده یقین کرد. پس رو به اصحاب کرد و خبر از شهادت خود و ایشان را چنین بیان کرد:

این جایگاه کرب و بلاست، اینجا پایان سفر و محل فرود آمدن ماست و

اینجاست که خونهای ما به زمین خواهد ریخت... «. ابوالفضل العباس (علیه السلام) همراه جوانان اهل بیت (علیهم السلام) و دیگر اصحاب بزرگوار به نصب خیمه ها برای خاندان وحی و مخدرات نبوت، شتافت ابوالفضل (علیه السلام) یقین کرد در این محل به زودی شاهد حوادث هولناکی خواهد بود.

امام محنت کشیده دستانش را به دعا بلند کرد و چنین فرمود:

« پروردگارا! ما عترت پیامبرت محمد (صلی الله علیه و آله) هستیم، ما را از حرم جدمان بیرون کرده و دور ساختند و بنی امیه بر ما ستم روا داشتند. پروردگارا! حق ما را بگیر و ما را بر قوم ستمگر نصرت ده... «سپاهیان دشمن که پلیدیهای روی زمین را یکجا با خود داشتند، فرات را اشغال کردند و بر تمام آبشخورهای آن نگهبان گذاشتند و دستورات اکیدی از فرماندهی کل صادر شد، مبنی بر هوشیاری و کنترل کامل تا قطره ای آب به خاندان پیامبر اکرم که بهترین خلق خدا هستند، نرسد.

مورخان می گویند: سه روز قبل از شهادت امام، آب را بر ایشان بستند (3).

یکی از بزرگترین مصیبتهای حضرت، همین بود که صدای دردآلود کودکان خود را می شنید که بانگ العطش، العطش سرداده بودند. از شنیدن ناله آنان، و از دیدن صحنه هولناک لبهای خشکیده اطفال و رنگ پریده آنان و خشک شدن شیرهای مادران، قلب امام درهم فشرده می شد.

انور جندی این صحنه فاجعه آمیز را چنین تصویر می کند: گرگان درنده از آب بهره مندند، لیکن خاندان نبوت تشنه لب هستند. چقدر ستم است که شیر، تشنه بماند، در حالی که سالم است و اعضایش استوار. اطفال حسین در صحرا می گریند، پروردگارا! پس فریادرسی کجاست (4)

خداوند رحم و مروت را از آنان گرفته بود، پس انسانیت خود را منکر شدند و تمامی ارزشها و عرفها را زیر پا گذاشتند.

یکی از مسخ شدگان به نام مهاجر بن اوس سرخوش از این پلیدی و نامردمی، متوجه حضرت شد و با صدای بلند گفت:

« ای حسین! آیا آب را می بینی که چگونه موج می زند؟ به خدا قسم! از آن

نخواهی چشید تا آنکه در کنارش جان دهی..» (5)

عمرو بن حجاج نیز گویی به غنیمتی یا مکتی دست یافته باشد، با خوشحالی به طرف حضرت دوید و فریاد زد:

« ای حسین! این فرات است که سگان، چهارپایان و گرازها از آن می نوشند. به خدا سوگند! از آن جرعه ای نخواهی نوشید تا آنکه حمیم را در آتش دوزخ بنوشی.» (6)

این ناجوانمرد از همان کسانی است که به امام نامه نوشتند و خواستار آمدن ایشان به کوفه شدند.

یکی دیگر از اوباش کوفه به نام عبدالله بن حصین از دی با صدایی که جاسوسان پسر مرجانه بشنوند و بدین ترتیب به جوایز طاغوت کوفه دست پیدا کند، گفت:

« ای حسین! آیا به این آب که به شفافیت آسمان است می نگری؟ به خدا قسم! از آن قطره ای نخواهی نوشید، تا آنکه از تشنگی بمیری.»

امام دست به دعا برداشت و او را نفرین کرد:

« پروردگارا! او را با تشنگی بمیران و هرگز او را نیامرز.» (7)

این مسخ شدگان همچنان در تباهی پیش رفتند و در درّه هولناک جنایات و گناهان که از آن راه گریزی نیست سقوط کردند.

ابوالفضل تمام آن بی حرمتی ها به مولای عزیزتر از جانش میدید و سخت غمگین بود

طبق برخی از روایات گفته میشود که امام حسین (علیه السلام) به عباس (علیه السلام) و چند نفر دیگر فرمودند: بروید و در چند قدمی چاهی حفر کنید شاید به آب برسید آنها رفتند و مشغول کندن چاه شدند ولی پس از تلاش بسیار به آب نرسیدند (8)

چرا عباس علیه السلام را سقا نامیدند؟

هنگامی که تشنگی کشنده کودکان را فراگرفت سیدالشهداء (علیه السلام) نگاهی به عباس

(علیه السلام) نمود و با آن نگاه تمام کتاب وجودش را فراخواند حضرت بدو ماموریت بخشید که برای آن دلسوختگان بخصوص اطفال حرم آب فراهم آورد ابوالفضل (علیه السلام) از شادی پروبال گرفت... پس آن شخصیت والا بر آن شد تا برای به دست آوردن آب، به زور متوسل گردد. حضرت عباس علیه السلام صبر کرد تا شب تاریک شد، سپس چون شیر غران به سوی شریعه روان شد سی سوار و بیست پیاده همراه این شهامت مجسم به راه افتادند. با خود بیست مشک آب برداشتند و راه شریعه فرات را پیش گرفتند. نافع بن هلال مرادی که از اصحاب بزرگ حضرت امام حسین بود، پیشاپیش آنان می تاخت. عمرو بن حجاج زبیدی که از جنایتکاران جنگ کربلا و مسؤل نگهبانی از فرات بود، راه را بر نافع گرفت و از او پرسید:

به چه کار آمده ای؟

گفت پسر عم تو، آمدم تا آب بنوشم

بنوش، گوارایت.

آیا من بنوشم ولی حسین و دیگر اصحابش که می بینی تشنه باشند؟!

عمرو گفت: راست گفتی، لکن چه توان کرد؟ ماءموریت دارم باید آن را به نهایت برسانم برای آنان نمی شود آب برد، ما را اینجا گذاشته اند تا آنان را از آب منع کنیم. هلال چون این سخن بشنید، ندا در داد که ای اصحاب حسین در آید!

عباس سلام الله علیه چون شیر شرزه با جماعت خود به شریعه در آمد، و از آن سوی عمرو نیز به افراد خود فرمان جنگ داد و تنور رزم افروخته گشت. اصحاب امام حسین علیه السلام به فرماندهی حضرت عباس (علیه السلام) نیمی به جنگ پرداختند، و نیمی مشکهای خود را از آب پر کردند. دشمنان از ترس این دلاور نامی جرات نزدیک شدن به او رانداشتند در این جنگ از لشگر عمرو بن حجاج، جمعی مقتول و مطروح افتادند و گروهی خسته و مجروح گشتند، ولی از اصحاب امام حسین علیه السلام کسی را آسیبی نرسید. پس حضرت عباس علیه السلام بسلامت باز گشت و اصحاب امام و اهل بیت علیه السلام سیراب شدند، از آن روز، حضرت ملقب به سقا شد، که از مشهورترین و محبوبترین القاب حضرت است و مردم

ص: 231

گفتنی است آن حضرت از دوم محرم تا شب عاشورا چهار بار آب به خیمه ها برد هرکسی حاجتی داشت یا آب میخواست به قمر بنی هاشم (علیه السلام) مراجعه میکرد

طبق روایات در شب نهم محرم آب در خيام امام حسين (عليه السلام) تمام شد و کودکان بسیار تشنه ماندند... در آن هنگام یکی از اصحاب امام به نام بریر بن خضیر که گریه کودکان را شنیده بود تحمل نکرده و با عده ای خود را به آب میرساند جنگ بین یاران امام و دشمن در میگیرد یکی از اصحاب میپذیرد که مشکی را از آب پر کند و فرار کند و آن را به خیمه ها ببرد او مشک را پر کرد و به دوش گرفت در این هنگام تیری به بند مشک خورد و در گلوی او فرو رفت و بند مشک را به گلوی او دوخت خون از او سرازیر شد او با دستش تیر را بیرون آورد در حالی که میگفت حمد و سپاس خداوند را که گردنم را فدای مشک و مشک را فدای کودکان حسین (علیه السلام) کرد... بریر همچنان میجنگید و رجز میخواند تا اینکه امام حسین متوجه شده و عده ای را به کمک او فرستاد تا نجاتش دادند بریر خوشحال بود که مقدار کمی آب به خیمه آورده ولی وقتی مشک را به زمین گذاردند تشنگان آنچنان به سوی مشک هجوم آوردند که سر مشک باز شد و آب آن به زمین ریخت بریر به سر و صورت خود میزد و با ناله و آه میگفت وای بر من در مورد جگرهای سوخته دختران رسول خدا... (10) حضرت عباس (علیه السلام) پس از شنیدن این پاسخ آن چنان به صف دشمنان حمله کرد که آنها را تارومار و پراکنده ساخت و در این هنگام حسین (علیه السلام) و یارانش به آب دست یافتند و از آن برداشتند (11)

امان نامه برای عباس (علیه السلام)

ابوحنیف و دیگران گویند: چون ابن زیاد به پسر سعد نوشت که در قتل حسین علیه السلام تعجیل کن مگر با یزید بیعت کند و نامه را به شمر داد تا به کربلا ببرد، عبدالله بن ابی محل بن حزام بن خالد بن ربیع بن عامر و حیدری از جای برخاست و گفت: ایها الاءمیر، علی بن ابی طالب عمه مرا که ام البنین است ترویج نمود و از او

چهار پسر آورد و این چهار پسر اکنون با حسین بن علی علیه السلام هستند. از تو خواستارم که نامه امانی برای ایشان بنویسی. ابن زیاد قبول کرد و شمر هم، که از قبیله ام البنین سلام الله علیه بود، به پا خاست و مطلب را تاءکید کرد. ابن زیاد امان نامه ای نوشت و به عبدالله بن ابی محل داد و او نیز این نامه را به آزاد کرده خود داد که به کربلا برساند. چون نامه را تسلیم قمر بنی هاشم علیه السلام کرد، آن حضرت فرمود: به خالوی ما بگو ما را نیازی به امان نامه نیست، امان نامه خدا بهتر از امان نامه فرزند سمیه است! امان نامه شمر و اینکه گفت فرزندان خواهر مایند تصور نشود از نقطه نظر قرابت و خویشاوندی این عمل از او صادر گردید هنه بلکه میخواست بدین وسیله از ضربت شمشیر حضرت عباس لشکر ابن زیاد را رهایی بخشد و از این راه خدمتی هرچه بزرگتر به حزب سفیان نماید (12) شمرگمان میکرد با این ترفند خانواده ابوالفضل (علیه السلام) را می فریبد و از یاری برادرشان بازمی دارد و در نتیجه سپاه امام را تضعیف می کند؛ زیرا آنان از دلیرترین جنگاوران عرب هستند.

شمر، با این نیت، پارس کنان به طرف سپاه امام تاخت و در برابر آن ایستاد و فریاد زد:

خواهر زادگان ما، عباس و برادرانش کجا هستند؟.

آن رادمردان چون شیران از جا جهیدند و گفتند:

ای پسر ذی الجوشن! چه می خواهی؟.

شمر در حالی که محبت دروغینی نشان می داد، چنین مژده داد:

برایتان امان آورده ام.

سخن او چون نیسی، آنان را منزجر کرد، پس با خشم و برافروختگی فریاد زدند:

خداوند تو را و امانت را لعنت کند! آیا به ما امان می دهی، ولی پسر دخت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) امان نداشته باشد؟ (13)

سید نیز در لهوف می فرماید: شمر عقب خیمه ها آمد و فریاد کرد ابن بنو اختنا عباس و عبدالله و جعفر و عثمان؟ کسی او را جواب نگفت. حضرت قمر بنی

هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام بیرون آمد و فرمود: چه می گویی؟ شمر گفت:

(14)

خواهر زادگان من، شما در امانید، بیهوده خود را به جهت یاری کردن برادران حسین علیه السلام به کشتن ندهید و طاعت یزید را از دست ندهید. این وقت حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام با آواز بلند فرمود: لعنت خدا بر تو باد و بر امانی که از برای ما آورده ای.

ای دشمن خدا آیا امر می کنی ما را که دست از برادر از جان عزیزتر و سید و مولای خود امام حسین علیه السلام فرزند فاطمه سلام الله علیه برداریم و داخل در اطاعت اولاد زنا و فرزندان لعینان باشیم یا بشویم؟ و او غضب آلود به لشکر خود مراجعت کرد.

ز ماست دست بیعت سپهر بلند نخواهد گرفتن، دهان را بند

برادر که از نزد رب جلیل پرستار مهد آمدش جبرئیل

غبار درش فر سیمای ماست برادر مخواش، که مولای ماست

آن پلید، سرخورده بازگشت، پنداشته بود این بزرگان و برادران امام مانند یاران خودش هستند؛ مسخ شدگانی که وجدانهای خود را به «ثمن بخس» (به ابن زیاد فروختند و زندگی خود را به شیطان بخشیدند. ولی ندانست که برادران حسین، اسوه های تاریخند که کرامت انسانی را بنا کردند و برای انسان، افتخار بزرگی به ارمغان آوردند.

هنگامی که شمر برگشت عمر سعد دستور حمله را با این اشعار صادر کرد: «ای اسب سواران خدایی، سوارشده) و حمله را آغاز کنید (و بشارت باد شما را به بهشت...» (15)

هجوم سپاهیان برای جنگ با امام حسین (علیه السلام):

اصحاب و جوانان بنی هاشم به سرکردگی حضرت عباس (علیه السلام) به پاسداری خیمه ها مشغول بودند. عصر پنجشنبه، نهم ماه محرم، تلایگان سپاه شرک و کفر، برای

ص: 234



جنگ با ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیش تاختند. دستورات شدیدی از طرف پسر مرجانه برای پایان دادن سریع به پیکار و حل معضل صادر شده بود؛ زیرا بیم آن می رفت که سپاهیان، سر عقل بیایند و دو دستگی در میان آنان حاصل شود. امام در آن لحظه مقابل خیمه اش، سر بر شمشیر خود نهاده بود که خواب ایشان را در ربود. بانوی بزرگ بنی هاشم خواهر امام، حضرت زینب علیها السلام هیاهوی سپاهیان و تاختن آنان را شنید، هراسان نزد برادر رفت و او را از خواب بیدار نمود. امام سر برداشت، به خواهر نگران خود نگاه کرد و با عزم و استواری گفت:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم که می گفت: تو به سوی ما می آیی....

بزرگ بانوی حرم از اندوه، قلبش فشرده شد، فروشکست، نتوانست خودداری کند، بر گونه اش نواخت و گفت:

ای وای بر من!.... امام اورافر مودند: ای خواهر بر تو وای نیست آرام گیر خدای تورا رحمت فرماید (16)

حضرت ابوالفضل خود را به برادر رساند و عرض کرد:

آنان به سوی تو می آیند

امام از او خواست علت آمدن آنان را جویا شود و فرمود:

برادرم! جانم به فدایت! سوار شو و نزد آنان برو و از آنان بپرس شما را چه شده و چه می خواهید؟.

امام این چنین قربان برادر می رود و همین نشان دهنده مکانت والا و منزلت بزرگ اوست و آشکار می کند که حضرت به قله ایمان و بالاترین مرتبه یقین، دست یافته است.

مدح تو این بس که شه ملک و جان شاه شهیدان و امام زمان

گفت به تو گوهر والانژاد جان برادر به فدای تو باد

ابوالفضل، همراه بیست سوار از اصحاب از جمله: زهیر بن قین و حبیب بن

مظاهر، به طرف سپاهیان تاخت و خود را به آنان رساند، سپس از آنان انگیزه این پیشروی را پرسید، آنان گفتند:

« امیر به ما فرمان داده است یا حکم او را بپذیرید و یا با شما پیکار می کنیم » (17) عباس فرمود: شتاب نکنید تا نزد مولایم بروم و خواست شمارا به محضر او عرض کنم

حضرت عباس به طرف برادر، بازگشت و خواسته آنان را با ایشان در میان گذاشت....

ابوالفضل (علیه السلام) گفته های سپاهیان را برای برادر بازگو کرد، حضرت به او گفتند:

« به سوی آنان بازگرد و اگر بتوانی تا فردا از آنان فرصت بگیر. چه بسا امشب را بتوانیم برای خدا نماز بخوانیم، دعا کنیم و استغفار نماییم، خداوند می داند که نماز را دوست دارم و به تلاوت کتابش و دعا و استغفار بسیار، دلبسته ام... » (18) ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خواست با پربارترین توشه؛ یعنی نماز، دعا، استغفار و تلاوت قرآن، دنیا را وداع گوید و با دستیابی هرچه بیشتر از آنها به دیدار خداوند بشتابد.

ابوالفضل علیه السلام به سوی اردوگاه پسر مرجانه تاخت و خواسته برادرش را برای آنان بازگو کرد. ابن سعد در این مورد از شمر که تنها رقیب او برای فرماندهی سپاه به شمار می رفت و در عین حال تمام کارهایش را زیر نظر داشت و بر او جاسوس بود نظر خواهی کرد. عمر از آن می ترسید که در صورت پذیرفتن خواسته امام، شمر از او نزد ابن زیاد بدگویی کند و همچنین هدف عمر آن بود که در پذیرفتن خواسته امام، برای خود، شریکی پیدا کند و از بازخواست احتمالی ابن زیاد، مبنی بر تاءخیر جنگ در امان باشد، لیکن شمر از اظهار نظر خودداری کرد و آن را به عهده عمر گذاشت تا خود او مسؤول عواقب آن باشد. عمرو بن حجاج زبیدی از این تردید و درنگ در پذیرش د خواسته امام به ستوه آمد و با ناراحتی گفت:

« پناه بر خدا! به خدا قسم! اگر او از دیلمی ها بود و این خواسته را از شما داشت ، شایسته بود بپذیرید .» (19)

عمرو بن حجاج به همین مقدار اکتفا کرد و دیگر نگفت که او فرزند رسول خداست و آنان بودند که حضرت را با مکاتبات خود به آمدن به کوفه، دعوت نمودند.

آری، اینها را نگفت؛ زیرا از آن بیم داشت که جاسوسان ابن زیاد، گفته هایش را به طاغوت کوفه برسانند و در نتیجه دچار حرمان و حتی کیفر گردد. ابن اشعث نیز گفته عمر و را تایید کرد. پس عمر سعد با تاخیر جنگ موافقت کرد و به یکی از افراد خود گفت که آن را اعلام کند. آن مرد نزدیک اردوگاه امام رفت و با صدای بلند گفت :

« ای یاران حسین بن علی! تا فردا به شما فرصت می دهیم، پس اگر تسلیم شدید و به فرمان امیر تن دادید، شما را نزد او خواهیم برد و اگر خودداری کردید، با شما خواهیم جنگید (20)»

نبرد به صبح روز دهم محرم موكول شد و سپاهیان عمر سعد منتظر فردا ماندند تا ببینند آیا امام تن به خواستههای آنان می دهد، یا آنکه دعوت آنان را رد می کند.

بنابراین در حساس ترین نقطه شروع واقعه عاشورا، حضرت عباس (علیه السلام) هم سردار لشکر بود و هم سفیر تام الاختیار امام، و از همین روی یکی از القاب آن حضرت را سفیر الحسین (علیه السلام) گفته اند

امام (علیه السلام) اصحاب را آزاد می گذارد:

امام حسین، ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شب دهم محرم، اهل بیت و اصحابش را جمع کرد، خبر شهادت خود را به آنان داد و از آنان خواست راه خود را پیش گرفته، حضرت را با سرنوشت محتومش تنها گذارند. ایشان می خواست آنان نسبت به آینده و کار خود بینا و آگاه باشند.

امام در آن شب حساس، چنین آغاز سخن کرد:

ص: 237

« خداوند را به بهترین وجه سپاس می گویم و او را در خوشی و ناخوشی، حمد می کنم. پروردگارا! تو را سپاس می گویم که ما را کرامت نبوت بخشیدی، قرآن را به ما آموختی، بینش در دین عنایت کردی، برای ما گوش و چشم و دل آگاه قرار دادی و ما را از مشرکان قرار ندادی.

اما بعد: من اصحاب و خاندانی وفادارتر و بهتر از اهل بیت و اصحاب خودم نمی شناسم. خداوند به همه شما پاداش نیک عنایت کند.

آگاه باشید! که من گمان ندارم امروز ما از دست این دشمنان، فردایی داشته باشد. من به همه شما اجازه دادم و بیعتم را از شما برداشتم تا با آسودگی و بدون ملامت، راه خود را پیش بگیرید و بروید. اینک این شب است که شما را پوشانده، پس از آن چون شتری یا چون سپری (21) استفاده کنید و هر یک از شما دست یکی از افراد خاندانم را بگیرد خداوند به همه شما جزای خیر دهد و سپس در شهرهای خود پراکنده شوید تا آنکه خداوند گشایشی دهد. دشمنان تنها مرا می خواهند و اگر به من دست پیدا کنند، از جستجوی دیگران خودداری می کنند... «(22) ایمان ناب و عصاره امامت و شخصیت امام در این خطابه بزرگ، آشکار و متجلی می گردد. حضرت در این شرایط حساس و سرنوشت ساز، از هرگونه ابهام گویی و تعقید، خودداری می کند و با صراحت، آینده محتوم آنان را در صورت بودن با ایشان نشان می دهد؛ اگر اصحاب و اهل بیت امام بمانند، هیچ سود دنیوی در کار نخواهد بود و یک مسیر را باید بپیمایند؛ که آن جانبازی و شهادت است.

لذا حضرت از آنان می خواهد از تیرگی شب، استفاده کنند و با دلی خوش د و بدون دغدغه بیعت زیرا امام همه را از وفای به عهد و پیمان و بیعت خود معاف کرده است به هر جا که می خواهند بروند و اگر از کناره گیری از حضرت در روز، شرم دارند، اینک بهترین فرصت است.

امام همچنین تاءکید می کند که تنها هدف این درندگان خونخوار، اوست و نه دیگری. و دشمن، تشنه ریختن خون حسین است و اگر به مقصود خود دست پیدا کند، دیگر با آنان کاری ندارد.

هنوز امام خطابه خود را به پایان نرسانده بود که شور و جنبشی در اهل بیت به وجود آمد و آنان با چشمانی اشکبار، همبستگی خود را با امام و جانبازی خود را در راه او اعلام کردند. حضرت ابوالفضل (علیه السلام) به نمایندگی از آنان، امام را مخاطب ساخت و عرض کرد:

هرگز تو را ترک نخواهیم کرد. آیا پس از تو زنده بمانیم؟! خداوند هرگز چنین روزی را نیاورد!

امام متوجه عموزادگان خود، فرزندان عقیل شد و گفت:

از شما، مسلم به شهادت رسید، همین کافی است، بروید که به شما اجازه رفتن می دهم.

رادمردان خاندان عقیل، چونان شیرانی خشمگین بانگ زدند: در آن صورت مردم چه خواهند گفت و ما چه خواهیم گفت؟! بگوییم: بزرگ و مراد و سرور خود را وا گذاشتیم! بهترین عموزادگان خود را ترک کردیم! نه با آنان تیری انداختیم، نه نیزه ای زدیم، نه شمشیری زدیم و نه می دانیم آنان چه کردند، نه به خدا قسم! چنین نخواهیم کرد، بلکه با جان و مال و خانواده، فدای تو می شویم و همراهت پیکار می کنیم تا به همان راهی که می روی ما نیز برویم. خداوند زندگی پس از تو را زشت گرداند («23»).

آنان، با عزمی استوار، حمایت از امام و دفاع از اعتقادات و اهداف او را برگزیدند و مرگ زیر سرنیزه ها را بر زندگی بدون هدف، ترجیح دادند.

دیگر اصحاب امام نیز خشنودی خود را از شهادت در راه امام اعلام کردند.

حضرت برای آنان پاداشی نیک طلب کرد و تاکید نمود که آنان در فردوس برین و کنار پیامبران و صدیقین از نعمات جاوید، برخوردار خواهند بود. پس از آن، اصحاب یکصدا فریاد زدند:

« ستایش خدای را که ما را به یاری تو کرامت و به شهادت با تو شرافت بخشید.

یا بن رسول الله! آیا نمی خواهی ما، هم در جه شما باشیم («24») قبلا نیز عباس بر فراز بام کعبه

فرموده بودند: «... چگونه ممکن میشود شهید کردن ابی عبدالله حسین (علیه السلام) مادامی که من زنده هستم و شمشیرم از غلاف بیرون کشیده باشد بیاید تا شمارا از راه کشتن امام آگاه کنم بشتابید برای کشتن من و گردنم را بزنید تا به مقصودتان برسید...» (25) هستی این قهرمانان با ایمان عمیق، عجین شده بود و آنان از تمام پایندیهای زودگذر، رهایی یافتند و به راه خدا قدم نهادند و پرچم اسلام را در تمام عرصه های هستی به اهتزاز درآوردند.

شب زنده داری:

امام (علیه السلام) با برگزیدگان پاک و مؤمن از اهل بیت و یارانش، متوجه خدا شدند، به نیایش پرداختند، با دل و جان به مناجات پرداختند و از خداوند عفو و مغفرت درخواست کردند.

آن شب هیچ یک از آنان نخوابید، گروهی در حال رکوع، گروهی در حال سجود و گروهی به تلاوت قرآن مشغول بودند و همه ای چون زنبور عسل داشتند. با بی صبری، منتظر سرزدن خورشید بودند تا به افتخار شهادت در راه ریحانه رسول خدا دست پیدا کنند.

افراد اردوگاه ابن زیاد نیز آن شب را با شوق منتظر بامداد بودند تا خون اهل بیت (علیهم السلام) را بریزند و بدین ترتیب به اربابشان پسر مرجانه نزدیک بشوند.

### **چرا عباس علمدار سپاه امام حسین (علیه السلام) بود:**

گرچه برای حضرت عباس علیه السلام هفده منصب نوشته اند که یکی از آنها پرچمداری است، ولی این منصب به قدری بر آن حضرت اطلاق شده که گویی تنها لقب آن حضرت، همین لقب پرچمداری بوده است.

همچنان که مقام سقایت و سقایی را در صفحات پیش توضیح دادیم، ناگزیر در اینجا نیز درباره پرچم و پرچمداری مقداری توضیح می دهیم، تا خواننده اهمیت مقام پرچمداری را بداند، بویژه آنکه فرزند امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

علمدار و پرچمدار نهضت عاشورای حضرت امام حسین علیه السلام بوده است.

## پرچم و پرچمداری در تاریخ

به پارچه ای که بر سر چوب کنند و علامت یک کشور، یا بخشی از ارتش یک دسته ای باشد، پرچم و بیرق از قدیم الایام بین ملل و جوامع گوناگون نشان و افتخار بوده است. درفش کاویان همان چرم پارچه ای بود که کاوه آهنگر در وقت خروج بر ضحاک بر سر چوبی نصب کرده بود و پس از آن فریدون آن چرم را به جوهر و یاقوت و زمرد گرانها مرصع نموده و به درفش کاویانی موسوم ساخت و هر یک از سلاطین کیانی که بر سر سلطنت می نشست چیزی بر آن می افزود (26) در وقت غلبه لشکر اسلام بر ارتش د ساسانی، از جمله غنائم یکی همان علم بود که عرض آن ذراع آن 8 ذراع بوده است و جوهراتش در میان رزمندگان مسلمان تقسیم شد. بعضی نوشته اند اولین پرچم، رایت حضرت ابراهیم صلی الله علیه و آله بوده است. (27) در دوران جاهلیت پرچمهایی رایج بوده است که از آن میان، می توان پرچم سیاهی به نام ریه العقاب نام برد. برخی از آنها نیز به رنگ سفید بوده است.

اما در دوره اسلامی ریایات مربوط به پیامبر و اصحاب وی در جنگها و غزوات به رنگهای مختلف به اهتزاز در می آمده، مثلاً- حمزه سیدالشهدا سرخ پرچم امیرالمؤمنین علیه السلام زرد و جنگ خیبر سفید و در عین الورد، ابلق) مایل به سیاه و سفید (و بعد از حمزه پرچمی را که علی بن ابی طالب علیه السلام به دوش می کشید سبز بوده است.

پرچمهای بنی امیه سرخ؛ و پرچم داعیان و شورشگران علوی سفید رنگ بود و پیرامون بنی عباس نیز سیاه را انتخاب کرده بودن) مگر در زمان مأمون عباسی، که به رنگ سبز مبدل گشت (العزیز بالله، خلیفه فاطمی مصر، در هنگام تسخیر شاه پانصد پرچم همراه داشت، بالآخره امر و ارتشبدان و رؤسا اهتمام زیادی به پرچم می دادند و مسلمانان به جای عقاب که نقش پرچم بت پرستان بود کلمه لا اله الا الله، محمد رسول الله را روی پرچم زر دوزی نموده بودند. لوای توابین و منتقمین از قتله سیدالشهدا علیه السلام نیز، که قدرت آنان در دوران حکومت مختار و پیرامون او به

اوج خود رسید، سه رنگ بود.

همچنانکه دنیای امروز هم این شعار را محترم شمرده و مایه تشخیص و تمایز ملل و اقوام از یکدیگر می شناسد.

پرچمداری؛ میراث از پدر

چون مرکز فرماندهی سپاه به عهده شخص پرچمدار است و تا زمانی که پرچم در اهتزاز قرار دارد، انبوه لشکر دلگرم و بدون هراس و ترس به سر می برند؛ لذا پرچمدار باید فردی رشید، دلاور، فداکار، جسور و قدرتمند باشد و از شوکت و حمله دشمن نهراسد. چه اینکه سقوط و سرنگون شدن پرچمدار مایه شکست لشکر است، بدین جهت جز دلیر مردان غیرتمند به پرچمداری برگزیده نمیشدند چنین بود که پرچمداران در راه مأموریت خطیر خود تا آخرین قطره خون پایداری میکردند و ثبات قلب و غیرت و شرافت آنان اجازه نمی داد در بحرانی ترین موقعیتهای جنگ پرچم را از دست نهند و به خواری و ننگ گرفتار آیند لذا

پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر پرچم را به دست شجاعترین فرزندان اسلام، حمزه سیدالشهداء سلام الله علیه، داد و بعد از شهادت آن بزرگوار نیز به دست توانای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، که واجد شرایط بود، سپرد. در جنگ خیبر ابتدا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پرچم را به دست دو نفر که صلاحیت نداشتند سپرد تا ماهیتشان در کوره آزمون سخت نبرد بر مسلمین معلوم گردد؛ و چون مغلوب و کله خورده از میدان برگشتند، آنگاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسول خدا را دوست می دارد و خدا و رسول خدا نیز او را دوست می دارند، و چون بر دشمن حمله برد فرار نکند و بدون فتح و پیروزی باز نگردد و خداوند فتح خیبر را به دست توانای او قرار داده است.

مهاجرین و انصار در آن شب آرزو می کردند که آن پرچم فردا در دست آنان قرار گیرد. اما چون بامداد فردا رسید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: پسر عمم، علی علیه السلام، کجاست؟! گفتند: درد چشم چنان او را از پا درآورده است که قدرت



حرکت ندارد! فرمان داد آن حضرت را حاضر کنند، و چون مولا آمد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک بر چشمهای آن بزرگوار مالید و بلافاصله شفا یافت. آنگاه پرچم را بدو عنایت کرد و او چونان شیرینی غضبناک خود را به قلب سپاه دشمن زد. در میان چون در برابر مرحب، که باهزار دلاور مقابل بود، قرار گرفت این رجز را خواند:

انا الذی سمتنی امی حیدره ضرغام آجام و لیث قسوره

و سپس چنان ضربتی بر سر او زد که تا دندانهایش را شکافت و در نتیجه مرحب نقش بر زمین شد و بعد شجاعان دیگر را به خاک هلاکت کشاند و ربیع و عنتر خیبری و صواب را چنان ضربتی حیدری از پا در آورد که بینندگان را متحیر ساخت. گاهی با یک ضربت چنان دشمن را به دو نیم تقسیم می کرد که نیم پایین بدن وی لحظاتی چند می ایستاد و سپس بر زمین می افتاد. هنگامی هم که لشگر کفر را هزیمت داد و آنان به قلعه خیبر پناهنده شده و در قلعه قموص را بستند، آنها را تعقیب نموده و با دست یداللهی در قلعه خیبر را از جای کند و آن را تا چهل ذراع به عقب سر پرتاب نمود، با اینکه چهل نفر نمی توانستند آن در را حرکت دهند. آنگاه در را بر روی دست گرفته و لشگر اسلام با تمام احشام و چهار پایان از روی آن در عبور کردند تا فتح کامل نصیب مسلمین گردید.

وقتی دودست جعفر طیار در جنگ موته قطع شد با باقی مانده از دستهایش پرچم را گرفت اما وقتی که ضربت بر فرقهش فرود آمد زید بن حارثه پرچم را گرفت در جنگ صفین امیرالمؤمنان (علیه السلام) پرچم را به هاشم بن عتبه دادند هرناگواری بر او وارد شد تحمل واستقامت کرد اما وقتی شکمش را شکافتند امیرالمؤمنین دیدند پرچم جلونمی رود برای پرچم دار پیغام فرستاد وی در جواب گفت: سلام مرا به علی برسانید و جریان را عرض کنید و دستش را از روی شکمش برداشت دیدند امعای او روی زمین ریخت سپس پسرش عبدالله بن هاشم پرچم را برداشت (28) این بود نمونه هایی از ثبات و پایداری برای حفظ علم و پرچم!! رسول خدا هم تا میتوانستند در تمام جنگها بی که شرکت میفرمودند پرچم را بدست حضرت علی (علیه السلام) میدادند غیر از جنگ تبوک که به امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) در جنگ شرکت نکردند

فرزند برومند و دلاور رشید امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، این سمت را از پدر بزرگوارش به ارث برده و در قیام عاشورا مقام پرچمداری از طرف سپهسالار امام حسین علیه السلام، به او محول بود. از معصومین علیه السلام که بگذریم، در تاریخ پرچمداری فداکارتر و شجاعتر و دلیرتر از او سراغ نداریم.

پرچمدار کربلا چنان ضرب دستی به دشمن نشان داد که تا دامنه قیامت نامش زنده و پابرجاست. وی، همچنانکه از این پس روشن خواهد شد، پرچم حسینی را تا آخرین لحظه حیات حفظ کرد و در این مدت آن را چنان پا برجا و استوار نگه داشت که دشمن را نیز حیرت و تحسین افکند؛ و این پرچمها و نشانه ها که در اول محرم هر سال، برافراشته می شود و زینت بخش تکایا و حسینیه ها و خیابانها و رهگذرها و بالا-آخره اجتماعات جهان اسلام است، همه و همه، یادآور همان عملی است که قریب 1400 سال پیش در روز عاشورا حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در اردوی حسینی علیه السلام برافراشت و در راه حفظ آن، دودست خویش را فدا کرد. برآستی تنها او بود که در نهضت مقدس عاشورا و انقلاب خونین کربلا به سمت فرماندهی لشگر و پرچمداری انتخاب شد و چه خوب هم از عهده این امر برآمده و نام خویش را تا دنیاست زنده و پاینده نمود. (29)

یزید به حیرت می افتد!

در نقلهای تاریخی آمده است که: پرچم حضرت عباس علیه السلام، پرچمدار کربلا، جزو اموال غارت شده ای بود که به شام بردند. در میان غنائم، وقتی که یزید چشمش به آن پرچم افتاد، عمیقا آن را نگاه کرد و در فکر فرو رفت و سه بار از روی تعجب برخاست و نشست. سؤال کردند: ای امیر، چه شده که این گونه شگفت زده و مبهوت شده ای؟

یزید در جواب گفت: این پرچم در کربلا به دست چه کسی بوده است؟

گفتند به دست برادر حسین علیه السلام، که نامش عباس بود و پرچمداری سپاه امام

حسین علیه السلام را از جانب وی بر عهده داشت.

یزید گفت: تعجبم از شجاعت عجیب این پرچمدار است!

پرسیدند: چطور؟!

گفت: خوب به این بنگرید، می بینید که تمام قسمتهای آن - از پارچه گرفته یا چوب آن - بر اثر اصابت تیرها و سلاحهای دیگر که به آن رسیده، آسیب دیده است، جز دستگیره آن، و این موضع - که کاملاً سالم مانده - حاکی از آن است که تیرها به دست پرچمدار اصابت می کرده، ولی او پرچم را رها نکرده است، و تا آخرین توان خود، پرچم را نگهداشته است، و تنها وقتی که آخرین رمق خویش را از دست داده پرچم از دستش افتاده یا با دست او با هم افتاده است، و لذا دستگیره پرچم اینگونه سالم مانده است! (30)

چو بیرق از کف عباس نوجوان افتاد آتش به خرمن سلطان انس و جان افتاد

به خون دیده انجم طپید رایت مهر که نعش صاحب رایت، به خون طپان افتاد

ز پیش چشم برادر برای آب حیات جدا ز خضر، چو اسکندر زمان افتاد

ادامه دارد...

منابع و پی نوشتها:

1 - روح الاسلام، ص 296.

2 - زُبَالة محلّی است معروف در مسیر مکه از طریق کوفه و مکانی است آباد که دارای بازارهایی می باشد این محلّ بین واقصه و ثعلبیه واقع شده است معجم البلدان 3/129.

3 - مرآة الزمان فی تواریخ الاعیان، ص 89

4 - وذئاب الشرور تنعم بالماء

واهل النبى من غیر ماء

یا لظلم الاقدار یظماء قلب الیث

واللیث موثق الاعضاء

ص: 245

وصغار الحسين يبكون في الصحرا

يا رب! اين غوث القضاء

5- انساب الاشراف، ج 2، ق 1.

6- انساب الاشراف، ج 2، ق 1.

7- الصراط السوي في مناقب آل النبي، ص 86.

8- ناسخ التواريخ امام حسين (عليه السلام) ص 235

9- ناسخ التواريخ: جلد 2، صفحه 196، چاپ افست سال 1351 شمسی - انساب الاشراف، ج 1،. تاريخ طبري ج 6 ص 234  
والاخبار الطوال ص 53 ج سردار كربلا از موسوی المقدم ص 284-285

10 - معالی السبطين ج 1 ص 319 و 321 وداستان دوستان ص 306

11 - منتهی الامال ج 1 ص 278

12 - الدعوه الحسينيه الى نصره الاسلاميه ص 159

13 - انساب الاشراف، ج 1، ق 1.

14 - ارشاد شيخ مفيد: صفحه 230، چاپ بصيرتي

15 - الارشاد شيخ مفيد ج 2 ص 89، اعلام الوری ج 1 ص 454 وتاريخ طبري ج 5 ص 416

16 -- الكامل، ابن اثير، ج 3، ص 284، ارشاد شيخ مفيد ج 2 ص 90 وكتاب سقاي معرفت از باقر فخار

17-72 - البدايه والنهائيه، ج 8، ص 177،، الارشاد ج 2 ص 90 وتاريخ طبري ج 5 ص 416 وسقاي معرفت

18 - الارشاد في معرفه حجج الله على عباد ج 2 ص 90 وتاريخ طبري ج 5 ص 416

19 - تاريخ ابن اثير، ج 3، ص 285.

20 - حياه الامام الحسين، ج 3، ص 165.

21 - باختلاف روايت در متن خطبه: جملاً و جُنه م.

22 - ابن اثير، ج 3، ص 285.

23 - تاريخ طبري، ج 6، ص 238.

24 - حياه الامام الحسين، ج 3، ص 169، 168.

25 - سقاي معرفت ج 2 ص 165

ص: 246

26 - جواهرات و اشیای قیمتی بیرق را به 200000 درهم قیمت کرده اند

27 - برخی از تواریخ، نخستین پرچم را درفش کویانی شمرده و بعضی نیز رایت ابراهیم خلیل صلی الله علیه و آله را نخستین بیرق می دانند که بر روم غلبه کرد و لوط را از دست آنها نجات داد، پرچمدار کربلا: شیخ حسن مظفری معارف، به نقل از: ابن اثیر، جلد 1، صفحه 168.

28 - بطل العلقمی 84-2/83

29 - استفاده شده از: کتاب شخصیت ابوالفضل علیه السلام، صفحه 46، اثر دانشمند بزرگوار آقای عطایی خراسانی

30 - داستان دوستان: ج 2 ص 234، داستان 164، به نقل از کتاب دین و تمدین: محمد علی حومانی لبنانی.

تنها منجی

## با مصائب عباس (علیه السلام) در حماسه عاشورا 5

### اشاره

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت: 2/23 بعد از ظهر روز 1389/5/18

با مصائب عباس (علیه السلام) در حماسه عاشورا

روز دهم ماه محرم، تلخ ترین، پر حادثه ترین و غم انگیزترین روز تاریخ است.

فاجعه و محنتی نبود مگر آنکه در آن روز بر ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد و عاشورا در جهان غم، جاودانه گشت.

چون می خواهیم عباس بن علی (علیه السلام) را در صحنه حماسه کربلا بشناسیم، ناچار به نقل حوادثی می پردازیم که ابوالفضل در آنها نقش و حضور داشته است. بیان این صحنه ها و واقعه ها، هم ایمان عباس را نشان می دهد، هم وفا و اطاعتش را، هم سلحشوری و مردانگی اش را، هم تابش یقین و باور بر تیغ شمشیر بلند عباس را، هم بصیرت در دین

ص: 247

و ثبات در عقیده و پایمردی در راه مرام و انس به شهادت در راه خدا را.

در جبهه کربلا مردی را می بینیم که در درگیری حق و باطل، بی طرف نمانده است و تا مرز جان به جانبداری از حق شتافته است. قامتش، قلّه نستوه و بلند رشادت؛ دلش، بیکران دریا؛ صدایش رعد آسا و با صلابت. با آن همه شکوه و شجاعت و قوت قلب، یک «سرباز» (و یک) جانباز «در اردوی ابا عبدالله الحسین».

شب عاشورا است و دیدیم که سپاه کوفه و فرماندهان آن، با خیالی خام، همچنان امید داشتند که فردا شود و حسین بن علی تسلیم گردد و او را نزد امیر، عبیدالله بن زیاد ببرند.

عباس، جان جدایی ناپذیر از حسین بود. در همین ایام، در دیدار شبانه امام حسین (علیه السلام) و عمر سعد، که در محلی میان دو اردوگاه انجام گرفت و امام می کوشید که عمر سعد را از دست زدن به جنگ باز دارد، امام به همه همراهان فرمود که بروند؛ تنها عباس و علی اکبر را با خود داشت. عمر سعد هم فقط پسر و غلام خود را در کنار خویش داشت. حضور عباس در کنار امام حسین (علیه السلام) در دیدار و مذاکره ای با آن حساسیت، جایگاه والای او را نزد امام نشان می دهد. او دل به امام سپرده و عاشق امام بود. تصوّر جدایی از امام در ذهن او راه نداشت:

دل رهندن ز دست تو مشکل جان فشاندن به پای تو آسان

بندگانیم جان و دل برکف چشم بر حکم و گوش بر فرمان

و او هم دل به امام باخته بود و هم گوش به فرمانش سپرده بود.

شب تجلی وفا:

برای یاران ابا عبدالله شب عاشورا آخرین شب بود. فردایش روز فداکاری و حماسه آفرینی و روز به اثبات رساندن ادّعای صدق و وفا بود. روز از خود گذشتن، به خدا رسیدن، در راه دین عاشقانه جان دادن و از مرگ نهراسیدن و به روی مرگ لبخند زدن.

در آن شب، امام حسین (علیه السلام) آخرین سخنها و سخن آخر را با یاران در میان نهاد.

همه اصحاب را در خیمه ای گرد آورد. پس از حمد و ثنای الهی، با صدایی رسا و پر حماسه، آنان را مخاطب قرار داد و از جنگ سخت فردا و انبوه دشمن و سرنوشت شهادت سخن

گفت و از این که هرکس بماند، شهید خواهد شد. از آنان خواست که هرکس می خواهد برود، مانعی نیست و این که فردا هر شمشیری که از نیام بر آید دگر بار نیامش را نخواهد دید.

سپرها سینه ها هستند

شرابی نیست، خوابی نیست

کنار آب می جنگیم و آبی نیست

به پاس پاکی ایمان ز ناپاکان کافر، داد میگیریم

تمام دشت را یکبار

به زیر هیبت فریاد میگیریم

و پیروزی از آن ماست

چه با رفتن، چه با ماندن...

و سکوت... تا هر که می خواهد در تاریکی شب برود. رفتنی ها قبلا رفته بودند، آنان که مانده اند گران عهد و وفادار و استوارند، با ایمان، شهادت طلب و آهنین اراده. سخن امام به پایان نرسیده، پاسخ وفا از یاران برخاست.

نخستین کسی که برخاست و اعلام وفاداری و نبرد تا آخرین قطره خون کرد، عباس بود. دیگران هم لای در لای سخنانی همانگونه بر زبان آوردند و پاسخشان این بود که:

چرا برویم، کجا برویم، برویم که پس از تو زنده بمانیم؟! خداوند چنین روزی را هرگز نیاورد! به مردم چه بگوییم؟ اگر نزد آنان برگشتیم، بگوییم سید و سرور و تکیه گاهمان را رها کردیم و در معرض تیرها و شمشیرها و نیزه ها گذاشتیم و طعمه درندگان ساختیم و به خاطر علاقه به زندگی، گریختیم؟ معاذالله! بلکه با حیات تو زنده می مانیم و در رکاب تو می میریم

الا... فرزند پیغمبر،

سخن از جان مگو، جان چیز ناچیز است

تو جان هستی،

اگر نابود گردی، بی تو جانی نیست



چه بی تو، پیروانت را امانی نیست.

پس از عباس، سخن یاران دیگر هرکدام موجی از صداقت و وفا داشت. آنچه که فرزندانِ عقیل گفتند، کلام شورانگیز مسلم بن عوسجه و سعید بن عبدالله، سخنان حماسی زهیر بن قین، وفاداری محمد بن بشیر، حتی آنچه قاسم نوجوان گفت و شهادت در رکاب عموجان را شیرین تر از عسل دانست، همه و همه جلوه هایی از ایمان سرشار آنان بود.

اصحاب امام به خیمه های خود رفتند: هم به آماده سازی سلاح خویش برای نبرد فردا مشغول شدند، هم به عبادت و تلاوت و نیایش پرداختند.

سپهسالار عشق و نگهبانی خيام حسینی علیه السلام:

معالی السبطین از دختر علی بن ابی طالب علیه السلام، حضرت زینب کبری سلام الله علیه نقل می کند که گوید: شب عاشورا از خیمه خارج شدم تا به خیمه برادرم، امام حسین علیه السلام بروم. او در خیمه تنها بود. دیدم مشغول مناجات با خداوندگار است و قرآن تلاوت می کند. با خود فکر کردم در مثل چنین شبی سزاوار نیست برادرم در خیمه تنها بماند.

به دنبال این فکر، به سوی خیمه های برادران و پسر عموهایم روان شدم تا آنان را بابت این عمل سرزنش کنم. نزدیک خیمه برادرم، حضرت عباس علیه السلام، که رسیدم، صدای همهمه و فریادی به گوشم رسید. پشت خیمه گوش فرا دادم، دیدم پسر عموها و برادران و برادرزاده هایم گرد هم حلقه زده اند و حضرت عباس علیه السلام نیز در وسط آنان قرار دارد.

وی مانند شیر نیم خیز بر روی دو پا نشسته و شروع به سخن نموده است.

نخست خطبه ای ایراد فرمود که مانندش را جز برادرم امام حسین علیه السلام نشنیده بودم. پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برادر زاده ها و عموزاده ها و برادران خویش را مخاطب قرار داده و فرمود: فردا چه خواهید کرد؟ آنها گفتند: اختیار ما با توست و ما گوش به فرمان تویم. فرمود:

بدانید که اصحاب برادرم

نسبت به ما بیگانه و غریبه بوده و بار سنگین مرد همیشه بر دوش اهل خود وی قرار دارد.

فردا شما باید در شهادت پیشقدم شوید و نگذارید آنان بر شما در نبرد سبقت بگیرند؛ مبدا مردم بگویند: بنی هاشم یاران خود را پیش افکنده و مرگ را با ضرب شمشیر دیگران، از خود دفع می کردند. زینب سلام الله علیه می گوید: چون سخن برادر عباس د علیه السلام به اینجا رسید، بنی هاشم شمشیرهای خود را از نیام کشیده و فریاد زدند: البته که چنین خواهیم کرد، و ما در فرمان تو خواهیم بود....

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام با جلال و شهامت خاصی، آن شب به پاسداری و نگهبانی خیم حسینی علیه السلام مشغول بود و تا صبح لحظه ای به خواب نرفت و دشمن از ترس برق شمشیر حضرت ابوالفضل علیه السلام نه تنها قدرت شیخون و حمله به آنان را نیافت بلکه به خواب نیز نرفت. آری، هر چند دریایی از لشگر در اردوی خصم گرد آمده بود، ولی عباس بن علی علیه السلام هم شیر بیشه شجاعت و دست پرورده علی مرتضی علیه السلام بود و در آن شب که یاران امام حسین علیه السلام و بنی هاشم به مناجات با قاضی الحاجات پرداخته و مشغول تلاوت قرآن و رکوع و سجود بودند، عباس د بن علی علیه السلام سوار بر اسب با شمشیر آخته به حفاظت از آنان مشغول بود، در نتیجه کودکان و زنان حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله با خاطری آسوده به خواب رفتند (1) در اوج بزرگی، در کنار کودکان بودن و به آنها توجه ویژه داشتن حکایت از روح بلند و جامع شخصیت والای فرزند علی (علیه السلام) دارد.

عباس بن علی در شب عاشورا پیوسته به یاد خدا بود و تا صبح پاسداری می داد. کسی جرأت نداشت به خیمه های اهل بیت نزدیک شود. آن شب گذشت، شبی اندوهبار و پرهراس تا فردایی پر حماسه و صبحی خونین طلوع کند، تا شاهد وفای عباس و حماسه آفرینی یاران خالص و خدایی اباعبد الله (علیه السلام) باشد.

وجود ابوالفضل (علیه السلام) در سپاه حسین بن علی (علیه السلام) هم مایه هراس دشمن بود، هم برای یاران امام و خانواده او و کودکانی که در آن موقعیت سخت در محاصره یک صحرا پر از دشمن قرار گرفته بودند، قوت قلب و اطمینان خاطر بود. تا عباس بود کودکان و بانوان

حریم امامت آسوده می‌خوایدند و نگرانی نداشتند، چون نگهبانی مثل ابوالفضل بیدار بود و پاسداری می‌داد.

## روز خون، روز شهادت:

صبح عاشورا دو سپاه رو در روی هم قرار داشتند، سپاه نار و سپاه نور. حسین بن علی (علیه السلام) همان یاران اندک خویش را که به صد نفر نمی‌رسیدند سازماندهی کرد.

«زهیر (را به فرماندهی جناح راست لشکر،) حبیب (را به فرماندهی جناح چپ سپاه خود گماشت. علم را به دست پر توان برادرش ابوالفضل سپرد و خود و بنی هاشم در قلب سپاه قرار گرفتند.

علمداری در میدانهای نبرد قدیم نقشی حسّاس داشت. پرچمداران جنگ را از با صلابت ترین و مقاوم ترین نیروهای مؤمن انتخاب می‌کردند. امام از آن جهت علم را به عباس سپرد که قمر بنی هاشم، کفایت بیشتر و توان افزون تر برای حمل پرچم و مقاومت در میدان و استواری در رزم داشت و از دیگران شایسته تر بود.

عاشورا صحنه رساندن پیام، اتمام حجّت، بیم دادن و انذار بود. چندین بار امام و یاران ویژه او، خطاب به سپاه دشمن سخن گفتند، شاید که بر اثر این خطابه‌ها و موعظه‌ها وجدانشان بیدار شود و خون پسر پیامبر را نریزند. اما دل‌های آنان سنگتر از آن بود که این موعظه‌ها و هشدارها در آن اثر کند.

فاصله خیمه گاه تا میدان چند صد متر می‌شد. در یکی از مراحل که امام به میدان رفت و خطاب به آن قوم سخنرانی کرد، حرفهای امام به خواهرش رسید.

صدای گریه و شیون از زنان و کودکان برخاست. حضرت، عباس و علی اکبر را نزد آنان فرستاد که آنان را ساکت کنند، چرا که آنان از این پس گریه‌ها خواهند داشت.

آتش جنگ افروخته شد و ابتدا به صورت نبرد تن به تن. از طرفین، دلیر مردانی قدم در میدان می‌گذاشتند و می‌جنگیدند. سپاه اندک و پرتوان امام، چه در نبرد تن به تن و چه در هجوم دسته جمعی، با حمله‌های دلیرانه خویش دشمن را می‌پراکندند. زمین زیر گامهای استوارشان می‌لرزید. می‌رزمیدند، مجروح می‌شدند، بر زمین می‌غلتیدند،

می کشتند و کشته می شدند و زیباترین حماسه های جاوید را می آفریدند.

### ملاقات زهیر بن قین با قمر بنی هاشم علیه السلام:

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام روز عاشورا سوار بر اسب اطراف خیام می گشت و نگرهبانی می کرد و مراقب بود تا دشمن جلو نیاید.

در این هنگام زهیر بن قین، یکی از یاران با وفای امام حسین علیه السلام، نزد ابوالفضل العباس علیه السلام آمد و عرض کرد: در این وقت آمده ام تا تورا به یاد سخن پدرت، علی علیه السلام، بیندازم. حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام که می دید خیام اهل بیت علیه السلام در خطر تهدید دشمن است از اسب پیاده نشد و فرمود: مجال سخن نیست، ولی چون نام پدرم را بردی، نمی توانم از گفتارش بگذرم، بگو که من سواره می شنوم.

زهیر گفت: پدرت هنگامی که می خواست با مادرت ام البنین سلام الله علیه ازدواج کند، به برادرش عقیل فرمود: زن شجاعی از خاندان شجاع برایم پیدا کن، زیرا می خواهم فرزند شجاعی از او دنیا بیاید و حامی ایثارگری فداکار برای برادرش امام حسین علیه السلام باشد.

بنابراین، ای عباس، پدرت ترا برای چنین روزی (عاشورا) خواسته است، مبادا کوتاهی کنی! غیرت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام با شنیدن این سخن لرزه بر اندام عباس افتاد به جوش آمد و چنان پا در رکاب زد که تسمه رکاب قطع گردید و فرمود: ای زهیر! آیا با این گفتار می خواهی به من جرات بدهی؟! سوگند به خدا، هرگز دست از برادرم برنداشته و در حمایت از حریم کوتاهی نخواهم نمود: والله لاریتک شیئا ما رایته قط به خدا قسم فداکاری خود را به گونه ای ابراز کنم و به تو نشان دهم که هرگز نظیرش را ندیده باشی.

من و از حق جدا گشتن، شگفتا به ناحق، هم صدا گشتن، شگفتا

من و راه خطا، هیهات هیهات من و ترک وفا، هیهات هیهات

آنگاه حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام به طرف دشمن حمله کرد، چندانکه

گویی شمشیرش، آتشی است که در نیزار افتاده است و به کشتار کفار پرداخت

و این رجز را میخواند

من کسی هستم که در هنگام فریادها به پسرعلی شناخته میشوم پس ثابت باشید امروز برای ما ای گروهی که به عترت حمد و سوره بقره کافر شده اید

تا اینکه تعداد زیادی از قهرمانان دشمن را کشت) به روایتی صد نفر.)

تا اینکه یکی از پهلوانان لشگر عمر سعد که از دلاوری عباس و صدماتی که به لشگر زده بود به خشم آمده بود به لشکریان گفت: کنار روید که من میخواهم با او تن به تن بجنگم و شکستش دهم....

جنگ با قهرمان دشمن، ماردین صدیق (صدیق):

ماردین صدیق، که از فرماندهان و از جمله شجاعان لشگر عمر بن سعد بود، مردی قوی هیکل نظیر مرحب خیبری و عمرو بن عبدود، و بسیار رشید و دارای قامتی بلند و بدنی قوی و هیبتی موحش و تنومند از شجاعان نامی عرب و تنها با دلاورانی همسان و همشان خود می جنگید، در حالی که زره محکمی به تن داشت و نیزه بلند بر دست خود مخروطی بر سر و بر اسبی قوی هیکل قرمز رنگ سوار بود، به میدان آمد و فریاد زد ای جوان شمشیرت را بینداز و تسلیم شو که سلامت و تسلیم برای تو بهتر از پشیمانی است و بدان کسی که به سوی تو آمده قلبی پر عطف دارد و با مهربانی دلش به حال جوانی تو می سوزد که با این سیما و منظر به دست وی کشته شود و به علاوه ننگ دارم که با این عظمت جثه و شجاعت، جوانی را بکشم؟ بهتر است موعظه مرا بپذیری و ترک مخاصمه کنی، و او را با ایاتی چند موعظه کرد.

حضرت ابا الفضل علیه السلام در جوابش فرمود: ای دشمن خدا بیانات شیوای ترا شنیدم، لکن آنها مانند بذریست که در زمین شوره زار یا زمین سخت پاشند، خیلی دور است که عباس خود را به تو تسلیم نماید تا از طوفان بلا نجاتش بخشی و اما از حذاقت من سخن رانندی، این نسبت میراثی است که از خاندان نبوت به ما رسیده و ما فدائی دین هستیم و به شهادت افتخار می کنیم و در مصائب صابر و بر سختی ها شاکریم و در تمام

ص: 254

امور بر خدا توکل داریم؛ و اما تو ای مارد از فضایل محرومی و خصال اسلامی در تو نیست، نسبت من به رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسد، من شاخه ای از شجره طیبه نبوت هستم و ان که از این شجره باشد مؤید من عند الله بوده و هیچ وقت تحت قیود و بندگی ابناء زمان واقع نخواهد شد.

به روایتی دیگر گفت: همانا حرفهای تورا چونان فضله ای در خوابگاه شتران که باد آن را به این طرف و آن طرف می برد میبینم یا بر تپه ای، که باد آن را برده است و چنین فضله های کسی را فریب نمی دهد من تربیت شده ام برای دیدار با پهلوانان و بردباری بر بلاء در هنگام کارزار و مبارزه با سوارکاران و از خدای کمک میخواهم، مگر نیست برای من اتصال به رسول خدا بدان که من شاخه متصل به آن درختم و من ارمغانی از نور ذات اویم و هر که از این درخت باشد زیر بار شما نمی رود و از ضربات شمشیر نمی هراسد من پسر علی میباشم و ناتوان از مبارزه با هم قطاران خویش نیستم و به اندازه چشم بر هم زدنی شرک نورزیده ام و هیچگاه مخالف دستورات رسول خدا را ننموده ام من از حضرت علی (علیه السلام) سرچشمه گرفته ام.. راه بیهوده گویی مپوی چه بساطفل خردسالی بهتر از پیرمردی فرتوت باشد...

چون مارد این کلام را از حضرت ابالفضل (علیه السلام) شنید در غضب شد نیزه خویش را حواله حضرت کرد

ابالفضل علیه السلام خود را مهیا کرد و از جا جست و سر نیزه مارد را گرفت و از دست او در آورد و او را به سمت خود کشید و نزدیک بود که مارد از اسب بیفتد سپس مارد نیزه را رها کرد و دست به شمشیر برد حضرت عباس (علیه السلام) نیز نیزه آن ملعون را بطرفش حرکت داد و فرمود: یا عدو الله امید دارم از خداوند که تورا به نیزه خود توبه درک واصل سازم و نیزه را به خاصره) پهلوی (اسب او فرورد اسب مضطرب شد و مارد بر زمین افتاد و از این امر خجالت کشید و صفهای دشمنان آشفته شد و فریاد آنان در میدان کارزار پیچید

به غنیمت گرفتن اسب تیز پا طاویه و کشتن مارد:

شمر لعین چون اوضاع لشکر را آشفته دید که از مغلوب شدن مارد مضطرب بودند به اصحاب خود گفت مارد را دریابید و به او کمک کنید پیش از آنکه کشته شود پس غلامی اسبی را که طاویه نام داشت خواست که به مارد برساند و شمر فریاد میزد ای غلام بشتاب برای رساندن طاویه به مارد قبل از اینکه بالای سخت بر او فرود آید...

حضرت عباس (علیه السلام) جلوی آن غلام را گرفت و نیزه را بر سینه او زد و او را به جهنم فرستاد و بر طاویه سوار شد و روی به مارد نهاد... پانصد نفر از سپاهیان دشمن به طرف عباس (علیه السلام) برای نجات دادن مارد حمله ور شدند حضرت یک ذریه از آن گروه خناس اندیشه به خاطر راه نداد خود را به مارد رسانید نیزه اش به گلوی او) به روایتی سینه اش (فرورد که افتاد پس سر او را گوش تا گوش برید و بعد به دشمنان حمله کرد و تعداد زیادی از آنان را کشت) به روایتی هشتاد نفر (و بقیه دشمنان پایه فرار گذاشتند... (2)

رزم آوری و سرعت عمل و تحرک بجا در میدان جنگ، سبب شد که عباس، دشمن و حریف را بشکند و خود پیروز شود.

این ماجرا را بزرگان مقتل نویس بر سینه تاریخ باندرکی اختلاف ثبت کرده اند محمد باقر بیرجندی اعتقاد دارد که حمله حضرت عباس پس از شنیدن حضرت زهیر صورت گرفت و بیان ایشان در نقل فرمایشات حضرت عباس با آنچه فاضل در بندی در اسرار الشهادة آورده بسیار نزدیک است (3)

بردن طاویه پیش امام حسین (علیه السلام):

طاویه اسبی پرتحرک و پرتوان در دویدن بوده چونان باد، و از همین روی او را طاویه میگفتند یعنی «بادپا».

هنگامی که عباس (علیه السلام) طاویه را تصاحب کرد و مارد را کشت و در میدان جولان داد شمر که از دلاوری عباس خشمگین شده بود فریاد برآورد: ای پسر علی طاویه را از مارد پس گرفتی بدان که این اسب از آن برادرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود که در روز سابط المدائن از او روده شد..

حضرت عباس (علیه السلام) وقتی به خیمه ها برگشت آنچه را که شمرگفته بود به امام حسین

عرض کرد و حضرت فرمود: «درست است این اسب بادپا از آن شاه ری بود که پدرت حضرت علی (علیه السلام) در جنگ او را کشت و اسب او را به برادرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) بخشید و در واقعه سبابط المدائن آن را به غارت بردند» «اسفرائینی در رابطه با طاویه و برخوردش با حضرت امام حسین (علیه السلام) چنین مینویسد:» چون طاویه به امام حسین (علیه السلام) نزدیک شد سرخود را به لباسهای آن امام می مالید گویا کمتر از یک روز از آن حضرت جدا شده بود» (4)

### علمدار عشق و حفاظت از یاران و فرماندهی لشکر:

عباس بن علی همچنان علم بر دوش، هدایت و فرماندهی می کرد و از بامداد عاشورا تا لحظه شهادت، یک نفس آرام نداشت. گاهی به مدد مجروحی می شتافت، گاهی به یاری یک رزمنده و نجات او از محاصره دشمن می پرداخت، گاهی به حمله های برق آسا در میدان می پرداخت و صفوف دشمن را از هم می درید و چون شیر می غرید و می خروشید. عباس همه رشادت و مهابت و توان خویش را وقف برادر کرده بود. در دل دشمنان رعبی ایجاد کرده بود که از نامش هم به خود می لرزیدند قهرمانی و شجاعت و رشادتش همه جا مطرح بود

در یک نوبت، چهار نفر از یاران امام که از کوفه آمده و به او پیوسته بودند به طور دسته جمعی بردشمن حمله بردند آنها در میدان می جنگیدند و در محاصره سپاه کوفه قرار گرفتند. و ارتباطشان با لشکر امام قطع شد این چهار تن عبارت بودند از عمرو بن خالد صیداوی و غلامش سعد، مجمع بن عبدالله عائدی و جناده بن حارث) به روایتی جابر بن حارث سلمانی (. شرایطی بحرانی پیش آمده بود و موقعیت، بازوی ابوالفضل را می طلبد. حسین بن علی (علیه السلام) برادرش عباس را صدا کرد و او را به یاری آنان فرستاد. حمله عباس، محاصره کنندگان را فراری داد و آن چهار نفر از صحنه نجات یافتند. آنان زخمی بودند و خون از سرو صورتشان میریخت. عباس می خواست آنان را به پشت خط حمله و نزد امام برگرداند. اما گفتند: عباس، ما را کجا می بری؛ ما تصمیم به شهادت گرفته ایم، ما را واگذار. دوباره به جهاد پرداختند. آنان حمله می کردند و علمدار کربلا هم



همراهی شان می کرد و نقش مدافع از آنان را داشت. آن قدر جنگیدند تا همه یکجا و کنار هم به شهادت رسیدند

هجوم دشمن هر لحظه افزایش می یافت و تعداد شهیدان جبهه امام نیز بیشتر می شد. هرگاه که اوضاع نبرد تیره و تاریک می شد و هجوم سپاه کوفه شدید می شد عباس پا در رکاب می نهاد و با حملات خود کوفیان را تار و مار می کرد. مایه آرامش خاطر حسین بن علی (علیه السلام) بود. به هر حال، ابوالفضل علیه السلام همراه این اصحاب بزرگوار به میدان جنگ شتافت و در جهادشان مشارکت داشت. آنان از حضرت معنویت و شجاعت کسب می کردند و برای جانبازی الهام می گرفتند

روز عاشورا از ظهر گذشته بود، نبرد ادامه داشت. یاران امام تعدادی در خاک و خون غلتیده بودند. نافع بن هلال، عابس شاکری، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، حرّ، جون، زهیر بن قین، حنظله، عمرو بن جناده و خیلی های دیگر شهید شده بودند. تشنگی بر اردوگاه امام حاکم بود.

یل کربلا و شهادت خاندان نبوت:

پس از شهادت اصحاب پاکباز و روشن ضمیر امام، رادمردان خاندان پیامبر چون هژبرانی خشمگین برای دفاع از ریحانه رسول خدا و حمایت از حریم نبوت و بانوان حرم، بپا خاستند و به شهادت رسیدند اولین کسی که به میدان جنگ رفت علی اکبر بود

فرزند حسین با دلاوری بی مانندی به نبرد پرداخت تا آنکه عده زیادی را به هلاکت رساند در این هنگام، خبیث پست مره بن منقذ عبدی گفت: «گناهان عرب بر دوش من اگر پدرش را به عزایش د نشانم» (5)

و به طرف شبیه رسول خدا تاخت و ناجوانمردانه از پشت با نیزه ضربتی به کمرش زد و با شمشیر، سرش را شکافت. علی دست در گردن اسب کرد به این پندار که او را نزد پدرش باز خواهد گرداند تا برای آخرین بار وداع کند، لیکن اسب او را به طرف اردوگاه دشمن برد و آنان علی را از همه طرف محاصره کردند و با شمشیرهایشان او را قطعه قطعه کردند تا آنکه انتقام خسارات و تلفات خود را بگیرند.

علی صدایش را بلند کرد:

«سلامم بر تو باد ای ابا عبدالله! اینک این جدم رسول خداست که مرا با جام خود نوشاند که پس از آن تشنه نمی شوم، در حالی که می گفت: برای تو نیز جامی ذخیره شده است.»

باد، این کلمات را به پدرش رساند، قلبش پاره پاره شد. بند دلش از هم گسیخت، نیرویش فرو ریخت، قدرتش را از دست داد. شتابان خود را به فرزند رساند، گونه بر گونه اش گذاشت. پیکر پاره پاره فرزند بی حرکت بود، امام با صدایی که پاره های قلبش را در خود داشت و چشمانی خونبار می گفت:

«خداوند قومی را که تو را کشتند، بکشد، پسر! چقدر آنان بر خداوند و هتک حرمت پیامبر، جسارت دارند! پس از تو، خاک بر سر دنیا باد.» (6) عباس (علیه السلام) در کنار برادرش بود، با قلبی آتش گرفته و پاره پاره از رنج و درد از مصیبتی که بر سرشان آمده بود. چرا که پسر برادرش که یک دنیا فضیلت و افتخار بود به شهادت رسیده بود. چقدر این فاجعه هولناک و چقدر مصیبت دهشتناکی است!

تمامی کسانی که از خاندان نبوت باقی مانده بودند برای دفاع از امام و ریحانه رسول خدا بپاخاستند و به شرف شهادت نایل شدند. پس از آنان از خاندان نبوت جز برادران امام و در راسشان عباس، کسی باقی نماند. عباس در کنار برادر به عنوان نیرویی بازدارنده عمل می کرد و ایشان را از هر حمله و تجاوزی حفظ می نمود و شریک تمامی دردها و رنجهای برادر بود.

قلب ابوالفضل از رنج و اندوه فشرده شده بود و آرزو می کرد که مرگ، او را در رُباید و شاهد این حوادث هولناک، که هر زنده ای را از پا درمی آورد و بنیاد صبر را واژگون می کرد و جز صاحبان عزیمت از پیامبران که خداوند آنان را آزموده و بر بندگان برتری داده، کسی طاقت آنها را نداشت نباشد.

از جمله این حوادث هولناک آن بود که ابوالفضل (علیه السلام) هر لحظه به استقبال جوان نوری می شتافت که شمشیرها و نیزه های بنی امیه اندام او را پاره پاره کرده بودند و صدای بانوان حرم را می شنید که به سختی بر عزیز خود مویه می کردند و بر

صورت خود می کوفتند و ماههای شب چهارده را که در راه دفاع از ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به خون تپیده بودند، در آغوش می گرفتند.

علاوه بر همه اینها، ابوالفضل برادر تنهای خود را میان انبوه کرسانی می دید که برای تقرب به جرثومه دناوت، پسر مرجانه، تشنه ریختن خون امام هستند، لیکن این محنتها و رنجها عزم حضرت را برای پیکار با دشمنان خدا و جانبازی در راه نواده پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جزم می کرد و ایشان مصمم تر می شدند.

مظلومیت، تنهایی و تشنگی بی تاب کننده بود. اما عباس، همچنان پرچم مبارزه را استوار در دست داشت و سایه وار در پی امام حسین بود و خود را سپر حفاظتی او ساخته بود.

قمر بنی هاشم و برادرانش در روز عاشورا:

پس از شهادت جوانان اهل بیت (علیهم السلام) عباس قهرمان کربلا به برادران خود رو کرد و گفت اینک من به جای پدر شما هستم و میل دارم ببینم شما در برابر چشم من در راه اسلام و یآوری حضرت امام حسین علیه السلام فداکاری نمایید.

وی همچنین فرمود:

اینک در میدان نبرد در آئید و مخلصانه در راه یاری دین خدا با دشمنان او کارزار نمایید زیرا یقین می دانم از این عمل، زبانی نخواهید دید (8).

به آنان گفت: به پیش تازید تا ببینم که برای خدا و رسولش خیر خواهی نموده اید، زیرا شما را فرزندان نیست. (8)

از برادران بزرگوارش خواست خود را برای خدا قربانی کنند و خالصانه در راه خدا و رسولش جهاد نمایند و در جانبازی خود به چیز دیگری اعم از نسب و غیره نیندیشند. ابوالفضل متوجه برادرش عبدالله گشت و گفت:

« برادرم! پیش برو تا تو را کشته ببینم و نزد خدایت به حساب آورم ». (9)

آن رادمردان ندای حق را لبیک گفتند و برای دفاع از بزرگ خاندان نبوت و امامت، حسین بن علی علیه السلام پیش تاختند.

از خنده آورترین و ناحق ترین سخنان، گفتار برخی تاریخ نویسان در مورد سخنان عباس (علیه السلام) به برادرانش است مثلا ابن اثیر که گفته: «عباس به برادران خود گفت: پیش بروید تا از شما ارث ببرم؛ زیرا شما فرزندی ندارید!!».

این سخن را گفته اند تا از اهمیت این نادره اسلام و این مایه افتخار مسلمانان بکاهند.

همچنین ابن جریر طبری که در تاریخ خود می گوید: پنداشتند که عباس به برادران مادریش، عبدالله و جعفر و عثمان، گفت: ای فرزندان مادرم، برای نبرد پیش افتید تا از شما ارث برم، زیرا شما فرزندان ندارید) که وارث شما باشند (آنان هم پذیرفتند و رفتند و کشته شدند!! (10) همچنانکه ابوالفرج اصفهانی نیز در مقاتل الطالبیین مدعی شده است که، عباس د علیه السلام برادرش جعفر را که فرزندی نداشت به صحنه مبارزه فرستاد تا میراثش به او رسد. پس هانی بن ثبیت بر او حمله برد و او را به قتل رساند!!! (11) نیز در کتاب مقتل العباس آمده است:

ابوالفضل علیه السلام برادران تنی خود را به میدان جنگ فرستاد. پس همگی آنان کشته شدند و عباس علیه السلام میراث آنان را در اختیار گرفت!!!! سپس خود به میدان رفت و کشته شد و ارث همگی به عبیدالله (فرزند عباس علیه السلام (رسید و عمویش عمر بن علی با او در این زمینه به منازعه برخاست، سپس میان آن دو با پرداخت مقداری، مصالحه برقرار شد!!! (12) از میان مورخین و ارباب مقاتل، تنها این تاریخ نویسان مدعی آن شده اند. پس از آنها علامه مجلسی و علامه بحرانی ناآگاهانه از این دونفر مطلب را گرفتند و نقل کردند اما شخص بصیر و آگاه خود می داند که این اتهام تا چه حد از واقع بدور است، و من نمی دانم چگونه آنان ادعای ارث و میراث ابوالفضل علیه السلام از برادرانش را نموده اند این مطلب چند اشکال دارد زیرا:

اولا- بر فرض صحت آن مادرشان ام البنین - که در طبقه بالاتری از نظر ارث قرار داشت - در آن هنگام زنده بود و با وجود مادر، ارث به برادر نمی رسید، و مسلما عباس علیه السلام که در خانه صاحب دین بزرگ شده، به این احکام ناآگاه نبوده است. بعلاوه

این گونه نیت و کردار، در اوضاع و احوالی چون روز عاشورا، حتی از پست ترین مردم نیز کمتر سر می زند، تا چه رسد به شخصیتی چون ابوالفضل که اسوه صفا و وفا و عشق و پاکی است.

آیا ممکن است مایه سرافرازی بنی هاشم در آن ساعات هولناک که مرگ در یک قدمی او بود و برادرش در محاصره گرگان اموی قرار داشت و یاری می خواست و کسی به یاریش نمی آمد و مویه بانوان حرم رسالت را می شنید، به مسایل مادی بیندیشد؟! در حقیقت حضرت عباس در آن لحظات به یک چیز می اندیشید و بس؛ ادای وظیفه و شهادت در راه سبط پیامبر همان راهی که اهل بیت او پیمودند.

علاوه بر آن، ام البنین مادر این بزرگواران زنده بود و اگر قرار بود ارثی تقسیم شود، او بود که ارث می برد؛ زیرا در طبقه اول میراث بران قرار داشت.

وانگهی، پدرشان امیرالمؤمنین هنگام وفات نه زری بجا گذاشت و نه سیمی، پس فرزندان امام از کجا دارایی به هم زده بودند؟! که آن بزرگوار در آن روز حساس چشم داشتی به آن اموال داشته باشد تا چنین برنامه ای را اجرا کند!!!

براستی، در آن هنگامه خون و شمشیر، که هر کس جان و مال خود را فراموش می کند، چه کسی است که در آن موقعیت خطیر، برادرانش را به کام مرگ فرستد تا خود وارشان شود! به ویژه آنکه این عمل از سلحشوری سرزند که می داند خود هم بعد از آنان باقی نخواهد ماند و از مالشان بهره ای نخواهد برد و تنها برای آنکه چیزی نصیب اولادش د شود دست به چنین کاری برد!

آری، چه سخن زشت و اتهام دروغینی به آن سید بزرگوار بستند تا بر راستای قامتش خط انحراف بر بندند!

پس تو ای تاریخ نگار باانصاف! چگونه راضی شدی که این اتهام را به کسی بر بندی که معلم شهادت و اخلاق و کریمانه بود و جان مطهر خود را فدای حجت زمانش نمود؟! و چگونه آن کردار، زینده دانش پژوه دانشگاه نبوت و پرورش یافته مکتب امامت، که از محضر امیر مؤمنان علی علیه السلام و دو امام همام علیه السلام کسب و علم و فیض د نموده است، تواند بود؟

در صورتیکه ما اگر در مقدم داشتن برادرانش برای جنگاوری بخوبی دقت نماییم، متوجه می شویم که عباس علیه السلام چگونه در برابر سیدالشهدا علیه السلام - که جگر گوشه رسول الله صلی الله علیه و آله و پاره دل زهرای بتول بود - بزرگمنشی و نهایت فداکاری خود را آشکار ساخت. زیرا واضح است که هدف او از پیش فرستادگان برادران این بوده است که:

- 1

به درجه رفیع شهادت رسند و قمر بنی هاشم علیه السلام در مصیبت آنان بسیار محزون شده و صبر بسیار پیشه سازد و به اجر جزیل الهی نایل شود، و نیز خواهان انتقام و عذاب خداوند برای خون به ناحق ریخته آنان گردد.

و شاهد این امر، سخن خود ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالیین است که از عباس د علیه السلام نقل می کند که به برادرش عبدالله گفت: به پیش تا اینکه کشته بینم و صبر در این مصیبت را به حساب خداوند بگذارم و نزد او ماجور باشم؛ پس او اولین کسی بود که از میان برادرانش کشته شد.

ابو حنفیه دینوری نیز در الاخبار الطوال آورده است که عباس به برادرانش گفت:

جانم به فدایتان! به پیش تازید و از سرورتان حمایت کنید، تا اینکه در پیشگاه وی به کام مرگ در آیید. پس آنان همگی به صحنه نبرد رفتند و کشته شدند.

و اگر ابوالفضل علیه السلام برای بهره وری از میراث آنان، ایشان را به میدان جنگ فرستاده بود، دیگر معنایی برای صبر بر مصیبت برادرش و انتظار پاداش الهی، و نیز دلیلی بر سخن جانم به فدایتان - آن هم جان شریف حضرتش - وجود نداشت.

- 2

نیز بدان علت برادرانش را برای جنگ بسیج نمود و پیش از خود به میدان فرستاد، که از فداکاری و ایثار آنان در راه دین و تحت لوای سیدالشهدا علیه السلام اطمینان حاصل نماید. شاهد بر این امر، سخن شیخ مفید در ارشاد و ابن نما در مثیرالاحوان است که نقل می کنند، عباس علیه السلام خطاب به برادرش گفت:

- به صحنه برو نبرد روید تا اینکه نسبت به خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله خیر

ص: 263

خواهی نموده اید، زیرا شما را فرزندان نیست.

وقمر بنی هاشم علیه السلام با این کلام، بهیچوجه قصد فریب آنان را نداشت و تنها می خواست مقدار ولایت و علاقه آنان به سرور مظلومان را به دست آورد و این فرمان، در حقیقت، مهر و لطف بدانان و ارشادشان به امر خیر و صلاح، در برابر حق و برادری آنان بر حضرتش می باشد.

- 3

یکی از وظایف اسلامی حفظ افضل و اشرف است و به همین مقدار که برادران زودتر به جنگ می رفتند و تاخیر در شهادت امام حسین (علیه السلام) میشد تاخیر در افضل و اشرف می شد

- 4

فعالیت نمودن و مردم را برای جهاد دعوت کردن و آماده نمودن یک نوع جهاد است و دارای پاداش است لذا حضرت ابوالفضل (علیه السلام) برادران خود را برای جهاد در راه خدا آماده مینمود

در اینجا مانع دیگری از ارث بری ابوالفضل علیه السلام - حتی اگر معتقد به وفات ام البنین سلام الله علیه در آن هنگام شویم - وجود دارد، و آن این است که:

در صورتیکه عباس علیه السلام هم شهید می شد، فرزندان نمی توانستند از آن میراث بهره ای ببرند؛ زیرا برادران و خواهران پدری ابوالفضل علیه السلام) همچون عمر اطرف، عبیدالله نهشیله، حضرت سیدالشهدا، زینب کبری، ام کلثوم و رقیه و... (در قید حیات بودند و با وجود آنان ارث تنها مختص عباس علیه السلام نمی شد، بگذریم که تاریخ شهادت می دهد ام البنین در آن هنگام زنده بود و بعد از ورود موکب خاندان عصمت به مدینه، در مصیبت چهار پسر گرانقدرش به سوگ نشست و با ایشان مرثیه سرود.

البته به نظر می رسد که سخنان بی اساس طبری و همقطاران وی ناشی از این امر است که آنان در کلام حضرت عباس علیه السلام که فرمود: زیرا شما فرزندان ندارید، هیچ تفکر و دقت نکرده و مقصود از آن را استفاده وی از میراث برادران! تصور نموده، و با این عدم تعمق و خود رایی روی تاریخ را سیاه کرده اند؛ در حالیکه مقصود قمر بنی

ص: 264

هاشم علیه السلام آن بود که شما فرزندان نداری که نگران آنها باشید و شما را از شهادت در راه خدا و رسیدن به سعادت جاودانه باز دارند.

ضمناً جناب شیخ عبد الحسین حلی احتمال داده که ارثکم یعنی از شما ارث برم، با ارز بکم یعنی به مصیبت شما دچار شوم، در کتابت اشتباه شده باشد، و این سخن بعید نیست (13) احتمال نزدیکتر، سخن شیخ آقا بزرگ تهرانی، مؤلف مجموعه ارزشمند الذریعه الی تصانیف الشیعه است که حدس می زند ارثکم با ارثیکم یعنی به سوگ و مرثیه شما بشینیم، اشتباه شده باشد. که در این صورت، مقصود ابوالفضل علیه السلام اولاً ارشاد آنان به راه حق؛ ثانیاً بسیج آن مجاهدان به جبهه نبرد با دشمنان ولایت؛ و ثالثاً به سوگ نشستن خویش در باره آنان - که عملی محبوب خداوند است - می تواند باشد.

شبهه به این سخن گفتار شهید بلند مرتبه عباس بن ابی شیب شاکری است چنانکه عباس بن ابی شیب شاکری نیز در روز عاشورا به شوذب، هم پیمان خویش، گفت: ای شوذب چه در دل داری؟

گفت: اینکه با تو در رکاب فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بجنگم تا کشته شوم.

عباس گفت: من هم درباره تو همین گونه فکر می کردم، پس در مقابل ابا عبدالله به پیکار پرداز تا در مصیبت تو از خداوند اجر طلبیم، چنانکه در مصیبت سایر اصحاب حضرتش برای خودم اجر می طلبیم، و اگر کسی نزدیکتر از تو به من بود دوست داشتم در برابرم به خون خود در غلتد تا در مصیبتش به پاداش الهی نایل آیم، زیرا امروز روزی است که هر مقدار می توانیم باید اجر و پاداش به دست آوریم، که بعد از این دنیا دیگر عملی در کار نبوده و صرفاً باید حساب پس دهیم.

(14) لازم به ذکر است که هرچه مصیبت انسان بزرگتر باشد اجر و پاداش او نیز بزرگتر خواهد بود همانطور که در کتاب اصول کافی از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) نقل میکنند: بلاهای پیامبران و بعد از آنها وصی آنها شدیدتر از بقیه مردم بود و از اینرو اجر فراوان داشتند

به احتمال قوی عبارت حضرت عباس چنین بوده است:



« تا انتقام خون شما را بگیرم (15)، ولی به هر حال سخنان حضرت تصحیف یا تحریف شده است.

شهادت برادران عباس (علیه السلام):

برادران عباس، ندایش را پاسخ مثبت دادند، جهت کارزار بپاخواستند و برای دفاع از برادرشان ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آماده جانبازی و مرگ گشتند.

عبدالله فرزند امیرالمؤمنین (علیهما السلام) پیش تاخت و با سپاهیان اموی درآویخت در حالی که این رجز را می خواند:

« پدرم علی صاحب افتخارات والا، زاده هاشم نیک پی و برگزیده است. اینک این حسین فرزند پیامبر مرسل است و ما با شمشیر صیقل داده از او دفاع می کنیم.

جانم را فدای چنین برادر بزرگواری می کنم. پروردگارا! به من ثواب آخرت و سرای جاوید، عطا کن ». (16)

عبدالله در این رجز، سربلندی و افتخار خود را نسبت به پدرش د امیرالمؤمنین باب مدینه علم پیامبر و وصی او و برادرش سرور جوانان بهشت، ابراز داشت و اعلام کرد در راه برادر جانبازی خواهد کرد زیرا او پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بدین ترتیب، خواستار ثواب اخروی و درجات رفیعه ای است که پروردگارش عطا کند.

آن رادمرد همچنان به شدت پیکار می کرد تا آنکه یکی از پلیدان اهل کوفه به نام هانی بن ثابت حضر می بر او تاخت و او را به شهادت رساند (17)

پس از او برادرش جعفر که نوزده ساله بود، به پیکار پرداخت و دلیرانه جنگید تا آنکه قاتل برادرش او را نیز به شهادت رساند. (18)

پس از آن، برادرش، عثمان که 21 ساله بود به جنگ پرداخت. خولی او را با تیر زد که ناتوانش ساخت و مردی پلید از بنی دارم بر او تاخت و سرش را برگرفت و سر آن حضرت را بریده و همراه خود برد.

تا بدان نزد پسر بدکاره؛ عبیدالله بن مرجانه تقرب جوید. (19)

ارواح پاک آنان به سوی پروردگارشان بالا رفت. آنان زیباترین جانبازی و ایمان به

درستی راه و فنای در حق را به نمایش گذاشتند.

ابوالفضل بر کنار پیکرهای پاره پاره برادران ایستاد، در چهره نورانی شان خیره شد، سیرتهای والا و وفاداری بی نظیر آنان را یادآور گشت، به تلخی بر آنان گریست و آرزو کرد ای کاش قبل از آنان به شهادت رسیده بود و پس از آن آماده شهادت و دستیابی به رضوان خداوند گشت

شهادت فرزندان عباس:

گفته میشود که محمد و عبد الله از جمله فرزندان قمر بنی هاشم علیه السلام هستند که به گفته مورخان در کربلا به شهادت رسیده اند. گویند: حضرت ابوالفضل علیه السلام در میان فرزندان خویش علاقه تامی به محمد داشته، به حدی که آن پسر را از خود جدا نمی کرده است، در عین حال پس از شهادت برادران، شمشیر به کمرش بست و اذن جنگ برای او حاصل نمود و فرمود: ای نور دیده از محنت آباد جهان به سوی خرم آباد جنان رهسپار شو که ساعتی نمی گذارد به تو ملحق شد. محمد دست عموی خویش، حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام را بوسید و با عمه ها وداع کرد و به میدان شتافت. جنگ او در کتب مقاتل دیده نمی شود. ولی ابن شهر آشوب و دیگران، محمد بن عباس علیه السلام را در شمار شهدای کربلا آورده اند. قاتل وی نیز عنصری تبهکار سنگدل از طایفه بنی دارم است که داغ او را به دل پدرش قمر بنی هاشم علیه السلام گذارد. شهادت این پسر چهارده یا پانزده ساله، پدرش را سخت بیازرد.

آری حضرت عباس (علیه السلام) تمامی این مصائب را تحمل کرد و خود را آماده شهادت و جانبازی برای برادر و مولایش امام حسین کرد.... ادامه دارد....

منابع و پینوشتها:

1 - شخصیت حضرت ابوالفضل علیه السلام: صفحه 104.

2 - نورالعین فی مقتل الحسین ص 40 و کبریت احمر ص 314 و سقای معرفت

ص: 267

3 - اسرار الشهاده ج 2 ص 398

4 - نورالعين فى المشهد الحسين ص 38 تا 41 ومطبعه المنار، تونس، اسرارالشهاده ج 2 ص 401

5 - مقتل مقرّم، ص 316.

6 - نسب قريش، ص 57.

7 - ارشاد، ص 269

8 - سردار كربلا: صفحه 322.

9 - مقاتل الطالبين، ص 82.

10 - تاريخ طبرى جلد 6، صفحه 257

11 - مقاتل الطالبين ص 54 تا 55

12 - العباس ص 203 به نقل از مقتل العباس

13 - النقد النزيه جلد 1، صفحه 99

14 - تاريخ طبرى: جلد 6 صفحه 254.

15 - عبارت ابن اثير چنين است: حتى ارثكم. احتمال مؤلف چنين است: حتى اثاركم.

16 - شيخى على ذوالفخار الاطوال

من هاشم الخير الكريم المفضل

هذا حسين بن النبى المرسل

عنه نحامى بالحسام المصقل

تقدبه نفسى من اخ مبيجل

يارب فامنحنى ثواب المنزل

17 - حياه الامام الحسين، ج 3، ص 262.

18 - ارشاد، ص 269.

19 - مقاتل الطالبين، ص 83.

ص: 268

## قمر بنی هاشم (علیه السلام) و حماسه ساحل فرات 6

### اشاره

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت: 11/09 قبل از ظهر روز 1389/5/22

قمر بنی هاشم (علیه السلام) و حماسه ساحل فرات:

برای دلاورِ غیوری همچون عباس، دشوارترین مسؤولیت، ماندن برای نوبت آخر است. برای او که جانی لبریز از ایمان و قلبی سرشار از شور و شهادت طلبی داشت، ماندن تا آخرین لحظات عاشورا و تحمل آن همه داغ برادران و یاران و غربت و مظلومیت سیدالشهدا بسیار سنگین بود، اما تکلیفی بود که بر عهده داشت.

نیروهای تحت فرمان عباس به شهادت رسیدند. او به عنوان فرمانده بی سپاه چه می توانست بکند؟

### علمدار کربلا و پند و اندرز دادن دشمنان:

آن دلاور بزرگوار نیز به طرف آن مسخ شدگان هم آنان که دلهایشان تهی از مهربانی و عطف بود رفت، آنان را پند داد، از عذاب و انتقام الهی برحذر داشت و سپس سخن خود را متوجه عمر سعد کرد و گفت:

« ای پسر سعد! این حسین فرزند دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که اصحاب و اهل بیتش را کشته اید و اینک خانواده و کودکانش تشنه اند، پس قدری از این آب که مهریه مام عزیزش زهراست سلام الله علیه بدهید کودکان خردسال او در میان آفتاب سوزان هلاک نشوند. آنان را آب دهید که تشنگی، جگرشان را آتش زده است. و این حسین است که باز می گوید: مرا واگذارید تا به سوی روم یا هند بروم و حجاز و عراق را برای شما بگذارم »

صاحب زبده الاسرار این مرحله را زیبا به نظم کشیده:

کوفیان راهم به آواز جلی بس نصیحت کرد عباس علی

کاین حسین ای قوم

مرات خداست در حقیقت جنگ با حق کی رواست

یک زمانم گوش برحجت

کنید زانبیاء وقومشان عبرت کنید

کی شما را رهنما قرآن بود فرض حق، اکرام بر

مهمان بود

خاصه مهمانی که ذوالقربی است او بر تمام ماسوا مولاست او

جنگ با

مولای عالم از چه رو؟! می نشاید باخداشد جنگجو!

توبه سوی وی کنید از

کارخویش معذرت خواهید از رفتار خویش

مظهرحق، عفوحق را آیت

است خاصه این مظهر که بهر رحمت است

گرچه بستید آب را بر روی او تاختید از

چهار سو برسوی او

غرق خون کردید از پیر و جوان یاورانش را زکین ای دشمنان

با همه این کفر و جهل و خیرگی وین همه این طغیان و ظلم و تیرگی

توبه گر آرید زین

عصیان همه رو کنید از کفر بر ایمان همه

من به عفواو شمارا ضامنم زآنکه باب

رحمت و عفویش منم

من همی گفتم به آواز بلند بر شما از راه لطف این وعظ و پند

ورنه من از جنگ روگردان نیم بهر حق در بذل جان محکم پیم

جمله دانیدم که

حیدر زاده ام راه صحرای فنا پیموده ام

گر مرا افتد زدوش امروز دست داده اید از

کین به دست حق شکست

چون بر اعداء صاحب پست و بلند کرد حجت را تمام

از وعظ و پند

شد نفس ها بند اندر سینه ها مشتعل شد بر گروهی کینه ها

از این سخن بعضی از آنان گریان، و پاره ای ساکت، و برخی به کناری رفته، از اسب پیاده شده، خاک بر سر ریخته و بی تابانه اشک از دیده می باریدند سکوتی هولناک نیروهای پسر سعد را فرا گرفت، بیشترشان سر فرو افکندند و آرزو کردند که به زمین فروروند.

پس شمر بن ذی الجوشن پلید و ناپاک، چنین پاسخ داد:

« ای پسر ابوتراب! اگر سطح زمین همه آب بود و در اختیار ما قرار داشت، قطره ای به شما نمی دادیم تا آنکه تن به بیعت با یزید بدهید.»

(1)

ص: 270

دنائت طبع، پست فطرتی و لثامت، این ناجوانمرد را تا بدین درجه از ناپاکی تنزل داده بود... عباس در برابر این همه فرومایگی و پستی و خبث، چه می توانست بگوید یا چه کند؟

ابوالفضل به سوی برادر بازگشت، طغیان و سرکشی آنان را بازگو کرد، حضرت امام حسین علیه السلام از شنیدن کلمات آن مزدوران، آن شاگردان مکتب خیانت، و آن سگان رو سیاه، محزون و افسرده گردید. عباس علیه السلام دست به سینه ایستاده بود و بشدت از دیدگان حق بین او اشک می بارید. لشگر هیاهو کرده ناسزا می گفتند و فریاد می زدند که چرا به میدان نمی آید در آفتاب سوختیم. از میان خیمه گاه، صدای شیون و ناله های دلخراش زنان و کودکان به گوش می رسید.

ذکر این نکته لازم است که گروهی مقتل نویسان زمان وقوع این واقعه را پس از درخواست امام حسین (علیه السلام) از عباس برای آب آوردن ذکر کرده اند... الله اعلم

عباس اجازه جنگ می خواهد:

سردار تنها و بی لشکر، احساس تنهایی و دلتنگی کرد. وقتی دید که چه ستاره های درخشانی بر زمین کربلا افتاده و چه قهرمانان آزاده ای به خون غلتیده اند و برادران و برادرزادگان و اصحاب با وفا و مخلص امام بر ریگزار تفتیده کربلا بر خاک آرمیده اند، شوق پیوستن به آنان در درونش التهابی عجیب پدید آورد و اشتیاق زاید الوصفی به شهادت، او را به حضور امام حسین کشید تا اجازه میدان و رخصت نبرد نهایی را بگیرد.

اما امام اجازه نداد و گریستند و با صدایی حزین فرمودند: «انت صاحب لوائی؛ تو پرچمدار منی». یعنی اگر تو به میدان روی و کشته شوی، پرچم اردوی حسینی فرو خواهد افتاد. او به تنهایی برای امام حسین، مثل یک سپاه بود و حامی امام و مدافع خیمه ها و باز دارنده دشمنان از هجوم به زنان و کودکان. امام با بودن ابوالفضل، احساس توانمندی می کرد

اما بی تابی عباس برای جهاد و شهادت، بیش از آن بود که بتوان او را به درنگ و داشت، با اصرار از امام رخصت میدان طلبید و گفت: «از دست این منافقین سینه ام تنگ



شده است، می خواهیم انتقام خون برادرانم را از آنان بگیرم (2)

آری، هنگامی که برادرانش، عموزادگانش و دیگر افراد کاروان را چون ستارگانی در خون نشسته دید که بر صحرا افتاده اند و جسدهای پاره پاره آنان دل را به درد می آورد، قلبش فشرده شد و از زندگی بیزار گشت. لذا بر آن شد که انتقام آنان را بگیرد و به آنان پیوندد.

ملا حبیب کاشانی روایت میکند: در روز عاشورا حضرت عباس (علیه السلام) نزد برادرش امام حسین (علیه السلام) آمد و اصرار بسیار کرد که امام به او اجازه رفتن به میدان را بدهد ولی امام حسین (علیه السلام) اجازه نمیداد عباس عرض کرد در جنگ صفین روزی به میدان جنگ رفتم و تلاش بسیار کردم هنگامی که با صورت غبار آلود و لبهای خشک نزد پدر بازگشتم مرا نزد خود طلبید غبار از چهره ام پاک کرد و به من فرمود هنگامی که واقعه کربلا رخ داد برادرت حسین (علیه السلام) در صحرای کربلا یارویاور ندارد و یاور می طلبد دست از یاریش برمدار و جان در قدمش نثار کن... اکنون من آماده جان نثاری هستم (3)

درست است داغ آن همه شهید بر دل عباس نشسته است. دشوار است که این شیر بیشه شجاعت و نمونه والای رشادت را نگه داشت. اما کودکان هم تشنه بودند و صدای العطش آنان بلند بود. عباس هم منصب سقایی و آب رسانی به خیمه ها را داشت.

عباس خود نیز تشنه بود، اما وقتی نگاهش به بی تابی کودکان امام حسین (علیه السلام) و کاروان کربلا می افتاد و چهره های زرد و لبهای خشکیده آنان و مشکهای خالی را می دید و ناله های «واعطشاه» (را از آن خردسالان گریان می شنید، تشنگی خود را از یاد می برد.

امام از برادرش خواست برای اطفالی که تشنگی، آنان را از پا درآورده است، آب تهیه کند.

در روایتی آمده خیمه ای مخصوص مشکهای آب بود عباس (علیه السلام) داخل آن خیمه شد دید که اطفال آن مشکهای خالی و نمدار را برداشته و شکمهای خود را بر آنها میگذارند تا از عطش آنها کاسته شود حضرت به آنها فرمود: ای نور دیدگانم صبر کنید اکنون میروم و برای شما آب می آورم...

صدای دردناک کودکان را شنید که آوای العطش سرداده بودند، لبهای خشکیده و رنگهای پریده آنان را دید و مشاهده کرد که از شدت تشنگی در آستانه مرگ هستند، هراسان شد؛ دریای درد، در اعماق وجود حضرت موج می زد، دردی کوبنده خطوط چهره اش را درهم کشید و با شجاعت به فریادرسی آنان برخاست و مشک را برداشت...

در ریاض المصائب و مهیج الاحزان و غیر آن روایت کرده اند: فلما اجاز الحین علیه السلام اخاه العباس للبراز برز کالجبل العظیم و قلبه کالطود الجسیم لانه کان فارسا هماما و بطلا و ضرغاما و کان جسورا علی الطعن و الضرب فی میدان الکفاح و الحرب،

به روایت اکسیر العبادات: حضرت ابوالفضل علیه السلام، هنگام وداع با برادر، رو به آسمان نمود و عرض کرد: خدایا، می خواهم به وعده ام) آبرسانی به خیام حرم (وفا کنم و این مشک را برای این کودکان تشنه کام، پر از آب نمایم.

سپس پیشانی امام حسین علیه السلام را بوسید و به سوی فرات حرکت کرد....

در اینجا تذکر نکاتی لازم است:

اولا

طبق گفته تاریخ به نظر میرسد حضرت عباس (علیه السلام) اندکی قبل از شهادت خود دویار برای آوردن به سوی دشمن حرکت کرد بار اول آنها را نصیحت کرد اما در آنها تاثیر نداشته و به سوی امام باز میگردد بار دوم با آنها درگیر میشود و عباس (علیه السلام) به شهادت میرسند

نکته دوم

همراهی امام حسین با ایشان در یکی از این دو مرحله است که طبق گفته برخی تاریخ نویسان خود امام حسین (علیه السلام) برای آب آوردن سوار اسب میشود و عباس (علیه السلام) نیز همراه ایشان میروند و درگیری شدیدی بوجود می آید و میان عباس و امام جدایی می افتد امام زخمی شده و به خیمه ها باز میگردد ولی عباس می ماند ... عده ای گفته اند عباس پس از

ص: 273

نصیحت آنان و یا درگیری شدید و زخمی شدن بر میگردد عده ای گفته اند که امام حسین و حضرت عباس با هم برای آب آوردن حرکت کردند و با لشکریان درگیر شدند و عباس زودتر از امام به آب رسید و با هم رجز میخواندند تا اینکه عباس بر زمین می افتد و حسین هنگام شهادت خود را به برادر می‌رساند و عباس در همانجا شهید میشود حال یا این همراهی برای بار اول بوده یا بار دوم که عباس شهید میشود و یا قبل از این دو بوده الله اعلم

اما بیشتر مورخان زمان آن را بار دوم نقل کرده اند و گفته اند وقتی عباس مأمور آب آوردن شد امام فرمودند با هم به طرف شریعه حرکت میکنیم و چون دشمن مانع شد آن دو بزرگوار به جهاد پرداختند و در هنگام کارزار عباس پیش روی مولایش به کشتن دشمنان حضرت پرداخت و در حقیقت دفاع از امام میکرد تا اینکه بر اثر جنگ میان آن دو جدایی افتاد و عباس زودتر به آب رسید و امام می‌جنگید... و در آن جدایی حضرت سقا به شهادت رسید و امام تنها شد تا آنکه صدای برادر را شنید و بر بالینش رفت... (4)

و اینک این ماجرا را آنگونه که در اکثر کتب ذکر شده نقل میکنیم سپس به شهادت عباس (علیه السلام) می‌پردازیم:

### **حمایت عباس از مولایش امام حسین (علیه السلام):**

گفته میشود که هنگامی که تمامی یاران شهید شدند تشنگی بر کودکان و حسین بن علی (علیه السلام) غلبه کرده بود امام حسین (علیه السلام) که صدای العطش کودکان را میشنید طاقت نیاورد و خود هم برای آب آوردن سوار بر اسب شد امام و سردار کربلا برای آب آوردن مهیا شدند امام سوار بر اسب شد و به قصد فرات، بر بلندی مشرف بر آب بالا آمد. می خواست خود را به آب فرات برساند. عباس هم در برابر او بود و مراقب حضرت. فرمان به سپاه کوفه رسید که مانع ورود امام به فرات شوند، چون می دانستند اگر امام آب بنوشد و رمقی تازه کند، تلفاتشان بسیار خواهد بود حضرت عباس پیشاپیش امام هم علمداری میکرد و وهم خود را به آب رسانده بود و مشک را پراز آب نمود و سوار بر اسب شد در این هنگام مردکی از لشکرگاه دشمن فریاد برآورد نگذارید امام به فرات

دست یابد و امام اورانفرین کرده و فرمودند خدایا تشنگی و عطش را بر او چیره کن آن مرد نابکار خشمگین شد و تیری به طرف امام رها نمود که بر فک آن حضرت اصابت کرد حضرت تیر را خارج کرد و بنابه نقلی عباس (علیه السلام) خود رابه حضرت رسانید و آن را خارج نمود (5) امام دودست مبارک را بر زیر چانه گشود همین که دو کف حضرت پراز خون شد آن رابه طرف آسمان ریخت و فرمود خدایا از آنچه بر فرزند دختر پیامبر می آید به تو شکایت میکنم... گروهی در برابر امام صف آرایی کردند و تیراندازی به سوی امام آغاز شد. پانصد نفر مأمور بر آب بودند و در آن هیاهو میان امام و عباس فاصله انداختند. گرد عباس را گرفتند و او را از حسین بن علی جدا کردند. آنها دریافته بودند تا عباس را به شهادت نرسانند کار کربلا یکسره نمی شود... (6) مرحوم حاج شیخ عباس قمی می نویسد: در هنگامی که حضرت عباس (علیه السلام) همراه با برادر می جنگید تیری به پیشانی مبارک سیدالشهدا اصابت کرد که حضرت با سرعت و شتاب هرچه تمام تر خود را به امام رسانید و تیر را خارج نمود... دوباره بین عباس و امام جدایی افتاد و عباس خود را به آب رسانید و با تکان دادن دست خود و رجز خواندن به امام فهماند که به آب رسیده

چگونگی شهادت سپهسالار عشق:

عباس با مشک خود را به ساحل فرات رسانید تنها چیزی که در ذهنش بود رساندن آب به خیمه ها بود به گفته تاریخ چهار هزار یا ده هزار نفر نگهبان آب فرات بودند، به آنها حمله کرد، آنان را پراکنده ساخت، حلقه محاصره را درهم شکست دشمنان شش بار به او حمله کردند تا نگذارند او خود را به آب برساند، ولی آن حضرت ضربات سنگین بر آنها وارد ساخت و پس از کشتن تعداد بسیاری از آنان) به روایتی هشتاد نفر از آنها (خود را به آب رسانید و آنجا را در اختیار گرفت....

جگرش از شدت تشنگی چون اخگری می سوخت، مستی آب برگرفت تا بنوشد، لیکن به یاد تشنگی برادرش و بانوان و کودکان افتاد، آب را ریخت... جان عباس با جان حسین پیوند داشت، یک روح در دو بدن بودند. عباس وفادار چگونه از شط فرات آب

گوارا بنوشد، در حالی که لبهای حسین از تشنگی خشکیده است؟ هرگز، این رسم وفا به برادر نیست. او باخودگفت:

« ای نفس! پس از حسین، پست شو و پس از آن مباد که باقی باشی، این حسین است که جام مرگ می نوشد ولی تو آب خنک می نوشی، به خدا این کار خلاف دین من است » (7)

و به نقل بعضی، عباس در آن هنگام فرمود: سوگند به خدا لب به آب نمی زنم، در حالیکه آقایم حسین علیه السلام تشنه باشد: والله لا اذوق الماء و سیدی الحسین عطشاناً،

عقل سوداگر می گوید: آب بیاشام تا نیرو بگیری و بتوانی خوب بجنگی، ولی عشق و وفا و صفا می گوید: برادرت و نور دیدگان برادرت تشنه اند، چگونه تو آب بنوشی و آنها تشنه باشند (8)

عقل گفتش تشنه کامی، نوش کن عشق گفتش بحر غیرت جوش کن

آب گفتش بر صفای من نگر قلب گفتش در وفای من نگر

عافیت گفتش کف آبی بنوش عاطفت گفتش که چشم از وی بپوش

تشنگی گفتش تو را سازم هلاک رستگی گفتش که از مردن چه باک؟

او آب را بر فرات ریخت. به یاد عطش حسین، آب نوشید تا خودش نیز همچون برادرش لب تشنه شهادت را استقبال کند و به این صورت، آموزگار راستین وفا باشد.

آب می خواست ببوسد لب، اما هیئات این سبک مایه، کم از همّت و مقدار تو

بود

### به یاد وصیت پدر:

عباس در آن هنگام به یاد وصیت پدر افتاده بود... بعضی نقل کرده اند: حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در شب 21 رمضان سال چهارم هجری شب شهادت خویش ابوالفضل العباس علیه السلام را در اغوش گرفت و به سینه چسباند و فرمود: پسرم بزودی در روز قیامت به وسیله تو چشمم روشن می گردد. آنگاه افزود:

ولدی، اذا کان یوم عاشوراء و دخلت المشرعه، ایاک تشرب الماء و اءخوک الحسین عطشان، پسرم هنگامی که روز عاشورا فرا رسید و بر شریعه آب وارد شدی،

مبادا آب بیاشامی در حالیکه برادرت تشنه است. (9)

آری انسانیت، این فداکاری را پاس می دارد و این روح بزرگوار را که در دنیای فضیلت و اسلام می درخشد و زیباترین درسها را از کرامت انسانی به نسلهای مختلف می آموزد، بزرگ می شمارد.

این ایثار که در چهار چوب زمان و مکان نمی گنجد از بارزترین ویژگیهای آقایمان ابوالفضل بود. شخصیت مجذوب حضرت و شیفته امام نمی توانست بپذیرد که قبل از برادر آب بنوشد. کدام ایثار از این صادقانه تر و والاتر است؟

پر کرد مشک و پس کفی از آب بر گرفت

می خواست تا که نوشد از آن آب خوشگوار

آمد به یادش از جگر تشنه حسین علیه السلام

چون اشک خویش ریخت ز کف آب خوشگوار

شد با لبان تشنه ز آب روان بیرون

دل پر ز جوش و مشک به دوش آن بزرگوار

کردند جمله جمله بر آن شبل مرتضی

یک شیر در میانه گرگان بی شمار!

یک تن کسی ندیده چندین هزار تیر

یک گل کسی ندیده چندین هزار خار!

قمر بنی هاشم، سرافراز، پس از پر کردن مشک آب، راه خیمه ها را در پیش گرفت و این عزیزترین هدیه را که از جان گرامیتر می داشت با خود حمل می کرد. در بازگشت، نگهبانان شطّ فرات، راه را بر او بستند. عباس چاره ای جز نبرد با آنان نداشت با دشمنان خدا و انسانهای بی مقدار، در آویخت، جنگی سخت میان سقای کربلا و آن فرومایگان در گرفت. عباس بن علی گوشه ای از شجاعت خویش را نشان داد. هیچ کس به تنهایی جرأت رویارو شدن با او را نداشت، از این رو به صورت گروهی بر او می تاختند تا در محاصره اش قرار دهند. او نمی خواست با آنان رسماً جنگ کند. هدفش آن بود که آب

را سالم به خیمه‌ها برساند. او را از همه طرف محاصره کردند و مانع از رساندن آب به تشنگان خاندان نبوت شدند. البته لازم به ذکر است که حضرت در آن هنگام فقط به فکر رساندن مشک به خیمه‌ها بود و جنگیدن او بیشتر به خاطر دفع حمله دشمنان و شکستن حلقه محاصره آنان بود والا چه کسی جرات داشت به حضرت نزدیک شود!! او کوتاهترین راه را برای رسیدن به خیمه‌ها انتخاب کرده بود از هر طرف بر او حمله آوردند و عباس شمشیر می‌زد و راه می‌گشود و پیش می‌آمد حضرت با خواندن رجز زیر، دشمنان را تار و مار کرد و بسیاری را کشت:

« از مرگ هنگامی که روی آورد بیمی ندارم، تا آنکه میان دلاوران به خاک افتم، جانم پناه نواده مصطفی باد! منم عباس که برای تشنگان آب می‌آورم و روز نبرد از هیچ شری هراس ندارم (10)

با این رجز، دلیری بی‌مانند خود را آشکار ساخت، بی‌باکی خود را از مرگ نشان داد و گفت که: با چهره خندان برای دفاع از حق و جانبازی در راه برادر به استقبال مرگ خواهد شتافت. سرافراز بود از اینکه مشکی پرآب برای تشنگان اهل بیت می‌برد.

سپاهیان از برابر او هراسان می‌گریختند، عباس آنان را به یاد قهرمانیهای پدرش، فاتح خیبر و درهم کوبنده پایه‌های شرک، می‌انداخت؛

عباس همچنان می‌جنگید با اینکه نیروهای دشمن دایره وار او را در میان گرفته بودند، اصلاً از کثرت اعدا نیندیشید و حیدر وار بر آن گرگان آدمخوار حمله برد. اما پایداری آن رادمرد الهی با خیانت دشمن شکسته شد لیکن یکی از بزدلان و ناجوانمردان کوفه بنام نوفل بن ازرق یزید بن ورقاء جهنی) عده ای نام او را زیدبن ورقاء جهنی گفته اند وطبری نام پدر او را رقاد بنی میدانند (در کمین حضرت نشست و از پشت نخلی بتاخت و از پشت به ایشان حمله کرد و به معاونت حکیم بن طفیل سنسی دست راست آن حضرت را از تن جدا کرد. (11) دستی که همواره بر سر محرومان و ستمدیدگان بود و از حقوق آنان دفاع می‌کرد. که ناگاه نور چشم علی مرتضی علیه السلام جلدی کرد و مشک را به دوش چپ افکند و تیغ را به دست چپ گرفت (12) قهرمان کربلا این ضربه را به هیچ گرفت و به رجزخوانی پرداخت:

به خدا قسم! اگر دست راستم را قطع کردید، من همچنان از دینم دفاع خواهم کرد و از امام درست باور خود، فرزند پیامبر امین و پاک، حمایت خواهم نمود (13)

چو دست راست جدانشد ز پیکر عباس گریست عرش به حال برادر عباس

شکست پشت رسول از شکسته بازویش

وخمید قد علی چون هلال ابرویش

جهان به دیده مظلوم کربلا شب شد

سپهر گفت اسیری نصیب زینب شد

با این رجز، اهداف بزرگ و آرمانهای والایی را که به خاطر آنها می جنگید، نشان داد و روشن کرد که برای دفاع از اسلام و امام مسلمانان و سید جوانان بهشت، پیکار می کند. اباالفضل، گاهی نعره می زد و خروش بر می آورد تا در دل مهاجمان هراس افکند و گاهی رجز می خواند. خروشهای عباس در میدان نبرد، عصاره همه فریادهای درگلو بشکسته حق طلبان بود. عباس، درحالی که شمشیر را به دست چپ گرفته بود، به پیکار خویش ادامه داد

اندکی دور نشده بود که حکیم بن طفیل در کمین حضرت نشست و دست چپ ایشان را از پایان ساعد قطع کرد. (14) حضرت به گفته برخی منابع مشک را به دندان گرفت و پرچم را به سینه خود چسبانده و نگه داشته بود این شیوه چون رفتار عمویش جعفر طیار در جنگ موته بود هنگامی که دو دستش را قطع کردند حضرت بدون توجه به خونریزی و درد بسیار، برای رساندن آب به تشنگان اهل بیت با رکاب شروع به تاختن کرد و فقط به فکر رساندن آب به خیمه ها بود

حقیقتاً این بالاترین مرحله شرف، وفاداری و محبت است که انسانی از خود نشان می دهد. در این وقت نیز با نفس خود می گفت

یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری بر حمله الجبار

مع البنی سید المختار مع جمله السادات و الاطهار

قد قطعوا بیغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار

یعنی: ای نفس، از هجوم و حمله کفار ترس و وا همه به خود راه مده و شاد و



خرسند باش د به ملاقات رحمت خداوند جبار در جوار پیغمبر بزرگوار سید ابرار احمد مختار. این گروه اشرار دست چپ مرا بریدند؛ پس ای پروردگار من، ایشان را به آتش شرربار دوزخ افکن...

گر مرا افتاد از تن دست راست شکر حق دارم که دست چپ بجاست

آن که تن را پی کند در راه دوست

تیغ وزوبین نرگس وریحان اوست

جمله میدانید حیدر زاده ام

جان خود در راه جانان داده ام

دست من بالای دست ماسواست

دست سرباز حسین دست خداست

گرنیفتد از بدن در عشق یار

دست باشد دریدن بهر چه کار؟ (15)

دشمن که پی به عظمت و شهامت عباس برده بود آخرین چاره در تیرباران کردن حضرت دید.... بنابراین برخی روایات زمانی که قمر بنی هاشم علیه السلام مشک را پر کرد و بر اسب سوار شد، آن دریای لشگر هجوم آوردند و چون سدی آهنین راه را بر او بستند و آن سلاله طیبین را هدف تیر قرار دادند. چهار هزار تیر انداز آنچنان بدن قمر بنی هاشم علیه السلام را آماج تیر قرار دادند که زره بر تن وی همچون پوست خارپشت می نمود تا زمانی که مشک سالم بود، قمر بنی هاشم علیه السلام با رکاب همی اسب را می راند، بدان امید که از انبوه لشگر بیرون آید. حضرت عباس علیه السلام در کربلا چنان شجاع بود که که دشمن انگشت حیرت به دهان گرفت و گفت:

که یارب چه زور و چه بازوست این

مگر با قدر هم ترازوست این

در حالی که او سوار اسب میتاخت تیری به مشک اصابت کرد و آب آن را فروریخت. سردار کربلا ایستاد، اندوه او را فراگرفت، ریخته شدن آب برایش د سنگین تر از جدا شدن دستانش بود. دوست میداشت به جای آب جان از بدنش بیرون میرفت

آری در اینجا دیگر احتیاجی نبود که برای شهادت حضرتش عمود آهنی به کار رود خدالعت کند آن تیرافکن راکه تیر به مشک زد و خدالعت کند همه ظالمان روزگار را....

دلشاد که گرز دست شد دست آیش برای کودکان هست

چون عمر گل، این نشاط کوتاه تیر آمد و مشک بردید آه

این لحظه چه گویم او چها کرد تنها نگهی به خیمه ها کرد

ناگهان پیکان دیگری بر سینه مبارکش وارد شد؛ و تیری هم به چشم ایشان اصابت کرد (16) و نیز ملعونی از قبیله بنی دارم از پشت سر آن حضرت آمد و به ایشان حمله کرد و عمودی آهنی بر فرق قمر بنی هاشم علیه السلام فرود آورد فرق ایشان شکافت و آن حضرت از روی اسب با صورت بر روی زمین افتاد، (17)

چشمم از اشک پر و مشک من از آب، تهی است

جگرم غرقه به خون و تنم از تاب، تهی است

به روی اسب، قیامم به روی خاک، سجود

این نماز ره عشق است، از آداب، تهی است

و در اینجا بود که ناله اش بلند شد: یا اخواه ادرك اخاك) ای برادر برادرت رادریاب (وآخرین سلام و درودش را برای برادر فرستاد: یا ابا عبدالله! سلامم را بپذیر.

چون که دست چپ فتاد از پیکرم سر بیندازم به پای سرورم

هین مترس عباس از تیر بلا جان سپرکن پیش تیغ ابتلاء

سینه ات چون شد ز پیکان چاک چاک چشم را کن وقف بر تیر هلاک

چشم و دست و سر چه دادی بی درنگ استخوان خویش را کن وقف سنگ

چون نمان هیچ آثاری به جا گودر آن دم یا اخوا رفتم بیا (18)

باد، صدای عباس رابه امام رساند، قلبش شرحه شرحه شد، دلش از هم گسیخت، چون شهاب ثاقب به طرف علقمه شتافت، با دشمنان درآویخت، حلقه محاصره دشمن را شکافت و شمار زیادی از آنان رابه هلاکت رساند و خود رابه برادر رسانید

رسانید خود را چو شهباز حق به بالین وی دید نیمی رمق

تنی دید مانند جان در برش مشک، پریشان، چو مغز سرش

لازم به ذکر است که عباس (علیه السلام) در تمامی دوران حیات خود احترام برادر را نگاه میداشت هرگز در پیشگاه امام حسین (علیه السلام) نمی نشست مگر آنکه حضرتش اجازه فرماید و برخورد او با امام حسین (علیه السلام) همانند برخورد بنده ای بود در مقابل سرورش و از روی ادب هیچگاه امام را خطاب به برادر نمی کرد و همیشه ایشان را با القابی مثل آقا، سرور من، اباعبدالله و پسر رسول خدا صدامیزد

واینک هنگام شهادت این اولین بار بود که او امام را برادر صدامیزد شاید به این دلیل باشد که او فاطمه زهرا (س) را در آن هنگام دیده بود که با گریه خطاب به عباس (علیه السلام) گفته بود: پسرم...

رسید ناله در حرم به گوش شاه محترم

اخی بیاتودر برم نگر به حال مضطرم

شنید آن امیر حی به یک قدم نمود طی

بگفت آمدم زپی فدای قامتت شوم

### شهادت در آغوش برادر:

امام حسین (علیه السلام) بر سر او حاضر شد در آنجا، حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام را در کنار فرات تشنه و در خون آغشته و هر دو دست قطع شده بدید. آن بدن پاره پاره را همی نظاره می کرد و با آواز بلند می گریست امام سخت تحت تاثیر این واقعه قرار گرفته بود بر سر پیکر برادر ایستاد، خود را بر روی او انداخت سر او را در دامن خود نهاد و خاک و خون را از آن زدود و بلند گریست و با اشکش او را شستشو داد و با قلبی آکنده از درد و اندوه گفت: «اخی ابوالفضل!...»

الان انکسر ظهري و قلت حیلتی و شمت بی عدوی، آه! اینک کمرم شکست و راهها بر من بسته شد) تدبیرم گسست (و دشمن شاد شدم  
(19) .)

امام خم شد و برادر را بوسید، در حالی که اشک بر گونه مبارک و محاسن شریفش

ص: 282

جاری شده بود. روایت شده امام با اندوه و گریه بسیار سربرادر را بردامن خود گذاشت و خون از چشمان مبارک حضرت عباس (علیه السلام) پاک کرد حضرت عباس برادر را مشاهده کرد و گریست امام حسین (علیه السلام) فرمودند: برای چه گریه میکنی ای اباالفضل؟

آن بزرگوار عرض کرد: ای برادر ای نور چشمم! چگونه گریه نکنم و شما کنارم آمدی و سرم از خاک برداشتی بعد از ساعتی چه کسی سر شمار از خاک بر میدارد و کی خاک از صورتت پاک می کند؟ آنگاه روح پاکش به جنان پرواز کرد امام حسین با گریه گفتند ای برادر ای عباس! (20)

صابرهمدانی چه زیبا این لحظه را سروده:

تار سید آن مظهر حق مجید بر سر نعش اباالفضل رشید

دید اعدا اینقدر

کوشیده اند تا که سروش رابه گل پوشیده اند

غنچه های نوکیکان عدو سربه سر

بشکفته گل از زخم او

هر دودستش چون دوشاخ ارغوان بر زمین افتاده از باد خزان

بند هر عضویش از هم بگسیخته بر زمین چون توده گل ریخته

باغ عمرش موسم

حسن عمل رفته بر تاراج گلچین اجل

از زمینش دید بردارد اگر همچو گل ریزد به

روی یکدگر

خواست بگذارد سر زانو سرش تا دهد تسکین دل غم پرورش

گشت

بی طاقت، به بالینش نشست گفت: از بار غمت پشتم شکست

امام با اندامی درهم شکسته، نیرویی فروریخته و آرزوهایی بر باد رفته به برادرش خیره شد و آرزو کرد قبل از او به شهادت رسیده باشد. سید جعفر حلی حالت امام را در آن لحظات، چنین وصف کرده است:

« حسین به طرف شهادتگاه عباس رفت در حالی که چشمانش از خیمه ها تا آنجا را کاوش می کرد. جمال برادر رانهان یافت، گویی ماه شب چهارده که زیر نیزه ها شکسته نهان باشد، بر پیکر او افتاد و اشکش زمین را گلگون کرد. خواست او را ببوسد، لیکن جایی در بدن او در امان از زخم سلاح نیافت تا ببوسد، فریادی کشید که در صحرا پیچید و سنگهای سخت را از اندوهش به درد آورد:

ص: 283

برادرم! بهشت بر تو مبارک باد، هرگز گمان نداشتم راضی شوی که در تنعم باشی و من مصیبت تو را ببینم برادرم! دیگر چه کسی دختران محمد را حمایت خواهد کرد، که ترحم می خواهند لیکن کسی به آنان رحم نمی کند.

پس از تو نمی پنداشتم که دستانم از کار بیفتند، چشمانم نابینا شود و کمرم بشکند.

برای غیر تو سیلی به گونه می نوازند و اینک برای تو است که با شمشیرهای آخته به پیشانیم کوبیده می شود.

میان شهادت جانگداز تو و شهادت من، جز آنکه تو را می خوانم و تو از نعیم بهره مندی، فاصله ای نیست

این شمشیر تو است، دیگر چه کسی با آن، دشمنان را خوار می کند؟! این پرچم توست، دیگر چه کسی با آن پیش خواهد رفت؟! برادرم! مرگ فرزندانم را بر من سبک کردی و زخم را تنها زخم دردناکتر، تسکین می دهد («21»)

این شعر توصیف دقیقی است از مصایبی که امام پس از فقدان برادر، به آنها دچار شدند. شاعر دیگری به نام حاج محمد رضا ازدی وضعیت امام را چنین توصیف می کند:

خود را بر او انداخت درحالی که می گفت:

امروز شمشیر از کف افتاد، امروز سردار سپاه از دست رفت، امروز راه یافتگان، امام خود را از دست دادند، امروز جمعیت ما پریشان شد. امروز پایه ها از هم گسیخت، امروز چشمانی که با بودندت به خواب نمی رفتند آرام گرفتند و خوابیدند و چشمانی که به راحتی می خوابیدند از خفتن محروم شدند.

ای جان برادر! آیا می دانی که پس از تو لئیمان بر تو تاختند و یورش آوردند، گویی آسمان به زمین آمده است یا آنکه قله های کوهها فرو ریخته است، لیکن یک چیز مصیبت تو را برایم آسان می کند؛ اینکه به زوردی به تو ملحق می شوم و این خواسته پروردگار داناست (22)

با این همه هرچه شاعران و نویسندگان بگویند و بنویسند، نمی توانند ابعاد مصیبت امام، رنج و اندوه کمرشکن و سوگ او را کاملاً تصویر کنند.

پس از شهادت عباس (علیه السلام):

جراحات وارده بر حضرت عباس (علیه السلام) آنقدر زیاد بود که امکان تکان دادن و بلند کردن آن وجود نداشت زیرا امکان از هم پاشیدن اعضای بدن وجود داشت

گفته شده که:

حضرت سیدالشهدا علیه السلام از کثرت جراحات وارده بر بدن قمر بنی هاشم علیه السلام ممکن نشد آن بدن را از جای خود حرکت بدهد، لذا بدن را به حال خود گذارد و با چشم اشکبار و دل داغدار به سوی خیمه مراجعت نمود (23)

امام حسین (علیه السلام) برادر را در جای خود رها کرد تا شاید بعد از شهادتش از همگان ممتاز باشد و قبر او محل رسیدگی به حوائج امت اسلامی شود. حضرت قمر بنی هاشم (علیه السلام) همانگونه که روز عاشورا حلقه وصلی بین امام و همه شهدا بود، هنوز هم این منسب را داراست. البته در این مورد روایاتی بسیار وجود دارد که گویای آن است که هنگامی که امام حسین (علیه السلام) بر بالین عباس (علیه السلام) رسید عباس خود از برادر خواست که او را به خیمه ها نبرد مثلا یکی از افاضل در مقتل خود آورده است که: چون امام حسین علیه السلام بر سر نعش د برادر مظلوم خود رسید و آن بزرگوار وفادار را به آن حالت دید، گریست و فرمود: وا اخاه و اعباساه الان انکسر ظهري و قلت حیلتی

زمانی که خواست بدن زخم‌دار برادر وفادار خود را به سوی خیمه ها ببرد، ابوالفضل علیه السلام چشم حق بین خود را باز کرد و دید برادر بزرگوارش در بالای سر او ایستاده می خواهد بدن او را از میان خاک و خون بردارد. عرض کرد: ای برادر، چه اراده داری؟ فرمود: می خواهم ترا به خیمه ها ببرم. عرض کرد ترا به حق جدت قسم می دهم که مرا در همین جا بگذار و به سوی خیمه ها نبر!

حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: به چه سبب پیکر ترا در اینجا بگذارم؟ عرض کرد: به چند جهت؛ اول آنکه به دخترت سکینه وعده آب داده بودم، و چون نتوانستم به او آب برسانم از وی خجالت می کشم. (24) و اینکه تو سرور و آقایم هستی و خجالت میکشم بر دوش تو سوار شوم دیگر آنکه، من علمدار و سردار لشگر تو بوده

ام، چون این گروه اشرار مرا کشته بینند جرات و جسارت ایشان بر شما زیاد می شود.

گفت حاجت چیست؟ گفت ای پادشاه بحرور

تا نفس باقی است جسمم را سوی خرگه میر

از سکینه بس خجل گشتم شها حاکم به سر

آرزوی آب از من داشت با چشمان تر

شد امیدش نامید و ریخت بر جانش شرر

دانم از چشمش توان و طاقت و آرام ریخت

این بگفت و مرغ روح اندر قدم شاه ریخت

شاه را روح و روان از جسم و جان ناگاه ریخت

امام حسین (علیه السلام) فرمود: خدا ترا از جانب برادر خود جزای خیر بدهد، زیرا که در حال حیات و ممات خود مرا یاری کردی (25)

مرثیه خوانی امام حسین برای برادر:

به روایت بعضی، حضرت این مرثیه را در بالای سر حضرت عباس علیه السلام خواند:

اخی یا نور عینی یا شقیفی فلی قد کنت کالر کن الوثیق

ای برادر وفادار من وای نور دیده و پارع تن من، تو برای من همچون ستونی استوار بودی

ایا ابن ابی نصحت اخاک حتی سقاک الله کاسا من رحیق

ای فرزند پدر من، تو برادر خویش را یاری و نصرت نمودی تا اینکه خدا ترا با کاسه ای سرشار از شراب خوشگوار بهشت سیراب نمود.

ایا قمرا منیرا کنت عونى على کل النوائب فى المصیق

ای ماه درخشان و عالمتاب، تو مرا در سختیها و تنگیها یار و یاور بودی.

فبعدک لا تطیب لنا حیاة سنجمع فى الغداه على الحقیق

پس، بعد تو زندگی برای ما گوار نخواهد بود و بی هیچ شک و شبهه ای فردا در



بهشت نعمت حق (گرد خواهیم آمد).

الا لله شکوای و صبری و ما القاه من ظماء وضیق

از آنچه، از تشنگی و سختی، دیده و چشیده ام تنها به درگاه الهی شکایت می برم و برای او صبر می کنم

این گونه آن حیات نورانی به فرجام خونین شهادت انجامید و عباس، در کنار آب، پس از جهادی عظیم و نبردی حماسی جان باخت و پیکر خونین و فرق شکافته و دستان بریده اش در ساحل فرات، سندی برای وفای او شدند.

بنابر روایات امام حسین (علیه السلام) ناگهان مشاهده کرد که دشمن حمله به سوی خیمه هارا آغاز کرده وی بافریادی جانکاه بانگ برآورد: آیا یاری کننده ای نیست که مارا یاری کند؟ آیا فریادرسی نیست که به فریاد ما برسد؟ آیا خواستار حقی نیست که مارا یاری کند؟ آیا هراسناکی از آتش جهنم نیست که از ما به دفاع پردازد؟

همین که امام به طرف خیمه ها حرکت کرد دشمن از هجوم منصرف شده و امام با کمری شکسته و قلبی داغدار و چشمی گریان به سوی خیمه پیش رفت و این در حالی بود که اشکهای خود را با آستین پاک میکرد (26)

بنابر روایاتی پس از شهادت عباس بن علی علیه السلام، امام حسین علیه السلام به سپاه دشمن حمله کرد و از راست و چپ بر آنان شمشیر می زد و سپاهیان کوفه از مقابلش می گریخت. امام می فرمود: «کجا فرار می کنید؟ شما برادرم را کشتید! کجا فرار می کنید؟ شما بازوی مرا شکستید!» سپس به خیمه ها بازگشت. نویسندگان مقتلها نقل می کنند امام هنگامی که از کنار پیکر برادر برخاست، نمی توانست قدم بردارد و شکست برایشان عارض شده بود، لیکن حضرت صبور بود، با چشمانی اشکبار به طرف خیمه ها رفت

رفتی و بردی زدل صبر و شکیب خوب بنهادی برادر را غریب

از حسینت کی جدایی داشتی چون چنین تنها مرا بگذاشتی؟

بی تو یکساعت دلم با خویش نیست گرچه یک ساعت جدایی بیش نیست

زان نمی گویم که کی بینم تورا چون که منم می رسم از پی تورا

تاز یافتادی و رفتی زدست تیرهجرانت مرادر دل نشست

پیش از این از بیم تیغت صبح و شام

خواب راحت بود بر دشمن حرام

دیگر امشب خواب راحت میکنند شادمانی زین جسارت میکنند

لیک چشم هریک از اطفال زار هست زین پس کوکبی شب زنده دار

اهل بیتم دیده بر راه تواند بی خبر از قتل ناآگاه تواند

قدبرافرازی علی را یادگار کودکانم را برآر از انتظار

بی تو ای میر سپاه تشنه کام با چه رویی روکنم اندر خیام؟

گر بگویم شد علمدارم شهید محشری دیگر شود از نو پدید

گر بدین حالت سکینه پی برد در حرم چون گل گریبان میدرد

بردن خبر شهادت عباس به خیمه ها:

امام به خیمه ها رسید حضرت سکینه سلام الله علیه با مشاهده پدر بزرگوار خود از جای برخاست و جلوی اسب آن حضرت را گرفت و عرض کرد: ای پدر آیا از عمویم عباس خبر داری؟ (27) می بینم در آمدن خود تاخیر کرد، او به من وعده آب داده بود و عادت او چنین نبود که به وعده خود وفا نکند

امام غرق گریه شد و با کلماتی بریده بریده از شدت گریه خبر شهادت او را داد.

وگفت:

ای دخترم، عمویت عباس علیه السلام شهید شد و روح او به سوی باغهای بهشت پرواز نمود.

سکینه دهشت زده مویه اش بلند شد. هنگامی که نواده پیامبر اکرم، زینب کبری (علیها السلام) از شهادت برادرش که همه گونه خدمتی به خواهر کرده بود، مطلع شد، دست بر قلب آتش گرفته خود نهاد و فریاد زد: «آه برادرم! آه عباسم! آه از بی یاوری، آه که دیگر بعد از تو پناهی ندارم چقدر فقدانت بر ما سنگین است وای از این فاجعه! وای از این سوگ بزرگ» (28)

زمین از شدت گریه و مویه لرزیدن گرفت و بانوان حرم که یقین به فقدان برادر یافته

بودند، سیلی به گونه ها نواختند. سوگوار اندوهگین، پدر شهیدان نیز در غم و سوگ آنان شریک شد و گفت:

« یا اباالفضل! چقدر فقدان بر ما سنگین است. »

امام می گریست وی پس از فقدان برادر که در نیکی و وفاداری ماندی نداشت، احساس د تنهایی و بی کسی کرد. فاجعه مرگ برادر، سخت ترین فاجعه ای بود که امام را غمین کرد و او را از پا انداخت هنگامی که حضرت ابوالفضل (علیه السلام) به شهادت رسید یکی از لشکریان یزید به عمر سعد شهادت امام حسین (علیه السلام) را تبریک گفت به او گفتند که امام هنوز زنده است گفت: تونمی دانی عباس که کشته شد گویا سین کشته شده (29)

بدرود، ای قمر بنی هاشم!

بدرود، ای سپیده هر شب!

بدرود، ای سمبل وفاداری و جانبازی!

سلام بر تو! روزی که زاده شدی، روزی که شهید شدی و روزی که زنده، برانگیخته می شوی

منابع و پینوشتها:

1 - مقتل الحسین ص 335 و کتاب یاران شهید حسین بن علی ص 306 و چهره درخشان قمر بنی هاشم ج 1 ص 210

2 - عوالم العلوم ج 17 ص 284، البطل العلقمی ج 3 ص 231 به نقل از مصائب المعصومین ص 259 تالیف عبدالرزاق یزیدی، جلاء العیون ص 573 و ناسخ التواریخ

3 - تذکره الشهداء ص 255

4 - بطل العلقمی ج 3 ص 229 به نقل از اخبار الطوال ص 255 و معالی السبطین ج 1 ص 432 به نقل از مقاتل الطالبین

5 - نفس المهموم ص 136

ص: 289

6 - عوالم ج 17 ص 292، الارشاد ج 2 ص 79 و تاريخ طبرى ج 5 ص 79

7 - بحار الانوار ج 45 ص 41، مقتل العوالم ص 94، ياران شيداي حسين بن على ص 307 وكتاب سردار كربلا ص 288

يا نفس من بعد الحسين هونى و بعده لا كنت ان تكونى

هذا الحسين وارث المنون و تشرىين بارد المعين

تالله ما هذا فعال دينى

8 - سوگنامه آل محمد صلى الله عليه و آله، به نقل از بحار: جلد 45، صفحه 41 و ترجمه مقتل الحسين ابى مخنف: صفحه 97.

9 - سوگنامه آل محمد صلى الله عليه و آله، به نقل از معالى السبطين: جلد 1، صفحه 454.

- 10

لا ارب الموت اذ الموت زقا حتى اوارى فى المصاليق لطفى

نفسى لسبط المصطفى الطهر و قا انى انا العباس اعدو بالسقا

ولا اخاف الشر يوم الملتقى

11 - تاريخ الامم والملوك ج 5 ص 468

12 - انصار العين ص 62

13 - والله ان قطعتم يمينى

انى احامى ابداء عن دينى

وعن امام صادق اليقيني

نجل النبى الطاهر الامينى

14 - مناقب آل ابى طالب ج 4 ص 108

15 -! رياض القدس قزوينى ج 2 ص 81

16 - بحار الانوار ج 45 ص 42

17 - مراجعه شود به بطل العلقمى ج 3 ص 239



19 - قاموس الرجال ج 5 ص 243، بحار الانوار ج 45 ص 233، شرح الاخبار ج 3 ص 192، ترجمه تاريخ اعثم كوفي ص 376 سپس

20 - معالى السبطين 1/449-450

21 - فمشی لمصرعه الحسين و طرفه

بين الخيام وبينه متسم

الفاه محجوب الجمال كانه بدر بمنحطم الوشيح ملثم

فاكب منحنياً عليه و

دمعه صبغ البسيط كانما هو عندم

قد رام يلثمه فلم ير موضعاً لم يدمه عض

السلاح فيلثم

نادى و قد ملا البوادى صيحه صم الصخور لهولها تناء لم

اءءخى

يهنيك النعيم ولم اخل ترضى بان ارزى وانت منعمر

اءءخى من يحمى بنات

محمد اذ صرن يستر حمن من لا يرحم

ماخلت بعدك ان تشل سواعدى وتكف

باصرتى وظهرى يقصم

لسواك يلطم بالاكف وهذه بيض الضبى لك فى جبينى

تلطم

مايين مصرعك الفظيع ومصرعى إلا كما ادعوك قبل وتنعم

هذا حسامك

من يذل به العداى ولو اك هذا من به يتقدم

هونت يابن ابى مصارع فتيتى والجرح

يسكنه الذى هوآلم

22 - وهوى عليه ماهنالک قائلاً اليوم بان عن اليمين، حسامها

اليوم سار عن الكتائب كبشها اليوم بان عن الهداه امامها

اليوم آل الى التفرق

جمعنا اليوم حل عن البنود نظامها

اليوم نامت اعين بك لم تنم وتسهدت اخرى

فعر منامها

اشقيق روحى هل تراک علمت ان غودرت واثالت عليك لئامها

قد

خلت اطبقت السماء على الثرى او دكدكت فوق الربى اعلامها

لكن اهان الخطب

عندى اتنى بك لاحق امرأ قضى علامها

23 - فرسان الهيجاء: جلد 1، صفحه 205.

ص: 291



24 - کبریت الاحمر 1/158 و معالی السبطين ص 449 و اسرار الشهاده ص 337

25 - اسرار الشهاده ص 337 و معالی السبطين 1/449

26 - کبریت احمر ص 316 و العباس ص 236 تا 237

27 - کبریت احمر ص 316، العباس ص 238، سرمایه ایمان و جواهر ایمان ص 214

28 - همان به نقل از المنتخب و اسرار الشهاده

29 - سقای معرفت ص 164 سرالاسرار فی مصائب الابرار ص 384 و کتاب

سقای معرفت

تنها منجی

## کربلا پس از شهادت قمرینی هاشم - 7

### اشاره

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 9:46 قبل از ظهر روز 1389/5/27

کربلا پس از شهادت قمرینی هاشم (علیه السلام):

یکی از مسایلی که ذهن را مشغول میکند این است که آیا امام حسین (علیه السلام) به عباس (علیه السلام) اجازه جنگ دادند یا نه؟

علامه محقق محمد مهدی حایری میگوید:

به خدا سوگند اگر در لوح قضا و قدر الهی نرفته بود که آن حضرت در آن روز شهید شود و کمر حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) از

شهادت آن حضرت بشکند همانا حضرت عباس تنها با دست چپ همه اهل کوفه را نابود میکرد

لولا القضا لمحی الوجود بسيفه والله يقضى ما يشاء ويحكم

اگر قضا و قدر الهی نبود با شمشیرش همه هستی را نابود میکرد و خداوند است که حکم میکند به آنچه میخواهد (1)

نداشت رخصت پیکار آن امیر دلیر نبود عازم جنگ آن غضنفر غران

وگرنه حمله اول زتیغ خود دادی به دشت کرب و بلا جنگ خصم را پایان

میان معرکه اش هر که دید با خود گفت دوباره شیر خدا کرده روی در میدان

بنابر روایات حضرت عباس علیه السلام در کربلا چنان شجاع بود که در جنگ

ص: 292

تن به تن تعداد زیادی را به هلاکت رسانید) بنابر برخی روایات 250 الی 500 نفر ( به گونه ای که دشمن انگشت حیرت به دهان گرفت و گفت:

که یارب چه زور و چه بازوست این مگر با قدر هم ترازوست این

لازم به ذکر است که رخصت خواستن، اجازه است پس از آنکه اجازه ای بر کاری داده نشده باشد (3) بنابراین معلوم میشود حضرت عباس چندین نوبت از امام اجازه رفتن خواسته اند و حضرت اجازه نداده اند

آنچه تاریخ برای ما به ارمغان آورده است این است که امام بعد از آن همه التماس عباس (علیه السلام) اجازه به ایشان ندادند بلکه به ایشان فرمودند برای کودکان کمی آب بیاور

عباس ستون لشکر، فرمانده و پرچمدار و حافظ خیمه های امام بود امام میخواست او را در کنار خود تا آخرین لحظات داشته باشد و حفظ کند... اما دشمنان چنان پست بودند که او را ناجوانمردانه به شهادت رساندند و با شهادت او کمر امام شکست

بنا بر آنچه که تاریخ نقل کرده در تمام واقعه عاشورا حضرت عباس فقط نقش نگهبان و مدافع را داشته و اگر میخواست واقعا بجنگد و اجازه داشت کسی را توان ایستادن در مقابل او نبود اما سرنوشت عباس (علیه السلام) این بود که در آن روز به شهادت برسد و از طرفی این خواست خدا و حکمت او بود که عباس اینگونه به شهادت برسد و لقب سقا را بگیرد

براهل حرم چه گذشت هنگامی که قمر بنی هاشم (علیه السلام) به شهادت رسید؟

روز عاشورا است و کافران حسین بن علی (علیه السلام) و تمامی یارانش را مظلومانه به شهادت رسانده اند آنها حریصانه و با بی حرمتی تمام به خیمه ها حمله کردند و عده ای از کودکانی را که توانایی حمل سلاح و جنگیدن را نداشتند به ضرب شمشیر و یا تازیانه به شهادت رساندند خیمه ها را آتش کشیدند و زنان و کودکان را به اسارت برده و تازیانه

از آنجا که حضرت عباس پرقدردن ترین و شجاع ترین مرد میدان کربلا بود از طرفی جایگاه علمداری و سپه داری حضرت امام حسین (علیه السلام) به او اختصاص داشت، و از سوی دیگر چشم و چراغ اهل حرم به شمار میرفت و او امید تمام کودکان و بانوان خیمه گاه به شمار میرفت و اهل حرم را آرامش بود و دشمن را اضطراب و التهاب از همین روی تا علم و پرچم در دست الهی آن فرزند ولی الله الاعظم برافراشته بود لشکر ابن زیاد از رسیدن به مقصد - اسارت و یا شهادت امام حسین (علیه السلام) - نا امید بود و حضرت زینب و حضرت رقیه در سایه آن علم از اسارت و شتمات و شلاق خوردن در امان بودند اما همین که آن سرو بلند کربلا از عرش زین جای در زمین گرفت، حزن و اندوه و غم را برای دختران حضرت زهرا (س) به ارمغان برد و هلهله و شادی از لشکر شیطان به آسمان رسید

علم اگر از دست علمدار زمین نمی خورد

دگر کسی به زیر تازیانه ها نمی مرد

و چه زیبا این حقیقت در این شعر جلوه نموده که:

الیوم نامت اعین بک لم تنم و تسهدت اخری فعز منامها

امروز به خواب رفتند و آرامش پیدا کردند چشمانی که از ترس تو خواب نداشتند و بی خواب شدند آن چشمانی که به خاطر تو خواب میرفتند (4)

براستی که زینب چه کشید در عاشورا هنگامی که این همه بی حرمتی ها را در نبود برادرش عباس دید؟! برادری که نگهدار و حامی خواهر بودی شک زینب به یاد دوران کودکیش افتاده هنگامی که عباس به دنیا آمده هنگامی که پدرش حضرت علی (علیه السلام) او را حافظ و نگهبان خواهر کرد

### عباس حافظ و نگهبان توست

نقل شده است: چند روزی که از میلاد حضرت عباس علیه السلام گذشت زینب کبری علیها السلام در حالی که عباس علیه السلام را در آغوش داشت خدمت پدرش

امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد:

از آن وقت که این نوزاد به دنیا آمد قلب خود را وابسته و متعلق به او می بینم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چون او کفیل (حافظ و نگهبان) تو است.

عرض کرد: کفیل من!

فرمود: بلی، اما تو از او جدا می شوی و او هم از تو مفارقت می کند.

عرض کرد: پدر جان، آیا او مرا می کند یا من از او جدا می شوم؟

فرمود: بلکه تو از او جدا می شوی (اما) نه این که او زنده باشد (در آن هنگام حضرت عباس علیه السلام روی زمین گرم و سوزان با دست های جدا از بدن و فرق دوتا از عمود آهنین).

در این لحظه زینب علیها السلام با صدای بلند فریاد زد: وا عباساه. (5)

همچنین در هنگام شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی زینب علیها السلام را دید آن حضرت فرزندانش را جمع کرده و مشغول وصیت به آنها و سفارش درباره آنهاست نزد پدر بزرگوارش شتافت و عرض کرد:

پدر جان، می خواهم یکی از برادرانم برای حفظ و حراست من متعهد شود.

حضرت فرمود: دخترم، اینها برادران هستند هر کدام را خواستی برای این کار انتخاب کن، این حسن و این حسین علیهما السلام است. عرض کرد: حسن و حسین علیهما السلام امامان و آقایان من هستند، و من با چشم خود آنها را خدمتگزاری می کنم ولی از برادران دیگرم انتظار خدمت دارم چون شاید در زندگانی ام به مسافرتی محتاج شوم، لذا و حفاظت و خدمت مرا در سفر و حضر متعهد شود.

مولا علیه السلام فرمود: هر کدام را خواستی انتخاب کن. زینب علیها السلام نگاهش را به سوی برادرانش انداخت، او کسی را برای مطلب خود نیز از قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام انتخاب نکرد. پس عرض کرد: پدر جان، این برادرم را می گویم و به عباس علیه السلام اشاره کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام به عباس علیه السلام فرمود: پسر من نزدیک بیا، عباس علیه السلام نزد مولا رفت، مولا علیه السلام دست زینب علیها السلام را گرفت و در دست عباس علیه السلام گذاشت و فرمود: بُنَّیْ هَذِهِ وَ

دیده منی الیک، پسر من این زینب امانت من نزد تو است در حالی که اشک چشم عباس علیه السلام بر گونه های صورتش جاری بود عرض کرد: پدر جان، چشم تو را روشن می کنم و تمام توان خود را در نگهداری و حفاظت زینب علیها السلام به کار می برم. آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام به عباس و زینب علیها السلام نگاه می کرد و گریه می نمود. (6)

آری زینب بدون شک به یاد این سخنان افتاده بود و اشک میریخت اشک در فراق برادری که حامی و نگهبان او بود برادری که لقب حامی الطعیفه را گرفته بود زیرا که آنحضرت نگهبان و حمایت کننده اهل حرم حضرت امام حسین (علیه السلام) بودند همه جا سوار کردن و پیاده کردن حضرت زینب توسط حضرت عباس صورت می گرفت اما اکنون عباس (علیه السلام) شهید شده است و زینب و بانوان حرم هیچ پناهگاه و نگهبانی ندارند اوج این دلنگرانی زینب را در روزی که میخواستند اهل حرم را از کربلا ببرند می یابیم و در آن روز اهل حرم در قتلگاه وارد شدند و بعد از سوز و گداز جانگداز و گداز جانگداز وقتی دشمن دستور حرکت داد اهل بیت امام حسین (علیه السلام) به یکدیگر کمک کردند تا سوار بر شتران شدند و حضرت زینب (س) همه را کمک کرد تا سوار شدند اما خود غریب و تنها در کنار شهدا مانده بود و کسی نبود تا کمکش کند و سوار شود (7) از همین روی صورت مبارک را به طرف نهر علقمه کرد و فرمود: روزی که از مدینه خارج شدیم تو مرا سوار بر شتر نمودی ای پسر پدرم الان چه کسی مرا سوار بر شتر نماید؟ (8)

عبدالله بن سنان نقل میکند فضه کنیز حضرت فاطمه زهرا (س) آمد و آن حضرت را سوار بر ناقه کرد (9)

### **سر نوشت اجساد شهدا خصوصا قمر بنی هاشم (علیه السلام) چه شد؟**

طبق روایات متعدد دفن امام معصوم (علیه السلام) توسط امامی دیگر انجام می پذیرد (10) و آنچه که معلوم و مسلم است فرزند امام حسین (علیه السلام) امام سجاد (علیه السلام) با آنکه در اسارت بودند بنا بر مشیت و اراده خداوندی طی الارض کرده و خود را به کربلا رساندند و پدر خود و حضرت عباس (علیه السلام) را دفن نمودند و اینک ماجرا:

دو روز پس از آن حادثه خونبار کربلا، زنان و دختران یکی از طایفه های ساکن در حوالی کربلا پس از آگاهی از واقعه روی داده عازم کربلا برای دفن شهدا شدند از همین روی غیرت مردان آن قوم هم به جوش آمد و به کمک زنان قوم خود به قتلگاه آمدند و دیدند

قتلگاهی کشته ای عریان در او بحر خونی گوهر غلطان در او

قتلگاهی تن در او، بی سر همه پایمال لشکر کافر همه

بدنهایی دیدند منور، اما بعضی از آنها پیر مرد 80 ساله و بعضی کودکان سه ساله، جوانانی نارس، هر کدام چونان برگ خزان در هم ریخته اند عقلها از سر رفت و ندانستند و نمی توانستند بدنهای مقدس شهدا را از هم تمییز دهند، در فکر فرو رفته بودند که چه کنند؟

ناگهان گلگون سواری با شتاب شد عیان بر رخ برافکنده نقاب

سواری را دیدند که خود را به آنها رساند و اجساد شهدا را نظاره کرد

بسان حضرت یعقوب ناله سر میکرد که او پرپر و این پدر پدر میکرد

به سر عمامه سبزی ولیک ژولیده بسان چشم غزالان سیاه پوشیده

آن سوار که امام سجاد (علیه السلام) بود فرمود: چرا حیرانید؟ قوم بنی اسد شرح ماجرا را گفتند آن بزرگوار فرمودند: همه را من میشناسم یک یک شهدا را آوردند و آن بزرگوار معرفی نمود و آن قوم آنها را دفن کردند

ناگهان شد بانگ و او بیلا بلند از تمام آن گروه مستمند

پیکری دیدند افتاده به خاک قطعه قطعه پاره پاره چاک چاک

از حضرت پرسیدند ای سرور و آقای ما این بدن که با دیگر شهدا فرق دارد و او را جلال و عظمتی است که در دیگر بدنها نیست، از آن کیست؟

بزرگ مصیبتی شد هنگامی که چشم مبارک حضرت امام سجاد (علیه السلام) بر بدن مقدس پدر افتاد بدن ایشان را در آغوش کشید و چه نجواها کرد و چه ناله ها کرد

آن تن صد پاره را در برگرفت ناله های دلخراش از سر گرفت

گفت این خود

مایه جان من است این تن قربانی جان وفاست

این شهید خنجر قوم دغا

است این که افکنده مرا در شور و شین

ای مسلمانان حسین است این حسین دفن

این تن جز مرا مقدور نیست

غیر من این گنج را گنجور نیست پس شماها ای گروه

اشکبار

ایستید از کرد من در یک کنار تا کنم از پرده دل کفن او

خاکی افشانم به سر

در دفن او غیر من لایق نباشد این مقام

ص: 297



بنی اسد قبل از آمدن آن حضرت هر چه خواسته بودند بدن امام را جا بجا کنند نتوانستند از همین روی وقتی امام میخواستند بدن اقدس امام را دفن کنند بنی اسد خواستند به آن حضرت کمک کنند حضرت فرمودند: من او را کفایت میکنم آن قوم به حضرت عرض کردند ای برادر عرب چگونه به تنهایی میتوانی دفن کنی و حال آنکه ماهمگی هر چه کردیم نتوانستیم آن بدن را حرکت دهیم

حضرت گریه شدیدی کردند و فرمودند: با من کسی هست که کمک کند... پس به تنهایی پیکر مطهر را بلند کرد و احدی از دیگران در این امر مشارکت ننمود... (12) پس از آن امام سجاد تشریف آوردند کنار نهر علقمه همین که به بالین عمو رسیدند خم شدند و با صدای بلند گریستند و می فرمودند:

ای عمو کاش بر حال حرم و دختران نگاهی میکردی که چگونه فریاد می زنند و اغربناه (13)

پس حضرت دستور دادند لحدی آوردند و خود آن بزرگوار آن حضرت را به تنهایی دفن نمودند (14)

و این نکته ای است که نباید از آن غفلت کرد و رازی است که هر کس نتواند رمزش را بگشاید چرا که حضرت عباس (علیه السلام) از چنان مقامی برخوردار بود که امام معصوم او را به خاک سپرد رتبه و مقام او در روز قیامت آشکار میشود چرا که عالم دنیا به خاطر کوچکی و تنگی آن نمی تواند آن را تحمل کند

مدفن مقدس حضرت ابوالفضل (علیه السلام) در فاصله ای حدود سیصد متر در شرق قبر مطهر امام حسین، در یک بلندی در سر راه غاصریه قرار دارد و مزار او جدا از مرقد

سیدالشهدا است تا مرکزیتی برای عاشقان معنویت باشد و قبله و بارگاه ملکوتی و با صفای او هم جایی باشد برای یاد خدا و دعا و نیایش تا دستهای پر نیاز و دعا خوان به درگاه پروردگار بلند شود و به نام اباالفضل، که باب الحوائج است، متوسل گردد.

سخن امام رضا (علیه السلام) در باب دفن شهدای کربلا:

شبهه ای که همواره وجود داشته این است که چه کسی تایید میکند که امام سجاد (علیه السلام) برای دفن شهدا آمده بودند در حالی که ایشان در شهر دیگر در اسارت بودند؟

جواب:

کسانی که اینگونه سخنان واهی را میگویند مقام والای امامت را نشناخته اند آنها نمی دانند که امام میتواند طی الارض کرده و در یک لحظه از مکانی به مکان دیگر برود در حالی که دیگران متوجه عدم حضور او نشوند آری امام زین العابدین (علیه السلام) وظیفه داشت که پدرش را به خاک بسپارد برای همین خود را بنا به مشیت الهی به کربلا رساند در حالی که همان زمان در کوفه در اسارت بود!!

جواب این پرسش را امام رضا (علیه السلام) داده اند هنگامی که پدر بزرگوارشان امام کاظم (علیه السلام) به شهادت رسیدند وعده ای (گروه واقفیه) منکر امامت امام رضا (علیه السلام) شدند زیرا امام رضا (علیه السلام) آن زمان در مدینه بودند و دور از پدر بزرگوارشان... سه نفر از گروه واقفیه نزد امام آمدند و با امام گفتگو کردند یکی از موضوعات بحثشان هم همین موضوع بود!!

علی بن ابی حمزه بطائنی به امام گفتند:

همانا ما روایت میکنیم از پدران شما که فرموده اند:

همانا امام عهده دار کارهای او) مانند غسل و کفن (نمی شود مگر امامی که مثل او باشد امام رضا فرمودند: من را آگاه کن از حضرت حسین بن علی (علیه السلام) آیا امام بود یا نه؟

علی بن ابی حمزه گفت: آری امام بود حضرت امام رضا (علیه السلام) به او فرمودند: پس چه کسی امور او را به عهده گرفت؟ ابن ابی حمزه گفت: فرزندش علی بن الحسین (علیه السلام)

امام فرمودند: امام زین العابدین (علیه السلام) کجا بودند؟ وی گفت: در کوفه به دستور عبیدالله بن زیاد زندانی بودند آن حضرت از زندان خارج شدند و برای کفن و دفن پدر

امام رضا فرمودند: وقتی برای امام سجاد ممکن باشد که از کوفه به کربلا بیاید با اینکه درغل و زنجیر بود پس برای صاحب این امر (خود حضرت) ممکن است که به بغداد برود و عهده دار امور پدرش (امام کاظم (علیه السلام)) شود و به مدینه بازگردد و حال آنکه نه در حبس بود و نه در اسارت (15)

امام رضا (علیه السلام) با این سخن ثابت کردند که خود ایشان بر بالین پدر حاضر شده اند و ایشان را غسل و کفن نموده اند...

### سر نوشت قاتلین حضرت عباس (علیه السلام) چه شد؟

دست انتقام حق!

دانشمند مشهور اهل سنت، سبط ابن جوزی، در تذکره الخواص از قاسم بن اصبح مجاشعی روایت کرده که می گوید:

در آن وقت که رؤس شهدا را به کوفه آوردند، در آن میان مردی بغایت نیکو رویی بر اسبی سوار بود و سر جوانمردی را که به ماه چهاردهمی می دانست و اثر سجود بر جبهه مبارکش هویدا بود، بر گردن اسب خویش آویخته همی آمد و آن اسب چیزی پایین می انداخت سر مبارک به زانوی اسب می رسید.

من نام آن سوار را پرسیدم، گفت: این، سر عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام است و من حرمله بن کاهل اسدی هستم.

چند روز بعد باز به دیدنش رفتم؛ او را سخت قبیح منظر یافتم، رویش چنان سیاه شده بود که گویی قیر اندود شده است. گفتم: آن روز که تو را دیدم آن صفای بشره و زیبایی صورت را داشتی، حالا چرا به چنین وضع افتاده ای و زشت و قبیح شده ای؟! آن ملعون گریه کرد و گفت: از آن روز که آن سر را برداشتم، هر شب چون بخوابم، دو نفر بیایند بازوان و گریبان مرا بگیرند و به آتش اندازند تا بامدادان همی سوزم چنانکه همه قبیله ناله و فغان مرا می شنوند، و یک شب مرا رها نکنند! بدین حالت بود تا به عذاب ابد پیوست (16)

در کتاب مقاتل الطالبیین و بحار عوامل به نقل از ابوالحسن مدائنی که قاسم بن اصبح بن نباته گوید:

مردی از بنی دارم را دیدم که صورت او سیاه شده بود و پیش از آن او را جمیل و خوش صورت و سفید می شناختم، به او گفتم که نزدیک بود ترا نشناسم) از چه رو چنین شده ای؟! (گفت: سبب این سیاهی آن است که من مرد جوانی را از کسانی که با حسین علیه السلام بود کشتم که اثر سجود در پیشانی او بود. از آن وقت هیچ شبی نمی خوابم جز آنکه می آید و گریبان مرا می گیرد و می برد در جهنم می اندازد و تا صبح ضجه می کشم، پس باقی نمی ماند کسی از قبیله من مگر آنکه فریاد مرا می شنود، و گفت فرد مقتول، حضرت عباس علیه السلام بود. در روایت دیگر نقل است که صدای سگ می کرد و همسایگان می شنیدند.

عصامی در تاریخ خود روایت کرده که شخصی از لشگر ابن زیاد لعین، سر مطهر حضرت عباس بن علی علیه السلام را بر گردن اسب خود آویخت. بعد از چند روز صورت او را همچون قیر سیاه دیدند، با آنکه سفید بود. چون سبب آن را از او

سؤال کردند، گفت: دو نفر مرا می برند و در آتش می اندازند. (17)

هنگامی که حرمله به دست مختار دستگیر شد مختار دستور داد: اول دو دست او را قطع کنید. همان دو دستی که با یکی کمان را می گرفت و با دیگری تیر را رها می کرد؛ یک بار گلوی علی اصغر را نشانه گرفت، یک بار چشم ابوالفضل (علیه السلام) را نشانه رفت و یک بار هم قلب حسین (علیه السلام) را شکافت. (سپس فریاد زد: دو پایش را هم قطع کنید! ماموران اجرا کردند. آنگاه صدا زد: آتش، آتش.

فوراً چوب های خشک و نازکی را روی بدن نیمه جان او ریختند و آن را به آتش کشیدند.

### **ماجرای دستگیری قاتل حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام:**

شاید در مقاتل، نام حکیم بن طفیل طائی را شنیده باشید. او از سران و اشراف کوفه،

و از منافقان و حامیان سر سخت یزید بود و در کربلا، در جریان قتل و غارت آل الله و جنایات دیگر دست داشت. حکیم طفیل کسی است که به سوی امام حسین علیه السلام تیر اندازی کرده بود. نیز قاتل ابا الفضل العباس علیه السلام بود و لباس و اسلحه ایشان را به غارت برد (18) هنگامی که از او سؤال کردند: چرا به سوی فرزند فاطمه زهرا سلام الله علیه تیر انداختی؟! با گستاخی گفت: تیر من بر بدن او اصابت نکرد، بلکه فقط به لباس حسین علیه السلام خورد و آسیبی به او نرساند! و معلوم است که این عذر هرگز از او پذیرفته نخواهد شد.

حکیم از کسانی است که دست انتقام حق - که از آستین مختار بن ابو عبیده ثقفی بیرون آمده بود - بزودی گریبان وی را گرفت و به وضعی فجیع او را به درک فرستاد. عبد الله بن کامل، معاون مختار، با افراش به سوی خانه حکیم بن طفیل رفت و او را بازداشت کرد و سپس او را به طرف دارالاماره حرکت داد. (19)

بستگان حکیم، فوراً خود را به عدی، فرزند حاتم طائی، رساندند. عدی از سران شیعه عراق و از جمله مریدان و حامیان سرسخت امیر مؤمنان علیه السلام بود و در جنگ صفین، خود و بستگان و فرزندان در کنار علی علیه السلام با معاویه و لشکر شام جنگیده و سه فرزند وی به نامهای: طرفه و طریف و طارف نیز در آن جنگ به شهادت رسیده بودند.

مختار برای عدی، احترام فوق العاده ای قائل بود و سخنان و توصیه های او را می پذیرفت. بستگان حکیم بن طفیل که از طایفه عدی بودند، از عدی خواستند پیش مختار بروند و از او برای حکیم بن طفیل طلب عفو کنند. آنان به عدی وانمود کردند که وی جرمی مرتکب نشده و در باب گزارشات دروغ به مختار داده اند.

عدی گفت: از من کاری ساخته نیست، ولی در عین حال نزد مختار می روم.

شیعیان و مأموران ابن کامل دیدند که عدی بسرعت به طرف دارالاماره می رود و قصد او توصیه برای نجات حکیم است. آنان ناراحت بودند که مبادا مختار شفاعت عدی را قبول کند و او را رها سازد. ناگفته نماند که مختار قبلاً چند نفر از طایفه طی را، که خودش در شورش د میدان سبیب شرکت داشتند و دستگیر شده بودند، به شفاعت عدی آزاد کرده بود. شیعیان و یاران ابن

کامل به او گفتند:

می ترسیم امیر وساطت عدی بن حاتم را در باره این خبیث، که گناه او مشخص و معلوم است، بپذیرد، بگذار خودمان کارش را یکسره کنیم

ابن کامل خود نیز نگران این مطلب بود، لذا در جواب افراش به آنان گفت: او تحویل شما و در اختیار شماست

شیعیان و یاران ابن کامل خوشحال شدند و فهمیدند که ابن کامل نیز قلبا مایل نیست حکیم بن طفیل جان سالم بدر برد. از اینرو حکیم دست بسته به محل عزیزیان بردند و در کنار دیواری نگاه داشتند و به او گفتند: خوب، تو لباس ابوالفضل العباس علیه السلام را پس از شهادت ربودی، و بدن او را برهنه کردی؛ حال ما نیز لباس تو را از تن بیرون می آوریم تا قبل از کشته شدن مزه انتقام را بجوشی!

ماءموران ابن کامل او را لخت کرده و دست بسته در کنار دیوار نگاه داشتند.

آنگاه به او گفتند: خوب، تو در روز عاشورا، حسین علیه السلام را هدف تیر قرار دادی مدعی هستی که تیر تو به بدن او اصابت نکرد، و فقط به لباسش خورد! اکنون آماده دریافت جزای خود باش و همه تیرها را متوجه حکیم ساختند. فرمان تیر صادر شد و ماءموران، تیرها را رها کردند و گفتند: بگیر! آنقدر تیر بر او زدند تا جسد بی جانش نقش بر زمین شد.

مردی به نام ابو جارود، که شاهد صحنه تیر باران حکیم بن طفیل بوده می گوید:

آن قدر تیر به بدن حکیم اصابت کرده بود که به شکل خارپشت در آمده بود.

عدی بن حاتم، بی خبر از ماجرا، به نزد مختار رفت تا برای حکیم بن طفیل توصیه ای بکند.

مختار عدی را با احترام پذیرفت و در کنار خود جای داد و به عدی گفت: ای ابوطریف، چه فرمایشی داری؟ عدی گفت: راجع به حکیم بن طفیل تقاضایی عفو دارم. مختار با کمال تعجب، رو به عدی کرد و گفت: ای ابوطریف، از شما بعید بود برای یک قاتل خبیث وساطت کنی! او از قاتلان امام حسین علیه السلام است!

عدی گفت: امیر به شما گزارش دروغ داده اند، او نقش چندانی در قتل حسین علیه

السلام و وقایع کربلا نداشته است.

مختار سخت به عدی احترام می گذاشت، با ناراحتی گفت: بسیار خوب، او را به تو می بخشم. (20) درست در این هنگام ابن کامل وارد شد، مختار رو به ابن کامل کرد و گفت: آن مرد را چه کردی؟ حکیم را می گویم.

ابن کامل گفت: قربان، ماموران و شیعیان او را کشتند.

مختار که قلباً از کشته شدن مختار خوشحال شده بود، با لحنی آرام به ابن کامل گفت: چرا عجله کردید و او را پیش من نیاوردید؟ این بزرگوار (عدی بن حاتم) پیش من آمده بود و در باب او سفارش کرد و من نیز به پاس احترامی که برای او قائل بودم وساطت او را پذیرفته بودم.

ابن کامل گفت: قربان، شیعیان حرف مرا گوش نمی دادند، من زورم به آنها نرسید، و بی اجازه من او را تیر باران کردند!..

### سه ماجرای شگفت!

ذیلاً به سه ماجرای شگفت و عبرت انگیز در باب انتقام الهی از دشمنان قمر بنی هاشم علیه السلام توجه کنید:

- 1

عالم بزرگوار، مرحوم سید عبدالرزاق مرقم، در کتاب العباس از کتاب منتخب طریحی (21) نقل می کند که شخص آهنگری از اهل کوفه گفت: من هم با لشکر ابن زیاد به کربلا رفته بودم.

ما خیمه های خود را بر لب نهر علقمه بر پا کردیم و سپاه ما آب را بر روی امام حسین علیه السلام و یارانش بستند تا اینکه همگی آنان کشته شدند؛ و در این حال بود که اهل و عیال آن بزرگوار همه تشنه بودند. بعد از این جریان بود که به سوی کوفه مراجعت نمودیم و ابن زیاد آل محمد صلی الله علیه و آله را به طرف شام اعزام کرد. پس از عزیمت اسرا، شبی در عالم خواب، دیدم که گویا قیامت بر پا شده است. مردم نظیر دریا به موج آمده و دچار عطش شدیدی بودند. من احساس می کردم که از همه آنان تشنه

ص: 304

ترم. آفتاب فوق العاده گرم بود و زمین هم نظیر دیگ می جوشید. در همین موقع، شخصی را دیدم که نور جمالش صحرای محشر را روشن کرده بود و در عقب وی شهبواری را دیدم که صورتش از ماه شب چهارده نورانی تر بود.

در حینی که ایستاده بودم، ناگاه مردی آمد و مرا به وسیله زنجیر، کشان کشان، به سوی آن بزرگوار برد. من آن شخص را که مرا کشانیده و می برد قسم دادم و گفتم تو را به حق آن کسی که این ماءموریت را به تو داده بگو بدانم که تو کیستی؟!

گفت: من یکی از ملائکه می باشم.

گفتم: آن شهبوار کیست؟

گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام.

گفتم: آن مرد نورانی کیست؟

گفت: حضرت محمد صلی الله علیه و آله.

پس از منظره، عمر بن سعد و نیز گروه دیگری را که برایم ناشناخته بودند مشاهده کردم که غل و زنجیرهایی به گردن داشتند و از چشم و گوشهای آنان آتش خارج می شد. نیز پیامبران و صدیقین را دیدم که در اطراف حضرت محمد صلی الله علیه و آله حلقه زده بودند.

باری، در همین حال بودم که شنیدم حضرت محمد صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: چه کار کردی؟ علی علیه السلام به عرض رساند:

احدی از کشتگان حسین علیه السلام را رها نمودم، بلکه همه را حاضر کردم.

سپس تمامی قاتلین امام حسین علیه السلام را به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردند و پیغمبر اعظم راجع به داستان کربلا و جنایاتی که آنان مرتکب شده بودند از ایشان جویا می شد.

یکی از آن گروه ستمگر گفت: من آب را بروی امام حسین علیه السلام بستم.

دیگری گفت: من امام حسین علیه السلام را تیر باران کردم. سومی گفت: من سینه آن حضرت را پایمال نمودم. چهارمین نفر گفت: من فرزند حسین علیه السلام را کشتم. پیغمبر خدا پس از شنیدن این اعترافات به قدری گریه کرد که آن افرادی که در حضورش بودند از گریه آن بزرگوار به گریه افتادند.



سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا عموم آنان را به سوی جهنم بردند.

در همین گیر و دار بود که شخص دیگری را آوردند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: تو نسبت به حسین علیه السلام من چه کردی؟ او گفت: من فقط نجار بودم، و جنگ و جدالی نکردم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: جرم تو این بوده که بر علیه حسین من سیاهی لشکر تشکیل داده ای، سپس دستور داد تا وی را هم به سوی دوزخ بردند.

پس از این کیفرها بود که به سراغ من آمدند و ما را نیز به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله بردند.

من هم جریان رفتن خود به کربلا را برای آن حضرت شرح دادم و آن بزرگوار امر کرد که مرا نیز به جانب دوزخ ببرند.

هنگامی که این شخص از نقل خواب خویشتن فراغت یافت، زبانش در حضور عموم حاضرین خشک شد و با بدترین وضع به درک اسفل نازل گردید و کلیه آن افرادی که این خواب را از زبان آن مرد شنیدند از وی بیزار شدند.

نیز در کتاب سابق الذکر می نویسد: از شخصی اسدی نقل شده که گفت: پس از آنکه بنی امیه از کربلا رفتند، من در کنار نهر علقمه مشغول زراعت و کشاورزی بودم و در این مدت در قتلگاه کربلا عحایی دیدم که جز بر نقل قسمتی از آنها قادر نخواهم بود. از جمله، هر گاه باد از آن صحنه به من می وزید، گویی بوی مشک و عنبر به مشامم می رسید.

نیز، ستارگانی را می دیدم که در آسمان به جانب زمین فرود می آمدند و ستارگانی نظیر آنان به سوی آسمان صعود می کردند. نیز، در موقع غروب آفتاب شیر خوفناکی را دیدم که در میان کشتگان گردش می کرد تا بر سر جنازه ای رسید که نور آن را فرا گرفته بود، و او صورت و جسد خود را به خون آن جنازه رنگین نمود.

آن شیر دارای صدای بسیار رسایی بود.

نیز، شمعهایی آویخته، صداهایی بلند، و گریه و زاریهایی می دیدم و می شنیدم، که

عالم جلیقدر، شیخ محمود عراقی، نقل می کند که جمعی از اصحاب از عبدالله اهوازی روایت کرده اند که گفت:

جاری گردید نزد پدر من واقعه بزرگی، و آن این است که، یک روز در بازار می گذشت؛ ناگاه گذر او بر مردی افتاد که خلقت او تغییر کرده، زبان او خشکیده و منظر او کریمه گشته بود، مانند کسی که تازه از جهنم بیرون آمده باشد! و او عصایی در دست داشت و در بازارها می گردید و گدایی می کرد. راوی گوید که چون او را دیدم بدنم به لرزه در آمد. پس از او پرسیدم که تو از اهل کدام قبیله هستی؟ اعتنا نکرد.

پس او را به حق خدا قسم دادم، گفت: ای برادر تو را چه کار است به این کار؟!

گفتم: دوست می دارم که واقعه تو را بدانم.

گفت: این کار را بر تو ابراز و اظهار و آشکار می کنم، به یک شرط .

گفتم: آن شرط چه چیزی است؟!

گفت: این است که مرا اطعام کرده و سیر نمایی، زیرا که بسیار گرسنه ام.

گفتم: بیا با من تا آنکه به منزل رویم و تو را اطعام نمایم. پس با من به سوی خانه روانه گردید. چون وارد شد و بنشست، پیش از احضار طعام از او مطالبه جواب کردم.

گفت: ای برادر آیا حاضر بودی در روز عاشورا و دیدی آن چیزهایی که بر امام حسین علیه السلام وارد گردید.

گفتم: من نبودم، ولکن شنیدم آن را.

گفت: آیا اسم عمر بن سعد را شنیده ای؟

گفتم: آری، آیا تو او هستی؟!

گفت: نه، بلکه علمدار او هستم و اسحاق بن حیوه نام دارم.

گفتم: بگو بینم در آن وقت چه کار کردی که مبتلا به این بلیه شدی و دنیا و آخرت خود را خراب کردی؟! و او را بوی بدی بود، مانند بوی قیر که در آتش باشد! گفت: کار خود را برای تو می گویم. بدان که عمر بن سعد، مرا به جمعی از تیراندازان و

شمشیرداران بر شریعه فرات گماشت از طرف لشکرگاه امام حسین علیه السلام تا آنکه ایشان را منع از آب بنماییم. پس ما در این خصوص اهتمام کردیم، حتی آنکه شبها را خواب نمی کردیم و روزها را برای حفظ مشرعه بیدار بودیم، تا آنکه شقاوت بر من غالب گشت و اصحاب خود را منع کردم از آنکه ظرف اب با خود برده پر نمایند که مبادا رقت بر کسان امام حسین علیه السلام باعث شود بر آنکه به ایشان آبی برسانند!

تا آنکه شبی از شبها برای استراق و سمع اطلاع بر امر در نزدیک سراپرده امام حسین علیه السلام بودم، حضرت عباس علیه السلام را دیدم که به نزد برادر آمد و او را گریان دید و سبب گریه او را پرسید؟ جواب داد که: ای برادر تشنگی بر ما غالب و زور آور شده و بر اطفال شدیدتر گشته تا حال در دو موضع چاه کنده ایم و از آب اثری ندیده ایم، آیا از گروه غدار از برای این اطفال سؤال آبی می کنی؟ عرض کرد: ای برادر، من از ایشان طلب آب کردم ولی به غیر از تیر و شمشیر جوابی نشنیدم.

امام حسین علیه السلام که این سخن را از حضرت عباس علیه السلام شنید، صدای خود را به گریه بلند کرد. حضرت عباس علیه السلام عرض کرد: ای برادر، چون آفتاب برآید من به سوی آنان می روم و آب می آورم، هر قدر ممکن شود، هر چند یک مشک از باری اهل حرم باشد. چون امام حسین علیه السلام این سخن بشنید مسرور گردید و حضرت عباس علیه السلام را دعا کرد و گفت: شکر الله سعیک خدا سعی تو را جزا دهد! و من همه این سخنان را می شنیدم، پس به جای خود برگردیده عمر بن سعد را به این امر خبر دادم و او پنج هزار نفر دیگر به سرداری خولی بن یزید به امداد ما فرستاد

پس مستعد و منتظر بودیم تا آنکه روز داخل گشته و حضرت عباس علیه السلام مانند آفتاب از افق خیمه گاه به سوی شریعه فرات خارج گردید و سپاه مانند مور و ملخ دور او را گرفته او را تیر باران نمودیم، به طوری که مانند خار پر بر آورد و بدن او از چوبه و پیکان تیر پر گردید و ابتدا اعتنایی به ان نکرد و میمنه و میسره لشگر ما را بر هم زد و داخل فرات گردید، مشک خود را پر کرد و سر آن را محکم بست و بدون آنکه خود آب بیاشامد بیرون آمد.

پس صیحه بر لشگر خود زدم که وای بر شما! اگر امام حسین علیه السلام یک قطره

این آب را بیاشامد هر آینه بزرگ شما نزد او مانند کوچک شما شود واحدی را زنده نگذارد.

پس از آنهمه آن لشگر، بیکدفعه بر او حمله کردند و مردی از طایفه ضربتی بر دست راست او بزد و آن را قطع کرد. پس شمشیر را به دست چپ گرفت و بر ما حمله کرد و مشک آب بر شانه او بود و جمعی کثیر را از شجاعان و دلاوران ما بکشت و ما همت بگماشتیم که مشک او را سوراخ کنیم. پس من شمشیر خود را بر مشک فرود آوردم و او ملتفت شده بر من حمله کرد. پس شمشیر به دست چپ او زدم و دست چپ او با شمشیر بپرید.

سپس فرد دیگری عمودی از آهن بر او نواخت که مخ او بر کنفش جاری گردید و از بالای اسب بر زمین افتاد و صدای خود به یاءخاه، و احسیناه، و ابتاه، و واعلیاه! بر آورد که ناگاه امام حسین علیه السلام مانند شهبازی که بر صید خود فرود آید، برسید و هفتاد نفر از معاریف ما را بکشت و میمنه و میسره ما را در هم شکست و همگی رو به هزیمت گذاشتیم.

پس برگردید و به نزد برادر خود حضرت عباس علیه السلام برفت و او را مانند شیر که فریسه خود را می رباید برداشت و در میان کشته ها گذاشت و بر او نوحه و گریه کرد و نوحه و صیحه از مخدرات حرم به طوری بلند شد که یقین کردی ملایک و جن با ایشان می گزیند و زمین بر ما موج می زند. پس امام حسین علیه السلام را دیدیم که به سوی ما می آید و الله او را چنان گمان کردیم که پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام است، پس ما را مانند گوسفند متفرق کرد و رو به سوی شریعه فرات آورده داخل آب گردید و برفت تا آنکه آب به رکاب او رسید. پس بایستاد که آب بیاشامد، ناگاه اسب او سر به جانب آب بدر و آن جناب اسب را بر خود مقدم داشت و لجام از سر آن برداشت، با آن حیوان با آسودگی بیاشامد و خود دست از آب برداشت، با آن عطش و شدت حاجت به آب!

چون این حالت ایثار و سخاوت را در او دیدم، ملتفت آیه شریفه گردیدم که خداوند پدر او علی بن ابی طالب علیه السلام، را در ان مدح کرده و فرموده است:

و یؤثرون علی

ص: 309

انفسهم و لو كان بهم خصاصة، یعنی: دیگران را بر خود مقدم می دارند هر چند که خودشان در شدت باشند. پس تعجب کردم و گفتم که حقا پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی که در این شدت تشنگی، حیوان را بر خود مقدم می داری.

بعد از تو کسی زنده نماند با مشاهده این حالت شقاوت بر من مستولی شده مردم را تحریص و ترغیب بر ممانعت او کردم و کسی جرات بر ممانعت نکرد.

پس با خود گفتم که همانا اگر آب بیاشامد جمع ما را خواهد کشت. پس شیطان دروغی در دهان من گذاشت که گفتم: یا حسین: زنان و عیال و اطفال خود را دریاب که حرمت ایشان را هتک نمودند و خیمه ها را تاراج و غارت کردند! پس چون این سخن بشنید مضطرب گردید و با لب تشنه از فرات بیرون آمد و خیام عیال را سالم دید؛ دانست که آن کلام از روی مکر و حيله بود و اراده رجوع به فرات نمود دیگر بار، و متمکن نگردید. پس اشک او جاری شده بگریست و من هم بر حسن تدبیر خود بر او بخندیدم و مکافات آن این است که می بینی و دیدم.

عبدالله اهوازی، راوی خبر، گوید من چون این حکایت شنیدم، دلم آتش گرفت و به آن مردود مطرود بدتر از یهود گفتم: راست گفتی، بنشین تا آنکه از برای تو غذا بیاورم! پس داخل شده شمشیر خود را صیقل داده بیرون آوردم، چون شمشیر را دید گفتم: مهمان وضیف را شما چنین اکرام می نمایید؟! گفتم: آری، اکرام کشندگان امام حسین علیه السلام نزد ما این است! پس خدام و غلامان، مرا امداد کرده او را کشتیم و به آتش دنیا پیش از آتش آخرت سوزاندیم لعنه الله علیه و علی القوم الظالمین (23)

- 3

جناب آقای سید محمد کاظم کجاب دزفولی، ذاکر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام در قم، روز 12 محرم الحرام 1412 هـ دق برای نگارنده نقل کردند:

شخصی بود در خوزستان، ساکن دزفول، که لقبش چاووشی بود. قدیمها، کسی که جلوی زوار امامان شیعه علیه السلام می افتاد و می خواند به او چاوش می گفتند. این شخص نقل کرد: برای زیارت به کربلای معلی می رفتم. ماه قلب الاعداء (تیر ماه) بود. در زیر نخلستان صدایی می آمد چاووشی، که مرتبا تکرار می شد.

نزدیک آن صدا

ص: 310

رفتم، دیدم لاک پشتی است، می گوید: ترا به خدا به من آب بده! سابقا مشکهایی بود که دسته چوبی داشت و به آن دول (دلو) می گفتند. پرسیدم: شما که هستید، تا من به شما آب بدهم. گفت: اگر من خودم را معرفی کنم، تو به من آب نمی دهی.

گفت: به حضرت ابوالفضل العباس د علیه السلام قسم بخور که آب می دهی تا خود را معرفی کنم، می گوید من هم قسم خوردم که به تو آب می دهم.

سپس گفت: من حکیم بن طفیل سنپسی هستم، چون مرا به آقایم حضرت ابوالفضل علیه السلام قسم داده بود، من هم دول را، که پر از آب بود، به او دادم. اما وقتی خواست آب بخورد آب منجمد شد و او از آن آب نتوانست استفاده بکند.

آقای مجاب افزودند: این قضیه در دزفول معروف و مشهور است.

## ام البنین (س)، مادر مهتاب

ن. طیبی

خورشید همواره در چشمان مادرانی طلوع می کند که به دور دستها خیره شده اند و برای فردها مردان و زنانی می پروراند تا در زمین، این امانت الهی، جانشینی آسمانی باشند.

دامان تربیت مادران مهد پرورش انسانهای پاک و خدایی است و ما با نگاهی درس آموز از زندگانی این مادران توشه معرفت برمی چینیم.

یکی از مادران برجسته تاریخ «ام البنین، فاطمه کلایه» است که زندگی او مالا مال از عشق به ولایت و امامت بوده و در تربیت فرزندان دلیر و شجاع و با ادب چون عباس بن علی (علیه السلام) بسیار موفق بوده است.

تولد و رشد او در خاندان با اصالت و شجاع، صفات و ویژگیهای فردی این بانو و صبر و بردباری در خانه امامت و تربیت فرزندان که همگی پیرو امام خویش بوده و تا آخرین لحظات زندگی خویش دست از ولایت نکشیده اند و پیام رسانی و مبارزه سیاسی این بانوی کریمه همه و همه نشان از مجد و عظمت وی دارد.

ص: 311

اینک پژوهشی کوتاه در زندگی این پاک بانوی عرب داریم تا از زلال صفات او قطره ای معرفت یابیم و خویش را در مسیر کمال قرار دهیم.

از قبیله خورشید

« حزام بن خالد بن ربیعہ بن وحید بن کعب بن عامر بن کلاب » (1) پدر ام البنین است مردی شجاع و دلیر و راستگو که از صفات ویژه او اکرام به میهمان و منطق قوی اوست. تاریخ ویژگیهای این مرد بزرگ را به مناسبتهای گوناگون چون جریان خواستگاری ام البنین و ازدواج حضرت علی (علیه السلام) ذکر می کند.

مادر بزرگوار ام البنین، « ثمامه » یا لیلی (دختر سهیل بن عامر بن جعفر بن کلاب) (2) است که در تربیت فرزندان کوشا بوده و تاریخ از وی چهره درخشانی را به تصویر کشیده است. بینش عمیق، دوستی باء؛ فرزندان در کنار وظیفه مهم مادری و چونان معلمی دلسوز آموختن باورهای اعتقادی و مسایل مربوط به همسررداری و آداب معاشرت با دیگران از جمله ویژگیهای خاص این بانو است.

در بسیاری از کتب تاریخی نام یازده تن از مادران وی ذکر شده است که همگی از خانواده های شریف و اصیل عرب بوده اند و به واقع مصداق بارز « شجره طیبه (3) » می باشند شجره ای که اصل آن در زمین است و فرع آن در آسمانها و حاصل و نتیجه این درخت پاک همانا عباس بن علی و عثمان و لبید شاعر و ابوبراء بن عامر و...

بوده اند.

پیامبر گرامی فرمود: ای مردم! بر حذر باشید از سبزه زاری که بر روی مزبله (منجلاب) می روید. سؤال شد از حضرت: سبزه زاری که بر مزبله بروید چیست؟

حضرت فرمود: زن زیارویی که در خانواده پلید و نادرست رشد کرده باشد. (4)

از این روست که علی بن ابی طالب (علیه السلام) آنگاه که قصد ازدواج دارد به برادر خویش، عقیل بن ابی طالب که در علم « انساب » (معروف بود و ذهن و سینه اش گنجینه ای از اسرار خاندان گوناگون عرب بوده می فرماید:

« زنی را برای من اختیار کن که از نسل دلیر مردان عرب باشد تا با او ازدواج کنم و او برایم پسری شجاع و سوارکار به دنیا آورد. » (5)

و عقیل در پاسخ برادر گفت:

ص: 312

« با ام البنین کلایه ازدواج کن زیرا در عرب شجاعت از پدران و خاندان وی نیست. »

و سپس در مورد جد مادری ام البنین، ابوبراء عامر بن مالک، که در آن روز از جهت دلآوری و شجاعت کم نظیر بود می گوید:

« ابوبراء عامر بن مالک جد دوم فاطمه کلایه از شجاعت در میان قبایل عرب بی نظیر است و کسی را شجاعت از او جز حضرتت نمی شناسم از این رو او را بازی کننده با شمشیرها) ملاعب الاسنه (می نامند. «(6)

گویی نگاه نافذ علی از مرز زمانها عبور کرده و کربلا را با همه سختیهایش می بیند و برای یاری حسین (علیه السلام) از امروز در پی مادری شجاع از خاندان شجاع و دلیر است تا فرزندی چونان عباس، پدر فضیلتها، به دنیا آورد و او یاریگر حسین در کربلا باشد.

در خاندان و تبار پاک ام البنین چند ویژگی مهم وجود دارد که همگی در وجود عباس (علیه السلام) به ظهور رسید و او را مانا کرد.

الف: شجاعت و دلآوری که در کربلا زیباترین چهره خویش را نمایاند.

ب: ادب و متانت و عزت نفس که در زندگانی 34 ساله عباس بن علی به وضوح دیده می شود.

ج: هنر و ادبیات که ام البنین از) دایی «خویش لبید شاعر به ارث برده بود و فرزند عزیزش عباس (علیه السلام) از مادر ادبیه خود. [ البته شاعران دیگری در این خاندان می زیسته اند. ]

د: ایثارگری و احترام به حقوق دیگران که نمود آن در عشق به ولایت و امامت متجلی شد.

ه: وفا و پایبندی به تعهدات.

مهمترین درسی که از ازدواج حضرت علی (علیه السلام) و ام البنین، می آموزیم داشتن معیارهای منطقی و صحیح در انتخاب همسر آینده است.

اگر جوانان ما معیارهای اخلاقی و معنوی را جایگزین معیارهای مادی و ظاهری کنند زندگی مشترک آنها با سعادت و سلامت خانوادگی توأم خواهد بود. ملاکهای مادی و صورتی ناپایدار بوده و به زندگی رنگ سبز عشق و محبت نمی بخشد و با از دست



دادن یک امتیاز مادی پایه های زندگی ای که با آن ها بنا شده است سست شده و فروریختن سقف خانواده حتمی خواهد بود.

چنانچه رسول رحمت (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

« کسی که با زنی به خاطر مال او ازدواج کند خداوند او را به حال خود وا می گذارد و کسی که به خاطر زیبایی زنی با او ازدواج کند در او مسایل ناخوشایند می بیند و آنکه به خاطر دین زن با او ازدواج کند خداوند مال و زیبایی را هم برای او قرار می دهد (جمع می کند بین امتیازات. (7))»

صحیفه صفات

آنچه در آدمی الگویی کامل برای نسلهای آینده می سازد وجود صفات نیک و اخلاق برجسته در صحیفه وجود آنان است.

شاید بتوان گفت مجموعه صفات ام البنین در ضمن یک جمله زیبا و مختصر از زبان شهید ثانی، زین الدین، ذکر شده است آنجا که این عالم فرهیخته و اندیشمند می گوید:

« ام البنین از بانوان با معرفت و پر فضیلت بوده و نسبت به اهل بیت (علیه السلام) معرفت و محبت خالص و شدید داشته است و نزد آنان مقام و منزلت بالایی داشت. (8)»

در این عبارت ابعاد شخصیتی ام البنین، با ظرافت خاصی مطرح شده است که به این ظرایف می پردازیم:

دانش و دانایی

از ویژگیهای مهم زندگی انسانهای برجسته، علم و دانش آنان است که بسان نوری درخشان جداکننده حق از باطل است و سرچشمه جوشان این نعمت الهی علمی است که از خداوند متعال، معلم اول، آموخته و می آموزند.

زندگانی ام البنین همواره با بصیرت و نور دانش همراه بوده است و این ویژگی والا- در جای جای کتب تاریخی ذکر شده است و ما را با عظمت این بانوی عالمه و فاضله آشنا می سازد.

علاقه ام البنین به اهل بیت (علیه السلام) و بصیرت دینی او به امامت به قدری بود که در باره او می نویسند:

ص: 314

برای عظمت و معرفت و بصیرت ام البنین کافی است که او هر گاه بر امیرالمؤمنین وارد می شد و حسنین مریض بودند با ملاطفت و مهربانی با آنها صحبت می کرد و از صمیم قلب با آنها برخورد می کرد چونان مادری مهربان و دلسوز. (9)

او همسرش را تنها همسر نمی دانست که قبل از همسر او را امام و «ولی» خویش می داند و همچنین به این دو بزرگوار، حسنین، به جهت عشق به امامت و ولایت و به خاطر اتصال آنها با ولی خویش اینچنین محبت و ارادت نشان می دهد.

یکی دیگر از مظاهر بصیرت و بینش این بانو که مبتنی بر علم و معرفت اوست جریان صحبت او با «بشیر» است. «بشیر» پس از واقعه کربلا به مدینه باز می گردد و از وقایع جانشوز کربلا و کربلایها برای اهل مدینه سخن می گوید.

مورخان می نویسند:

پس از واقعه کربلا بشیر در مدینه ام البنین را ملاقات می کند تا خبر شهادت فرزندان را به او بدهد. ام البنین پس از دیدن وی می گوید:

از حسین (علیه السلام) مرا خبر بده.

بشیر می گوید: عباس را کشتند.

ام البنین باز می گوید: از حسین (علیه السلام) مرا خبر بده. و به همین ترتیب خبر شهادت هر چهار فرزند بزرگوارش را به او می دهد. ام البنین با صبر و بصیرتی بی نظیر می گوید:

«یا بشیر اخبرنی عن ابی عبدالله الحسین (علیه السلام). اولادی و من تحت الخضراء کلهم فداء لابی عبدالله الحسین (علیه السلام).»

ای بشیر خبر از [امام من] اباعبدالله الحسین بده فرزندان من و همه آنچه زیر این آسمان مینایی است فدای اباعبدالله (علیه السلام) باد.

و آنگاه که بشیر خبر شهادت مولا و امام او، حسین بن علی (علیه السلام) را می دهد آهی کشیده و با دنیایی از غم و اندوه می گوید:

آه که بندهای (قلبم را پاره پاره کردی). (10)

این نهایت بینش و بصیرت و علم و دانایی است که محور زندگی فردی امام و مولای او باشد. کمال بندگی و عبادت نیز همین است که آدمی خود و تعلقات خود را در

جهت خواست محبوب ازلی، خداوند یکتا، فدا کرده و از آنها بگذرد.

بینش و بینایی

افق فکری و نگرش ام البنین آنقدر بالا و والاست که فرزندی چون عباس را که خود یگانه دهر بود قربانی آرمانها و اندیشه های آسمانی امام و مولای خویش، حسین (علیه السلام)، می کند و اگر آه و سوزی برای مظلومیت می کشد آهی است بر مظلومیت حسین (علیه السلام).

علامه مامقانی در کتاب تنقیح المقال می نویسد:

علاقه و ارادت او [ ام البنین ] به حسین (علیه السلام) به علت امر امامت بود و اینکه به فرض سلامت حسین مرگ چهار فرزند برومندش را بر خود آسان و قابل تحمل می دانست نشانه بالا بودن درجه ایمان اوست و من او را از نیکان به حساب می آورم. (11)

تبلور این عشق به ولایت و پیروی از امام و پیشوا تا مرز از دست دادن جان خود و عزیزان در وجود فرزندان برومند و دلیر این بانوی ولایی بود. به ویژه عباس بن علی که فرزند بزرگ او بوده و بیشتر صفات مادر را داراست.

بر کرانه وفا

فاطمه کلایه بنا به نقل تاریخ دومین یا سومین همسر علی بن ابی طالب (علیه السلام) بوده است. آنچه در زندگی مشترک این دو بزرگوار مطرح است حس وفاداری به یکدیگر و احترام متقابل می باشد.

وقتی عقیل به خواستگاری ام البنین برای مولایش علی بن ابی طالب آمد با حرام بن خالد، پدر او، در این باره صحبت کرد و «حرام» با کمال صداقت و راستگویی گفت: «شایسته امیرالمؤمنین یک زن بادیه نشین با فرهنگ ابتدایی بادیه نشینان نیست. او با یک زن که فرهنگ بالاتری دارد باید ازدواج کند و این دو فرهنگ با هم فرق دارند.»

عقیل پس از شنیدن سخنان وی گفت:

امیرالمؤمنین از آنچه تو می گویی خبر دارد و با این اوصاف میل به ازدواج با او دارد.

پدر ام البنین از عقیل مهلت خواست تا از مادر دختر، ثمامه بنت سهیل، و خود دختر سؤال کند و به او گفت:

«زنان بیشتر از روحيات و حالات دخترانشان آگاه هستند و مصلحت آنها را بیشتر

ص: 316

می دانند. »

وقتی پدر ام البنین به نزد همسر و دخترش برگشت دید همسرش موهای ام البنین را شانه می زند و او از خوابی که شب گذشته دیده بود برای مادر سخن می گفت:

« مادر خواب دیدم که در باغ سرسبز و پردرختی نشسته ام. نهرهای روان و میوه های فراوان در آنجا وجود داشت. ماه و ستارگان می درخشیدند و من به آن ها چشم دوخته بودم و در باره عظمت آفرینش و مخلوقات خدا فکر می کردم. در مورد آسمان که بدون ستون بالا قرار گرفته است و همچنین روشنی ماه و ستارگان... در این افکار غرق بودم که ماه از آسمان فرود آمد و در دامن من قرار گرفت و نوری از آن ساطع می شد که چشمها را خیره می کرد. در حال تعجب و تحیر بودم که سه ستاره نورانی دیگر هم در دامنم دیدم. نور آنها نیز مرا مبهوت کرده بود. هنوز در حیرت و تعجب بودم که هاتقی ندا داد و مرا با اسم خطاب کرد من صدایش را می شنیدم ولی او را نمی دیدم گفت:

« فاطمه مژده باد تو را به سیادت و نورانیت. به ماه نورانی و سه ستاره درخشان پدرشان سید و سرور همه انسانهاست بعد از پیامبر گرامی و اینگونه در خیر آمده است. »

پس از خواب بیدار شدم در حالی که می ترسیدم. مادرم! تاویل رؤیای من چیست؟! «مادر به دخترک فهیمه و عاقله خود گفت:

« دخترم رؤیای تو صادقه است ای دخترکم به زودی تو با مرد جلیل القدری که مجد و عظمت فراوانی دارد ازدواج می کنی. مردی که مورد اطاعت امت خود است. از او صاحب 4 فرزند می شوی که اولین آنها مثل ماه چهره اش درخشان است و سه تای دیگر چونان ستارگانند. »

پس از صحبتهای دوستانه و صمیمانه مادر و دختر، حزام بن خالد وارد اتاق شد و از آنها در مورد پذیرش علی (علیه السلام) سؤال کرد و گفت:

آیا دخترمان را شایسته همسری امیرالمؤمنین (علیه السلام) می دانی؟ بدان که خانه او خانه وحی و نبوت و خانه علم و حکمت و آداب است اگر او را) دخترت را (اهل و لایق این خانه می دانی - که خادمه این خانه باشد - قبول کنیم و اگر اهلیت در او نمی بینی پس نه؟

همسر او که قلبی مالا مال از عشق به امامت داشت گفت:

ص: 317

ای» حزام «به خدا سوگند من او را خوب تربیت کردم و از خدای متعال و قدیر خواستارم که او واقعا سعادت‌مند شود و صالح باشد برای خدمت به آقا و مولایم امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس او را به علی بن ابیطالب، مولایم، تزویج کن. (12)

اگر چه خواب حجت نیست و جهت امور مهمی مثل ازدواج نمی توان تنها به خوابها اکتفا کرد ولی راهنمای خوبی برای رسیدن به مقصود می باشد اگر بیننده خواب مهذب باشد و طهارت ظاهری و باطنی را حفظ کند و اندیشه های شیطانی و خطورات ذهنی پراکنده نداشته باشد خوابهای او دارای تعبیر و تاویل مناسبی خواهد بود. ام البنین از شخصیتهایی بود که این طهارت را داشته و همواره در رفتار و کردار خویش راه صحیح و مناسب را پیش می گرفته است و از این رو رؤیای او به این زیبایی لباس واقعیت و حقیقت می پوشد و چهار پسر برای سید عالمیان علی (علیه السلام) می آورد که یکی قمر بنی هاشم می شود و دیگران نیز ستارگان آسمان ولایت و امامت هستند.

اینگونه ازدواج آسمانی این دو بزرگوار صورت می گیرد و در طول زندگی مشترک همواره اطاعت و احترام و تکریم و ملاحظت در مورد فرزندان علی (علیه السلام) از سوی ام البنین مشهود بوده است.

در هنگام شهادت مولا- علی بن ابیطالب (علیه السلام) فرزند بزرگ ام البنین، عباس بن علی، کمتر از 15 سال سن داشت و همراه با برادرانش که کوچکتر از وی بودند در دوران کودکی پدر بزرگوار خویش را از دست داده و غبار یتیمی بر سیمایشان نشسته بود.

این زن فداکار و ایثارگر جوانی و نیروی خویش را صرف تربیت و حفظ فرزندان خانه ولایت نموده و چونان گذشته خود را وقف فرزندان فاطمه زهرا (س) نیز می کرد و بسان مادری مهربان و دلسوز در خدمت آنها بود.

وفاداری ام البنین به همسر بزرگوار خویش به حدی است که پس از شهادت حضرت علی (علیه السلام) با آنکه جوان بوده و از زیبایی ویژه نیز برخوردار می باشد تا پایان عمر ازدواج نکرده و همسر دیگری را اختیار نمی کند. این همسر شهید ایثارگونه به تربیت فرزندان علی (علیه السلام) مشغول بوده و بذر عشق و محبت و ایثار در وجود آنها می افشاند.

نگرش سیاسی

از ویژگیهای بسیار مهم ام البنین توجه به زمان و مسایل مربوط به آن است. وی پس از واقعه عاشورا از مرثیه خوانی و نوحه سرایی استفاده کرده تا ندای مظلومیت کربلائیان را به گوش نسلهای آینده برساند.

ام البنین برای عزاداری هر روز به همراه عبیدالله (فرزند عباس بن علی) ع «به بقیع می رفت و نوحه می خواند و گریه می کرد و این اشعار را می خواند:

یا من رای العباس کر علی جماهیر النقد ووراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد (13)

« ای آنکه عباس را دیدی در حالی که بر گروه ضعیفان حمله می کرد و دنبال او از فرزندان حیدر (علی) ع «جنگاورانی بودند که هر یک دارای یال و کوپالی بودند. »

و آنگاه که در عزای فرزندان شجاع و دلیر خود می گریست می گفت:

« دیگر مرا ام البنین مخوانید زیرا که به یاد شیران بیشه می اندازد (این نام مرا).

من پسرانی داشتم که به نام آنها مرا ام البنین می خواندند اما دیگر فرزندی (پسری) ندارم. »

خواندن اشعار برای عزاداری گاه جنبه های دیگری دارد. ام البنین با این اشعار هم حماسه کربلا و شجاعت پسران خود و مظلومیت حق را به مردم زمان خود و آیندگان معرفی می کرد و هم تاریخ کربلا- را واگویی می کرد و در قالب عزاداری و مرثیه سرایی نوعی اعتراض به حکومت وقت می کرد و مردم که اطراف او اجتماع می کردند نسبت به عمال بنی امیه متنفر و منزجر می شدند.

به راستی وقتی قبر مطهر عباس (علیه السلام) و برادرانش در کربلاست چرا ام البنین به بقیع می رود؟ آیا به این نیست که مردم در آنجا اجتماع می کنند؟ و آیا به خاطر این نیست که بزرگان اسلام و پیشینه اسلامی مردم در این خاک خفته اند و در آنجا مردم به یاد حماسه های جوانمردان صدر اسلام می افتادند؟

مسئله مهم دیگر اینکه چرا فرزند عباس، عبیدالله، را همراه خود می برد؟ آیا این عمل برای این نبود که نسل آینده را نسبت به حقایق آگاه و بینا کند؟ آیا این یک تربیت سیاسی نبود؟ آیا او در صدد این نبود که پیام عاشورا را به مردم ابلاغ کند و پرچمدار این پیام رسانی همانا فرزند علمدار حسین (علیه السلام)، عبیدالله، نباید باشد؟ ام البنین،

این شجاعترین زن بنی کلاب، که از پیام آوران کربلاست چونان زینب، دختر علی (علیه السلام)، رسالتی بر دوش دارد و اکنون به انجام آن رسالت مهم و ویژه همت می گمارد. گفتنی است که عبیدالله بن عباس به همراه مادرش لبابه در کربلا حضور داشت و سند زنده ای برای بیان وقایع عاشورا بود.

### عروج عرشی

زندگی سراسر مهر و عاطفه و مبارزه ام البنین رو به پایان بود. او به عنوان همسر شهید، رسالت خویش را به خوبی به پایان رسانید و فرزندان تربیت کرد که فدایی ولایت و امامت بودند و هر 4 تن در کربلا قربانی آرمانهای «ولی» امام «خویش شدند و بدین وسیله بر صحیفه تربیت ام البنین امضای سبز مولای متقیان علی (علیه السلام) قرار گرفت.

پس از کربلا بار رسالت سیاسی و اجتماعی خویش را به دوش گرفت و پیامهای مهم کربلا را به فرادها صادر کرد و ارزشهای معنوی این حماسه عرفانی را زنده نگاه داشت.

همسر شهید، مادر چهار شهید و طلایه دار پیام آوران کربلا پس از زینب (س) که لحظه لحظه عمر خویش را با خدای خود معامله کرد و لحظه ای خطا و انحراف در زندگی وی راه نیافت در سال 70 ه. ق دار فانی را وداع گفت (14) و در قبرستان بقیع در کنار سبط رسول خدا، امام حسن (علیه السلام)، و فاطمه بنت اسد و دیگر چهره های درخشان شریعت محمدی (صلی الله علیه و آله) به خاک سپرده شد.

اگر چه جسم او در خاک است اما روح بلند او و صفات کریمه و عظیمه وی نام او را به بلندای آفتاب زنده نگاه داشته است و در پرتو صفات این بانوی فاضله انسانی تربیت شده اند که در تاریخ مانا و ماندگار خواهد بود.

1 - قمر بنی هاشم، عبدالرزاق المقوم، ص 9.

2 - همان، ص 10.

3 - قرآن کریم، سوره ابراهیم / 24.

4 - وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 14، ص 29.

5 - قمر بنی هاشم، مقوم، ص 15.

6 - تنقیح المقال، علامه مامقانی، ج 3، ص 70 با ترجمه.

ص: 320

7 - وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 14، ص 29.

8 - قمر بنی هاشم، مقرم، ص 16.

9 - همان، ص 16.

10 - تنقیح المقال، ج 3، ص 70 و منتهی الامال، حاج شیخ عباس قمی، ص 226.

11 - تنقیح المقال، ج 3، ص 70.

12 - مولد عباس بن علی (علیه السلام)، محمد علی الناصری، صص 36-38.

13 - ریاحین الشریعه، ذبیح الله محلاتی، ج 3، ص 294 و تنقیح المقال، ج 3، ص 70.

14 - محدثات شیعه، دکتر شهلا غروی نایینی، ص 53.

ماهنامه کوثر شماره 21

## به مناسبت سالروز وفات حضرت ام البنین

### اشاره

داستان ازدواج ام البنین (با امیرالمؤمنین (علیه السلام) از زبان همسر حضرت عباس

در می‌زینم و پس از چند لحظه، در گشوده می‌شود. قامت رعنا و چهره معصوم و مهربان مادر همسرم، در چارچوب در ظاهر می‌شود با همان لبخند محبوب و آرامش بخش همیشگی.

خبرگزاری فارس: داستان ازدواج ام البنین (با امیرالمؤمنین (علیه السلام) از زبان همسر حضرت عباس

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس، همزمان با فرارسیدن سیزدهم جمادی الثانی و سالروز وفات خانم ام البنین (مادر گرامی علمدار کربلا ماجرای ازدواج آن بانوی بزرگوار با امام علی (علیه السلام) از کتاب «ماه به روایت آه» به قلم ابوالفضل زرویی نصرآباد روایت می‌شود.

راوی این داستان، «لبابه» همسر حضرت عباس (علیه السلام) است.

مهربان تر از مادر، محرم تر از خواهر، مقاوم تر از کوه، زیباتر از حور و روح نوازتر از نسیم صبح... این صفات نادره، تنها چند شاخه گل از گلستان وجود مادر همسرم، فاطمه



ام البنین است. آن قدر مؤدب و محجوب و آرام است که جز به وقت ضرورت سخن نمی گوید و در عین هیمنه و شکوه مندی، چنان لطیف و نجیب است که بی ترس از ملامت و سرزنش، می توانی ساعت ها با او سخن بگویی و به تمام اشتباهات و خطاهای اعتراف کنی.

وقتی همسر عباس، با لبخند از سخت گیری های مادرش در تربیت فرزندان می گفت و می گفت که مادرش نخستین مربی شمشیرزنی و تیراندازی او و برادرانش بوده، نمی توانستم به خود بقبولانم که این فرشته مجسم و این تندیس بی نقص لطافت و زنانگی، نسبتی با شمشیر و کمان داشته باشد. همواره صحبت هایی از این دست را ترفندی از جانب همسر می دانستم که شاید می خواست میزان شناخت من از روحیه و عواطف مادرش را بسنجد.

امروز در بازار مدینه، با دوزن مسافر از قبیله بنی کلاب ملاقات کردم. وقتی دانستند که من عروس فاطمه کلابیه ام، با خوشحالی مرا در آغوش گرفتند و بعد از پرسیدن حال و نشانی منزل او، اولین سؤالشان، مرا از فرط تعجب بر جا خشک کرد:

هنوز هم شمشیر می بندد؟

- شمشیر؟! نه.

- پس برادرش درست می گفت که از بعد ازدواج، تغییر کرده.

- یعنی می گوید مادر همسرم جنگیدن می داند؟!!

از حیرت، سادگی و نوع پرسشم به خنده افتادند. یکی از آنها به عذرخواهی از خنده بی اختیار و بی مقدمه شان، روی مرا بوسید و گفت: شما دختران شهر چه قدر ساده اید. قبیله ما - بنی کلاب - به جنگاوری و دلیری میان قبایل مشهور و معروف است و تقریباً تمام زنان قبیله نیز کمابیش با شمشیرزنی، تیراندازی و نیزه داری آشنایند. اما فاطمه از نسل «ملاعب الاسنه» (به بازی گیرنده نیزه ها) است و خانواده اش نه فقط در میان قبیله ما و کل اعراب، بلکه حتی در امپراتوری روم نیز معروف و مورد احترامند. فاطمه در شمشیرزنی و فنون جنگی به قدری ورزیده و آموزش دیده بود که حتی برادران و نزدیکانش تاب هماوردی و مقابله با او را نداشتند.

ص: 322

بعد در حالی که می خندید، ادامه داد: هیچ مردی جرأت و جسارت خواستگاری از او را نداشت. به خواستگاران جسور و نام آور سایر قبایل هم جواب رد می داد. وقتی ما و خانواده اش از او می پرسیدیم که چرا ازدواج نمی کنی؟ می گفت: مردی نمی بینم. اگر مردی به خواستگاری ام بیاید، ازدواج می کنم.

من که انگار افسانه ای شیرین می شنیدم، گویی یکباره از یاد بردم که این، بخش ناشنیده ای است از زندگی مادر همسرم. لذا با بی تابی پرسیدم: خوب، بگوید آخر چه شد؟!؟

زن در حالی که از خنده ریشه می رفت، گفت: هیچ آن قدر منتظر ماند تا مویش هم رنگ دندان هایش شد و ناکام از دنیا رفت!... خوب، معلوم است که آخرش چه شد. وقتی عقیل به نمایندگی از طرف برادرش امیرالمؤمنین علی - که رحمت و درود خدا بر او - به خواستگاری فاطمه آمد، او از فرط شادمانی و رضایت، گریست و گفت: خدا را سپاس من به «مرد «راضی بودم ولی او» مرد مردان «را نصیب من کرد.

زن دیگر با خنده میان حرف دوستش پرید: چرا جریان خواستگاری معاویه را نمی گویی؟

- آخ آخ راست می گویی... اما این یکی را حتماً خودش شنیده....

با تعجب و حیرت گفتم: خواستگاری معاویه؟! از ام البنین؟! شوخی می کنید!؟

- یعنی نشنیده ای؟ تو چه عروسی هستی دختر؟! لااقل حکایت «میسون «را که می دانی....

- «میسون «؟! نه... چه حکایتی است؟

- پس از اول برایش تعریف کن خواهر گرچه، می ترسم اگر باد به گوش ام البنین برساند که ما قصه زندگی اش را برای عروس چشم گوش بسته اش تعریف کرده ام، پوست از سرمان بکند.

- به چشم، می گویم راستش قبل از آن که عقیل به نیابت از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به خواستگاری فاطمه بیاید، معاویه هم کسی را به خواستگاری فرستاده بود. لابد می دانی که معاویه پس از رحلت پیامبر و آغاز حکمرانی خلفا، والی شام شد و با حیف و میل

بیت المال و خرج کردن از کیسه مردم، رفته رفته برای خود امپراتوری خودمختار ایجاد کرد.

نه فقط الان که خود را امیرالمؤمنین و خلیفه مسلمین می نامد و می داند، بلکه از همان آغاز ولایت بر شام، سعی داشت بهترین ها را برای خود دست چین کند؛ بهترین لباس ها، لذیذترین خوراکی ها، زیباترین غلامان و کنیزها، باشکوهترین تجملات و تجهیزات و لابد بهترین زنان آوازه زیبایی و شجاعت فاطمه کلایه، باعث شد که معاویه یکی از نزدیکان مغرورش را با مبالغی چشمگیر از جواهر آلات و البسه و سایر هدایا به خواستگاری او بفرستد.

فرستاده معاویه بعد از آن که با تبختر و فخرفروشی، طبق های هدایا را پیش فاطمه و خانواده اش به چشم کشید، با حالتی تحقیرآمیز و غیر مؤدبانه، کنار هدایا یله داد و از گشاده دستی و بنده نوازی اربابش گفت و چنان که گویی از پاسخ مثبت فاطمه و خانواده اش خبر داشت، فرمان داد که: «دختر تا فردا صبح آراسته و آماده حرکت به شام باشد تعجیل کنید.»

فاطمه با حجب و حیایی دخترانه به آرامی از پدرش پرسید: «پدر جان، آیا اجازه می دهید چند کلمه ای با فرستاده ارجمند والی بزرگ شام سخن بگویم؟»

پدر که آتش پنهان در زیر این لحن را می شناخت و از بی ادبی فرستاده نیز به شدت خشمگین بود، ظاهراً از فرستاده کسب اجازه کرد فرستاده با تفرعن سری جنباند که یعنی بگوید.

«حزام» به آتشفشان اجازه فوران داد: «بگو دخترم.»

فاطمه گفت: «جناب فرستاده، آیا من از هم اکنون می توانم مطمئن باشم که همسر والی مقتدر شام، امیر معاویه بن ابوسفیان هستم؟»

فرستاده که تقریباً پشت به فاطمه و خانواده اش دراز کشیده بود، سر چرخاند و چنان که گویی بر آنان منت می گذارد، گفت: «بله، هستی.»

لحن آرام و شرم آگین فاطمه به یکباره تغییر کرد و با لحنی قاطع، بر سر مرد فریاد زد: «پس درست بنشین مردک!»

فرستاده همچون کسی که به رعد و برق دچار شده باشد، به یکباره از جا جست و با چشمان گشاده از حیرت، مؤدب و دوزانو نشست.

فاطمه ادامه داد: «آیا اربابت به تو حد و ادب میهمان و حق و حرمت میزبان را نیاموخته؟ چگونه والی مقتدری است معاویه که به نوکرانش اجازه می دهد با خانواده همسرش جسور بی ادب باشند؟ به خدا قسم اگر شومی خون میهمان و بیم غیرت ورزی عشیره نبود، این بی ادبی ات بی پاسخ نمی ماند.»

فرستاده معاویه که از ترس جان، در همان حالت نشسته، عقب عقب رفته بود، تقریباً به آستانه در رسیده بود و با دست کشیدن بر زمین، کفشهایش را می جست.

ام البنین دوباره فریاد زد: «و اما این هدایا و جواهرات اگر فقط هدیه و پیش کش است، هدیه ای است بی دلیل، مشکوک و اسراف آمیز اما اگر قیمت و بهای من است. به اربابت بگو که مرا بسیار ارزان پنداشته... های! کجا می گریزی؟ بیا خر مهره هایت را هم ببر و حمایل شتر صاحب کن!»

اما فرستاده معاویه این جملات را نشنید چون لحظاتی پیش از آن، پابرهنه از بیم جان گریخته بود و ساعتی بعد یکی از همسایگان، طبق های هدیه را به او رساند.

معاویه هم البته از پاننشست. برای آن که ثابت کند می تواند از بنی کلاب زن بگیرد، این بار فرستاده اش را به خواستگاری «میسون (دختر) بجدل (فرستاد و او را به زنی گرفت.)» میسون «سوگلی معاویه شد و» یزید «را برای او به دنیا آورد.

اما معاویه دست بردار نبود. یکی - دو سال بعد از آن ماجرا، یکی از صحابه معتبر پیامبر را واسطه خواستگاری از فاطمه کرد. فرستاده معاویه مشغول طرح مقدمات خواستگاری بود که عقیل از راه رسید. بعد از آن که عقیل، هدف از آمدنش را گفت و از فاطمه برای برادرش خواستگاری کرد، صحابی پیامبر که فرستاده معاویه بود نیز با شگفتگی و خوشحالی، خانواده حزام را به پذیرش خواست عقیل، تشویق و ترغیب کرد و وجوه افتراق و امتیاز پیشوایمان علی را به تفصیل برشمرد.

معاویه نیز پس از شنیدن این ماجرا، کاردش می زدی خودش نمی آمد، خلاصه این که حسرت ازدواج با فاطمه ام البنین بر دل معاویه ماند.

با این که دیروز با مادر همسر ملاقات کرده بودم، با شنیدن روایت زندگی اش، مشتاق شدم تا به بهانه راهنمایی دوستان قدیمش، با آن دو همراه شوم و دوباره زیارتش کنم.

در می‌زنیم و پس از چند لحظه، در گشوده می‌شود. قامت رعنا و چهره معصوم و مهربان مادر همسر، در چارچوب در ظاهر می‌شود با همان لبخند محجوب و آرامش بخش همیشگی.

من لبابه ام؛ خوشبخت ترین زن زمین، همسر عباس، عروس فاطمه کلایه « ام البنین »، همسر علی امیرالمؤمنین، کنیز مهربان کودکی ام، بالابلند بهشتی، سنگ صبور گره گشا، شیرزن، بانوی افسانه ای و... زنی که هر روز کمتر می‌شناسمش....

### حضرت ام البنین) سلام الله علیها

( محدث، متوفی سال 70 هـ ) فاطمه کلایه (، دختر حزام، از زنان مؤمن، شجاع و فداکار بود. روایت است که امیر المؤمنین علیه السلام پس از شهادت حضرت زهرا علیه السلام به برادرش عقیل که انساب عرب را خوب می‌دانست و از احوال خانوادگی آنها آگاه بود فرمود: می‌خواهم زنی برایم خواستگاری نمایی که از خاندان شجاعت باشد تا فرزند شجاعی برایم به دنیا آورد. عقیل، فاطمه کلایه (ام البنین) را به ایشان معرفی نمود و گفت: در بین عرب خاندانی شجاعت از خانواده وی سراغ ندارم. این مادر پسرانش عباس، جعفر، عبد الله و عثمان را چنان تربیت کرد که همه شیفته برادر بزرگوارشان حضرت امام حسین علیه السلام بودند و در رکاب آن حضرت شهید شدند.

حضرت ام البنین در واقعه کربلا حضور نداشت، هنگامی که بشیر به مدینه بازگشت و ام البنین را ملاقات کرد، خواست تا خبر شهادت فرزندان را به وی دهد ام البنین گفت: رگ قلبم راپاره کردی بچه هایم و آنچه زیر آسمان است فدای ابا عبد الله علیه السلام، از حسین برایم بگو.

ام البنین برای عزاداری هر روز همراه نوه اش عبید الله (فرزند عباس علیه السلام) به

بقیع می رفت و نوحه می خواند و می گریست و این اشعار را زمزمه می کرد:

منم که سایه نشین و جود مولایم کنیز خانه غم؛ خاک پای زهرایم

منم که خانه به دوش غم علی منم که همقدم محنت ولی هستم

منم که شاهد زخم شکسته ابرویم انیس گریه به یاس شکسته پهلویم

منم که در همه جا در تب حسن بودم منم که شاهد خون لب حسن بودم

منم که جلوه حق را به عین می دیدم خدای را به جمال حسین می دیدم

منم که بوده دلم صبح و شام با زینب منم میان همه؛ هم کلام با زینب

منم که سوگ گلستان و باغبان دارم به سینه زخم غم کربلائیان دارم

منم که ظهر عطش را نمی برم از یاد چهار لاله بی سر ز من به خاک افتاد

منم که مادر عشق و امید و احساسم فدای یک سر موی حسین عباسم

### زندگینامه اجمالی ام البنین سلام الله علیها

ازدواج امیر المؤمنین علی علیه السلام با ام البنین سلام الله علیها

پس از آنکه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به سوگ پاره تن و ریحانه رسول خدا محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله یعنی سرور زنان عالمیان حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیه شهیده راه ولایت و امامت نشست، برادرش عقیل بن ابی طالب علیه السلام را که آشنا به انساب عرب بود، فرا خواند و از او خواست برایش همسری از تبار دلاوران برگزیند تا پسر دلیری برای مولا به ارمغان آورد که سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام را در کربلا یاری کند. (101)

عقیل، ام البنین کلایه علیه السلام را برای حضرت علی علیه السلام برگزید که قبیله و خاندانش، بنی کلاب، در شجاعت بی مانند بودند. (102) بنی کلاب از حیث شجاعت و دلاوری در میان عرب زبانزد بودند، ولیید درباره آنان چنین سروده است ما بهترین زادگان عامر بن صعصعه هستیم و کسی بر این ادعا خورده نمی گرفت. الوبراء، همبازی نیزه ها) ملاعب الاءسنه، که در عرب در شجاعت مانند او را ندیده بود، از همین خاندان است. (103)

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این انتخاب از پسندید و عقیل را به خواستگاری نزد پدر ام البنین سلام الله علیه فرستاد. پدر، خشنود از این وصلت مبارک، نزد دختر خود شتافت و او نیز با سر بلندی و افتخار پاسخ مثبت داد و پیوندی همیشگی بین وی و مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام برقرار شد. امام علیه السلام در همسر عقلی سترگ، ایمانی استوار، آدابی والا و صفاتی نیکو مشاهده کرد و او را گرامی می داشت و از صمیم قلب در حفظ حرمت او کوشید.

### ام البنین، و دو سبط پیامبر صلی الله علیه و آله

ام البنین بر آن بود که جای خالی مادر آنها را در زندگی دو سبط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و دو سرور جوانان بهشت، امام حسن و امام حسین علیه السلام، پر کند؛ مادری که در اوج شکوفایی پژمرده شد و آتش به جان فرزندان خردسال خود زد.

فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله در وجود این بانوی پارسا، مادر خود را می دیدند، و رنج فقدان مادر را کمتر احساس می کردند. ام البنین سلام الله علیه، فرزندان دخت گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بر فرزندان خود که نمونه های والای کمال بودند مقدم می داشت و بخش عمده محبت و علاقه خود را متوجه آنان می کرد.

تاریخ جز این بانوی پاک کسی را به یاد ندارد که به اصطلاح فرزندان هووی خود را بر فرزندان خویش مقدم بدارد. لیکن ام البنین سلام الله علیها توجه به فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را فریضه ای دینی می شمرد، زیرا خداوند متعال در کتاب خود همگان را به محبت آنان دستور داده (104)، و آنان امانت و ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند (105). ام البنین با درک عظمت آنان به خدمتشان قیام کرد و در این راه از بذل آنچه در توان داشت دریغ نورزید.

گویند همان روز که پای در خانه مولا علیه السلام گذاشت، حسنین علیه السلام هر دو مریض بوده و در بستر افتاده بودند. اما عروس تازه ابو طالب علیه السلام به محض آنکه وارد خانه شد خود را به بالین آن دو عزیز عالم وجود رسانید و همچون مادری

مهربان به دلجویی و پرستاری آنان پرداخت (106). چنانکه گفته می شود خود نیز پس از چندی به مولا پیشنهاد داد که به جای فاطمه، که اسم قبلی واصلی وی بوده، او را ام البنین صدا زند، تا حسنین علیه السلام از ذکر نام اصلی او توسط مولا علیه السلام به یاد مادر خویش، فاطمه زهرا سلام الله علیه، نیفتاده و در نتیجه خاطرات تلخ گذشته در ذهنشان تداعی نگردد و رنج بی مادری آنها را آزار ندهد

اهل بیت علیه السلام، و ام البنین سلام الله علیها

محبت بی شائبه ام البنین سلام الله علیه در حق فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و فداکاریهای فرزندان او در راه سید الشهداء علیه السلام، در تاریخ بی پاسخ نماند. اهل بیت عصمت و طهارت در احترام و بزرگداشت آنان کوشیدند و از قدردانی نسبت به آنان چیزی فرو گذار نکردند.

شهید که از فقهای قله پوی شیعه است، می گوید: ام البنین سلام الله علیه از زنان با فضیلت و عارف به حق اهل بیت علیه السلام بود. وی محبتی خالصانه به آنان داشت و خود را وقف دوستی آنان کرده بود. آنان نیز برای او جایگاهی والا و موقعیتی ارزنده قائل بودند. زینب کبری سلام الله علیه پس از رسیدن به مدینه به محضرش شتافت و شهادت چهار فرزندش را تسلیت گفت. چنانکه در اعیاد نیز، برای ادای احترام، به محضرش مشرف می شد.

رفتن نواده رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، شریک نهضت حسینی و قلب طپنده قیام امام حسین علیه السلام یعنی زینب کبری علیه السلام، نزد ام البنین سلام الله علیه و تسلیت گفتن شهادت فرزندان برومندش، نشان دهنده منزلت والای ام البنین سلام الله علیه نزد اهل بیت علیه السلام است.

ام البنین سلام الله علیها واسطه فیض الهی

این بانوی بزرگوار نزد مسلمانان جایگاهی ویژه دارد، و بسیاری از آنان معتقدند او را نزد خداوند منزلتی والاست و اگر دردمندی او را به درگاه حضرت باری تعالی شفیع و



واسطه قرار دهد، غم و اندوهش برطرف خواهد شد. لذا به هنگام سختیها و درماندگیها، این مادر فداکار را شفیع خود قرار می دهند. البته بسیار هم طبیعی است که ام البنین سلام الله علیه نزد پروردگار مقرب باشد تا زیرا وی فرزندان پاره های جگر خود را خالصانه در راه خدا و استواری دین حق تقدیم داشته است. (107) در خلال کراماتی که در بخش سوم کتاب حاضر آمده، با جلوه هایی از مقام والای ام البنین سلام الله علیه در عالم معنا آشنا خواهیم شد.

سلسله نسب ام البنین سلام الله علیها

وی فاطمه دختر حزام (108) بن خالد بن ربیعہ بن وحید بن کعب بن عامر بن کلاب بن ربیعہ بن عامر بن صعصعہ بن معاویہ بن بکر بن هوازن است.

مادر او شمامه (109) از خانواده سهل بن عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب می باشد و جدہ هایش عبارتند از:

جدہ اول: عمرہ دخت طفیل بن مالک احزام بن جعفر کلاب.

جدہ دوم: کبته دخت عروہ الرحال فرزند جعفر بن کلاب.

جدہ سوم: ام خشف دخت ابی معاویہ فارس هزار بن عبادہ بن عقیل بن کلاب.

جدہ چهارم: فاطمه دخت جعفر بن کلاب. (110)

جدہ پنجم: عاتکہ دخت عبدالشمس بن عبد مناف بن قصی، جدہ حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که در عمدہ الطالب نام او را فاطمه دانسته است.

جدہ ششم: آمنه دخت وهب بن عمیر بن نصر بن قعین بن حرث بن ثلعبه بن ذودان بن اسد بن خزیمه.

جدہ هفتم: دخت جحدر بن ضبیعه اغر بن قیس بن ثلعبیه بن عکایه بن صععب بن علی بن بکر بن وائل بن ربیعہ بن نزار، جد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله.

جدہ هشتم: دخت ملک بن قیس بن ثعلبه.

جدہ نهم: دخت الرءءسین: خشین بن ابی عصم بن سمح بن فزاره) در قاموس اللغه خشین بن لای، و در تاج العروس لای بن عصیم آمده است.)

جدہ دهم: دخت عمر بن صرمه بن عوف بن سعد بن ذبیان بن بغیض بن ریث بن

اینان جده های ام البنین سلام الله علیه، مادر ابوالفضل العباس علیه السلام، هستند که ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین از ایشان یاد کرده است. تاریخ گواهی می دهد که پدران و داییهای ام البنین سلام الله علیه در دوران قبل از اسلام جزو دلیران عرب محسوب می شده اند و مورخان آنان را به دلیری و جلادت در هنگام نبرد ستوده اند. افزون بر این، آنان علاوه بر شجاعت و قهرمانی، سالار و بزرگ پیشوای قوم خود نیز بوده اند، آنچنان که سلاطین زمان در برابرشان سر تسلیم فرود آورده اند. اینان همانانند که عقیل به امیر المؤمنین علیه السلام گفت: در میان عرب از پدرانش شجاعت و قهرمانتر یافت نشود (111).

امیر المؤمنین علیه السلام نیز مقصودش از آن پرس و جو آن بود که زنی را به همسری خویش برگزیند که زاده دلاوران عرب باشد، چرا که مسلم است سرشت و خصایص د اجداد به فرزندان منتقل می شود، و فرزندان نیز آن ویژگیها را به نسلهای بعدی منتقل می سازند. بر این اساس است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: دایی به منزله یکی از دوزوج است (یعنی دایی نیز چون پدر و مادر، در صفات و اخلاق طفل مؤثر است) (پس برای جایگاه نطفه خود همسری شایسته برگزینید).

در اینجا است که می بینیم در وجود شریف ابوالفضل علیه السلام دو گونه شجاعت در هم آمیخته است: 1. شجاعت هاشمی و علوی که ارجمندتر و والاتر است و از جانب پدر سرور اوصیا به او رسیده؛ و 2. شجاعت عامری که از جانب مادرش ام البنین سلام الله علیه ارث برده است، زیرا که در میان تیره مادریش جدی پیراسته چون عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب) جد ثمامه مادر ام البنین (بوده است که به سبب قهرمان سالاری و شجاعتش او را ملاعب الاءسنه یعنی کسی که سر نیزه ها را به بازی می گیرد، می نامیدند. این لقب را نخستین بار حسان در باب او به کار برد، چون دید که یک تنه با شجاعانی که او را احاطه کرده بودند پیکار می کند، و لذا گفت: وی سر نیزه ها را با دستش به بازی گرفته است.

نیز از اوس بن حجر نقل شده که درباره عامر گفته است:

عامر سر نیزه ها را به بازی می گیرد، پس او در کار آیی و توان نظامی، به تنهایی یک لشگر را در خود جمع دارد.

عامر بن مالک همان کسی است که برادر زاده اش، عامر بن طفیل، با علقمه بن علاثه قرار گذاشتند که هر کدام نسبت و حسب افتخار آمیزتری داشت و به نفع او حکم شد، صد شتر از دیگری بستاند. بدین منظور، هر یک، یکی از پسران خود را نزد مردی از بنی وحید به گرو گذاشتند) و ضمانت و رهن نیز از آن هنگام دایر گردید (. چون ابن طفیل در این مورد از عمویش، عامر بن مالک، کمک خواست، این مرد دلیر نعلین خود را به او داد و گفت: برای تعیین شرافت خود از این نعلین کمک بگیر، زیرا من با آن چهل مربع را به دست آورده ام (112).

مربع، ربع غنائم جنگی ئی بوده است که پس از پیروزی یک قوم بر قوم دیگر در زمان جاهلیت به رئیس قبیله می رسید. این نعلین، مخصوص رئیس و پیشوای قوم بوده که در ایام نبرد آن را می پوشیده است، والا مزیتی نداشته که برای تعیین افتخار و مباحات به نسبت به کار رود.

دیگر از اجداد مادری حضرت ابوالفضل علیه السلام، عامر بن طفیل بن مالک بن کلاب، برادر عمره: جدہ اول ام البنین سلام الله علیه می باشد که فوقاً از او یاد شد. او گرامیترین مردم در عصر خود و نام آورترین شجاعان و دلاوران عرب بود.

حتی گویند که: هرگاه یکی از اعراب نزد قیصر روم می رفت قیصر به او می گفت: تو با عامر بن طفیل نسبتی داری؟ اگر وی میان خود و عامر نسبتی بر می شمرد، گرامیش کمی شمرد و صله و احسان به او می کرد، و الا روی خوش به او نشان نمی داد. (113)

نیز از اجداد مادری ام البنین سلام الله علیه، عروه الرحال فرزند عتبه بن جعفر بن کلاب، پدر کبشه: جدہ دوم این بانو می باشد. عروه با پادشاهان رفت و آمد بسیار داشت و او را نزد آنها پایگاه و منزلتی رفیع بود، و به همین خاطر هم او را رحال) یعنی جهانگرد (نامیده اند.

از دیگر نیاکان ام البنین، طفیل: فارس قرزل است که پدر عمره) جدہ اول این بانوی

بزرگوار (می باشد. او نیز در شجاعت و قهرمان سالاری زبانتزد همگان بوده و با ملاعب الاءسنه ربیعه، عبیده، و معاویه) پسران جعفر بن کلاب (برادر بوده است.

گویند: یک روز صبح آنان بر نعمان بن منذر) امیر مشهور عرب (وارد شدند و مشاهده کردند که یکی از یاران و همنشینان امیر، موسوم به ربیع بن زیاد عبسی، با امیر مشغول غذا خوردن است. آنان مطلع شده بودند که ربیع نزد حاکم ایشان سعایت کرده است. لبید، کوچکترین فرزند ربیعه) یکی از برادران یاد شده (، اشعاری در مدح طائفه و عموهای خویش و ذم ربیع بن زیاد سرود که نعمان و دیگر همنشینانش بر او انکار نورزیدند، و این به لحاظ شرافت و بزرگمنشی غیر قابل انکار آنان بود. حتی پس از این ماجرا، امیر آن شخص د سخن چین را از خود راند و ابیاتی در توبیخ او سرود.

ام البنین سلام الله علیها همسری جز امیرالمؤمنین علی علیه السلام برنگزید

گروهی از مورخین برآنند که امیرالمؤمنین علیه السلام با ام البنین سلام الله علیه، دختر حزام عامریه، بعد از شهادت حضرت زهرا سلام الله علیه ازدواج نمود.

(114) دسته ای دیگر می گویند که این امر بعد از ازدواج حضرتش با امامه بوده است. (115) اما در هر حال، مسلم است که این ازدواج بعد از صدیقه کبری سلام الله علیه صورت گرفته است، زیرا تا فاطمه سلام الله علیه زنده بود خداوند ازدواج با زنان را بر امیرالمؤمنین علیه السلام حرام نموده بود. (116)

ام البنین دارای چهار پسر به نامهای عباس، عبدالله جعفر، و عثمان گردید که سرور همه آنان حضرت عباس علیه السلام می باشد. این بانوی بزرگوار، بعد از امیر المؤمنین علی علیه السلام مدتی طولانی زنده بود و با کسی نیز ازدواج نکرد؛ همچنانکه امامه و اسماء بنت عمیس و لیلی نهشیله چنین نمودند و این چهار زن آزاده، کمال وفاداری را در حق شوی و سرورشان امیر المؤمنین علی علیه السلام انجام دادند. (117) حتی یک بار مغیره بن نوفل و یک بار نیز ابو هیاج بن سفیان از امامه خواستگاری کردند، اما او امتناع ورزید و حدیثی از علی علیه السلام نقل کرد که همسران پیامبر و جانشینش بعد از مرگ ایشان نباید به همسری کسی درآیند، بر پایه این سفارش، زنان وارسته مزبور، تن به ازدواج با کسی ندادند. (118)

در باب عظمت مقام و علو معرفت حضرت ام البنین سلام الله علیه به مقام و موقعیت اهل بیت علیه السلام همین بس نوشته اند: چون ازدواج امیرالمؤمنان علیه السلام در آمد، امام حسن و امام حسین علیه السلام بیمار بودند، و او بسان مادری دلسوز و پرستاری مهربان به مراقبت و دلنوازی از آنان پرداخت؛ و چنین امری از همسر سرور اهل ایمان، که از انوار معارف حضرتش بهره ها گرفته، در بوستان علوی تربیت یافته و به آداب و اخلاق مولای متقیان علیه السلام مؤدب متخلق شده، شگفت نیست.

فرزندان ام البنین سلام الله علیها

اول از همه، قمر بنی هاشم علیه السلام متولد گردید، و بعد بترتیب: عبدالله و جعفر و عثمان گام به جهان هستی گذاشتند.

فرزندان ام البنین - همگی - در زمین کربلا شهید شدند و نسل ام البنین علیه السلام از طریق عبیدالله بن قمر بنی هاشم بسیار می باشند. چون بشیر به فرمان اما زین العابدین علیه السلام وارد مدینه شد تا مردم را از ماجرای کربلا و بازگشت اسرای آل الله با خبر سازد در راه ام البنین سلام الله علیه او را ملاقات کرد و فرمود:

ای بشیر، از امام حسین علیه السلام چه خبر داری؟ بشیر گفت: ای ام البنین، خدای تعالی ترا صبر دهد که عباس تو کشته گردید. ام البنین سلام الله علیه فرمود:

از حسین سلام الله علیه مرا خبر ده. بدینگونه، بشیر خبر قتل یک یک فرزندان را به او خبر داد اما ام البنین پیاپی از امام حسین علیه السلام خبر می گرفت وی گفت:

فرزندان من و آنچه در زیر آسمان است، فدای حسینم باد! و چون بشیر خبر قتل آن حضرت را به او داد صیحه ای کشید و گفت: ای بشیر، رگ قلبم را پاره کردی! و صدا به ناله و شیون بلند کرد.

مامقانی گوید: این شدت علاقه، کاشف از بلندی مرتبه او در ایمان، و قوت معرفت او به مقام امامت است که شهادت چهار جوان خود را که نظیر ندارند در راه دفاع از امام زمان خویش سهل می شمارد.

به نوشته علامه سماوی در ابصارالعین: ام البنین سلام الله علیه همه روزه به بقیع می رفت و مرثیه می خواند، به نوعی که مروان - با آن قساوت قلب - از ناله و گریه ام البنین

سلام الله عليه به گریه می افتاد و اشکهای خود را با دستمال پاک می کرد. نیز هنگامی که زنها او را با عنوان ام البنین خطاب کرده و به وی تسلیت می داده اند این ابیات را سرود:

لا تدعونی و یک ام البنین تذکرنی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادعی بهم و الیوم اصیحت و لا من بنین

اربعه مثل نسور الری قد واصلوا الموت بقطع الوتین

تنازع الخرصان اشلائهم فکلهم امسوا صریعا طعین

یا لیت شعری اکما اخبروا بان عباسا مقطوع الیدین

یعنی ای زنان مدینه، دیگر ام البنین نخوانید و مادر شیران شکاری ندانید، مرا فرزندان بود که به سبب آنها ام البنینم می گفتند، ولی اکنون دیگر برای من فرزندی نمانده همه را از دست داده ام. آری، من چهار باز شکاری داشتم که آنها را هدف تیر قرار دادند و رگ گردن آنها را قطع نمودند و دشمنان با نیزه های خود ابدان طیه آنها را از هم متلاشی کردند و در حالی که روز را به پایان بردند که همه آنها با جسد چاک چاک بر روی زمین افتاده بودند. ای کاش می دانستم آیا این خبر درست است که دستهای فرزندم قمر بنی هاشم علیه السلام را از تن جدا کردند؟!

مخوان جانا دگر ام البنینم که من با محنت دنیا قرینم

مرا ام البنین گفتند، چون من پسرها داشتم ز آن شاه دینم

جوانان هر یکی چون ماه تابان بدندی از یسار و از یمینم

ولی امروز بی بال و پر ستم نه فرزندان، نه سلطان مبینم

مرا ام البنین هر کس که خواند کنم یاد از بنین نازنینم

به خاطر آورم آن مه جیبان زخم سیلی به رخسار و جبینم

به نام عبدالله و عثمان و جعفر دگر عباس آن در ثمینم

یا من راعی العباس کر علی جماهیر النقد

و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد

نبئت ان ابنی اصیب بر اءسه مقطوع ید

و یلی علی شبلی و مال بر اءسه ضرب العمد

لوكان سيفك في يدك لما دنى منك اءحد

ص:335

حاصل مضمون این ابیات جانسوز آنکه: هان ای کسی که فرزند عزیزم، عباس را دیده ای که با دشمن در قتال است و آن فرزند حیدر کرار، پدر وار، حمله می کند و فرزندان دیگر علی مرتضی، که هر یک نظیر شیر شکاری هستند، در پیرامون وی رزم می کنند، آه که من خبر داده اند که بر سر فرزندم عباس عمود آهن زدند در حالیکه دست در بدن نداشته است. ای وای بر من! چه بر سرم آمد و چه مصیبتی بر فرزندانم رسید؟! اگر فرزندم عباس دست در تن داشت، کدام کس را جرات بود که به وی نزدیک شود.

فضل بن محمد بن حسن بن عبدالله بن عباس بن امیر المؤمنین علیه السلام نیز که از تبار قمر بنی هاشم است، مرثیه ذیل را در سوگ جد خود سروده است:

انی لا ذکر للعباس موقفه بکربلاء و هام القوم یختطف

یحمی الحسین و یحمیه علی ظما و لا یولی و لا یتنی فیختلف

و لا اءری مشهدا یوما کمشده مع الحسین علیه الفضل و الشرف

اکرم به مشهد اءبانت فضلته و ما اءضاع له اءفعاله خلف

و چه زیباست سروده است شاعر بزرگ اهل بیت علیه السلام مرحوم سید جعفر حلّی ره در مدح حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام:

وقع العذاب علی جیوش امیه من باسل هو فی الوقایع معلم

ما راعهم الا تقحم ضیغم غیر ان یعجم لفظه و یدمدم

عبست و جوه القوم و غاص الموت و العباس فیهم ضاحک متبسم

قلب الیمین علی الشمال و غاص فی الاءوساط یحصد للرؤوس و یحطم

بطل تورث من ابیه شجاعه فیها انوف بنی الضلاله ترغم

حامی الطعینه این منه ربیعه ام این من علیا ابیه مکدم

فی کفه الیسری السقاء یقله و بکفه الیمنی الحسام المخدم

حسنت یدیہ المرهقات و انه و حسامه من حدهن لاحسم

فغذایهم باءن یصول فلم یطق کاللیث اذ اظفاره تتعلم

ءمن الردی من کان یحذر بطشه ءمن البغات اذا اصیب القشعم

و هوی بجنب العلقمی فلیته للشاربین به یدان العلقم (119)





کمیت شاعر چه خوش سروده است:

و ابوالفضل ان ذکرهم الحلو شفاء النفوس من اسقام

قتل الاءدعاء اذ قتلوه اکرم الشاربین صوب الغمام (120)

یعنی: و ابوالفضل) یکی از جوانمردان بود (که یاد شیرین آنها شفای درد هر دردمندی است.

آن که زنازادگان را کشت در آن هنگامی که او کشتند، و بزرگوارترین کسی که از آب باران آشامید.

شاعر دیگر درباره عباس بن علی علیه السلام چنین سروده است:

احق الناس ان یبکی علیه فتی ابکی الحسین بکربلاء

ءخوه و ابن والده علی ابوالفضل المضر ج بالدماء

و من و اساه لایثیه شی ء و جاد له علی عطش بماء (121)

یعنی: شایسته ترین کسی که سزاوار است مردم بر او بگریند آن جوانی است که (شهادتش (حسین علیه السلام را در کربلا- به گریه انداخت.

یعنی برادر و فرزند پدرش علی علیه السلام که همان ابوالفضل بود و به خون آغشته کشت.

و کسی که با او مواسات کرد و چیزی نتوانست جلوگیری او) در این مواسات (گردد، و با اینکه خود تشنه آب بود) آب نخورد (به آن حضرت کرم کرد.

به دریا پا نهاد و تشنه برگشت

ص: 337

ام البنین مضطر نالد چو مرغ بی پر گوید به دیده تر، دیگر پسر ندارم

زنها! مرا نگویند ام البنین از این پس من ام بی بنینم، دیگر پسر ندارم

مرا ام البنین دیگر مخوانید به آه و ناله ام یاری نمایید

بنالم بهر عباسم شب و روز شده آهم به جانم آتش افروز

به دشت کربلا آن مه جنینم شنیدم بود سقای حسینم

به دریا پا نهاد و تشنه برگشت حسینش تشنه بود، از آب لب بست

گذشت از آب و کسب آبرو کرد به سوی خیمه ها با آب رو کرد

ز نخلستان چو بر سوی خیم شد به دست اشقیا دستش قلم شد (122)

شنیدم آنکه جدا شد ز قامت عباس دو دست بر اثر ظلم قوم حق شناس

به چشم راست خدنگش رسیده از الماس چمن خزان شد و پژمرده گشت

چون گل یاس

### تاریخ وفات حضرت ام البنین (س)

پرسش: باسلام، لطفا بفرمایید وفات حضرت ام البنین (س) در چه تاریخی بوده است؟

معصومه ایمانی - قم

پاسخ: اگر منظورتان از ام البنین، جناب فاطمه بنت حزام مادر حضرت عباس (علیه السلام) و همسر گرامی امیر مومنان (علیه السلام) باشد، تاریخ وفاتش 13 جمادی الثانیه سال 64 قمری می باشد.

البته غیر از ایشان، ام البنین های دیگری نیز داریم که در منابع رجالی و تاریخی اسلامی نامی از آنان به میان آمده است.

اما در باره فضایل و مناقب حضرت ام البنین، همسر امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) و مادر چهار فرزند شهید در کربلا در رکاب حضرت امام حسین (علیه السلام)، سخن های بسیاری گفته شده است.

علامه شهید مطهری در ضمن مقتل حضرت عباس (علیه السلام) در کربلا، گفتار زیبایی در

مورد مادر ارجمندش حضرت ام البنین (س) نیز دارد که توجه شماعزیزان را به آن جلب می‌کنم:

در مقاتل معتبر این مطلب را نوشته اند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام یک وقتی به برادرشان عقیل فرمودند برای من زنی انتخاب کن که ولدتها الفحوله یعنی نژاد از شجاعان برده باشد. عقیل که برادر امیرالمؤمنین است، نسابه است، نسب شناس و نژادشناس بوده و عجیب هم نژاد شناس بوده و قبائل و پدرها و مادرها و اینکه کی از کجا نژاد می‌برد را می‌شناخته است. فوراً گفت: عنی لک بام البنین بنت خالد، آن زنی که تو می‌خواهی ام البنین است. ام البنین یعنی مادر پسران) مادر چند پسر (، ولی خود این کلمه مثل ام کلثوم است که حالا ما اسم می‌گذاریم.

مخصوصاً در تاریخ دیدم که یکی از جدات یعنی مادر بزرگهای ام البنین اسمش ام البنین بوده و شاید هم به همین مناسبت، اسم ایشان را هم ام البنین گذاشته اند.

همین دختر را برای امیرالمؤمنین خواستگاری کردند و از او چهار پسر برای امیرالمؤمنین متولد شد و ظاهراً دختری از او به دنیا نیامده است. بعد این زن به معنی واقعی، ام البنین، یعنی مادر چند پسر شد. امیرالمؤمنین فرزندان شجاع دیگر هم داشت، اولاً خود حسین) امام حسن و امام حسین (شجاعشان محرز بود، مخصوصاً امام حسین که در کربلا نشان داد که چقدر شجاع بود و شجاعت پدرش را به ارث برده بود. محمد بن حنفیه از جناب ابوالفضل خیلی بزرگتر بود و در جنگ جمل شرکت کرد و فوق العاده شجاع و قوی و جلیل و زورمند بود.

حدس زده می‌شود که امیرالمؤمنین به او عنایت خاصی داشته است) البته این مطلب در متن تاریخ نوشته نشده، حدس است (.

مطابق معتبرترین نقلها اولین کسی که از خاندان پیغمبر شهید شد، جناب علی اکبر و آخرینشان جناب ابوالفضل العباس بود. یعنی ایشان وقتی شهید شدند که دیگر از اصحاب و اهل بیت کسی نمانده بود، فقط ایشان بودند و حضرت سید الشهداء. آمد عرض کرد برادر جان! به من اجازه بدهید به میدان بروم که خیلی از این زندگی ناراحت هستم. جناب ابوالفضل سه برادر کوچکترش را مخصوصاً قبل از خودش فرستاد، گفت بروید برادران، من می‌خواهم اجر مصیبت برادرم را برده باشم. می‌خواست مطمئن

شود که برادران مادریش حتما قبل از او شهید شده اند و بعد به آنها ملحق بشود.

بنابراین ام البنین است و چهار پسر، ولی ام البنین در کربلا نیست، در مدینه است. آنان که در مدینه بودند که از سرنوشت کربلا بی خبر بودند. به این زن، مادر این چند پسر که تمام زندگی و هستیش همین چهار پسر بود خبر رسید که هر چهار پسر تو در کربلا شهید شده اند. البته این زن، زن کامله ای بود، زن بیوه ای بود همه پسرهایش را از دست داده بود. گاهی می آمد در سر راه کوفه به مدینه می نشست و شروع به نوحه سرائی برای فرزندان می کرد. تاریخ نوشته است که این زن، خودش یک وسیله تبلیغ علیه دستگاه بنی امیه بود. هر کس که می آمد از آنجا عبور بکند، متوقف می شد و اشک می ریخت. مروان حکم که یک وقتی حاکم مدینه بوده و از آن دشمنان عجیب اهل بیت است، هر وقت می آمد از آنجا عبور کند، بی اختیار می نشست و با گریه این زن می گریست. این زن، اشعاری دارد و در یکی از آنها می گوید:

لا تدعونی ویک ام البنین تذکرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادعی بهم و الیوم اصیحت و لا من بنین (2)

مخاطب را یک زن قرار داده می گوید: ای زن، ای خواهر! تا بحال اگر مرا ام البنین می نامیدی بعد از این دیگر ام البنین نگو، چون این کلمه خاطرات مرا تجدید می کند، مرا بیاد فرزندانم می اندازد. دیگر بعد از این مرا به این اسم نخوانید. بله در گذشته من پسرانی داشتم ولی حالا که هیچیک از آنها نیستند.

رشیدترین فرزندان جناب ابوالفضل بود و بالخصوص برای جناب ابوالفضل، مرثیه بسیار جانگدازی دارد، می گوید:

یا من رای العباس کر علی جماهیر النقد و وراه من ابناء حیدر کل لیث

فی لبد

انبت ان ابنی اصیب براسه مقطوع ید ویلی علی شبلی امال براسه ضرب

العمد

لو کان سیفک فی یدیک لما دنی منه احد (3)

پرسیده بود که پسر من، عباس شجاع و دلاور من چگونه شهید شد؟ دلاوری حضرت ابوالفضل العباس از مسلمات و قطعیات تاریخ است. او فوق العاده زیبا بوده است که در کوچکی به او می گفتند قمر بنی هاشم، ماه بنی هاشم، در میان بنی هاشم می

درخشیده است. اندامش بسیار رشید بوده که بعضی از مورخین معتبر نوشته اند هنگامی که سوار بر اسب می شد، وقتی پایش را از رکاب بیرون می آورد، سر انگشتانش زمین را خط می کشید. بازوها بسیار قوی و بلند، سینه بسیار پهن. می گفت که پسرش به این مفتیها کشته نمی شد. از دیگران پرسیده بود که پسر من را چگونه کشتند؟ به او گفته بودند که اول دستهایش را قطع کردند و بعد به چه وضعی او را کشتند. آن وقت در این مورد مرثیه ای گفت. می گفت ای چشمی که در کربلا بودی! ای انسانی که دصحنه کربلا بودی!، آن زمانی که پسر عباس را دیدی که بر جماعت شغالان حمله کرد و افراد دشمن مانند شغال از جلوی پسر من فرار می کردند.

یا من رای العباس کر علی جماهیر النقد و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد

پسران علی پشت سرش ایستاده بودند و مانند شیر بعد از شیر، پشت پسر را داشتند، وای بر من، به من گفته اند که بر شیر بچه تو، عمود آهنین فرود آوردند.

عباس جانم، پسر جانم، من خودم می دانم که اگر تو دست در بدن می داشتی، احدی جرات نزدیک شدن به تو را نداشت. ولا حول ولا قوه الا بالله

پاورقی:

1 - منتهی الامال ج 1 ص 386، ابصار العین فی انصار الحسین (علیهم السلام) ص 31

## وفات

در کتاب "کنز المطالب" نوشته شده به تاریخ 1321 هجری قمری نوشته "علامه سید محمد باقر قره باقی همدانی" در باب سال و روز وفات حضرت فاطمه کلابیه علیها سلام معروف به "ام البنین" به نقل از کتاب "اختارات" طی حدیثی از اعمش آمده است: روز سیزدهم جمادی الثانی که مصادف با جمعه بود بر امام زین العابدین وارد شدم. ناگهان فضل بن عباس علیه السلام وارد شد و در حالیکه گریه می کرد، گفت:

ص: 341

جده ام ام البنین علیها سلام از دنیا رفت. شما را به خدا ببینید چطور این روزگاز فریبکار، خاندان کساء را در یک ماه دوبار عزادار کرد.

مرحوم قره باقی می فرمایند: پس از چندی از خیر دیگری مندرج در حاشیه کتاب "وقایع الشهور و الایام" تالیف بیرجندی اطلاع یافتم که به نقل از اعمش نوشته شده است: در سیزدهم جمادی الثانی و در سال 64 ه. ق ام البنین وفات یافت و در قبرستان بقیع به قول مشهور دفن گردید. اما قول دیگری در سال وفات حضرت ام البنین نیز معروف است که ایشان در سال 70 ه. ق وفات یافته اند.

سه شنبه 27 اردیبهشت امسال مصادف است با سالگرد ارتحال این بانوی بزرگ. وفات این بی بی مجلله را محضر حضرت ولی عصر ارواحنا فداه و تمامی محبتین اهل بیت تسلیت عرض می نمایم.

## آداب دعا کردن

### اشاره

دعا کردن از دستورات موکد قرآن مجید و ائمه طاهرین ما می باشد که در صورت عمل به این دستور، وعده استجاب از جانب الهی را به همراه دارد.

آداب و شرایط دعا در کتب مختلفی از جمله کتب اخلاقی مثل معراج السعاده نوشته مرحوم نراقی بطور مفصل بیان شده است که عمل به این آداب فائده ی دعا را برای دعا کننده به همراه خواهد داشت. که این آداب مختصر ذکر می گردد:

1 - اوقات شریف برای دعا کردن انتخاب گردد. اوقاتی مثل شب و روز جمعه، روز عرفه، ماه رمضان، هنگام سحر، شبهای قدر و....

2 - مکانهای شریف برای دعا کردن انتخاب گردد مثل مساجد که اعظم همه مساجد مسجد الحرام می باشد، حرم امامان معصوم خصوصا حرم رسول اکرم صلی الله علیه و

آله و سلم و حرم حضرت ابا عبدالله الحسین که در روایات، اجابت دعا زیر گنبد ابا عبدالله الحسین ضمانت شده است، حرم امام زادگان و بقاع متبرکه و....

3 - هنگام نزول رحمت واسعه الهی مثل باران و برف و...، ما بین اذان و اقامه، پس از فراغت از نمازهای واجب و... حالاتی هستند که دعا در آن حالات به هدف استجابت نزدیک است

4 - لباس های انسان، لباس های پاک و پاکیزه باشد

5 - انسان با طهارت) وضو و یا غسل (دعا را بخواند

6 - رو به قبله بودن نیز از آداب دعا و شرایط استجابت دعاست

7 - آنچنان که گدایان دست خود را به سمت اغنیاء دراز می کنند، دست خود را به آسمان بلند نماید به گونه ای که زیر بغل های وی نمایان شود

8 - دعا را با حالت تواضع و خشوع بخواند

9 - با اعتقاد قلبی به اینکه خداوند او را دیده و صدای او را می شنود و پس از دعا حاجت او را روا خواهد کرد؛ دعا را بخواند

10 - از دعا کردن و پافشاری خسته نشده و بر دعای خویش پافشاری نماید

11 - قبل از شروع دعا مدح خدا را نموده و نعمت هایی که به او داده را یادآور شود و سپس به گناهان خود در درگاه الهی اعتراف کرده و سپس توبه نماید

12 - امید خود را بطور کل از غیر خدا قطع نماید و به هیچ کس امیدی نداشته باشد جز خداوند و بداند که احدی قادر به دادن حاجت او نیست مگر اینکه خدا بخواهد.

13 - لباس و غذای او از حلال باشد که یکی از مهمترین شرایط استجابت دعا، طعام حلال است

14 - گناه کردن باعث عدم استجابت دعاست

15 - در هنگام دعا حتما حاجت خود را به خصوص نام برده و مبادا با خود بگوید که خدا از دل من آگاه است و به زبان نیاورد

16 - در دعا کردن فقط برای خود دعا نکند، بلکه دیگران را هم در دعای خود شریک نماید و برای دیگران نیز دعا نماید



17 - گریه کردن در هنگام دعا نمودن از شرایط والای دعا کردن است

18 - دعا را به تاخیر نیندازد تا زمانی که مبتلا می گردد بلکه همیشه و حتی در اوقاتی که حاجت خاصی هم ندارد دعا کرده و از خدا درخواست نماید

اگر آداب فوق را رعایت نمایم، ان شاء الله زودتر به مقصود خواهیم رسید چرا که هر که با ادب بر مولای کریمی وارد شود، مولای کریم شرم می نماید که حاجت او را روا ننماید حال که این کریم، خدای مهربان است و از هر کریمی بخشنده تر می باشد.

پس به درگاهش روی نیاز آور و با حضرت حق، رازهای پنهانی دلت را بازگو کن که بسیار شنوده خوبی است و از هر شنوده ای شنوا تر) یا اسمع السامعین (و از اصرار و پافشاری خسته مشو که او از پافشاری من و تو خسته نمی گردد) یا من لا یلح الحاح الملحین (

اللَّهُمَّ مَا عَرَفْتَنَا مِنَ الْحَقِّ فَحَمِّلْنَا، وَمَا قَصْرْنَا عَنْهُ فَبَلِّغْنَا

### راه های توسل به حضرت ام البنین

1 ج آنچه به تجربه به اثبات رسیده است و در کتبی که مربوط به کرامات این بزرگوار ثبت است) از جمله کتاب ستاره درخشان مدینه نوشته شیخ علی ربّانی خلخالی (، آمده است:

نذر زیارت کربلا به نیابت از حضرت ام البنین به این نحو که هرگاه حاجت مهمی تو را روی داد به نیابت ایشان به کربلا برو و ثواب زیارت را به روح این علیا مخدره هدیه کن و از ایشان بخواه که در درگاه الهی شفیع شده تا مشکل بر طرف گردد.

حتی اگر خودت نمی توانی به کربلا بروی، خرج سفر کسی را تامین نما تا وی به کربلا رفته و به نیابت از ایشان زیارت به جا آورد. امید است که حاجت روا گردی چرا که به تجربه ثابت شده است که کسانی که از این طریق به حضرت متوسل شده اند به حاجت خود رسیده اند.

ویرایش توسط منیب: 26/02/1390 در ساعت 14:26

## 2 ج ختم سوره ياسين به طريقه زير:

از شب جمعه ما بين نماز و مغرب و عشا تا هشت شب) به تعداد فرزندان حضرت ام البنين و نيز فرزندان حضرت زهرا (مشغول به تلاوت سوره ياسين گردد به نحو يکيه:

اولين شب جمعه به نيابت از حضرت عباس سوره ياسين را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنين هديه نمايد و ما بين نماز مغرب و عشاء، زيارت حضرت ام البنين را هم خوانده و سپس به تعداد 135 صلوات هديه به روح حضرت ام البنين نمايد

در روز دوم که شب شنبه می شود به عبدالله ديگر فرزند حضرت ام البني سوره ياسين را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنين هديه نمايد و ما بين نماز مغرب و عشاء، زيارت حضرت ام البنين را هم خوانده و سپس به تعداد 135 صلوات هديه به روح حضرت ام البنين نمايد

در روز سوم که شب يکشنبه می گردد به نيابت عثمان ديگر فرزند حضرت ام البنين سوره ياسين را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنين هديه نمايد و ما بين نماز مغرب و عشاء، زيارت حضرت ام البنين را هم خوانده و سپس به تعداد 135 صلوات هديه به روح حضرت ام البنين نمايد

در روز چهارم که شب دوشنبه می گردد به نيابت از جعفر ديگر فرزند حضرت ام البنين سوره ياسين را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنين هديه نمايد و ما بين نماز مغرب و عشاء، زيارت حضرت ام البنين را هم خوانده و سپس به تعداد 135 صلوات هديه به روح حضرت ام البنين نمايد

در روز پنجم که شب سه شنبه می گردد به نيابت از حضرت زينب سلام الله عليها سوره ياسين را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنين هديه نمايد و ما بين نماز مغرب و عشاء، زيارت حضرت ام البنين را هم خوانده و سپس به تعداد 135 صلوات هديه به روح حضرت ام البنين نمايد

در روز ششم که شب چهارشنبه می شود به نیابت از حضرت ام کلثوم سلام الله علیها سوره یاسین را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنین هدیه نماید و ما بین نماز مغرب و عشاء، زیارت حضرت ام البنین را هم خوانده و سپس به تعداد 135 صلوات هدیه به روح حضرت ام البنین نماید

در روز هفتم که شب پنج شنبه می گردد به نیابت از امام حسن علیه السلام سوره یاسین را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنین هدیه نماید و ما بین نماز مغرب و عشاء، زیارت حضرت ام البنین را هم خوانده و سپس به تعداد 135 صلوات هدیه به روح حضرت ام البنین نماید

در روز هشتم که شب جمعه می گردد به نیابت از اباعبد الله الحسین سوره یاسین را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنین هدیه نماید و ما بین نماز مغرب و عشاء، زیارت حضرت ام البنین را هم خوانده و سپس به تعداد 135 صلوات هدیه به روح حضرت ام البنین نماید سپس با ذکر مصائب حضرت ابا عبد الله به حضرت ام البنین متوسل شده و از ایشان طلب حاجت نماید ان شاء الله برآورده می گردد.

3 ج ختم صلوات به طریقه زیر:

روز چهارشنبه شروع نماید تا چهل روز، هر روز پس از نماز صبح به تعداد 135 مرتبه به نام فاطمه صلوات فرستاده و به روح حضرت فاطمه کلابیه، خانم ام البنین سلام الله علیها هدیه نماید. ان شاء الله در روز چهارم حاجت روا گردد.

در این ختم شرط است که اهل منزل از شروع این ختم مطلع نباشند و در طول این چهل روز مراقبه شدید نفس نماید که به گناهی مبتلا نگردد. حفظ چشم، زبان و گوش شدیداً در این ختم چهل روزه توصیه می گردد. ان شاء الله امید است که پس از روز چهارم به زودی زود به حاجت برسد.

اللَّهُمَّ مَا عَرَفْتَنَا مِنَ الْحَقِّ فَحَمِّلْنَاهُ ، وَمَا قَصَرْنَا عَنْهُ فَبَلِّغْنَاهُ

4 ج ختم چهارده هزار صلوات به طریقه زیر:

اول وضو گرفته و دهان را با گلاب خوشبو نمایید. سپس سه مرتبه صلوات اسرار آمیز که ذکر می گردد را بفرستید و پس از آن به نیابت از حضرت ام البنین برای هر معصوم 1000 صلوات فرستاده و به روح پاک ائمه معصومین هدیه نمایید. سپس از حضرت ام البنین بخواهید که شفیع در درگاه الهی قرار گیرد و حاجت شما را از حضرت حق طلب نماید.

صلوات اسرار آمیز:

اللهم صلّ علی سیدنا و حبیبنا و شفیعنا محمد، حاء الرحمه و میم الملک و دال الدّوام، السیدّ الکامل الفاتح، کَلِّمًا ذَکَرک و ذَکره الذّاکرون و کَلِّمًا سهی و غفل عن ذَکرک و ذَکره الغافلون صلاه دائمه بدوامک، باقیه ببقائک، لا منتهی لها دون ذلک و علی آله و اصحابه، کذلک انک علی کل شیئی قدیر و بالاجابه جدیر

ترجمه:

خدایا بر آقا، دوست و شفیع ما حضرت محمد که حرف حاء در نامش، نشانه رحمت است و حرف میم در نامش، نشانه ملک و سلطنت و حرف دالش، نشانه دوام و بقاء است، همو که آقای کامل و گشاینده است؛ درودی بفرست به تعداد هر آنچه که تو را یاد می کنند و هر آنچه که از تو غافل شده است) یعنی به تعداد کل مخلوقات هستی که به شماره نمی آیند (آنچنان درودی که به دوام تو دائم است و به بقای تو باقی، و هیچ انتهایی ندارد و نیز بر خاندان پاک و مطهرش و نیز بر اصحابش، این چنین است که تو بر هر چیز توانایی و بر پذیرفتن حاجات جدیر

ص: 347

اللَّهُمَّ مَا عَرَفْتَنَا مِنَ الْحَقِّ فَحَمِّلْنَاهُ ، وَمَا قَصَرْنَا عَنْهُ فَبَلِّغْنَاهُ

5 ج ختم یک دوره کامل قرآن به نیابت حضرت ام البنین سلام الله علیها جهت رفع گرفتاریها موثر خواهد بود.

اللَّهُمَّ مَا عَرَفْتَنَا مِنَ الْحَقِّ فَحَمِّلْنَاهُ ، وَمَا قَصَرْنَا عَنْهُ فَبَلِّغْنَاهُ

در اینجا این مختصر را به پایان می رسانیم با ذکر دو حدیث از امام علی بن ابی طالب که فرمودند:

افضل الحسنات، اجتناب السيئات

بالاترین حسنه و کار نیک، دوری از گناه است.

برادر و خواهر عزیز!

دوری از گناه است که به روح انسان جلا می بخشد و عملیست بس پسندیده در درگاه الهی.

استاد ما که از شاگردان علامه طباطبایی و نیز حضرت آیت الله العظمی آقا سید رضا بهالدینی بودند؛ می فرمودند:

سنگین ترین اعمال نیک، ترک گناه است و پس از آن صلوات بر محمد و آل محمد.

از این دو مهم برای رفع گرفتاریها غفلت نورزیم.

و حدیث دوم:

إذا أحب الله عبدا ابتلاه

هرگاه خداوند بنده ای را دوست داشته باشد مبتلایش می نماید.

بدان اگر دردمندی و حاجت دار، مورد عنایت خداوندی که تو را مورد لطفش قرار داده تا صدای یاربّ یاربّ تو را بشنود.

در پناه حضرت دوست که هر چه بر ما می گذرد از سر عنایت و لطف اوست.

یا حق

ص: 348

التماس دعا

اللَّهُمَّ مَا عَرَفْتَنَا مِنَ الْحَقِّ فَحَمِّلْنَاهُ ، وَمَا قَصَرْنَا عَنْهُ فَبَلِّغْنَاهُ

### زندگینامه حضرت ام البنین (سلام الله علیها)

نام و نسب فاطمه کلابیه:

نام او فاطمه بود که بعدها پس از ازدواج با حضرت علی (علیه السلام) با کنیه "أم البنین" (مادر پسران) مشهور شد. پدر و مادرش از خاندان بنی کلاب از اجداد بزرگ حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بودند و دارای خوبیها و صفات خانوادگی مشترک بودند فاطمه دختری پاکدل و باتقوا بود.

فضایل اخلاقی، کمالات انسانی، نیروی ایمانی، ثبات و پایداری، شکیبایی و بردباری، بصیرت و دانایی، نطق و سخنرانی او را به شایستگی، بانوی بانوان کرده بود. حزام بن خالد بن ربیع بن وحید بن کعب بن عامر بن کلاب [1]. [1] [قمر بنی هاشم، عبدالرزاق المقوم، ص 9.

پدر ام البنین است او مردی شجاع و دلیر و راستگو بود که شجاعت از صفات ویژه اوست. وی از استوانه های شرافت در میان عرب به شمار می رفت و در بخشش، مهمان نوازی، دلاوری و رادمردی و منطق قوی مشهور بود. مادر بزرگوار ام البنین، ثمامه) یا لیلی (دختر سهیل بن عامر بن جعفر بن کلاب) از اجداد رسول خدا و امیرالمومنین [2]. [2] [همان، ص 10. مقاتل الطالبین ص 22 و بطل العلقمی 1/92.

است که در تربیت فرزندان کوشا بوده و تاریخ از وی چهره درخشانی را به تصویر کشیده است. بینش عمیق، دوستی با اهل بیت و دوستی با فرزندان در کنار وظیفه مهم مادری و چونان معلمی دلسوز آموختن باورهای اعتقادی و مسایل مربوط به

ص: 349

همسرداری و آداب معاشرت با دیگران از جمله ویژگیهای خاص این بانو است. در بسیاری از کتب تاریخی نام یازده تن از مادران وی ذکر شده است که همگی از خانواده های شریف و اصیل عرب بوده اند و به واقع مصداق بارز شجره طیبه [3].3 [قرآن کریم، سوره ابراهیم / 24.

می باشند شجره ای که اصل آن در زمین است و فرع آن در آسمانها و حاصل و نتیجه این درخت پاک همانا عباس بن علی و عثمان و... بوده اند. خاندان این بانو از خاندان های ریشه دار و جلیل القدر بود که به دلیری و دستگیری معروف بودند و هر یک در بزرگی و شرافت به گونه ای مشهور گشته اند و ما جهت اختصار به برخی از ویژگیهای آنان می پردازیم. مورخان در مورد شرافت نسب ام البنین می نویسند:

« تاریخ پدران و داییهای ام البنین را به ما می شناساند و ما دانستیم که آنان از سوارکاران شجاع عرب بوده و شرافت و آقایی سیادت (آنها به حدی بوده است که حتی پادشاهان نیز به آن اذعان داشته اند. [4].4 [عبدالرزاق المقرم، قمر بنی هاشم، ص 10.

در مورد نسب مادری ابوالفضل العباس (علیه السلام) در کتب تاریخی مطالب زیادی هست، شاید بتوان با یک جمله تصویری از خاندان «ام البنین» ترسیم کرد و آن اینکه پدران و مادران و خاندان ام البنین در شجاعت، کرم، اخلاق، هنر و وجاهت اجتماعی و بزرگواری پس از قریش، سرآمد قبایل گوناگون عرب بوده اند.

### **همسر و فرزندان حضرت عباس (علیه السلام) را بشناسیم**

هیچ سندی دال بر اینکه لبابه در کربلا حضور داشته باشد وجود ندارد. همچنین بنا بر اسناد تاریخی، لبابه سال ها پس از شهادت همسرش حضرت عباس (علیه السلام)، به عقد فرزند امام حسن (علیه السلام) به نام «زید» درآمد و از این ازدواج فرزند دختری به نام «نقیسه» به دنیا آمد. در مورد تاریخ رحلت لبابه نیز اطلاع دقیقی در دسترس نیست.

اکرم محمدی

ص: 350

بانوی حرم حضرت قمر بنی هاشم (علیه السلام) لبابه) معروف به ام فضل (، دختر عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بود و مادر لبابه؛ ام حکیم است.

پدر لبابه که به ابن عباس معروف است، از بزرگ ترین راویان خبر و مفسرین مشهور عالم اسلام است و عبدالمطلب نیز جد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که شرف

امام حسن (علیه السلام) وظیفه پدری را درباره برادرش عباس (علیه السلام) به عهده گرفت و بین سال های 40 تا 45 هجری جشن ازدواج عباس (علیه السلام) را با لبابه برگزار کرد. (2) 2. ماه بی غروب) زندگینامه ابوالفضل العباس (، عباسعلی محمودی، ص 89

برخی سال ازدواج ابوالفضل (علیه السلام) را 18 سالگی بیان کرده اند. عده ای دیگر در تاریخ نکاح آن حضرت تردید داشته و گفته اند: چون تاریخ دقیق ازدواج حضرت ابوالفضل با لبابه معلوم نیست، اگر حد وسط سال 40-45 را در نظر بگیریم، آن حضرت در سن 20 یا 21 سالگی با لبابه عقد کرده اند. (3) 3. بر ابوالفضل العباس چه گذشت؟ صید عزیز رضائی چناری، نوید اسلام، 1386، چاپ اول، ص 73؛ ماه بی غروب) زندگینامه ابوالفضل العباس (، عباسعلی محمودی، ص 88.

هیچ سندی دال بر اینکه لبابه در کربلا حضور داشته باشد وجود ندارد. همچنین بنا بر اسناد تاریخی، لبابه سال ها پس از شهادت همسرش حضرت عباس (علیه السلام)، به عقد فرزند امام حسن (علیه السلام) به نام «زید» درآمد و از این ازدواج فرزند دختری به نام «نفیسه» به دنیا آمد. در مورد تاریخ رحلت لبابه نیز اطلاع دقیقی در دسترس نیست. (4) 4. کتاب العباس و معارف ابن قتیبه و حدیقه النسب شیخ فتونی و حدائق الانس؛ برگرفته از پایگاه اینترنتی مرکز ملی پاسخگویی به مسائل دینی و نیز سایت شهید آوینی.

حضرت عباس (علیه السلام) به غیر از لبابه همسر دیگری انتخاب نکرده است. او از لبابه دارای دو فرزند به نام فضل و عبیدالله شد. (5) 5. عبدالرزاق المقرم، العباس (علیه السلام)، نجف، مطبعه الحیدریه، بی تا، ص ???؛ ماه بی غروب) زندگینامه ابوالفضل العباس (، عباسعلی محمودی، ص 89.

این قول مشهور است. همچنین آنچه که مسلم و قطعی است و همه مورخین آن را نقل کرده و قبول دارند، این است که نسل حضرت عباس (علیه السلام) از طریق عبیدالله ادامه یافته



است، اما اقوال دیگری نیز در مورد تعداد اولاد حضرت عباس و جنسیت آنها وجود دارد که در کتب مقاتل مختلف به صورت پراکنده به آنها اشاره شده است.

مثلاً بعضی نوشته اند که حضرت عباس (علیه السلام) دو فرزند دیگر به نام های محمد و قاسم داشته است که در کربلا جزو یاران امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند. به اعتقاد برخی دیگر، حضرت عباس (علیه السلام) پسری به نام حسن داشته که مادرش ام ولد بوده است. بعضی دیگر نیز نوشته اند که حضرت عباس دختری هم داشته است؛ ولی با این حال نام او را ذکر نکرده اند. (6) 6. دریای تشنه، تشنه دریا، رحیم میردریگوندی، انتشارات فجر ولایت، 1382، چاپ اول، ص 92؛ چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (جلد 1)، علی ربانی خلخالی، انتشارات مکتب الحسین علیه السلام، 1386، ص 123؛ بر ابوالفضل العباس چه گذشت؟ صید عزیز رضائی چناری، ص 73.

«فضل» (که به خاطر او پدرش عباس را) ابوالفضل «می نامند، مردی فصیح، زبان آور، قوی الایمان، و بسیار شجاع بود (7) 7. دریای تشنه، تشنه دریا، رحیم میردریگوندی، ص 98.

او پیش از برادرش عبیدالله، فوت کرد. عبیدالله فرزند دیگر حضرت عباس که فرزندان حضرت نسبشان به او می رسد، کنیه اش ابومحمد بود. ابومحمد شخصیتی باکمال، سخی، شجاع و بامروت به حساب می آمد که در سن 55 سالگی درگذشت.

او فرزندان بسیاری داشت که همگی از دانشمندان بزرگ شیعه و مرجع قضاوت مسلمین بودند و برخی از آنان در «بزرعه»، «مصر»، «طبریه»، «قم»، «شیراز» و...

ریاست و پیشوایی یافتند. (8) 8. نقل به اختصار از کتاب «زندگانی قمر بنی هاشم»؛ ماه بی غروب) زندگینامه ابوالفضل العباس، عباسعلی محمودی، ص 89؛ الموسوعه النسبیه، المعقبون من ال ابی طالب، سید مهدی رجائی موسوی، قم، موسسه عاشورا، 1427 ق، چاپ اول، ج 3، ص 401-396؛ کتاب العباس و معارف ابن قتیبه و حدیقه النسب شیخ فتونی و حدائق الانس؛ برگرفته از پایگاه اینترنتی مرکز ملی پاسخگویی به مسائل دینی و نیز سایت شهید آوینی.

## فرزندان حضرت ابوالفضل (علیه السلام)

پرسش: چرا نامی از فرزندان حضرت ابو الفضل نیست؟ اگر حضرت ابوالفضل فرزندی ندارد چرا به او ابوالفضل می گویند؟

پاسخ:

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، با لبابه دختر عبیدالله بن عباس پسر عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ازدواج نمود. لبابه، از بانوان بزرگ زمان خویش بود. او در فضایی آکنده از نور قرآن و مالا مال از عطر روح نواز محبت به خاندان وحی، دیده به جهان گشوده و در سایه سار قرآن و عترت تربیت یافته بود.

مادر لبابه، ام حکیم جویری دختر خالد بن قرظ کنانی است. تاریخ ازدواج وی چندان مشخص نیست اما از سن فرزندان حضرت عباس علیه السلام می توان حدس زد که ازدواج او بین سال های 40 تا 45 هجری صورت گرفته و اینکه سن او هنگام ازدواج بیست سال بوده است. ثمره این پیوند فرزندی به نام های عبیدالله، فضل، حسن، قاسم و یک دختر بود اما بین تاریخ نگاران در تعداد آنها اختلاف نظر وجود دارد.

برخی حضرت عباس علیه السلام را صاحب دو فرزند به نام های عبیدالله و فضل دانسته اند و برخی دیگر او را صاحب عبیدالله، حسن و قاسم و برخی نیز عبیدالله و محمد را فرزندان او بر شمرده اند. پس از شهادت حضرت عباس علیه السلام و فرزندان او در کربلا، لبابه به عقد زید بن الحسن فرزند امام مجتبی علیه السلام در آمد و از او صاحب دختری به نام نفیسه گردید. برخی دیگر نوشته اند او از زید، فرزند پسری به دنیا آورد و نام او را حسن گذاشت، بنابراین حسن پسر حضرت عباس علیه السلام نبوده.

برخی منابع، از شهادت فرزندان حضرت در کربلا سخن به میان آورده اند، اما در نام آنها اقوال گوناگونی وجود دارد. نوشته اند هنگامی که حضرت عباس علیه السلام از روی اسب خود بر زمین افتاد و در درگیری با دشمنان به شهادت رسید، امام حسین علیه السلام خود را به او رسانید و وقتی که حالت او را مشاهده نمود، فریاد بر آورد: «وَا

عَوَّثَاهُ، بِكَ يَا اللَّهُ، وَاقِلَّةَ نَاصِرَاهُ؛ فریاد] از بی کسی [به تو پناه می برم ای خدا! وای از کمی یاران! «در این لحظه، محمد و قاسم صدای امام را شنیدند، نزد ایشان رفته و در پاسخ امام فریاد زدند:» لَبَّيْكَ يَا مَوْلَانَا، نَحْنُ بَيْنَ يَدَيْكَ؛ در خدمت تویم ای سرور ما «. امام حسین علیه السلام رو به آنان کرد و فرمود:

«بَشِّرْ هَذِهِ اَبِيكُمْمَا الْكِفَايَةَ؛ شهادت پدرتان بس است «اما آنان امتناع ورزیده و گفتند:» نه به خدا ای عمو! «سپس از امام اجازه گرفته و به میدان نبرد شتافتند و پس از پیکار با دشمن ابتدا محمد و پس از او قاسم به شهادت رسید. علامه سید محسن امین، تراجم نویس مشهور، عبدالله بن عباس علیه السلام را نیز در شمار شهیدان کربلا ذکر می نماید.

اما بنا به گزارش برخی دیگر از تاریخ نگاران تنها محمد در کربلا به شهادت رسیده است. در این زمینه نوشته اند در کربلا سه تن از فرزندان حضرت عباس علیه السلام با او حضور داشتند که در بین آنها، حضرت عباس علیه السلام، محمد را از همه بیشتر دوست می داشت و او را از خود جدا نمی کرد. او نوجوانی پارسا و خداترس بود و در میان ابروانش اثر سجده دیده می شد. وقتی حضرت عباس علیه السلام برادر بزرگوار خویش امام حسین علیه السلام را بی یاور دید، فرزند خود محمد را صدا زد و با دست خود لباس جنگ بر تن او پوشاند و شمشیر به کمر او بست. سپس دست او را گرفته و نزد امام خویش رفت و خود از امام اجازه پیکار او را گرفت. محمد دست امام را بوسید و پس از خداحافظی با زنان خیمه، به میدان رفته و مبارز طلبید و پس از ساعتی نبرد به شهادت رسید.

منبع: پایگاه حوزه، شماره 23305

نویسنده: محدثه نیک زاد 1391/9/1

### **لبابه هیچگاه برای شهادت همسرش حضرت عباس روضه نخواند**

گروه خبری نفحات صبح به مناسبت فرارسیدن ماه محرم با «حجت الاسلام عبدالحسین بندانی نیشابوری «پژوهشگر تاریخ اهل بیت (علیه السلام) و خطیب توانا درباره

ص: 354

حوادث ناگفته کربلا به گفتگو نشسته است.

استاد بندانی کتب متعددی از جمله: "تقویم شیعه" به دو زبان فارسی و عربی، "ادب زیارت، معرفت زائر" به دو زبان فارسی و هندی، "اشک حسینی سرمایه شیعه"، "ریحانه کربلا"، "غدیر، عید دعا و محبت" و "133 حدیث نورانی از امام حسین (علیه السلام) (علیه السلام)" را به زیور طبع آراسته کرده است.

نفحات صبح در موضوع شناخت ویژگی های رفتاری جناب لبابه همسر حضرت عباس با این استاد حوزه به گفتگو نشست که متن آن پیش روست:

حضرت ابوالفضل العباس، با دختری به نام «لبابه» ازدواج کرد. در تاریخ هست که عقد ایشان را امام حسن (علیه السلام) خواندند. جناب لبابه، دختر «عبیدالله بن عباس»، پسر عموی پیامبر اعظم بود. مادر لبابه، «ام حکیم جویری» نام داشت که «دختر خالد بن قرظ کنانی» بود.

نه تنها پدر و مادر لبابه هر دو اهل ایمان و فضل بودند، بلکه شخص خانم لبابه نیز با تربیتی که در خانه والدین و سپس خانه ی حضرت عباس (علیه السلام) یافته بود، خود از بزرگان اهل فضیلت به شمار می آمد.

حضرت عباس در تمام شرایط مطیع محض امام حسین (علیه السلام) بود. لذا سیدالشهدا وقتی اجازه ندادند که خانواده حضرت ابوالفضل در کربلا حضور داشته باشد ایشان اطاعت کرد، چون صلاح نبود که عیال علمدار به اسارت برود. همسر حضرت عباس هم با این حال که می دانست در این سفر برگشتی نیست اطاعت کرد و در مدینه ماند.

پس از حرکت کاروان حسینی، والی مدینه دستور داد به صورت شبانه حمله کردند و منزل امام حسین (علیه السلام)، حضرت عباس (علیه السلام) و مسلم بن عقیل (علیه السلام) را با خاک یکسان کردند.

با توجه به اینکه خانواده مسلم و امام حسین همراه کاروان بود فقط خانواده حضرت عباس بودند که در شهر ماندند و پس از تخریب خانه شان مجبور شدند که به خانه بستگان در قبیله بنی هاشم بروند.

در تاریخ آمده روزی که کاروان کربلا به مدینه بازگشت، جناب ام البنین فرزندان حضرت عباس را در حالیکه یکی بر شانه و دست طفل دیگری در دستش بود به سمت

کاروان حرکت می کرد. بچه ها شوق دیدار پدر را داشتند که به ایشان واقعه عاشورا را خبر دادند. حضرت ام البنین به کنیزی گفت بچه ها را به مدینه بازگردانید. با اینکه قبلا جناب ام سلمه از شهادت امام حسین و یارانش خبر داده بود اما ام البنین فرمود به کسی چیزی نگوید، چون مردم ظرفیت ندارند و تهمت غیب گویی به ما می زنند. بگذارید خبر به صورت رسمی به ما برسد تا عزاداری کنیم.

نکته اینجاست که جناب لبابه همسر حضرت عباس به استقبال نیامده و به دستور جناب ام البنین در شهر مانده بود. این نشان از اطاعت پذیری و حجب و حیای فراوان ایشان بود که با وجود اینکه ارتباط عاطفی عجیبی با حضرت عباس داشت اما به امر مادر بزرگ فرزندان در شهر ماند و خودداری کرد.

حضرت عباس دو فرزند پسر داشت به نامهای «عبیدالله و فضل» (و البته در برخی تواریخ از دو فرزند دیگر به نام های) محمد و قاسم «نیز نام برده اند. اسنادی دال بر شهادت یکی از فرزندان حضرت در کربلا وجود دارد که البته خیلی معتبر نیست.

آنچه همگی تاریخ نگاران بدان تصریح کرده و اتفاق نظر دارند، این است که نسل حضرت عباس (علیه السلام) از طریق فرزند او عبیدالله گسترش یافته است. او در هنگام حرکت امام حسین (علیه السلام) از مدینه به سوی کربلا در سنین کودکی بود ولی بعدها مردی دانشمند و فرزانه در دین و از فرهیختگان دوره خود گردید.

چیزی حدود 4 سال پس از واقعه کربلا جناب ام البنین هم دق کرد و به رحمت خدا رفت. لذا جناب لبابه این فرزندان را در نبود پدر و مادر بزرگ و عموها با ادب بسیار و احترام و بر اساس موازین دینی تربیت کرد. جالب اینجاست که اغلب نسل حضرت عباس از علما و فقها بودند که خدمات زیادی را به اسلام داشتند.

صبر جناب لبابه بر مصایب کربلا هم بسیار عجیب است. مثلا خانواده حضرت مسلم که در کربلا حضور داشت پس از حدود 6 ماه که به مدینه بازگشت از فرط ناله از دنیا رفت و نسل حضرت مسلم نیز در کربلا قطع شد. رباب همسر امام حسین هم که پس از برگشت به مدینه درگذشت. در این موقعیت سخت که بر آل الله گذشته شما ببینید چطور همسر حضرت عباس قهرمانانه زندگی را مدیریت می کند و به تربیت فرزندان می

وقتی کاروان به مدینه رسید همه به منزل جناب ام البنین می آمدند و به ایشان تسلیت می گفتند. در هیچ جای تاریخ نداریم که لبابه در این شرایط جلو بیاید و در غم از دست دادن همسرش آه و ناله و غوغا کند. ایشان بسیار خوددار بود و در این شرایط به جناب ام البنین و حضرت زینب (س) کمک و همدردی می کرد.

در روزه ها خانم های اهل حرم جمع می شدند و هر روز برای یکی از شهدای کربلا می گریستند. مثلاً یک روز روزه علی اصغر، روز دیگر علی اکبر. به همین منوال همسران شهدا هم می آمدند و درباره شهادت همسر خود روزه خوانی می کردند و می گریستند. با این شرایط در هیچ جای تاریخ نیامده که لبابه حتی یکبار برای همسر خود روزه خوانی کند و یا بخواهد دیگران برای گریه بر ابوالفضل العباس ترغیب نماید بلکه وی همواره بر حسین (علیه السلام) گریست.

### همسر حضرت عباس علیه السلام

حضرت عباس (علیه السلام) تنها با یک زن ازدواج کردند. او لبابه دختر عبیدالله بن عباس بود.

لبابه زنی بسیار شایسته پاکدامن و از خاندانی شریف بود. او از بهترین زنان زمانه خود و از محبان امام علی ع بود.

لبابه از حضرت ابوالفضل ع پنج پسر و یک دختر دنیا آورد.

لبابه در کربلا حضور داشت. یکی از پسران او بنام قاسم در کربلا شهید شد. خود او نیز اسیر شد. همراه با سایر اسرا زجر و شکنجه ها را تحمل کرد. پس از آزادی اسرا او به مدینه برگشت.

لبابه روز و شب گریه میکرد چندان که بیمار شد و در سن 28 سالگی

از دنیا رفت. خدای رحمتش کند.

فرزندان او مدتی توسط مادر بزرگ پاکشان ام البنین سلام الله علیها تربیت شدند اما او هم دو سال بعد از واقعه کربلا از دنیا رفت و سرپرستی فرزندان به امام سجاد علیه

گفتنی است هر گاه یکی از فرزندان حضرت عباس ع نزد امام سجاد ع می آمد اشک بر گونه های حضرت جاری می شد.

منبع: سید بن طاووس اقبال الاعمال ص 28

### همسر حضرت عباس (علیه السلام) که بود و آیا ایشان فرزند هم داشتند؟

همسر حضرت عباس (علیه السلام) که بود و آیا ایشان فرزند هم داشتند و آنها در کربلا بودند؟ چگونه از دنیا رفتند؟

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و روحی فدا، با دختری به نام «لبابه» ازدواج نمود. لبابه، دختر «عبدالله بن عباس»، پسر عموی پیامبر اعظم (صلوات الله علیه و آله) بود. مادر لبابه، «ام حکیم جویری» نام داشت که «دختر خالد بن قرظ کنانی» بود.

نه تنها پدر و مادر لبابه هر دو اهل ایمان و فضل بودند، بلکه شخص خانم لبابه نیز از با تربیتی که در خانه والدین و سپس خانه ی حضرت عباس (علیه السلام) یافته بود، خود از بزرگان اهل فضیلت به شمار می آمد.

ظاهراً آن حضرت در سن بیست سالگی با خانم لبابه ازدواج کردند. حاصل این ازدواج دو پسر به نام های «عبدالله و فضل» بود و البته در برخی تواریخ از دو فرزند دیگر به نام های «محمد و قاسم» نیز نام برده اند. و اسنادی دال بر شهادت محمد در کربلا وجود دارد. و برخی اقوال دیگر تأکید دارند که فرزندان ایشان هیچ کدام در کربلا حضور نداشتند. هیچ سندی دال بر این که همسر ایشان در کربلا حضور داشته باشد نیز وجود ندارد، مضافاً بر این که نام ایشان جزء اسرای کربلا نیز ثبت نگردیده است.

بنا بر اسناد تاریخی، لبابه سال ها پس از شهادت همسرش، به عقد فرزند امام حسن علیه السلام به نام «زید» درآمد و از این ازدواج فرزند دختری به نام «نفیسه» (به دنیا آمد و برخی اقوال فرزندی به نام «حسن» را حاصل دیگر این ازدواج می دانند و معتقدند «حسن بن زید» فرزند حضرت عباس (علیه السلام) نیست، بلکه نوه ی امام حسن علیه السلام است.

در هر حال در اقوال مستند تاریخی آمده است: عبید الله فرزند عباس که کنیه اش ابومحمد بود، شخصیتی با کمال، ورع، سخی، شجاع و بامروت به حساب می آمد که در سن 55 سالگی درگذشت و فرزندان حضرت عباس نسبشان به او می رسد. و ملاقات ایشان با امام سجاد علیه السلام نیز دلیل دیگری بر زنده بودن این فرزند پس از واقعه ی کربلا دارد.

یکی از فرزندان عبیدالله، ابو محمد حسن اکبر می باشد که از علما و محدثان بزرگ اسلام است. او دارای 8 پسر بود که پراکنده شدن آنها در سرزمین مختلف اسلامی چون: حجاز، مصر، فارس، بغداد، بصره، شام، مغرب، سمرقند و یمن، سبب گردید تا اولاد و نسل آن حضرت در کشورهای مختلف گسترش یابد و بسیاری از آنان نیز از شخصیت های برجسته ی علمی، سیاسی، قضایی و... بوده اند.

بر اساس اسناد تاریخی، عبیدالله در سن 55 سالگی از دنیا رفت، اما از تاریخ رحلت خانم لبابه، اطلاع دقیقی نداریم.

منبع: x-shobhe.com

### درباره سرنوشت لبابه زن حضرت عباس توضیح بدهید

حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام)، با لبابه دختر عبیدالله بن عباس، پسر عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ازدواج نمود. [1].  
[1] ابوعبدالله المصعب بن عبدالله بن المصعب الزبیری، نسب قریش، دارالمعارف للطباعة والنشر، 1952 م، ج 1، ص 79؛ المحبّر، ابو جعفر محمد بن حبیب البغدادی، بیروت، منشورات دار الافاق الجدیده؛ بی تا، ج 1، ص 44.

لبابه، از بانوان بزرگ زمان خویش بود و در فضایی آکنده از نور و قرآن و مالا مال از عطر روح نواز محبت به خاندان وحی، دیده به جهان گشوده و در سایه سار «قرآن و عترت» تربیت یافته بود. مادر لبابه، ام حکیم جویری دختر خالد بس قرظ کنانی است. [2]. [2] عبدالرزاق المقرم، العباس (علیه السلام)، نجف، مطبعه الحیدریه، بی تا، ص 195.

تاریخ ازدواج چندان مشخص نیست اما از سن فرزندان حضرت عباس (علیه السلام) می توان

ص: 359



حدس زد که ازدواج او بین سال های 40 تا 45 هجری صورت گرفته و اینکه سن او هنگام ازدواج بیست سال بوده است. ثمره این پیوند فرزندی به نام های عبیدالله، فضل، حسن، قاسم و یک دختر بود. [3]. [3] عبدالرزاق المقرم، العباس (علیه السلام)، نجف، مطبعه الحیدریه، بی تا، ص 195.

اما بین تاریخ نگاران در تعداد آنها اختلاف نظر وجود دارد.

برخی، حضرت عباس (علیه السلام) را صاحب دو فرزند به نام های عبیدالله و فضل دانسته اند [4][4] السید عبدالمجید الحائری، ذخیره الدارین، نجف، مطبعه المرتضویه، 1345 ق، ج 1، ص 145؛ وسیله الدارین، ص 278

و برخی دیگر عبیدالله، حسن و قاسم [5] و برخی نیز عبیدالله و محمد را فرزندان او بر شمرده اند.

پس از شهادت حضرت عباس (علیه السلام) و فرزندان او در کربلا، لبابه به عقد زید بن الحسن (علیه السلام) فرزند امام مجتبی (علیه السلام) «در آمد و از او صاحب دختری به نام نفیسه گردید.

برخی دیگر نوشته اند: او از زید، فرزند پسری به دنیا آورد و نام او را حسن گذاشت. بنابراین، «حسن» پسر حضرت عباس (علیه السلام) نبوده بلکه نوه حضرت امام حسن علیه السلام می باشد که از روی اشتباه در ردیف فرزندان او ذکر شده است.

در تکمله ی مطالب رضای عزیز عرض می شود که ظاهراً لبابه بنت عبیدالله بن العباس بن عبدالمطلب در دوران حیات خود 3 همسر داشته است؛ حضرت عباس بن علی (علیه السلام)، زید بن الحسن بن علی (علیه السلام) و ولید بن عتبه بن ابی سفیان) حاکم مدینه در سال 60 که امام حسین (علیه السلام) را برای اخذ بیعت یزید احضار نمود (که قاسم بن الولید حاصل این ازدواج است.

به گزارش مولف "نسب قریش"، عبیدالله بن عباس بن علی (علیه السلام) هم دختری به نام نفیسه داشته که با نوه ی یزید بن معاویه ازدواج کرده است:

« کانت نفیسه بنت عبیدالله بن العباس عند عبدالله بن خالد بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان بن حرب. فولدت له علیاً و عباساً »

در کتاب «المعارف» نوشته ابن قتیبه برای حضرت ابوالفضل علیه السلام فقط دو

فرزند ذکر کرده است: عبید الله و حسن. (ص 120) در کتاب «عمده الطالب» (هم به عبید الله و حسن اشاره کرده است.) (ص 83) در کامل ابن اثیر از اولاد حضرت عباس ذکری به میان نیامده است.

در رجال مامقانی، اولادی برای حضرت ذکر نکرده است. در بحار ج 45 ص 39 درباره حضرت عباس مطالبی آورده ولی از اولاد او سخن به میان نیاورده است و در ج 42 ص 74 به نقل از زبیر بن بکار آورده است که حضرت عباس پسری به نام عبید الله داشت. در کتاب «العباس رائد الکرامه» (نوشته باقر شریف قریشی درباره اولاد حضرت عباس بحثی ندارد. در اعیان الشیعه ج 7 در حرف عین ص 429 و ج 1 ص 326 از اولاد حضرت عباس بحثی نکرده است.

در این مآخذ برای ابوالفضل علیه السلام دختری ذکر نشده است. عماد زاده اصفهانی در کتاب زندگانی قمر بنی هاشم ص 222 می گوید: در کتابهای فارسی و مقاتل اخیر برای ابوالفضل چهار پسر ذکر کرده اند: عبید الله، محمد، قاسم و فضل.

در کتاب سردار کربلا ترجمه العباس عبدالرزاق موسوی مقدم ص 341 دارد:

حضرت عباس 5 فرزند داشت: عبید الله، فضل، حسن، قاسم و یک دختر و نام این دختر را ننوشته است. بنابراین اولاد معلوم نیست که حضرت عباس دختر داشت.

ثانیا اگر هم دختری داشته باشد هیچ نام و نشانی از او در دست نیست. آنچه مسلم است این است که ابوالفضل علیه السلام پسری به نام عبید الله داشت و نسل ابوالفضل علیه السلام با همین پسر ادامه یافته است.

حضرت عباس (ع) (با لبابه دختر عبیدالله بن عباس) پسر عموی پدرش (ازدواج کرد و از این ازدواج، دو پسر به نام های عبیدالله و فضل به وجود آمد. (1) 1.

الموسوعه النسبیه، المعقبون من ال ابی طالب، ج 3، ص 396، سید مهدی رجائی موسوی، قم، موسسه عاشورا، 1427 ه ق، چاپ اول.

برخی تاریخ نگاران، دو پسر دیگر برای او به نام های محمد و قاسم ذکر کرده اند.

ص: 361

(2) 2. فرهنگ عاشورا، ص 293، جواد محدثی، قم، نشر معروف، 1378، چاپ چهارم.

عبید الله فرزند عباس که کنیه اش ابو محمد بود، شخصیتی با کمال، ورع، سخی، شجاع و بامروت به حساب می آمد که در سن 55 سالگی درگذشت و فرزندان حضرت عباس نسبشان به او می رسد.

در روایت است که:

چون امام سجاد (علیه السلام) عبید الله فرزند حضرت عباس (علیه السلام) را ملاقات کرد، اشک مبارکش جاری شد و فرمود: روزی همانند روز حسین (ع) یافت نخواهد شد! سی هزار تن - که تصور می کردند از این امت هستند - برای کشتن آن حضرت گرد آمده بودند و او را ظالمانه و از روی عداوت کشتند.

سپس فرمود:

رحم الله العباس، فلقد اثر وابلی وفدی اخاه بنفسه؛

رحمت خدا بر عباس باد! همانا ایثار نمود و در امتحان و آزمایش، جان خود را فدای برادرش کرد. (3) 3. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج 11، ص 477، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، 1418 ه ق، چاپ پنجم، تحقیق سید حسن امین.

ابو محمد حسن اکبر، یکی از فرزندان عبید الله از محدثان بزرگ بود که، مدت ها در مکه و مدینه و سایر مناطق حجاز، حکومت می کرد و در سن 67 سالگی درگذشت. او دارای فرزندان زیادی بود که هشت تن از پسران او دارای فرزند بودند.

تعداد زیادی از نسل عبید الله در مصر، مکه، فارس، بغداد، بصره، شام، مغرب، سمرقند و به خصوص یمن وجود داشتند که گروه زیادی از آنان جزء شخصیت های علمی، سیاسی، قضائی و... به حساب می آمدند. (4) 4. الموسوعه... همان، ص 401-396. فرهنگ عاشورا، ص 293، جواد محدثی، قم، نشر معروف، 1378، چاپ چهارم.

فرزندان حضرت عباس و همسران ایشان در کربلا حضور نداشتند؛ چون اسامی آنان جزء اسرای اهل بیت (علیه السلام) ذکر نشده است. (5) 5. فرهنگ عاشورا، ص 48.

السلام علیک یا ابوالفضل العباس یا کاشف الكرب عن وجه الحسین علیهما السلام.

ص: 362

مشرکین انواع آزار و صدمه را نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) انجام می دادند و بیش از همه عموی آن حضرت ابو لهب بود که چون خود از بنی هاشم بود در آزار بدان حضرت بی پروا تر از دیگران بود و گروهی نیز بودند که چون صدمه بدنی نمی توانستند بزنند در صدد مسخره و استهزاء آن بزرگوار برآمده و خدای تعالی به عنوان مستهزئین آنها را در قرآن ذکر کرده (1) 1. خدای تعالی در سوره حجر فرموده:

« فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین » [ ای پیغمبر با صدای بلند آنچه را مأمور بدان شده ای به مردم برسان و از مشرکان روی بگردان همانا ما تو را از شر استهزا کنندگان محفوظ می داریم ] 1 و اینان پنج یا شش نفر بودند به نامهای اسود بن عبد یغوث، ولید بن مغیره، عاص بن وائل سهمی، حارث بن طلاله و پنجمی آنها حارث بن قیس بود که پیغمبر را تهدید به مرگ کردند و خداوند شرشان را کفایت فرمود به تفصیلی که در تفاسیر و کتب تاریخی ذکر شده.

و در آخر خداوند شر آنها را به وسیله جبرئیل از آن حضرت دور کرد و هر کدام به بلیه ای گرفتار شده و هلاک شدند ولی با این همه احوال حمایت ابی طالب از آن حضرت مانع بزرگی بود که آنها نتوانند از حدود استهزا و آزارهای زبانی، و احیاناً برخی آزارهای مختصر دیگر، قدمی فراتر نهند و نقشه قتل یا تبعید آن حضرت را بکشند، اما در این میان دست تقدیر دو مصیبت ناگوار برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیش آورد که دشمنان آن حضرت جرئت بیشتری در اذیت پیدا کرده و آن حضرت را در مضیقه بیشتری قرار دادند و به گفته مورخین چند بار نقشه قتل و تبعید او را کشیده تا سرانجام نیز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از ترس آنها شبانه از مکه خارج شد و به مدینه هجرت کرد.

یکی مرگ ابو طالب و دیگری فوت خدیجه بود که طبق نقل معروف هر دو در یک سال و به فاصله کوتاهی اتفاق افتاد.

ابو طالب و خدیجه دو پشتیبان بزرگ و کمک کار نیرومند و با وفایی برای پیشرفت اسلام و حمایت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند، خدیجه با دلداری دادن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و

ثروت مادی خود به پیشرفت اسلام و دلگرم کردن آن حضرت کمک می کرد، ابو طالب نیز با نفوذ سیاسی و سیادت‌تی که در میان قریش داشت پناهگاه و حامی مؤثری در برابر آزار دشمنان بود.

معروف آن است که مرگ هر دو در سال دهم بعثت، سه سال پیش از هجرت اتفاق افتاد، و ابو طالب پیش از خدیجه از دنیا رفت و برخی نیز مانند یعقوبی عکس آن را نوشته اند و فاصله میان مرگ خدیجه و ابو طالب را نیز برخی سه روز، جمعی سی و پنج روز و برخی نیز شش ماه نوشته اند. در کتاب مصباح وفات ابیطالب را روز بیست و ششم رجب ذکر کرده و یعقوبی وفات خدیجه را در ماه رمضان نوشته و گوید: خدیجه دختر خویلد در ماه رمضان سه سال پیش از هجرت در سن شصت و پنج سالگی از دنیا رفت...

و پس از چند سطر گوید: و ابو طالب سه روز پس از خدیجه در سن هشتاد و شش سالگی از دنیا رفت و برخی هم سن او را نود سال نوشته اند.

ابن هشام در سیره می نویسد: هنگامی که بیماری ابو طالب سخت شد قریش با یکدیگر گفتند: کار محمد بالا گرفته و افراد سرشناس و دلیری چون حمزه بن عبدالمطلب نیز دین او را پذیرفته اند اگر ابو طالب از میان برود بیم آن می رود که محمد به جنگ ما برخیزد خوب است تا ابو طالب زنده است به نزد او رفته و با وساطت او از محمد پیمانی (پیمان عدم تعرض) بگیریم که ما و او به کار همدیگر کاری نداشته باشیم و به دنبال این گفتگو عتبه، شیبه، ابو جهل، امیه بن خلف، ابو سفیان و چند تن دیگر به خانه ابو طالب آمده و پس از احوالپرسی و عیادت گفتند: ای ابو طالب مقام و شخصیت تو در میانه قریش چنان است که خود می دانی و اکنون بیماری تو سخت شده و بیم آن می رود که این بیماری تو را از پای درآورد، و از سوی دیگر اختلاف ما را با برادرزاده ات محمد می دانی، خواهشی که ما از تو داریم آن است که او را به اینجا دعوت کنی و از او بخواهی تا دست از مخالفت با ما و اعمال و رفتار و آیین ما بردارد، ما نیز مخالفت با او نخواهیم کرد و در مرام و آیینش او را آزاد خواهیم گذارد.

ابو طالب به دنبال رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرستاد و چون حضرت حاضر شد جریان را بدو گفت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در جواب فرمود:

من از اینها چیزی نمی خواهم جز گفتن یک کلمه که آن را بگویند و بر تمام عرب سیادت و آقایی کرده عجم را نیز زیر قدرت و فرمان خود گیرند!

ابو جهل گفت: به حق پدرت سوگند ما حاضریم به جای یک کلمه ده کلمه بگوییم، بگو آن یک کلمه چیست؟ فرمود: آن کلمه این است که بگویند: «لا اله الا الله» و به دنبال آن از بت پرستی دست باز دارید...

ابو جهل و دیگران نگاهی به هم کرده دستها را) به عنوان مخالفت با این حرف (به هم زده گفتند: آیا می خواهی همه خدایان را یک خدا قرار دهی! براستی که این کاری شگفت انگیز است! و به دنبال آن به یکدیگر گفتند: به خدا این مرد حاضر به هیچ گونه قول و پیمانی با ما نیست برخیزید و به دنبال کار خود بروید.

هنگامی که خبر مرگ ابو طالب را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دادند اندوه بسیاری آن حضرت را فرا گرفت و بیتابانه خود را به بالین ابو طالب رسانده و جانب راست صورتش را چهار بار و جانب چپ را سه بار دست کشید آن گاه فرمود: عموجان در کودکی مرا تربیت کردی و در یتیمی کفالت و سرپرستی نمودی و در بزرگی یاری و نصرتم دادی خدایت از جانب من پاداش نیکو دهد، و در وقت حرکت دادن جنازه پیشاپیش آن می رفت و درباره اش دعای خیر می فرمود.

### در بالین خدیجه

هنوز مدت زیادی و شاید چند روزی از مرگ ابو طالب و آن حادثه غم انگیز نگذشته بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مصیبت اندوه بار تازه ای دچار شده بدن نحیف همسر مهربان و کمک کار وفادار خود را در بستر مرگ مشاهده فرمود و با اندوهی فراوان در کنار بستر او نشست و مراتب تأثر خود را از مشاهده آن حال به وی ابلاغ فرمود آن گاه برای دلداری خدیجه جایگاهی را که خدا در بهشت برای وی مهیا فرموده بود بدو اطلاع داده و خدیجه را خورسند ساخت.

هنگامی که خدیجه از دنیا رفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جنازه او را برداشته و

در « حجون » مکانی در شهر مکه (دفن کرد، و چون خواست او را در قبر بگذارد، خود به میان قبر رفت و خوابید و سپس برخاسته جنازه را در قبر نهاد و خاک روی آن ریخت.

در تاریخ یعقوبی است که چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه (علیه السلام) نزد پدر آمده دست به دامن او آویخت و با چشم گریان می گفت: مادرم کجاست؟ در این وقت جبرئیل نازل شده عرض کرد: به فاطمه بگو: خدای تعالی در بهشت خانه ای برای مادرت بنا کرده که در آنجا دیگر هیچ گونه دشواری و رنجی ندارد.

این دو مصیبت ناگوار آن هم در این فاصله کوتاه به مقدار زیادی در روحیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و بلکه در پیشرفت اسلام و هدف مقدس آن حضرت اثر داشت و کار تبلیغ دین را بر او دشوار ساخت تا بدانجا که از عروه بن زبیر نقل شده که گوید: روزی همچنان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در کوچه های مکه می گذشت مقداری خاک بر سرش ریختند و حضرت با همان وضع به خانه آمد، یکی از دختران آن بزرگوار که آن حال را مشاهده کرد از جا برخاسته و از مشاهده آن وضع به گریه افتاد و با همان حال گریه مشغول پاک کردن خاکها شد، پیغمبر خدا او را دلداری داده فرموده:

دخترکم گریه مکن که خدا پدرت را محافظت و نگهبانی خواهد کرد و گاهی نیز می فرمود: تا ابو طالب زنده بود قریش نسبت به من چنین رفتار ناهنجاری نداشتند.

و اینک چند جمله درباره ایمان ابو طالب

در اینجا قبل از اینکه وارد بحث دیگری بشویم لازم است چند جمله ای درباره ایمان ابو طالب که متأسفانه برخی از نویسندگان اهل سنت درباره اش تردید کرده اندذیلا برای شما ذکر کرده و به دنبال بحث بعدی برویم، گرچه مطلب از نظر ما و هر شیعه دیگری مسلم و جای بحث نیست.

این مطلب مسلم است که چون پس از شهادت امیر المؤمنین (علیه السلام) دستگاه خلافت و زمامداری مسلمانان به دست بنی امیه و پس از آن به دست بنی عباس افتاد آنها نیز بنی هاشم و بخصوص فرزندان امیر المؤمنین (علیه السلام) را رقیب خود در خلافت می پنداشتند و برای کوبیدن رقیب و استقرار پایه های حکومت خود از هیچ گونه تبلیغ به نفع خود و

تهمت و افترا و انکار فضیلت رقیب دریغ نداشتند اگر چه منجر به انکار فضیلت رهبر اسلام و اهانت به شخص پیغمبر گرامی و شریعت مقدسه اسلام گردد. چون برای آنها هدف اساسی و مسئله اصلی همان حکومت و ریاست بود و بقیه همگی وسیله بودند، و این مطلب برای هر محقق و متتبع بی نظر و منصفی قابل تردید نیست.

و ظاهراً برای هر کسی که کمترین آشنایی با تاریخ اسلام داشته باشد اثبات این مطلب نیازی به اقامه دلیل و برهان، و ذکر شاهد تاریخی و حدیثی ندارد.

تا جایی که می توانستند فضایل امیر المؤمنین (علیه السلام) و هر کس را که به آن بزرگوار ارتباط و بستگی داشت انکار کرده و در برابر حدیثی در مذمت ایشان به وسیله ایادی خود جعل می کردند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید (2): 2. شرح نهج البلاغه، ج 1) چهار جلدی، چاپ مصر، ص. 356.

« معاویه مردم شام و عراق و دیگران را مأمور ساخت تا در منابر و مجامع علی (علیه السلام) را دشنام داده و از او بیزاری جویند، و این کار عملی گردید، و در زمان بنی امیه این جریان سنتی شد تا اینکه عمر بن عبد العزیز از آن جلوگیری کرد. »

و از ابی عثمان روایت کرده که جمعی از بنی امیه به معاویه گفتند: تو اکنون به آرزوی خود رسیدی خوب است جلوی لعن این مرد را بگیری؟

گفت: نه به خدا، تا وقتی که خردسالان به لعن او بزرگ شوند و بزرگ سالان با آن پیر گردند. و سپس داستانهایی درباره کسانی که نسبت به علی (علیه السلام) عداوت داشته و از معاویه پول می گرفتند و در مذمت امیر المؤمنین حدیث جعل می کردند نقل کرده و اسامی آنها را ذکر می کند مانند ابو هریره، مغیره بن شعبه، عروه بن زبیر، زهری و سمره بن جندب، انس بن مالک، سعید بن مسیب، ولید بن عقبه و امثال ایشان (3) (3) شرح نهج البلاغه، ج 1) چهار جلدی، چاپ مصر، صص 356.364

و از هر کدام نیز برخی از احادیث جعلی آنها را ذکر می کند.

و در همین رابطه فضایل بسیاری را از فاطمه زهرا (علیه السلام) و بانوی محترم آن بزرگوار و حسن و حسین (علیه السلام) و دیگر فرزندان آن حضرت و ابو طالب، جعفر، عقیل، پدر و برادران

ص: 367



آن امام مظلوم انکار کرده و علتی جز همین رابطه با امیر المؤمنین (علیه السلام) نداشته است.

و به گفته یکی از نویسندگان:

« جناب ابو طالب هیچ جرمی و گناهی نداشته که این چنین مورد اتهام ناروای کفر و شرک قرار گیرد جز آنکه پدر امیر المؤمنین (علیه السلام) بوده، و در حقیقت هدف واقعی در این اتهام شنیع و ناروا فرزند برومند او بوده که همچون خاری در چشم امویان و فرزندان زبیر و همه دشمنان اسلام فرو می رفت، و از اعمال خلاف و ضربه هایی که می خواستند به پیکر اسلام جوان بزنند جلوگیری می کرد.

و بسیار عجیب و شنیدنی است که ابو سفیان پدر معاویه که در مجلس عثمان آشکارا گفت: سوگند بدانکه ابو سفیان بدو قسم می خورد که نه بهشتی وجود دارد و نه جهنمی! او مؤمن و پرهیزگار و عادل است، اما ابو طالب و پدر امیر المؤمنین کافر و مشرک، و در گودال آتش است...! «(4) 4. الصحيح من السیره، ج 2، ص. 156

و گر نه کسی که با تاریخ اسلام و حمایت‌های بی دریغ ابو طالب از رسول خدا و آیین مقدس آن حضرت یعنی اسلام آشنا باشد و آن همه فداکاری و ایثار او را در این راه از نظر بگذرانند، و سخنان و اشعار زیاد او را که در دفاع از رسول خدا به عنوان پیامبر برگزیده از طرف خدا گفته است بشنود جای تردید برای او در این باره باقی نمی ماند که او والاترین مؤمنان و سابقه دارترین مسلمانان بوده است.

کسی که وقتی پیغمبر و علی (علیه السلام) را می بیند که نماز می خوانند و علی در طرف راست آن حضرت ایستاده به جعفر فرزند دیگرش نیز دستور می دهد تا با آن دو نماز بگذارد و در این باره بدو می گوید:

« صل جناح ابن عمک و صل عن یساره «(5) 5. اسد الغابه، ج 1، ص 287، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 315، الاصابه، ج 4، ص. 116

و در این باره آن اشعار معروف را می گوید که از آن جمله است:

ان علیا و جعفرًا ثقتی عند ملّم الزمان و النوب

لا تخذلا و انصرا ابن عمکما أخی لامی من بینهم و أبی

و الله لا اخذل النبی و لا یخذله من بنی ذو حسب (6)

ص: 368

6. دیوان ابی طالب، ص 36، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص. 314

و شخصیت بزرگواری که وقتی مسلمانان به حبشه هجرت می کنند قصیده ای انشا فرموده و برای نجاشی پادشاه حبشه می فرستد و در آن قصیده می گوید:

لیعلم خیار الناس ان محمدا وزیر لموسی و المسیح بن مریم

اتانا بهدی مثل ما أتیا به فکل بأمر الله یهدی و یعصم (7)

7. مستدرک حاکم نیشابوری، ج 2، ص. 623

و یا در قصیده دیگری که راویان شعر و حدیث نقل کرده اند درباره آن حضرت گوید:

أمین حبیب فی العباد مسوم بخاتم رب قاهر فی الخواتم

نبی اتاه الوحی من عند ربه و من قال لا یقرع بها سن نادم (8)

8. دیوان ابی طالب، ص 32، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص. 313

و یا در جای دیگر که گوید:

ألم تعلموا أنا وجدنا محمدا رسولا کموسی خط فی اول الکتب (9)

9. سیره ابن هشام، ج 1، ص 373، خزانه الادب، ج 1، ص 261، تاریخ ابن کثیر، ج 3، ص. 87

و چون هنگام مرگ آن جناب فرا می رسد فرزندان عبد المطلب را گرد آورده و بدانها می گوید:

« یا معشر بنی هاشم! اطيعوا محمدا و صدقوه تفلحوا و ترشدوا » (10) 10. تذکره ابن جوزی، ص 5، الخصائص الکبری، ج 1، ص 87،

سیره حلبیه، ج 1، ص 372، اسنی المطالب، ص. 10

و اشعار و سخنان بسیاری دیگری که هر که خواهد باید به کتاب شریف الغدیر و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید) ط مصر، ج 3، صص 310318) مراجعه نماید. و اگر بخواهیم همه را در اینجا به رشته تحریر درآوریم کتاب جداگانه ای خواهد شد (11) 11. مرحوم علامه امینی نام حدود بیست نفر از دانشمندان و علمای بزرگ شیعه و اهل سنت را در الغدیر) ج 7، ص 400) نقل کرده که درباره ایمان ابو طالب به طور جداگانه کتاب نوشته و برای کتابهای خود نامهایی گذارده اند مانند کتاب «اسنی المطالب فی ایمان ابی طالب»، کتاب «الحججه علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب» و کتاب «القول الواجب فی ایمان ابی طالب».

و چنانکه می دانیم در سالهای اخیر نیز یکی از دانشمندان عرب در از منطقه احساء و قطیف استاد عبد الله خنیزی کتابی در این باره نوشت و «ابو طالب مؤمن قریش» نام نهاد، و پس از انتشار با سعایت علمای سعودی دولت آنجا او را به زندان افکنده و محکوم به اعدام کردند که با وساطت مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (ره) از مرگ نجات یافته و آزاد گردید.

و آیا کسی بعد از آن همه اشعار و سخنان بسیار می تواند برای تردید در ایمان ابو طالب محملی و توجیهی جز همان که گفتیم بیابد.

و مضمون سخن ابن ابی الحدید در اینجا جالب است که می گوید:

این اشعار را وقتی به صورت مجموع بنگریم متواتر است اگر چه آحاد آن متواتر نباشد و مجموعه آنها دلالت بر امر واحد مشترکی دارد و آن تصدیق حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است، چنانکه هر کدام از داستانهای شجاعت علی (علیه السلام) به صورت خبر واحد نقل شده ولی مجموع آنها متواتر است و برای ما موجب علم بدیهی به شجاعت علی (علیه السلام) می گردد. و این تواتر مانند تواتر در اخبار سخاوت حاتم و حلم احنف و ذکاوت ایاس و غیر اینهاست که جای تردید در آنها نیست. (12) (12). شرح نهج البلاغه، چاپ مصر (ج 2، ص. 315)

اکنون پس از ذکر این مقدمه بد نیست بدانید روایاتی که درباره عدم ایمان ابی طالب و یا ایمان او در پایان عمر و هنگام مرگ، و یا بودن او در گودال آتش و امثال آن رسیده سند آنها بیشتر به همان عروه بن زبیر و یا زهری و یا سعید بن مسیب باز می گردد (13) (13). سیره المصطفی، صص 219.216 که دشمنی و انحراف آنها نسبت به امیر المؤمنین (علیه السلام) آشکار و به اثبات رسیده و یا از کسانی نقل شده که نزد خود اهل سنت نیز متهم به دروغ و وضع حدیث هستند. (14) (14). سیره المصطفی، صص 219. 216

و از نظر علمای شیعه نیز مطلب اجماعی و اتفاقی است چنانکه شیخ مفید (ره) در اوایل المقالات فرموده:

« امامیه اتفاق دارند بر اینکه ابو طالب مؤمن از دنیا رفت» (15) (15). اوایل المقالات، ص. 45

و شیخ طوسی (ره) در تبیان فرماید:

ص: 370

از امام باقر و صادق (علیه السلام) روایت شده که ابو طالب مؤمن و مسلمان بود و اجماع امامیه نیز بر آن است که در آن اختلافی ندارند.  
(16) 16. تیان، چاپ سنگی، ج 2، ص 287.

و مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار گوید:

شیعیان اجماع دارند بر اسلام ابو طالب، و اینکه او در آغاز کار به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد و هیچ گاه بتی را پرستش نکرد، بلکه او از اوصیای ابراهیم (علیه السلام) بوده است... (17) 17. بحار الانوار، ج 9، چاپ کمپانی (، ص 29.

و از نظر روایات نیز بیش از حد تواتر در این باره از رسول خدا و ائمه اطهار حدیث به ما رسیده که مرحوم علامه امینی (ره) بیش از چهل حدیث از آنها را در کتاب شریف الغدیر (18) 18. الغدیر، ج 7، صص 342.400

نقل کرده و ما برای تیمن و تبرک به ذکر سه حدیث از آنها اکتفا می کنیم:

1. از ابو بصیر روایت شده که گوید: به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: ای آقای من مردم می گویند: ابو طالب در گودالی از آتش است که مغز سرش از آن به جوش می آید؟

فرمود: دروغ گویند به خدا سوگند، براستی اگر ایمان ابو طالب را در کفه ای از ترازو بگذارند و ایمان این مردم را در کفه دیگری، قطعاً ایمان ابو طالب بر ایمان ایشان می چربد... (19) 19. الغدیر، ج 7، صص 390.400

2. از امام سجاد (علیه السلام) درباره ایمان ابو طالب پرسیدند که آیا مؤمن بود؟ فرمود: آری! عرض شد: در اینجا مردمی هستند که می پندارند او کافر بوده؟ فرمود: خیلی شگفت است! آیا اینان به ابو طالب طعن زده و ایراد می گیرند یا به رسول خدا؟ با اینکه خدای تعالی پیغمبر خود را در چند جای قرآن نهی فرموده از اینکه زن با ایمانی را در نزد مرد کافری نگاه دارد! و کسی شک ندارد که فاطمه بنت اسد از زنهایی است که به ایمان به رسول خدا سبقت جست و او پیوسته در خانه ابو طالب و در عقد او بود تا وقتی که ابو طالب از دنیا رفت. (20) 20. الغدیر، ج 7، ص 389

3. شیخ مفید (ره) به اسناد مرفوعی روایت کرده که چون ابو طالب از دنیا رفت امیر المؤمنین (علیه السلام) به نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده و رحلت او را به اطلاع آن حضرت رسانید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سخت غمگین شد و بشدت محزون گردید  
سپس به

ص: 371

علی (علیه السلام) فرمود: ای علی برو و کار غسل و کفن و حنوط او را به عهده گیر و چون جنازه او را برداشتید مرا خبر کن! امیر المؤمنین دستور رسول خدا را انجام داد و چون پیغمبر گرامی آمد اندوهناک گشته و فرمود: ای عمو جان صله رحم کردی و پاداش خیر و نیکو دادی! براستی که در کودکی تربیت و سرپرستی کردی، و در بزرگی یاری و کمک دادی! سپس رو به مردم کرده فرمود:

هان به خدا سوگند من برای عمومی خود شفاعتی خواهم کرد که اهل دو عالم را به شگفت اندازد! (21) 21. الغدير، ج 7، ص. 386.

و در پایان تذکر این نکته لازم است که چون طبق روایات بسیار جناب ابو طالب ایمان خود را مخفی می داشت و برای اینکه بهتر بتواند از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دفاع و حمایت کند و مشرکین در برابر او موضع نگیرند و او را از خویش بدانند اسلام خود را ظاهر نمی کرد شاید همین امر برای برخی از برادران اهل سنت سبب اشتباه شده که نسبت کفر به آن جناب داده اند، و گاهی نیز شیعه را در مورد این عقیده زیر سؤال برده اند که اگر ابو طالب مسلمان بود چرا هیچ کجا دیده نشد نماز بخواند و مانند فرزندان و دیگر مسلمانان در نماز آنها شرکت جوید؟ و چرا در «یوم الدار» (و ماجرای دعوت رسول خدا از خویشان سبقت به ایمان به آن حضرت نجست؟ و چرا در هیچ یک از مراسم اسلامی شرکت نمی کرد؟

و همان گونه که گفتیم پاسخ آن را ائمه اطهار داده اند چنانکه در یک حدیث است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: براستی که ابو طالب تظاهر به کفر کرد و ایمان خود را پنهان داشت، و چون وفات او فرا رسید خدای عز و جل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود که از مکه خارج شو که دیگر در مکه یابوری نداری، و رسول خدا به مدینه هجرت کرد (22) 22. الفصول المختاره، ص 80، اکمال الدین صدوق، ص. 103

و در حدیث دیگری از آن حضرت روایت شده که فرمود: حکایت ابو طالب حکایت اصحاب کهف است که ایمان خود را مخفی داشته و تظاهر به شرک کردند و

ص: 372

خدای تعالی دو بار به ایشان پاداش عنایت فرمود. (23) 23. روضه الواعظین، ص 121، امالی صدوق، ص 366، الغدیر، ج 7، ص 390، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 312.

### یاس کبود «توسل ائمه معصومین علیهم السلام به حضرت زهرا (س)»

شیعیان در سختی و مشکلات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین را واسطه ی خود به درگاه الهی قرار می دهند و ائمه معصومین آنجا که عرصه را بر خود تنگ می بینند مادر خود، صدیقه شهیده حضرت فاطمه سلام الله علیها را واسطه قرار می دهند و این نشان دهنده مقامی بس والای حورای انسیه است.

توسل امام باقر به فاطمه

حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) هر گاه تب طاقتش را می ربود، آب خنکی طلب می کرد و وقتی که آب به دستش می رسید و جرعه ای از آن را می نوشید، لحظه ای از نوشیدن باز می ماند و سپس با صدای بلند به حدی که بیرون خانه نیز شنیده می شد از ته دل مادرش زهرا) سلام الله علیها (را صدا می کرد و می فرمود:

«فاطمه! ای دختر رسول خدا». و بدین گونه خود را از سوز تب تشفی می داد و بر خویش مرهمی می نهاد و جان و روح خود را با یاد محبوب و توسل به آن حضرت آرام و عطر آگین می نمود (سفینه البحار، ج 2، ص 374).

توسل امام جواد به فاطمه

امام جواد (علیه السلام) هر روز هنگام زوال به مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفته و پس از سلام و صلوه بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به سراغ خانه مادرش زهرا) سلام الله علیها (که در همان نزدیکی قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است می رفت و کفشها را در آورده و با نهایت ادب و خضوع داخل خانه شده و در آن جا نماز و دعا می خواند و دقایقی طولانی به عبادت مشغول می شد. و هرگز دیده نشد به زیارت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) برود و سراغ مادرش را

ص: 373

و نیز از زیارت جامعه می توان به علاقه و احترام فراوان آن حضرت به مادرش فاطمه زهرا) سلام الله علیها (پی برد) چشمه در بستر، ص 355).

توسل ابوطالب به فاطمه

قبل از تولد علی (علیه السلام) در مکه زلزله شدیدی رخ داد، به طوری که سنگهای بزرگ از کوه بلقیس جدا شده و به پایین پرتاب می شد. حضرت ابوطالب (علیه السلام) بر بلندی آمد و گفت: الهی و سیدی اسئلک بالمحمدیه المحموده و بالعلویه العالیه و بالفاطمیه البیضاء الا تفضلت علی اهل التهامه بالرحمه و الرأفه. پس همان زمان زمین آرام گرفت و مردم آن کلمات را حفظ کرده و در شداید و بلاها می خواندند، ولی جهت آن را نمی دانستند.

ارادت امام رضا به فاطمه

یکی از فضایل حوزه که مشکل بزرگی برایش پیش آمده بود، برای زیارت و توسل به حضرت امام رضا (علیه السلام) عازم حرم می شود. از قضا به علامه طباطبایی بر می خورد که ایشان هم عازم حرم است. به طرفش رفته و با چشمی پر اشک و دلی پرسوز از ایشان می خواهد تا دعایی به او بیاموزد که حاجتش روا شود.

علامه نگاهی مهربان به چهره و حالت او می کند، آن گاه می گوید: فرزندم! وقتی وارد حرم مطهر می شوی، یکی از مؤثرترین و بهترین دعاها این است که حضرت را به مادرش زهرا) سلام الله علیها (قسم بدهی که حاجت تو را از خدا بخواهد. چون حضرت به مادرش زهرا) سلام الله علیها (علاقه فراوان و ارادت خاصی دارد و سوگند دادن به مادر محبوبش، سخت مؤثر خواهد افتاد.

می گوید: با شنیدن این سخن سخت متاثر شدم، و رعشه و لرزه ای تمامی وجودم را در بر گرفت. این توسل و قسم دادن همان و به مقصود رسیدن همان (چشمه در بستر، ص 355 و 356).

شفای بیماری صعب العلاج

یکی از علما می گوید: در حدود بیست سال قبل همسرم به بیماری صعب العلاج

گرفتار شد و بالاخره با مراجعه به اطباء، مرض ریوی تشخیص داده شد. پس از آزمایشهای دقیق و عکس برداری، کسالت را فوق العاده و صعب العلاج دانستند، به طوری که نسخه و دارویی اثر بود و از علاج آن به کلی مایوس شدیم.

بی اندازه مضطرب و ناراحت بودیم. ناچار دست توسل به ذیل عنایت حضرت زهرا (سلام الله علیها (زده و نماز حضرت فاطمه) سلام الله علیها (را که در کتب ادعیه وارد شده، خواندم. پس از تمام اذکار در حالی که متاثر و دل شکسته بودم، در همان حال سجده خوابم برد، در خواب حضرت فاطمه) سلام الله علیها (به بالین مریضه ام دیدم که به او لطف و محبت می فرمود. ناگهان از خواب بیدار و یاءسم به امید بدل شد. و از آن روز به بعد حال مریض رو به بهبود گذاشت و پس از چند روزی سلامتی کامل خود را باز یافت. برای معاینه و اطمینان خاطر او را به نزد طبیبی بردم، او بعد از معاینه و دقت کامل با تعجب گفت: هیچ کسالتی در او نمی بینم (چشمه در بستر، ص 357)

منبع: جام

ملیکا شاهزاده روم

تنها منجی

## زندگی نامه شاهزاده رومی حضرت نرجس خاتون همسر امام حسن

اشاره

عسکری (علیه السلام) قسمت اول

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 4:05 بعد از ظهر روز 01388/10/9

زندگینامه شاهزاده رومی حضرت نرجس خاتون همسر

امام حسن عسکری (علیه السلام) قسمت اول

مقدمه:

ص: 375



طلیعه بزرگ مردان تاریخ، ریشه در اندیشه های پاک مادرانی دارند که در بوستان هستی خویش گلهای هدایت را می پروراندند. آنان بالندگی را از دامان سبز فرشته هایی آغاز کردند که آفرینش را گلباران عشق و عاطفه می کنند و شمع وجودشان را برای فردا و فرداهای بشریت به انتها می رسانند. آری در آینه اندیشه تاریخ زیباترین تصویرها از دستان خسته و چشمان به انتظار نشسته مادران به یادگار مانده است و اینک دستان و چشمان بانوی انتظار، نرجس، تجلی آسمانی عشق است و ایثار که بر صحیفه تاریخ می درخشد و چشمان حقیقت جوی بشر را به سوی خویش فرا می خواند.

این مقاله ضمن بیان مختصر سرگذشت نرجس خاتون از تولد تا وفات، به ذکر مراحل عمده ی زندگی ایشان می پردازد. هدف از پرداختن به سرگذشت معجزه گونه مادر منجی عالم بشریت، تبیین سفر باطنی و روحانی برای رسیدن به توحید کامل، ایمان به نبوت و عشق به ولایت و نیز روشن کردن این امر است که طی کردن راه سعادت و رسیدن به سر منزل مقصود از طریق تسلیم شدن در مکتب اسلام و عشق به ائمه اطهار (علیهم السلام) ممکن و مقدور میباشد. علاوه بر آن، الطاف خاص الهی برای هدایت انسان و نجات نوع بشر در این داستان به خوبی آشکار و پدیدار است.

نرجس، نهال مقدسی است که از بوستان مریم به گلزار حضرت زهرا (علیها السلام) پیوند یافت؛ آن دوشیزه پاکدامن و نیکبختی که در خواب بیدار شد و در عالم معنا، محمد (صلی الله علیه و آله) و عیسی (علیه السلام) با شکوه ترین جشن عروسی را برای او فراهم آوردند. یکی از عجیب ترین رویدادهای تاریخی به وقوع پیوست تا زمینه ی ولادت منجی عالم بشریت از مادری والاتبار و نیک سیرت فراهم آید و نقطه عطف و جمع ملل بزرگ مهیا گردد.

### **داستان خاتون عشق در هاله ای از ابهام:**

اسلام آوردن ملیکا، مهاجرت او از روم به بغداد به عنوان اسیر جنگی، و ازدواج

وی با امام حسن عسکری (علیه السلام) از وقایع معجزه گونه ای می باشد که البته ابهامات روایی و تاریخی فراوانی آن را احاطه کرده است.

این زیباترین داستان جهان در دو روایت معتبر بیان گشته است. روایت اول از طریق محمد بن بحر بن سهل الشیبانی از بشر بن سلیمان النخاس است که شیخ طوسی در الغیبه و علامه مجلسی در بحارالانوار آن را نقل کرده اند. روایت دیگر از طریق محمد بن یحیی الشیبانی از بشر بن سلیمان النخاس است که در کمال الدین شیخ صدوق، بحارالانوار علامه مجلسی و نیز بنابر نقل کتاب مهدی موعود، در کتاب کافی ذکر شده است.

به قطع نمی توان داستان نرجس خاتون را به مدارک قطعی تاریخی و روایات معتبر متعدد، دور از هر گونه ابهام و تردید، مستند ساخت. شاید علت این امر مخفی داشتن وی و فرزند مبارکش از منظر قدرتمندان دنیا طلب بوده است که نه تنها وجود این بانو، بلکه حتی نام مبارکش نیز برای آنان رعب و وحشت ایجاد می کرد. بنابر اخبار متواتر معتبر و قطعی، وجود او به معنای نابودی کفر، نفاق و ظلم و انتقام از تمامی ستمگران و ملحدان و نیز برقراری عدالت و اجرای کامل و تمام دین حق محمدی (صلی الله علیه و آله) می باشد، طبیعی است که تمامی باطل در صدد از بین بردن این بانوی بزرگ و فرزند برومند وی برآیند و به اقتضای حکمت و مصلحت، او نیز همانند مادر موسی بن عمران باید از چشم بداندیشان و فرعون صفتان، مجهول و به دور نگاه داشته شود، و از نشر و شیوع اخبار مربوط به ایشان جلوگیری به عمل آید.

در این جا با توجه به روایت بشر بن سلیمان النخاس از طریق محمد بن بحر بن سهل الشیبانی به نقل از علامه مجلسی در کتاب شریف بحارالانوار (جلد 51) و روایت دیگر از طریق محمد بن یحیی الشیبانی از بشر بن سلیمان النخاس به نقل از شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمه (جلد 2، باب 40) به بیان سرگذشت ملیکا می پردازیم تا شناختی هر چند مجمل و به قدر بضاعت خویش از یکی از بزرگترین شخصیت های پرورش یافته در مکتب قرآن و عترت به دست آوریم.. در

حقیقت، نرجس خاتون در قلمرو ولایت ولی الله چنان تربیت شده که برای همه آدمیان اسوه ی اخلاقی باشد و در نزد شیعیان یک قدیسه دینی؛ آن چنان که با پیمودن راه دشوار و پرپیچ و خم کمال الهی همواره می توان به اورجوع کرد و از نور وجود او و زندگی سراسر الگو و اسوه ی او بهره های فراوان گرفت. (1)

مابند این داستان را روایت میکنیم و بعد آن راز زوایای گوناگون مورد تحلیل قرار میدهیم.

بشر بن سلیمان گزارشگر این داستان شگفت انگیز:

گزارشگر این گزارش شگفت انگیز «بشر بن سلیمان نخّاس» (از اصل و ریشه انصار مدینه) از نواده های ابو ایوب انصاری (و ساکن سامرا است. وی، همسایه امام هادی علیه السلام است و نزد ایشان، نیز مسائل فقهی تجارت بردگان را آموخته است وی از شیعیان خالص امام هادی و امام عسکری (علیه السلام) و مورد وثوق و اعتماد آن دو امام همام می باشد، که امام هادی (علیه السلام) او را برای چنین مأموریت حساسی برگزیده است.

علامه مامقانی در رجال خود او را ستوده، و بر وثاقش تأکید نموده است. (2) ..

شیخ طوسی و شیخ صدوق بر این روایت اعتماد نموده و در کتاب های خود آن را نقل کرده اند. (3)

محدثان و مورخان بعدی نیز به استناد روایت شیخ طوسی و شیخ صدوق، این روایت را در کتاب های خود آورده اند. (4)

خریداری نرجس خاتون (س):

شیخ طبرسی از بشر بن سلیمان نقل می کند که شبی در سامرا در خانه ام، که در نزدیکی منزل امام هادی (علیه السلام) قرار داشت، نشسته بودم، پاسی از شب گذشته بود که در خانه ام کوبیده شد. شتابان به سوی در خانه رفتم و در را گشودم کافور غلام امام هادی (علیه السلام) نزد من آمد و گفت حضرت امام هادی (علیه السلام) تو را احضار فرموده اند. لباس پوشیده به خدمت آن حضرت شتافتم، چون

وارد خانه شدم دیدم که با فرزند بزرگوارش امام حسن عسکری (علیه السلام) مشغول گفتگو است، و خواهرش حکیمه پشت پرده قرار داشت.

همین که نشستیم امام هادی (علیه السلام) به من فرمودند: «ای بشر تو از اعقاب انصاری هستی، محبت و دوستی ما همواره در دل‌های شما پایدار بود، و هر نسلی از شما محبت و مودت ما را از نسل پیشین به ارث برده است. و اینک من می‌خواهم رازی را با تو در میان بگذارم و ترا دنبال کاری بفرستم، و از این طریق با فضیلت ویژه ای ترا گرامی بدارم، که در این فضیلت گوی سبقت را از همه شیعیان ببری.»

من خوشحال شدم و از آقا تشکر کردم. سپس امام (علیه السلام) نامه ای به زبان رومی نوشتند و مهر خویش را بر آن زد، سر به مهر به همراه کیسه ای زرد با 220 اشرفی (سکه طلا) به من داد فرمود ای بشر این زر و نوشته را بگیر و به بغداد برو و در فلان روز صبح زود در جایی نزدیک «معبر الصراه» (سر پل بغداد) در مسیر فرات حاضر باش که کشتی خواهد رسید و در آن کنیزکانی هستند که برای فروش آورده اند (5)

مشتریان زیادی از اشراف بنی اسرائیل به طرف آنها هجوم می‌برند. عده کمی هم از جوانان عرب برای خرید کنیز آمده اند تو در آن روز از دور مواظب برده فروشی به نام «عمر و بن یزید» (باش، تا هنگامی که کنیزی را با این خصوصیات است به معرض فروش بگذارد.

امام هادی علیه السلام نشانی های نرجس خاتون را برای بشر بن سلیمان بیان میکند و فرمودند: آن کنیز دو لباس حریر خوشرنگ و درشت بافت بر تن پوشیده و خود را پوشانده خواهی دید آن کنیز اجازه نمی‌دهد که هیچ خریداری نقاب از چهره اش بازگیرد، یا جامه از تنش کنار زند، و یا اندامش را لمس کند.

و در معرض فروش و مشتریان قرار نمی‌گیرد. در آن هنگام برده فروش در صدد آزار او بر می‌آید و او سخنی به زبان رومی فریاد بر می‌آورد. معنای سخنان او اینست که از حال خود شکوه می‌کند و از کشف حجابش بر حذر می‌دارد.

واظهار ناراحتی بر هتک حرمتش مینماید. در این هنگام یکی از خریداران

خواهد گفت:» من این کنیز را به سیصد دینار می خرم، زیرا عفت و پاکدامنی او موجب رغبت شدید من شده است.»

و آن کنیز به زبان عربی به او خواهد گفت:» اگر در جامعه حضرت سلیمان و بر فراز تخت شاهی ظاهر شوی، من رغبتی به تو نخواهم داشت، و لذا مالت را بیهوده خرج نکن.»

فروشنده میگوید: پس من چه کنم؟ آخر باید به هرنحوی که هست تو را بفروشم. کنیز میگوید:» اینهمه شتاب برای چیست؟ باید خریداری باشد که دل من به سوی او کشش پیدا کند و صداقت و امانت او اعتماد کنم بگذار خریدار من پیدا میشود.»

تو در این موقع نزد فروشنده برو و بگو من نامه ای برای او از طرف یکی از بزرگان به خط رومی آورده ام. و در آن کرم و وفا و خرد و سخای خود را منعکس نموده است، این نامه را به او بده تا آن را مطالعه کند و اخلاق و رفتار نویسنده اش را در لابلای سطور آن جستجو نماید، اگر به نویسنده آن تمایل پیدا کرده و تو نیز مایل بودی، من از طرف نویسنده نامه وکالت دارم که او را از تو خریداری کنم.»

بشیر بن سلیمان می گوید:» تمام آنچه را که مولایم امام هادی علیه السلام دستور داده بود، مو به مو انجام دادم. وقتی نامه امام علیه السلام را به دست آن کنیز دادم، به شدت گریست و به عمر بن یزید گفت:» مرا به صاحب این نامه بفروش!»

و سوگند یاد کرد اگر او را به صاحب آن نامه نفروشد خود را خواهد کشت.

با عمر بن یزید بر سر قیمت کنیز وارد مذاکره شدم تا سر انجام بر همان مبلغی که امام هادی علیه السلام به من داده بود، توافق حاصل شد.

پول ها را تحویل فروشنده دادم و آنگاه آن بانو را در حالی که شاداب و خندان بود از او تحویل گرفتم و به خانه ای که در بغداد اجاره کرده بودم بردم.

معرفت نرجس به مقام امامان:

بشیر بن سلیمان بیان کرده:» پس از آن که نرجس را خریدم، او را به محل اقامت

خود در بغداد بردم. در آن جا دیدم آن بانو از شدت خوشحالی آرام نداشت، نامه امام هادی (علیه السلام) را بیرون آورد، آن را می بوسید و بر صورت خود می نهاد و دست بر آن می کشید.

با شگفتی به او گفتم: «ای بانو، تو که مولای مرا ندیده ای و او را نمی شناسی نامه ای را می بوسی که صاحبش را نمی شناسی؟»

آن بانو پاسخ داد: «ای عاجز و ناتوان از شناخت مقام اولاد پیامبران، من مولایت را می شناسم! به او گفتم: «چگونه ممکن است که شما در روم باشید، و مولای من در سامرا و آن وقت ایشان را دیده باشید و بشناسید؟»

بانو گفت: اگر مایلی خوب گوش کن و به گفتارم دل بسپار تا سرگذشت خود را برایت شرح دهم و به حقیقت راه یابی گفتم: بله، بسیار مشتاقم بفرمایید استفاده میکنم.

آن گاه ماجرای برهم خوردن مراسم ازدواجش را با عموزادگانش بازگو کرد. (6)

برهم خوردن مراسم ازدواج نرجس خاتون (س) با برادرزاده های قیصر:

او پاسخ داد: من ملیکه (به زبان رومی ملیکا)، دختر یشوعا، فرزند قیصر، پادشاه روم، هستم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون بن صفا، وصی حضرت عیسی (علیه السلام) است.

یک سال پیش هنگامی که سیزده ساله بودم، جدم قیصر خواست مرا به عقد فرزند برادر خود درآورد دستور داد تمام قسسین و رهبانان را جمع کردند، سیصد نفر از میان آنها انتخاب کرد و هفتصد نفر هم از امرای لشکر و صاحب منصبان کشور و چهار هزار نفر از معتمدین و اشراف و اعیان لشکریان حاضر ساخت و تختی از خزانه بیرون آورد که آراسته به انواع جواهرات بود، و در میان قصر مجلل خویش بر روی پایه هایی که تکیه کرده بودند استوار ساختند و بتها و صلیبها را بر بلندی قرار دادند و برادر زاده قیصر را روی آن تخت نشانند.

اما چون کشیوها انجیلها را به دست گرفتند که بخوانند، قصر به لرزه افتاد بتها و صلیبها سرنگون شدند و تخت واژگون گردید و داماد از تخت به زیر افتاد و بیهوش

کشیشها با دیدن این منظره به وحشت افتادند رنگ از روی کشیشان پریده، لرزه بر اندامشان افتاد.

یکی از کشیشان بزرگ بعرض قیصر رسانیده ای فرمانروا! ما را از این کار نحس که نشانه زوال مسیحیت است معاف فرما!

جدم نیز این امر را به فال بد گرفت جدم قیصر دستور داد که بار دیگر چلیپاها بر جای گذارند قندیلها نصب کنند و... تخت را بار دیگر بروی چهل پله ی خود جای دهند، و پیش خدمتان که صف در صف ایستاده بودن چنان کردند...

این بار برادر آن داماد نگون بخت را بر تخت نشانند. که مرا به او عقد بندند تا شاید سعادت این برادر رفع نحوست آن را بنماید باز چون انجیلها را گشودند و شروع به خواندن کردند، بار دیگر قیصر به لرزه افتاد تخت واژگون گردید و بتها و صلیبها و داماد سرنگون شدند. هول و هراسی بر پا گردیده که همه ی مردم متفرق شدند. این دو حادثه وحشتناک، عجیب و رازآلود، مجلس را درهم ریخت، این شد که همه به این نتیجه رسیدند که من دختری شوم هستم. مرا به یکدیگر نشان می دادند و به من ترحم می کردند و من از دیدن این موارد ناراحت می شدم. جدم قیصر تنها و غمناک در منزل خلوتی بنشست و سر به جیب تفکر و تأثر فرو برد، من هم محزون و غمگین با ذهنی آکنده از سؤال های بی پاسخ، قلبی رنج دیده و دلی مملو از درد و غصه، روز را سپری کردم؛ نگاه ها و ملامت های اطرافیان، تفسیرهای گوناگون و نحوست این واقعه برای امپراتوری روم را تحمل می کردم و این سؤال بی پاسخ را مکرر از خود می پرسید: چه رازی در این واقعه نهفته است؟ و در گوشه ای پنهان شدم تا شب را به خواب رفتم (7)

خواستگاری و مراسم عقد در رؤیا:

مراسم ازدواج حضرت نرجس با دو برادر زاده جدش نا کام و ناموفق ماند نرجس خاتون ادامه آن ماجرا را برای بشر بن سلیمان در بغداد این گونه باز گو

میکند:

همان شب خواب دیدم که قصر جدم را آراسته اند. در همان محلی که جدم آن تخت با شکوه را برای ازدواج من با برادرزاده هایش قرار داده بود، منبری از نور نصب کرده اند که در بلندی با آسمان رقابت می کرد.

حضرت مسیح علیه السلام، شمعون جانشین حضرت عیسی علیه السلام - و تعدادی از حواریون در آن جا گرد آمده اند. در این هنگام حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم همراه جانشین و دامادش حضرت علی علیه السلام - و فرزندانش - امامان شیعه علیهم السلام - وارد قصر شدند.

با ورود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، حضرت مسیح به استقبال آن حضرت شتافت، او را در آغوش کشید و معانقه کردند. حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم به عیسی علیه السلام فرمودند: «ای روح خدا علیه السلام! من آمده ام تا از جانشین تو - شمعون - دخترش - ملیکه - را برای این فرزندم خواستگاری کنم.»

آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با دست به ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام فرزند صاحب این نامه اشاره کرد. در این هنگام حضرت مسیح علیه السلام نگاهی به شمعون انداخت و فرمود: شرافت و بزرگی به تو روی آورده است.

پس نسل خویش را با نسل آل محمد پیوند زن! شمعون پاسخ داد: پذیرفتم! با پذیرش شمعون، حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم بر فراز منبر رفت، صیغه عقد را جاری کرد و مرا به ازدواج فرزندش در آورد.

حضرت مسیح علیه السلام، فرزندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم، حضرت علی علیه السلام و حواریون گواهان این ازدواج بودند. (8)

علاقه نرجس خاتون (س) به امام حسن عسکری (علیه السلام) علیه السلام:

حضرت نرجس خاتون در ادامه نقل ماجرای زندگی خویش برای بشیر بن



سلیمان در بغداد می گوید: « پس از آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در خواب، مرا به ازدواج امام حسن عسکری علیه السلام در آورد، از ترس این که مبادا پدر و جدّم مرا بکشند، این خواب را پنهان کردم و برای کسی بازگو نکردم.

ولی عشق و علاقه به ابو محمد) امام حسن عسکری علیه السلام (لحظه به لحظه در دلم زیادتیر می شد و خورد و خواب نداشتم. به تدریج جسمم رو به ضعف نهاد و به شدت رنجور و بیمار شدم. در همه روم هیچ پزشکی نبود که جدّم او را برای معالجه من نیاورده باشد، ولی مداوای پزشکان و داروهای آنان در من هیچ اثری نبخشید.

هنگامی که جدّم از بهبود و شفای من ناامید شد، به من گفت: « ای نور چشمم! آیا خواسته ای داری تا برایت آماده سازم؟ »

پاسخ گفتم: « ای پدر بزرگ مهربانم! درهای فرج و گشایش در من بسته شده است. اگر از شکنجه اسیران مسلمان صرف نظر کنی، غل و زنجیر از دست و پایشان بگشایی و آزادشان کنی، امیدوارم حضرت مسیح علیه السلام و مادرش به من سلامتی عنایت کنند. »

جدّم به درخواست من ترتیب اثر داد. من نیز اندکی تظاهر به بهبود نمودم و کمی غذا خوردم. پدر بزرگم شادمان شد و برای همین، اسیران مسلمانان را احترام کرد و از آنان دلجویی نمود. (9)

اسلام آوردن نرجس خاتون به دست فاطمه زهرا (س):

تاقیامت همه فخرم این است من مسلمان شده زهرایم

حضرت نرجس خاتون ادامه ی داستان زندگی خود را برای بشیر بن سلیمان این گونه بازگو فرمود: « چهارده روز پس از آنکه پیامبر اسلام مرا به ازدواج امام حسن عسکری علیه السلام در آورد، بار دیگر در خواب دیدم که حضرت زهرا، بهترین بانوی جهان، همراه حضرت مریم و هزار حوری بهشتی، به دیدار من آمدند.

حضرت مریم با اشاره به حضرت فاطمه علیهاسلام به من فرمود: « این بانو سرور زنان جهان و مادر شوهر تو است. »

به دامان فاطمه چنگ زدم و گریه کنان، از این که امام حسن عسکری علیه السلام از دیدار و ملاقات با من خودداری می کند، گله و شکایت کردم. حضرت فاطمه فرمود: « تا وقتی بر دین مسیحیت هستی، فرزندم حسن عسکری به دیدار تو نخواهد آمد. خواهرم، مریم، نیز از دین و مذهب تو تبری می جوید. اگر خواهان خشنودی خدا و حضرت عیسی علیه السلام هستی و شوق دیدار امام حسن عسکری علیه السلام را در دل داری، بگو: اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی محمداً رسول الله. »

هنگامی که این شهادتین را بر زبان جاری کردم، حضرت فاطمه مرا در آغوش گرفت، به سینه چسباند، دلداری ام داد و فرمود: « اکنون منتظر دیدار فرزندم باش.

من او را به سوی تو خواهم فرستاد. »

در این هنگام از خواب بیدار شدم. تمام وجودم را شوق و انتظار دیدار امام حسن عسکری علیه السلام فرا گرفته بود. (10)

عشق نابی به دل من بسپرد عشق ناب دل من عسکری است

گر چه آغاز مسیحی بودم مذهب اصلی من حیدری است

دیدار با امام حسن عسکری در رؤیا:

حضرت نرجس خاتون به بشیر بن سلیمان فرمود:

« یک شب پس از آن که در خواب مسلمان شدم و حضرت زهرا علیهاسلام دیدار امام حسن عسکری را به من مژده داد، در خواب امام حسن عسکری را زیارت کردم. با مشاهده او زبان به شکوه و شکایت گشودم و به او عرض کردم: « ای محبوب من! پس از آن که مرا اسیر عشق و محبت خود کردی، به من ستم روا داشتی و دیدار روی ماهت را از من دریغ کردی. »

فرمود: « دلیل دوری من از تو چیزی جز دین تو نبود. اکنون که اسلام آوردی، هر

شب به دیدارت خواهیم آمد، تا وقتی که خداوند متعال ما را در بیداری به یکدیگر برساند. »

از آن شب تا کنون شبی بر من نگذشته است که او در خواب به دیدار من نیاید. « (11)

چگونگی اسارت نرجس خاتون (س):

پس از آنکه نرجس خاتون، ماجرای ازدواج خود را با امام حسن عسکری علیه السلام و مسلمان شدن خود را برای بشیر بن سلیمان بازگو کرد، بشر از نرجس پرسید: « با این که تو نواده قیصر روم هستی، چگونه وارد اسیران جنگی و کنیزان شدی؟ »

نرجس خاتون پاسخ داد: « یک شب امام حسن عسکری علیه السلام در خواب به من فرمود: « جلدت به زودی سپاهی را روانه جنگ با مسلمانان خواهد کرد و خود نیز همراه آنان خواهد رفت. تو هم با لباس کنیزان به صورت ناشناس از فلان راه به آنان ملحق شو! »

من نیز چنان کردم، تا این که پیشقراولان سپاه اسلام به ما دست یافتند و من نیز به اسارت مسلمانان در آمدم. هنگامی که غنایم جنگ را تقسیم می کردند، مرا به پیرمردی دادند، او نام مرا پرسید؟ گفتم: من نرجس نام دارم. گفت: این نام کنیزان است؟

اکنون جز تو هیچ کس نمی داند که من دختر قیصر روم هستم، تو را نیز من خودم از این موضوع آگاه کرده ام. « (12)

تسلط نرجس خاتون بر زبان عربی

پس از آن که نرجس خاتون سرگذشت خود را به زبان عربی برای بشیر بن سلیمان شرح داد، بشر از این که یک زن رومی به زبان عربی مسلط بود، تعجب کرد و از او پرسید: « شگفتا که تو اهل فرنگی و به زبان عربی به خوبی سخن می گویی! »

نرجس خاتون پاسخ فرمود: « جدم به دلیل علاقه زیادش به من، می خواست آداب و رسوم ملت های دیگر را فراگیرم و مرا بسیار به این کار تشویق می کرد. او زن مترجمی

را که به هر دو زبان عربی و فرنگی مسلط بود، مامور کرده بود هر صبح و شب نزد من آید و زبان عربی را به من بیاموزد. من نیز پس از مدتی زبان عربی را به خوبی آموختم.» (13)

دیداربانوی هجرت با امام هادی (علیه السلام):

بشر میگوید: وقتی او را به سامرا خدمت امام علی النقی (علیه السلام) بردم حضرت به او فرمودند: چگونه خداوند به تو عزت دین اسلام و شرافت محمد (صلی الله علیه و آله) و اولاد او را نشان داد؟ او پاسخ داد؟ چه بگویم در مورد آنچه شما بهتر از من می دانید؟

حضرت به او فرمودند: مایل هستی ده هزار اشرفی به تو بدهم یا این که تو را به شرافت ابدی بشارت دهم. او پاسخ داد: من بزرگواری و سربلندی ابدی می خواهم.

فرمود: ابشری بولد یملک الدنیا شرقا و غربا، و یملاء الاعراض قسطا و عدلا، کما ملئت ظلما و جورا: بشارت باد تو را به فرزندی که پادشاه شرق و غرب عالم خواهد شد و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، پس از آن که از ظلم و جور آکنده شده باشد.

عرض کرد: این فرزند از کدام شوهر خواهد بود؟

حضرت هادی (علیه السلام) فرمودند از آن کسی که پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در فلان شب و در فلان ماه و در فلان سال رومی تو را برای او خواستگاری فرمود.

در آن شب حضرت عیسی بن مریم و وصی او تو را برای چه کسی تزویج کردند؟

گفت: برای فرزند دلبند شما.

فرمود: او را میشناسی؟

عرض کرد: چگونه او را نمیشناسم و حال آنکه از شبی که به دست حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها مسلمان شده ام شبی نیست که او به دیدن من نیاید.

امام دهم (علیه السلام) به کافور خادمش فرمود خواهرم حکیمه را بگو نزد من بیاید.

وقتی آن بانوی محترمه آمد حضرت امام هادی (علیه السلام) فرمود این دختر همان است که گفته بودم.

حکیمه خاتون او را در بغل گرفت و از دیدارش شادمان گردید.

حضرت امام هادی (علیه السلام) به حضرت حکیمه فرمودند: خواهرم او را به خانه خود ببر و مسائل و احکام اسلام را به او تعلیم ده.

او همسر فرزندان حسن (علیه السلام) و مادر قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله) است (14)

از دواج نرجس خاتون (س) با امام حسن عسکری (علیه السلام):

وجود خفقان و استبداد حاکم وقت باعث شد که مراسم وصلت امام حسن عسکری (علیه السلام) و نرجس به صورت مخفیانه و در خانه حکیمه دختر امام جواد (علیه السلام) برگزار گردد.

حکیمه خاتون نقل میکند که من تمامی احکام را به نرجس خاتون آموزش دادم روزی برادرزاده ام به دیدارم آمد و به او نیک نظر کرد، بدو گفتم: ای آقای من! دوستش داری او را به نزدت بفرستم؟ فرمود: نه عمه جان! اما از او درشگفتم! گفتم:

شگفتی شما از چیست؟ فرمود: به زودی فرزندی از وی پدید آید که نزد خدای تعالی گرامی است و خداوند به واسطه او زمین را از عدل و داد آکنده سازد، همچنان که پر از ستم و جور شده باشد. گفتم: ای آقای من! آیا او را به نزد شما بفرستم؟ فرمود: از پدرم در این باره کسب اجازه کن. گوید: جامه پوشیدم و به منزل امام هادی (علیه السلام) درآمدم. سلام کردم و نشستم و او خود آغاز سخن فرمود و گفت: ای حکیمه! نرجس را نزد فرزندان ابی محمد بفرست. گوید: گفتم: ای آقای من! بدین منظور خدمت شما رسیدم که در این باره کسب اجازه کنم. فرمود: ای مبارکه! خدای تعالی دوست دارد که تو را در پاداش این کار شریک کند. و بهره ای از خیر برای تو قرار دهد. حکیمه گوید: بی درنگ به منزل برگشتم و نرجس را آراستم و در اختیار ابو محمد قرار دادم و پیوند آنها را در منزل خود برقرار کردم و چند روزی نزد من بود سپس به نزد پدرش رفت و او را نیز همراهش روانه کردم... («15»).

به نظر میرسد امام حسن عسکری در آن زمان 22 ساله بوده اند.

ذکر این نکته ضروری است که فضای سامره برای امام دهم و نیز امام حسن عسکری

علیهما السلام چونان زندانی بود که ابتدا و انتها نداشت، خانواده مکرم این بزرگواران همواره تحت نظر بوده و با رفت و آمد نظامیان و به ویژه

جاسوسان متوکل و جانشین او که در سال 227 به تخت نشست و همچنین معتز که در سال 252 زمامداری مردم را به عهده گرفت مورد آزار و اذیت قرار می گرفتند.

نرجس، بانوی شرافت، در چنین خانه ای زندگی می کرد و با عشق به ولایت و همسر بزرگوار خویش تمامی سختیها و ناامنیهای موجود را تحمل نموده و حتی لحظه ای از آرمانها و ارزشهای الهی دست برنداشت.

### **چگونگی ولادت امام مهدی (علیه السلام):**

یک سال و یک ماه پس از ازدواج امام حسن عسکری (علیه السلام) و نرجس خاتون امام زمان به دنیا می آیند حضرت ولی عصر (علیه السلام) روز نیمه شعبان 255 هجری قمری متولد شد

شب این میلاد خجسته را «شب برات» «و» شب مبارک «و» شب رحمت «خوانند گفته میشود که قبل از ولادت نرجس خاتون روزی مشاهده میکند که نوری وارد بدن او میشود و به امام حسن عسکری موضوع را گزارش میکند و امام او را نوید به بارداری امام زمان میدهد.

باید دانست که روایات و احادیثی که دلالت بر ولادت و وجود حضرت ولی عصر علیه السلام دارد بسیار است و ما در باب اول از فصل سوم منتخب الاثر بیش از دویست روایت را در این موضوع نقل کرده ایم و سید علامه میر محمد صادق خاتون آبادی در کتاب اربعین می فرماید: در کتب معتبر شیعه بیش از هزار حدیث روایت شده در ولادت حضرت مهدی علیه السلام و غیبت او و آنکه امام دوازدهم است و نسل امام حسن عسکری علیه السلام است و اکثر آن احادیث مقرون به اعجاز است.

گزارش و تفصیلات ولادت سراسر برکت امام، در کتب معتبر و اخبار، مشروحاً بیان شده است؛ از جمله این اخبار روایتی است که در منابع الموده، ص 449 و 451 فاضل قندوزی که از علمای اهل سنت است و شیخ طوسی در کتاب غیبت و شیوخ دیگر روایت

کرده اند و صدوق در کتاب کمال الدین به سند صحیح و معتبر از جناب موسی بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیهما السلام از حضرت حکیمه خاتون دختر والا مقام امام محمد تقی علیه السلام که از بانوان با عظمت و شخصیت و فضیلت خاندان رسالت است، حدیث کرده است.

حکیمه فرمود: امام حسن عسکری علیه السلام خادم خود را نزد من فرستاد که شب را نزد ایشان افطار کنم هنگامی که من ایشان را دیدم فرمودند عمه امشب در نزد ما افطار کن که شب نیمه شعبان است و خداوند حجت را در این شب ظاهر فرماید و او حجت خدا در زمین است.

من عرض کردم: مادرش کیست؟

فرمود: نرجس.

گفتم: فدایت شوم، به خدا سوگند در او اثری از بارداری نیست.

امام لبخندی زدند و فرمودند: همین است که برای تو می گویم عمه جان هنگام سپیده دم صبح اثر بارداری او ظاهر می شود، زیرا نرجس مانند مادر موسی است که نشانی از فرزند داشتن در او دیده نمی شد و تا هنگام تولد موسی هیچ کسی از ولادتش خبر نداشت. فرعون ستمگر که می دانست اگر حضرت موسی متولد شود، با او مبارزه می کند و تخت و تاجش را نابود می سازد، با تمام نیرو می کوشید تا از ولادت موسی (علیه السلام) جلوگیری کند، لذا دستور داد تا زنان را از مردان جدا کنند اما وقتی خدا بخواهد موسی به دنیا بیاید، تلاش صدها فرعون هم بی نتیجه خواهد بود. قبل از تولد حضرت موسی (علیه السلام) کسی باور نمی کرد که مادرش باردار است، نرجس نیز همچون مادر موسی تا آخرین لحظات ولادت امام زمان (علیه السلام) نشانی از بارداری در خود نداشت، زیرا آینده نرجس بسیار حساس و پر اهمیت بود.

جاسوس ها همه جا را کنترل می کردند و کار آگاهان حکومت هر حرکت مشکوکی را زیر نظر داشته و به شدت مراقب بودند که اگر فرزندی از امام یازدهم متولد شود، نا بود می کنند. )

در روایتی دیگر از حکیمه خاتون امام حسن عسکری به ایشان فرموده اند: « ما اوصیاء از شکمها برداشته نمی شویم و مادرانمان، ما را در پهلوهای خود حمل می کنند،

و ما از ارحام بیرون نمی آییم بلکه از طرف راست مادران خود بیرون می آییم زیرا ما نورهای خداوند هستیم که کثیفی به ما نمی رسد. »

حکیمه گفت: وارد اتاق شدم چون سلام کردم و نشستم نرجس خواست پای افزارم را بیرون آورد، گفت: ای سیده من و سیده خاندان من، چگونه شب کردی؟

گفتم: بلکه تو سیده من و سیده خاندان منی.

گفت: ای عمه این چه سخن است!؟

گفتم: ای دخترم، خدا امشب به تو پسری کرامت فرماید که در دنیا و آخرت آقا است؛ پس او خجالت کشید و حیا کرد، و رفت گوشه ای از اتاق نشست امام حسن عسکری ع سخنان ما را شنید و فرمود: «ای عمه! خداوند ترا جزای خیر بدهد.»

وقتی از نماز عشا فارغ شدم افطار کردم و در بستر خوابیدم چون نیمه شب رسید برخاستم و من زودتر از شب های قبل به نماز شب مشغول شدم. نماز را خواندم و فارغ شدم و نرجس همچنان در خواب و راحت بود، من نشستم برای تعقیب نرجس خاتون نیز از خواب بیدار و از اطاق بیرون رفت، وضوگرفت و مشغول نماز شب شد. نمازش را خواند و خوابید من از اطاق بیرون رفتم و به آسمان نگاه کردم، دیدم که طلوع فجر است، اما هنوز اثری از فرزند نیست.

هنوز نرجس در خواب بود، در شک افتادم، امام فریاد زد، عمه شتاب مکن که مطلب نزدیک گردیده.

در حالی که من از این تردید شرمنده بودم به طرف اطاق برگشتم

نشستم و سوره الم سجده و پس خواندم که ناگاه نرجس هراسناک بیدار شد، من به بالینش شتافتم و گفتم:

«بسم الله علیک» آیا چیزی احساس می کنی؟

گفت: بله، ای عمه.

گفتم: آسوده خاطر باش همان است که به تو گفتم.

در این حال، دیدم نرجس خاتون، اضطراب دارد، پس او را در بغل گرفتم و نام الهی را بر او خواندم. امام حسن عسکری (ع) (صدازد که: «سوره قدر را بر او بخوان»)



از او پرسیدم: «چه حالی داری؟»

نرجس خاتون گفت: ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرمود.

پس مشغول خواندن سوره قدر شدم چنانچه امام حسن عسکری علیه السلام امر فرموده بود. پس آن طفل در شکم نرجس خاتون نیز با من همراهی می کرد و آنچه که من می خواندم را می خواند و بر من سلام کرد و من ترسیدم. امام حسن عسکری علیه السلام صدا زد و فرمود: که: «ای عمه از امر خدا تعجب مکن که خداوند زبان ما را در کودکی به حکمت باز کرده و در بزرگی حجت خود در زمین قرار می دهد. (16)

سخن حضرت تمام نشده بود که ناگهان حضرت نرجس علیها السلام از نظرم ناپدید شد و او را ندیدم. گویا پرده ای میان من و او زده شده بود. پس فریاد کنان بسوی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دویدم. آن حضرت فرمود: «برگرد ای عمه! که او را در جای خود خواهی یافت.»

پس من مراجعت نمودم و بعد از زمان کمی، پرده برداشته شد و نرجس خاتون را دیدم که بر وی نوری است که چشمم را خیره نمود و حضرت صاحب الامر علیه السلام را مشاهده کردم که به سجده افتاده و انگشتان سبابه خود را به طرف آسمان بلند کرده بود و مشغول ذکر خدا بود. هنگامی که او را برگرفتم، دیدم پاک و پاکیزه است. در حالی که در بازوی راستش نوشته است: جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا.

در روایت دیگری آمده است: چون حضرت مهدی (علیه السلام) متولد شد، نوری از او ساطع گردید که به آفاق آسمان پهن شد، و مرغان سفید را دیدم که از آسمان به زیر می آمدند و بال های خود را بر سر و روی و بدن آن حضرت می مالیدند و پرواز می کردند. (17)

در این موقع حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) صدا زدند: عمه! فرزندم را نزد من بیاور. وقتی نوزاد را نزد حضرت بردم، وی را در آغوش گرفت، و بر دست و چشم کودک دست کشید و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و فرمود: فرزندم! سخن بگو! گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی محمد رسول الله و ان ابی امیرالمومنین» یعنی: شهادت می دهم که نیست معبودی جز خداوند و بدرستی جد من

محمد، فرستاده خداوند، و پدرم امیرالمومنین است.

آنگاه یک یک امامان را شمرد تا اینکه به خود رسید، پس فرمود: «اللهم انجز لی ما وعدتني و اتمم لی امری و ثبت و طاتی و املاء بی الارض قسطا و عدلا.» (یعنی:

خدایا وفا کن به آنچه که به من وعده داده ای و امرم را تمام کن و قدمهایم را محکم گردان و بوسیله من زمین را پر از عدل و داد کن.

در بعضی روایات گفته شده که ولی عصر این سخنان را در همان لحظه تولد که سجده کرده بود بیان کرده و حکیمه خاتون شنیده.

در روایت دیگری آمده است که: چون حضرت مهدی علیه السلام، متولد شد به زانو در آمده و دو سبابه خود را بلند نمود. آنگاه عطسه کرد و فرمود: «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله عبدا ذکر الله غیر مستتکف و لا مستکبر» (یعنی: سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است و درود خدا بر محمد و آل او باد، بنده ای که بدون هیچ ننگ و استکباری خدا را یاد کرد. )

آنگاه فرمود: «ظالمان گمان کردند که حجت خداوند باطل خواهد شد، اگر در سخن گفتن به من اجازه می دادند هر آینه شک زایل می شد.» (18)

بعد امام به من فرمود: این کودک را بگیر و به مادرش بسپار تا او را شیر دهد. وقتی نرجس به او شیر داد، بار دیگر فرزندم را نزد من بیاور. من نوزاد را به مادرش برگرداندم و پس از نوشیدن شیر دو مرتبه نزد حضرت آوردم.

در روایتی دیگر آمده که وقتی حضرت زبان به کام فرزندش فرو برد، سپس فرمود: ای فرزند بخوان طفل شروع به خواندن کرد، از صحف آدم و زبور داود تا تورات و انجیل را به زبان عبرانی و سریانی خواند، سپس این آیه را تلاوت کرد:

ونريد ان نم ن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون

آنگاه بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و همه ائمه تا پدرش درود فرستاد.

(19).

حکیمه خاتون گوید: امام حسن عسکری پس از ولادت امام زمان عجل الله تعالی

فرجه الشریف آن بزرگوار را به) روح القدس (سپرد و خطاب به او که با ملایکه به صورت پرنده‌گانی ظاهر شده بودند فرمود:

( این فرزند را ببر و حفظ کن و هر چهل روز یک بار او را پیش ما بیاور. سپس خطاب به فرزند خود فرمود: تو را به آن کسی که مادر موسی، فرزندش را به او سپرد می سپارم. نرجس خاتون از فراق فرزند گریان شد. امام فرمود: آرام باش و بدان که شیر خوردن از غیر پستان تو بر او حرام است و به تو باز می گردد؛ همچنان که موسی به مادرش بازگشت. حکیمه خاتون سؤال کرد که این پرنده چه بود؟ فرمود:

روح القدس بود.

نخستین کسی که امام زمان را شست رضوان خازن بهشت بود که با جمعی از ملائکه مقربین او را به آب کوثر و سلسبیل غسل دادند (20) و در احادیث دیگر روایت است که وقتی امام عصر متولد شد، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دستور فرمود: ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت بین فقرا و بنی هاشم تقسیم کنند و سیصد گوسفند عقیقه نمایند (21)

### **خزان زندگی نرجس خاتون (علیه السلام):**

تاریخ دقیق وفات ایشان همانند سال تولدشان نامشخص است و روایات متفاوتی در مورد آن وجود دارد

1 - روایتی وفات این بانوی با سعادت را در سال 261 هجری میداند مانند ذبیح الله محلاتی نویسنده ریاحین الشریعه.

نویسنده کتاب ریاحین الشریعه سال وفات بانوی سامرا را 261 ه. ق ذکر نمود، و می نویسد:

« در سنه 261 در سر من رای) سامرا (به جوار حق شتافت زیرا معتقدند نرجس خاتون زمان شهادت امام حسن عسکری در کنار ایشان حضور داشته است (22) که البته این مورد مشکوک است زیرا تاریخ نویسان اکثرا گفته اند کنیزی به نام صقیل در کنار امام بوده و عنوان نکرده اند وی همسر امام (علیه السلام) است همانند علامه مجلسی در قسمتی از

ص: 394

بحار الانوار اینگونه مطرح میکند که هنگام شهادت امام به غیر از عقید خادم امام وصاحب الامر وکنیزی به نام صقیل ویکی از یاران امام کسی در آنجا حضور نداشته ولی عنوان نمی کند که صقیل والده امام زمان است ویا درهمین کتاب ماجرا از زبان عقید بیان میشود و عنوان میکند به غیر از من وکنیزی صقیل نام وصاحب الزمان در کنار امام کسی نبود باز هم عنوان نمیشود که کنیز مربوطه نرجس خاتون است شیخ طوسی هم در قسمتی از کتابش الغیبه ماجرا را اینگونه مینویسد به غیر از علی نوبختی و امام زمان و عقید و یک کنیز کس دیگری کنار امام نبوده. پس ممکن است نرجس خاتون نباشد (23) مراجعه شود به شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام)

2 - به روایتی دیگر ایشان قبل از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفته اند زیرا هنگامی که امام از وقایع بعد از شهادت خود نسبت به فرزند و عیالش خبر داد حضرت نرجس خاتون از آن حضرت خواستند که دعا بفرمایند قبل از ایشان از دنیا بروند چون تحمل دیدن این امور راندارند. و امام (علیه السلام) اینچنین کردند (24)

3 - روایتی دیگر وفات ایشان را چند سال بعد از شهادت امام حسن عسکری میداند (25) زیرا اگر با توجه به حضور ایشان زمان شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) و همچنین روایتی که در مورد ایثار کنیزی به نام صقیل ذکر شده است در باره نرجس، مادر انتظار، باشد، سال وفات این بانو از 262 به بعد خواهد بود زیرا زمان ذکر شده در روایت دو

سال است و امام عسکری علیه السلام نیز در سال 260 به شهادت رسیدند. و این روایت این است

پس از شهادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام جعفر کذاب که اوضاع را بر وفق مرادش ندید به نزد معتمد خلیفه رفت و چگونگی اوضاع را شرح داده و از وجود امام زمان علیه السلام به او خبر داد معتمد که در پی چنین روزی بود سربازان را به خانه ایشان فرستاد آنها به خانه امام علیه السلام هجوم آوردند و منزل را بازرسی و سپس مهر و موم کردند. امام زمان علیه السلام از غفلت آنان استفاده کرد و از منزل خارج شد. آنان کنیزی صقیل نام را دستگیر کردند و برای بازجویی نزد مأموران بردند تا درباره کودک از او سؤال کنند، کنیز برای حفظ جان امام زمان علیه السلام ادعای بارداری

کردتا بتواند موضوع امام رامحفی کند و بازداشت شد. البته بنا بر برخی گزارش ها، طراح اصلی این حرکت حدیث بود و کنیز با صلاح دید وی آن را اجرا نمود. پس از دستگیری مدت دو سال تحت نظر قرار گرفت. در این دوران که تحت مراقبت عباسیان و در خانه معتمد خلیفه عباسی بود) به گفته ای در نزد ابن ابی الشوارب قاضی زندانی بود (، به یقین مشکلات زیادی برای او به وجود آمد و این محدودیت هابرایش ناراحت کننده بود. پس از انقضای این مدت به علت درگیری ها و آشوب هایی که در نقاط مختلف خلافت عباسی روی داد) مانند قیام صالح الزنج در بصره و حمله یعقوب بن لیث و مرگ ناگهانی عبیدالله بن یحیی بن خاقان ( حکومت عباسی تمام نیروی خود را برای رویارویی با این حرکت ها بسیج کرد و دیگر مجال سخت گیری در مورد خاندان امام علیه السلام باقی نماند. از این رو، از ایشان رفع توقیف به عمل آمد. و ایشان آزاد شده اگر او واقعا نرجس خاتون باشد پس از رهایی مدتی در خانه حسن بن جعفر کاتب نوبختی به سر برد و مورد توجه شیعیان قرار گرفت و آوازه صلاح، تقوا و مستجاب الدعوه بودن او در میان شیعیان پیچید. با توجه به کمال عظمت و فضیلت و پاکی وی، خیل عظیم مشتاقان اهل بیت علیهم السلام برای استجابت دعا و رفع گرفتاری و مشکلات خویش به او رجوع می کردند و این موجب سوء ظن عباسیان گردید. از این رو، وی را از دسترس جامعه شیعه دور نمودند. این جریان مصادف با دوران معتمد عباسی بود. وی نیز مانند متوکل مخالف جدی شیعیان بود. از این رو نرجس خاتون را از خانه حسن بن جعفر نوبختی بیرون کشید و در قصر خود محبوس نمود تا اینکه در دوران معتمد عباسی، این بانوی گرامی و بافضیلت وفات یافت و در کنار مرقد پاک امام حسن عسکری (علیه السلام) و امام هادی (علیه السلام) در سامرا به خاک سپرده شد. (26)

البته این از دیدگاه من مورد شک و تردید واقع است چرا که ممکن است صقیل نام کنیزی باشد که در خانه امام زندگی میکرده و این اشتباه از لحاظ شباهت نامها باشد زیرا به احتمال زیاد امام کنیزان بسیاری داشتند تا کسی نفهمد همسر واقعی امام کدام است از طرفی یاران و کنیزان یک امام به دلیل همراهی یک امام میتوانند ایمان قوی داشته باشند و از طرفی بعید نیست که یک کنیز بخواهد درقبال مهربانی های مولایش بخواهد

فداکاری کند و فرزند او را که میداند مصلح جهان است نجات دهد ( الله اعلم )

ادامه دارد.....

پی نوشتها و منابع:

- 1 - پژوهشی درباره زندگانی حضرت نرگس، مادر امام مهدی عج 2، پدیدآورنده: طیبی، ناهید، نشریه: پیام زن، شماره نشریه: 105
- 2 - تنقیح المقال، ج 1، ص 173
- 3 - الغیبه شیخ طوسی، ص 208؛ کمال الدین صدوق، ج 2، ص 417.
- 4 - مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 472؛ اثبات الهداه، ج 3 ص 363؛ بحار الانوار، ج 51 ص 6.
- 5 - برگرفته از کتاب: مهدی پور، علی اکبر، گزارش لحظه به لحظه از میلاد نور.
- 6 - مراجعه شود به بحار الانوار، ج 51، ص 7، حدیث 12 و غیبه شیخ طوسی
- 7 - بحار الانوار، ج 51، ص 7، حدیث 12 کمال الدین شیخ صدوق، 1363، ج 7، ص 417 طبری، 1407 ق، ص 263 غیبه شیخ طوسی، 1412 ق، ص 124
- 8 - کمال الدین صدوق، 1363، ج 2، ص 417 بحار الانوار، ج 51، ص 8، حدیث 12 غیبه شیخ طوسی 1412 ق، ص 124. پیشوای دوازدهم هیأت تحریریه مؤسسه در راه حق، ص 26 مهدی موعود، ص 88 بحار الانوار ج 1 ص 6 نجم الثاقب ص 12.
- 9 - بحار الانوار، ج 51، ص 8، حدیث 12 غیبه شیخ طوسی پیشوای دوازدهم هیأت تحریریه مؤسسه در راه حق، ص 26 مهدی موعود، ص 88 کمال الدین صدوق، 1363، ج 2، ص 418 نجم الثاقب ص 10 12 - بحار الانوار، ج 51، ص 8-9، حدیث 12 همان
- 11 - بحار الانوار، ج 51، ص 9، حدیث 12 غیبه شیخ طوسی
- 12 - همان
- 13 - همان
- 14 - بحار الانوار، ج 51، ص 10-6، ح 12، با تلخیص و تصرف در عبارات؛ برای اطلاع بیشتر، رک: مهدی موعود، ص 14-8 حدیقه الشیعه، ص 706-709 نجم الثاقب، ص 23 - منتهی الامال، ج 2، ص 284-281

ص: 397

15 - غیبه طوسی، ص 244، ح 210 شیخ صدوق (ره)، کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، باب 42، ح 2 بحار الانوار) مهدی موعود (، ج 13، ص 203 و 20 ؟ .

16 - بحار الانوار ج 51، ص 13

17 - بحار الانوار، ج 51، ص 19 منتهی الامال، ج 2، ص 285 غیبت شیخ طوسی ص 141.

18 - گردآوری پایگاه اینترنتی پرشین وی

19 - بحار الانوار ج 51 ص 12 کمال الدین دو جلدی، ص 424.

20 - منتخب الاثر، ص 320 اثبات الهداه، ج 7، ص 139، ح 683 اربعین خاتون آبادی، ص 24، و کتابهای دیگر.

21 - منتخب الاثر، ص 341 و 343. کمال الدین ج 2 ص 483.

22 - مراجعه شود به ذبیح الله محلاتی نویسنده ریاحین الشریعه

23 - برگرفته از بحار الانوار علامه مجلسی، ص 176 جلد 12 الغیبه شیخ طوسی زندگانی عسکریین ابوالقاسم سحاب ص 112

24 - زندگانی عسکریین ابوالقاسم سحاب ص 152 ج 2 و دیگر کتابها

25 - اقتباس از بحار، ج 5، ص 6 تا 10 ریاحین الشریعه ج 3، ص 24 تا 32.

26 - ماهنامه موعود شماره 97، پروین دخت اوحدی حائری برگرفته از زندگانی عسکریین ابوالقاسم سحاب ص 105 و 104

## زندگی نامه نرجس خاتون (س) قسمت دوم

### اشاره

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 8/48 قبل از ظهر روز 1388/11/17

تحلیل زندگینامه بانوی عشق و هجرت نرجس خاتون علیها السلام:

در قسمت قبلی سرگذشت نرجس خاتون و چگونگی ازدواج ایشان با امام حسن عسکری علیه السلام بیان شد و در ادامه سعی داریم به

تحلیل زندگی ایشان بپردازیم

با خواندن سرگذشت معجزه گونه نرجس خاتون علیها السلام سئوالات بسیاری

ص: 398

بسیاری از تاریخ نویسان خصوصا تاریخ نویسان غرب و همچنین عده ای دیگر که قصد توهین به ساحت مقدس امامان راعلیهم السلام را دارند این داستان را غیر واقعی دانسته و آن را چیزی جز دستمایه تخیل مسلمانان نمیدانند و عنوان میکنند که مسلمانان با بافتن این داستان قصد بالا بردن مقام بزرگان خود را دارند و برای اثبات سخن خود خرده های بسیاری به این داستان واقعی میگیرند و متاسفانه در میان ما مسلمانان هم از این دسته افراد کم نیستند که البته از حق نگذریم نمیتوانیم به آنها خرده بگیریم زیرا متاسفانه کتابهای زیادی که به تفسیر زوایای زندگی ایشان پرداخته باشد وجود ندارد و اکثر کتابهایی هم که وجود دارد بسیار سطحی به موضوع پرداخته اند و کتابهای مفید هم یا کمیابند و یا بسیار گران قیمت و یا اصلا ترجمه نشده اند!!

و چون زندگی نرجس خاتون علیها السلام با اتفاقاتی معجزه گونه همراه است طبیعتا شبهات بسیاری رابه وجود می آورد در کشور ما از لحاظ مذهبی چیزی که زیاد دیده میشود کتابهای دعا است که اگر بخواهی بعضی از آنها را با هم مقایسه کنی فقط جلدشان با هم تفاوت دارد کتابهایی که هرکس از هر جا رسیده) اکثر بدون صلاحیت (باهزینه هنگفت بیت المال چاپ کرده است من واقعا متاسف میشوم که در برخی از سایتها ببینم که با سئوالاتی که مطرح میشود وجود مقدس یگانه منجی عالم بشریت زیر سؤال میرود و در بعضی موارد حتی به ایشان توهین میشود فقط به دلیل عدم آگاهی.

هر چند آگاهی من نیز بسیار اندک است ولی در اینجا سعی میشود در حد فکر و توان به برخی سئوالات با استفاده از کتابهای گوناگون و مقالات و غیره... پاسخ داده شود امیدوارم مفید واقع شود

### **زادگاه واقعی نرجس خاتون کجاست و دین رسمی آنان چه بود؟**

او یکی از شاهزادگان قصر امپراتوری قسطنطنیه پایتخت بیزانس، استانبول



مرحوم صدوق مطابق روایتی او را ملیکه دختر یشوع پسر قیصر روم می داند (1).

زادگاه نرجس، مادر امید و انتظار، قسطنطنیه است. پیش از آنکه این سرزمین توسط قسطنطنین اول ملقب به کبیر به این نام خوانده شود» بیزانس «نام داشت.

بیزانس پایتخت امپراطوری روم شرقی

بود که در سال 330 م تا 395 م در قسمت شرقی امپراطوری روم به وجود آمد و تا حدود سال 1261 م پایدار ماند. (2)

هنری لوکاس در تاریخ تمدن خود می نویسد:

« قسطنطنیه را کونستانتینوس (قسطنطین متوفی 337 م) بنا گذاشت و در سراسر میان سده های میانه (از سال 500 تا 1292 میلادی) برجسته ترین شهر اروپایی بود. (3)

رومیان قبل از امپراطوری کنستانتین بت پرست بودند ولی از زمان او به بعد مسیحی شدند. کنستانتین به آیین مسیحیت آزادی و امنیت داد. از این رو کشور روم مملو از کلیسا گردید و درون اجتماعات مسیحیان که رو به گسترش بود یک فعالیت شدید در باره حکمت الهی و دانش عقاید به وجود آمد. (4)

مرحوم کلینی می نویسد: مادر قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف کنیزی سیاه از « نوبه » استان شمالی سودان بوده است. (5) وی ضمن حدیثی طولانی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله نقل می کند:

يَأْتِي ابْنَ خَيْرِهِ الْإِمَاءِ ابْنُ النَّوْبِيَةِ الطَّيْبِيَةِ الْفَمِ، الْمُنْتَجِبَةِ الرَّحْمِ...

می آید پسر بهترین کنیزان، فرزند کنیز نوبی نژاد خوش دهن و خوش رحم... (6).

که البته این موضوع با تحقیقات فراوان محققین رد شده است خود مرحوم کلینی در مورد نام و نسب مادر حضرت مهدی هیچ نظری از خود ندارد و این امر را هم به طور مستقل، در ضمن احادیثی که در اثبات ائمه دوازده گانه از زبان امام رضا علیه السلام نقل می کند، که با همه اخباری که در مورد مادر امام زمان نقل شده کاملاً

متفاوت است و خیلی مورد توجه محدثان و مورخان، حتی شاگردان کلینی، واقع نشده است.

## نسب واقعی نرجس خاتون چه بود؟

1 - شیخ کامل سلیمان در یوم الخلاص می نویسد: «مادر امام عصر، نرجس دختر یسوعا بن قیصر روم می باشد که از نسل شمعون وصی حضرت عیسی (علیه السلام) است. نرجس به صورت ناشناس با لشکریان پدرش، برای مداوای مجروحین جنگ، همراه شد و این جنگ در جنوب شرقی اروپا با مسلمین اتفاق افتاد. شاهزاده به اسارت گرفته شد ولی احدی مطلع نشد که او دختر قیصر روم است.» (7)

2 - نرجس دختر یسوعا، پسر قیصر روم است و مادر او از نوادگان شمعون صفا و فرزند کلیسا و انجیل است

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه آمده است:

مهدی از فرزندان من است. صورتش مانند ماه منیر می درخشد. رنگ رخسارش عربی و قد و قامتش اسرائیلی است. (8)

3 - در روایات آمده است که امام زمان، مهدی منتظر (عجل الله تعالی فرجه الشریف، پس از ظهور در خانه خدا خویشتن را این گونه معرفی می کند:

« یا معشر الخلائق!... الا و من اراد ان ينظر الی عیسی و شمعون فهما انا ذا عیسی و شمعون... (9)

ای مردم... بدانید اگر کسی بخواهد عیسی و شمعون را بنگرد همانا من عیسی و شمعون هستم...

حضرت با این جمله جد مادری خویش را که ریشه دوم اوست معرفی نموده و با این سخن نقش عظیم مادر را بیان می فرماید.

4 - باز شیخ صدوق از امام حسین علیه السلام پنج حدیث نقل نموده که آن حضرت فرموده است، امام قائم از فرزندان من می باشد که از آن جمله می توان به روایتی اشاره کرد که عبدالرحمان بن حجاج از امام صادق علیه السلام و او از پدر

بزرگوارش امام باقر علیه السلام و وی از امام سجاد علیه السلام نقل کرده که امام حسین فرموده است: نهم از فرزندان من، سنتی از حضرت یوسف و موسی بن عمران را به همراه دارد. او قائم اهل بیت ما است و او صاحب غیبت است. (10)

5 - نام پدر نرجس خاتون در اکثر منابع حدیثی: «یوشعا» ذکر شده، ولی طبری آن را «یشوعا» ثبت کرده (11)

6 - نام پدر نرجس یوشعا بود و از همین نام پدر او هم میتوان پی برد که او مسیحی و از رومیان بوده زیرا:

یسوع در عبری به معنای نجات دهنده است و در انجیل پنجاه مرتبه یسوع به کار رفته و منظور از آن حضرت عیسی (علیه السلام) است، و در زبان عبرانی بین یسوع و یوشوع و یوشع فرقی نیست و هر سه به یک معنا می باشند (12)

بنابر این یشوعا یک نام مسیحی، برگرفته از یسوع به معنای نجات دهنده و معادل یوشع می باشد.

اما یسوعان فرقه ای از مسیحان هستند که به سه اصل: تقوی، فقر و اطاعت از پاپ معتقدند (13)

لازم به ذکر است که مادر نرجس خاتون نوه شمعون صفا است

### شمعون صفا کیست ؟

1 - شمعون صفا، فرزند حمون بن عمامه، جد مادری بانو نرجس است او برترین خواری حضرت مسیح علیه السلام بود. رابطه وی با حضرت عیسی چنان نزدیک بوده که گاه او را برادر حضرت عیسی خوانده اند او پس از عروج مسیح (علیه السلام) با یک انتصاب الهی جانشین او شده و به عنوان وصی حضرت مسیح در تاریخ شناخته شده است. احادیث بسیاری وجود دارد که شباهت منصب ولایی حضرت علی (علیه السلام) و شمعون صفا را نمایانگر است و ما به علت اختصار از ذکر آنها معذوریم (14)

2 - درباره عظمت شمعون کتب تاریخی غرب مهر سکوت را شکسته و می نویسند:

« در عید نزول الواح موسی (علیه السلام)، پنجاه روز پس از احیای مسیح، شمعون

الصفاء در بین جماعت مردم وعظ وخطابه کرد. در کتاب» شرح احوال حواریون «روایت می کند که در آن روز شمار پیروان مسیح به قریب 3000 نفر افزایش یافتند (15) و این میزان تأثیر کلام شمعون را می رساند و نشان از بزرگی او دارد.

3 - شمعون صفا سومین سفیر حضرت عیسی (علیه السلام) به انطاکیه است که در سوره « یس «آیه 14 بیان شده است. (16)

4 - شمعون در میان مسیحیان به « پطرس «معروف است، چنان که در متن انجیل آمده است:

و نام های دوازده رسول این است: اول شمعون، معروف به « پطرس «... این دوازده را عیسی فرستاده، به ایشان وصیت کرده گفت:

«... بیماران را شفا دهید، ابرصان را طاهر سازید، مردگان را زنده کنید. «(17) مفسران انجیل نیز اتفاق نظر دارند که اسم پطرس « شمعون «است. (18)

« شمعون «در زبان عبری به معنای: شنونده است و در انجیل ده نفر به عنوان « شمعون «آمده است که یکی از آن ها « پطرس مقدس «وصی حضرت عیسی علیه السلام می باشد. (19)

5 - طبق روایات، شمعون پسر عمه حضرت مریم علیها السلام است. (20)

6 - پیامبر گرامی اسلام درباره شمعون می فرماید:

«... آن هنگام که اراده خدا بر غیبت عیسی قرار گرفت بر او وحی شد که نور و حکمت الهی و دانش کتابش را به شمعون بن حمون صفا به ودیعه بگذارد و او را جانشین خود بر مؤمنین قرار دهد. عیسی نیز چنین کرد و (21)

7 - شمعون وصی حضرت عیسی شد، در ادامه راه آن پیامبر خدا و ترویج آیین و افکار او از هیچ کوششی فروگذار نکرد و به رویارویی با دشمنان مسیح پرداخت.

در روایات اسلامی داستان هایی از کرامات و مجاهدات های او ثبت شده است. وی تا مدتی پس از عروج حضرت عیسی علیه السلام پنهان شده بود و مخفیانه در یک جزیره زندگی می کرد تا از شر یهود در امان باشد. بنا به روایتی از علی علیه السلام پیروان حضرت عیسی هفتاد و دو فرقه شدند و از آن میان، تنها پیروان شمعون رستگار و نجات یافتند.

شمعون کتابی نیز داشت که در آن به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ویژگی های او تصریح شده است. این کتاب در دست مسیحیان نجران هم بوده. بحیراء نیز با استفاده از اطلاعات همین کتاب توانست رسول خدا را در دوازده سالگی بشناسد و به پیامبری او بشارت دهد. شمعون صفا سرانجام در زمان پادشاهی شخصی به نام اردشیر به شهادت رسید و پس از او حضرت یحیی علیه السلام حجت خدا بر مردم شد.

و فرزندان شمعون قبل از شهادت حضرت یحیی توسط خود ایشان به وصایت منصوب شدند و در طول تاریخ در خشخش فراوانی داشتند (22)

8 - در مورد نسب نرجس خاتون و این که او دختر یثوعا پسر امپراتور روم است، حدیثی از امام عسکری علیه السلام داریم، که آن را فضل بن شاذان قبل از تولد حضرت بقیه الله (علیه السلام) با یک واسطه از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده اند، و اینک متن حدیث: فضل بن شاذان از محمد بن عبد الجبار روایت می کند که گفت:

به محضر سرورم امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا، جانم به فدایت باد، من دوست دارم بدانم بعد از شما امام و حجت خدا بر بندگان کیست؟ فرمود:

« امام و حجت خدا بعد از من فرزند منست، که هم نام رسول خدا و هم کنیه آن حضرت است، او پایان بخش حجج الهی و آخرین خلیفه از خلفای پروردگار است.»

پرسیدم: مادرش چه کسی خواهد بود، ای پسر رسول خدا؟ فرمود:

« از دختر پسر قیصر، نوه امپراتور روم، آگاه باش که او در آینده ای نزدیک متولد می شود، مدتی بس طولانی در پشت پرده غیبت از مردم عزلت می گزیند، سپس ظاهر می شود.» (23).

این حدیث قبل از تولد حضرت بقیه الله علیه السلام از امام حسن عسکری علیه السلام صادر شده و شخصیت مورد اعتماد و استنادی چون فضل بن شاذان آن را در کتاب گرانقدر اثبات الرجعه درج کرده، و میان فضل بن شاذان و امام حسن عسکری علیه السلام، فقط یک واسطه است، و او محمد بن عبد الجبار است، که شیخ طوسی بر وثاقتش تأکید نموده است. (24).

این حدیث در حد اعلاى صحت است و مى تواند بر استحکام حدیث بشر بن سلیمان بیفزاید و آن را بیش از پیش مورد اعتماد و استناد قرار دهد.

روی این بیان هیچ تردیدی نیست که حضرت نرجس خاتون علیها السلام دخت یشوعا، فرزند قیصر، و نوه امپراتور روم هستند.

پس میتوان نتیجه گرفت که نسب نرجس خاتون از جانب مادر نسب والایی بوده است

حال باید جد پدری نرجس خاتون را بشناسیم

باتوجه به سن امام حسن عسکری علیه السلام و تاریخ شهادت امام هادی علیه السلام در سال 254 هجری قمری و توجه به این نکته که امام هادی علیه السلام در سالهای پایانی عمر نرجس را خریداری فرموده اند یعنی احتمالاً بین سالهای 248 الی 253 هجری قمری) بین سالهای 862 تا 867 میلادی (با نگاهی گذرا به تاریخ امپراطوری روم جای هیچ تردیدی باقی نمی ماند که امپراطور روم در آن روزگار میخائیل بن تتوفیل مشهور به میخائیل سوم بود.

میخائیل سوم کیست؟

میخائیل سوم فرزند کوچک «توفیلوس» (بود) (829-842) توفیلوس مصلح قوانین و سردار سازندگی و مدیر با وجدانی بود که شیوه تمثال شکنی را زنده گرداند و بر اثر ابتلا به اسهال خونی در گذشت «توفیلوس» همان سالی که معتصم عباسی مرد، در گذشت. همه کسانی که سیره حکومتی تتوفیل را نوشته اند، از او به خوبی یاد کرده اند. ویل دورانت در ضمن شرح رخدادهای امپراتوری روم می نویسد:

توفیلوس (829 842 م. (مصلح قوانین، امپراتور آبادکننده، و مدیر با وجدانی که رسم تمثال شکنی) بت شکنی (را زنده کرد و بر اثر ابتلا به اسهال خونی در گذشت.

بیوه اش) «تودوره» (به عنوان نایب السلطنه ای قابل (843 856 م. (به آزار و اذیت مردم پایان داد (25)

استاد معین نیز در این زمینه می نویسد:

ص: 405

وی برای استقرار عدالت بی رحمانه کوشید، سرداری عالی قدر بود و موجب توسعه امپراتوری گردید. (26)

در همان سالی که الواثق بالله عباسی به خلافت رسید، تئوفیل در روم درگذشت، و تاج و تخت بیزانس به پسرش میخائیل (رسید) (27)

مورخان تصریح کرده اند که به هنگام درگذشت تئوفیل پسرش میخائیل خردسال بود، و لذا همسرش تئودوره صاحب تخت و تاج شد. (28)

میخائیل سوم سی و ششمین امپراتور روم است که از سال 842 تا 867 میلادی برابر 227 تا 253 هجری بر سرزمین پهناور روم حکومت می کرد.

و در دوران امپراتوری 25 ساله اش با شماری از خلفای عباسی، چون واثق، متوکل، منتصر، مستعین، معتز، و مهتدی معاصر بود. میخائیل به اداره کشور تمایل نداشت، او همواره سعی می کرد که اداره مملکت را به دیگری واگذار کند و خود فقط سلطنت نماید. و شورای نائب السلطنه را به سرپرستی مادرش «تئودورا» و دایی اش قیصر بارداس تشکیل داد. مادرش، چهارده سال به تنهایی حکومت کرد و جنگ های سختی ضد دولت اسلامی، در این مدت به راه انداخت و دوازده هزار اسیر مسلمان را به قتل رساند) شاید همین رخداد هول ناک، قیصر بارداس را واداشت چند ماه بعد، خواهرش را زندانی کند. طبری، در حوادث سال 241 هجری فاجعه کشتار اسیران را ذکر کرده است. )

در 856 میلادی، برادرش) قیصر بارداس (وی را کت بسته، مجبور به اقامت در دیری کرد. وی بعد درگذشت در عهد بارداس، برزگزاده ای از اهل مقدونیه به نام «باسیلیوس» مهتری اسب میخائیل را به عهده داشت. او اگر چه بی سواد محض بود ولی در اثر کاردانی از مهتری به ریاست تشریفات دربار ارتقا یافت. کم کم درصدد اشغال امپراتوری برآمد. او نخست میخائیل سوم را متقاعد نمود که «بارداس» برای خلع کردن میخائیل توطئه می کند، سپس او را در سال 866 م. خفه کرد. میخائیل که سالیان درازی عادت کرده بود سلطنت کند نه حکومت، اینک باسیلیوس را در امپراتوری خود شریک نمود، و تمامی امور مملکت را به دست او سپرد. باسیلیوس، کم کم نقشه قتل میخائیل را

نیز مطرح کرد، تاریخ سال 867 م. راسال کودتای نظامی نام میگذارد سالی که کودتای نظامی به رهبری باسیلیوس برعلیه میخائیل سوم رخ داد. ومدتی بعد با کشتن میخائیل وارث تاج و تخت وی شدو به حکومت خاندان عموریه پایان می دهد. آن گونه که در تاریخ ثبت است، باسیلیوس، شخصی بی سواد و خشن و خون آشام بود. (29) و بدین گونه میخائیل به سال 867 میلادی، اندکی پیش از شهادت حضرت هادی (علیه السلام) به دست باسیلیوس به قتل رسید (30)

لازم به ذکر است که در سالهای پایانی حکومت میخائیل سوم به دلایل توطئه های بسیار وشک وتردیدها وقتلها، بسیاری از شاهزادگان فرار میکردند از طرفی تار و مار شدن خاندان عموریه، گزارش فرار و آوارگی شاهزادگان قصر را تقویت می کند. پیدایش بانو نرجس در سالهای کودتای نظامی و به هنگامی که برخوردهای آسیب زا رخ می نماید شاهد و گواه ادعای بانو نرجس است که از بانوان و شاهزادگان قصر می باشد و دست سرنوشت، او را به بغداد رسانده است.

البته مورخان اسلامی اتفاق نظر دارند که میخائیل به سال 257 ق. در عهد امام حسن عسکری (علیه السلام) به دست باسیلیوس به قتل رسید. (31)

در کتاب تاریخ بزرگ جان نوشته کارل گریمبرگ خصایل قیصر این گونه به تصویر کشیده شده است:

« قیصر قدرت را در پرتو اسلحه و زور به دست آورد ولی هرگز آهنگ آن نداشت که همیشه بر اسلحه متکی باشد و حتی نگهبان شخصی را هم برای خویش نگاه نداشت و هیچ کس پیش از وی چنین جوانمردانه از قدرتش استفاده نکرده بود.

هیچ کدام از پادشاهان عصر باستان به اندازه قیصر از عصر خود جلوتر نرفته بودند (32) در جای دیگر همین مورخ می نویسد:

« قیصر نمونه بارزی از رومیانی بود که سرشار از خونسردی، خویشتن داری و مال اندیشی می باشد.

« مومسن «وی را یگانه مردی می بیند که سلطه جهانی او، وی را از راه به در نبرده است. »



صفتی چون جوانمردی، خویشتن داری، آرمانی بودن و آینده نگری و... از جمله صفات قیصر است که طبیعتاً در فرزندان وی مثل یسوعا، پدر نرجس، ظهور و بروز نموده و این بانوی بزرگوار نیز از آنها بی بهره نخواهد بود. شیخ صدوق می نویسد: «نرجس در قصر قیصر روم شرقی، جد پدری خود، رشد کرد (33) و منظور از قیصر در این عبارت همان قیصر، با صفتی که گفته شد، است.

البته گفتنی است که همه پادشاهان روم را قیصر می نامند

به احتمال قوی یسوعا پسر میخائیل بن توفیل است، ولی احتمال آن نیز می رود که وی پسر توفیل باشد که قبل از میخائیل دوازده سال بر سمند امپراطوری تکیه داشت.

### **چرا یک شاهزاده رومی و مسیحی برای امام حسن عسکری انتخاب**

شد نه یکی از دختران مسلمان عرب؟

اول اینکه نرجس خاتون را خداوند انتخاب کرد

فوق تدبیر خلاق آری هست تدبیر خدای ذوالمن

در میان میلیونها بانوی پرده نشین که در نیمه قرن سوم هجری در شرق و غرب جهان در سرا پرده عفت و پاکی جای داشتند، آفریدگار جهان تنها در یکی از آنان این لیاقت و شایستگی را به ودیعت نهاده بود که وعاء نور یزدان قرار بگیرد، به سرا پرده خاندان عصمت و طهارت راه یابد، و خورشید فروزان امامت از برج او طالع گردد.

جالبتر این که بانوی بی همتا، ملکه دو سرا، مادر یوسف زهرا، و وعاء نور خدا، دخت یسوعا و از تبار حواریون حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - انتخاب شده است.

خداوند حکیم از روی حکمت بالغه اش مادر فرمانروای جهان هستی حضرت حجه ابن الحسن المهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را از کاخ امپراطوری

قیصر روم و پایتخت بیزانس برگزیده است.

فرعون دهها هزار کودک را سر برید تا از تولد حضرت موسی (علیه السلام) جلوگیری کند ولی خدا خواست که حضرت موسی در خانه فرعون زندگی کند و پرورش یابد و سرانجام طومار عمر فرعون به دست او در هم پیچد.

کسری و قیصر نیز قرن‌ها با مسلمانان جنگیدند تا از گسترش اسلام در بلاد پارس و بیزانس جلوگیری کنند ولی خدا خواست که در هم کوبنده اکاسره و قیصره از تبار کسری و قیصر باشد، و اینک به حدیث زیر توجه فرمائید:

یزدگرد به هنگام فرار از مدائن - پس از جنگ قادسیه - در برابر ایوان مدائن ایستاده و گفت: «ای ایوان خداحافظ، من رفتم ولی به سوی تو باز می‌گردم، خودم و یا یکی از فرزندانم که هنوز هنگام ظهورش نرسیده است.»

سلیمان دیلمی می‌گوید: «به خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض کردم:

تعبیر «یا یکی از فرزندانم» در گفتار یزدگرد چیست؟ فرمود: ذلک صاحبکم القائم بامر الله - عزوجل - السادس من ولدی، قد ولده یزدجرد فهو ولده:

«مقصود از آن صاحب شما حضرت قائم (علیه السلام) است که به فرمان خدا قیام خواهد کرد، او ششمین فرزند من و از تبار یزدگرد است.» (34) با توجه به این که شهر بانو دختر یزدگرد مادر امام سجاد (علیه السلام) است (35) حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - از تبار یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی، متوفای 31 هجری (می باشد).

البته از طرفی برای پاسخ دادن به این سوال باید نکاتی را در مورد ویژگی های نرجس خاتون متذکر شد

از نظر دانش روانشناسی انسانها را می‌توان از دو طریق شناخت. اول از طریق حسب و نسب و پیشینه خانوادگی آنها و سپس با توجه به وجود صفات نیک و شایسته و رفتارهای صحیحی که از آنان دیده شده است. در مورد نرجس دانستیم که از نظر خاندان و تبار، بسیار والا و بلندمرتبه است. اکنون به صفات شخصی آن بزرگوار می‌پردازیم تا به حقیقت وجودی او آگاهی یابیم. صفاتی که تاحدی او را

برازنده داشتن مقام مادر امام زمان میکند صفات و ویژگیهای این بانوی فرهیخته را می توان این گونه برشمرد

## 1 - طینت پاک و اخلاق نیکوی نرجس در قصر:

نرجس از سالاله پاک شمعون - وصی نیک مسیح (علیه السلام) ج بود با اینکه وی دوران کودکی را در قصر بوده اما مادراو با نقل حکایت شمعون دوستی خدا و خدادوستان را در اعماق وجود او به ودیعه می گذارد. تربیتهای صحیح و مذهبی مادر، موجب گردید که ملیکا شایستگی اولیه برای پیمودن راهی دشوار را بیابد؛ راهی که او را به مقام والای مادر مصلح کل راهنمایی میکرد. یکی از مهمترین تأثیرات تربیت مذهبی به نحو صحیح آن است که فرد از فروغلتیدن در لذایذ مادی و دنیای کوچک جسمانی بازداشته میشود و به مسائل معنوی و ماورای امور مادی توجه پیدا میکند. از دیگر سوی، دلبستگی خاص امپراتور به ملیکا، او را سرآمد منسوبات قیصر ساخت و از آن رو، تعلیم اخلاق و آداب اجتماعی پسندیده و آموزش زبان رومی و حتی زبان عربی، برای این نوه عزیز را به بهترین آموزگاران قسطنطنیه سپرد. (36) وی با اینکه در کاخ می زیست و با خاندان امپراطوری زندگی می کرد اما آنچنان پاک و با عفت بود که گویی شباهت به خانواده خود ندارد، بلکه به مادر و خانواده مادری کشیده و زندگیش همچون زندگی شمعون و عیسی علیه السلام و مریم علیها السلام از صفا و معنویت و پاکی خاصی برخوردار بود، از اینرو دوست داشت با یک خانواده پاک و خداپرست وصلت کند و به توحیدیان بپیوندد، خداوند او را در این هدف کمک کرد و او را بطور عجیب به خواسته و هدفش رسانید.

بی گمان این افتخار برای نرجس خاتون، از آن جهت بود که ایشان حتی در دربار روم پاک می زیستند و مقام انسانی خود را به رذایل دنیوی نیالوده بودند و چگونگی راه یافتن آن بانوی مطهره به خانه وحی و امامت، از مصادیق بارز کلام حق تعالی است که می فرماید: و من یتق الله يجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه إن الله بالغ أمره قد جعل الله لكل شیء قدرا: هر کس

نسبت به خداوند تقوی و پرهیزکاری پیشه کند، خداوند برای او راه گریزی در مشکلات قرار خواهد داد و از جایی که او گمانش را نمی کند به او روزی خواهد داد و هر کس فقط بر خدا توکل کند، او برایش کافی است. بدرستی که خداوند امرش را به انجام می رساند. او برای هر چیزی اندازه و مقدار مشخصی قرار داده است سوره طلاق آیه 2 و 3

اودر رویاهای صادقانه امامان و پیامبران رادید که این خود گویای مقام والای اوست پس از آن در قصر

اودر دل رازی بزرگ و عشقی الهی را مخفی داشته بود. درایت و تیزهوشی او از یک سو و حلم و بردباری وی از سوی دیگر، سبب رازداری گشته و او رؤیای صادق خود و آن چه را در دلش میگذشت ربا احدی در میان نگذاشت. همین ویژگیهای اخلاقی و شخصیتی وی بود که او را آماده مراحل بعدی رشد و تکامل میساخت.

در این گام او مهم ترین فضیلت و ویژگی اخلاقی و شخصیتی را از خود نمایان ساخت که بزرگان و به ویژه قدیسان دینی به آن آراسته اند. رازداری که جز در سایه درایت و تدبیر فوق العاده و صبر و بردباری چشمگیر به دست نمی آید، رمز موفقیت شاهزاده ی روم در اولین آزمایش بود که به خوبی شایستگی های لازم را از خود آشکار ساخت.

جلوه ای دیگر از نیک سیرتی او رامیتوان در درخواست از امپراتور برای مدارا با اسیران مسلمان مشاهده کرد

او با تعالیمی که دیده بود آشنایی کامل با ادیان دیگر منجمله اسلام داشت و حق را از باطل میشناخت و هنگامی که با پیشنهاد حضرت فاطمه (س) مواجهه شد فوراً اسلام را پذیرفت او عاشق مادیات دنیوی نبود و خواهان عشق الهی و پاک زیستن بود اگر اینگونه نبود قصر قیصر را با آن همه ثروت و مقام رها نمیساخت و خود را در لباس کنیزان اسیر نمیکرد

آری این چنین یک دختر پاک و دانا، آلودگی کاخ شاهان را رها کرد و در خط جد مادریش شمعون قرار گرفت و سرانجام به سعادت عظمای همسری حضرت امام

حسن عسکری علیه السلام در آمد و لیاقت پر افتخار مادر حضرت قائم (عج) را پیدا کرد.

2 - کیمیای ادب:

بشر بن سلیمان می گوید هنگام ورود شاهزاده رومی به سامراء، امام علی النقی (علیه السلام) به او فرمود: خداوند مهربان عزت و سرفرازی اسلام و ذلت و فرومایگی مسیحیت را چگونه به تو نمایاند و شرافت و برتری محمد (صلی الله علیه و آله) و دودمانش را چگونه بر تو آشکار ساخت؟

این شاهزاده مؤدب با کمال خضوع گفت: ای فرزند رسول خدا! چگونه برای شما چیزی را شرح دهم که خود آگاهترید و بیش از من می دانید (37)

ادب یکی از ویژگیهای والای انسانهای کامل است و نمود و تجلی ادب در رفتار و گفتار انسانها مشاهده می گردد. خداوند در قرآن کریم کمال ادب را داشته و پیامبر بزرگوارش نیز با جمله زیبای «أَدْبَنِي رَبِّي فَأَحْسِن تَأْدِيبِي» (38)

خود را تأدیب شده الهی معرفی می کند و انسانهای برجسته همواره با این صفت شایسته شناخته می شوند. حکیمه دختر امام جواد (علیه السلام) می فرماید:

روزی نزد نرجس رفتم) پس از ازدواج او با امام عسکری علیه السلام. او در حالی که می خواست کفشهایم را درآورد گفت: ای بانوی بزرگ من اجازه دهید کفشهایتان را درآورم؛ گفتم: تو بانو و صاحب من هستی تو را نرسد که خدمت من کنی و کفش از پایم درآوری بلکه این من هستم که باید به دیده منت خدمتگزار تو باشم (39)

و این نهایت ادب پاک بانوی روم به دختر امامت و ولایت است.

در روایت دیگر حکیمه خاتون می گوید: شب تولد حضرت حجت عجل الله فرجه الشریف به امر امام حسن عسکری (علیه السلام)، برادرزاده ام، نزد آنها ماندم. پس از آنکه اثر حمل و بارداری در نرجس ندیده و با سخن امام حسن آرامش و قرار یافتم نزد نرجس برگشتم. او پرسید: امشب در چه حالی هستید؛ بانوی من!

گفتم: نه، بلکه تو بانوی من هستی و خاتون خاندان ما می باشی (40) نرجس با واژه «بانوی من» ادب و ارادت خویش به خاندان پیامبر اسلام را ابراز می کند.

ص: 412

او با بینش و بصیرت خود دریافت که سعادت ابدی در امور مادی نیست و باید آن را در جای دیگر جستجو کرد او با سختیهای فراوان به محضر امام رسید

بانوان بیدار و بصیر همواره در عرصه انتخاب بهترینها را برمی گزینند و ظاهر فریبنده برخی از مسایل آنها را دچار مشکل در گزینش نمی کند. نرجس، بانوی شرافت، در محضر امام هادی (علیه السلام) است و حضرت به او می فرماید: «فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَكْرِمَكَ فَأَيُّمَا أَحَبَّ إِلَيْكَ عَشْرَةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ أَوْ بَشْرَ لَكَ بِشَرَفِ الْإِبْدَانِ.»

دوست دارم تو را گرامی دارم و عطایی دهم. کدام برای تو بهتر است؟ ده هزار درهم یا بشارت به عزت و شرف جاودانه؟

نرجس شاهزاده رومی است که در قصر زیبا و باشکوه قیصر به سر برده است، همواره در ناز و تنعم مادی بوده است اما بینش و بصیرت وی نسبت به زندگی تا حدی است که هرگز نعمتهای جاودانه معنوی را با مادیات عوض نمی کند. از این رو در پاسخ امام هادی (علیه السلام) می گوید: بشارت به شرفی جاودانه را می خواهم.

و امام می فرماید: بشارت باد تو را به فرزندی که سیطره حکومتش شرق و غرب عالم را فراگیرد و زمین را پر از عدل و داد نماید (41)

و این گونه ظرف وجود نرجس قابلیت میزبانی حضرت ولی عصر (عجل الله فرجه الشریف) (را یافته و این گونه زیباترین تولد آفرینش صورت می گیرد.

با اندک تدبیر در اوضاع سیاسی سامرا، در زمان امام حسن عسکری (علیه السلام) درمی یابیم که نرجس با آگاهی نسبت به زمان خود و بینشی والا خویشتن را در معرض شناخت جاسوسان قرار نمی دهد و این گونه از جان آخرین وصی پیامبر محافظت می کند. اوضاع سیاسی در آن زمان به اندازه ای سخت و خفقان زا بود که به خاطر مسایل امنیتی مقدمات زفاف امام حسن عسکری (علیه السلام) و نرجس در منزل حکیمه خاتون برقرار شد مبادا دشمن احتمال ولادت امام زمان (عجل الله

پس از تولد نیز نرجس با فرزند خویش در شرایطی استثنایی زندگی کرده و همواره شاهد حضور جاسوسان بنی عباس در بیت آل محمد (صلی الله علیه و آله) بود. زندگی در چنین شرایطی حقیقتاً نیاز به یک پشتوانه قوی معنوی و بصیرتی ژرف بود.

یکی دیگر از مظاهر بینش و بصیرت این بانوی بصیر سخنی است که در پاسخ بشر بن سلیمان که از اولاد ابوایوب انصاری است و مورد اعتماد حضرت هادی (علیه السلام) می گوید. بشر می گوید: ... کنیز نامه امام دهم را از جامه اش بیرون آورد. و می بوسید و می بوید و آن را بر دیدگان و گونه هایش می گذاشت، به او گفتم:

عجبا! تو نامه ای را می بوسی که نویسنده اش را نمی شناسی!؟

در پاسخ گفت: «ایها العاجز الضعیف المعرفه بمحل اولاد الانبیاء اعزنی سمعک و فرغ لی قلبک انی ملیکه بنت یشوعا (43)

ای در ماند؟ کم معرفت به مقام اولاد پیامبران! گوش به من ده و دل سوی من دار.

من ملیکه دختر یشوعا، پسر قیصر هستم و...»

شناخت و معرفت حقیقی نسبت به اولیاء و انبیاء الهی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در گرانبهایی است که نصیب هر کس نمی شود. این شاهزاده رومی و نواده وصی عیسی چنان معرفتی دارد که عظمت و مقام والای امامت را نادیده درک کرده و ولایت اهل بیت را در دل دارد. و چه زیبا در زیارتنامه این بانو می خوانیم که: «أشهد أنك مضیت علی بصیره من امرک (44)

4 - شهد شکیبایی:

آنچه از نوشتار مورخین مسلمان و غیر مسلمان برمی آید آن است که اوضاع سیاسی و فرهنگی سامراء بسیار متشنج بوده و زندگی در چنین اوضاع و احوالی نیاز به شکیبایی دارد. با اندک تأمل در تاریخ ولادت امام زمان (عجل الله فرجه الشریف))

255 ه. ق (و شهادت امام دهم که سوم رجب سال 254 ه. ق (45) بود و افزایش فشار خلفای عباسی بر بیت امام، می توان تا حدی به مشکل زندگی در سامراء در آن زمان آگاهی یافت. بنا بر روایات متعدد ازدواج امام حسن عسکری (علیه السلام) و نرجس در زمان حیات امام هادی (علیه السلام) بوده و تولد امام زمان (عجل الله فرجه الشریف) در زمام امامت پدر بزرگوارشان امام حسن عسکری (علیه السلام) بود. از این رو می توان تخمین زد که حداقل یک سال و یک ماه پس از ازدواج نرجس فرزند بزرگوارش دنیا آمده و در این مدت نهایت فشار دستگاه حکومتی بر خانواده امام وارد می شده است تا از ظهور آخرین وصی پیامبر جلوگیری شود.

در این مدت کوتاه که از زندگی مشترک نرجس با امام (علیه السلام) می گذشت مدت زیادی را امام حسن عسکری در زندان بوده و مسؤولیت سنگین تربیت و حفظ فرزند از گزند دشمنان به دست بانوی شکیبایی، نرجس بود. مورخان می نویسند:

« آنچه مسلم است از سال 255 تا 256 در زمان مهتدی (خلیفه عباسی در آن زمان) امام حسن عسکری (علیه السلام) مدتی را در زندان به سر بردند و محل زندگی ایشان جوسق بود... بار دیگر در سال 259 ه. ق قبل از ماه ذی الحجه امام (علیه السلام) را زندانی کردند (46) با توجه به اینکه امام حسن عسکری (علیه السلام) در هشتم ربیع الاول 260 ه.

ق به شهادت رسید و این در حالی است که چهار ماه از آخرین زندانی ایشان می گذرد، به نظر می رسد مدت زیادی را پس از ازدواج در زندان به سر می بردند و صبر و شکیبایی نرجس در این مدت با توجه به مسایل سیاسی فراوانی که در سامراء بود قابل تحسین و نیز بررسی می باشد امام عسکری حتی در خارج از زندان نیز آزادی نداشته و در واقع سامراء به تمامی برای ایشان زندان بود و اختناق به حدی بود که ایشان توقیعی برای شیعیان فرستادند به این تأکید:

« الا یَسْلِمَنَّ عَلَیَّ - أَحَدٌ وَ لَا یُشِرُّ الَیَّ بیده و لایومی فانکم لا تأمنون علی انفسکم (47) کسی بر من سلام نکند، کسی از شما به من اشاره نکند شما بر خود ایمن



بانوی صبر برای رضای خدا شکیبایی کرد و امروز زائران او در مقابل مرقد شریفش می خوانند که:

... واجتهدت فی مرضات الله و صبرت فی ذات الله و حفظت سرالله.

از طرفی تحمل نرجس در اسارت قابل تحسین است شاید این اسارت، راه رسیدن به عزت و کمال باشد؛ زیرا در پی هر سختی، آسانی وجود خواهد داشت. ملیکا در واقعه ی اسارت و رسیدن به محبوب از این طریق، همانند حضرت یوسف (علیه السلام) است که گرچه پیغمبر و پیغمبرزاده بود، اما برادران حسودش او را به چند درهم ناچیز فروختند. یوسف در راه پرنشیب و مملو از خوف و خطر روزگار، قدم به بازار بردگی و برده فروشی گذاشت؛ زندان، شکنجه های روحی، نیش زبان ها، مرارت ها و تهمت ها را تحمل کرد، آن گاه در اثر صبر و بردباری در راه حفظ پاکی و پارسایی، سرانجام به تخت عزت و فرمانروایی مصر تکیه زد و به جهانیان ثابت کرد که در تمام مراحل زندگی می توان شرف و انسانیت خود را لکه دار نساخت و اصالت و نجابت را حفظ کرد. (48)

رسیدن به مقام والای معرفت و یقین، کار سخت و دشواری است که همه کس توان پیمودن آن را ندارد. تنها کسانی به نور حقیقت کامیاب می شوند که از میان لجن زار مادیت، شهوت، هوا و هوس، خودخواهی، مناصب دنیوی و القاب پر زرق و برق آن گذر کنند و خود را کاملاً فقیر و ذلیل در برابر حق تعالی احساس کنند.

ملیکا که دورانی از زندگی خویش را در رفاه و مادیات گذرانده و در کاخ قیصر روم به عنوان عزیزترین شاهزاده در تنعمات دنیوی و افتخارات اجتماعی غرق بوده است، باید از تمامی آن ها رها شود، به لباس یک اسیر درآید، سختی ها را متحمل شود، مورد اهانت سنگین خرید و فروش قرار گیرد، از شاهزادگی تا بردگی فرود آید و همه را به خاطر خدا و عشق به ولی خدا به جان خریدار باشد، تا از این طریق هر آن وجود او از ناپاکی ها تطهیر گشته و به فضایل و کمالات آراسته گردد. این قدیسه ی پاک، با طی کردن مراحل مختلف زندگی خود، برای شیعیان و حتی تمامی

کسانی که در صدد رسیدن به حقیقت می باشند، چگونگی طی کردن مسیر الی الله را مشخص می کند و الگو و اسوه ی همیشه تاریخ برای پویندگان راه کمال و سعادت می گردد.

نرجس خاتون، بانوی تربیت شده در مکتب دین و مذهب، از ایمانی محکم و عقل و خردی کامل بهره مند است. پیشامدهای سخت روزگار و حوادث تلخ و دشوار، هر قدر کشنده باشند، نمی توانند او را از زندگی مأیوس و از رسیدن به هدف و مطلوب بازدارند. آن چه بیش از هر امر دیگری به نرجس مدد می رساند و گام به گام راه را به او نشان می دهد و او را تا سر منزل مقصود هدایت می کند و آن چه مانع از پای افتادن ملیکا می گردد و تاب و توانی فوق تصور به او ارزانی می دارد، گوهر ارزشمند عشق است که تمامی درون او را تصرف کرده و او هیچ چیز جز محبوب خویش و خواست او را نمی پسندد و نمی خواهد.

عشق بالاترین نعمت الهی است که مظاهر گوناگونی دارد. از زیباترین مراتب آن، عشق به خداوند و عشق به ولی و خلیفه کامل خداوند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) است؛ عشق به کمالات معنوی و جمال ملکوتی امام، همان عشق به جمال الهی و کمال مطلق لایتناهی است.

از دیگر مظاهر عشق پاک و الهی، محبت زن و شوهر به یکدیگر است. شاهزاده ی روم هر دو را یکجا جمع کرده و سراسر وجودش عشق به ابامحمد، ولی خدا و همسر عزیزش، گشته است. در این عشق، شهوات نفسانی و هوا و هوس راه ندارد، بلکه عشقی سراسر ملکوتی و روحانی است؛ عشقی که تمام اعماق وجود عاشق را از هر آلودگی و ناپاکی مصون ساخته، انوار حق را بر وجودش تابانده و او را از خود بی خود ساخته است. این عشق، همانند آهنی، که در کوره به رنگ آتش درآمده و عین آتش شده است، هم خود عین نور و حرارت می گردد و هم حرارت بخش و نورآفرین. این مقام فقط از آن زیدگان عالم است و نرجس خاتون یکی از زیدگان و نوابغ روزگار است که به این فیض اعظم رسیده و عشق امام، سر تا پای وجود او را روشن ساخته است. وجود یکپارچه نور و حرارت او، نوربخش و حرارت آفرین

عشق واقعی، محبت فوق العاده و مجذوبیت کامل در برابر صفات جلال و جمال آفریدگار جهان و رسیدن به کمالات معنوی و حقیقی است که جز از راه اطاعت دستورات دین و شریعت مقدس و معرفت کامل حاصل نمی گردد. حکما در کتب خویش، عشق را در معنای واقعی و صحیح آن، از کمالات و از بزرگترین سعادات می دانند. این در حالی است که جاهلان و هواپرستان، تخیلات ناشی از طغیان غرایز جنسی و احساسات منبعث از شهوات غریزی و نفسانی را، به خطا و اشتباه عشق نام نهاده اند. همچنان که برخی فرقه های ضاله، از جمله تصوف، که از عرفان حقیقی بی بهره مانده اند. برای گرم کردن بازار خویش، کلمه عشق را به معنایی باطل و مطابق خواسته ها و مقاصد خویش به کار می برند. این همه را نباید به پای عشق گذاشت و به خاطر اعراض از معانی باطلی که عشق نامیده شده است، از معنای حقیقی و اصلی آن نیز اجتناب ورزید و این کلمه زیبا را که بر نعمتی بزرگ و کمیاب دلالت دارد محکوم ساخت. (50)

## 5 - بر محور ولایت:

سوسن از سلاله شمعون، وصی نیک سیرت مسیح، با دو بال محکم ایمان و عقل، در آسمان عشق به پروازی ملکوتی دست یازید، وی در این اوج گیری به قله های رفیع توحید ناب، معرفت رسالت و عشق به امامت و ولایت، از ابتدا تحت هدایت مستقیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حضرت زهرا (علیها السلام) قرار گرفت و تمامی گام های خویش را به فرمان امام از سر طاعت و عشق به محبوب برداشت. او که از نسلی پاک و خانواده ای والا مقام بود و تمامی دوران زندگی خود را در قصر را با تعالیم مذهبی، تربیتی شایسته و آموزش های لازم در ابعاد گوناگون سپری کرده بود، کاملاً مستعد و لایق پرورشی خاص و هدایتی ویژه از سوی خاندان قرآن و عترت بود.

همه ی این مراحل و مراتب باید طی شود تا سرانجام با وصال به محبوب و

معشوق خویش، شایسته و سزاوار بارداری و تولد فرزندی پاک گردد که منجی همه جهانیان و تحقق وعده الهی برای استقرار دولت حق و نابودی باطل می باشد.

نکته قابل توجه در این قضیه، عشق به ولایت در وجود نرجس است. او به خاطر وجود این ارادت از خانه و خانواده و مزایای مادی زندگی و شاهزادگی که خود مقام بزرگی در دنیا بود و موجب توسعه امپراتوری گردید. (26) ست دست کشیده و به سوی امامت و ولایت رهسپار می گردد. چهره زیبای ولایت مداری نرجس را می توان در زیارتنامه مخصوص ایشان مشاهده نمود: «و رغبت فی وصل ابنا رسول الله عارف بحقهم مؤمن بصدقهم معترف بمنزلتهم مستبصر بامرهم مشفق علیهم، موثر هواهم و... (و شهادت می دهم به اینکه) مایل شدی در پیوند با خاندان رسول الله (صلی الله علیه و آله) در حالی که معرفت حقیقی به آنها داشته و به راستگویی و صدق آنها مومن بوده و به مقام و منزلت آنها اعتراف کردی و بینای به امر امامت آنها بودی و بر آنان مهربان بوده و میل آنها را بر میل خود مقدم داشتی.» (51)

6 - بر قله معنویات:

سیر و سلوک معنوی مقدماتی دارد که اولین آنها انجام عبادت‌های تشریح شده از سوی شارع مقدس است. در جریان زندگانی بانو نرجس و ماجرای شب تولد فرزندش، وجهه معنوی و الهی این مادر آسمانی به وضوح آشکارا می گردد. او فرایض دینی را از حکیمه خاتون، دختر امام جواد (علیه السلام) آموخته است و شاهد بر این مطلب ادامه حدیث بشر بن سلیمان است که می گوید: وقتی نرجس را نزد مولایم امام علی النقی آوردم، ایشان خادم خود را به سوی حکیمه فرستاد و چون حکیمه وارد شد حضرت به او فرمود:

«ها هی!»؛ این همان است. حکیمه او (نرجس) را مدتی طولانی در آغوش گرفت و از دیدارش مسرور گشت. آنگاه ابوالحسن علیه السلام به وی فرمود: «یا بنت رسول الله! خذیها الی منزلک و علمیها الفرائض والسنن فانها زوج ابی محمد و أم القانم علیه السلام؛ ای دختر رسول خدا او را به خانه خود ببر و واجبات و سنتها را

ص: 419

به وی بیاموز که او همسر ابومحمد و مادر قائم (عجل الله فرجه الشریف) است. (52)

پس این شاهزاده رومی تعالیم دینی و فروع آن را نزد عمه امام عسکری علیه السلام آموخت و اصول را آن گونه که در صفحات پیشین ذکر کردیم نزد سیده نسا جهانیان، حضرت زهرا علیها السلام. مرحله بعد از آموختن دین و ایجاد باورهای آسمانی؛ عمل به آنهاست. از روایتی که در مورد تولد فرزند بزرگوار نرجس خبر می دهد التزام عملی این بانو استفاده می گردد. حکیمه خاتون که اخبار تولد امام زمان عموما از ایشان روایت شده است می گوید در آن شب که حضرت صاحب در سحرگاه آن به دنیا آمد من به دیدار امام عسکری علیه السلام رفته بودم و ایشان مرا برای افطار نگاه داشت. البته در روایت معتبر دیگری آمده است: امام عسکری علیه السلام کسی را نزد من فرستاد در نیمه شعبان سال 255 و پیام داد: «یا عم! اجعلی اللیل افطارک عندی فان الله عز و جل سیسرک بولیة و حجته علی خلقه خلیفتی من بعدی؛ (53)

عمه جان! امشب افطار را نزد ما بیا زیرا خدای تبارک و تعالی در این شب فرزندم حجت را که حجت خدا بر روی زمین است آشکار خواهد ساخت. «سپس حکیمه خاتون می فرماید:» فلما ان صلیت المغرب و العشا الاخر اتیت بالماند فافطرت انا و سوسن و بایتنا فی بیت واحد فغفوت غفو... پس از نماز مغرب و عشا غذا آورده شد من و سوسن افطار کردیم و سپس با او خوابیدم. »

روزه بودن نرجس خاتون در آخرین روز بارداری و خواندن نماز شب به نقل حکیمه خاتون در آن شب که نمایانگر انجام این عمل در شبهای دیگر هم هست، نمونه هایی از عبادات و پای بندی این بانوی گرامی به مستحبات است.

## 7 - مادری، جلوه ای جاودان:

خورشید وجود نرجس در مقام مادری را می توان در سه جلوه به نظاره نشست:

الف (حفظ سر الله:

ص: 420

نرجس به واسطه صفای باطن و نور عبادات به جایی می‌رسد که گنجینه رازهای الهی می‌شود؛ آنجا که در زیارتنامه او می‌خوانیم: و المستودع اسرار رب العالمین [سلام بر تو ای کسی که] اسرار و رازهای الهی به تو سپرده شده است.

شاید منظور از اسرار پروردگار جهانیان وجود مقدس امام زمان علیه السلام است که مدتی نزد نرجس به ودیعه نهاده شد و شاید کراماتی که خداوند به خاطر شایستگی او به وی عطا نمود، مورد نظر است چنانچه در قسمتهای پایانی زیارتنامه ایشان می‌خوانیم که: فهتاک الله بما منحک من الکرام و امراک.

پس گوارا کند خداوند بر تو آن کرامتی را که به تو بخشید و آن را برای تو سودمند گرداند.

امام زمان علیه السلام یکی از اسرار الهی بود که تولدش مخفیانه بود و زندگی اش نیز از اسرار آسمانی. و نرجس بهترین حافظ این سر بود. امام حسن عسکری علیه السلام به عمه خویش حکیمه فرمود:

«در طلوعه فجر آثار جنین بر تو ظاهر می‌شود زیرا مثل او) نرجس (مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت اثری از بارداری او ظاهر نشده و احدی از حال او آگاه نگردد. (54)»

در تاریخ، چند مادر بزرگوار وجود دارد که در مورد بارداری با هم شباهت دارند.

مادر حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام و نجمه، مادر امام رضا علیه السلام و نرجس از این مادران هستند. این مادران برجسته به یقین از بارداری خود اطلاع داشتند ولی به علت آگاهی از وضعیت سیاسی و فرهنگی زمان خویش این سر را همچنان تا هنگام ولادت فرزند حفظ می‌کردند. و اگر چنین نبود در زیارتنامه بانو نرجس از صفت «حافظ سر الله» یاد نمی‌شد زیرا این فضیلت آنگاه وجود دارد که شخص از وجود سر باخبر باشد. در زیارتنامه می‌خوانیم: اشهد انک...

و حفظت سر الله و حملت ولی الله و بالغت فی حفظ حجت الله؛ شهادت می‌دهم که تو... و نگاه داشتی راز خدا را و ولی خدا را حمل کردی و در نگهداری حجت خدا تلاش کردی. »

در فرازی از زیارتنامه ایشان می خوانیم: «شهد انک احسنت الکفال و ادیت الامان و...؛ شهادت می دهم که به راستی تو نیکو پرستاری کردی (از امام زمان علیه السلام) و ادا کردی امانت را و...»

آن گونه که قبلاً گفتیم پس از تولد امام زمان علیه السلام مدت زیادی، امام حسن عسکری علیه السلام در زندان بودند و در نتیجه تربیت و حفظ و سرپرستی فرزند بزرگوار ایشان به نرجس، مادر فداکار وی، سپرده می شد.

به گواه تاریخ نرجس وظایف مادری را به نیکوترین وجه انجام داد و از این رو با عبارت «و احسنت الکفاله» این واقعیت به گوش عصرها و نسلهای آینده رسیده و می رسد. حتی پس از شهادت امام حسن علیه السلام، با در نظر گرفتن احتمال زنده بودن نرجس خاتون علیها السلام نرجس علاوه بر حزن و اندوه فراوان و انجام رسالت یک همسر شهید به حفظ تنها یادگار ماندگار از همسر خویش پرداخته و لحظه ای از محافظت وی غافل نشد. از این گفتار حکیمه خاتون معلوم می شود که نرجس تنها بانوی خانه امام عسکری علیه السلام است زیرا اگر بانوان و یا کنیزان دیگری وجود می داشتند حکیمه، بانوی بیت امامت، بارداری را منحصر در نرجس نمی دانست و آثار حمل را تنها در او جستجو نمی کرد.

ج (بر مسند تربیت:

کتابهای فراوانی در مورد اخلاق و ویژگیهای اخلاقی حضرت ولی عصر علیه السلام نوشته شده است که با بررسی و مطالعه این کتب به نقش تربیتی مادر بزرگوار ایشان می توان پی برد.

در روایتی از محمد بن عبدالله المطهری آمده است که: «حکیمه خاتون پس از شهادت مولایم امام حسن عسکری علیه السلام در مورد حجت خدا برایم سخن گفت. «او جریان تولد و کیفیت تولد امام زمان علیه السلام را نقل می کند تا می رسد

به آنجا که می گوید هنگامی که روح القدس حضرت صاحب را برای نگاهداری و پرورش علم و معرفت به آسمان برد، شنیدم که ابامحمد، امام عسکری علیه السلام، فرمود: أُستودعک الذی استودعته ام موسی. سپردم تو را) ای فرزندم (به آنکه مادر موسی به او سپرده بود) فرزندش را (. در این حالت نرجس، مادر مهربان امام زمان علیه السلام، گریه کرد امام علیه السلام به او فرمود: اسکتی فان الرضاع محرّم علیه الا من ثدیک و سيعاد الیک کما رد موسی الی أمّه؛ آرام باش که او تنها از شیر تو می نوشد و بزودی به سوی تو برمی گردد و همان گونه که موسی به مادرش برگردانده شد. (55))

شاید فرازی از زیارتنامه که می خوانیم» و ادیت الامان و اجتهدت فی مرضات الله؛ و ادای امانت نمودی و در راه خوشنودی خداوند کوشش کردی «اشاره به همین قضیه باشد. زیرا مهر و عاطفه مادری با تحمل دوری از طفل سازگاری ندارد مگر اینکه انگیزه الهی در میان باشد و برای رضای خدا بوده و همچنین با یک جهان بینی صحیح که همه چیز را از آن خدا دانسته و خود را امانتداری که سرانجام باید ادای امانت کند تلقی کند.

از دیگر صفات بانو نرجس که در زیارتنامه ایشان ذکر شده است تلاش و کوشش برای رضای خدا) و اجتهدت فی مرضات الله (و تبعیت از صالحان (مقتدی بالصالحین) است. صدیقه و مرضیه دو صفت از صفات بانوست که در کنار هم ذکر شده اند: السلام علیک ایتهای الصدیق المرضی. در قسمت قبل بیان شد که صدیقه هم به معنای راستگوست و هم تصدیق کننده و نرجس در این دو صفت با حضرت زهرا علیها السلام شریک می گردد. در جای دیگر می فرماید: السلام علیک ایتهای التّقیّه التّقیّه، السلام علیک ایتهای المرضیه، السلام علیک ایتهای المنعون فی الانجیل. تقیه، نقیه، مرضیه و مرضیه که برای بار دوم تکرار شده است از صفات ایشان است و همچنین این بانو در انجیل توصیف شده است. (56)

نرجس در کلام امامان و بزرگان:



برای شناختن افراد توجه به سخنان بزرگان در مورد آنان اهمیت شایانی دارد.

نرجس بانویی است که صفات والای او حکایت از شخصیت برجسته او می کند ولی آشنایی با او در آینه روایات عظمت این بزرگ بانورا بیش از پیش بر ما نمایان می سازد. در کتاب منتخب الاثر نه حدیث در این باره ذکر می کند. در این احادیث با واژه های « خیره الاماء (و)» سیده الاماء «از پاک بانوی سامراء، نرجس، یاد شده است (57)

پیشوایان و ائمه علیهم السلام از او به عنوان شایسته ترین کنیزان بهترین زنان و یا سرور زنان یاد کرده اند. (58)

مدائنی در ینابیع الموده، ص 512 می نویسد: حضرت علی (علیه السلام) بعد از واقعه نهروان خطبه خواند و در قسمتی از آن فرمود: ...  
فیا ابن خیره الاماء متی تنتظر؟ پس ای فرزند بهترین کنیزان تا چه زمان منتظر می مانی؟

و امام صادق (علیه السلام) در پاسخ ابابصیر که پرسید قائم شما اهل بیت کیست؟ فرمود:

« یا ابابصیر! هو الخامس من ولد ابنی موسی ذلک، ابن سیده الاماء (59)

ای ابابصیر! قائم ما پنجمین فرزند پسر موسی است، پسر بهترین کنیزان...

و در روایتی است که از امام باقر (علیه السلام) پرسیدند آیا منظور امیرالمؤمنین (علیه السلام) از جمله بابی یابن خیره الاماء «حضرت فاطمه است؟ فاطمه خیر الحرائر (60) فاطمه بهترین زنان آزاده است. یعنی مراد مادر حضرت حجت است، نرجس.

- هنگامی که از امام رضا (علیه السلام) پرسیدند: «قائم آل محمد چه کسی است؟»

فرمود: الرابع من ولدی، ابن سیده الاماء:

« او چهارمین فرزند از تبار منست، او فرزند بانوی کنیزان است ». (61)

و نیز در تاریخ ذکر شده است که امام حسن مجتبی (علیه السلام) پس از صلح با معاویه در جمع بیعت کنندگانش فرمود:

« چه می دانید که من چه کردم! آنچه کردم بهتر است برای شیعیانم از آنچه که خورشید بر آن طلوع و غروب می کند. آیا من امام شما نیستم و طاعتم بر شما واجب نیست؟! ... پس خداوند متعال ولادت) قائم (او را مخفی نگاه داشته و او را غایب

می کند او نهمین فرزند برادر حسین و پسر سیده زنان) سیده الاماء (است (62)

به فرموده امام حسن عسکری (علیه السلام) در جواب محمد بن عبدالجبار که پرسید مَن یتولد هو یابن رسول الله؟ وصی شما از چه کسی زاده می شود؟» من ابنه قیصر ملک روم (63) از دختر) نواده (قیصر روم. لذا او از تبار قیصر است

حکیمه» عمه امام عسکری علیه السلام «که خود از بزرگ بانوان خاندان امامت است، مادر بزرگوار امام زمان را بانوی خود و بانوی خاندان خویش می خواند و خود را خدمتگزار او می دانست. (64) به یقین اگر آن بانوی گرامی) نرجس (از امتیازات والایی بهره مند نبود هرگز آن معصومین با عظمت، او را این چنین مدح نمی کردند و او را با واژه های «بهترین» و «سیده» توصیف نمی کردند و هرگز حکیمه خاتون، اینهمه اسم گل را) ریحانه، سوسن و... (بر او نمی نهاد و او را به این اسامی نمی خواند.

در این که» نرجس «مادر صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف خانم والامقامی بوده است شکی نیست زیرا شایستگی و پاکی او مورد تأیید بوده است چگونه می توان عظمت روحی و معنوی او را کتمان کرد و یا در آن شک کرد در حالی که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و صادقین علیهما السلام او را بهترین و سیده کنیزان می خوانند.

چون حریم پاک در هر آینه ای کعبه قلبی است در هر سینه ای (65)

هنگامی که امام صادق و امام رضا (علیهما السلام) از مادر حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - سخن می گفتند، حضرت نرجس خاتون هنوز به دنیا نیامده بود، و شاید پدرش» یشوعا «نیز دیده به جهان نگشوده بود.

خلاصه سخن نرجس خاتون هنگامی که مسیحی بوده است و اسلام بر او عرضه نشده بود مطیع محض آیین مسیحیت بود و از جمیع جهات شایسته بود و چون اسلام بر او عرضه شد با جان دل پذیرفت و مسلمان خالص شد و اگر مسلمانی ناب نبود آن همه معصومان از او مدح نمی کردند.

مقام شفاعت نرجس خاتون:

ص: 425

نرجس، بانوی نجابت و نیایش است که شمیم حضور او در سامرا پس از گذشت قرن‌ها جان شیعیان شیفته خاندان ولایت و امامت را طراوت می‌بخشد و در سایه این آفتاب روشن اجابت، دلها آرام و قرار می‌گیرد

یکی از فضیلت‌های این بانوی بزرگوار، مقام شفاعت اوست. سید بن طاووس در زیارتنامه‌ای که برای این بانوی ماجده ذکر می‌کند می‌نویسد: «و سودمند کن مرا به زیارت آن بانو و بر دوستی و محبت او پایدار بدار مرا و از شفاعت او و فرزندش محروم مفرما و مرا با او و فرزندش محشور کن.»

انسانهای کامل و اولیا برجسته الهی به اذن خداوند متعال دارای مقام شفاعت می‌شوند و این مقامی بس عظیم است. پاک بانوی بیت امامت نیز از این مقام الهی بهره برده و شافع دوستداران خود و فرزندش می‌باشد. با نگاهی گذرا به شیوه‌های بزرگان و اندیشمندان دینی، نقش شفاعتی ایشان در دنیا را می‌توان دریافت و شفاعت آخرت را به زمان دیگر وا گذاشت.

مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی می‌فرماید:

آنگاه که در سامرا بودیم، بیماری وبا و طاعون شیوع پیدا کرده و هر روز عده‌ای مبتلا شده و می‌مردند. روزی گروهی از اهل علم در منزل مرحوم سید محمد فشارکی (ره) بودند که میرزا محمد تقی شیرازی به مجلس آنها وارد شدند. ایشان در مقام علمی، هم سطح با مرحوم فشارکی بودند. در آنجا صحبت از وبا و طاعون و خطرات آنها شد میرزای شیرازی فرمود: اگر من حکمی کنم آیا انجام می‌شود؟ همه گفتند: بلی.

فرمود: من حکم می‌کنم که شیعیان سامرا از امروز به مدت 10 روز زیارت عاشورا بخوانند و ثواب آن را هدیه به روح شریف نرجس خاتون، والده ماجده حضرت حجت، نمایند و ایشان را نزد فرزندش شفیع نمایند که ایشان شفاعت امتش را نزد خدا بکنند، من ضامن می‌شوم که هر کس چنین کند مبتلا به وبا و طاعون نشود.

آیت الله حائری یزدی فرمود: شیعیان مقیم سامرا اطاعت کرده و زیارت عاشورا را خوانده و هدیه به نرجس خاتون کردند. پس از آن تلف شدن شیعیان متوقف شد و همه

روزه عده ای از عامه می مردند و این مطلب به قدری واضح بود که آنان از خجالت، مردگان خود را شبها دفن می کردند. (66)

با توجه به این جریان که پسر بزرگوار آیت الله حائری یزدی، موسس حوزه علمیه قم، از پدر خویش نقل می کند، مقام و عظمت بانو نرجس به حدی است که برای توسل به امام زمان علیه السلام از ناحیه ایشان بهتر می توان وارد شده و حاجت‌های دنیوی و اخروی را درخواست کرد.

شناخت نرجس خاتون در زیارتنامه:

یارتنامه ای که برای این بانو ثبت شده است حکایت از بلندی مرتبه و عظمت شائن این بانوی بزرگ دارد. ترجمه بعضی از فقرات این زیارتنامه که سید بن طاووس در مصباح الزائر نقل کرده بدین شرح است:

(... سلام بر تو ای صدیقه طاهره، سلام بر تو ای شبیه مادر موسی و ای دختر حواری حضرت عیسی و سلام بر تو ای پرهیز کار پاکیزه، سلام بر تو ای راضیه مرضیه، سلام بر تو ای وصف شده در انجیل و خطبه ازدواج خوانده شده به وسیله روح الامین. و ای کسی که پیامبر در وصلت فرزندش با تو رغبت کرد... سلام بر تو و بر روح و بدن پاکیزه ات شهادت می دهم که کفالت را بخوبی انجام دادی و امانت را ادا کردی و در راه رضای خدا کوشش و صبر نمودی و سرّ خدا را حفظ و ولیّ خدا را حمل کردی و در حفظ حجت خدا، نهایت سعی خود را نمودی و در وصلت نمودن با فرزند رسول خدا رغبت کردی در حالی که به حق آنها عارف و به صدقشان معتقد و به شائن و منزلتشان بینا و بر آنها مشفق و برگزیده هدایتشان بودی. شهادت می دهم که عمر خود را با بینش صحیح گذراندی و به صالحان اقتدا کردی و راضی و مرضی و پرهیز کار و پاک دنیا را وداع نمودی، خداوند از تو راضی باد و تو را راضی بگرداند و بهشت را جایگاه تو قرار دهد و...» (67)

فقرات بالا بخوبی نشان از عظمت شان این بانو دارد.

در جریان هجرت ولایت مدارانه نرجس نکات جالب و ظریفی وجود دارد که برای جوانان امروز ما مفید و مؤثر است. بنا بر روایتهای ذکر شده در کتب تاریخی، هجرت نرجس، در پی دیدن سه رؤیا صورت گرفت. به نظر می رسد ضروری باشد که با ذکر مقدمه ای در مورد خواب و رؤیا بحث را پی گیریم.

نفس انسان چون مجرد از ماده است و فوق زمان و مکان می باشد همین که انسان به خواب رفت و نفس او از کنترل حواس ظاهری اش آزاد گشت می تواند به گذشته و آینده نظر کند و واقعیاتی را که بعداً تحقق می یابد ملاحظه کند.

بنا به فرموده اندیشمندان خواب حجت نیست و نمی توان زندگی را بر مبنای خواب اداره کرد. بسیاری از خوابها نتیجه خطورات ذهنی و یا برخوردهای انسان در طول روز است و در واقع عبور نمایش گونه وقایع روز در شب است.

گفتنی است که خوابهایی که پیامد برخوردهای روز افراد است از سنخ همین مواردی است که قابل اعتنا و تعبیر نیستند ولی همه خوابها چنین نیست. رؤیای صادقه حقیقتی است که در جای خود باید مورد توجه قرار گیرد و ریشه ای قرآنی دارد.

آیت الله جوادی آملی در این زمینه مباحث زنده و زیبایی را بیان کرده است. به بیان ایشان اگر کسی اهل «رؤیت» باشد و نه اهل «نظر» آن گاه که خواب پیامبر و یا امام را می بیند در واقع خود پیامبر را دیده است و اگر اهل تقوا و اهل رؤیت باشد میزانی برای او هست که اشخاصی را که در خواب می بیند بشناسد زیرا خداوند فرمود: «من یتق الله يجعل له مخرجا (68)

یعنی انسانهای وارسته و باتقوا خوابهای مناسب و رؤیاهای صادقه می بینند و این گونه خوابها راهنما هستند برای انتخاب بهترین راهها. در جای دیگر ایشان می گوید: خداوند سبحان در هنگام خواب، روح انسانهای پاک را توفی می کند و آنها نزد معلم اول یعنی ذات اقدس الله می روند و چون او از آینده و «علم ما یکون» آگاه است و علم او عین

ذات اوست به این ارواح نیز از علوم آینده تعلیم می دهد لذا پس از بیدار شدن آنان نیز نسبت به آینده آگاهی هایی را می یابند (69) لذا هم خوابها پژواک اعمال بیداری نیستند و برخی از آنها به سان پیام آورانی هستند که انسان را برای رسیدن به کمال مطلوب یاری می رسانند و هدایت گر اویند.

برخی رؤیاهای را به چهار دسته به شرح زیر تقسیم نموده اند:

1 - خواب هایی که بازتاب افکار و زندگی روزانه ما یا امیال و آرزوها و گذشته زندگی ما هستند.

2 - خواب هایی که صحنه های آشفته و بی اساس و به تعبیر قرآن (اضغاث و احلام) اند که معلول فعالیت توهم و خیال است همانند افکاری که انسان در حال تب و هذیان پیدا می کند.

شکی نیست که خواب های نوع اول و دوم تعبیر خاصی ندارد و به عنوان رؤیاهای کاذبه از آن یاد می شود.

3 - خواب هایی که گویای ضمیر ناخودآگاه و تفسیر کننده چهره باطنی و درونی ما هستند.

4 - رؤیاهای صادقه: این گونه رؤیاهای از حوادثی خبری می دهند که از حصار زمان و مکان محدودی که در آن قرار دارد، خارج است. به بیان دیگر: رؤیاهای صادقه در آینده نزدیک یا دور واقعیت می یابند.

رؤیاهای صادقه دو گونه اند: قسمتی از آن ها صریح و روشن می باشند که تعبیری نمی خواهند بلکه بدون کمترین تفاوتی همان گونه که در عالم رؤیا دیده شده، تحقق می پذیرد. برخی از آن ها در عین این که بیان کننده حوادثی هستند که در آینده اتفاق می افتد، لیکن بر اثر دخالت عوامل خاص ذهنی و روحی یا غیر آن تغییر شکل یافته و نیازمند به تعبیر است، همانند دیدن برف در خواب، که گویای غم و اندوه یا بیماری است و دیدن نجاست در خواب که نشانه رسیدن پول و مال دنیا است.

لغویون دو واژه «رؤیا» و «خواب» (را مترادف می دانند، و از مصادیق «رأی؛ دیدن است. یعنی چیزی را در خواب می بیند. (70)

و این واژه 6 بار در قرآن آمده است. و در لسان قرآن، رؤیا به معنی حتمی بودن وقوع آنها است. (71) به این معنا هر آیه ای که از قرآن واژه «رؤیا» را ذکر کرده؛ آن رؤیا صادقانه و وقوع آن قطعی است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

خواب و رؤیا بر سه قسم است: یا بشارتی از سوی خداوند است یا غم و اندوهی از طرف شیطان است یا مشکلات روزمره انسان است. (72)

کسانی که خواب می بینند چند دسته اند:

دسته اول: کسانی که روح کامل و مجردی دارند و بعد از خواب رفتن حواس، با عالم دیگری مرتبط شده و حقایقی را صاف و روشن از دنیای دیگر دریافت می کنند. و دیگر نیازی به تأویل نیست.

دسته دوم: کسانی که دارای روح متوسط هستند و در عالم رؤیا حقایق را همراه با تشبیه و تخیل دریافت می کنند؛ این گونه خواب ها نیاز به تأویل دارد.

دسته سوم: کسانی هستند که روح آنان به قدری متلاطم و ناموزون است که خواب آنها مفهومی ندارد؛ این گونه خواب ها قابل تعبیر نیست.

قرآن در سوره های مختلفی (73)

به رؤیاها پرداخته و سه دسته فوق اشاره کرده است.

نمونه هایی از رؤیاهای صادقه در قرآن:

الف (رؤیای یوسف علیه السلام درباره سجده یازده ستاره و ماه و خورشید بر او) یوسف/5

ب (رؤیای دویار زندانی یوسف علیه السلام که یکی آزاد و دیگری اعدام شد.

(یوسف/41)

ج (رؤیای پادشاه مصر درباره گاو لاغر و چاق) یوسف/35 49

د (رؤیای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره فتح مکه) فتح/27

ه (رؤیای مادر موسی علیه السلام درباره گذاشتن بچه در داخل صندوق

و (رؤیای حضرت ابراهیم علیه السلام درباره ذبح فرزندش اسماعیل.

در نتیجه قرآن، رؤیا را یک اصل مسلم می‌داند و حاصل فعل و انفعالات مغزی و احاطه نفس و روح انسان بر آن معرفی می‌کند. اما تمامی رؤیاهای قابل اعتنا و تعبیر نمی‌داند. روح سالم و پاک، اندیشه ناب، ایمان، حتی غذا و... در رؤیاهای صادقانه دخیل است.

برخی از خوانندگان گرامی ممکن است به مسئله خواب حساسیت داشته باشند و از جهت شامل بودن گزارش تولد به رؤیا، سؤالاتی برایشان مطرح باشد،

جهت تکمیل اطلاعات و آگاهی از عواملی که موجب می‌گردد انسان و سایر موجودات زنده به خواب روند و بیان انواع رؤیاهای صادقانه و کاذب و علت آن به کتاب‌های زیر مراجعه شود:

به سوی جهان ابدی، زین العابدین قربانی، آیه الکرسی، پیام آسمانی توحید، محمد تقی فلسفی، همچنین کتاب دارالسلام از مرحوم محدث نوری که آن را در این رابطه تألیف کرده، و در ضمن چهار مجلد تمام ابعاد مسئله را بررسی نموده است.

در این جا فقط یادآور می‌شویم که رؤیاهای نرجس خاتون علیهاالسلام یقیناً رؤیای صادقانه، بلکه در حد مکاشفه بود. و در قرآن کریم رؤیای حضرت ابراهیم خلیل الرحمان (75)، رؤیای حضرت یوسف، رؤیای عزیز مصر، و رؤیای دو زندانی دیگر که با یوسف در زندان بودند، آمده است. (76) و ما از اینگونه موارد در تاریخ بسیار داریم

مسئله خوابهای دیده شده از سوی بانو ملیکا و یا همان نرجس خاتون از نوع رویاهای صادقانه است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: هرکس مرا در خواب ببیند، خوابش درست و مطابق با واقع است، چرا که شیطان نمی‌تواند خود را شبیه من سازد. همانگونه که نمی‌تواند در چهره اولیای خدا و پیامبران و امامان نور علیهم السلام در آید. و همچنین امام حسن عسکری علیه السلام به یکی از اصحاب خود می‌فرماید: کلام ما در عالم خواب مثل کلام ما در عالم بیداری است (77)

خوابهای بانوی نور و نیایش، نرجس خاتون، به یقین از جمله خوابهایی است که



قابل اعتبار و اعتنا است و برای آشنایی با این بانو باید به خوابها و رؤیاهای صادقه و صالحه ایشان هم توجه داشت. این خواب اولین گامی بود که نرجس با اراده الهی در وادی ولایت نهاد. به یقین او از وجود شخص و شخصی پیامبر آگاهی داشته و دین اسلام را می شناخته است و با توجه به جنگهایی که با مسلمانان داشتند اطلاعاتی در مورد دین اسلام داشته است. (78)

چرا نرجس خاتون با نامهای مختلف در کتب تاریخی ثبت شده است آیا تعدد نام برای او هویت او را زیر سؤال نمی برد؟

برای این دسته از دوستان باید ابتدا نامهای ذکر شده برای او را عنوان کرد و سپس موضوع بررسی شود

### نامهای نرجس خاتون علیها السلام:

ابومحمد بن شاذان از امام حسن عسکری (علیه السلام) در مورد آخرین حجت خدا و نام مادرش می پرسد؛ حضرت می فرماید: أمه ملیکه التي يقال لها بعض الايام سوسن وفي بعضها ريحانه و كان صقيل و نرجس أيضاً من اسمائها (79)

مادر او ملیکه است که برخی مواقع به او سوسن گفته می شود وگاهی اوقات ریحانه. و صقیل و نرجس از دیگر نامهای اوست.

محدثین و مورخین، نام های متعددی برای آن بانو ذکر کرده اند. از آن جمله، نرجس، سوسن، سبیکه، مریم، صقیل، حدیثه، حکیمه، نسیم، ورداس، ملیکه، ریحانه و خمط است. (80)

تعداد اسامی معمولاً به جهت شخصیت فوق العاده صاحب نام است، چنانکه امام صادق علیه السلام به هنگام شمارش مناقب حضرت زهرا علیها السلام می فرماید: برای حضرت فاطمه در نزد خداوند متعال 9 اسم است: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه و زهرا... (81)

## 1 - ملیکا در زبان عربی ملیکه:

ملیکه به معنای ملکه و شهبانو است به هنگام ولادت، پدر و مادرش او را « ملیکه » نام نهادند (82) ولی آن ها غافل بودند که چه اسمی با مسمی برای فرزند خود برگزیده اند و او روزی ملکه دو سرا خواهد بود، و او مادر فرمانروای جهان هستی است که همه سلاطین روی زمین پیشانی ادب بر آستانش می ساینند.

او به حق شایسته این نام است.

## 2 - نرجس:

هنگامی که او به اسارت مسلمانان درآمد خود را « نرجس » معرفی نمود (83) تا احدی از اسرار او آگاه نشود و شاهزاده بودنش آفتابی نگردد. دلیل انتخاب این نام در آن زمان شاید این باشد که این نام بسیار در میان کنیزان رایج بود « نرجس » نام گلی از رده تک لپه ای ها، و سر دسته گیاهان تیره نرگسی می باشد که گل هایش منفرد و در انتهای ساقه قرار دارد و به جهت زیبایی فوق العاده اش چشم معشوق را به آن تشبیه می کنند. (84) گل حضرت نرجس خاتون نیز در جهان خلقت منفرد است و در انتهای این جهان قرار دارد و همه عاشقان در آرزوی گوشه چشمی از آن محبوب گمگشته به سر می برند، به یادش زنده اند و در فراقش جان می سپارند.

## 3 - سوسن:

سوسن نیز گلی فصلی و دارای گل‌های زیبا و درشت به رنگ های مختلف است.

اصل این گل از اروپا و ژاپن و آمریکای شمالی و هیمالیا است. (85)

اما گل سوسن، گل همیشه بهار است که گذشت زمان و موسم خزان هرگز از طراوت او نکاهد و اصل او از جهان علوی است و نور مقدسش از اشعه انوار قدسی است، چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله تعبیر می فرماید: « پدر و مادرم، به فدای او باد که همنام منست و شبیه من و شبیه حضرت موسی بن عمران است، هاله ای از نور گرداگرد او

ص: 433

را فراگرفته، اشعه انوار قدسی از او ساطع است. «(86). نسب او از طرف پدر به شرق و از طرف مادر به غرب منتهی می گردد. سوسن نوعی گل خوشبو و معطر و پرفایده است که در کتاب های طب نیز آمده است.

4 - سبیکه:

طلای ناب و نقره خالص را گویند که پس از گداخته شدن ناخالصی های آن جدا گردد و طلای ناب و نقره خالص به صورت شمش از قالب ها ریخته شود. (87) او در پایتخت بیزانس در عشق امام عسکری علیه السلام گداخته شد و همه ناخالصی های امپراتوری روم به دست کیمیا اثر حضرت زهرا علیها السلام از او جدا شد و طلای ناب جهان خلقت از او پدید آمد.

5 - حکیمه) به نقل از کشف الغمه (:

بانوی دانشمند، فیلسوف و فرزانه را گویند و او بانوی فرزانه ای است که علم و حکمت را نخست در پایتخت بیزانس از معلم خصوصی و عرب زبان فراگرفته، (88) سپس فرائض دینی و سنن اسلامی را از پیشگاه «حکیمه» دخت گرامی امام جواد علیه السلام آموخته است (89). اما لفظ حکیمه، در متون روایی و تاریخی از او ذکری به میان نیامده است مگر در کلام ابن خشاب که گفته است: در روایتی (نقلی (به مادر او حکیمه گفته شده است. و یا گفته است بعض اصحاب تاریخ گفته اند: به مادر منتظر، حکیمه گفته شده است. (90) البته باید توجه داشت که این گونه نقل ها نمی تواند دارای قوت و اعتبار باشد چرا که ناقل مجهول است و در کلام دیگری مؤید و قرینه ای برای آن نداریم. به علاوه که می تواند اشتباه در نقل نیز باشد چرا که بانوی تربیت کننده نرجس خاتون جناب حکیمه خاتون بوده است.

6 - ماریه) مریم (:

که به نقل دروس از شهید اول است و نام مادر گرامی حضرت عیسی علیها السلام

ص:434

است و او مادر منجی جهان بشریت است که حضرت عیسی علیه السلام به اتفاق علمای شیعه و سنی به او اقتدا کرده در پشت سرش به نماز خواهند ایستاد. (91) البته لازم به ذکر است که نام مریم برای نرجس خاتون فقط در نقل دروس از شهی Zwnj; (و نرجس Zwnj; آن Zwnj; الایام سوسن و فی بعضها ریحانه و کان صقیل و نرجس أيضاً من اسمائها (79) د اول آمده و به صورت « قیل (» یعنی گفته شده (آمده است و Zwnj; ک Zwnj; می Zwnj; مردند. روزیه Zwnj; تو سودمند گرداند. این نشان از ضعف نام برای جناب نرجس خاتون است. Zwnj; خاتون Zwnj; وی Zwnj; ع Zwnj; ع لذا محقق بحرانی در (حدائق الناظره) این نام را در نهایت ضعف می داند (92) و به نظر میرسد این نام یکی از کنیزان امام حسن علیه السلام باشد

#### 7 - ریحانه:

هرگیاه خوشبو و معطر، دسته ریحان، دسته شاهپر غم، صعتر هندی، روزی، رحمت و نوری را گویند که در اثر ریاضت در انسان حاصل شود. (93) وه چه نامی مناسب با مادر ریحانه وجود، که همه جهان معطر از عطر او، هر غمی زدوده با یک نگاه او، هر دردی شفا یافته از صعترکوی او جمله خلائق بر سرسفره عام او، جهان هستی به طفیل عنایت او و مهر و ماه منور از فروغ روی او.

#### 8 - خمط :

خمط نام دیگر ایشان است که در وفیات الاعیان و تاریخ این خلکان آمده است (94) و نام درختی است که میوه خوردنی دارد و به هرچیز تازه و خوشبو و به دریای خروشان گفته می شود (95) و همه این تعبیرات با آن بانوی بی همتا تناسب دارد.

خمط نوعی درخت میوه است که قرآن نیز آن را به کار برده است. (96) در کتب لغت این واژه، « خوشبوی (گردیدن معنا شده است (97)، در مفردات نیز می خوانیم خمط گیاه بی خار است (98)

هر شی نورانی، صقیلی و جلا داده شده را می گویند. شیخ طوسی و شیخ صدوق می فرمایند: «پس از آنکه حضرت نرجس خاتون به ولی عصر (عج) حامله شد او را صقیل نام نهادند چون باردار به نگین ولایت شد» (99). صقیل به مفهوم پدیده نورانی و پر جلوه و نرم است. (100) در روایتی نیز که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است حضرت چنین تعبیر می کند: گفته می شود به مادر او صقیل. (101) نکته قابل توجه اینکه در اصل حدیث واژه «صقیل» بوده است ولی در «نجم الثاقب» به صقیل تبدیل شده است (102) در کتب لغت واژه صقیل به معنای براق و جلادار آمده است و واژه صقیل به معنای تیزکننده شمشیر (103). با توجه به متن روایت که علت نام صقیل را بارداری نرجس به فرزند عزیزش می داند واژه «صقیل» «بیش از» صقیل «برای نام ایشان مناسب است» دارد اگرچه می توان ارتباطی بین این دو نام ایجاد کرد، و گفت که چون برای جلادادن از اشیاء الماس گونه استفاده می کنند لذا این دو با هم تفاوت چندانی ندارند. ولی قول اول بهتر است. در لغت «صقلیه» را نام جزیره ای در جنوب غربی ایتالیا می دانند (104) و شاید نام صقیل یا صقیل به علت انتساب نرجس به حوالی این مکان جغرافیایی باشد. در مجمع البحرین نیز نام مکانی ذکر شده که تا حدودی شباهت به این نام دارد (105)

گر بنا باشد نور فاطمه زهرا (علیه السلام) در پیشانی حضرت خدیجه (علیه السلام) هویدا باشد، نور یوسف زهرا چرا در پیشانی حضرت نرجس خاتون ساطع نباشد؟ در حالی که او نور یزدان و مهر فروزان است و به هنگام تولد نوری از او ساطع شده که همه اطراف و اکناف جهان را تا آفاق آسمان روشن نموده است!! (106)

10 - ورداس:

به معنای گلگون هم آمده است (107)

11 - نسیم:

که شیخ صدوق از آن یاد می کند (108)

ص: 436

در زیارت مرویه ی او به القاب الراضیه و المرضیه و الصدیقه و التقیه و الزکیه توصیف شده است و تمام عبارات آن زیارت دلالت واضح بر علو منزلت این بانوی عظمی دارد. (109)

### القاب نرجس خاتون (علیه السلام):

القاب آن بانوی بزرگوار ام محمد، ام القائم وام ولد بود ام محمد معروف ترین کنیه نرجس خاتون، مادر امام زمان علیه السلام است. (110).

علیا مخدره حکیمه خاتون هر وقت او را ندا می ظکرد به لقب «سیده» وی را مخاطب می ظساخت

سیده الاماء به معنای بانوی کنیزان، تعبیری است که در روایات از نرجس خاتون - مادر حضرت مهدی (علیه السلام) - شده است.

امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: نهمین فرزند برادرم حسین (علیه السلام)، پسر بانوی کنیزان است که خداوند عمر او را در دوران غیبتش طولانی گرداند. آن گاه با قدرت خود او را به صورت جوان چهل ساله ظاهر می نماید، تا دانسته شود که خداوند به هر چیزی قادر است. (111) درباره نام مبارک مادر امام زمان) عج الله ( حدیث دیگری وجود دارد که مرحوم شیخ صدوق آن را از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند. جابر بن عبدالله از لوح و صحیفه حضرت فاطمه) سلام الله علیها (نام مادر حضرت را این گونه بیان می کند:

« أمه جاریه اسمها نرجس »؛ مادر او کنیزی است که نامش نرجس است. با توجه به این روایت درمی یابیم که شایستگی و وارستگی این بانو به گونه ای است که نام او در صحیفه فاطمه) سلام الله علیها (آمده است. گفته شده است که نرجس کنیز نبوده و تبار و خانواده گرامی او مشخص است ولی چون در میان اسیران از روم به بغداد آمده بود و او را از برده فروشی خریداری کرده بودند او را کنیز و جاریه نامیدند و پس از تولد فرزندش «ام ولد» خوانده شد (112)

در مورد وجود نامهای متعدد کنیزان و بویژه نامهای زیبای این بانوی گرامی دو احتمال وجود دارد:

الف (صاحبان کنیزان برای خوشامد آنها از نامهای گلیها استفاده کرده و در زمانهای مختلف آنان را با نامهای گوناگون صدا می زدند و یا اینکه چون هر کنیزی پس از خریداری متعلق به صاحب جدید خود می شد هر مولایی نامی بر وی می گذاشت و تعدد نامها به این دلیل است. لازم به ذکر است که در مورد نرجس خاتون، خرید و فروش تنها یک بار صورت گرفت و آن هم از سوی امام (علیه السلام) بوده است. از این رو قسمت اول این بحث، احتمال قوی تری است

ب (از جمله دلایلی که سبب ذکر نام های متعدد برای ایشان است، اهتمام و توجه امام هادی و امام عسکری (علیهما السلام) به مسائل امنیتی و مخفی داشتن وجود ایشان و ولادت امام زمان (علیه السلام) از وی بوده است. امام (علیه السلام) که می دانست از طرف حکومت تحت تعقیب قرار خواهد گرفت و مدتی را در زندان خواهد بود، و جاسوسان بسیاری به خانه ایشان رفت و آمد خواهند داشت هر چند مدت برنامه ای مخصوص داشت و در یک طرح محتاطانه ذهن مقامات حکومتی و دولت مردان را مشوش و منحرف می ساخت تا آنان متوجه نشوند که بانوی گرامی که به زودی مادر مصلح و منجی کل عالم بشریت خواهد شد چه کسی و با چه نامی است. این طرح به گونه ای اجرا می گشت که طاغوتیان، ستمگران و مسئولان ظلم و جور حکومتی گمان می کردند آن نام ها به بانوان متعدد تعلق دارد و در حیرت مانده بودند که منجی موعود از کدامین بانو متولد خواهد شد، غافل از آن که این اسامی مختلف، همه از آن یک نفر میباشد. (113) لذا این بانو دارای نام های متعددی شد تا مقداری ذهن ها دچار اضطراب و تشویش شده و به اصطلاح رد گم شود.

وقتی اراده حق تعالی و مشیت قاهره خدای ذی الجلال به انجام امری تعلق بگیرد، همه ی اسباب آن را فراهم می آورد. بدان سان که حیرت همه ارباب درایت، و تعجب

ج - اجتماع آن روز بندگان و کنیزانی را به عنوان اسارت از بلاد دوردست به چنگ می آورد که هیچگونه اطلاعی از زبان آنها هم حتی نداشت و از طرفی مولی و صاحب برده هرگونه تصرفی رادروی اعمال میکرد لذا بر خود لازم نمی دید که نام معینی برای او انتخاب کند و یا شخصیت مشخصی را معرفی کند تا مثلا در اذهان مورخین چهره واقعی او مشخص باشد علاوه بر این برده ای هر وقت اسیر میشد از فهم زبان عربی عاجز و ناتوان بود بطوریکه غالباً نمی توانست نام خود را به عربی بگوید مولا و صاحبش هم اهمیت نمی داد که برای برده و کنیز خود نام معینی انتخاب کند همین اندازه برای او بس بود که به زبان عربی به هر لغتی که به زبانش آمد او را صدا بزنند از اینرو در آن اجتماع رسم بود که برای بردگان خود نامهای مختلفی ابداع میکردند.

البته این موضوع در مورد شخصیت بالای خاندان امام حسن (علیه السلام) صدق نمی کند زیرا آنها همواره با احترام با غلامان و کنیزان خود برخورد میکردند و برای آنها شخصیت قائل بودند از طرفی میدانیم که نرجس خاتون (س) بر زبان عربی تسلط کامل داشتند و به خوبی میتوانند صحبت کنند

البته یادآوری این نکته ضروری است که

الف - اختلاف در یک مسئله و تعدد در آن دلیل بر خرافه و بی پایه و اساس بودن آن مطلب نمی باشد. تعدد نام و لقب برای یک فرد نمی تواند دلیل بر عدم وجود و خرافه بودن او باشد. به عنوان مثال پیامبر گرامی اسلام هر چند نام شریفشان محمد (صلی الله علیه و آله) است چنانچه در قرآن می فرماید: و ما محمد إلا رسول (آل عمران، 144) ولی در جای دیگر از قرآن با لفظ « احمد » (صف، 6) از آن بزرگوار یاد شده است، چنانچه در روایات متعددی نیز از ایشان با لفظ « احمد » نام برده شده است. و یا در نزد اهل سنت یکی از نشانه های معروف ظهور « دجال » می باشد که در عین آنکه مورد قبول آنان بوده و در روایات و کتب صحاح از او سخن به میان آمده است ولی پیرامون او و چگونگی حرکت او اختلافهای فراوان وجود دارد. یکی از موارد اختلافی، اسم او است. در یک جا از او به این صائد یاد شده است (115) و در جای دیگر ابن صیاد



ب (اختلاف و تعدد در یک موضوع اگر بر اساس علت و هدفی بوده و قابل توجیه باشد، امری پذیرفته شده است. و حتی در مواردی که پیامها و نکته‌هایی در ضمن خود داشته باشد امر مطلوبی است. چنانچه تعدد لقب‌های یک فرد نشانه صفات و ویژگی‌های متعدد او می‌باشد.

خلاصه آنکه تعدد نامها باعث نمی‌شود وجود یک فرد زیر سؤال برده شده و نفی شود و هرکدام از نام‌های آن بانوی بزرگوار، بعدی از شخصیت والای او را بیان می‌کند.

به هر حال هیچ مانعی ندارد که یک زن با شخصیت، دارای نام‌های متعددی باشد و هرکدام از آن‌ها در مورد او به تناسب به کار رود.

در مورد نرجس خاتون، چه بسا که این نام‌های متعدد، بر اساس مصالح سیاسی و اجتماعی بوده که برای ما ناشناخته مانده است. (118) بد نیست بدانیم از این بانو در کتابها با القاب زیبایی یاد میشود من جمله بانوی هجرت، خاتون عشق، بانوی شکیبایی، عروس سامرا، خاتون کنیزان، پرستوی عاشق، ....

تحلیل در مورد اسارت نرجس خاتون:

عده‌ای به جریان اسارت نرجس خاتون به دیده تردید نگریسته و آن را غیر واقعی میدانند و عنوان میکنند که اولاد در آن زمان جنگی میان مسلمانان و رومیان نبوده که شاهزاده‌ای بخواهد در آن به اسارت در بیاید عده‌ای هم با استناد به این مطالب همسر امام را یک دختر عرب از میان دختران یاران امام هادی میدانند و نام او را مریم بن زید علویه میدانند مثلاً

مستشرق «دونالدسون»، بعید می‌داند یکی از شاهزادگان روم دختر یشوع فرزند امپراتور روم همسر امام حسن عسکری باشد، او، معتقد است که این قصه از هر حیث برای تأکید بر پاکی اصل و نسب امام مهدی علیه السلام بافته شد، اما همین مستشرق بعید نمی‌داند شاهزاده رومی در میان اسیران جنگی، از جبهه امپراتوری بیزانس باشد که پس از فروش در بازار نخاسه، به عنوان کنیز به خانواده مسلمان والایی رفت. (119)

مرجع فقید شیعه، مرحوم آیت الله میلانی پس از نقل گزارش نرجس خاتون به نکات ارزشمندی از متن گزارش اشاره نموده، می فرماید:

برخی از دشمنان اهل بیت در این مسائل ابراز تردید می کنند و می گویند: در ایام ولادت حضرت بقیه الله (علیه السلام) در میان مسلمانان و مشرکان جنگی روی نداده است. سپس سبب تشکیک و تردید آنان را دو چیز بیان می فرماید:

1. بی خبری آنان از تاریخ؛

2. دشمنی آنان با حق و حقیقت. (120).

لازم به ذکر است که پس از تثبیت حکومت اسلامی و گسترش نفوذ فرهنگ اسلامی در کشورهای همسایه، جنگ و گریزهای بسیاری بین روم شرقی و مسلمانان صورت گرفت که مورخان عرب و روم زوایای گوناگون آنها را ترسیم نموده اند. مسلمانان چند بار تا دروازه های قسطنطنیه پیش رفتند از طرف دیگر، روم نیز آرام نبود و دست به تجاوزات محدود و گاهی گسترده ای علیه مسلمانان می زد (121)

به گفته اصطخری، محل تلاقی و تجمع اعراب و رومیان، منطقی سرسبز « بدرولیه » بود که رودخانه زلالی در آن جریان داشت (122)

جنگ های متعدد و گاه خونینی در سال های 239 تا 253 ه. ق بین سپاه روم و اسلام گزارش شده است که همراه با اسیران و کشته های فراوانی بوده است. این جنگ ها در دوران حکمرانی متوکل (232 تا 248 ه. ق)، منتصر (6 ماه)، مستعین (248 تا 252 ه. ق) و معتز (252 تا 255 ه. ق) (به صورت پراکنده ادامه داشت. (123) در این دوره « میخائیل سوم » امپراتور روم شرقی بود (124)

الف: جنگ

حضور نرجس در خانه اهل بیت دست کم از سال 253 ق. اثبات شده است، زیرا امام زمان (علیه السلام) در سال 255 ق. به دنیا آمد و با تطبیق حوادث و رخدادهای دهه پنجاه و جنگ اعراب و روم، اسارت او به دست مسلمانان در همین سال ها بود.

در زمان حیات امام هادی و امام حسن عسکری (علیه السلام) جنگهای بین مسلمانان و رومیها

در کتب تاریخی اسلام و غرب ذکر شده است که با توجه به آنها می توان به صحت خروج بانو نرجس از روم به سوی سامرا پی برد. از طرفی برای اثبات وجود جنگ میان رومیان و مسلمانان به راحتی میتوان از روی وقایعی که رخ میداده این ادعا را ثابت کرد

قلمرو بیزانس در زمان میخائیل سوم شبه جزیره بالکان، ایتالیا، آسیای صغیر و قسمت‌هایی از سوریه و مصر و لیبی بود.

بعد که با عربها درگیر شدند سوریه و مصر و لیبی را از آنها پس گرفتند، آسیای صغیر و شبه جزیره بالکان برای آنها باقی ماند (125).

1 - در نتیجه جنگهای اعراب و روم جزیره کرت که از جزایر مدیترانه است و در جنوب یونان واقع شده و متعلق به آن کشور است به تصرف مسلمانان در آمد. در اواخر سال 212 هجری سپاه اسلام با ده هزار نیروی سپاهی وارد این جزیره شده و آن را به صورت پایگاهی برای حملات خود به جزایر دیگر در آوردند و سپس بر جزیره سیسیل تسلط یافتند و در سال 829 مسلمانان موفق به تسخیر شهر « آموریوم » (که مهد خاندان سلطنتی بود شدند. در) تاریخ تمدن «ذکر شده است که در سال 718 م نیروی دریایی بیزانس، عربها را از قسطنطنیه پس راند و در سال 961 م جزیره کرت را که به دست عربها افتاده بود تصرف کرد. (126)

2 - از مجموع گزارشات تاریخی چنین به دست می آید که در سال 241 ه. ق رومی ها به عین زربه حمله و ساکنان آن جا را اسیر کردند. در همین سال، اسیران دو طرف مبادله شدند. در سال 241 الی 242 ه. ق رومی ها به سرزمین های شمالی عراق حمله کردند و در) شمشاط «،) آمد «و» تقریب «10 هزار تن از مسلمانان را اسیر کردند و بعد به سرزمین های روم بازگشتند. مسلمانان به تعقیب آنان پرداختند.

امپراتور میخائیل سوم با دشواری فراوان خود را نجات داد. این حمله شدید، آغاز دوره ای از درگیری های طولانی میان دو طرف به حساب می آید. امیر عمر بن عبیدالله و امیر طرطوس در پاسخ به حمله رومی ها به شمال عراق، به سرزمین های روم حمله کردند. متوکل، خلیفه عباسی در سال 244 ه. ق سپاهی را به سوی روم اعزام کرد. این سپاه

دژهایی را که مهم ترین آنها دژ سمالو بود را فتح کرد.

اوضاع در مرزها همچنان ناآرام بود و طرفین به حملاتی علیه یکدیگر دست می زدند؛ تا این که مسلمانان به فرماندهی عمر بن عبدالله قطع در سال 247 ه. ق شکستی سهمگین بر امپراتور روم وارد کردند و در پی آن به داخل سرزمین های روم راه یافتند و ثغرا ارمیناک را خراب و سامسون را فتح کردند. ورود نیروهای اسلام به این بنادر، تهدید جدی بر ضد امپراتوری روم به حساب می آمد. امپراتور روم به این تجاوز واکنش نشان داد و سپاهی عظیم بالغ بر 50000 نفر جنگجو به فرماندهی بتروناس برای جنگ با مسلمانان ارسال کرد. دو سپاه در محلی به نام بوزون، بین دریاچه تاتا و رودخانه هالیس، با هم نبرد کردند. در این جنگ، عمر بن عبدالله کشته شد. علی بن یحیی ارمنی در سال بعد در جنگی که برای انتقام گرفتن از قتل عمر رخ داده بود، کشته شد. کشته شدن این دو فرمانده، تأثیر بسیاری بر بیداری روحیه جهاد در مسلمانان داشت؛ به طوری که مردم بغداد و سامرا در مساجد و گذرگاه ها فریادهای جهاد و آماده باش سر دادند.

پس از پیروزی رومی ها، مناطق مرزی دستخوش تغییرات بسیاری شد و مسلمانان توانستند دژهای دیگری را تصرف نماید و به داخل کبادوکیا در شرق رودخانه هالیس نفوذ کنند. این درگیری ها به صورت متناوب در سال های بعدی هم ادامه داشت.

3 - در سال 248 ه. ق جنگ سختی بین مسلمانان و رومیان به وقوع پیوست. این اثر درباره حوادث این سال می نویسد:

وفیها غزا الصائقه و صیف، و کان مقيماً بالثغر المثاحی حتی ورد علیه موت المنتصر ثم دخل بلاد الروم فافتح حصناً يقال له (فرود به (127))

در این سال، «المنتصر» خلیفه عباسی لشکر عظیمی را که اکثر آنان از ترکان بودند، به سوی بلاد روم اعزام کرد. این جنگ برای خارج کردن قوای روم از سرزمین های اسلامی که در سال 223 ه. ق در جنگ عموریه به دست آورده بودند، صورت گرفت.

فازیلیف، مورخ مشهور روسی، می نویسد: در سال 248 ه. ق سردار مسلمانان با

رومیان پیکار کرد. بسیاری از اشراف و بزرگان روم را اسیر کرد. (128)

4 - فازیلف روسی در کتاب تاریخ العرب و الروم (129) در طی حوادث سال 241 هجری میان مسلمانان به سرکردگی عمر بن عبدالله قطع و جعفر بن علی سائقه با قوای روم جنگی روی داد که شخص قیصر نیز در آن جنگ شرکت داشت.

و از هر طرف جمع کثیری به قتل رسانیدند و بعد از آن به سوی ثغور جوریه حمله کردند و اموال و ناموس مردم را به غارت بردند. (130)  
وی همچنین مینویسد

: در سال 247 الی 248 بلکا جور سردار مسلمین با رومیان جنگید و طی آن بسیاری از اشراف روم اسیر شدند. (131) در این سال، در جنگی دیگر، علی بن امینی، یکی دیگر از فرماندهان مسلمانان، به قتل رسید.

5 - تاریخ نگارانی مثل ابن اثیر و طبری از جنگهای پراکنده ای بین اسلام و روم از سال 220 تا 253 ه. ق خبر می دهند که در خلال این جنگها از هر دو طرف عده ای اسیر شده اند. (132)

بنا بر آنچه در «الکامل فی التاریخ» (ابن اثیر آمده است در جریان جنگی بسیار سخت که در سال 253 بین سلیمان بن عمران الادی و عنتره درگرفت و افراد زیادی کشته و اسیر شدند. در این جنگ، پیروزی با سلیمان بود و از بزرگان هم بیش از 100 نفر اسیر شدند. و برخی از شاهزادگان و بزرگان در آن به اسارت مسلمانان در آمدند؛ نرجس به جمع اسیران پیوسته و به عنوان کنیز در معرض فروش قرار می گیرد. (133)

6 - طبری درباره حوادث سال 241 ه. ق می نویسد:

وفیها اغارت الروم علی عین زربه، فأسرت من كان بها من الزط مع نسائهم و ذرائعهم و جوامیسهم و بقرهم... و فیها كان الفداء بین المسلمین و روم.

در این سال، رومی ها به «عین زربه» حمله کرده، همه ساکنانش را اسیر کردند و اموالشان را به غارت بردند

ص: 444

وی درباره حوادث سال 242 ه. ق می نویسد:

وفیها خرجت الروم من ناحیه شمشاط بعد خروج علی بن یحیی الارمنی من الصائقه حتی قاربوا آمد... و اسروا نحواً من عشره آلاف انسان.

در این سال، رومی ها به « شمشاط » سرزمین های شمالی عراق (حمله کردند).

آنان با هجوم به « شمشاط »، « آمد » (و) « تفریق »، 10000 تن از مسلمانان را اسیر کردند.

نیز درباره حوادث سال 244 ه. ق می نویسد:

وفیها وجه المتوکل بغا من دمشق لغز و الروم فی شهر ابیع الاخر، فغزا الصائقه، فافتح صُمله و...

در این سال، متوکل بغارا از دمشق به جنگ روم فرستاد. وی در ماه ربیع الاخر با رومیان وارد جنگ شد و صلحه را فتح کرد.

7 - مروج الذهب و تاریخ طبری (134) درباره ی جد نرجس خاتون معتقدند که او یا توفیل، پادشاه روم در زمان معتصم عباسی است که در زمان پادشاهی وی « عموریه » فتح شد، یا میخائیل بن توفیل (میخائیل سوم) بوده است که بنا بر نقل عمر بن جریر طبری، در وقایع سال 223، جنگی بین او و معتصم واقع شد و تا سال 245 یعنی معاصر متوکل عباسی هنوز به عنوان امپراتور روم ذکر شده است و جنگهایی بین او و مسلمانان رخ میداده است. (135)

این مطلب، هم تأییدی است بر ملیت ایشان و هم تأییدی بر وقوع جنگ در سال ظهای مورد نظر.

8 - کلینی در کتاب خود عنوان میکند پس از سال 242 جنگهای عمده ای بین عباسیان و رومیان وجود داشته (136)

9 - در کتب تاریخی معتبر، جنگ های گوناگون بین ایران و روم بیان شده است و از آن میان، می توان به جنگ هایی اشاره کرد که امکان اسارت ملیکانه ی امپراتور روم در آن ها قابل پذیرش است. مسعودی در کتاب معتبر خود مروج الذهب می نویسد: امام

ص: 445

هادی (علیه السلام) پدر امام حسن عسکری (علیه السلام) در سال 235 قمری از سوی متوکل عباسی از مدینه به سامرا احضار گردید و به طور اجباری در آن مکان اقامت گزید. ولادت با سعادت امام حسن عسکری (علیه السلام) در سال 232 قمری در مدینه منوره بود و از همان سال ظهاج چنان که در تواریخ اسلامی و خارجی می نویسند - جنگ های میان سپاه اسلام و روم شرقی یا شهر بیزانس) ترکیه فعلی (وروم غربی) ایتالیای امروزی (و متصرفات آن به وقوع پیوسته است؛ از جمله به طوری که در الکامل ابن اثیر و منابع دیگر تاریخی نوشته طانند، در سال های 240، 244، 248، 249 و 253 هجری، جنگ هایی بین قوای اسلام و روم شرقی درگرفته و در خلال آن ها اسیرانی از طرفین مبادله شده است. (137)

10 - یاقوت می نویسد:

در واقعه «یرموک» قیصر روم تا انطاکیه آمده بود که جنگ را از نزدیک رهبری کند. هنگامی که مطلع شد رومیان شکست خورده اند، انطاکیه را به قصد قسطنطنیه ترک کرد.

قیصر به هنگام ترک انطاکیه خطاب به تپه های سوریه گفت: «ای سوریه! خداحافظ، دیگر امید ندارم که به سوی تو بازگردم». (138)

11 - شکیب ارسلان در گزارش ارزشمند خود می نویسد:

به سال 244 ق. سپاه اسلام به فرماندهی عباس بن فضل از راه دریا با رومیان جنگیدند، چهل کشتی جنگی رومیان برای مقابله با سپاه اسلام وارد معرکه شد.

پیکار سختی درگرفت. رومیان شکست خوردند و مسلمانان ده کشتی را با سرنشینان آن ها از آنان به غنیمت بردند.

سپس عباس به جنگ «قیصر» رفت، در آنجا مردی را اسیر کرد. او نقطه ای از حصار شهر را به عباس نشان داد.

عباس از همان نقطه به شهر رخنه کرد و وارد نبرد شد. مردم شهر درهای شهر را

ص: 446

گشودند و تسلیم سپاه اسلامی شدند و غنائم فراوانی نصیب مسلمانان گردید.

متعاقب آن پادشاه قسطنطنیه سیصد کشتی جنگی پر از سرباز به جنگ مسلمانان فرستاد، همین که به «سرقسوسه» رسیدند، عباس با سپاهیان به جنگ آن ها رفت و رومیان را شکست داد، و یکصد کشتی را از آن ها به غنیمت گرفت. (139)

هنگامی که هرقل پیشرفت سریع مسلمانان را مشاهده کرد خطاب به رومیان گفت: ای سپاه روم مطمئن باشید که مسلمانان به شهرهایی که فتح کرده اند بسنده نمی کنند، تا آخرین شهر شما را فتح کنند، زنان و کودکان شما را اسیر بگیرند و شاهزادگان شما را برده خود سازند. بیایید از حریم خود و امپراتور خویش دفاع کنید. (140)

12 - شیخ کامل سلیمان در یوم الخلاص می ظنویسد: «مادر امام عصر، نرجس دختر یشوعا بن قیصر روم می باشد که از نسل شمعون وصی حضرت عیسی (علیه السلام) است. نرجس به صورت ناشناس با لشکریان پدرش، برای مداوای مجروحین جنگ، همراه شد و این جنگ در جنوب شرقی اروپا با مسلمین اتفاق افتاد. شاهزاده به اسارت گرفته شد ولی احدی مطلع نشد که او دختر قیصر روم است.» (141)

آیت الله میلانی در کتاب قادتنا نیز مطلب فوق را با مختصر تفاوتی ذکر می کند و می گوید: احتمال می رود این اسرا در سال 252 هجری به بغداد رسیده باشند و امام هادی (علیه السلام) شاهزاده «نرجس» را در همان سال یا سال بعد به عقد امام حسن عسکری (علیه السلام) در آورده باشد و امام زمان (علیه السلام) در سال 255 هجری متولد شده باشد (142)

ب: مبادله اسراء:

همانطور که دیدیم در عهد امپراتوری میخیل سوم در میان سپاهیان اسلام و روم جنگ های شدیدی روی داد و اسیران بی شماری از طرفین به دست یکدیگر افتاد

از طرفی مطالبی در برخی کتب ذکر شده که غیر مستقیم کاملاً- گویای همین مطلب است حتی برخی از آنها کاملاً با گفته های نرجس خاتون) آزاد کردن اسرا به دست

ص: 447



1 - در عاشورای 231 ق. برابر با سپتامبر 845 م. (اسیران جنگی میان مسلمانان و رومیان مبادله شد.

تعداد اسیران مسلمان را که در آن روز با خرید کردند 4460 نفر نوشته اند. (143) و در این زمان بود که نواحی «آدانا» به دست مسلمانان فتح شد (144).

2 - مسعودی به هنگام بررسی مبادله و با خرید اسرای جنگی در میان مسلمانان و رومیان می نویسد:

سومین با خرید اسیران در خلافت الواثق بالله در محرم 231 ق. بود، که امپراتور در آن زمان «میخاییل بن تئوفیل بود، و سرپرست این با خرید از طرف خلیفه، خاقان غلام ترک خلیفه بود. در این تاریخ 4362 نفر اسیر مسلمان در ظرف ده روز با خرید شدند. (145) سپس می نویسد:

چهارمین با خرید اسیران در زمان متوکل، در شوال 241 ق. بود، و سرپرست این با خرید از طرف خلیفه «شنیف» بود. در این تاریخ 2200 نفر اسیر با خرید شدند. (146)

3 - یعقوبی مقدم مورخان اسلامی نیز گزارش کوتاهی از مبادله و با خرید اسیران در عهد متوکل در تاریخ ارزشمند خود آورده است. (147)

4 - طبری در حوادث 241 ق. می نویسد:

تئودوره، مادر میخاییل و امپراتور روم، شخصی را به نام «جرجیس بن فرنافس» برای با خرید اسیران رومی به نزد متوکل فرستاد. تعداد اسیران رومی در دست مسلمانان در حدود 20000 نفر بودند.

پس از شرح مبسوطی ادامه می دهد:

این مبادله و با خرید اسیران در روز 12 شوال 241 ق. انجام پذیرفت. و تعداد

اسیران مسلمان 758 نفر بود، که 125 نفر آنان را زنان تشکیل می دادند. (148)

5 - در کتاب تاریخ الخلفاء آمده: به هنگام فتح «عموریه» رومیان 30000 نفر کشته دادند و 30000 نفرشان به اسارت رفت. (149).

6 - مسعودی در ضمن شرح حال «میخاییل بن توفیل» می نویسد:

شخصی به نام «ابن بقراط» از شاهزادگان پیشین از اهل «عموریه» در امپراتوری میخاییل با وی به منازعه پرداخت، میخاییل در برابر او صف آرایی کرد و همه زندانی های مسلمان را برای نبرد با او از زندان آزاد کرد با ساز و برگ نظامی آن ها را مجهز کرده و به نبرد این بقراط فرستاد. بدین وسیله بر او پیروز شد. (150)

7 - طبری نیز در حوادث سل 241 ه. ق می نویسد در این سال بین مسلمانان و رومیان تبادل اسرا صورت گرفت. تعداد اسرای مبادله شده مسلمانان را 1748 نفر زن ذکر کرده اند. (151)

8 - طبری در حوادث سل 245 ه. ق می نویسد: و بعث ملک الروم فیها بأسری من المسلمین...

در این سال، حدود 77 نفر از اسیران مسلمانان با رومیان مبادله شدند. (152)

9 - در تاریخ طبری، در حوادث سال 246 آمده است: نصر بن الازهر شیعی، (فرستاده متوکل به روم برای پرداخت فدیة به منظور آزاد کردن اسیران) می گوید:

«وقتی به قسطنطنیه رسیدم، با همان لباس و شمشیر و خنجر و کلاهی که داشتم، به سرای قیصر میخائیل رفتم. بین من و دایی قیصر که سرپرست وی بود، مناظره ای در گرفت «با توجه به این مطلب میفهمیم جنگهایی بین رومیان و مسلمانان بوده که شخصی از طرف اعراب به نمایندگی آمده تا اسراء را آزاد کند (153)

قابل ذکر است که مورخان اکثراً اعتقاد دارند نرجس خاتون یا در جریان جنگ 248 ه. ق که خود قیصر نیز در آن حضور داشته اسیر شده و یا در سال 253 ه. ق در جنگ بزرگی که روی داد به اسارت در آمده است. الله اعلم

پس به طور خلاصه از مجموع گزارشات تاریخی چنین به دست می آید که در سال 241 ه. ق رومی ها به عین زربه حمله و ساکنان آن جا را اسیر کردند. در همین سال، اسیران دو طرف مبادله شدند. در سال 242 ه. ق رومی ها به سرزمین های شمالی عراق حمله کردند و در «شمشاط» («و») آمد («و») تفریق «10 هزار تن از مسلمانان را اسیر کردند و بعد به سرزمین های روم بازگشتند. مسلمانان به تعقیب آنان پرداختند. امپراتور میخائیل سوم با دشواری فراوان خود را نجات داد. این حمله شدید، آغاز دوره ای از درگیری های طولانی میان دو طرف به حساب می آید. امیر عمر بن عبیدالله و امیر طرطوس در پاسخ به حمله رومی ها به شمال عراق، به سرزمین های روم حمله کردند. متوکل، خلیفه عباسی در سال 244 ه. ق سپاهی را به سوی روم اعزام کرد. این سپاه دژهایی را که مهم ترین آنها دژ سمالو بود را فتح کرد.

اوضاع در مرزها همچنان ناآرام بود و طرفین به حملاتی علیه یکدیگر دست می زدند؛ تا این که مسلمانان به فرماندهی عمر بن عبدالله قطع در سال 247 ه. ق شکستی سهمگین بر امپراتور روم وارد کردند و در پی آن به داخل سرزمین های روم راه یافتند و ثغراو ارمیناک را خراب و سامسون را فتح کردند. ورود نیروهای اسلام به این بنادر، تهدید جدی بر ضد امپراتوری روم به حساب می آمد. امپراتور روم به این تجاوز واکنش نشان داد و سپاهی عظیم بالغ بر 50000 نفر جنگجو به فرماندهی بتروناس برای جنگ با مسلمانان ارسال کرد. دو سپاه در محلی به نام بوزون، بین دریاچه تاتا و رودخانه هالیس، با هم نبرد کردند. در این جنگ، عمر بن عبیدالله کشته شد. علی بن یحیی ارمینی در سال بعد در جنگی که برای انتقام گرفتن از قتل عمر رخ داده بود، کشته شد. کشته شدن این دو فرمانده، تأثیر بسیاری بر بیداری روحیه جهاد در مسلمانان داشت؛ به طوری که مردم بغداد و سامرا در مساجد و گذرگاه ها فریادهای جهاد و آماده

پس از پیروزی رومی ها، مناطق مرزی دستخوش تغییرات بسیاری شد و مسلمانان توانستند دژهای دیگری را تصرف نمایند و به داخل کبادوکیا در شرق رودخانه هالیس نفوذ کنند. این درگیری ها به صورت متناوب در سال های بعدی هم ادامه داشت. (155)

نرجس خاتون چگونه به اسارت درآمد اصلا یک زن در میان ارتش چه می خواهد؟ آیا کسی اورا شناخت؟

همانطور که قبلا ذکر کردیم نرجس خاتون در رویای صادقه در دیداری با امام حسن عسکری (علیه السلام) مطلع میشود که بزودی جنگ سختی میان مسلمانان و رومیان در میگیرد که شخص قیصر هم در آن حضور دارد و رومیان در این جنگ شکست میخورند....

جناب نرجس خاتون به صورت ناشناس در میان زنهای پرستار که برای پانسمان و معالجه معرو حین همراه سپاه حرکت می کردند. همراه لشکر پدرش به راه افتاده بود (البته بنابه گفته خود نرجس خاتون ایشان در لباس مبدل از راهی که امام حسن عسکری به ایشان گفته بودند وارد ارتش میشود). این لشکر که برای جنگ با سپاه اسلام رهسپار جنوب شرقی اروپا بودند بجنگ آوران اسلام روبروشده. شکست خوردند و همه پرستاران به دست مسلمان اسیر شدند. مسلما در تمامی اعصار و کشورها در تمامی جنگها عده ای برای مداوای زخمی ها و همچنین امور آشپزی وغیره... به کار گرفته میشدند که در اکثر مواقع زنهایی به طور داوطلب به استخدام در می آمدند این موضوع آنقدر واضح است که نیازی به توضیح آن نمی بینم. از طرفی چه کسی میتواند به دختری که پش در میان هزاران نفر ارتشی وغیره...

در آن زمان شک کند که اوشاهزاده است و اصلا برای چه اینگونه در میان کنیزان و پرستاران است و چه می خواهد.... مطمئنا در آن زمان این موضوع به هیچ عقل سلیمی رخنه نکرده... از طرفی نرجس خاتون با عقل و درایتی که داشت مطمئنا خود را در معرض دید کسانی که احتمال میرفت او را بشناسند و رازش بر ملا شود قرار نداده است حتی به گفته خود ایشان به بشر، تنها کسی که تا آن لحظه راز او را دانسته خود بشر است که آنهم توسط خود نرجس خاتون عنوان شده

چرا کسی سراغ نرجس خاتون را از طرف امپراتوری روم نگرفت و آیا گزارشی از

مفقود شدن یک شاهزاده در تاریخ روم هست؟ چرا کسی به اودر سامراء شک نکرد؟

اولا امام هادی علیه السلام برای فرزندش دختری را انتخاب کرد که دایه ای نداشته باشد که بعدا بخواهد در دسرساز باشد

ما در تاریخ میخوانیم در بین سالهای (248 الی 253) کودتای «باسیلیوس مقدونی» (با تلاشی سرنوشت ساز و انقلابی در روم پیش آمد باسیلیوس مقدونی، قیصر بار داس و تعدادی از شاهزاده گان را می کشد، سپس میخائیل سوم را به قتل می رساند و خود را امپراتور جدید اعلام می کند و تمامی بازماندگان را قتل عام میکند و به حکومت خاندان عموریه پایان می دهد. آن گونه که در تاریخ ثبت است، باسیلیوس، شخصی بی سواد و خشن و خون آشام بود.

لازم به ذکر است که هنگامی که کودتای نظامی در روم شروع شد، باسیلیوس مقدونی تعداد بیشماری از شاهزاده هارا به قتل رساند برای آنکه به تاج و تخت برسد از این رو در سالهای کودتا بسیاری از شاهزادگان فرار کردند تا جانشان را نجات دهند. در آن شرایط بحرانی جنگ ها و کشته شدن و فراری شدن شاهزادگان و بالاخره کشته شدن بار داس و میخائیل سوم، چه کسی به دنبال شاهزاده ملیکا میگردد در آن زمان اگر شاهزاده ای ناپدید میشد میپنداشتند که به طور پنهانی فرار کرده و جان خود را نجات داده است... اصلا چه کسی اطلاع داشته که او به کجارتفه تابخواهد سراغی از او بگیرد در آن اوضاع طبیعتا هر کس بدنبال منافع و حفظ جان خود بوده است

از طرفی نرجس خاتون که در کاخ امپراطوری تربیت یافته بود. تحت رعایت پدر پدربزرگش چندین زبان یاد گرفته بود. که یکی از آنها عربی بود و چون زبان عربی در اتر فتوحات اسلامی در اروپا ارزش والائی داشت. نرجس خاتون آنرا مامارسر کرده، خوب یاد گرفته بود و به خوبی می توانست به زبان عربی تکلم کند. از این لحاظ هم کسی به اودر سامراء شک نمی کرد و چون ازدواج و زندگی وی بسیار پنهانی بود و نامی عربی داشت اندک افرادی اورا میشناختند و حتی بعضی به دلیل فصاحت زبان عربی او گمان میکردند وی دختری عرب است و یکی از کنیزان امام حسن عسکری (علیه السلام) میباشد و چون وی در ابتدا در خانه حکیمه خاتون پرورش یافت عده ای هم گمان میکردند وی

کنیز حکیمه خاتون است که او را به امام حسن عسکری (علیه السلام) از روی ارادت و علاقه بخشیده است....

بالاتر از همه این صحبتها خدا خواست ملیکا یا نرجس، مادر مصلح جهان شود... خداوند از وی مردی را که نرجس بدو رغبت و میلی نداشت، راند و شوهری دیگر در زمان دیگر تقدیر وی کرد. خدا می خواست در حوادث کودتای نظامی که قربانیان آن، خاندان حاکمه عموریه بودند، وی از کشتن نجات یابد و در سفری هیجان آور به بغداد، و سپس به سامرا برسد. مسلماً اگر نرجس خاتون به اسارت در نمی آمد حتماً به دست عاملین بارداس خونخوار همانند دیگر شاهزادگان و پدربزرگش کشته میشد خداوند وی رانجات داد چون پاک بود ولیاقت همجواری با امامان راداشت

### سن نرجس خاتون و امام حسن عسکری در هنگام ازدواج:

برخی روایات اشاره دارد نرجس خاتون در سال 248 وارد سامراء شده و بعضی از روایاتی که به این موضوع اشاره دارد، می گوید، امام هادی کمی پس از پایان جنگ محلی بغداد (سال 251-252) دست به این اقدام زد. که احتمالاً، اقدام حضرت، میان سال های 254-253 هجری است؛ یعنی، هنگامی که بغداد فعالیت عادی اش را پس از جنگ خانمان برانداز داخلی، از سرگرفت

برخی از کتب تاریخی شیعه سن نرجس را هنگام ازدواج سیزده سال ذکر کرده اند ولی این مطلب با مستندات تاریخی غرب سازگاری ندارد زیرا مورخین تاریخ روم در مورد وقایع سال 700 میلادی به بعد می نویسند:

« کلیسا ازدواج دخترانی را که کمتر از پانزده سال داشتند ممنوع کرد. » (156)

اما خود نرجس خاتون سن ازدواجش با برادرزاده امپراتور را 13 سال ذکر میکند

پس با توجه به این سخنان دوا احتمال وجود دارد

اولاً: با توجه به اینکه خانواده نرجس به علت انتساب به شمعون صفا از خانواده های مذهبی روم بوده و تاریخ نگاران از خصوصیات آن زمان « پایگیری قیصری » (را ذکر

کرده اند می توان گفت این قانون در مورد دختر کلیسا به یقین اجرا شده و مراسم ازدواج او با پسرعم های روم حمله کردند. متوکل، خلیفه عباسی در سال 244 ه. ق سپاهی را به سوی روم اعزام کرد. این سپاه دژهایی را که مهموهایش در کمتر از پانزده سالگی برگزار نشده است.

از طرفی درست است که نرجس خاتون خود به بشر بن سلیمان میگوید هنگامی که 13 سال داشتم پدر بزرگم تصمیم گرفت من را به عقد برادرزاده اش در آورد اماممکن است فقط تصمیم آن گرفته شده باشد و مراسم ازدواج با توجه به آیین مذهبی که قبلا از ابن اثیر و طبری ذکر کردیم وقتی برگزار شده که نرجس 15 ساله بوده.

دوما: احتمال دارد امپراتور قوانین را به واسطه قدرتش نقض کرده باشد که احتمالش ضعیف است و سن ازدواج او را در آن زمان 13 سال فرض کنیم به گفته خود نرجس خاتون مدتی را پس از آن بیمار بوده و بعد به واسطه خوابهایش مسلمان شده و بعد از آن مدتی زیاد امام حسن عسکری هر شب به خوابش می آمده پس میتوانیم نتیجه بگیریم که لااقل نرجس خاتون چندین ماه پس از بهم خوردن ازدواجش به اسارت درآمده و با توجه به زمان تقسیم بندی اسرا و همچنین فاصله زیاد روم و بغداد آوردن اسرایه بغداد با توجه به امکانات محدود آن زمان مقداری طول کشیده پس میتوانیم بگوییم با در نظر گرفتن موارد بالا حداقل نرجس خاتون هنگام ورود به بغداد 15 سال داشته اند (الله اعلم)

از طرفی وقتی نرجس به سامرا وارد میشود با آیین اسلام آشنایی اندکی دارد و امام هادی (علیه السلام) او را به خانه حکیمه خاتون

میفرستد تا آیین اسلام را به طور کامل فراگیرد میتوان گفت که نرجس خاتون حداقل چندسالی را در خانه حکیمه میماند

زیرا:

در بعضی کتب میخوانیم نرجس کنیز حکیمه خاتون بوده و حتی در خانه ایشان به دنیا آمده شاید دلیل اشتباه این مورخان همین حضور زیاد و پنهانی نرجس خاتون در خانه حکیمه باشد و به خطر اینکه کسی به او شک نکند و جانش به خطر نیفتد به مردم گفته

ص: 454

اکنون با توجه به نقلهای گوناگون مورخان در مورد اسارت بانو نرجس، دو احتمال می تواند وجود داشته باشد:

الف - نازیلیف مورخ شهیر روسی می نویسد: در سال 228 ه. ق سردار مسلمانان با رومیان پیکار کرد و طی آن بسیاری از اشراف و بزرگان روم به اسارت رسیدند. (157)

نرجس در این جنگ به فرمان امام حسن عسکری (علیه السلام) در عالم رویا خود را به جمع کنیزان ملحق

کرده و به بغداد می رود. اگر چنین باشد این موضوع در حالی صورت می گیرد که امام عسکری (علیه السلام) 16 سال بیشتر ندارد و نرجس نیز بنا بر آنچه گفته شد کمتر از 15 سال ندارد. اگر ازدواج این دو بزرگوار بنا بر

آنچه بیان شد در سال 253 و یا اوایل 252 باشد، پاک بانوی سامرا در حدود 7 یا 8 سال نزد حکیمه خاتون به تعلیم فرایض دینی مشغول بوده و سپس به همسری امام عسکری (علیه السلام) در آمد. در این صورت امام حسن عسکری در هنگام ازدواج 22 ساله و نرجس خاتون 19 الی 20 ساله بوده اند

ب - بنا بر آنچه در الکامل فی التاریخ ابن اثیر آمده است در جریان جنگی که در سال 253 رخ داد و برخی از شاهزادگان و بزرگان در آن به اسارت مسلمانان در آمدند؛ نرجس به جمع اسیران پیوسته و به

عنوان کنیز در معرض فروش قرار می گیرد. (158) امام حسن عسکری در آن زمان 19 الی 20 ساله بوده اند

در این صورت با توجه به اینکه امام زمان (علیه السلام) در سال 255 به دنیا آمدند و حداقل یک سال و اندی فاصله وصلت این دو بزرگوار و تولد فرزندشان می تواند باشد) چون در زمان امام هادی (علیه السلام) عقد

خوانده شد و امام زمان پس از شهادت ایشان به دنیا

آمد (نتیجه می گیریم که نرجس در سال 253 ه. ق وارد سامرا می گردد در جریان جنگ اعراب و روم. و در مدت کوتاهی مثلا دو یا سه ماه در خانه



حکیمه خاتون به تعلیم فرایض می پردازد و در اواخر سال 253 و یا اوایل 252 با امام عسکری (علیه السلام) ازدواج می کند. و امام حسن عسکری در آن زمان 22 ساله بوده اند و نرجس خاتون در هنگام ازدواج با توجه به مطالب فوق احتمالاً 15 ساله و یا 16 ساله بوده اند (الله اعلم)

ج - عده ای از مورخان عنوان میکنند احکام و مقررات کلیسای روم شرقی با روم غربی فرق دارد. به عبارت دیگر، کلیسای ارتودکس با کاتولیک فرق می کند و ممنوع بودن ازدواج دختر قبل از 15 سالگی مربوط به روم غربی و کلیسای کاتولیک است.

و قانون کلیسا فقط در امپراتوری روم غربی اجرا میشده و احتمال دارد که این قانون در امپراتوری روم شرقی اجرا نمیشده است

پس نتیجه میگیرند نرجس هنگامی که وارد سامرا شده 13 ساله بوده و هنگام ازدواج 14 ساله و هنگام زایمان 15 ساله بوده است همانند ابن اثیر در الکامل فی التاریخ.....

د - محقق معاصر، سید محمد صدر، می گوید: احتمال دارد نرجس در جنگی که در سال 249 ه. ق میان مسلمانان و رومیان رخ داده، اسیر شده و تا سال 254 ه. ق در دست ارباب خود بوده و در آن سال او را به فرستاده امام هادی فروخته باشد. این احتمال با روایت صدوق که نشانگر عشق و علاقه نرجس به این وصلت و قول و قرارهای او با امام هادی در عالم خواب سازگاری ندارد. علاوه بر آن، از نظر عرض بعید به نظر می رسد کسی که شغلش برده فروشی باشد کنیزی را 5 یا 6 سال نزد خود نگاه دارد. (159) الله اعلم

چرا باید حاکمان عباسی در جستجوی همسر امام حسن عسکری باشند؟ و بخواهند او را از بین ببرند در حالی که در تاریخ میخوانیم امام حسن عسکری (علیه السلام) روابط بسیار با دربار داشته است و حتی در بسیاری از مراسم دربار عباسی شرکت میکرده است و مورد احترام بوده است؟

از طرفی ضمن اینکه اگر حکومت عباسی میخواست امام زمان را بکشد، براحتی امام عسکری و نرجس را میکشد و دیگر نیازی نبود که بخواهد بدنبال فرزند آنها باشد؟

به این دسته از عزیزان توصیه میکنم که حتماً زندگینامه امام هادی (علیه السلام) و امام حسن

عسکری (علیه السلام) را مطالعه کنند تا جواب سؤال خود را بیابند

به هر حال برای پاسخ به این سؤال باید موضوع از چند زاویه مورد بررسی قرار گیرد

1 - اوضاع و احوال سیاسی سامراء در زمان امام حسن عسکری

2 - هدف عباسیان از شناسایی همسر امام حسن عسکری (علیه السلام)

3 - رویه و سیاست برخورد امام حسن عسکری با طاغوتیان

4 - تدابیر امام حسن عسکری برای ایجاد مقدمات ظهور واز همه مهمتر حفظ جان امام زمان (علیه السلام)

حال به طور اختصار هر یک را مورد بررسی قرار میدهیم:

1 - اوضاع و احوال سیاسی سامراء در زمان امام حسن عسکری:

اوضاع و احوال بر همه ائمه سخت بود اما دوره بعضی از ائمه با سختی بیشتر و بعضی با سختی کمتر همراه بود به طوری که دوره امام حسن عسکری (علیه السلام) جزء سخت ترین دوره ها بود بنی عباس، که پس از بنی امیه با زور و تزویر به حکومت دست یافتند، برای مردم چیزی جز وحشت، اختناق و ستم به ارمغان نیاوردند. آنها جنگیدند، غارت کردند و مردم را در بیچارگی، فقر و اندوه فروبردند

بنی عباس به مبانی دین تظاهر میکردند و ظاهرا اقرار به خدا و رسول او و قرآن و قیامت و حساب و سایر اعتقادات دینی مینمودند و به حق ائمه (علیه السلام) هم معرفت داشتند و حتی خود بارها در بین خاص و عام اعترافاتی هم دایر بر فضل ائمه (علیه السلام) نسبت به خودشان کرده اند اما فقط برای ریاست، فرزندان عباس در پی آن بودند که با رنگ دین به نظام سیاسی خویش تقدس بخشند، اما تفکر اهل بیت سدی استوار در برابر هواهای نفسانی شان پدید آورده بود.

طبعا اگر از نظر خلفا نگاه کنیم آنها شیعه را به عنوان اقلیتی مزاحم که همواره برای حکومت آنان خطری به شمار میرفت نگاه میکردند و به پیشوایان شیعه همواره به عنوان یک رقیب و یک خطر جدی و یک دشمن می نگریستند و دائما مراقب ائمه (علیه السلام) و شیعیان و اصحاب خاص آنها و حرکات اجتماعی شیعیان و مبارزات آنها بودند تا مبدا

که به وسیله آنها غافلگیر شده و حکومت خود را از دست بدهند

ترس خلفا از امام حسن عسکری (علیه السلام) به قدری بود که علاوه بر گماردن جاسوس و مراقب بودن رفت و آمد های شیعیان با امام، اشخاصی زود باور و ذهن بین را داشتند که اگر به آنها خبر میداد امام به این طرف و آن طرف نامه نوشته و مردم را به سوی خود میخواند و دارد اسلحه و پول جمع آوری میکنند و قصد خروج دارد فوراً باور میکردند و آن شخص را تشویق میکردند که برای خلیفه خیر خواهی کرده و آنگاه مامور میفرستادند و امام (علیه السلام) را احضار کرده و خانه اش را تفتیش میکردند و البته نامه و اسلحه و پول مورد بحث را پیدا نمی کردند و از امام معذرت خواهی کرده و با احترام وارد خانه اش میکردند این موضوعی است که بارها اتفاق می افتاد.

زندگی سیاسی در عصر امام بسیار زشت و تاریک بود ترس و بیم سایه گسترده بود ظلم و جور همه جا را فراگرفته بود و آشوبها فراگیر شده بود و شورشهای داخلی برخاسته از عدم استقرار سیاسی همه جا به چشم میخورد در تمام سال هایی که امام حسن عسکری علیه السلام در شهر سامراء می زیست، به جز چند نوبتی که در زندان دستگاه فاسد بنی عباس بود، در صورت ظاهر، همانند شهروندی عادی زندگی می کرد، ولی تمام رفتار و حرکات حضرت، به طور محتاطانه ای زیر نظر حکومت وقت قرار داشت. وجود شبکه منظم و متشکل شیعیان که از مدت ها قبل شکل گرفته بود، نگرانی و وحشت خلفای عباسی را فراهم کرده و باعث می شد تمام رفتار امام و شیعیان حضرت، به نحوی کنترل شود. حکومت عباسی به قدری از نفوذ و موقعیت مهم اجتماعی امام نگران بود که امام را ناگزیر کرده بود تا همواره حضور خود را در سامراء، به آگاهی حکومت برساند؛ چنان که براساس نقل یکی از خدمتکاران امام، آن حضرت مجبور بود هر دوشنبه و پنجشنبه در دارالخلافة حاضر شده و خود را به دربار معرفی کند. در حقیقت، شهر سامراء به زندان بی حصار برای امام تبدیل شده بود که تمام آرامش و آسایش را از حضرت می گرفت. فشار و اختناق در مورد پیشوای یازدهم فوق العاده شدید بود و از هر طرف او را تحت کنترل و نظارت داشتند. - اینجا ممکن است این سؤال پیش آید که با وجود ضعف و تزلزل دستگاه خلافت، و تسلط ترکان و موالی بر امور مملکت، چگونه فشار و

اختناق در مورد امام به همان شدت ادامه داشت؟

در پاسخ باید گفت: اگر نگرانی از ناحیه قدرت معنوی امام، منحصر به شخص خلیفه یا اطرافیان او بود، کار سهل بود و امام می توانست از راههای گوناگون، به فعالیت سرری پردازد، ولی این بیم و نگرانی بر یک طیف وسیع سیاسی سایه افکنده بود که خلیفه هم جزئی از آن بود، و این طیف بقیه سردمداران و همه کسانی را نیز که به نحوی با حکومت، منافع مشترک داشتند، شامل می شد، به همین جهت مخالفت و اعمال فشار و محدودیت در مورد امام، ویژگی اصلی خط حاکم بر کشور محسوب می شد و حتی با قتل خلیفه ای، و جایگزینی خلیفه ای دیگر تغییر نمی یافت! (160)

2- هدف عباسیان از شناسایی همسر امام حسن عسکری (علیه السلام):

سخنان ائمه پیشین و نصوص فراوان و پیاپی، به آمدن مهدی (علیه السلام) بشارت می داد کسی که با آمدنش بساط ظلم و ستم و طاغوتیان را برمیچیند، کسی که فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) میباشد این پیش گویی، در کتاب های پیشینان نیز آمده بود، و گه گاه بسیاری مطالب این کتابها رادر میان مسلمین نقل می کردند، و هم در احادیث و اخبار اسلامی، (به ویژه احادیث نبوی. (بر مبنای بشارتهای کتب پیشینان، و هم چنین احادیث اسلامی، مشهور شده بود که از امام یازدهم فرزندی پدید آید، که ویران کننده تخت ها، فروافکننده تاج ها و پای مال کننده قدرت هاست... از این روی، فشارها و سخت گیری ها بر روی امام حسن عسکری علیه السلام بیشتر شده، تا شاید با نابودی ایشان و یا همسرش از تولد مهدی علیه السلام و تداوم امامت جلوگیری شود (161) عباسیان که به خوبی با این روایات آشنایی داشتند و اطمینان بسیار به وقوع آن داشتند از ترس از دست دادن قدرت و حکومت خود بی صبرانه منتظر بودند ببینند که همسر امام حسن عسکری چه کسی میباشد تا او را به شهادت رسانده و یا از بدنیا آمدن کودکش جلوگیری کنند در هر دو صورت هدف آنها نابودی امام زمام زمان (علیه السلام) بود) همچون تلاش بیهوده فرعونیان برای نابودی حضرت موسی!)

از دغدغه های اصلی حاکمان عباسی در زمان امام عسکری (علیه السلام) برخورد با مساله

غیبت و وجود مهدی بود که خواب از چشمشان ربوده و آنان را مجبور به انجام حرکاتی در جهت حفظ تاج و تخت خود کرده بود. برای همین منظور هم دائما امام حسن عسکری را زیر نظر داشتند و جاسوسان زیادی را در پوششهای مختلف به خانه ایشان میفرستادند تا تا از وجود همسر ایشان آگاهی یافته و نقشه شوم خود را به اجراء آورند اما اقدامات هوشمندانه امام حسن عسکری باعث شد به جزاندکی از وجود ایشان اطلاع نیابند امام و اطرافیانش در مورد ایشان سخنی نمی گفتند و ایشان را به نامهای مختلف صدا میکردند خلفای عباسی حيله های زیادی برای شناسایی ایشان و از بین بردن کودکش به کار میبردند از آن جمله میتوان به پیشنهاد یکی از خلفا برای فرستادن کنیز (به خانه امام حسن عسکری برای کمک به ایشان اشاره کرد که با جواب منفی امام خنثی شدگاهی اوقات هم که از یافتن همسر ایشان ناامید میشدند نقشه قتل امام حسن عسکری را میکشیدند که همگی به حول و قوه خداوند ناکام ماند وقتی زندگینامه امام حسن عسکری را بدقت مطالعه میکنیم به موارد بسیاری از این توطئه ها بر میخوریم که به وفور در کتب سنی و شیعه ذکر شده است و من به علت اختصار لازم نمیدانم که آنها را یکی یکی بیان کنم

معتمد عباسی امام را تحت مراقبت شدیدی قرار داد، به طوری که کسی جز در شرایط ویژه ای که امام با نزدیکان خود قرار گذاشته بود، امکان تماس با آن حضرت را نمی یافت و هر آنچه که از خارج به ایشان می رسید یا به خارج می دادند، از طریق مراسله بود امام دائم به یاران امید و بشارت می داد که هیچ نقشه و مکرری نمی تواند جلو این قدرت و حکمت خداوندی را بگیرد و روزی این وعده به تحقق می رسد.

عباسیان می خواستند با از میان برداشتن نسل پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مانع ظهور امام منتظر گردند و امام عسکری (علیه السلام) در نامه ای به همین مطلب اشاره کرده است:

« پنداشته اند با کشتن من، نسلم را قطع خواهند کرد، حال آن که خداوند خواسته آنان را تکذیب کرده است و سپاس خدای را که مرا از جهان نبرد تا آن که جانشین و امام بعد از من را نشانم داد. او در خلقت و اخلاق، شبیه ترین کس به پیامبر اکرم است. خداوند او را در دوران غیبت حفظ می کند، سپس او را ظاهر می سازد تا زمین را پس از

آن که پر از ظلم و ستم شده باشد، سرشار از عدالت و برابری کند. (162) دشمن نیز، آنچه در توان داشت به کار گرفت، تا این وعده بزرگ الهی، تحقق نیابد: قابله های فراوانی در خانواده های منسوب به امام حسن (ع)، بویژه در منزل امام (ع) (گمارد، امام را بارها به زندان افکند، مامورانی را گمارد که اگر فرزندی پسری در خانه دیدند، نابودش د کنند و...

. اما برخلاف برنامه ریزی ها و پیش گیری های دقیق و پی در پی دشمنان، مقدمات ولادت امام مهدی عجل الله فرجه آماده شد و توطئه ستم گران، راه به جایی نبرد.

لازم به ذکر است که عباسیان نمیتوانستند امام عسکری (علیه السلام) را مستقیماً بکشند زیرا امام عنصری مهم و شناخته شده و دارای احترام والایی در میان مردم بود و ممکن بود با کشتن مستقیم او هرج و مرج ایجاد شده و پایه های حکومت عباسیان بلرزد از این رو با نقشه های پنهانی سعی در کشتن ایشان داشتند که همگی ناکام ماند برای اطلاعات بیشتر به زندگی نامه امام حسن عسکری (علیه السلام) مراجعه شود

به نمونه ای از ردالت عباسیان در این مورد توجه کنید:

امام حسن عسکری در سال 260 ق. رحلت نمود. چون در بین مردم شایع بود که آن حضرت را فرزندی است که در پنهانی نگاهداری شده و اوست مهدی موعود روایات، «معتمد عباسی» دستور داد خانه آن جناب را تفتیش نمایند و فرزندش را دستگیر کنند. اما از وجود فرزند اثری ندیدند. پس گروهی از زنان قابله را ماموریت داد تا تمام کنیزان آن حضرت را معاینه کنند و اگر آبستنی در بینشان دیده شد؛ بازداشت نمایند. زنان قابله به یکی از کنیزان بدگمان شده مراتب را گزارش دادند.

خلیفه آن کنیز را در حجره ای بازداشت نمود و «نحریر خادم» (را مراقب او گردانید و تا از حملش مایوس نشد آزادش نکرد. به خانه امام حسن تنها اکتفا نکرد بلکه وقتی از دفن جنازه فارغ شد دستور داد تمام خانه های شهر را با کمال دقت تفتیش کنند.

(163)

3 - رویه و سیاست برخورد امام حسن عسکری با طاغوتیان:

تقیه، موضع رسمی امام

ص: 461

سیاست های حاکمان این دوره همانند همه دوره های اموی و عباسی مبتنی بر حذف مخالفان بود. از این رو نسبت به همگان چه آنانی که در پی کسب قدرت در داخل خاندان عباسی دست به قیام می زدند و چه گروه های بیرونی از علویان و خوارج و یا فرقه های دیگر مذهبی، قتل و کشتار جمعی و نسل کشی، اصل اساسی در سیاست آنان بود. از این رو امام (علیه السلام) می بایست راهی را در پیش می گرفت که هم از آسیب دشمن در امان بماند و هم به فعالیت های فکری و فرهنگی خود در راستای اسلام اصیل بپردازد. اسلامی که مخالف هرگونه تفرقه، بیداد و ستم ورزی از سوی هرکس و هر مقامی بود از این رو تقیه را مورد استفاده قرار داد

تقیه یک حرکت اصیل، برای تداوم، به حفظ موجودیت و استفاده درست و به جا از نیروهای وابسته است. حرکت های غیر اصولی و نابجا خطر بزرگی است که حتی نهضت های الهی را سمت نابودی پیش می برد.

آن حضرت طبق آیه تقیه که در سوره آل عمران بیان شده است: « لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولی آء من دون المؤمنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقیه و یحذرکم الله نفسه و الی الله المصیر » آل عمران/ 28.

« افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را به دوستی بگیرند و هرکس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد مگر اینکه از آنان به نوعی تقیه کنید و خداوند شما را از (عقوبت) خود بر حذر می دارد و بازگشت به سوی خداست. «، ضمن تاکید بر براءت از دشمنان، شیعیان را به تقیه توصیه نموده و به این ترتیب از جان شیعیان پاسداری و حفاظت می کرد. و میفرمودند

إِنَّ مَدَارَةَ أَعْدَاءِ اللَّهِ مِنْ أَفْضَلِ صَدَقَةِ الْمَرْءِ عَلَى نَفْسِهِ وَإِخْوَانِهِ .

مدارا و سازش با دشمنان خدا و دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) در حال تقیه بهتر است از هر نوع صدقه ای که انسان برای خود بپردازد (164) البته هم امام و هم شیعیان در فرصت های بسیاری همدیگر را ملاقات می کرده اند و حتی این ارتباطات تحت پوشش بقال و روغن فروش و... صورت می گرفته است. پس میبینیم که ارتباط امام با طاغوتیان نه برای دفاع از آنها و تایید حکومت آنها، بلکه برای گمراه کردن آنها

، راهنمایی آنها، حفظ اسلام راستین در غالب تشکیل فعالیتهای سیاسی سری و واز همه مهمتر دفاع از امام زمان (علیه السلام) و حفظ جان ایشان بود از طرفی بیشتر دفعات حضور امام در کاخ برای اثبات حضورش در سامراء بود زیرا همانگونه که میدانیم امام در تبعید به سر میبردند

4 - تدابیر امام حسن عسکری برای ایجاد مقدمات ظهور واز همه مهمتر حفظ جان همسر خود و امام زمان (علیه السلام):

خریداری و ازدواج نرجس خاتون (س) در خفای کامل انجام شد امام و اطرافیانش در مورد نرجس خاتون (س) سخنی نمی گفتند و ایشان رابه نامهای مختلف صدا میکردند تا مانع از شناسایی ایشان شوند

امام از یک طرف، با وجود تاکید بر تولد حضرت مهدی (علیه السلام) او را تنها به شیعیان خاص و بسیار نزدیک نشان می داد و از طرف دیگر تماس مستقیم شیعیان با خود آن حضرت روز بروز محدودتر و کمتر می شد، به طوری که حتی در خود شهر سامراء به مراجعات و مسائل شیعیان از طریق نامه یا توسط نمایندگان خویش پاسخ می داد و بدین ترتیب آنان را برای تحمل اوضاع و شرائط و تکالیف عصر غیبت و ارتباط غیر مستقیم با امام آماده می ساخت، و چنانکه خواهیم دید این همان روشی است که بعدا امام دوازدهم در زمان غیبت صغری در پیش گرفت و شیعیان را بتدریج برای دوران غیبت کبری آماده ساخت. برای اطلاعات بیشتر به زندگینامه امام حسن عسکری (علیه السلام) مراجعه شود

### **مسأله اختفای ولادت امام زمان (علیه السلام):**

در این زمینه سئوالات بسیاری پرسیده شده منجمله:

1 - چگونه نرجس خاتون بدون اینکه حامله باشد، ناگهان زایمان میکند؟! و چرا نرجس خاتون به بیرون شهر مهاجرت نکرد تا نیازی به اینگونه بارداری پنهانی از طرف خداوند نباشد؟ یا بلکه کافی بود که نرجس خاتون در دوران حاملگی خودش از خانه



خارج نمیشد تا کسی از حاملگی وی مطلع نشود!

2 - آیا امام زمان از آمیزش جنسی و حاملگی عادی بدنیا آمد) این حالت نیازمند طی شدن دوران طبیعی حاملگی و عوارض آن است که روایت شما آنرا نقض میکند!؟

3 - یا اینکه دفعتا و بطور معجزه آسا و بدون آمیزش جنسی و دوران حاملگی بدنیا آمد) شبیه حضرت عیسی ( در اینحالت ما نمیتوانیم امام عسکری را پدر امام زمان بدانیم!؟)

اولا: در شان مانیست و دور از اخلاق است که بخواهیم در مورد مسائل زناشویی امام بزرگوارمان صحبت کنیم و در تاریخ هم موردی ثبت نشده که ما بخواهیم آن را بیان کنیم

دوما: نرجس خاتون چند ماه قبل از زایمان مشاهده میکند که نوری به داخل بدنش وارد میشود و وقتی از امام حسن عسکری میپرسد ایشان میفرمایند که. ای نرگس! تو بارداری فرزند تو پسر است و اسم او محمد است و امام پس از من اوست.

(165)

. پس میبینیم که سؤال سوم کاملاً بی اساس است نرجس خاتون (علیه السلام) به همراه همسرش میدانسته که بزودی صاحب فرزندی خواهند شد اما این موضوع را به دلایل امنیتی و غیره... برای کسی فاش نکردند

سوما: علائم بارداری نرجس خاتون به دلیل حفظ آن بانو از شر دشمنان به حول و قوه خداوند تا زمان زایمان نامشخص ماند که اینجا میبینیم معجزه رخ داده...

پس نتیجه میگیریم که: نرجس خاتون حامله بوده و خود این موضوع را میدانسته است ولی برای حفظ جان خود و فرزندش برای کسی بازگو نمی کند امام حسن عسکری پدر امام زمان میباشند و علائم بارداری نرجس خاتون مخفی بوده و ناگهان در هنگام زایمان علائم ظهور میکند

دیدیم که امام حسن عسکری در پاسخ حکیمه خاتون که میپرسد در نرجس اثری از بارداری نیست میفرماید

هنگام طلوع فجر مطلب روشن میشود زیرا مثل او مانند مادر موسی است که آثار حملش ظاهر نشد و کسی تا وقت ولادتش متوجه نگشت چون فرعون شکم زنان حامله

ص: 464

رامیدرید و به دنبال موسی میگشت جریان فرزندان مهدی هم همانطور است . خلاصه استدلال امام این است که اراده ازلی خداوند خداوند تعلق گرفته که انسانها را هدایت و ارشاد نموده و می فرماید جن وانس را نیافریدم مگر به منظور عبادت و معرفت آنها نسبت به من) (سوره ذاریات آیه 51)

ولذا به خاطر همین هدف عالی پیمبران فرستاده و به همین منظور وعده قاطع داده که زمین را تحت لوای دولت حقه ای اداره میکند خداوند با قدرت بینهایت خود به هر شکلی حجت خود را برای بشر ذخیره مینماید گاهی به شکل طبیعی و گاهی به صورت خرق عادت و چون فشار هیئت های حاکمه به حد اعلی رسیده و وجود امام مهدی هم در اجرای هدف خداوندی نقش مهمی دارد و از طرف دیگر به صورت طبیعی نمیشود امام را از دست حکومت های جبار حفظ کرد باید امام (علیه السلام) را به گونه ای خرق عادت و غیر طبیعی حفظ نمود

لازم به ذکر است که ما در تاریخ نمونه های بسیاری از مادرانی را داریم که به حول و قوه خداوند علائم بارداری آنها نامشخص بوده فقط به دلیل حفظ جان آنها از دشمنان! مثلاً ولادت موسی بن عمران (علیه السلام)، میدانیم که غرض مهم هدایت بشر موعول به ولادت آن حضرت بود و چون مساله ولادتش در اثر فشارهای دستگاه فرعون به صورت طبیعی غیر ممکن بود از این رو ولادت و نگهداری وی به صورت اعجاز انجام گرفت و حال میبینیم که در جریان ولادت امام زمان (علیه السلام)، هدایت بشر و تحقق پیدا کردن وعده خداوندی (برقراری دولت حق) به دست آن حضرت خواهد بود از این رو اراده بی نهایت خداوندی بر این قرار گرفت که آن حضرت را به صورت معجزه آسایی از نظر ولادت از یک سو و از سوی دیگر برای مدت طولانی حفظ و نگهداری نماید چون جریان ولادت موسی (علیه السلام) مورد اتفاق است جریان امام مهدی (علیه السلام) به نظر بعید نمی نماید

حضرت عسکری با نرجس خاتون آمیزش داشته است و این آمیزش روال طبیعی خود که انعقاد نطفه باشد را داشته است و درست است که حاملگی آثاری دارد اما اگر اراده خدا بر این باشد که دشمن از وجود فرزند در شکم مادر مطلع نشود میتواند این آثار را از بین ببرد کما اینکه در تاریخ در مورد بعضی از انبیا مثل موسی، ابراهیم و عیسی

(علیه السلام) ذکر شده است. این که گفته میشود نرجس آثار حاملگی نداشته است، به این معنی نیست که بچه ای را در شکم خودش نداشته است درست است که هر جسمی فضا اشغال میکند و اگر بچه ای در شکم نرجس میبود، مسلماً شکم وی برآمده میشد! اما باید دانست که بچه وجود داشته فقط رشد جنین کند بوده است برای همین آثار بارداری نامشخص بوده! معجزه و خرق عادت که در خفاء آثار حمل به نظر میرسد این است که نطفه در مدت نه ماه حمل یا به کلی رشد نکرده و یا اینکه بسیار کند مراحل رشد را پیموده است سپس اندکی قبل از زایمان به سرعت جنین رشد کرده و به صورت کمال قابل زایش در آمده تا در آن جو تند و دور از دید حکومتها قدم به جهان گذاشته است در این صورت قابله های ماهر هم نمی توانند آثار حمل را ببینند تا چه رسد به دید سطحی! علم پزشکی امروز ما از شناخت حمل در ماه اول ناتوان است تاچه رسد به دوره عباسیان، پس اگر به اراده خدا جنین برای تمام دوران حمل به همان شکل ماه اول باقی بماند هیچکس قادر نیست که از وجود حمل آگاه شود از طرفی باید گفت که جاسوسان همواره خانه امام را زیر نظر داشتند حتی قابله هایی به عنوان جاسوس به خانه حضرت فرستاده میشدند تا ببینند کدام زن در خانه امام حسن باردار است تا فوراً به اطلاع حکومت برسانند) به زندگی نامه امام حسن عسکری (علیه السلام) مراجعه شود (پس میبینیم که اگر نرجس حامله بودنش مشخص بود صرف ماندن در خانه وعدم خروج از آن نمیتوانست خود را حفظ کند زیرا فوراً او را شناسایی میکردند

میدانیم که امام حسن عسکری (علیه السلام) در تبعید به سر میبردند و امکان هجرت به جای دیگر را نداشتند حتی اطرافیان حضرت تحت نظر بودند در صورت امکان وجود هجرت، باز هم طاغوتیان آنها تعقیب کرده وزیر نظر میگرفتند و بالاخره از بارداری نرجس خاتون آگاه میشدند و او را به شهادت میرساندند پس نرجس خاوند با هجرت کردن از سامرا هم نمیتوانست خود را حفظ کند...

خداوند خواست که امام زمان در خود شهر سامرا به دنیا بیاید تا به طاغوتیان اثبات کند که وعده خداوند با وجود تمامی قدرت آنها تحقق یافتنی است و کسی نمی تواند جلوی مشیت الهی را بگیرد و از طرفی معجزه گونه بودن ولادت امام را نشانه ای در

جهت هدایت بیشتر مسلمانان و غیره قرار دهد شاید عده ای از این امر پند گرفته و به راه راست هدایت شوند چه تدبیری میتواند بهتر از این باشد که روشی اتخاذ شود که حتی کنیزان و غلامان خانه هم متوجه بارداری نرجس نشوند وقتی شکی ایجاد نشود کنجکاوی هم به دنبال آن نخواهد آمد از طرفی تولد امام در هنگام طلوع فجر واقع شده است اینهم خود دارای اهمیت فراوانی است زیرا باید تولد وقتی انجام گیرد که تمام چشمها و بویژه چشم جاسوسان دستگاه در خواب عمیقی فرو رفته باشد

شاهدان ولادت امام زمان چه کسانی بودند و برای چه کسانی موضوع رابازگو کرده اند؟ آیا امام حسن عسکری کنیزان و غلامانی داشت که شاهد ولادت باشند؟ آیا خانواده ی امام زمان (مادر بزرگ، عمو، عمه و...) (از تولد وی مطلع شدند؟

امام حسن (علیه السلام) کنیزان و غلامانی داشت که نام برخی از آنها در تاریخ ثبت شده است همانند عقبه و عقید خادم....

و بسیاری از آنها شاهدان ولادت امام زمان (علیه السلام) بودند مهمترین شاهد ولادت امام زمان حکیمه خاتون (س) میباشد و کسی به راستگویی او شک ندارد دومین کسی که در این رابطه برای ما به شدت مطرح است، حضرت جدّه، مادر امام حسن عسکری (علیه السلام) است که پناه شیعیان در آن دوران بود. در کنار سخنان حکیمه خاتون شاهد مهم دیگر خود امام حسن عسکری (علیه السلام) میباشد و چه کسی میتواند بر صحت گفته های امام حسن عسکری امام و پیشوای مسلمین شک کند

گزارش دقیق میلاد نور یزدان، حضرت مهدی صاحب الزمان در منابع حدیثی شیعیان، از شاهدان عینی به دور از حدس و گمان، آمده است که در راس همه آنها گزارش لحظه به لحظه حکیمه خاتون می باشد.

حکیمه دختر امام جواد، خواهر امام هادی، و عمه امام حسن عسکری (علیه السلام) می باشد که به دو فضیلت بس والا اختصاص یافته است:

1 - شرف تعلیم و تربیت حضرت نرجس خاتون به امر امام هادی (علیه السلام)، که شرح آن در گزارش نور بیان شد.

2 - افتخار حضور در مجلس تولد نور یزدان به امر امام حسن عسکری (علیه السلام)،

از دیگر فضائل این بانوی مجلله این است که دعای معروف به «حرز امام جواد (علیه السلام)» از طریق ایشان روایت شده است. (166) لازم به ذکر است که حکیمه خاتون از زنان بسیار بلند مرتبه در امر اسلام هستند و مقام والایی داشتند زندگی نامه ایشان به طور کامل در آینده در وبلاگ گذاشته میشود حتی در راستی سخن ایشان دیگر شاهدان عینی گواهی داده اند چنانچه وقتی یکی از یاران امام عسکری از عقبه خادم در مورد نقل حکیمه خاتون در مورد ولادت میپرسد او کاملاً صحبت‌های آن بانو را تایید میکند:

موسی - راوی حدیث - می گوید: از «عقبه خادم» نیز پرسیدم، گفت: «آنچه حکیمه گفته، همه راست و درست است.» (167) این حدیث را (تولد امام زمان (با اندک تفاوتی شیخ طوسی، طبری، خواند میر و قندوزی با اسناد جداگانه روایت کرده اند. (168)

دیگر شاهدان عینی ولادت:

علاوه بر حکیمه شهادت گروه دیگری از خدمتگزاران دودمان امامت بر ولادت آن نور یزدان در کتب حدیثی به تناسبهای مختلف بیان شده است که به برخی از آنها در اینجا اشاره می کنیم:

1 - عقبه خادم، که در قسمت پایانی گزارش فوق به آن اشاره کردیم و مدارکش را برشمردیم.

2 - عقید خادم، که برای ابوالادیان و دیگران، ولادت آن حضرت را شرح داده است. (169)

3 ج کنیزی به نام ماریه، که در آن خانه خدمت می کرد، و در روز ولادت، آن حضرت را دیده است که با انگشت سبابه به سوی آسمان اشاره کرده می فرماید:

الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آله. (170)

4 ج کنیزی به نام نسیم، که آن نیز روز ولادت آن مهر تابان، حضرتش را در حال سجده مشاهده کرده، که انگشت سبابه اش را به سوی آسمان بالا برده می فرماید:

الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آله. (171) در روز دهم ولادتش نیز

به محضر آن مهر فروزان رسیده، عطسه کرده، حضرت فرموده: « یرحمک الله » سپس فرموده: « آیا در مورد عطسه تو را نوید دهم؟ آن تا سه رزو امان از مرگ است. (172)

5 - ابوعلی خیزرانی، کنیزی را به امام حسن عسکری (علیه السلام) اهدا کرده بود، که بعد از شهادت امام حسن عسکری به هنگام هجوم ماموران به خانه امام، او به خانه ابوعلی پناه برده، شرح جالبی از ولادت آن کعبه خوبان را به ابوعلی بیان کرده است. (173)

6 - حمزه بن ابوالفتح، از یاران امام که به حسن بن منذر گفت: « بشارت، بشارت، دیشب در دودمان امامت مولودی به دنیا آمد، که به فرمان اما این راز باید مکتوم بماند. (174)

7 - حسن بن حسین، از نواده های امام حسن مجتبی (علیه السلام)، که به محضر امام حسن عسکری (علیه السلام) می شتابد و میلاد مسعود آن خورشید فروزان را تبریک می گوید. (175)

8 - ابو نصر خادم، که در کنار گهواره اش حضور می یابد، می فرماید: « مرا می شناسی؟ » می گوید: « بلی شما سرور من و فرزند سرور من هستید » می فرماید این را نپرسیدم، سپس می فرماید: انا خاتم الاءوصیاء، و بی یدفع الله عزوجل، البلاء عن اهلی و شیعتی: « من خاتم اوصیا هستم، خداوند به وسیله من بلا را از خاندان و شیعیانم دفع می کند. » (176)

9 - قابله ای از اهل سنت، که امام حسن عسکری (علیه السلام) برای مصالحتی او را در شب ولادت آن مهر تابان دعوت کرده، و او با نقل این واقعه موجب هدایت برخی از دشمنان این خاندان شده است. (177)

10 - گروهی از شیعیان، که امام حسن عسکری (علیه السلام)، در سومین روز ولادت آن قبله موعود و کعبه مقصود، عده ای از شیعیان مورد اعتماد را گرد آورد و آن مهر فروزان را بر آنها نشان داد و فرمود:

هذا صاحبکم من بعدی، و خلیفتی علیکم، و هو القائم الذی تمتد الیه الاءعناق بالانتظار، فاذا المتلاءت الاءرض جورا و ظلما، خرج فملاءها قسطا و عدلا:

« این جانشین من در میان شما، و صاحب شما بعد از من است. او همان قائم - (علیه السلام) - است که در انتظارش گردن‌ها کشیده می‌شود، هنگامی که زمین پر از ظلم و ستم شد او ظاهر می‌شود و آن را پر از عدل و داد نماید. (178)

به علاوه صدها خوشبخت دیگری که در طول پنج سال - بعد از ولادت تا شهادت پدر بزرگوارش - به محضر آن نور سرمدی تشریف یافته‌اند، که فهرست چهل نمونه از آنها را در مقدمه جزیره خضرا آورده شده است. (179)

یکی از کنیزانی که به هنگام ولادت آن مهر فروزان حضور داشت می‌گوید:

هنگامی که مولای ما دیده به جهان گشود، نوری از او ساطع گردید که همه اقطار جهان را روشن ساخت.

در آن هنگام پرندگان نقره‌فامی دسته‌دسته از آسمان فرود آمدند و بالهای خود را بر سر و صورت و پیرک نوزاد سائیدند، و سپس به سوی آسمان پر گشودند.

چون مشاهدات خود را به امام حسن عسکری (علیه السلام) عرض کردم، تبسمی کردند و فرمودند:

تلک ملائکه السماء، نزلت لتتبرک بهذا المولود، و هی انصار اذا خرج باء مر الله عزوجل:

« اینها فرشتگان آسمانند، که برای تبرک جستن از این مولود فرخنده فرود آمده‌اند، و چون به امر پروردگار ظهور کند، اینها یاورانش دخواهند بود. (180)

چنانچه دیدیم امام کنیزان و غلامانی داشته که حتی شاهد ولادت هم بوده‌اند

ذکر این نکته ضروری است که یکی از برنامه‌های زندگی اهل بیت عصمت و طهارت این بود که برده‌ای را می‌خریدند و او را مدت‌ها تربیت می‌کردند و بعد آزادش می‌کردند. یعنی بهترین کلاس تربیتی خاندان عصمت و طهارت این بود که بردگانی را شایسته و لایق بودند می‌خریدند و وقتی کاملاً آن‌ها را تربیت می‌کردند، آزادشان می‌کردند و آنها سخن‌گوی خاندان عصمت و طهارت در میان طایفه و خویشان خودشان بودند و اسلام را ترویج میدادند.

به همین دلیل برای هر کدام از ائمه‌ی ما تعداد زیادی از غلامان و کنیزان مطرح

است. که عمدتاً برای تربیت خریداری میشده اند زیرا به گفته امام حسن عسکری (علیه السلام) به یکی از خلفا، آنها خود کارهای خود را انجام میدادند خانه ای که سه یا چهار نفر در آن زندگی می کنند، ده یا بیست تا خادم که نمی خواهد.. لذا بیش از ده کنیز در خانه ی امام عسکری (علیه السلام) مطرح است.

پس میبینیم که از تولد امام زمان به جز معدودی کسانی که همگی از فدائیان اسلام و خاندان پیغمبر بودند احدی مطلع نشد مادر بزرگ امام زمان، حکیمه خاتون چون دارای مقام والایی بودند از شاهدان بودند اما برادر امام حسن عسکری (علیه السلام) که همان جعفر کذاب باشد به دلیل فساد اخلاقی از موضوع تا زمان شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) آگاه نشد زیرا بیم آن میرفت که او امام زمان را به عباسیان بفروشد و آنها را آگاه کند که بالاخره پس از شهادت برادرش این کار را کرد و برادرزاده اش را الود داد) به زندگی نامه امام حسن عسکری (علیه السلام) مراجعه شود (از طرفی نرجس خاتون فامیلی در سامراء نداشت که بخواهند از ولادت فرزندش آگاه شوند

در مورد شاهدان ولادت بعداً به طور مفصل در زندگی نامه امام زمان (علیه السلام) توضیح خواهیم داد

آیا میتوان به گفته چند زن قبول کرد که امام زمان متولد شده است و این مسخره نیست که شیعیان و مسلمانان این مطلب را اینگونه قبول میکنند؟

اولاً ما در تاریخ صدر اسلام زنانی داریم که از نظر مقام و منزلت از هزاران مرد بهترند مثلاً بانو فاطمه زهرا (س) و یا حضرت زینب (س) و غیره... حکیمه خاتون و جده مادر امام حسن عسکری (علیه السلام) چنانچه در تاریخ میخوانیم از زنان بلند پایه آن روزگار هستند که کسی در سخنان آنان شک ندارد

از طرفی مگر زن چه اشکالی از نظر خلقت دارد که نباید به گفته این آقایان به درستی سخن آنها اکتفا کرد و چون زن هستند و مردی شاهد ولادت نبوده باید حرف آنها را دروغ پنداشت) به قول آقای استاد علی اکبر مهدی پور (در جواب اینگونه افراد البته ادب ایجاب می کند که مسئله را پوشیده عرض کنم و بگویم وقتی این آقا و یا خانم که نمیخواهیم اسمشان برده شود می خواستند متولد بشوند آیا به همه ی خبرگزاری ها خبر



داده بودند؟ و آیا مادرشان این ها را وسط چهارراه زاییده اند و همه از ولادتشان فیلم گرفته اند. این طبیعی است که وقتی فرزندی در خانه ای متولد می شود، یک یا دو نفر و آن هم از بانوان در حین ولادت حضور پیدا می کنند. بعدها هم سایه ها و بستگان می آیند و این نوزاد را می بینند و خبرش پخش می شود.

از ایشان میپرسم شاهد ولادت شما چه کسی بوده اگر مردانی شاهد ولادت شما بوده اند که به مادران حتما از طرف من یک متاسفم بگوئید!! زیرا از هرزنی پرسید مطمئنا تعجب میکند و عنوان میکند که مادران کار ضد اخلاقی انجام داده! اگر شاهد ولادت شما زن بوده پس به گفته خودتان استناد میکنیم شما وجود ندارید چون نباید به گفته یک زن اعتماد کرد! منم شرمنده! نمی توانم جواب کسی را که وجود ندارد بدهم!!! من فقط میگویم فلانی اول برو مشکل را با خانم ها حل کن بعد بیا گرد و خاک کن و وجود امام ز `zwnj` (ازدواجمان را زیر سؤال ببر!

چنانچه دیدیم نرجس خاتون بنابرگفته خود در خواب به دست فاطمه زهرا مسلمان شده اند آیا میتوان واقعا این را دلیلی بر اسلام آوردن او دانست در حالیکه `br` / این مطلب نه از نظ `rlmzwnj`; به `br/br`; داد و بدین ترتیب آنان را برای تحمل اوضاع و شرائط و تکالیف عصر غیبت و ارتباط غیر مستقیم با امام آماده میر شرع درست است و نه از نظر قانون؟

گرچه روایت براین دلالت دارد اما ما مدعی نیستیم که به صرف خواب و رویا اکتفا شده باشد بلکه مطمئنا در عالم ظاهر و بیداری بعدا ایمان آورده، یا اینکه در شهر و بلاد خویش پس از اینکه به صحت خواب خود پی برد اسلام را پذیرفته است و یا اینکه وقتی به امام هادی (علیه السلام) میگوید یابن رسول الله و امام را با وصف به پیغمبر خدا خطاب میکند این خود متضمن اسلام اوست پس حتما مسلمان بوده که امام را اینگونه خطاب میکند و یا بعد از آنکه حکیمه خاتون تعالیم دین را به وی آموخته است اسلام را پذیرفته است بهر صورت قبل از ازدواجش با امام حسن عسکری (علیه السلام) مسلمان بوده و ایمان داشته است و در آن شکی نیست از طرفی رویای نرجس خاتون صادق بوده و اسلام آوردنش شاید از نظر خداوند مورد قبول بوده است الله اعلم

امام عسکری چند زن و فرزند و کنیز داشت؟ آیا دارای دختر بوده است؟ و در چه سالی وفات نمود؟ نرجس، کنیز مسیحی امام عسکری بوده و آمیزش جنسی با کنیز نیز بدون عقد نکاح انجام می‌شده. پس امام زمان هم یک ازدواج معمولی میان مسلمان و مسلمان به دنیا نیامده؟

امام حسن عسکری (علیه السلام) طبق روایات متواتر فقط دارای یک همسر آنهم نرجس خاتون (س) می‌باشند و تنها فرزندش امام زمان (علیه السلام) است کسانی هم که شاهدان ولادت بودند اکثراً از عالمان بسیار والا مقام اسلام و از یاران موثق امام حسن عسکری (علیه السلام) بودند و شکی در گفتارشان نیست از طرفی ائمه و امامان پیشین طبق روایات فراوان به ولادت امام زمان بشارت داده بودند که در کتب تاریخی به وضوح میتوان آنها را یافت و کسی هم در گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان شک ندارد و این موضوع مورد اتفاق شیعه و سنی است البته ذکر این نکته ضروری است که عده ای از سنیان امام حسن عسکری (علیه السلام) را عقیم و فاقد فرزند میدانند که ابطال این موضوع را در زندگی نامه امام زمان مورد بررسی قرار می‌دهیم.

امام حسن عسکری در سال 260 ه. ق وفات یافتند در آن زمان فرزندش 5 ساله بود

امام حسن عسکری (علیه السلام) دارای کنیزان و غلامانی بود که نام برخی از آنها به عنوان شاهدان ولادت ثبت شده است مانند ماریه و نسیم کنیز و عقید و عقبه خادم....

نرجس خاتون فقط چون در پوشش یک کنیز خریداری شد لقب کنیز میان نویسندگان داشت و اینکه امامان پیشین به او این لقب را می‌دهند یکی از دلایلش میتواند این باشد که یک شاهزاده و یک اشرافی چقدر میتواند مقامی والا و ایمانی بگیرد که در پوشش یک کنیز خود را در معرض اسارت قرار دهد و حاضر شود فروخته شود تا به وصال حقیقی برسد و خود را به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) برساند پس میتوانیم او را بهترین کنیزان یاد کنیم کنیزی والا-مقام، تنها کنیزی که در گرانبهایی در وجود خود داشت، کنیزی که مادر امام زمان (علیه السلام) بود... از طرفی او را چه در خواب و چه در بیداری و قبل از ازدواج عقد کرده بودند و این موضوعی مسلم است

نرجس خاتون در بلاد خود مسیحی بود آنهم مسیحی معتقد به خداوند و قبل از

ازدواج با امام حسن عسکری چنانچه دیدیم مسلمان شدند پس هیچ شکی در درستی ازدواج امام حسن عسکری (علیه السلام) و نرجس خاتون (علیه السلام) نمی باشد

در ضمن یک مسلمان چنانچه در شرع وقانون میخوانیم اگر بخواهد با مسلمان غیر از خود رابطه زناشویی داشته باشد یا باید از طریق ملک یمین باشد یا باید ازدواج کند و این ازدواج یا به صورت موقت است یا دائمی... در غیر این صورت آن رابطه حرام و زنا محسوب شده و از گناهان کبیره و حرام است این موضوع در مسلمانان رعایت میشده چه برسد به مولا و پیشوای مسلمانان امام حسن عسکری (علیه السلام) کسی که از هرگونه اشتباهی به دور است... برای روشن تر شدن موضوع: توجه به این که آیه ای در قرآن، زوجیت را منحصر در دو روش کرده و می فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ . إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ»؛ مومنون آیه 6 تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزان شان دارند، که در بهره گیری از آنان ملامت نمی شوند.

بر طبق این آیه فقط دو روش برای حلیت همبستری وجود دارد؛ اول عقد ازدواج، و دوم (ملک یمین) که منظور؛ همان جواز همبستری با کنیز برای مالک است.

اما در فقه شیعه برای حلال شدن کنیز جهت ارتباط جنسی بر خلاف زن آزاد که منحصر در عقد است چندین روش وجود دارد... تذکره الفقهاء، حلی ص 643

اول. آن که کنیز توسط مردی خریداری شود که به مجرد آن، کنیز به ملک مالک در آمده و جزو اموال او می شود و تصرفات جنسی را می تواند با او داشته باشد.

ظاهر آیه ذکر شده این معنا را به خوبی تأیید می کند.

دوم. آن که مردی غیر از مالک و با اذن و اجازه مالک با کنیز عقد ببندد و ازدواج کند.

روش سوم. آن است که مالک، کنیزش را به شخصی تحلیل کند؛ یعنی استفاده جنسی را برای آن شخص مباح بداند، در این صورت نیز شخصی که کنیز برای او تحلیل شده، می تواند با کنیز ارتباط جنسی داشته باشد..

روش دوم و سوم از لوازم روش اول است؛ یعنی هر گاه کنیز به ملکیت مالکی در آمد، او حق همبستری با او را دارد و این که حق را به دیگری می دهد) چه با اذن در

ازدواج و چه با تحلیل (در دایره همان مالکیت و ملک یمینی است که قرآن بر آن تأکید دارد. پس همانطور که میدانیم نرجس خاتون تمامی شرایط را دارا بود او مسلمان شده بود، خریداری شده بود و به عقد حضرت درآمده بود

از طرفی چطور شما میتوانید این ادعا را بکنید که امام حسن عسکری (علیه السلام) دچار فعل حرام شده اند!! خواهشمندم از قبل یک سری مطالعه در احکام اسلام بکنید بعد حرف بزنید و به عواقب آنهام فکر کنید

آیا زندگی نرجس خاتون بیشتر شبیه به افسانه نیست؟ زندگی که ممکن است شیعیان برای امام خود ساخته باشند تا قداست او را چند برابر کنند؟

آیا گمان نمیکنند که در یک نگاه معقولانه) و بدور از سیطره ی موهومات و باطلیل و روایات و اخبار معجول و ساختگی و مهملی که در کتب شیعی در اینمورد پر شده است (، باید اعتراف کرد که این روایت خلاف عقل است و ساختگی و مهمل میباشد؟ شما نگاهی به روایات ولادت امام زمان بکنید، این روایات بیش از آنکه جنبه ی نقل تاریخ و واقعیت داشته باشد، بیشتر شبیه داستانها و افسانه های هزار و یک شب یا داستان های سندباد و غول چراغ جادو و هری پاتر دارند. سوال میشود که ما بر چه اساسی باید به این افسانه های عجیب و غریب باور داشته باشیم؟

آیا صرفا به دلیل اینکه امثال مجلسی و کافی، اینگونه داستانهای تخیلی را در کتب خودشان نقل کرده اند، ما باید آنها را همچون واقعتهای قطعی تاریخی قبول نماییم؟

اولا نگاشته های شیعی در شرح حال مادران امامان که اغلب کنیز بودند، مطلب فوق را جز برای امام سجاد علیه السلام و امام مهدی علیه السلام گزارش نکرده است. مادر امام زین العابدین علیه السلام، شهربانو دختر یزدگرد، آخرین کسرای ایران، و مادر امام مهدی علیه السلام، شاهزاده ای رومی بود. نوشته های شیعی بر آن نبوده که ائمه را با اصل و نسب های ساختگی به شرافت و بزرگی برسانند! شما اگر اعتقاد واقعی و کافی به خدا و پیغمبر و امامان راستین داشتید این حرفها را نمیزدید

بهر حال برای جواب دادن به این سئوال دوستان باید بگویم که ما در فرهنگ اسلام و تمامی ادیان آسمانی مساله ای به ظاهر پیچیده داریم به نام معجزه! معجزه کاملا با

افسانه و خرافات تفاوت دارند این که اتفاقی خارج از چهارچوب نظام طبیعت رخ دهد و ما انسانها از درک آن تا حدی ناتوان باشیم دلیلی نمیشود که آن را افسانه و جادو بدانیم مادر تاریخ در تمامی ادیان آسمانی با معجزه روبرو بوده ایم اولاً اگر ایمان به قرآن داشته باشیم می فهمیم که قرآن خواب را از وسایل اخبار می داند

همانظر که قبلاً گفتیم داستان امام مهدی علیه السلام عادی نیست، بلکه به اقتضای ادبیات این مسئله، خلاصه داستان پیامبران، با تمامی معجزات و شورانگیزی آن است. احادیث بسیاری به همانندی امام مهدی و گروهی از انبیا اشاره دارد. رؤیای بانو نرجس رابا قصه های بسیار جالبی که در قرآن آمده و رؤیا، رکن مهم آن است، می توان مقایسه کرد، که گویا تر از سوره یوسف وجود ندارد و رؤیا، نقطه محوری تمام قصه بوده است. داستان، با رؤیایی از ستارگان شروع می شود و با تفسیر و تعبیر آن پایان می پذیرد و در میان رؤیا، خواب پادشاه بازگو می شود که وضع را جالب تر می کند

اگر رؤیای بانو نرجس، در فضای کلی چهارچوب حرکت الهی رسالت قرار گیرد، روشن می شود که بسیار همخوانی و انسجام دارد. قرآن کریم، پر از شواهد درخشان در این باره است.

موسی علیه السلام در وضعی هیجان آور به دنیا آمد و زیست و رشد کرد - که از شرح آن بی نیازیم - و بانو مریم با لطف الهی به دنیا آمد و فرزندش عیسی علیه السلام با معجزه ای در آفرینش زیر شاخه درخت، زاده شد و سرورمان محمد صلی الله علیه و آله زاده دو ذبیح (ابن الذبیحین) است؛ زیرا، میان اسماعیل و ذبحش، لحظاتی فاصله نبود که آسمان گشوده شد. نزدیک بود پدر پیامبر صلی الله علیه و آله ذبح شود و خود پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام هجرت به قتل برسد، در حالی که میان او و شمشیرهای قریش، جز چند تار عنکبوت نبود. پیش تر، ابراهیم (پدر پیامبران) در دل آتش افتاد، اما خدا آن را سرد و سلامت کرد حضرت یونس به طرز معجزه گونه ای داخل شکم نهنگ رفت و بعد از مدت ها زندگی از شکم او به امر خداوند نجات یافت.. و خدا خواست ملیکه یا نرجس، اینگونه شگفت انگیز و معجزه گونه مادر مصلح جهان شود!! چه کسی میتواند ادعا داشته باشد که این داستانها و وقایع همگی ساخته تخیل

بشوند و واقعیت ندارند چون از درک ما خارج است و با عقل جور در نمی آید!

یکی از ویژگی های روانی آدمی این است که همواره در رویارویی با امر تازه و بدیع، حالت دفاعی به خود می گیرد و کم تر به پذیرش آن گردن می نهد. این امر به ویژه آن گاه تشدید می شود که پدیده ی جدید حالت رمزگونه داشته باشد و اعتقاد به آن، زمینه ساز تحولی بنیادین در باورها، اندیشه، منش و روش زندگی او شود.

برعکس، در برابر موضوعی که پیشینه داشته یا در زمان های پیش، یک یا چند بار رخ داده است، مقاومت چندانی از خود نشان نمی دهد و به سادگی، آن را می پذیرد.

یکی از شیوه های چیره شدن بر این وضعیت، عادی جلوه دادن آن مساله است. یعنی باید این نکته را به جامعه تبیین کرد که موضوع مورد نظر، مسبوق به سابقه بوده و برای دیگران نیز رخ داده است. قرآن کریم نیز همین شیوه را به کار گرفته است. در صدر اسلام، روزه، حکمی جدید و همراه با اندکی مشقت بود؛ زیرا روزه دار می بایست از بسیاری از امور مباح چشم پوشد و از ارتکاب آن ها خودداری کند. شاید برخی مسلمانان در برابر چنین حکم بی سابقه ای، واکنش د نشان می دادند و آن را به سختی می پذیرفتند. از این رو، قرآن کریم، ابتدا مسلمانان را از نظر روانی برای پذیرش آن آماده می کند

اگر کسانی با دیده تردید به امر معجزه مینگرند باید اشکال را در جای دیگر جستجو کرد) عدم شناخت و آگاهی آنها در امر معجزه واراده خداوند!)

از طرفی امامان بنا به مشیت الهی خصوصیاتى هنگام ولادت دارند که آنها را از دیگران ممتاز میگرداند

ویکی از نشانه های صدق امامت او از طرف خداوند باشد

در کتب روایی برای ائمه علیهم السلام به هنگام ولادت چند ویژگی آمده است که عبارتند از:

با ناف بریده به دنیا می آیند.

هنگامی که متولد می شوند ختنه شده هستند.

چون به دنیا می آیند کف دست به زمین نهاده و به شهادتین آواز بردارند.

دندانهای آنها بر آمده است.

در مقابلشان نوری همانند شمش طلا بدرخشد و تا یک شبانه روز از دو دستشان نوری طلایی ساطع است.

پس از آنکه روی زمین قرار گرفت می چرخد تا مقابل قبله گیرد آنگاه سه بار عطسه می کند و با انگشت به حمد خدا اشاره می کند.  
(181)

وجود مقدس ائمه علیهم السلام صفات ویژه ای دارند که در روایات مفصلاً بیان شده و ما در این بخش فقط به اختصاصات تولد آن بزرگواران اشاره ای میکنیم.

از اختصاصات تولد ائمه اطهار علیهم السلام این است که وقتی خداوند بخواهد امامی را خلق کند، قطره آبی از زیر عرش را بر سبزی یا میوه ای در روی زمین قرار میدهد و آن را امام قبلی پدرش تناول میکند؛ سپس نطفه امام از آن آب تشکیل می گردد و چون چهل روز در شکم مادر، درنگ کرد، صداها را می شنود...

و خداوند برای او ستونی از نور قرار میدهد که با آن اعمال بندگان را می بیند و بر بازوی راستش نوشته میشود و تمت کلمه ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته و هو السميع العليم...؛

( و چون بر روی زمین واقع شود، دست خود را روی زمین گذاشته و سر به آسمان بر میدارد و با گذاشتن دست بر روی زمین همه علوم می که خداوند از آسمان به زمین فرستاده اخذ میکند و با بلند کردن سر به آسمان، ندای منادی الهی را که از باطن عرش او را به اسم میخواند، می شنود و جوابش را میگوید... (و هیچیک از امامان متولد نمیشوند مگر ختنه کرده و طاهر و مطهر... (182)

در روایتی دیگر از حکیمه خاتون امام حسن عسکری (علیه السلام) به ایشان فرموده اند: « ما اوصیاء از شکمها برداشته نمی شویم و مادرانمان، ما را در پهلوهای خود حمل می کنند، و ما از ارحام بیرون نمی آییم بلکه از طرف راست مادران خود بیرون می آییم زیرا ما نورهای خداوند هستیم که کثیفی به ما نمی رسد. »

و چون این خصوصیت اوصیاء است پس در دیگر انسانها دیده نمی شود و این امر با این آیه که خطابش انسانهای عامه است که میگوید (و الله اخرجکم من بطون امهاتکم لا

تعلمون شیئا و جعل لكم السمع و الابصار و الافئده لعلمکم تشکرون» خدا شما را از بطن مادرانتان بیرون آورد و هیچ نمی دانستید و برایتان چشم و گوش و دل بیافرید شاید سپاس گویند ( آیه 78 سوره نحل (منافاتی ندارد خداوند که خود انسانها و جهان را آفریده است میدانند چگونه امرش را آنگونه که میخواهد محقق سازد و این موارد جزء نشانه ها و معجزات فراوانی است که نیاز به تامل دارد و منتهی به هدایت انسانها میشود

از طرفی این سخن امام حسن عسکری (علیه السلام) متواتر نیست و در منابع شیعه هم نیامده و صحت آن مورد تردید است انشاء الله این روایت را در بخش زندگانی امام زمان (علیه السلام) مورد بررسی قرار میدهم

چرا در مورد سن نرجس خاتون، زمان اسارت و دیگر زوایای زندگی ایشان ابهام وجود دارد و در تاریخ سخن بسیار کمی در باب آن است؟

اگر می خواهید نتیجه بگیرید که عدم اطلاع از جزئیات یعنی نفی تمام جزئیات گفته شده این استدلال سفسطه ای بیش نخواهد بود امام هادی علیه السلام برای فرزندش، دختری خردمند از سلاله حواریون را برگزید، اما می بایست فرزند موعود، دایی های نداشته باشد که سراغ وی را بگیرند، از این رو، دختر، مانند هر کنیز بیگانه دیگری، در هاله ای از گمنامی می زیست، گرچه وی - همچنان که در روایت گفته اند - سیده الاماء) خاتون کنیزکان (بود

از طرفی همانگونه که ذکر شد نرجس خاتون مادر امام زمان بودند و اگر دشمنان از وجود ایشان باخبر میشدند حتما ایشان را به شهادت میرساندند تا از تولد یگانه منجی عالم بشریت جلوگیری کنند اما اقدامات هوشمندانه امام حسن عسکری باعث شد به جزاندکی از وجود ایشان اطلاع نیابند امام و اطرافیانش در مورد ایشان سخنی نمی گفتند و ایشان را به نامهای مختلف صدا میکردند

از طرفی در آن روزگار دور از اخلاق بوده که بخواهند در مورد همسر امام چیزی بنویسند و میدانیم که پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) هرگونه سخن گفتن از خاندان ایشان و یگانه فرزندش مساوی مرگ بود از اینرو کمتر کسی جرات میکرد در این باره مطلبی بنویسد



به همین دلایل کمتر کتابی را می‌یابیم که در آن در مورد نرجس خاتون سخنی رفته باشد لازم به ذکر است که مطالب اندکی هم که در مورد زندگی ایشان وجود دارد مربوط به سخنان حکیمه خاتون و بشرین سلیمان و دیگر یاران خاص امام حسن عسکری (علیه السلام) میباشد که برای شناساندن مقام نرجس خاتون (علیه السلام) بعدها بازگو شده و در کتابهای گوناگون توسط یاران موثق امام من جمله فضل بن شاذان و تاریخ نویسان مطرح شده است

روایات مذکور در معتبرترین کتب روایی شیعه نقل و توثیق آن توسط بزرگان شیعه پذیرفته شده است. این امر به حدی می‌باشد که می‌توان روایات مذکور را از جمله روایات معتبر محسوب کرد و همانند سایر موارد روایی به اقوال علمایی همچون شیخ طوسی، علامه مجلسی شیخ صدوق و مرحوم کلینی اعتماد کرد.

شیوه شناسی در پژوهشهای تاریخی:

چرا روایات در مورد نرجس خاتون متفاوت است آیا میشود به آنها استناد کرد؟

دربار؟ زندگانی نرجس و کیفیت تولد فرزند بزرگوارش امام عصر (عج الله) (روایات گوناگونی وارد شده است. با توجه به اینکه برخی از خرده‌گیران به روایات خدشه وارد کرده و آنها را قابل استناد نمی‌دانند ذکر دو مقدمه ضروری است:

الف (بحث اعتبار در احادیث شریفه به چند صورت است. گاهی در عرصه؟

فقه و احکام شرعیه است که به اعتبار سند می‌نگریم و در این صورت خبر صحیح و حسن و موثق مورد توجه است به گونه‌ای که منافعی هم نداشته باشد و ملاک اعتبار احادیث، ضعیف نبودن آنها از نظر سند و روشنی دلالت است. و گاه در باب عقاید به بررسی احادیث می‌پردازیم که در این صورت یقین و علم باعث اعتبار آنها می‌گردد یعنی اعتبار باید به گونه‌ای باشد که علم آور و یقین‌زا باشد. اما آن‌گاه که در حوزه تاریخ از روایات استفاده می‌شود اعتبار احادیث و اخبار با حوزه فقه و عقاید فرق می‌کند. در علم تاریخ، مورخین مسلمان و شیعه و غیرشیعه در عرف عملی خویش هر مطلبی را به صورت مسند و با توجه به احادیث صحیح ذکر نمی‌کنند بلکه همین که در فلان کتاب معتبر تاریخی مطلبی ذکر شده است و نقلی مخالف آن نبوده و برخی از نقلها با مطالب

دیگر منافاتی نداشته باشد به سخنان آن عالم اعتنا کرده و آن را نقل می کنند به عبارتی در تاریخ می توان به روایات و نقلهای مرسل که در نوشتار عالم

معتبری باشد اعتنا کرد.

در مور تفاوت عرصه فقه و عقاید، علمای اصول در مباحث قطع و ظن و همچنین بحث حجیت خبر واحد و طالبی را ذکر کرده اند که ما به علت اختصار از بیان آنها می گذریم اما در مورد تفاوت اعتبار احادیث در فقه و تاریخ علاقه مندان با رجوع به کتاب قوانین مرحوم میرزای قمی می توانند مطلب را پی گیرند.

بنابراین روایاتی که در « کتاب الغیبه (و) الکافی (و) بحار الانوار » ذکر شده است و در آنها زندگانی خاتون سامرا، نرجس، بیان شده است قابل استناد بوده و با آن روایات می توان به شناخت این بانو پرداخت.

ب (در صورتی که برخی از اندیشمندان مطلب فوق را نپذیرند و قائل به تفاوت اعتبار احادیث تاریخی و فقهی و عقاید نباشند از طریق قانون روایات مستفیضه که مورد قبول علمای رجال و درایه است می توان این مشکل را حل کرد. در واقع مضمون احادیثی که در مور نرجس آمده است و استفاضه اجمالی دارند یعنی تعداد آنها زیاد است اگر چه به حد تواتر نمی رسد و قدر متیقن این موارد مستفیضه موجب اعتبار آنها در حوزه تاریخ می شود. بنابراین اکنون که روایات زیادی با اسناد گوناگون و از طرق مختلف در مورد نرجس، بانوی فضیلتها، ذکر شده است می توان به آنها استناد کرد. افزون بر این مطلب حضور حکیمه، دختر امام جواد (علیه السلام)، در ناقلا ن احادیث است که از خاندان معصومان (علیهم السلام) بوده و اگر چه در کتب رجالی نامی از او نیست، زیرا احادیث ذکر شده توسط ایشان جنبه فقهی ندارد ولی حسن حال این بانو بر همگان ثابت است

این روایت اولین بار در تاریخ در چه کتابی ذکر شده؟ و این روایت راز زبان چه کسانی شنیده اند؟

دودمان امامت از یک طرف تلاش می کرد که خبر ولادت آن مهر تابان را مکتوم بدارد تا به گوش جاسوسان رژیم نرسد، و از یک طرف سعی می کرد که این خبر مسرت

بخش به همه خانه های شیعیان برسد، از این رهگذر نامه ها نوشته به شهرها فرستادند، گوسفندها خریده به خانه های شیعیان فرستادند تا به عنوان عقیقه حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - ذبح کرده، اطعام کنند. (183) وحتی در مواردی چگونگی ولادت ایشان را برای افراد بسیار مورد اطمینان که همگی از یاران خاصه امام حسن عسکری (علیه السلام) بودند بازگو کردند تا بعدها در کتابها برای آینده گان نوشته شده وبه یادگاریمانند

امام حسن عسکری (علیه السلام) در فرصتهای متناسب، مولود مسعود را به اصحاب خود عرضه می کرد، تا آن کعبه موعود را با دیدگان خود ببیند و از تولدش آگاه شوند و در کشاکش روزگار دچار شک و تردید نشوند. چنانچه مطالعه میکنید اکثر نویسندگان یا از یاران طراز اول امام حسن عسکری بوده اند ویا از شاگردان آنها به هر صورت نقل آنها به طور مستقیم ویا غیر مستقیم به حکیمه خاتون ویا امام حسن عسکری برمیگردد ویا به بشر بن سلیمان و دیگر یاران وکنیزان امام حسن عسکری (علیه السلام)

تعدادی از کتابها به این نامها هستند:

کتاب المهدی تألیف عیسی بن مهران مستعطف از بزرگان قرن سوم:

کتاب المهدی تألیف اوست، هر چند این کتاب از بین رفته است اما نجاشی نقل می کند که این کتاب را نزد استادش خوانده است. (184)

کتاب قائم و غیبت فضل بن شاذان:

قدیمی ترین اثر شیعی درباره عقیده به ظهور مهدی (علیه السلام) ومادرش نرجس خاتون (س) که به دست ما رسیده است، کتاب «غیبت (و یا کتاب) قائم» «از فضل بن شاذان نیشابوری است. وی معاصر نعیم بن حماد مروزی از علمای اهل سنت بوده است که او نیز درباره مهدویت تألیف دارد. ابن شاذان، کتاب خویش را پیش از ولادت و غیبت حضرت مهدی (علیه السلام) تألیف کرده است. (185). علی رغم آنکه اثر فضل بن شاذان از بین رفته است لیکن به نظر میرسد آثار کفایه المهتدی فی معرفه المهدی نوشته میرلوحی وکشف الاستار میرزا حسین نوری رونویسی این اثر باشد به نظر میرسد اکثر مطالب این

کتاب از اثر حسن بن محبوب نقل شده باشد (186)

ابومحمد فضل بن شاذان بن خلیل ازدی که یکی از پرکارترین دانشمندان شیعه، فقیه صاحب نظر، مفسر حاذق، دانشمند شهیر، مؤلف گرانقدر در علوم و فنون اسلامی، از سران متکلمان شیعه، زبردست در عرصه مناظره با مخالفان اهل بیت: و از یاران نزدیک امام حسن عسکری (علیه السلام) است. او همچنین توفیق خدمت به امام رضا (علیه السلام)، امام جواد (علیه السلام) و امام هادی 7 را در کارنامه خویش دارد. تولد وی را در سال 180 ق تخمین زده اند.

. او خراسانی بود و از مکتب پربرکت امام عسکری علیه السلام کسب فیض می نمود و از یاران ایشان بود. آن حضرت در مورد او می فرماید: «باید اهل خراسان به جایگاه فضل بن شاذان و بودن او در میانشان برخورد ببالند». فضل بن شاذان ازدی، از اصحاب امام رضا (علیه السلام)، عمر طولانی و با برکتی داشت، که همه آن را در دفاع از حریم تشیع سپری کرد و بیش از 180 جلد کتاب پر ارج از خود به یادگار گذاشت و سرانجام در سال 260 هـ دیده از جهان فروست. (187) رجال شناس بزرگ امامیه در ستایش فضل بن شاذان می گوید: «او ثقه و از بزرگان فقها و متکلمان شیعه و در این طایفه دارای مقام و جلالتی است. وی مشهورتر از آن است که ما به توصیف او پردازیم. او دارای دانش بیکران، ناقل روایات فراوان و تألیفات بسیار است. (188) پدرش از راویان احادیث ائمه و اصحاب یونس بن عبدالرحمان بود و روایات ارزشمندی از اهل بیت: نقل کرده است. فضل نیز تحت تربیت چنین پدری، نشو و نما کرد و به کمالات عالیّه نائل شد. وی علم قرائت را در نوجوانی از اسماعیل بن عباد در بغداد فرا گرفت و علم حدیث را نیز از فقیه عارف و عابد، حسن بن علی بن فضال آموخت. همچنین علم کلام و سایر علوم را با اشتیاق فراوان نزد اساتید عصر تحصیل کرد (189)

البته این کتاب به ظاهر قدیمی ترین کتابی که مشروح داستان ولادت امام زمان رانوشته است اما احتمالاً در مورد جریان اسارت نرجس خاتون چیزی ننوشته قابل ذکر است که این کتاب در زمان حیات امام حسن عسکری (علیه السلام) و پس از تولد امام زمان (علیه السلام) نوشته شده است

وی در کتاب غیبت خود ولادت آن مهر تابان را از زبان امام حسن عسکری (علیه

« ولی خدا، حجت خدا و خلیفه او بعد از من، در شب 15 شعبان به سال 255 به هنگام طلوع فجر، به صورت ختنه شده متولد گردید. »

« نخستین کسی که او را شستشو داد، » رضوان « خازن بهشت بود که با جمعی از فرشتگان مقرب او را با آب کوثر و سلسبیل شستشو داد و سپس عمه ام » حکیمه « او را شستشو داد. » (190). امام حسن عسکری (علیه السلام) در شب ولادت امام زمان (علیه السلام) از یک زن صالحه ای که شیعه نبود به عنوان قابله دعوت فرمود تا در آن لحظات حساس حضور داشته باشد و در میان قوم خود حجت باشد، چنانکه خداوند گروهی از بستگانش را به دست او هدایت نمود. (191)

فضل بن شاذان از پیشتازان عرصه پژوهش در مهدویت است و این امر، از عمق بینش و اعتقاد راسخ او به ظهور منجی عالم بشریت در صحنه گیتی حکایت دارد

نکته قابل توجه آنکه قول معتبر در تاریخ ولادت امام زمان (علیه السلام) سال 255 ق است که فضل بن شاذان روایت کرده و واسطه او شخصیتی مثل جناب « محمد بن علی بن حمزه بن حسین بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب » است (192)

شیخ طوسی نیز در این باره می نویسد: « وی فقیه، متکلم و دانشمند جلیل القدر شیعه و دارای تألیفات فراوانی است. » (193)

محدث قمی نیز مقام فضل را این چنین می ستاید: « ابو محمد فضل بن شاذان بن خلیل ازدی نیشابوری ثقه جلیل القدر از یاران حضرت ابو محمد عسکری (علیه السلام) و از فقها و متکلمان شیعه و شیخ طایفه و بسیار عظیم الشان و اجل از توصیف است. از حضرت جواد (علیه السلام) حدیث روایت کرده است و گفته اند از حضرت رضا (علیه السلام) نیز روایت کرده است. پدرش از اصحاب یونس است. فضل، صد و هشتاد کتاب تصنیف کرده و حضرت ابو محمد عسکری (علیه السلام) دو دفعه و به روایتی سه مرتبه بر او ترحم فرموده و شیخ کشی، روایاتی را در مدح او ذکر کرده است (194)

بهاء الدین تیلی نیز اثری تحت عنوان غیبت با تلخیص اثر فضل گردآوری کرده است (195)

غیبت عبدالله بن جعفر حمیری از اکابر قرن سوم:

وی راستگوی امامیه و از اصحاب بلند پایه امام هادی و عسکری علیهما السلام است و پس از آن از کارگذار نواب اول و دوم امام دوازدهم بود و احادیث و گفته های امام رضا و امام جواد علیهما السلام را در کتاب های جداگانه ای با عنوان قرب الاسناد الی الرضا و قرب الاسناد الی ابی جعفر الثانی جمع آوری کرده است.

همچنین روایات امام حسن عسکری علیه السلام و امام عصر (عج) را نیز جداگانه جمع آوری نموده است. وی، که در عصر غیبت صغرا می زیست، کتابی درباره غیبت امام زمان (عج) تألیف نمود و مکاتباتی نیز با سفیر دوم، محمد بن عثمان عمری (نیابت: 267 تا 305 ق) داشت. بیشتر روایات او به طور مستقیم از امام حسن عسکری علیه السلام هستند و گاهی نیز از استادان خود که تعداد آن ها 21 نفر است (همچون ابراهیم بن مهزیار، ایوب بن نوح، علی بن اسماعیل، محمد بن عیسی و دیگران نقل حدیث کرده است. از هم بحثان او، احمد بن خالد برقی) م 280 یا 274 ق (است که در قم با یکدیگر ارتباط داشتند. میبینیم که همگی افراد نامبرده شده که با او در ارتباط بودند یاران بلند پایه امام حسن عسکری میباشند وی) « بزرگ قمی ها، شخصیت برجسته عالمان قم و از یاران حضرت امام عسکری (علیه السلام) بود که عمر پربرکت خویش را در راه اعتلای مذهب اهل بیت و ترویج مبانی دین به پایان برد. »

شیخ طوسی، در رجال و فهرست از او نجلیل می کند و به شخصیت وی ارج می نهد. علامه حلی نیز ضمن ستایش، به او اعتماد کامل دارد. (196)

متأسفانه این اثر از بین رفته است در عین حال صدوق و شیخ طوسی از این اثر بهره فراوان برده اند

کتاب اصول کافی اثر مرحوم کلینی (متوفای 329 ه. ق)

عده بسیاری عقیده دارند اولین و قدیمی ترین منبعی که در مورد مادر امام کتاب اصول کافی است که بدست ما رسیده البته به نظر من بعید می آید

ص: 485

کلینی بخش عظیمی از کتاب کافی را تحت عنوان الحجّه به مسئله غیبت اختصاص داده است وی این مطالب را با تکیه بر اطلاعات مهمی در وضعیت کلی امامت بین سالهای 260 تا 329 با تاکید خاص بر نقش سفرای امام در این دوران انجام میدهد وی احادیثی منسوب به امامان را درباره غیبت امام دوازدهم ثبت میکند او این اطلاعات را از نویسندگان قدیمی واقفیه و امامیه همچون حسن بن محبوب، عبدالله بن یعقوب عصفری و حسن بن سماعه روایت میکند به علاوه وکلای امام دوازدهم ماخذ اصلی اطلاعات او در فعالیتهای زیر زمینی امامیه بوده اند

کتاب غیبت و ذکر القائم تألیف ابن اخی طاهر متوفی 358

کتاب غیبت محمدبن قاسم بغدادی معاصر ابن همام متوفی 333،

اخبار المهدی تألیف جلودی متوفی 332،

غیبت نعمانی از اعلام قرن چهارم، متوفای 360 ه. ق.،

حققان دومین منبع مهم درباره مادر امام زمان را کتاب الغیبه، اثر مرحوم نعمانی میدانند

نعمانی محمد بن ابراهیم بن جعفر معروف به ابن ابی زینب از اهالی شهر نعمانیه یکی از قریه های واسط بود وی به بغداد مهاجرت کرد و نقل حدیث را تحت سرپرستی کلینی وابن عقده آموخت و سپس به سوریه رفت و در سال 360/970 درگذشت وی پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) کتاب غیبه را در مورد امام زمان (علیه السلام) نوشت وی اکثر اطلاعات خود را از نویسندگان قدیمی که در این باره کتاب نوشته بودند اخذ کرد در میان این نویسندگان حسن بن محبوب، فضل بن شاذان، حسن بن سماعه، ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، کلینی، ابن عقده، و مسعودی دیده میشوند (197) سهم ارزنده نعمانی در این است که پس از مسعودی نخستین کسی بود که تفسیر احادیث منسوب به ائمه را از کلینی گردآوری کرد

اثبات الوصیه، اثر مسعودی متوفای 364 ه. ق. (

غیبت حسن بن حمزه مرعشی متوفی 358)،

دلایل خروج القائم تألیف ابی علی حسن بن محمد صفاری بصری از اعلام قرن

کتاب ذکر القائم من آل محمد (صلی الله علیه و آله) تألیف احمد بن رمیح المروزی،

اخبار القائم تألیف ابی علی احمد بن محمد الجرجانی از قدمای محدثین،

الشفاء و الجلاء احمد بن علی رازیم ترتیب الدوله تألیف احمد بن حسین مهرانی،

غیبت ابن جنید (متوفی 381)

کمال الدین، کتاب غیبت کبیر تألیف صدوق (متوفی 381)

چهارمین منبع بزرگ در مورد امام زمان (علیه السلام)، کتاب کمال الدین، اثر شیخ صدوق (متوفای 386 ه. ق) است.

و به نظر میرسد قدیمی ترین خبر در مورد ملّیت مادر امام زمانه طور مفصل و صحیح است که شیخ صدوق در کتاب کمال الدین آن را نقل کرده است (198)

او در سال 305 قمری (در شهر قم متولد شد. تولدش با آغاز نیابت حسین بن روح سومین نائب خاص امام زمان هم زمان بوده است. پدر شیخ صدوق علی بن الحسین ابن بابویه قمی، از فقهای بزرگ شیعه و در زمان امام حسن عسگری و امام زمان می زیسته و مورد احترام آن امامان بوده است.

صدوق در اواخر زمان غیبت صغری تولد یافت و در سال 381 ق. وفات نمود.

او کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» (را در اواخر عمرش تألیف کرده است.

این کتاب درباره اثبات وجود امام زمان و غیبت طولانی آن حضرت از نظر عقلی و نقلی است وی به تفصیل جریان اسارت و به سامرا آمدن مادر امام زمان را نقل می کند

محتوای کتاب کمال الدین بر مأخذ اصلی شیعه الاصول الاربع مآه که قبل از سال 260 ه. ق، توسط امام صادق علیه السلام و دیگر امامان گرد آوری شده، تکیه دارد.

شیخ صدوق به خاطر این که پدرش ابن بابویه از فقهای عالیقدر و وکیل امام در قم بوده، توانست اطلاعات موثقی را درباره ارتباطات پنهانی بین وکلاء و امام زمان به وسیله چهار سفیر ارائه دهد. وی همچنین فصلی را درباره معمرینی که بیش از صد سال عمر



کرده اند، اختصاص داده، تا طول عمر امام دوازدهم را توجیه کند. وی اغلب خواننده را به نویسندگانی حسین بن محبوب، فضل بن شاذان، حسن بن سماعه، حمیری، وابن بابویه پدر خود که رابطه نزدیکی با سومین و چهارمین سفیر امام دوازدهم داشته است ارجاع میدهد (199)

از طرفی صدوق جریان نرجس خاتون را به واسطه یک نفر از بشر بن سلیمان نقل میکند:

محمد بن بحر شیبانی می گوید: در سال 286 ه. ق وارد کربلا شدم و بعد از زیارت آن، به بغداد برگشتم و با مردی به نام بشر بن سلیمان نخّاس از فرزندان ابویوب انصاری و یکی از دوستان امام دهم و یازدهم آشنا شدم و از او خواستم که پاره ای از کراماتی را که از امام هادی دیده برایم بازگو کند، او هم جریان را تعریف میکند ... (200)

مرحوم صدوق می نویسد: « کتاب خود را زمانی که در نیشابور بوده جمع آوری و انشاء کرده است، زیرا غیبت امام عصر (عج) موجب حیرت و تحیر در بین اکثریت شیعیانی که او را ملاقات می کردند، شده و در نتیجه باعث انحراف آنها گردیده بود ». جالب است که بدانید این کتاب به پیشنهاد امام زمان (علیه السلام) نوشته شده است چند سال پیش جسد شیخ صدوق در حوالی شهر ری پیدا شد که پس از گذشتن 900 سال هنوز سالم مانده بود و به نظر میرسد الان خوابیده است

بعد از شیخ صدوق، بسیاری از علما مانند طبری شیعی، شیخ طوسی، فقیه نیشابوری، ابن شهر آشوب و عبدالکریم نیلی و اکثر متأخرین این حدیث را نقل کرده اند، که سند همگی آنها به کمال الدین صدوق یا الغیبه طوسی می رسند (201)

اکثر پژوهشگران معاصر مانند سید محمد صدر، باقر شریف قریشی، جاسم حسین و... پس از نقل اقوال مختلف، بیشترین سعی خود را در اثبات حدیث شیخ صدوق می کنند (202)

غیبت، شیخ مفید

محمد بن محمد نعمان معروف به مفید وی مرجع تقلید شیعیان امامیه بود وی پنج مقاله را در دفاع از غیبت امام دوازدهم نوشت و اثر جداگانه ای راتحت عنوان الفصول

العشره فی الغیبه گردآوری کرد این اثر اطلاعات ارزشمندی رادرباره شرایط تاریخی که برزندگانی پنهانی امام دوازدهم قبل از سال 260 ه. ج احاطه یافته بود بدست میدهد

به نظر میرسد در دوره غیبت کبری، بعد از صدوق اولین کسی که درباره نسب مادر امام زمان گزارش داده شیخ مفید) متوفای 413 ه. ق/ 1022 میلادی (است.

غیبت سید مرتضی (متوفی 436)

پس از مفید دو شاگرد برجسته اش به نامهای علی بن حسین معروف به مرتضی و محمد بن علی کراجلی روش استدلالی را در رساله های خود درباره امام زمان به کار بردند این شیوه در مقاله به جامانده از سید مرتضی در سال 1955 در بغداد تحت عنوان مسئله وجیزه فی الغیبه به چاپ رسیده و توسط ساشدنیا به انگلیسی ترجمه شده به وضوح دیده میشود

سید مرتضی در سال 355 ق. تولد یافت و در سال 436 ق. وفات نمود. سید مرتضی از استادان شیخ طوسی بوده است. در آن عصر نیز دایره رد و ایراد باز هم تا حدودی توسعه یافته بود لذا سید مرتضی قد علم کرد و کتاب بزرگی پیرامون امامت تألیف نمود به نام «الشافی». او در این کتاب تمام مسائل امامت را مورد بحث و بررسی قرار داده و اشکالات و ایرادات مخالفان را پاسخ داده و درباره امام غایب بتفصیل وارد بحث شده است. علاوه بر آن کتابی هم در خصوص غیبت تألیف نموده به نام: المقنع

غیبت شیخ طوسی،) متوفی 260 هجری قمری (

دومین منبع در دوره غیبت کبری، الغیبه اثر شاگرد شیخ مفید، شیخ طوسی ( متوفای 460 ه. ق (است. وی به تفصیل جریان اسارت و به سامرا آمدن مادر امام زمان را نقل می کند شیخ طوسی «در این کتاب جدیدترین استدلالات، هم از نظر روایتی و هم از لحاظ کلامی را در توجیه غیبت کبری امام دوازدهم به کار می برد و با استفاده از احادیث و استدلال عقلی ثابت می کند که امام دوازدهم حضرت مهدی است که باید در پرده غیبت به سر برد.» شیخ طوسی «اطلاعات تاریخ موثقی را در مورد فعالیت های مخفی

چهار نایب خاصّ امام دوازدهم به نقل از کتاب مفقود شده ای تحت عنوان «الاخبار الوکلاء الاربعه «نوشته» احمد بن نوح بصری «ارائه می دهد.

التاج الشرفی تألیف اسعد آبادی معاصر سید مرتضی،

کتاب منازل من القرآن فی صاحب الزمان، تألیف عبدالله بن عیاش (متوفی 401)

فرج کبیر، تألیف محمدبن هبه الله طرابلسی شاگرد شیخ طوسی،

کتابهای برکات القائم، و تکمیل الایمان، بغیه الطالب، تبصره الاولیاء، و کفایت المهدی، اخبار القائم، اخبار ظهور المهدی، الحجّه البالغه، تثبیت القرآن، حجت الخصام، الدرالمقصود، و اثبات الحجّه، اتمام الحجّه، اثبات وجود القائم،

مولد القائم، الحجّه فیما نزل فی الحجّه، الذخیره فی المحشر، السلطان المفرج عن الایمان، سرور اهل الایمان، جنی الجنّین، جلد سیزدهم بحار الانوار، غیبت عوالم و صدها کتاب دیگر که ذکر نام آنها و اسمای مؤلفین ذکرشان حوصله میخواد.

چه کسانی این روایت را به طور کامل آورده اند؟

شیخ صدوق در کمال الدین، شیخ طوسی در غیبت، طبری در دلایل الامامه، ابن شهر آشوب در مناقب، نیلی در منتخب، ابن فثال نیشابوری در روضه، شیخ حر عاملی در اثبات الهداه، سید هاشم بحرانی در حلیه الاعبرار و علامه مجلسی در بحار الانوار، مشروح این گزارش را از بشر بن سلیمان، از اصحاب امام هادی (علیه السلام) روایت کرده اند،

کتابشناسی نرجس خاتون (س):

1 - بحار الانوار) ترجمه (، علامه مجلسی ج 13 و 51

2 - کمال الدین، شیخ صدوق ج 2، و جلد 13 - فیلمنامه ملیکا: نوشته علی مؤذنی - نشر امیرکبیر

4 - رمان خاتون عشق: نوشته زهرا زواریان - نشر قدیانی

5 - نرگس همدم خورشید: نوشته محمدباقر پورامینی - نشر نورالسجاد (علیه السلام)

ص: 490

6 - بانوی عشق: نوشته نسرین صالحی - نشر سروش (صد او سیما)

7 - شاهزاده روم: نوشته سید محمد حسن مؤمنی - نشر دلیل ما

8 - زیباترین داستان جهان مادر امام زمان (عج): نوشته سید محمد باقر موسوی - نشر ایران نگین

9 - خاتون عشق، زواریان، زهرا ناشر، قدیانی

10 - خوابیدن مادر امام زمان نرگس (علیه السلام)، صدریه، محمد حسین، ناشر، اسلامیه

11 - غریبه آشنا: همسفر باملیکا - مادر امام زمان (عج) - از قصر قیصر روم تا سامرا، هلوانیان، احمد، ناشر بوستان کتاب قم

12 - من مادر اویم، داستانی بنیسی، اسدالله

13 - نرجس خاتون یا ملیکه دختریشوعای) فرزند قیصر روم (، پزشکین نژاد، اسماعیل، ناشر پزشکین نژاد

14 - ملیکا "نرگس": شرح زندگی حضرت نرگس خاتون (س)، اسدی، داوود، ناشر نگاه بین

15 - نرجس علیها السلام حیاتها و جهادها، ربیعی، بتول،

16 - دو آفتاب و دو ماه: گزیده اشعار مدایح و مراثی، هاشمی، جواد، ناشر شرکت تعاونی کارآفرینان فرهنگ و هنر

17 - شرح حالات نرجس خاتون رحمه الله علیها و تولد حضرت صاحب الامر عجل الله و فرجه، یزدی (ذبیحی)، اسمعیل،

18 - مختصری از شرح حال علیا حضرت ملکه جهان مادر بزرگوارا علی حضرت ولی عصر (علیه السلام) و چند اثر از اساتید سخن و شعرای معاصر، فتوحی، مهدی

19 - نرگس) همدم خورشید (، پورامینی، محمد باقر، سازمان تبلیغات اسلامی، پژوهشکده باقرالعلوم (علیه السلام): نورالسجاد

20 - چهار بانوی تاریخ ساز: روایتی از زندگی فاطمه بنت اسد، نرجس خاتون، هاجر، رابعه عدویه، زواریان، زهرا

21 - مهدی (عج) در آغوش نرجس، معتمد لاری، طوبی (عفیة)، ناشر اندیشه مهر

22 - شاهزاده روم: مادر امام زمان علیه السلام، مومنی تنکابنی، محمد حسن، ناشر دلیل ما

23 - گل نرگس: هدیه به پیشگاه ملکه نرجس خاتون (س)، پیروی، علی اکبر

اشعاری درباره نرجس خاتون

جواد حیدری - از زبان حضرت نرجس خاتون (س)

منکه خود عابده ای والایم

نرجسم هممنفس مولایم

از عنایات خداوند کریم

مادر مهدیم و یکتایم

سامره کعبه و هم قبله من

سامره آخرت و دنیایم

نزد حق بوده ام آنقدر عزیز

که عزیز پسر طهایم

نزد پیغمبر و زهرا و علی

باعث آبروی عیسایم

تا قیامت همه فخرم این است

من مسلمان شده زهرایم

به دو عالم ثمر من مهدی است

گل نرگس پسر من مهدی است

فاطمه گوهر و هم گوهری است

وارث رتبه پیغمبری است

او پی گوهر ناب است بحق

کار او دُر و گُهر پروری است

خواستگارم شد و فخرم بخشید

دل من زنده از این مادری است

عشق نابی به دل من بسپرد

عشق ناب دل من عسگری است

ص: 492

گر چه آغاز مسیحی بودم

مذهب اصلی من حیدری است

من کنیز پسر فاطمه ام

تا ابد شیوه من کوثری است

شیعه را لطف و عطا می بخشم

حبّ مهدی به شما می بخشم

پسرم حاصل عمر زهراست

بخدا در دو جهان بی همتاست

آدم و نوح و شعیب و خضر است

او خلیل است و مسیح و موساست

اوست طاووس بهشت ازلی

هر گل از یاد جمالش زیباست

همه قدرت حق در دستش

گر چه بنده است ولی عین خداست

رزق از او به همه می بخشند

او ثبات همه ارض و سماست

تا شما را برساند به حسین

دل بشکسته دعا گوی شماست

ثمر خطّ رسالت مهدی است

صاحب تیغ عدالت مهدی است

بهر تحمید و سپاس ای شیعه

پسرم را بشناس ای شیعه

معرفت بر دل او پیدا کن

ص: 493



باش با او به تماس ای شیعه

تا شود عاقبتت خیر بدان

حُبّ او هست اساس ای شیعه

با ولایش منما عالم را

تو به یک لحظه قیاس ای شیعه

بهر عیدیّ شب قدر بگیر

از کف یار لباس ای شیعه

تا که خسران زده هرگز نشوی

مهدیم را بشناس ای شیعه

معرفت بر گل زهرا مظهر

از نماز تو بود واجبتر

پسرم آید و غوغا بکند

زشتها را همه زیبا بکند

حُبّ آن تشنه لب زینب را

عَلَنی در همه دنیا بکند

اشک او خون دلش گردد تا

یاد از زینب کبری بکند

بعد تکیه زدنش بر کعبه

ترت فاطمه پیدا بکند

او خودش طالب حکم فرج است

از خدا اذن تمنّا بکند

خوش بر آنکس که برای فرجش

خویش را خوب مهیا بکند

شه رانده ز وطن می آید

به یقین یوسف من می آید

ص: 494

پسرم منتقم کرب و بلاست

غصه دار سر از جسم جداست

داغدار گلوی اصغر اوست

روضه دار تن ارباباً ارباست

بوسه بر دست علمدار زند

تشنه آب ز مشک سقااست

زائر قبر رقیه مهدی است

سحر از داغ رقیه شیدااست

هر کجا مجلس روضه باشد

بانی و گریه کن بزم شماست

بخدا راه رسیدن بر او

گریه و معرفت کرب و بلاست

در پی هدیه مهدی باشید

سائل گریه مهدی باشید

سلام مادر نرگسی های چشم انتظار...

سلام بانو!

به کدام صفت بخوانمتان مادر آخرین ستاره؟

به پاکی دست هاتان، یا به استواری گام هاتان؟

به صبوری جانانه تان کنار ابو محمد (علیه السلام) یا به بی تابی عاشقانه تان از رؤیا؟

به بلندای تبارتان، یا به خورشیدی که در آغوشتان گل کرد؟

به کدام صفت بخوانمتان بانو؟!

چه بنویسم وصف بانویی را که سرور زنان دوعالم (س)، شهادتین را بر لبانش جاری کرده؟

بانو!

ص: 495

دَرّه ها، شقایق هاشان را...

ابرها، اشک هاشان را...

دریاها، آبی زلالشان را...

و خداوند، بشارت منجی را به شما هدیه کردند...

من ناقابل، چه پیشکش کنم؟

هستی ام فدای شما باد...

بانو!

دستم به دامانتان... پناه بی پناهی هایم می شوید؟

بانو!

مگر می شود از معجزه نوشت و به یاد شما نیفتاد؟

به یاد دلبستگی پاکتان به اعجاز خواب ها...

و به یاد قصّه ی باغبان که میان گل ها، نرگس را انتخاب کرد، که عطرش جهان را زیر و رو کند...

بانو!

به رسم ادب،

گره می زنم به گوشه ی دامن مبارکتان این سطور را...

باشد که گوشه ی چشمی به ما کنید؛

که اگر شفاعت شما نباشد، با چه رویی سر بلند کنیم در پیش گاه خداوندی...

بآبی أنت و امّی، یا سیّدتی...

نرجس خاتون (س)، بانوی نجابت و نیایش است که شمیم حضور او در سامرا پس از گذشت قرن‌ها جان شیعیان شیفت؟ خاندان ولایت و

امامت را طراوت می بخشد و در سای؟ این آفتاب روشن اجابت، دلها آرام و قرار می گیرد

اگر کسانی هنوز به شخصیت وزندگی او و وجود یگانه فرزندش شک دارند حتما به تحقیق در مورد او و فرزندش بپردازند تا مشکلشان حل

از طرفی من شخصا از آقا امام زمان (علیه السلام) پوزش میخوامم که به دلیل ناآگاهی به

ص: 496

حریم خصوصی مادرگرامیشان وارد شده ایم...

امام جواد (علیه السلام) فرمودند: ... او دارای غیبتی است که روزهای زیاد و مدتی دراز به طول می انجامد. پس مخلصان در انتظار ظهورش به سر می برند و اهل تردید انکارش می کنند و منکران، یاد او را به استهزاء می گیرند. (203) پایان.

پی نوشتها و منابع:

- 1 - کمال الدین، شیخ صدوق، ص 317
- 2 - آخرین سفیر، ص 20.
- 3 - هنری لوکاس، تاریخ تمدن، ج 1، ص 335.
- 4 - آخرین سفیر، ص 28 به بعد.
- 5 - کافی، ج 1، ص 323.
- 6 - نعمانی، الغیبه، ترجمه غفاری، نشر صدوق، ص 323.
- 7 - شیخ کامل سلیمان، یوم الخلاص، ص 61
- 8 - البیان، گنجی، ص 118
- 9 - بحار الانوار، ج 53، ص 9.
- 10 - ابی جعفر محمد بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین، وتمام النعمه، ج 2، باب 30، ص 328. انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1363.
- 11 - استدلائل الامامه: ص 264.
- 12 - قاموس کتاب مقدس: ص 951-952.
- 13 - فرهنگ معین: ج 5 ص 2335.
- 14 - رک: بحار الانوار، ج 38 و 53
- 15 - تاریخ بزرگ جهان، ج 3، ص 293.
- 16 - تفسیر صافی، ج 4، ص 247، البرهان، ج 4، ص 8.

17 - انجیل متی، باب دهم، بندهای 82.

ص: 497



- 18 - قاموس كتاب مقدس، ص 220
- 19 - قاموس كتاب مقدس، ص 533.
- 20 - بحار الانوار، ج 25، ص 186. به نقل از ماهنامه موعود شماره 67
- 21 - كمال الدين، ج 2، ص 130 و، ج 1، ص 225.
- 22 - دهخدا، لغتنامه، بحار الانوار؛ 13/447 و 213؛ 14/190 و 250؛ 25/185؛ 26/285؛ 27/15؛ 30/75؛ 45/103؛ 51/6
- 23 - اثبات الهداه، ج 3، ص 569، ح 679؛ مختصر اثبات الرجعه مخطوط حديث نهم؛ كفايه المهتدي مخطوط ح 28؛ گزيده كفايه المهتدي، ص 133؛ كشف الحق، ص 15 و 149؛ مستدرک وسائل، ج 12، ص 280.
- 24 - رجال شيخ طوسي، ص 423 و 435.
- 25 - تاريخ تمدن ويل دورانت، ج 4، ص 550.
- 26 - فرهنگ معين، ج 5، ص 377.
- 27 - المختصر في اخبار البشر: ج 2 ص 35
- 28 - الكامل، ج 6، ص 528.
- 29 - تاريخ تمدن، ويل دورانت، ج 4 (عصر ايمان (ص 551-550) فصل 18)
- 30 - تاريخ تمدن: ج 4 ص 550
- 31 - تاريخ طبري، ج 7، ص 608؛ تاريخ الاسلام ذهبي، ج 19، ص 25؛ البدايه و النهايه، ج 11، ص 29.
- 32 - كارل گليمبرگ، تاريخ بزرگ جهان، ترجمه شيدضياء الدين دهشيري، ج 3، ص 129.
- 33 - كمال الدين، ج 2، ص 416
- 34 - بحار: ج 51 ص 164.
- 35 - ينابيع الموده: ص 376.
- 36 - پوراميني، 1378، ص 27)
- 37 - علامه سيد محسن امين، بر ستيف آرمانها) ترجمه اعيان الشيعه (، ص 35

38 - راوندى، نوادر راوندى، ج 5، ص 392.

ص: 498

39 - بر سستیغ آرمان ها، ص 39 و 40

40 - همان

41 - سید جمال الدین حجازی، آخرین سفیر، ص 28

42 - بحار الانوار) ترجمه (، ج 13، ص 203

43 - بحار الانوار، ج 51، ص

44 - شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص 854

45 - بحار الانوار، ج 50، ص 114

46 - رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج 2، ص 187

47 - رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج 2، ص 83

48 - موسوی، 1374، ص 18

49 - همان، ص 52

50 - برگرفته از گفتار دکتر نفیسه ساطع

51 - مفاتیح الجنان، ص 155.

52 - بحار الانوار، ج 51، ص 10.

53 - همان، ص 17، ح 25.

54 - بحار الانوار، ج 51، ص 13

55 - بحار الانوار، ج 51 ص 12

56 - اقتباس از بحار، ج 5، ص 6 تا 10، ریاحین الشریعه ج 3، ص 24 تا 32.

با تغییر و تلخیص. برگرفته از کتاب شاهزاده روم/نوشته حسن مومنی

57 - لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص 238

58 - بحار الانوار، ج 51 ص 6، کشف الغمه، ج 3 ص 265، منتخب الاثر، ص 320.

59 - کمال الدین، ص 240

60 - منتخب الاثر، ص 240، به نقل از بحار الانوار

61 - اعلام الواری: ص 408.

62 - منتخب الاثر، ص 206، به نقل از بحار الانوار پیام زن سال نهم، شماره هشتم، آبان 1379

ص: 499

، پیاپی 104.

63 - شیخ حر عاملی، اثبات الهداه، ج 7، ص 137، ح 670

64 - مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ سیزدهم. ص 66، درسنامه تاریخ عصر غیبت، ص 30.

65 - احمد عزیزی، کشفهای مکاشفه

66 - شهید دستغیب، داستانهای شگفت، ص 292 و مجموعه یادداشت‌های حاج شیخ مرتضی حائری یزدی (ره)، ص 27 و 28

67 - مفاتیح الجنان

68 - درس تفسیر، سور؟ اعراف، آیه 188، 18/11/78

69 - تفسیر موضوعی ذیل آیه «الله یتوفی الانفس حین منامها...»

70 - قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ذیل ماده رأی.

71 - معجم المقاییس، ابن فارس، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ذیل ماده رأی

72 - بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، ج 14، ص 441

73 - یونس/ 64 یوسف/ 8 و 23 و 35 و 49 اسراء/ 60 روم/ 23 صافات/ 102 فتح/ 27

74 - ر. ک: تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ج 9، ص 376 372، ر.

ک: یوسف قرآن، محسن قرائتی، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران، ص 20 18.

75 - (سوره صافات، آیه 102 105)

76 - سوره یوسف، آیه‌های 54، 4136 و 4943.

77 - مناقب جلد 3 ص 534

78 - پیام زن سال نهم، شماره هشتم، آبان 1379، پیاپی 104.

79 - حاج میرزا حسین طبری نوری، نجم الثاقب، ص 18

80 - روزگار رهائی: ج 1 ص 177.

81 - امالی شیخ صدوق: ص 474.

82 - دلائل الامامه: ص 246، غيبه طوسي: ص 125

83 - كمال الدين: ج 2 ص 423، روضه الواعظين: ج 1 ص 255.

ص: 500

- 84 - محمد معین، فرهنگ معین، ج 4، ص 4702).
- 85 - همان، ص 1954.
- 86 - کفایه الاثر: ص 159
- 87 - لسان العرب: ج 6 ص 162
- 88 - غیبت شیخ طوسی: ص 128، کمال الدین: ج 2 ص 423.
- 89 - دلائل الامامه: ص 267، بحار الانوار: ج 51 ص 10.
- 90 - بحار، ج 51، ص 24، ح 37).
- 91 - مصنف ابن ابی شیبہ: ج 15 ص 198 (حدیث 19495).
- 92 - محقق بحرانی در الحدائق الناظره ج 17، ص 440).
- 93 - فرهنگ معین: ج 2 ص 1702
- 94 - بحار، ج 51، ص 24
- 95 - لسان العرب: ج 4 ص 220.
- 96 - سوره سبأ، 16
- 97 - فرهنگ جامع نوین، ص 272
- 98 - راغب اصفهانی، مفردات الالفاظ القرآن، ص 159
- 99 - غیبت طوسی: ص 241، کمال الدین: ج 2 ص 432
- 100 - کمال الدین، ج 2 ص 432423 محمد بن حسن طوسی، کتاب الغیبه، ص 241).
- 101 - بحار، ج 51، ص 24.
- 102 - میر محمد صادق خاتون آبادی، کشف الحق، ص 34
- 103 - احمد سیاح، فرهنگ جامع نوین، ج 1 و 2، ص 814
- 104 - احمد سیاح، فرهنگ جامع نوین، ج 1 و 2، ص 814.

105 - طريحي، مجمع البحرين، ص 622

106 - كمال الدين: ج 2 ص 431.

107 - حزيني، الهدايه الكبرى، ص 248 و 357

108 - حزيني، الهدايه الكبرى، ص 248 و 357

ص: 501



- 109 - محلاتی، 1373، ج 3، ص 25)
- 110 - ر. ک: پژوهشی در زندگی امام مهدی (علیه السلام) و نگرشی به غیبت صغرا، ص 204 و 205.
1. امام مهدی (علیه السلام) از ولادت تا ظهور، سید محمد کاظم قزوینی ص 172.
- 111-111. کشف الغمه ج 3 ص 312 بحار الانوار ج 52، ص 279، الزام الناصب ص 66
- 112 - نهلاغروی نایینی، محدثات شیعه، ص 284
- 113 - صالحی، 1384، ص 14-15)
- 114 - بحرینی، 1381، ص 72) پیام زن سال نهم، شماره هشتم، آبان 1379، پیاپی 104.
- 115 - صحیح بخاری، ج 8، ص 158)
- 116 - صحیح بخاری، ج 2، ص 97)
- 117 - صحیح مسلم، ج 8، ص 204) سنن ابی داود، ج 2، ص 319، باب فی خبر الجساسه .)
- 118 - امام مهدی (علیه السلام) از ولادت تا ظهور، سید محمد کاظم قزوینی، ص 1 و 72.
- 119 - موسوعه العتبات المقدسه: سامرا، ص 276).
- 120 - آیت الله میلانی قادتنا، ج 7، ص 211.
- 121 - یافعی، مراه الجنان، ج 2، ص 92
- 122 - اصطخری، مسالک و الممالک، ص 91.
- 123 - محمد بن احمد کنعان، تاریخ دوله العباسیه، ج 1، ص 127
- 124 - ادوارد گیون، انحطاط و سقوط امپراتوری روم، ترجمه: شادمانی، ج 3، ص 1579.
- 125 - موسوعه المورد: ج 2 ص 143
- 126 - هنری لوکاس، تاریخ تمدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، ج 1، ص 3 و 0.
- 127 - الکامل، ج 7، ص 11؛ تاریخ طبری، ص 195.
- 128 - ابن کثیر، ابدایه و النهایه، دار الکتب العلمیه، بیروت، ج 11، ص 4؛ تاریخ طبری، ج 11، ص 207

129 - فازيلف روسی در کتاب تاريخ العرب و الروم ص 225، با ترجمه دکتر عبدالهادی شعيره (

130 - نقل از: مجلسی، 1307، ص 175-174) به نقل از همين کتاب ص 123)

ص: 502

131 - نقل از: مجلسی، 1307، ص 175-174) به نقل از همین کتاب) ص 175)

132 - ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج 3، ص 191.

133 - الكامل فی التاریخ، ج 3، ص 191.

134 - مروج الذهب) ج 1، ص 372، تاریخ طبری) ج 11، از صفحه ی 1236 به بعد

135 - موسوی، 1374، ص 120)

136 - کلینی، 1067، ج 3، ص 1434

137 - مروج الذهب

138 - معجم البلدان، یاقوت حموی، ج 3، ص 280.

139 - تاریخ فتوحات اسلامی، ص 189.

140 - معجم البلدان، ج 3، ص 280

141 - شیخ کامل سلیمان در یوم الخلاص) ص 61)

142 - آیت الله میلانی در کتاب قادتنا) ج 7، ص 207) و ص 20

143 - تاریخ مختصر الدول، ص 141.

144 - قاموس الأعلام، ج 2، ص 1437

145 - التنبيه و الاشراف، ص 161.

146-23 همان مدرک، ص 164.

147 - تاریخ یعقوبی، ج 3، ص 223.

148 - تاریخ طبری، ج 7 ص 376.

149 - تاریخ الخلفاء، ص 336

150 - التنبيه و الاشراف، مسعودی ص 145.

151 - طبری، تاریخ طبری، انتشارات دار الفکر، ج 11، ص 173.

152 - طبری، تاریخ طبری، انتشارات دار الفکر، ج 11، ص 173.

153 - تاریخ طبری) ج 11، از صفحه ی 1236 به بعد

154 - در مورد درگیری های این دهه (252 239 ه. ق)، ر. ک: تاریخ طبری، ج 11، ص 173، 176، 177، 195 و 207؛ الکامل فی التاريخ، ج 7، ص 80، 81، 85 و 95؛ ابن کثیر، البدایه و

ص: 503

النهاییه، ج 10، ص 323، 343 و 345.

155 - ر. ک: دولت عباسیان، محمد سهیل طقوش، ترجمه: حجت الله جودکی، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ص 261.

156 - ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ؟، ص 1108.

157 - ر. ک نازیلیف، تاریخ العرب و الروم.

158 - الکامل فی التاریخ، ج ؟، ص 191.

159 - پژوهشی در زندگی امام مهدی، ص 117

160 - ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج 4، ص 434 \* محمد بن جریر طبری، دلائل الامامه، ط 3،

قم، منشورات الرضی، 1363 هـ . ش، ص 226 \* مجلسی، بحار الأنوار، ط 2، تهران، المكتبه الاسلامیه، 1395 هـ . ق، ج 50، ص.

251 \* ماهنامه گلبرگ، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، شماره 61 \* ماهنامه کوثر، شماره 60

161 - خورشید مغرب، محمّد رضا حکیمی، ص 22 21، با تصرف

162 - زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، آیه ا... محمدتقی مدرسی، با اندکی تلخیص \* سیره الائمه الاثنی عشر \* مرتضی

مطهری، مجموعه آثار جلد 18 صفحه 147 \* حیاة الامام العسکری

163 - برگرفته شده از «پیدای پنهان» (ویژه نامه نیمه شعبان 1419 ق. ستاد بزرگداشت نیمه شعبان مسجد آیه الله انگجی تبریز.

164 - مستدرک الوسائل: ج 12، ص 261، س 15 \* بحار الأنوار: ج 75، ص 401، ضمن ح 42

165 - بحار الانوار، ج 51، ص 13

166 - مهج الدعوات: ص 36، بحار: ج 94 ص 354 و الامام الجواد: ص 375.

167 -- کمال الدین: ج 2 ص 424، اعلام الوری: ص 394، البرهان: ج 3 ص 218، روضه الواعظین: ج 2 ص 256، تبصره الولی: ص

5، حلیه الابرار: ج 2 ص 522، مدینه المعاجز: ص 586 و منتخب الانوار المصنیئه: ص 60.

168 - غیبت شیخ طوسی: ص 142، دلائل الامامه: ص 268، حیب السیر: ج 2 ص 105، ینایع الموده: ص 451.

ص: 504

- 169 - كمال الدين، ج 2، ص 474.
- 170 - غيبت شيخ طوسى: ص 147، كشف الغمه: ج 3، ص 288، حليه الاءبرار: ج 5 ص 185.
- 171 -- الثاقب فى المناقب: ص 584، اعلام الورى: ص 395، اثبات الهداه: ج 3 ص 668.
- 172 - حبيب السير: ج 2 ص 106.
- 173 - اثبات الهداه: ج 3، ص 699.
- 174 - كمال الدين: ج 2، ص 434.
- 175 - غيبت طوسى: ص 151.
- 176 -- كمال الدين: ج 2 ص 441.
- 177 -- غيبت طوسى: ص 144-146.
- 178 -- كمال الدين: ج 2، ص 431.
- 179 -- جزيره خضرا: ص 14-25.
- 180 - الثاقب فى المناقب: ص 584 وروضه الواعظين: ص 260.
- 181 - اصول كافى، ج 2، كتاب الحجه، ص 230 و 231، روايت 5 و 6
- 182 - بحار الانوار، ج 25، ص 36 تا 47.
- 183 - كمال الدين صدوق: ص 431، غيبت شيخ طوسى: ص 151 و يوم الخالص، ص 66.
- 184 - همان، ص 297 نجاشى، رجال نجاشى
- 185 - عصر ظهور، على كورانى، چاپ و نشر بين الملل، ص 393
- 186 - گلپايگانى منتخب الاثر ص 467
- 187 - فهرست شيخ طوسى: ص 150 و رجال نجاشى ص 235.
- 188 - رجال نجاشى، ص 307.
- 189 - رجال نجاشى، ابوالعباس نجاشى، نشر اسلامى، ص 307 و موسوعه طبقات الفقهاء، ج 3، ص 430 و 431.

190 - رساله تواريخ النبى و الال، از محمد تقى تسترى، صاحب قاموس الرجال ص 43

191 - غيبت شيخ طوسى: ص 145.

ص: 505

192 - منتخب الاثر، لطف الله صافی گلپایگانی، فصل سوم، باب اول، ص 320

193 - الفهرست، شیخ طوسی، نجف، مکتبه مرتضویه، ص 124.

194 - منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، نشر اسلامیه، ج 2، ص 356

195 - آقابرگ تهرانی الذریه جلد 20 ص 201

196 - تفتیح المقال، ج 2 ص 176 نجاشی، ص 169 فهرست، ص 128 و معالم العلماء، ص 65.

197 - الغیبه ص 82-6 و 100

198 - کمال الدین، ج 2، ص 417

199 - کمال الدین ص 127 و 133 و 187 و 211 و 222 و 274 و 381

200 - کمال الدین و تمام النعمه، ص 417؛ الغیبه، ص 125.

201 - . طبری، دلائل الامامه، منشورات حیدریه، ص 262، شیخ طوسی، الغیبه، ص 208، فقال نیشابوری، روضه الواعظین، ج 1، ص

252، ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 440، نیلی، منتخب الانوار، ص 105.

202 - سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ترجمه شیرازی، انتشارات جهان آرا، ص 204.

باقر شریعت قریشی، حیاه الامام المهدی، ص 21. جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام زمان، ترجمه محمد تقی آیت الهی،

انتشارات امیرکبیر، ص 114.

203 - کمال الدین ج 2 ص 378.

تنها منجی

## ماجرای ازدواج امام زمان (عج) قسمت اول

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 7:2 بعد از ظهر روز 90/9

ازدواج امام زمان (عج) قسمت اول

ص: 506



در همه زمانهای بعد از غیبت امام زمان (عج) با ادعاهای دروغین افراد مختلفی روبرو میشویم که خود را یا از فرزندان آن حضرت (عج) و یا از همسران آن حضرت معرفی میکنند بعضا هم افراد ساده لوحی بوده اند که حرف آنان را باور کرده اند!!

جدای از ادعای این افراد یکی از مباحث داغ پیرامون شخصیت حضرت مهدی (عج)، زندگی شخصی و خانوادگی آن حضرت است!

همانگونه که میدانیم ازدواج، سفارش خداوند و سنت مؤکّدی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دوری کننده از آن را از زمره مسلمانان خارج دانسته اند. از طرفی حفظ و بقای نسل بشر، رسیدن به سکونت و آرامش، برقراری ارتباط بین انسان ها و کسب صفات خوب انسانی، از مهم ترین دستاوردهای ازدواج هستند. از سوی دیگر، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه هدی (علیه السلام)، در پیروی از سنت های الهی و عمل به فرامین خداوند، بر دیگران پیشی گرفته و دستورات الهی را پیش از ابلاغ به مردم، عمل می نمودند. (1) ازدواج نیز یکی از سنت هایی است که معصومان (علیه السلام) نسبت به رعایت آن اهتمام ویژه ای داشتند. به همین دلیل، همواره این پرسش ذهن شیعیان عصر غیبت را به خود مشغول ساخته است که آخرین پیشوا و امام معصوم چگونه با این سنت الهی برخورد کرده اند؟

از این رو سخن از ازدواج یا عدم آن و داشتن فرزند و مکان زندگی و وضعیت زندگی اولاد و کیفیت زندگی آنها، از بحثهای جدایی است که احياناً در اذهان بسیاری از معتقدان به او، وجود دارد و همواره نیز با ابهاماتی روبه رو است، که معمولاً با جوابهای ضدّ و نقیضی نیز مواجه است.

سوالات و ابهامات مطرح شده در باب زندگی شخصی امام زمان (عج):

اساساً غیبت طولانی آن حضرت از نگاه زندگانی شخصی و خصوصی ایشان این سؤالات را بوجود می آورد که.

1 - آیا در این مدّت، حضرت مهدی (علیه السلام) ازدواج کرده است یا خیر؟

2 - آیا امام مهدی (علیه السلام) دارای فرزند است؟

3 - آیا مکان خاصی برای زندگی وی و فرزندانش وجود دارد؟

- 4 - در صورتی که امام زمان (عج) ازدواج کنند، آیا همسر آن حضرت نیز عمری طولانی داشته، و همواره در کنار حضرت خواهند بود؟
- 5 - در صورتی که عمر همسر امام (عج) طولانی نباشد، و پس از گذراندن سال های طبیعی عمر، از دنیا بروند، آیا امام (عج) همسر دیگری اختیار می کنند؟
- 6 - آیا همسر و فرزندان حضرت) در صورت ازدواج (نیز مانند پدر بزرگوارشان از دیدگان مردم مخفی هستند یا این که آنان می توانند در شرایط طبیعی زندگی کنند؟
- .....و

برخی این سؤالات را به صورت اشکال و شبهه مطرح کرده و میگویند:

- 1 - اگر ازدواج کرده و همسر دارد، به دنبالش داشتن فرزند است چگونه است که خانواده ایشان پی به رازش نبرده اند و اگر راز او را میدانند چگونه است که آن را فاش نکرده اند؟ و این با حکمت و فلسفه غیبت منافات دارد!!!
- 2 - اگر ازدواج نکرده است، پس به سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و به امر شرعی مستحب عمل نکرده است، که اینهم با مقام عصمت و شأن آن حضرت نمی سازد، زیرا وی رهبر دینی مردم است و در عمل به مستحبات همچون واجبات، باید پیشقدم باشد، و فرض وجود امامی که مستحب مؤکد شرعی را ترک کند، و در واقع عمل مکروهی را انجام دهد بسیار مشکل، و جای استبعاد دارد.
- پس اگر ازدواج نکرده باشد اشکال ترک مستحب از طرف معصوم، و اگر ازدواج کرده باشد اشکال فاش شدن اسرار و تضاد با فلسفه غیبت پیش می آید، و چون طرفین قضیه با اشکال مواجه است، عده ای چنین نتیجه گیری میکنند که: اصلاً آن حضرت وجود ندارد!!
- بنابراین، من در سه مقاله مجزا سعی دارم پس از طرح سؤال اصلی و بیان دیدگاههای متفاوت و دلایل آنها، به نتیجه ای مناسب و جامع برسم. و به بعضی از این سؤالات با استفاده از مقالات مختلف اینترنتی و کتب مختلف از دیدگاه دانشمندان و محققان اسلام در حد توان خود پاسخ گویم امید است که تحقیق جامع باشد و اشتباه نکرده و مورد رضایت حضرت ولی عصر (عج) قرار گیرد.. ان شاء الله

برخی عقیده دارند که تحقیق درباره ازدواج امام زمان (عج) ضرورتی ندارد، و نباید به اینگونه مباحث پرداخت و نهایتاً باید توقف کرد و در جواب این نوع سؤالات کلمه «نمی دانم» (و) نمی دانیم «را بر زبان جاری کرد و سکوت را بهترین جواب میدانند

زیرا:

اولاً: اصل ازدواج یا عدم ازدواج حضرت جزء اعتقادات ما نیست، زیرا در مباحث اعتقادی ما نیامده است که باید معتقد شویم به امام زمانی که ازدواج کرده یا نکرده است. این نوع موضوعات از مسائل شخصی است که معمولاً در روایات نیامده و کسی هم به آن نپرداخته است، حتی امام حسن عسکری (علیه السلام) نیز در رابطه با ازدواج فرزندش چیزی نفرموده است.

از طرفی مسایل شخصی حضرت به دلیل غیبت ایشان، بر کسی معلوم نبوده، حکمت در مخفی بودن آن است. نگاه اجمالی به تاریخ غیبت صغری و کبری حاکی از وجود نداشتن چنین مسائلی است و حتی کسانی که توفیق لیاقت ملاقات با آن حضرت را یافته اند، هیچگونه سؤالی درباره ازدواج آن حضرت از آنها صادر نشده است و غالباً به دلیل مشکلات فراوان یا نیازهای مادی و معنوی و یا پرسیدن مسائل علمی از این گونه سؤالات غافل بوده اند، گرچه اساساً سؤال نکردن از ازدواج طبیعی است، چرا که خیلی اوقات پیش می آید که سالها با اشخاص و دوستان زیادی آشنا هستیم، ولی لزومی نمی بینیم که از زندگی شخصی او سؤال کنیم، مثلاً بگوییم آیا همسر دارید؟ اگر دارید دختر چه کسی است؟ آیا فرزند دارید؟ جنسیت آنها چیست؟ ... لذا اساساً لزومی ندارد که از این گونه امور مطلع شویم و این مسائل در زندگی ما نیز هیچ تاثیری ندارد و به دلیل اطلاع نداشتن مورد مؤاخذه قرار نمی گیریم.

بنابراین سوال نکردن در مورد آن بهتر از جستجو خواهد بود. از سوی دیگر، چون غیبت امام از قطعیات و مسلمات زندگی آن حضرت است، هر امری که با این موضوع منافات داشته باشد، در زندگی ایشان وجود نخواهد داشت و ازدواج یکی از آن مسایل

است. به همین دلیل، امکان ازدواج، در مورد امام زمان (عج) منتفی خواهد بود.

ثانیا: پیدا کردن آگاهی از بعضی مسایل هیچ مشکلی را حل نمی کند و ازدواج امام زمان (عج) نیز در زمره این مسایل است، زیرا وظیفه شیعیان، در زمان غیبت، شناخت وظایف خویش در هنگام انتظار است، بدین ترتیب، شناخت مسایل شخصی حضرت (عج) هیچ ارتباطی با تکالیف و مسئولیت های مردم نخواهد داشت. پس کسی که از این موضوع آگاهی دارد، از نظر عمل و رفتار با شخص جاهل در این زمینه تفاوتی نخواهد داشت.

و موضوعات مهمتری وجود دارد که باید به آنها پرداخت

پاسخ گویی:

در پاسخ به این موارد، باید گفت گر چه ازدواج حضرت مهدی (عج) امری نامشخص بوده و شیعیان نیز وظیفه ندارند آن را بشناسند، اما در شرایط کنونی چند مشکل وجود دارد که طرح این بحث را ضروری می سازد:

1 - درست است که اینگونه مسائل جنبه شخصی دارند و دانستن یا ندانستن آن تأثیری در زندگی ما ندارد، ولی امامان ما مانند انسانهای عادی نبوده اند که بی تفاوت از کنارشان بگذریم، زیرا آنها هادیان و رهبران دینی و اجتماعی مردم هستند که طبق نصوص متعدد از آیات و روایات، دارای مقام عصمت و مصونیت از خطا و اشتباه می باشند.

لذا دوستان و شیعیان آن حضرت دوست دارند سیره و روش آن امام را در مسائل خانوادگی و شخصی نیز بدانند و به ابهامات و یا سؤالات احتمالی ذهن خویش پاسخی مناسب بدهند و این مسأله مختص به امام مهدی (علیه السلام) نیست، همانطور که هنوز عدّه ای می پرسند: چرا امام حسن مجتبی (علیه السلام) با جعده ازدواج کرد؟ یا چرا امام جواد (علیه السلام) با امّ الفضل دختر مأمون، یعنی کسی که قاتل پدرش بود ازدواج کرد؟ آیا از آنها فرزندی باقی ماند؟ و... امام عصر (علیه السلام) نیز از این قاعده مستثنی نیست، بلکه قضیه برعکس است و حساسیت در امام زمان (علیه السلام) که مهدی موعود

ص: 510

است و قیام خواهد کرد و حکومت جهانی را تشکیل خواهد داد... بیشتر است.

2 عدم آگاهی و پرسش های متعدد افراد مختلف، از ازدواج امام و ضرورت پاسخ گویی به آنها این نیاز را ایجاد میکند که پاسخی شایسته به آن داده شود؛ چون در این شرایط خفقان و جو سازی و سوء استفاده دشمنان اسلام و امام زمان (عج)، ممکن است آنها با ایجاد ابهامات مختلف در اذهان افراد، باعث دوری آنها از مباحث مهدویت شوند

3 علاقه برخی از زنان و دختران به ازدواج با امام (عج) و ادعای برخی از آنان مبنی بر این که همسر حضرت (عج) هستند. مدعیان این امر می توانند با این ادعا افراد ساده دل را فریب داده، و مطالب دروغی را به امام زمان (عج) نسبت دهند.

4 - ادعای دروغین برخی از افراد به اینکه آنها فرزندان امام زمان (عج) هستند و بعضا هم ثروت کلانی از این راه به جیب زده اند.

5 - مهمتر از همه، استفاده از شبهات ایجاد شده توسط دشمنان اسلام و مهدویت برای اثبات اینکه وجود ولی عصر (عج) امری خیالی و افسانه ای بوده چون در مرحله اول زندگی شخصی ایشان با منطق و اعتقادات خود مسلمانان سازگاری ندارد!!

متأسفانه با استفاده از این حربه موفقیت‌هایی نیز داشته اند و متأسفانه میبینیم که افرادی ناآگاه این شبهات را وسط میکشند و استنباط میکنند که امام زمان (عج) وجود ندارند!!

پس میبینیم که بحث در مورد ازدواج امام زمان (عج) ضرورتی کامل دارد

و اساساً بحث از زندگانی شخص آن امام مانعی ندارد، گرچه به علت موقعیت استثنایی وی که همان در غیبت به سر بردن باشد، ما اطلاع چندانی نداریم و ناچاریم به همان مقدار از ادله و ظواهر و عمومات اکتفاء کنیم.

ابزار تحقیق:

قبل از آن که مباحث گوناگون، درباره ازدواج امام زمان (عج) مطرح شود؛ باید به این مساله توجه کرد که:

همانطور که قبلاً بیان شد اصل ازدواج یا عدم ازدواج آن حضرت جزء اعتقادات ما

ص: 511

نیست، بلکه از مسائل شخصی است که در روایات نیز مستقیماً به آن تصریح نشده، و مورد بحث مستقیم امامان قبلی نیز نبوده است، و کسانی هم که در دوران غیبت توفیق درک حضور آن حضرت را داشته اند آن قدر سؤالات و مشکلات در ذهنشان بوده است که به اینگونه سؤالات نرسیده اند.

در دوران غیبت صغری نیز از نایبان خاص، در این زمینه سخنی شنیده نشده است.

از طرفی شرایط زندگی امام زمان (عج) از زوایای متعددی، با دیگر معصومان (علیه السلام) متفاوت است. از جمله این تفاوت ها طول عمر و غیبت طولانی آن حضرت است. این دو مساله مهم در همه ابعاد زندگی حضرت تاثیر گذاشته و زندگی آن امام را از وضعیت عادی و طبیعی خارج ساخته است. یکی از مهم ترین مسایل جدا نشدنی غیبت، که فلسفه آن نیز به شمار می آید، بی خبری انسان ها از وضعیت زندگی آن حضرت می باشد به عبارت دیگر، هنگامی که خود آن حضرت از دیده های مردم مخفی هستند، مکان زندگی ایشان، نحوه زندگی، نوع لباس، خوراک، مسکن، امکانات، ارتباطهای ایشان، دوستان، همسر و فرزندان آن حضرت نیز از دید دیگران مخفی است. در نتیجه، از هیچ یک از این موارد آگاهی قابل اطمینانی در دسترس کسی قرار نخواهد داد. حدس، گمان، احتمال نیز هیچ گاه اعتبار و ارزشی نخواهد داشت. نیز چون موضوع از مباحث عقلی و انتزاعی نیست، از راه برهان عقلی نیز نمی توان پاسخ درست و کاملی را دریافت نمود بنابراین، رجوع به روایات معصومین (علیه السلام) تنها راه موجود برای به دست آوردن هر گونه اطلاعاتی در مورد زندگی ایشان است. چون آنان از علم برتری بهره مند می باشند، می توانند از آینده خبر دهند که از آن جمله حوادث و مسائل مربوط به مهدی منتظر (علیه السلام) است.

از این رو، در نوشتار حاضر، علاوه بر مباحث عقلی و تحلیلی، تقریباً همه روایاتی که در آن ها به ازدواج امام زمان (عج) اشاره شده یا ذکری از همسر و فرزندان آن حضرت به میان آمده است، جمع آوری و نقد و بررسی شده است.

ذکر این نکته لازم است که: متأسفانه در روایات صحیح و معتبر، پاسخ مستقیم و روشنی به پرسش وجود ندارد؛ بلکه در برخی روایات با ایهام و اشاره در این زمینه سخن

به میان آمده است پس منابعی هم که در اختیار است یا اشکال سندی دارند و یا ابهام دلالی و نظر قاطعی را ارائه نمی دهند

به هر حال در پاسخ به شبهات ازدواج امام زمان (عج)، با توجه به مسائل اعتقادی مانند: حکمت یا فلسفه غیبت، و نیز مسائل فقهی همچون استحباب شرعی ازدواج، و متونی که مستقیم یا غیر مستقیم دلالت بر ازدواج آن حضرت دارند، سه نظریه در بین دانشمندان شیعه که هر یک برخاسته از پاره ای روایات است وجود دارد:

1 - امام زمان (عج) ازدواج کرده و دارای فرزندان نیز هست.

2 - ازدواج انجام گرفته ولی امام زمان (عج) اولاد ندارد.

3 - اساساً امام زمان (عج) ازدواج نکرده است.

نظریه اول:

آن حضرت ازدواج کرده و دارای اولاد می باشد:

عده بسیاری از دانشمندان و محققان اسلام عقیده دارند آن حضرت ازدواج کرده و دارای اولاد می باشد

من جمله:

مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب الایقاظ من ההجعه بابی را به بحث از دولت فرزندان امام زمان عجل الله تعالی فرجه اختصاص داده است. (2)

مرحوم علامه مجلسی نیز بابی را به بحث و گفتگو از جانشینان و فرزندان حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه اختصاص داده است. (3)

میرزا حسین طبرسی نوری از کسانی است که بر این مطلب پافشاری زیادی دارد.

ایشان در نجم الثاقب بابی را با عنوان « دفع شبهه نبودن اولاد برای آن حضرت » آورده است (4).

مرحوم نهاوندی (5) و شهید سید محمد صدر راهم میتوان از این دسته نام برد

کسانی که بر این باورند اعتقاد دارند آن حضرت نه فقط ازدواج کرده که دارای فرزندان نیز هست و آنان نیز فرزندان دارند.... برای درستی ادعای خود چند دلیل می آورند:

ص: 513

الف - وجود روایات و دعاهای مختلف دال بر فرزند داشتن آن حضرت

ب - وجود حکایاتی از افراد مختلف که مدعی هستند خانواده حضرت را دیده اند

ج - قواعد کلی و استحباب ازدواج: یعنی بر طبق احکام اسلام یکی از سنت های مهم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ازدواج است که امام زمان (علیه السلام) به رعایت سنت های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از همه مردم اولی است.

د: وجود القاب و کنیه هایی که نشان میدهد ایشان فرزند دارند

حال هر کدام از آنها را بررسی میکنیم:

الف - وجود روایات و دعاهای مختلف دال بر فرزند داشتن آن حضرت:

در مورد ازدواج امام مهدی (عج) همسر و فرزندان آن حضرت روایت صریح و روشنی وجود ندارد. تنها در برخی احادیث، جملاتی به چشم می خورند که از ازدواج آن حضرت سخن گفته اند.

1 - در کتاب الایفاظ آمده که شیخ طوسی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در شب وفات خود، خطاب به حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: «دوات و کاغذ بیاور». سپس حضرت (صلی الله علیه و آله) وصیت نامه ای املاء فرمودند که در آن آمده بود:

«ای علی پس از من دوازده امام و پس از آنها نیز دوازده مهدی خواهند بود. تو اولین نفر از دوازده امام هستی»، سپس یکایک امامان را نام بردند و هنگام که به امام یازدهم رسیدند، فرمود: «هنگام وفاتش این وصیت نامه را به پسرش، محمد، می سپارد و با او دوازده امام کامل می شوند.....»

آنگاه وصیت هائی هم در رابطه با فرزندان حضرت مهدی علیه السلام بیان فرمود، و دستور داد که آن را امامان معصوم دست به دست به حضرت مهدی علیه السلام برسانند،...؛ «(6)

2 - امام علی (علیه السلام) در سخنی در مورد امام زمان (عج) فرموده اند:

«و مسکنه و اهل بیته الرحبه التی انما کانت مسکن نوح و هی ارض طیبه و لا یسکن رجل من آل محمد و لا یقتل الا فی ارض طیبه زکیه فهم الاوصیاء الطیبون»

او اهل بیتش در رحبه اقامت میگزینند که آنجا سرزمین مقدسی است و اقامتگاه



بر فرض درست بودن این روایت چیزی که مسلم است این است که این روایت اشاره به زمان بعد از ظهور حضرت دارد و عنوان نکرده در زمان غیبت، ایشان فرزند دارند

3 - امام صادق (علیه السلام) در مورد مسجد سهله فرموده اند:

اما نه منزل صاحبنا اذا قدم بأهله: آنجا منزل صاحب ماست هنگامی که با اهل بیت خود وارد شود (8)

4 - علامه مجلسی می گوید: محمد بن مشهدی مؤلف کتاب مزار کبیر به اسناد خود از ابو بصیر و ایشان از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:

« كَأَنِّي أَرَى نُزُولَ الْقَائِمِ فِي مَسْجِدِ السَّهْلَةِ بِأَهْلِهِ وَعِيَالِهِ: گویا می بینم فرود آمدن قائم را در مسجد سهله با اهل و عیالش ». (9)

این دو روایت بالا نیز گذشته از ضعف سند دلالتی بر اثبات فرزند برای امام زمان (علیه السلام) پیش از ظهور ندارد هر چند این روایات برای آن حضرت، همسر و فرزند اثبات کرده، اما هیچ دلالتی ندارد که در دوران غیبت نیز دارای زن و فرزند است، چرا که احتمال دارد این زن و فرزند پس از ظهور برای ایشان حاصل آید.

دوما: این روایات در مورد مکان زندگی حضرت پس از ظهور، صحبت می کند، به ویژه آن که مکان حضرت در زمان غیبت، مخفی و نامشخص است. پس هر روایتی که مکان زندگی حضرت را مشخص نماید به یقین مربوط به زمان ظهور حضرت خواهد بود.

5 احمد بن ادریس عن علی بن محمد عن الفضل بن شاذان عن عبدالله بن بجله عن عبدالله بن المستنیر عن المفضل بن عمر قال سمعت ابا عبدالله (علیه السلام) يقول: «...» إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ مَاتَ وَيَقُولَ بَعْضُهُمْ قُتِلَ وَيَقُولَ بَعْضُهُمْ ذَهَبَ حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِهِ وَلَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ ». (10)

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند: صاحب الزمان (علیه السلام) را دو غیبت است: یکی از آن دو به اندازه ای طولانی شود که بعضی گویند آن حضرت از دنیا رفته و

برخی گویند کشته شده است و بعضی نیز بر این باور باشند که جز اندکی از یاران بر امامت وی ماندگار نماندند و کسی هم از مکان و جایگاه زندگی آن حضرت آگاه نیست نه از فرزندان و نه دیگری جز آن کسی که امور وی را پی می گیرد. «(10)

قابل ذکر است که در برخی کتب این روایت با اندکی تفاوت به امام محمد باقر هم نسبت داده شده است

برخی از این روایت استفاده کرده اند که آن حضرت در دوران غیبت دارای فرزند است، چرا که اگر فرزند نداشت این روایت بی معنا می شد.

استدلال برای اثبات زن و فرزند برای حضرت به جمله اخیر روایت است: (ولا یطلع علی موضعه احد من ولده)

اما با تأمل در این روایت نکاتی به نظر می رسد که مانع از استدلال بر ازدواج آن حضرت است، آن نکات عبارتند از:

الف - این روایت در کتاب الغیبه نعمانی نیز نقل شده است، و به جای کلمه ( ولد ( کلمه ( ولی ( آورده است به این شکل: (ولا یطلع علی موضعه احد من ولی ولا غیره )

یعنی از مکان او کسی از ولی و غیر ولی اطلاع نمی یابد، یعنی دوست و غیر دوست، آشنا و غیر آشنا، از مکان او خبری ندارند، و نمیدانند او کجاست. (11)

در این روایت هیچ سخنی از فرزند و فرزندان نیست، بنابراین با توجه به این نقل اعتماد زیادی بر روایت شیخ طوسی نیست.

ب: با توجه به سیاق حدیث و دقت در الفاظ آن به نظر می رسد که اقتضای صحت ترکیب کلام این است که به جای واژه «ولا غیره»، از واژه «ولا غیر هم» استفاده شود زیرا ولده صیغه جمع است و ضمیری هم که به این مرجع بر می گردد باید جمع باشد. بنابراین وجود واژه «ولا غیره» در حدیث می رساند که مرجع ضمیر تنها کلمه «ولی» است که مفرد است و این مسئله احتمال نبودن واژه ولده در اصل روایت را افزایش می دهد

بنابراین گفته میشود احتمالاً در روایت شیخ طوسی تحریف واقع شده است زیرا در روایت ضمیر خود به جای ضمیر جمع استفاده شده و می گوید: از فرزندان او و دیگری

، در حالی که صحیح این بود که بگوید: از فرزندان او و دیگران

با توجه به این که کتاب «الغیبه» (نعمانی به مراتب بر) کتاب الغیبه «شیخ طوسی مقدم بوده و بخشی از سند هر دو کتاب، مشترک است و نیز بین کلمه «ولی» و «ولد» از نگاه نوشتار نزدیکی وجود دارد، احتمال تحریف بسیار قوی است.

آیت الله صافی گلپایگانی، یکی از مراجع تقلید معاصر، پس از ذکر هر دو روایت می نویسد: «با وجود این اختلاف، استناد به نقل» غیبت شیخ «اطمینان بخش نیست؛ بلکه نقل» غیبت نعمانی «از برخی جهات، مانند علو سند و لفظ حدیث، معتبرتر به نظر می رسد. (12)

بنابراین اعتمادی بر آن روایت با توجه به این نقل نیست. دست کم با وجود این احتمال استدلال تمام نیست.

ج: بر فرض که این روایت را بپذیریم، در روایت سخن از فرزند است، ولی از این جهت که بگوییم الآن امام (علیه السلام) دارای فرزند و همسر باشد نیست و به اصطلاح مجمل است، چرا که امکان دارد منظور فرزندان باشند که در آستانه ظهور و یا پس از ظهور امام (علیه السلام) به دنیا می آیند.

د - ممکن است این روایت و امثال آن بیانگر مبالغه در خفای شخص باشد یعنی هیچ کس نمیداند که او در کجاست، حتی اگر دارای فرزند هم باشد، فرزندان نیز از جایگاه او اطلاع ندارند. (13)

با این احتمال نیز استدلال به روایت برای اثبات اولاد برای امام زمان (علیه السلام) ناتمام است.

ذ - در بررسی اسناد حدیث نیز متوجه می شویم که صحت و اعتبار حدیث زیاد ثابت نشده است حدیث از زبان افرادی مختلف نقل شده و با استفاده از کتب رجال شناسی این را متوجه می شویم که در سند هر یک از آنها دست کم یک راوی مجهول به چشم می خورد که باعث ضعف روایت شده، درستی آن را مخدوش می سازد. در روایت اول، عبدالله بن المستنیر مجهول است؛ در روایت دوم، ابراهیم بن المستنیر

6 - مرحوم محدث نوری، در نجم الثاقب، آورده است: «شیخ ابراهیم کفعمی در مصباح نقل کرده که همسر آن حضرت یکی از دختران ابی لهب است. (14)

همین مطلب مورد استناد سایر نویسندگان و پژوهشگران عرصه مهدویت قرار گرفته و برخی نیز آن را یکی از روایات مصباح کفعمی دانسته اند. (15).

مرحوم کفعمی آن را در مصباح نقل کرده است. براساس این روایت همسر آن حضرت از نسل عبدالعزّی فرزند عبدالمطلب می باشد. (16)

چنانچه یکی از نویسندگان معاصر در این باره نوشته است: درباره همسر و یا همسران حضرت بقیه الله علیه السلام فقط یک سر نخ وجود دارد و آن روایتی است که مرحوم کفعمی «در مصباح نقل کرده است. آن گاه گویی با قاطعیّت تمام، همسر دار بودن آن حضرت ثابت شده، در پی اثبات فرزندان می رود و می نویسد:

اما درباره اولاد آن حضرت، روایاتی هست که وجود آنها را به روشنی اثبات می کند (17)

با این حال، در کتاب نجم الثاقب، چنین حدیثی یافت نشده و آن چه در این کتاب، در مورد حضرت مهدی (عج) آمده، این است که مرحوم کفعمی، در جدولی خلاصه ای از شرح حال امامان معصوم (علیه السلام) را به ترتیب ذکر نموده و یکی از موضوعات جدول، نام و تعداد همسران ائمه (علیه السلام) است. در شرح حال امام زمان (علیه السلام) در زیر عنوان همسر، آورده است: «من بنات ابی الشیب» (18)

نکته مهم اینجاست که مشخص نیست که محدث نوری به چه دلیل ابی الشیب را ابی لهب دانسته است!!! در صورت درستی این سخن، نمی توان ازدواج امام زمان (عج) را در زمان غیبت ثبت کرد، زیرا جمله مذکور، اسمیه است و دلالت بر زمان انجام کار ندارد، تنها همسر حضرت (عج) را یکی از دختران ابی الشیب می شمارد و در مورد زمان این ازدواج، سکوت کرده است.

ادعیه و زیاراتی که نشاندهنده فرزند داشتن آن حضرت است:

افزون بر روایات، به برخی از دعاها و زیارت نامه ها نیز استدلال شده

در این دعاها تعبیرهای صریحی چون ولد، ذریّه، اهل بیت و آل البیت به کار رفته که وجود همسر و فرزندان را برای آن حضرت اثبات می کند.

اما اگر خوب فکر کنیم متوجه میشویم که در آنها نیز استدلال، ناتمام است، زیرا در برخی، استناد قطعی آنها به معصوم علیه السلام مورد تردید است. و از طرفی اکثرا به

زمان ظهور اشاره دارند نه به زمان غیبت امام زمان (عج)

1 - در فرازی از زیارت مخصوص آن حضرت در هر روز جمعه چنین می خوانیم:

یا مولای یا صاحب الزمان صلوات الله علیک و علی آل بیتک... صلوات الله علیک و علی اهل بیتک الطاهرین؛ یعنی ای سرور من، ای صاحب الزمان، درود خدا بر تو و اهل بیت تو باد... صلوات خدا بر تو و آل بیت تو باد. (19)

2 - سیدبن طاووس دعائی طولانی از ناحیه مقدسه نقل کرده و آن را از تعقیبات نماز عصر جمعه شمرده، می فرماید:

اگر به هیچ کدام از اعمال عصر جمعه موفق نشدی؛ این دعا را ترک نکن که از ناحیه مقدسه به آن امر شده است. در فرازی از این دعا چنین می خوانیم: حَتَّى نَظَرَ الی وِلِّیْکَ صَدِّ لَمَوَاتِکَ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ظَاهِرِ الْمَقَالَةِ وَ اَصْحِحِ الدِّلَالَهَ هَادِیاً مِنْ الضَّالَّهَ شَافِیاً مِنْ الْجَهَالَهَ ؛ تا نگاه کنیم بر ولی تو که صلوات تو بر او و فرزندان او باد، با گفتاری روشن، برهانی آشکار، راهگشا از گمراهی و نجات دهنده از نادانی. (20)

3 - در بخشی از صلوات بسیاری مفصلی که در صبح جمعه وارد شده است چنین آمده:

وَ تَجَعَّلَهُ وَ ذُرِیَّتَهُ فِیْهَا الْاَیْمَهَ الْوَارِثِیْنَ؛ او و ذریه اش را پیشوایان و وارثان زمین قراردادی (21)

همین مضمون در دعای شب بیست و سوم ماه رمضان نیز وارد شده که آن را سید طاووس با سند خود در کتاب عمل شهر رمضان آورده است. (22)

4 - روایت دیگری نیز ابن طاووس از امام رضا (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: از امام رضا (علیه السلام) در مورد امام زمان (عج) این دعا نقل شده است: «اللهم صل علی و لاه عهده و الائمه من ولده: خدایا، بر والیان و فرزندان وی... درود فرست!» (23) این روایت بنا بر تصریح ابن طاووس متن دیگری دارد به این شکل:

( اللهم صل علی و لاه عهده و الائمه من بعده «24)

بنابراین روشن نیست که مقصود چه کسانی است. علاوه بر این که مفهوم این دو روایت مربوط به بعد از ظهور حضرت است نه پیش از آن.

5 - امام رضا علیه السلام در قسمتی از دعائی که تعلیم فرموده تا در زمان غیبت خوانده شود، چنین می فرماید:

اللَّهُمَّ اعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَاهْلِهِ وَوَلَدِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَامَّتِهِ وَجَمِيعِ رَعِيَّتِهِ مَا تَقَرَّبَ بِهِ عَيْنُهُ؛ خدایا، مایه چشم روشنی و خوشحالی امام زمان (عج) را در او و خانواده و فرزندان و ذریه و تمام پیروانش فراهم فرما». (25)

این قسمتی از دعایی است که یونس بن عبدالرحمن از ناحیه مقدسه حضرت امام رضا علیه السلام در مورد سلامتی حضرت حجت ابن الحسن ارواحنا لتراب مقدمه الفداء دریافت کرده و در کتاب مفاتیح موجود است.

به این روایت هم نمی توان استدلال کرد چون اگر دعا را کامل بخوانید متوجه میشوید که:

شیوه کلی دعا از آغاز تا پایان مشخص می سازد که دعا مربوط به ظهور امام زمان (عج) و چیزهایی است که هنگام ظهور و پس از آن، برای حضرت خواهد بود، از جمله یاری خداوند، پیروزی آن حضرت و زنده کردن دین. بنابراین، به احتمال قوی، گفته های امام رضا (علیه السلام) نیز به یقین مربوط به زمان ظهور و دوران حکومت و چیرگی حضرت بر سرتاسر جهان خواهد بود به ویژه در کنار همین جملات فرموده اند که خداوندا، همه زمین را در تملک او قرار بده... تا قانون او بر همه قوانین عالم برتری یابد و حق بر همه باطل پیروز شود.

از این رو، این دعا نمی تواند سندی برای اثبات ازدواج امام زمان (عج) در زمان غیبت باشد.

افزون بر این که دعای بالا، از نظر متن و محتوا با شرایط امام زمان (عج)، در زمان غیبت ناسازگار است. ضعف هایی نیز در سند آن به چشم می خورد که درجه اعتبار آن را برای اثبات یا رد هر مساله ای خدشه دار می سازد.

6 - در زیارت مخصوصه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه در روزهای جمعه چنین آمده است:

ص: 520

السَّلَامُ عَلَىٰ وُلاهِ عَهْدِهِ وَعَلَىٰ الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِهِ؛ درود بر اولیاء عهدش و پیشوایان از فرزندانش. (26)

7- در ضمن دعائی که به هنگام وداع با سرداب مقدس وارد شده، چنین می خوانیم؛

صَلِّ عَلَىٰ وَلِيِّكَ وَوُلاهِ عَهْدِكَ وَالْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِهِ؛ درود بر ولی امرت و اولیاء عهدت و پیشوایان از فرزندانش. (27)

8- در ضمن صلواتی که از ناحیه مقدسه صادر شده، چنین می خوانیم:

وَعَلَىٰ وَلِيِّكَ وَوُلاهِ عَهْدِهِ وَالْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِهِ وَمَدَّ فِي أَعْمَارِهِمْ وَزَدَ فِي آجَالِهِمْ وَبَلَّغَهُمْ أَقْصَىٰ آمَالِهِمْ دِينًا وَدُنْيَا وَآخِرَةً أَنْكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْئٍ قَدِيرٌ؛ درود فرست بر ولی امرت و اولیاء عهدش و پیشوایان از فرزندان او، بر عمر و اجل شان بیفزای و آنها را به عالی ترین آرزوهای دینی، دنیوی و اخروی شان برسان، که تو حقاً به هر چیز توانائی. (28)

استناد به کنیه های آن حضرت:

یکی از مطالبی که کم و بیش مورد سوال واقع می شود این است که چرا ما حضرت بقیه الله، امام زمان (علیه السلام) را در مقام دعا و ندبه با کنیه (29) «ابصالح» می خوانیم. آیا ایشان فرزندی به نام صالح دارند که او را ابصالح می خوانیم و یا علت و سبب دیگری دارد؟

برخی برای اثبات ازدواج و فرزند داشتن حضرت مهدی (علیه السلام) به کنیه مشهور آن حضرت یعنی «ابا صالح» استدلال میکنند، و می گویند این کنیه به معنای پدر صالح است. و این دلالت بر وجود فرزندی بنام صالح برای آن حضرت دارد.

برای رفع این شبهه برخی از مومنین هم در مقام جواب برآمده و چنین اظهار داشته اند که: چون امام زمان (علیه السلام) با تشکیل زندگی خانوادگی، فرزندی به نام «صالح» دارند، بدین جهت او را با کنیه ابصالح می خوانیم

ص: 521

این نیز سخن درستی نیست زیرا:

اولاً: با جستجو و تفحص در میان کنیه های نقل شده برای حضرت مهدی (علیه السلام) در کتابهای معتبر، چنین کنیه ای نقل نشده است، بلکه به نظر میرسد این کنیه بر اثر کثرت استعمال در میان مردم، معروف شده است، و در بعضی از مجلات و کتابها که در پاسخ از این سؤال مطالبی گفته شده است، بیشتر جنبه های ذوقی و استحسانی، با احتمالاتی بدون ذکر سند و دلیل در نظر گرفته شده است، مثلاً: گفته شده است که این کنیه ممکن است از آیه شریفه (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) :

گرفته شده باشد (30) چون در این آیه

سوره انبیاء آینده زمین برای صالحان رقم خورده است و چون حضرت، امام و به تعبیر دین صالح است، لذا ایشان را "ابا صالح" می نامند.

و ممکن است برخی استدلال کنند به احادیثی که در آنها واژه ابا صالح و صالح بکار رفته است.

در کتاب من لا یحضره الفقیه چنین آمده است: «امام صادق (علیه السلام) فرمود:

هرگاه راه را گم کردی صدا بزنی یا صالح! یا بگو: یا ابا صالح راه را به ما نشان دهید، خداوند شما را رحمت کند! »

مرحوم مجلسی (رحمه الله) نیز در این رابطه داستانی در بحار الأنوار نقل کرده است، در حالیکه با رجوع به آن احادیث و دقت در آنها معلوم میگردد، احتمالاً صالح یا ابا صالح نام جتی است که مأموریت دارد تا اشخاص گمشده را هدایت و راهنمایی کند. الله اعلم...

ص: 522



اما مرحوم مجلسی (در حکایات و داستانهای اشخاصی که امام زمان (علیه السلام) را دیده اند) قضیه ای را از پدرش نقل میکند و او نیز از شخصی بنام امیر اسحاق استرآبادی که چهل مرتبه با پای پیاده به حج مشرف شده بود نقل میکند که در یکی از سفرهایش قافله را گم کرد و متحیر با حالت عطش و بی آبی مانده بود، سپس صدا زد یا صالح یا ابا صالح ما را راهنمایی بفرما، ناگاه شخص سوارهای را از دور دید که آمد و او را راهنمایی کرد و به قافله اش رساند، وی میگوید: پس از آن قضیه من متوجه شدم که او حضرت مهدی (علیه السلام) بوده است. »

روشن است که این قضیه ارزش علمی و استدلالی ندارد، و صرفاً داستانی بیش نیست، زیرا معلوم نیست که شخص مورد نظر واقعاً امام (علیه السلام) را دیده باشد.

از طرفی برخی از مردم تصور می کنند که عبارت «اباصالح» در حالت ترکیبی باید به معنای پدر صالح باشد تا معنی و مفهوم جمله، صحیح گردد. باید گفت القاب، صفات و کنیه هایی که برای پیامبر اسلام و اهل بیت آن حضرت در روایات و دعاها به کار رفته است هر کدام معنی و مورد خاصی دارند، مثلاً کلمه «امین» که یکی از القاب معروف پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است به طور یقین به خاطر کمال امانتداری و امین اسرار و اموال مردم بودن به آن حضرت گفته شده است. هدف از به کار بردن کنیه «اب» (و) «ام» برای افراد، اثبات پدر یا مادر بودن آن اشخاص است نسبت به مضاف الیه شان، مانند ابوالحسن) پدر حسن (، ابو جعفر) پدر جعفر (، ام داوود) مادر داوود (، لکن از نظر لغت عرب این طور نیست که کلمات یاد شده) اب و ام (همیشه به معنای پدر و مادر باشد، بلکه گاهی به معنای صاحب و مالک و کنه و اساس شی می باشد مانند: ابوالفضل، ابوتراب، ام القری، ام الفساد و امثال آن که به طور یقین هیچ کدام آنها در معنای پدر و مادر به کار نرفته است. چون حضرت ابوالفضل (علیه السلام) پسری به نام «فضل» نداشته است که ابوالفضل در این مورد به معنای پدر فضل باشد. علی (علیه السلام) نیز فرزندی به نام «تراب» نداشته است که

آن حضرت پدر تراب باشد و همچنین است کلمه ام القری که کنیه معروف شهر مکه است، چرا که شهر مکه فرزندی نداشته است که مادر آن باشد. پس با توجه به مطالب گذشته معلوم می‌گردد که در برخی از موارد کلمات یاد شده (اب و ام) (معنای دیگری دارند که غفلت بعضی از مردم از آنها سبب شده که سوال و جوابهای بی شماری را به دنبال داشته باشد. مثلاً کلمه «ام»، علاوه بر معنای ظاهری مادر، در معنای کنه و اساس شی هم استعمال شده است مانند: ام القری و ام الفساد که به طور یقین جمله نخست) ام القری (به معنای اساس و مرکز شهرها و سرزمین‌ها و جمله دوم) ام الفساد (هم به معنای ریشه و اساس فساد و تباهی می‌باشد. همچنین کلمه «اب» هم اینطور نیست که همه جا به معنای پدر بوده و در آن معنی به کار رفته باشد بلکه در برخی از موارد معنای دیگری هم دارد که در پاره‌ای از آیات و روایات و دعاها در آن معانی به کار رفته است. با توجه به معانی مختلف کلمه «أب» در لغت عرب که تنها به معنای پدر نیست، بلکه به معنای صاحب و غیر آن نیز آمده است و همچنین در روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است که فرمود:

«من و علی پدران این امتیم»، می‌توان استفاده نمود که مقصود از این کنیه معنای پدر فرزندی به نام صالح نیست، بلکه ابا صالح یعنی کسی که افراد صالح و شایسته در اختیار دارد. کما اینکه در مورد سیدالشهداء می‌گوییم «ابا عبدالله» و ایشان تمام آنان که موحدانه خدا را میپرستند مانند پدر و مربی است.

و نیز ممکن است کنیه ابا صالح بدین جهت باشد که امام زمان (علیه السلام) پدر و مجری اصلاح جامعه است، یعنی او تنها کسی است که به اذن خدا جامعه بشری را اصلاح خواهد نمود. پس چه مانعی دارد که ما به آن حضرت بگوئیم ابا صالح یعنی پدر تمام نیکبها و خوبیها؟

بنابراین با عنایت به مطالب فوق و احتمالات متعدد، نمیتوان از این کنیه بر ازدواج و داشتن فرزند برای آن حضرت استفاده کرد.

امام زمان (ع) (را چه وقت) ابصالح «بخوانیم؟»

شکی نیست که وقتی با خداوند متعال مناجات می کنیم و نیازها و احتیاجات خود را به محضر مقدسش عرضه می داریم همسو و متناسب با نیازمان نامها و صفات مقدس او را بر زبان می آوریم. مثلاً در مقام طلب مغفرت از ساحت مقدس خداوند متعال او را «یا غفار» (و در مقام طلب نمودن روزی حلال و فراوان با کلمه یا رزاق و در مقام درخواست ثبات قدم و استوار و پایدار ماندن در راه حق او را با جمله یا «مقلب القلوب و الابصار» (و امثال آن می خوانیم. بنابراین برای اجابت دعا و قبولی مناجات با خداوند متعال، راه و رمز و اوقات و ساعات خاصی وجود دارد که پیامبر اکرم (ص) (و اهل بیت آن حضرت آنها را در میان احادیث و روایات معتبر به ما تعلیم فرموده اند به گونه ای که حتی دعای صبح و شام و دعای اول و آخر هفته و ماه و سال و چند و چون آن را هم یاد داده اند. حال باید دید که دعای معروف گم شدگان در صحرا و بیابان را که در روایات آمده است و همچنین کنیه معروف ابصالح (ع) (را در کجا و چه وقت باید خواند

از امام باقر (ع) (و همچنین از امام صادق (ع) (روایت کرده اند که فرموده اند: «اذا ضللت فی الطريق فناد» یا صالح «او» یا ابصالح «ارشدنا الی الطريق رحمکم الله»

اگر در دشت و صحرا از جاده منحرف شده و راه گم کردید پس «صالح» (و یا) ابصالح «را صدا کن و بگو:» ای صالح «و یا بگو» ای ابصالح «ما را دریابید و راه را بر ما نشان دهید، خداوند شما را رحمت فرماید.

و روی همین اساس است که علمای ربانی و مومنین پیرو اهل بیت (ع) (در جلسات و اجتماعات معنوی و پر شورشان، آن هم نه فقط در حال گم شدن در دشت و صحرا، بلکه در همه گمراهیهای فکری و عملی و علمی و نابسامانیهای مادی و معنوی در غیبت کبری، ابصالح (ع) (را به کمک و یاری می طلبند.

ممکن است پرسیده شود: چرا در برخی از موارد مانند گم کردن راه و در مانده شدن

در صحرا و بیابان امام معصوم (ع) (و یا علمای ربانی، ما را به جای گفتن «یا الله» و مانند آن، به گفتن «یا صاحب الزمان (و)» یا ابصالح المهدی ادرکنی «و... سفارش کرده اند، حال آن که خداوند متعال در فریادرسی مهربان تر و نیرومندتر از امام زمان (ع) است جواب این پرسش را می توان چنین بیان کرد که چون امام زمان (ع) خلیفه الله و حجت خداوند متعال در میان مردم و راهنمای ایشان است بدین جهت در مقام گم کردن راه و گم شدن در دشت و صحرا و یا متحیر ماندن در امور دیگر به مدد خواستن از امام زمان (ع) (توصیه و سفارش کرده اند. چرا که خداوند سبحان، ایشان را برای ارشاد و راهنمایی مردم برگزیده است و آن حضرت جهت ارشاد و راهنمایی و صعود به مدارج عالی ایمان و خوشبختی بهترین راه گشا و برترین هدایتگر است بنابراین کمک خواستن از امام زمان به منزله کمک گرفتن از خداوند متعال است. بر این اساس است که در دوران غیبت کبری، علمای ربانی، در موارد بی شماری برای عرض حاجت و رفع گرفتاری خویش به امام زمان (ع) (متوسل می شوند، زیرا ایشان بر این مطلب یقین دارند که امام زمان (ع) (اگر چه بنا به علل و عوامل بیشماری از نظرها غایب است ولی حال و احوال مردم از نظر ایشان پنهان نیست، چنانکه در نامه معروف آن حضرت که در سال 410 ق. به شیخ مفید ارسال داشته اند آمده است:

« ما به همه اخبار شما آگاهیم و هرگز احوال و غم و شادی شما بر ما پوشیده و پنهان نیست. »

بنابراین چقدر زیباست که انسان در مقام گرفتاری و گم کردن راه هدایت و یا مسیر مادی و معنوی زندگی به ساحت مقدس حجت حق، امام زمان (ع) (متوسل شود و با گفتن جمله های دلنشین و آرام بخشی چون: «یا صاحب الزمان ادرکنی»، «یا فارس الحجاز و یا ابصالح المهدی اغثنی» (از آن حضرت کمک و یاری درخواست نماید. چرا که در حال حاضر امام زمان (ع) (، حبل الله و واسطه فیض میان خدا و مردم است، پس متوسل شدن به پیامبر و ائمه اطهار و امام زمان (ع) (به معنای دق الباب کردن در رحمت و هدایتگر خداوند متعال است.

البته این نکته را هم باید دانست که گم شدن و از خود بی خود شدن و یا به عبارت

دیگر گم کردن راه لازم نیست که فقط راه مادی و دشت و صحرا باشد بلکه اگر کسی از نظر فکر و عقیده و ایمان و اعتقاد هم، جاده و راه را گم کرده باشد، سزاوار است که در این گونه موارد هم به ساحت مقدس آن حضرت توسل جوید و آن حضرت را به کمک و یاری بخواند. وقتی فرزندان و اهل خانه لیاقت حضور آن پدر را بازیابند و پدر نیز قابلیت حضورش را در آنان احساس کند به منزل خود باز می‌گردد. بر همین اساس است که گفته می‌شود: «منتظران مصلح خود باید صالح باشند.» یعنی صلاحیت و قابلیت حضور او را داشته باشند، چرا که بی صلاحیت و بی آن که قابلیت حضور باشد، انتظار بازگشت و مراجعت کسی را داشتن معنا ندارد.

نتیجه گیری:

همانطور که دیدیم متاسفانه اکثر روایات و دعاها دارای سندیت محکمی نیستند از طرفی این روایات به فرض پذیرش و درستی سند و صحت انتساب آن به امام معصوم، از نظر دلالت به روشنی گویا نیست که امام مهدی (عج) در دوره غیبت همسر و فرزند دارد. چه بسا ممکن است منظور زمان بعد از ظهور ایشان باشد همانگونه که

سید جعفر مرتضی عاملی می‌گوید: «چه بسا مراد، اولاد حضرت بعد از ظهور باشد آن گونه که از سیاق کلام در اکثر روایات استفاده می‌شود.» (31)

پس به محکمی نمی‌توان این روایات و دعاها را دلیل قانع کننده ای برای ازدواج امام زمان (عج) در زمان غیبت در نظر گرفت

ادامه دارد.....

در مقاله بعدی یکی دیگر از ادله قائلین به ازدواج امام زمان (عج) را بررسی خواهیم کرد و آن داستانهایی است که بیان میکند عده ای در طی ماجراهایی فرزندان امام زمان (عج) را دیده اند که مهمترین آنها روایت کمال الدین انباری و دیگری روایت جزیره

ص: 527

خضرا است امیدوارم که بامن همراه باشید... ومن الله توفيق

پی نوشتها و منابع:

- 1 - از بین همه انبیای الهی، حضرت یحیی و عیسی ازدواج نکردند. و خداوند در قرآن حضرت یحیی را این گونه وصف کرده است: سیدا و حصورا و نبیا من الصالحین (ال عمران، 39)؛ حضور کسی است که خود را در حصار قرار داده، از برخورد با زنان پرهیز دارد
- 2 - الايقاظ من الهجعه، شیخ حر عاملی، ص 392.
- 3 - بحار الانوار، ج 53، ص 145-149.
- 4 - میرزا حسین طبرسی نوری، نجم الثاقب،
- 5 - العبقری الحسان، ج 2، ص 134.
- 6 - غیبت، شیخ طوسی، ص 97؛ بحار، ج 52، ص 148، شیخ حر عاملی، الايقاظ، من الهجعه، باب 11، ص 339، انتشارات نوید، 1362 ش.
- 7 - بحار الانوار ج 52 ص 225 والزام الناصب ص 176
- 8 - ارشاد مفید ص 342، غیبت طوسی ص 282، الزام الناصب ص 222 و بحار الانوار ج 52 ص 331
- 9 - محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 52، ص 381، باب 27. نجم الثاقب، محدث نوری، ص 406، انتشارات مسجد مقدس جمکران
- 10 - شیخ طوسی، کتاب الغیبه، حدیث 120، ص 162 (161)، انتشارات موسسه المعارف الاسلامی
- بحار الانوار، ج 52، ص 152،. افتخارزاده، سید حسن، گفتارهایی پیرامون امام زمان (علیه السلام)، نشر شفق، چ چهارم / 79.
- 11 - کتاب الغیبه محمد ابراهیم نعمانی باب دهم ص 250.. سید ابن طاووس، الامان، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، قم / 1409 ه.
- 12 - لطف الله صافی گلپایگانی، پاسخ ده پرسش، ص 54.

ص: 528

13 -) تاريخ الغيبه الكبرى (محمد صدر/ ج 2/65 مكتبه الأم اميرالمؤمنين (عليه السلام) العامه اصفهان..

شيخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، انتشارات جامعه مدرسين، 4 جلدی، 1413 هـ. كتاب 100 پرسش وپاسخ درمورد امام زمان

14 - محدث نوری، نجم الثاقب، ص 405، انتشارات مسجد جمکران.

15 - علی اکبر مهدی پور، مقدمه ترجمه کتاب جزیره خضراء، ص 38، انتشارات رسالت، چاپ دهم.

16 - نجم الثاقب، ص 225.

17 - ناجی نجار، جزیره خضراء، وتحقیقی پیرامون مثلث برمودا، ترجمه: علی اکبر مهدی پور، ص 38.

18 - . شیخ ابراهیم کفعمی، مصباح مستهجد، ص 629، انتشارات موسسه اعلمی، لبنان (.

19 - جمال الاسبوع، ص 28؛ مفاتیح الجنان، اعمال روز جمعه.

20 - کمال الدین، ص 512؛ جمال الاسبوع، ص 523.

21 - بحارالانوار، ج 89، ص 34؛ نجم الثاقب، ص 226.

22 - نجم الثاقب، 226 و 434.

23 - سید ابن طاووس، جمال الاسبوع، ص 510.

24 -) همان مدرک (.

25 - . سید ابن طاووس، جمال الاسبوع، ص 510، به نقل از) دراسه فی علامات الظهور والجزیره الخضراء (سید جعفر مرتضی عاملی

260 / نمونه، مجله حوزه، ویژه نامه امام زمان (عج)، ص 54-55، با تلخیص، ص 56، به نقل از جمال الاسبوع ابن طاووس، ص 516-

...510

ابراهیم بن علی، کفعمی، المصباح، انتشارات رضی، قم / 1405 هـ، موسوی اصفهانی، مکیال المکارم، ج 2، ص 73

26 - بحارالانوار، ج 102 ص 228..

27 - مصباح الزائر، ص 237؛ بحارالانوار، ج 102، ص 114.

28 - غیبت، شیخ طوسی، ص 170؛ مصباح، کفعمی، ص 548؛ جمال الاسبوع، ص 514؛ بحارالانوار، ج 52، ص 22.

ص: 529

29 -) کنیه «در لغت عرب به کلمه ای گفته می شود که با لفظ اب) پدر (و یا کلمه ام) مادر ( شروع شود مانند ابوالحسن که از کنیه های معروف علی) ع (است و مانند ام الائمه که از کنیه های معروف حضرت فاطمه) س (است.

30 - سوره انبیاء، آیه 105

31 - دراسه فی علائم الظهور، ص 232

## قسمت دوم

### اشاره

ازدواج امام زمان (عج) و افسانه جزیره خضراء

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 6:7 ب. ظ روز 9/7/27

### ازدواج امام زمان (عج) و افسانه جزیره خضراء

افسانه جزیره خضراء در ترازوی نقد:

در مقاله قبل به بررسی برخی از دلایل کسانی که معتقد بودند امام زمان (عج) ازدواج کرده اند پرداختیم و هم اکنون دلیل دوم آنها یعنی شهادت افرادی مبنی بر اینکه خانواده و محل سکونت آن حضرت را دیده اند را بررسی میکنیم که مهمترین آنها داستانهای جزیره خضراء است.

در داستان جزیره خضراء ناقل داستان ادعا می کند به اقیانوس اطلس شمالی رفته و در وسط دریا، به جزایر بسیار سرسبز و زیبایی که فرزندان حضرت مهدی (عج) در آنجا زندگی می کنند، برخورد کرده است. وی مشاهدات بسیاری از نحوه حکومت زندگی و مردم و فرزندان آن حضرت در حکایت خود آورده است.

این مکان نامعلوم است، و هر کس نمیتواند به آنجا برود، و دسترسی برای عموم مردم ممکن نیست. و نام آن جزیره خضراء است. براساس حکایت، امام و فرزندان هم ساله، در موسم حج، حج می گزارند و پس از زیارت پدران و اجداد طاهری نشان (علیه السلام) در حجاز، عراق و طوس، مجدداً به این جزیره باز می گردند.

آن حضرت (علیه السلام) غالباً در این جزیره اقامت دارند. (1)

ص: 530



متأسفانه این داستان‌ها دست‌آویز مهمی برای منکران وجود امام زمان (عج) گشته زیرا با بررسی ابعاد این داستانها و کذب شمردن آنها به این نتیجه دلخواه خود پافشاری میکنند که سرتاسر افکار شیعیان را داستانهایی پوچ و تخیلی و دروغ‌فراگرفته و وجود آن حضرت از تراوشات همین داستانهاست که روحانیون در مغز شیعیان و مسلمانان وارد کرده‌اند تا به اهداف خود برسند!!!!

پس بهتر دیدم نوشتاری در این رابطه آماده کنم تا به دوستان عزیز که آن را میخوانند تذکر دهم که قبول و نقل کورکورانه هر داستانی ممکن است چه عواقب بدی برای جهان شیعیان طرفدار حضرت ولی عصر (عج) داشته باشد.

امید است که این نوشتار از حقیقت و انصاف به دور نبوده و مورد عنایت حضرت امام زمان (عج) قرار گیرد. ان شاء الله

مقدمه:

تاریخ پرفراز و فرود اسلام، همواره در خود باورها و افکاری را دیده است که گاهی جای خرسندی و دیگر زمان، جای بسی نگرانی بوده است. اگر چه اندیشوران بزرگ مدرسه اهل بیت علیهم السلام همواره تلاش کرده‌اند تا با روشن‌گری‌های خود، غبار نگرانی از چهره پیروان امامان معصوم علیهم السلام برگیرند، همواره دست‌هایی از روی غفلت و یا عمد بر این نگرانی افزوده‌اند.

دروغ‌آفرینی، وارونه‌سازی، و تحریف، به انگیزه‌های گوناگون، حرکتی تأسف‌بار در فرهنگ اسلامی است که پیشینه‌ای بسیار کهن دارد. از این رو پالایش منابع روایی به عنوان کاری بسیار ارزشمند، از مهم‌ترین دغدغه‌های بزرگان دین بوده، و هست. بخشی از این پالایش مربوط به حکایت‌هایی است که به انگیزه‌های مختلفی به این منابع ارزش‌مند راه یافته‌اند. موضوعات مربوط به حضرت مهدی عجل‌الله فرجه به دلیل‌هایی، همواره مورد این هجوم بوده است. محل زندگی و خانواده حضرت مهدی عجل‌الله فرجه در دوران غیبت یکی از بحث‌های مهم و قابل توجه از عرصه‌هایی بوده که از

ص: 531

این گونه خیال پردازی ها مصون نبوده است. از جمله داستان هایی که تحت تاثیر حوادث زمان خود شکل گرفته و پس از مقداری تحریف، تطبیقی بی جا در مورد آن صورت گرفته، و در برخی مجامع روایی شیعه نفوذ کرده است، داستانی است به نام جزیره خضراء!! در کتاب شریف و گرانسنگ بحار الانوار جریانی نقل شده که به داستان جزیره خضراء معروف است. علامه مجلسی در جلد 52 از کتاب خود، بابتی را به نام «نادر فی ذکر من رأه عجل الله تعالی فرجه الشریف فی الغیبه الکبری قریباً من زماننا» آورده است. او در آغاز این باب، قصه جزیره خضراء را نقل می کند. این داستان، همان داستان مشهور جزیره خضراء است که از «فضل بن یحیی بن علی طیبی کوفی» نقل شده است. البته علاوه بر این، داستان دیگری نیز درباره جزیره خضراء وجود دارد که مرحوم نوری آن را در نجم الثاقب (2) بیان کرده است. این داستان که از کمال الدین انباری نقل شده است، در مقایسه با داستان اول، از شهرت کمتری برخوردار است. زمان این دو قصه، حدود صد سال با یکدیگر فاصله دارد ( زمان داستان جزیره خضراء معروف تقریباً یک قرن بعد از داستان ابن انباری است ).

البته در نقل داستان اول نیز تفاوت هایی وجود دارد. ما در بحث خود به دو متن دو داستان نظر داریم؛ هرچند روح و جوهره آن ها یکی است.

دیدگاه های کلی در مورد جزیره خضراء:

داستان جزیره خضراء از هفتصد سال پیش به این طرف، در برخی از کتاب ها راه یافته است و عالمان شیعه، درباره استناد آن، اتفاق نظر ندارند و از همان زمان تاکنون، دو دیدگاه درباره آن مطرح بوده است:

یکی، دیدگاه افرادی که این داستان را پذیرفته اند و در نتیجه معتقد به وجود جزیره خضراء هستند

و دیگری، دیدگاهی است که این داستان را ساختگی و افسانه و بی اعتبار دانسته و اساساً وجود چنین جزیره ای را رد می کنند. ( البته لازم به ذکر است که عده ای از این دیدگاه برای زیر سؤال بردن وجود امام زمان (عج) و تمسخر شیعیان استفاده می کنند )

ص: 532

به تازگی دو ادعای جدید نیز بر آن ها اضافه شده است آن دو ادعا این است که:

1 - بر اساس بعضی نشانه ها، احتمالاً جزیره خضراء، همان منطقه مثلث برمودا است. 2 - بشقاب پرنده ها در اختیار ساکنان جزیره خضراء امام زمان (علیه السلام) و فرزندانش است. این دو ادعا را ناجی نجار در کتاب خود آورده است.

تقریباً همه عالمان شیعی، روایت جزیره خضراء را ساختگی می دانند و این ساختگی بودن را در دو جهت می توان دید: یکی زنجیره حدیث و روایان، دیگری محتوای آن. وقتی اصل جزیره خضراء، یک افسانه و داستان ساختگی شد، دو ادعای دیگر (جزیره خضراء همان مثلث برمودا است و بشقاب پرنده ها در اختیار ساکنان جزیره خضراء است) همه باطل و خیالی می شود. از آن جا که در دو دهه ی گذشته با قلم فرسایی برخی افراد بی اطلاع از تاریخ، این داستان منتشر شده و به علاوه، در تکلفی ناشیانه، آن را بر مثلث برمودا تطبیق کرده اند، لازم شد در اطراف این واقعه، کنکاش بیشتری صورت گیرد تا اذهان ارادتمندان به حضرت ولی عصر (عج) از این گونه خطاها پیراسته شود. (3) البته درباره نقد این داستان در سال های اخیر، آثار ارزش مندی از طرف دانشوران شیعه در دسترس قرار گرفته، که هر یک در نوع خود قابل استفاده و ستایش است (4)

ماداستان را از چند محور مورد بررسی قرار می دهیم:

1 - منابعی که داستان جزیره خضراء را نقل کرده اند؛

2 - بررسی سندی داستان نقل شده؛

3 - بررسی محتوا

نخست لازم است به چکیده این دو داستان اشاره کنیم.

خلاصه داستان مشهور جزیره خضراء (نقل طیبی):

علامه مجلسی در بحار الانوار در بابی با عنوان «نادر فی ذکر من رآه علیه السلام فی الغیبه الکبری قریباً من زماننا» (با ذکر: فقط به خاطر این که مشتمل بر دیدار با آن حضرت و نیز رخدادهای عجیب و غریب است) (به نقل آن پرداخته می نویسد:

« رساله ای یافتیم مشهور به داستان جزیره خضراء... و چون آن را در کتاب های روایی معتبری ندیدم، آن را در فصل جداگانه ای آوردم. »

در ابتدای چکیده رساله ای که علامه مجلسی یافته شخص ناشناسی که معلوم نیست چه کسی است عنوان میکند:

« بسم الله الرحمن الرحيم در خزانه ی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، نوشته ای به خط شیخ فاضل، عالم عامل، فضل بن یحیی بن علی طیبی کوفی یافتیم..... »

این شخص ناشناس که مشخص نیست چه کسی است داستان را از زبان طیبی، یکی از عالمان مشهور (عنوان میکند که وی شایعاتی در مورد جزیره خضرا میشنود و چند ماه بعد موفق میشود ناقل اصلی داستان، شخصی به اسم علی بن فاضل مازندرانی را ملاقات کرده که وی در حضور عده ای از دانشمندان حله و نواحی آن طی داستانی، ادعا میکند که به جزیره خضراء رفته است!

علی بن فاضل مازندرانی داستان را اینگونه نقل میکند:

« سال ها در دمشق نزد شیخ عبدالرحیم حنفی و شیخ زین الدین علی مغربی اندلسی دانش آموختم. روزی شیخ مغربی عزم سفر به مصر کرد. من وعده ای از شاگردان با او همراه شدیم. به قاهره رسیدیم. استاد مدتی در الازهر به تدریس پرداخت، تا این که نامه ای از اندلس آمد که خبر از بیماری پدر استاد می داد. استاد عزم اندلس کرد. من و برخی از شاگردان با او همراه شدیم. به نخستین روستای اندلس که رسیدیم، من بیمار شدم. به ناچار، استاد مرا به خطیب آن قریه سپرد و خود به سفر ادامه داد. سه روز بیمار بودم، پس از آن، روزی در اطراف ده قدم می زدم که کاروانی از طرف کوه های ساحل دریای غربی وارد شدند. پرسیدم: از کجا می آیند؟ گفتند: از دهی از سرزمین بربرها می آیند که نزدیک جزایر رافضیان است.

هنگامی که نام جزیره رافضیان را شنیدم، مشتاق زیارت آنان شدم. تا محل آنان، بیست و پنج روز راه بود که دو روز، بی آب و آبادی و بقیه آباد بودند. حرکت کردم و به سرزمین آباد رسیدم. به جزیره ای رسیدم با دیوارهای بلند و برج های مستحکم که بر ساحل دریا قرار داشت. مردم آن جزیره، شیعه بودند و اذان و نماز آن ها بر هیئت شیعیان بود. آنان از من پذیرایی کردند. پرسیدم: غذای شما از کجا تأمین می شود؟ گفتند: از جزیره خضرا در دریای سفید که جزایر فرزندان امام زمان عجل الله فرجه است که سالی دو مرتبه، برای ما غذا می آورند. چهل روز منتظر

ماندم تا کاروان کشتی ها از جزیره خضرا رسید. فرمانده آن، پیرمردی بود که مرا می شناخت و اسم من و پدرم را نیز می دانست. او مرا با خود به جزیره خضرا برد.

شانزده روز که گذشت، آب سفیدی در اطراف کشتی دیدم و علت آن را پرسیدم.

شیخ گفت: این دریای سفید است و آن جزیره خضرا. این آب های سفید، اطراف جزیره را گرفته است و هرگاه کشتی دشمنان ما وارد آن شود، غرق می گردد. وارد جزیره شدیم. شهر دارای قلعه ها و برج های زیاد و هفت حصار بود. خانه های آن از سنگ مرمر شفاف بود.... در مسجد جزیره با سید شمس الدین محمد که عالم آن جزیره بود، ملاقات کردم. او مرا در مسجد جای داد. آنان نماز جمعه می خواندند. از سید شمس الدین پرسیدم: آیا امام حاضر است؟ گفت: نه، ولی من نایب خاص او هستم. به او گفتم: امام را دیده ای؟ گفت: نه، ولی پدرم، صدای او را شنیده و جدم، او را دیده است. سید مرا به اطراف برد. در آن جا کوهی مرتفع بود که قُبّه ای در آن وجود داشت و دو خادم در آن جا بودند. سید گفت: من هر صبح جمعه آن جا می روم و امام زمان را زیارت می کنم و در آن جا ورقه ای می یابم که مسائل مورد نیاز در آن نوشته شده است. من نیز به آن کوه رفتم و خادمان قبه از من پذیرایی کردند....

در مورد دیدن امام زمان عجل الله فرجه از آنان پرسیدم، گفتند: غیر ممکن است.

درباره سید شمس الدین از شیخ محمد) که با او به خضرا آمدم (پرسیدم. گفت: او از فرزندان فرزندان امام است و بین او و امام، پنج واسطه است. با سید شمس الدین، گفت وگویی بسیار کردم و قرآن را نزد او خواندم. از او درباره ارتباط آیات و این که برخی آیات، با پیش بی ارتباط هستند، پرسیدم. پاسخ داد:.... مسلمانان پس از رسول خدا و به دستور خلفا، قرآن را جمع آوری کردند. از همین رو، آیاتی که در قح و مذمت خلفا بود، از آن ساقط کردند. به همین جهت، آیات را نامربوط می بینی، ولی قرآن علی علیه السلام که نزد صاحب الامر عجل الله فرجه است، از هر نقصی مبرا است و همه چیز در آن آمده است. در جمعه دومی که در آن جا بودم، پس از نماز، سر و صدای فراوانی از بیرون مسجد شنیده شد. پرسیدم: این صداها چیست؟ سید پاسخ داد: فرماندهان ارتش ما، هر دو جمعه میانی ماه، سوار می شوند و منتظر فرج هستند. پس از این که آنان را در بیرون مسجد دیدم، سید گفت: آیا آنان را

شمارش کردی؟ گفتم: نه. گفت: آنان سی صد نفرند و سیزده نفر باقی مانده اند. از سید پرسیدم: علمای ما احادیثی نقل می کنند که هر کس پس از غیبت ادعا کند مرا دیده است، دروغ می گوید. حال چگونه است که برخی از شما، او را می بینید؟ سید گفت: درست می گویی، ولی این حدیث مربوط به زمانی است که دشمنان آن حضرت و فرعون های بنی العباس فراوان بودند، اما اکنون که این چنین نیست و سرزمین ما از آنان دور است، دیدار آن حضرت ممکن است. سیدشمس الدین ادعا کرد که تو نیز امام زمان عجل الله فرجه را دو مرتبه دیده ای، ولی نشناخته ای.

هم چنین گفت که آن حضرت، خمس را بر شیعیان خود مباح کرده است. سپس جناب سیدشمس الدین به من دستور دادند که در بازگشت، درنگ نکنم و در سرزمین های مغرب توقف نکنم. پس از آن با همان کشتی که آمده بودم بازگشتم.

وایسین مطلبی که که از علی بن فاضل شنیدم این بود که: در جزیره خضرا فقط نام پنج تن از دانشمندان شیعه مطرح بود: سید مرتضی، شیخ طوسی، شیخ کلینی، شیخ صدوق، شیخ ابوالقاسم جعفر بن اسماعیل حلی آاا

خلاصه داستان دوم) داستان انباری (:

کمال الدین احمد بن محمد بن یحیی انباری در سال 543 ق) حدوداً نهصدسال پیش (می گوید:

روزی در ماه رمضان، نزد «عون الدین یحیی بن هبیره» وزیر بودیم و گروه دیگری هم بودند. بعد از افطار، اکثر حضار، رخصت طلبیدند و رفتند و فقط عده ای مخصوص ماندند. در آن شب، کنار وزیر، مردی نشسته بود که وزیر، او را بسیار احترام می کرد و عزیز می داشت؛ ولی من او را نمی شناختم. مجلس تمام شد و حضاران برخاستند که به منازل خود بروند. خدمت کاران وزیر، خبر دادند باران به سرعت می بارد و راه عبور بر مردم بسته شده است. وزیر، مانع رفتن ما شد و دوباره همگی نشستیم. از هر باب، سخنی به میان می آمد تا سر رشته کلام به مذاهب و ادیان کشیده شد. وزیر، در مذمت مذهب شیعه بسیار تندروی می کرد و به پیروان این مذهب، بد می گفت. در این اثنا، شخصی که

ص: 536

وزیر او را بسیار احترام می کرد و کنارش نشسته بود گفت: «جناب وزیر! اگر اجازه دهید، حکایتی را از شیعیان که خودم با چشمانم دیده ام، نقل کنم.» وزیر، لختی به فکر فرو رفت و آن گاه اجازه داد. آن مرد گفت: «من در شهر باهیه، که شهری بسیار بزرگ و با عظمت است، رشد کرده ام. این شهر، هزار و دویست قریه دارد و عقل، از کثرت جمعیت آن در حیران است. تمام مردم آن شهر و قریه ها و جزایر اطرافش مسیحی هستند. من با پدرم به قصد تجارت از باهیه، بیرون آمدیم و سفر پرخطر دریا را اختیار کردیم. هنگام حرکت بر روی دریا، دست تقدیر الهی، کشتی ما را به سوی جزایر سرسبز و خرمی برد. در آن جزایر، بوستان های زیبا و جویبارها و چشمه سارهای پر آب زیادی دیده می شد. با تعجب از ناخدای کشتی، نام آن جزایر را پرسیدم؛ گفت: «نمی دانم؛ زیرا تاکنون به این جزایر نیامده ام.» چون به اولین جزیره رسیدیم، از کشتی پیاده و وارد آن جزیره شدیم. شهری دیدیم بسیار تمیز و خوش آب و هوا و در نهایت لطافت و پاکیزگی. از مردم آن جا نام آن شهر را پرسیدیم. گفتند: «نامش مبارکه است و حکمرانش هم طاهر نام دارد.» گفتیم: «عمال و گماشتگان سلطان کجایند که اموال ما را ببینند و مالیات خود را بردارند و ما شروع به معامله و خرید و فروش کنیم؟» گفتند: «حاکم این شهر، گماشته و اعوان و انصاری ندارد؛ بلکه خود بازرگانان باید خراج خود را به خانه حاکم ببرند و به او بدهند.» ما را راهنمایی کردند تا به منزل او رسیدیم. چون وارد شدیم، مردی صوفی صفت و صافی ضمیر دیدیم که لباسی از پشم پوشیده و عبایی در زیرش انداخته و دوات و قلمی پیش خود نهاده بود. ما را که دید، قلم به دست گرفت و شروع به نوشتن کرد.

تعجب کردم. سلام کردیم و او جواب داد و ما را تکریم کرد. پرسید: «از کجا آمده اید؟» ما وضعیت خود را برای او شرح دادیم. او گفت: «همه به شرف اسلام رسیده اید و توفیق تصدیق دین محمدی صل الله علیه و آله و سلم یافته اید؟» گفتیم:

«بعضی از ما بر دین موسی و عیسی راسخ هستیم.» گفت: «اهل ذمه، جزیه خود را بدهند و بروند و فقط مسلمانان بمانند.» پدرم، جزیه خود و من و سه نفر دیگر را داد و نه نفر دیگر هم که یهودی بودند، جزیه خود را دادند. سپس به شهر دیگری به نام زاهره رفتیم. این شهر بسیار زیبا و دلگشا و مشرف به دریا بود. طول و عرض این شهر پسرور، به

اندازه ای بود که یک اسب تندرو، کمتر از دو ماه نمی توانست آن را بپیماید. کوهی چون نقره سفید آن شهر را احاطه کرده بود. صمیمیت و مهربانی در این شهر موج می زد. حتی گرگ و میش با هم انس و الفتی داشتند. اگر کسی حیوانی را به زراعت کسی می فرستاد، آن جانور حتی یک برگ از آن باغ و مزرعه نمی خورد و به جایی آسیبی نمی رساند. مردم آن، بهترین آداب و رسوم اجتماعی را داشتند و در راستی و امانت و دیانت، بی همتا بودند. آنان، هیچ سخن لغو و بیهوده‌های را بر زبان نمی راندند و غیبت و سخن چینی نمی کردند. هرگاه وقت نماز می شد و مؤذن بانگ نماز برمی داشت، همگی از مرد و زن به نماز حاضر می شدند. آن گاه به خدمت حاکم آن شهر رسیدیم. ما را به باغی آراسته و در میان گنبدی عظیم و زیبا در آوردند.

حاکم، در آن مکان بر تختی نشسته بود و جمعی در خدمت او کمر اخلاص بسته بودند. حدود هشت روز در خدمت آن حاکم بودیم. پس از آن به طرف شهری حرکت کردیم که آن را رابقه می گفتند و حاکم آن، قاسم بن صاحب الامر نام داشت.

این شهر نیز همانند شهر پیشین بود. خلاصه، بعد از این سه شهر، دو شهر دیگر در این منطقه وجود داشت: یکی صافیه بود و سلطان آن، ابراهیم بن صاحب الامر نام داشت و دیگری عناطیس و سلطان آن، هاشم بن صاحب الامر بود. این دو شهر هم در زیبایی و دل‌گشایی، همانند آن سه شهر بود. آن مرد مسیحی، آن گاه به وزیر گفت: «طول و عرض این پنج شهر، به اندازه یک سال راه است و جمعیت آن، نامحدودند و همگی شیعه هستند. حاکمان این شهرها، فرزندان امام زمان هستند.»

در آن سال که ما آن جا بودیم، قرار بود حضرت ولی عصر، به شهر زاهره تشریف فرما شود. مدتی انتظار آن حضرت را کشیدیم؛ ولی عاقبت موفق به دیدارش نشدیم و روانه شهر و دیار خود شدیم؛ اما دو نفر از ما به نام‌های روزبهان و حسان برای دیدار آن حضرت، آن جا ماندند. «چون این قصه عجیب به پایان رسید، وزیر از جا برخاست و به اتاق مخصوص خود رفت و سپس یکایک ما را طلبید و از ما قول گرفت این قصه را برای هیچ کس نقل نکنیم.....» (7)

طرفداران داستان جزیره خضراء:



این داستانهای عجیب را خواندیم اما باین حال این داستانها طرفداران زیادی داشته و دارد!!! برخی از راویان و طرفداران جزیره خضراء عنوان میکنند که این داستان (داستان اول) از لحاظ سندیت بسیار قوی و محکم است!! و هیچ ایرادی به آن نمی توان گرفت!

نظر طرفداران این داستان این است که:

علی بن فاضل، آنچه را از سخنان سید شمس الدین، استفاده می کند در کتابی به نام الفوائد الشمسیّه گرد می آورد و ماجرای تشریف خود را برای تنی چند از عالمان معاصر خویش بازگو می کند. « فضل بن یحیی طیبی (، نویسنده قرن هفتم هجری قمری، در 11 شوال 669 ق، این حکایت را از زبان علی بن فاضل در شهر حله می شنود و آن را در کتابی با نام جزیره الخضراء گرد می آورد. ادله مهم کسانی که جزیره خضراء را پذیرفته اند این است که علمای بسیاری از قبیل شهید اول، محقق کرکی، علامه مجلسی، مقدس اردبیلی، شیخ حر عاملی، وحید بهبهانی، بحر العلوم، قاضی نورالله شوشتری، میرزا عبدالله اصفهانی، میرزای نوری این داستان را در کتاب خود آورده، یا به آن استناد کرده اند.!!! پس برخی ادعا کرده اند (8) این داستان در مصادر زیر آورده شده است و برخی علمای بزرگ به این داستان اعتنا کرده اند:

منابع و مصادری که داستان طیبی) جزیره خضراء مشهور (را نقل کرده اند:

1. شهید اول به خط خودش این قصه را نوشته و دست خط او در خزانه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پیدا شده است؛

2 - محقق کرکی، آن را به فارسی برگردانده است.

3 - قاضی نورالله شوشتری) م 1019)، این حکایت را در کتاب مجالس المؤمنین

ص: 539

آورده است و محافظت بر آن را بر هر مؤمنی لازم داشته است

4 - محمدبن مکی، معروف به شهید اول، داستان جزیره خضرا را با سند خود از علی بن فاضل نقل کرده است (9)

5 - علامه محمد باقر مجلسی، آن را در بحار الأنوار نقل کرده است.

6. مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه نقل کرده است.

7 - شیخ حر عاملی، آن را در کتاب إثبات الهداه درج نموده است.

8 - وحید بهبهانی، به مضمون آن فتوی داده است.

9 بحر العلوم، در کتاب رجال خویش، آن را مورد استناد قرار داده است.

10 میرزا عبدالله اصفهانی (افندی) آن را در کتاب ریاض العلماء نقل کرده است.

11 میرزای نوری، آن را در کتاب جنه المأوی و النجم الثاقب آورده است.

12 - میرلوحی صاحب کفایه المهتدی فی معرفه المهدی، داستان را معتبر دانسته و از آن، به صحیح تعبیر کرده است و می گوید: «من این حدیث معتبر را در کتاب ریاض المؤمنین نقل کرده ام» (10)

13 - سید شبر بن محمد بن ثنوان در کتاب الجزیره الخضراء؛

14 - شیخ اسدالله شوشتری در مقایس الأنوار (11) ضمن مناقب محقق حلی (صاحب شرایع) و در کتاب کشف القناع در مقام اثبات امکان رؤیت امام در زمان غیبت، به این داستان استدلال کرده است؛

15 - سید عبدالله شبر در جلاء العیون در بخش مربوط به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف؛

16 - روضات الجنات در ضمن مناقب سید مرتضی (12)

17 - نهاوندی در العبقری الحسان؛

18 - محمدرضا نصیری طوسی در کتاب تفسیر الاثمه الاطهار به مناسبت بحث گردآوری قرآن توسط امیرالمؤمنین علیه السلام؛

19 - سیدهاشم بحرانی در تبصره الولی) در مقایسه با نقل بحار الانوار اضافاتی دارد؛

20 - سید اسماعیل طبرسی صاحب کفایه الموحدین علی بن فاضل را بسیار ستوده و فرموده است:

« او از اجلاء و ابرار و علما و نیکان و از خواص طائفه امامیه و اوحد زمان خود در زهد و تقوا بوده است. » (13)

بررسی منابعی که داستان جزیره خضراء را نقل کرده اند:

از آن جاکه کثرت نقل، دلیل یا مؤید قوی بر اعتبار آن است و اگر قضیه ای زیاد نقل شده یا در بحث های رجالی یا فقهی به آن استناد شده باشد و مورد تایید قرار گرفته باشد، دلیل بر اعتماد و اعتنای به آن است، یکی از راه های بررسی صحت و سقم داستان می تواند کنکاش در مصادری باشد که آن را نقل کرده اند. اگر مصادر معتبری که آن را نقل کرده اند زیاد باشد، این می تواند دلیلی یا حداقل، مؤیدی بر صحت داستان باشد و چنانچه خلاف این ثابت شود، یعنی منابع کمتری به آن پرداخته باشند نتیجه نیز برعکس خواهد شد و ثابت می شود داستان، از نظر علمای گذشته اعتباری نداشته که به آن، اعتنایی نکرده اند. علاوه بر طرفداران این داستان اشکالات فراوانی میتوان به آن گرفت چه از لحاظ سندیت و چه از لحاظ محتوا!!! اینکه عالمان بزرگی همانند علامه مجلسی آن را در کتاب خود ذکر کرده اند دلیل نمی شود که بگوییم این داستان واقعی است و سندیت محکمی دارد از طرفی بعضی از محققین با بررسیهای گسترده ای که انجام داده اند، معتقدند جزیره خضراء افسانه ای بیش نیست و واقعیت ندارد. (14)

اشکالات وارده بر سندیت داستان:

1 - جزیره خضراء و محقق کرکی:

طرفداران این داستان عنوان میکنند که این داستان را محقق کرکی به فارسی ترجمه

ص: 541

کرده است که در ذیل کتاب» سید شمس الدین «به چاپ رسیده است (15)

این سخن را آقا بزرگ طهرانی در الذریعه (16) ترجمه جزیره خضراء را به محقق کرکی نسبت داده است؛ ولی این احتمال پایه محکمی ندارد، چون در کتاب ها و منابعی که شرح حال و تاریخ زندگی محقق کرکی و تألیفات او، آمده است، از چنین ترجمه او خبری نیست. (17)

ثانیاً آقا بزرگ گفته است:

« چنانچه از صاحب ریاض حکایت شده ترجمه جزیره خضراء برای محقق کرکی است. » (18)

پس معلوم می شود این نسبت را صاحب ریاض داده است، نه آقا بزرگ. او در ادامه می فرماید:

[ ترجمه جزیره خضراء محقق کرکی ] در هند چاپ شده و اسم سلطان شاه طهماسب صفوی در ابتدای آن آمده او این کتاب جزیره (تألیف فضل بن یحیی الطیبی است که مشاهدات شیخ زین الدین علی بن فاضل مازندرانی در آن جزیره را که در سال 699 از او شنیده، تدوین و به ثبت رسانده، و سید میرشمس الدین محمدبن میر اسدالله تستری در نوشته خود در اثبات وجود صاحب الزمان ترجمه به فارسی را آورده است (19) نکته قابل ملاحظه دیگر این که: شیخ آقا بزرگ طهرانی، گرچه در ابتدا ترجمه «جزیره ی خضراء» را به مرحوم محقق کرکی نسبت داده است (20) اما در پایان از حرف خود برگشته با حالت تردید فرموده اند: « شاید ترجمه ای که به محقق کرکی (ره) نسبت می دهند همان ترجمه ای باشد که در رساله «شمس الدین محمد بن اسد الله» (وارد شده یا این که خود مرحوم سید شمس الدین آن ترجمه را، در رساله اش داخل نموده است. » (21)

یعنی خود او نیز مردد بوده است که آیا آنچه در کتاب تستری آمده ترجمه کرکی است یا ترجمه خود تستری. از طرفی مرحوم طهرانی می فرماید: « این مطلب، از صاحب ریاض نقل شده است »؛ پس نظر مرحوم طهرانی نیست و نمی توان این کلام را به او نسبت داد. پس درباره ترجمه کرکی نیز دو اشکال وجود دارد: اول این که انتساب آن به محقق

کرکی معلوم نیست و دوم این که ترجمه کردن) برگردان (مطلبی، نشانگر قبول آن مطلب نیست.

## 2 - اعتراف عالم بزرگ علامه مجلسی

به بی اعتباری داستان وضعف سند آن:

درباره نقل علامه مجلسی نیز باید گفت: خود او قبل از نقل داستان گفته است:

« رساله ای یافتیم مشهور به قصه جزیره خضرا در بحر ابیض و دوست داشتم که مطالب آن را در این کتاب ذکر نمایم، زیرا که شامل احوال کسانی بود که به خدمت آن حضرت رسیده اند. علاوه بر این، پاره ای حکایات غریب در آن درج شده بود و دلیل، این که باب جداگانه برای آن قرار دادم و در ذیل سایر باب ها ذکر نکردم، این است که آن را مانند مطالب سایر باب ها، در کتاب های معتبر ندیدم... » (22)

همانطور که می دانیم علامه مجلسی در مقدمه بحار الانوار گفته: « با خود عهد بستم مطالبی که در بحار الانوار می آورم، از کتب معتبر و معروف و مشهور باشد » هر چند علامه مجلسی این داستان را در بحار الانوار خود نقل کرده اما از نوع بیان روایت و سخنان علامه به دست می آید که این روایت اعتبار قابل ملاحظه ای در نزد مرحوم مجلسی (رحمه الله (نداشته است. از کلام علامه مجلسی در مورد این داستان استفاده می شود که او اگرچه داستان جزیره خضرا را نقل کرده، اما صحت آن را نپذیرفته است و در غیر این صورت، باید آن را در باب هجدهم ذکر من رأه صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه الطاهرین بیان می کرد.

ممکن است گفته شود: عنوان باب (18) ذکر من رأه «و عنوان باب (24) ذکر من رأه علیهم السلام فی الغیبه الکبری قریباً من زماننا «است یعنی عنوان این باب درباره کسانی است که در زمان مرحوم مجلسی یا نزدیک به زمان او، حضرت را دیده اند.

در حالی که عنوان باب 18 ویژه ملاقات های زمان علامه مجلسی نیست، و شاید علت ذکر آن در باب 24 همین باشد. در پاسخ می گوئیم: اگر او این داستان را قبول داشت، لازم نبود باب جداگانه ای برای آن باز کند یا حداقل باید به علت ذکر آن اشاره می کرد؛ در حالی که

علت ذکر آن را در باب 24 عدم اعتبار داستان بیان کرده است.

پس متوجه میشویم که نکته مهم، در مورد این داستان، اعتراف آن بزرگوار به غیر معتبر بودن منابع آن می باشد.

### 3 - حدیقه الشیعه و جزیره خضراء:

درباره وجود این داستان در کتاب حدیقه الشیعه، تذکر این مطلب لازم است که انتساب این کتاب به مقدس اردبیلی مورد تردید است؛ لذا نمی توان با قطعیت، نقل داستان را به او نسبت داد.

### 4 - موضع گیری حر عاملی در مورد جزیره خضراء و نشان دادن بی اعتباری سند آن:

طرفداران عنوان میکنند که حر عاملی این داستان را در کتاب خود آورده است اما از نظر محققان این دلیل نمیشود که سندیت این داستان را پذیرفت از طرفی وی، اولاً تمام قصه را نقل نکرده، بلکه بخشی از آن را نقل کرده است نقل شیخ حر عاملی در اثبات الهداه آن هم به صورت مختصر دلیل بر قبول آن نیست. در این کتاب، حدود بیست هزار حدیث ذکر شده است. آیا او همه را قبول داشته است؟

ثانیاً: وی آن را به بحار الانوار نسبت داده و مسؤلیت آن را بر عهده او قرار داده و گفته است: «بتمامها مؤلف بحار الانوار و قال اقتصرت منها علی محل الحاجه» (23) پس باین حساب سخنی نمی ماند چرا که در بالا دیدیم که علامه مجلسی خود هم این داستان را معتبر نمی دانسته... پس مرحوم حر عاملی قسمتی از داستان جزیره را در کتاب اثبات الهداه آورده است (24) و پس از آن نیز وقتی در کتاب امل الآمل شرح خود را نوشته، کتاب اثبات الهداه را به عنوان یکی از مؤلفات خویش نام برد. (25) ولی وقتی آن را مورد دقت قرار دهیم می بینیم که ایشان در کتاب امل الآمل شرح حال «فضل بن یحیی طیبی» را نوشته ولی راجع به علی بن فاضل مازندرانی که در کتاب قبلی خود، قصه ی او را آورده بود، هیچ اشاره ای نمی کند و این نکته میفهماند که ایشان، در موقع نوشتن شرح حال «فضل بن یحیی» (بر داستان جزیره ی خضراء اعتماد نکرده بلکه بر منبع دیگری اعتماد داشته و آن

منبع قابل اعتماد مرحوم حر عاملی، استتساخ کتاب کشف الغمه توسط فضل و بعد مقابله ی آن با اصل کتاب و شنیدن آن از مؤلف ارجمندش می باشد، علاوه بر این که مرحوم حر عاملی نسبت به اجازه ی اربلی در سال (26) (691) یا سال (27) (692) قمری توجه داشته و به آن اعتماد کرده است. بنابراین گروهی این موضع گیری «حر عاملی» را دلیل بر بی اعتبار دانستن یا احیاناً توهین نمودن او نسبت به «علی بن فاضل مازندرانی» می دانند. با در نظر گرفتن این نکته که حر عاملی «راوی کتاب کشف الغمه را مدح و ستایش می کند طبیعتاً باید کسی را که فضل بن یحیی طیبی توثیق نموده و یا از او نقل خبر می کند، قابل اعتماد بداند؛ یعنی حر عاملی باید به «علی بن فاضل» (که مورد اعتماد) فضل «بوده، اطمینان می کرد و شرح حال او را در کتابش می آورد و این که می بینیم شرح حال او را نیاورده قرینه ای است بر این که او، گرچه عظمت و جلالت قدر فضل بن یحیی طیبی را قبول داشته، اما بر توثیق او نسبت به «علی بن فاضل» اعتماد نکرده است. البته شاید علت عدم اعتمادش این بوده که به نظر او «فضل» (راوی) داستان جزیره ی خضرا «غیر از» فضلی (بوده که از طرف) اربلی «اجازه ی نقل حدیث گرفته است و با این حساب می توان این نکته را شاهد گرفت که به نظر حر عاملی (ره)، فضل بن یحیی، دو نفر هستند و در نتیجه مورد اعتماد بودن یکی از آن ها، دلیل بر مورد اعتماد بودن دیگری نمی شود. (27)

#### 5- وحید بهبهانی و جزیره خضراء:

این که گفته میشود بهبهانی به مضمون آن فتوی داده است سخن درستی نیست جریان از این قرار است که: مرحوم وحید بهبهانی در بحث نماز جمعه و این که از شؤون امام معصوم است یا کسی که امام معصوم او را نصب کرده است گفته است:

«علاوه بر اجماعات منقول و فراوان که با آثار [غیر روایت] و اعتباراتی [و نکاتی] که در رساله بدان اشاره کردم، تأیید می شود... و از جمله آن آثار، قصه آن مازندرانی است که به جزیره حضرت صاحب عجل الله تعالی فرجه الشریف رسیده و

البته این اثر با صدای رسا اعلام می‌دارد که اقامه نماز جمعه به امام و جانشین خاص او اختصاص دارد. «(28)

آری؛ او اجماعات و روایات را آورده و مؤید اجماعات را این حکایت قرار داده است؛ پس معلوم می‌شود به این طبق این داستان و نقل علی بن فاضل فتوا نداده است؛ بلکه آن را مؤید ذکر کرده است

6 - بحرالعلوم و جزیره خضراء:

اینکه گفته میشود بحرالعلوم، در کتاب رجال خویش، آن را مورد استناد قرار داده است سخن اشتباهی است

سید بحرالعلوم نیز به این داستان اعتماد نکرده است؛ چراکه در مقام بیان موقعیت سید مرتضی فرموده است:

« قصه جزیره خضراء و دریای سفید دلالت بر فضیلت و مقام والای سید دارد او این مرتبه جلیلی است که اگر نقل صحیح باشد چیزی با آن برابری نمی‌کند. «(30) این که فرموده است:» اگر این جریان صحیح باشد) لو صح النقل («نشانه عدم اعتماد و استناد به این داستان است؛ یعنی خود او نقل را نپذیرفته و گفته است: اگر چنین نقلی صحیح باشد، دلالت بر عظمت شأن سید مرتضی دارد. پس میبینیم که منظور سید بحرالعلوم این است که» اگر چنین نقلی صحیح باشد، قابل استناد است «؛ پس وی نیز قول علی بن فاضل را قبول نکرده است

7 - داستان جزیره خضراء در مجالس المومنین و امالی شهید اول:

طرفداران این داستان عنوان کرده اند که قبل از علامه مجلسی، قاضی نور الله شوشتری (م 1019) این حکایت را در کتاب مجالس المومنین آورده است از طرفی قاضی نورالله شوشتری، محافظت بر آن را بر هر مؤمنی لازم داشته است.. پس منبعی

ص: 546



قدیمی تر از کتاب مجالس المؤمنین تألیف قاضی نور الله شوشتری - که در سال 1019 ق شهید شد (31) در مورد حدیث «جزیره» در اختیار ما نیست و ما کسی را نیافتیم که قبل از او، این داستان را نقل کند. البته به غیر از احتمالی که راجع به «سید شمس الدین محمد بن اسد الله» معاصر نورالله شوشتری داده می شود (32)

گفته قاضی نور الله شوشتری که: «محافظة آن بر هر مؤمنی لازم است»، آیا درباره قصه جزیره خضرا است یا درباره کتابی که قصه در آن نقل شده؟ اولاً: با مراجعه به کلام او معلوم می شود که جمله فوق درباره کتاب اثبات وجود حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد. این کتاب را مرحوم محمدبن اسدالله توستری به دستور سلطان صاحب قران نوشت و ترجمه رساله جزیره خضرا را ذیل این کتاب آورد. قاضی نورالله درباره کتاب گفته:

«و آن رساله کتاب ارزشمندی است که بر مؤمنین محافظت و نگهداری از آن واجب است.» (33)

ثانیاً: این کلام ظاهراً از شمس الدین محمد بن اسدالله تستری است، نه قاضی نورالله شوشتری؛ چنان که از الذریعه معلوم می شود. (34)

البته قاضی نورالله در مجالس المؤمنین ادعا کرده که شهید اول، داستان جزیره خضرا را با سند خود از علی بن فاضل نقل کرده است. (35) در پاسخ باید گفت که: قاضی نورالله شوشتری هیچ مدرکی در این باره به دست نمی دهد و برای ما توضیح نداده اند که آیا ایشان با چشمان خود این مطلب را در امالی شهید دیده اند این که به نقل واسطه هایی اعتماد نموده اند که در صورت اخیر، ما برای اطمینان به صحت روایت یا حداقل برای گمان به درستی آن باید آن واسطه ها را بشناسیم.

علاوه بر این که علامه مجلسی قدس سره همه ی آثار شهید را در اختیار داشته است (36). علاوه بر این، مرحوم مجلسی (ره) برای نقل داستان جزیره، یک فصل، ویژه ی مطالب نادر، باز می کنند در عین حال، در آغاز نقل داستان جزیره ی خضراء می گوید: «این داستان را در کتاب های معتبر ندیدم» (37) بدیهی است اگر علامه مجلسی قدس سره این خبر را در کتب شهید دیده بود، آن را در بخش نوادر کتاب ذکر نمی کرد و آن را در فصل های دیگر می آورد

و به جای انتساب آن به شخص مجهول، آن را به شهید مستند می‌کرد. با این که مرحوم مجلسی با صراحت می‌فرماید که: «تمام کتاب‌ها و نامه‌ها و سؤال و جواب‌های شهید (ره) را نزد خود داشته است.» (38) بنابراین بسیار بعید است که شهید (ره) املا یا نوشته‌ای داشته و مرحوم مجلسی به آن دسترسی پیدا نکرده باشند؛ مخصوصاً با توجه به تلاش فراوانی که ایشان در یافتن منابع می‌فرموده‌اند.

هم‌چنین با توجه به اینکه هیچ‌کدام از منابع مربوط به شرح حال و زندگی شهید، اشاره به چنین داستانی در نوشته‌ها یا املاهای شهید نکرده‌اند (39) و احتمال اینکه که املاسی مورد بحث، در ضمن بعضی از کتاب‌های او آمده صحیح نیست، زیرا این احتمال در غیر مجموعه‌های «شیخ محمد علی جبعی» (مردود است، به علت آن که بیشتر نوشته‌ها و کتاب‌های شهید (ره) معروف و مشهور است هم چنان که مرحوم مجلسی (ره) در اول کتاب بحارالانوار متذکر شده‌اند. (40) در مجموعه‌ی گردآوری شده توسط شیخ محمد علی جبعی هم چنین داستانی وجود ندارد. و نیز احتمال این که داستان جزیره در مجموعه‌هایی شامل موضوعات پراکنده و متفرقه، آمده باشد صحیح نیست، چون مرحوم مجلسی تصریح می‌فرماید که: این داستان را در هیچ کتاب معتبر نیافته است و به همین جهت، آن را در باب «نوادری نقل می‌فرماید. (41). از طرفی ادعا شده که شهید (ره) داستان جزیره را بدون واسطه از «فضل بن یحیی طیبی» (روایت فرموده است ولی این ادعا، بسیار بعید است و هیچ دلیلی هم بر صحت آن وجود ندارد، چون سال تولد شهید (ره) 734 قمری است و در سال 750 قمری هم به طرف حله مهاجرت می‌کند و حدود پنج سال آنجا اقامت کرده، سپس به وطن خود باز می‌گردد. (42) از طرفی نوشتن (تدوین) داستان، اعم است از این که آن را قبول داشته باشد؛ لذا نوشتن داستان توسط شهید اول نیز بر قبول کلام علی بن فاضل دلالت ندارد.

8 - موضوع گیری سید شبر و داستان جزیره خضراء:

درباره کتاب سید شبر: اولاً این کتاب به دست ما نرسیده و یکی از معاصران او ضمن

ص: 548

شرح حال و آثار وی کتاب جزیره خضراء را نام برده است. این، دلیل بر قبول آن داستان نیست؛ زیرا معلوم نیست مرحوم شبر در مقام قبول و تأیید داستان بوده است یا در مقام ذم و رد آن. ثانیاً اشکال دیگر این که معلوم نیست کدام قصه را نقل کرده است. شاید قصه انباری را نقل کرده است که اشکالات کمتری در پی دارد.

کتاب جلاء العیون اثر مرحوم شبر در اصل، ترجمه و شرح کتاب جلاء العیون مجلسی است و کتاب مستقلاً به شمار نمی آید. (43) هر چند این داستان در متن فارسی جلاء العیون نیامده و از اضافات و شروح مرحوم شبر است.

#### 9 - سید هاشم بحرانی و جزیره خضراء:

طرفداران داستان عنوان میکنند که سید هاشم بحرانی (از معاصران مجلسی) این داستان را در کتاب خود آورده و در نقل داستان می گوید: «بعضی از بزرگان فرموده اند که این حدیث را به خط شیخ فضل بن طیبی... یافته ایم.» (44) در پاسخ باید گفت این جمله هم مانند عبارت مرحوم مجلسی دلالت ندارد بر این که مرحوم بحرانی مستقیماً از راوی شنیده باشد. بر فرض این که بپذیریم مرحوم بحرانی مستقیماً از راوی شنیده است این سؤال مطرح می شود که چگونه بحرانی (ره) او را دیده و داستان را بدون واسطه از او شنیده ولی مرحوم مجلسی او را ندیده است با این که بحرانی و مجلسی هر دو، در یک زمان می زیسته اند. دیگر این که به چه علت مجلسی (ره) به نقل از یک رساله ی متداول بسنده کرده و راجع به نویسنده و صاحب آن تحقیق نفرموده اند تا حقیقت داستان را از او شفافاً سؤال کند. در صورتی که شخصیت علامه مجلسی و تحقیق و تفحص وافر ایشان در موضوعات مختلف بر ما کاملاً آشکار است!! و اما در مورد نسخه و نقل مرحوم بحرانی (که ایشان از مجلسی نقل نکرده اند) باید اعتراف کنیم: این کشف جدایی است که توسط خود بحرانی صورت گرفته است. و البته ما بعداً به اختلاف بین این دو نسخه اشاره خواهیم کرد. علاوه بر این که فرد مدعی کشف داستان، در هر دو نسخه، آن را از خط « فضل بن یحیی طیبی » نقل می کند و جالب این که خود این مدعی در هر دو

نسخه) مجلسی و بحرانی (مجهول است).

10 - میرزا عبدالله اصفهانی (افندی) و جزیره خضراء:

میرزا عبدالله اصفهانی (افندی) جزیره خضراء را در کتاب ریاض العلماء نقل کرده است. اما او هم آن را از کتاب علامه مجلسی گرفته هر چند که ظاهراً افندی اولین کسی است که برای علی بن فاضل شرح حال نوشته است ولی مشخص است که او در شرح حال علی بن فاضل تنها بر داستان جزیره ی خضراء، اعتماد کرده است، (45) در صورتی که نقل این روایت، برای اعتماد به علی بن فاضل کافی نیست مخصوصاً در نظر گرفتن این که مرحوم علامه و ابن داود - رحمهما الله - از معاصران علی بن فاضل بوده و مع الوصف راجع به او هیچ شرحی ننوشته اند.

11 - مرحوم نهاوندی و جزیره خضراء:

صاحب العبقری الحسان) مرحوم نهاوندی (که علی بن فاضل را توثیق کرده، از معاصران است. وی از کجا چنین اوصافی را برای علی بن فاضل که در قرن پنج و شش بوده احراز کرده است؟ اگر از طریق داستان باشد که این، دور است و اگر از طریق دیگری است، آن طریق چیست؟ آیا کلام و نظر گذشتگان است؟ این نیز نمی تواند صحیح باشد؛ زیرا چنین چیزی در کتب رجالی وجود ندارد و کسی متعرض شخصیت او نشده است.

### **دوران رواج داستان جزیره ی خضراء:**

با توجه به بزرگانی که از داستان جزیره ی خضراء سخن گفته و آن را در نوشته های خود آورده اند - که بیان آن گذشت - و هم چنین با توجه به دوران رواج و انتشار این

ص: 550

داستان، می فهمیم که چرا مرحوم کاشف الغطاء - قدس سره - آن را از داستان های اخباریین به حساب آورده اند. (46) چون یکی از نکات بدیهی و روشن و هم چنین یکی از صفات ویژه ی این دوران اشتیاق زیاد برای جمع آوری و تدوین اخبار بوده است؛ دورانی که وسیع ترین و شاخص ترین مجموعه های حدیثی شیعه مانند: وسائل، وافی، بحارالانوار، عوالم، تفسیر برهان، تفسیر نورالثقلین تدوین شده است. (47) باز در همین دوران است که کتاب فقه الرضا مشهور می شود در حالی که قضیه ی این کتاب معروف است. بنابراین، ادعای این که علما آن را قبول کرده اند بر فرض صحت، هیچ سودی ندارد، زیرا صرف این که علما مطلبی را گفته اند و یا در جایی نوشته اند دلیل این نیست که آن را پذیرفته اند و یا مورد تأیید قرار داده اند. ولی بر حسب ظاهر، علمای بزرگواری که این داستان را نقل فرموده اند آن را از مرحوم مجلسی گرفته اند، چرا که گروهی از آن ها - آن طور که بی واسطه یا به وسیله نقل از آن ها ملاحظه کردیم - مانند مرحوم فیض در نوادر و حر عاملی در کتاب اثبات الهداه و سید جزایری در ریاض الابرار و محدث بحرانی در کشکول خود و سید شبر در جلاء العیون همگی تصریح کرده اند که این داستان را از مرحوم مجلسی نقل می کنند. در حالی که گروهی دیگر از روایت کنندگان داستان، مانند:

افندی در ریاض العما و شریف فتونی عاملی در ضیاء العالمین و شیخ بحرانی در العوالم و میرزا عبد الحسین نصیری در تفسیر خود، و میر محمد لوحی در کفایه المهتدی همگی - غیر از دو نفر آخری که از معاصرین مجلسی به شماره می روند - از شاگردان مرحوم مجلسی می باشند. در نتیجه نقل همه ی آن ها به مرحوم مجلسی و کشف او بر می گردد.

این که برخی چون علامه مجلسی و دیگران آن را نقل کرده اند نیز نمی تواند دلیل بر قبول آن باشد و مؤید این مطلب، این است که علامه مجلسی آن را جداگانه و در باب مستقل (نقل کرده است. و آن را بی اعتبار دانسته است.

بررسی مصادری که داستان را نقل کرده اند:

در این داستان، شناخت دو نفر برای ما دارای اهمیت است و باید شرح حال آن‌ها بررسی شود: علی بن فاضل مازندرانی و فضل بن یحیی طیبی.

علی بن فاضل مازندرانی در هاله‌ای از ابهام:

توثیقات:

گفته میشود که بعضی از معاصران یا قریب به معاصران، او را توثیق کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

1 - مرحوم نهاوندی می‌نویسد:

او دانشمندی بزرگوار، مردی پرهیزگار و در زهد و تقوا، یگانه روزگار است.

2 - مترجم کتاب جزیره خضرا در فضیلت و وثاقت علی بن فاضل می‌نویسد:

«همین بس که فقیهی چون وحید بهبهانی، طبق نقل او فتوا داده است و دانشمندی چون حر عاملی، داستان او را در کتاب عقیدتی اثبات الهداه آورده و علمای رجال و تراجم، چون بحر العلوم و اسدالله شوشتری و سید عبدالله شبر و صاحب روضات به داستان او استناد کرده‌اند و فقیهی چون شهید اول، داستان او را نوشته و فقیه دیگری چون محقق کرکی، آن را ترجمه کرده است و محدث مجلسی و میرزا عبدالله افندی و نوری داستان را در کتب خود آورده و تقوا و پرهیزکاری او را ستوده‌اند.» (48)

قبلاً بابررسی کتب و نظرات مختلف متوجه شدیم که کسی او را تصدیق نکرده بلکه اکثر داستان او را بی اعتبار دانسته‌اند و کسانی هم که داستان را ذکر کرده‌اند درصدد تایید آن نبوده‌اند

تضعیفات:

اولاً، بعضی دیگر نیز او را تضعیف کرده‌اند. ظاهراً احدی از معاصران علی بن

ص: 552

فاضل، او را توثیق نکرده است. آری؛ کسانی او را توثیق کرده اند که صد سال پس از او آمده اند. ظاهراً مدرک توثیق نیز خود داستان باشد و این، مستلزم دور باطل است.

سید جعفر مرتضی می نویسد:

« احدی از معاصران وی، او را توثیق نکرده اند، و فقط بعضی از کسانی که صد سال پس از او آمده اند، او را توثیق کرده اند. ظاهراً دلیلشان هم خود روایت جزیره خضرا است » (49)

از طرفی این علی بن فاضل در طول داستان تلاش زیادی برای اثبات برخی از فضایل به نفع خودش دارد و این نکته از متن گفتارش با سید شمس الدین، آن جا که از ملاقات با امام سخن می گوید، به روشنی معلوم می شود: « ای سرورم، من یکی از بندگان مخلص آن حضرت هستم با این همه امام را ندیده ام. (50) بعد سید شمس الدین به من فرمود: چرا، تو او را دو مرتبه دیده ای... » (و آن دو مرتبه را برایش توضیح می دهد. علاوه بر این، همه ی روایت در صدد اثبات یک فضیلت بی نظیر برای اوست و آن این که او خدمت کسی رسیده که دیگران نرسیده اند و هم چنین در صدد اثبات عنایت و توجه امام به اوست

این خود منشأ شبهه در اعتبار او می باشد؛ چنان که امام خمینی قدسره به این مبنا اشاره کرده است (51)

از جمله نکات جالب توجه این که در خود روایت به صراحت آمده است: علی بن فاضل، داستان را از شروع تا پایان، در حضور طیبی و گروهی از علمای حلّه و اطراف آن، که برای زیارت شیخ آمده بودند، توضیح می دهد. اما با وجود این ما هیچ یک از علما را به غیر از طیبی نمی شناسیم که به طور مستقیم یا با واسطه، روایت یاد شده را نقل کرده باشند. (52) در صورتی که از آن ها انتظار می رود تا آن را در شهر ها و در بین مردم منتشر ساخته باشد و این داستان جالب را نقل مجالس و محافل کنند، زیرا در این حکایت، جایگاه وجود امام زمان (عج) و فرزندانش در یک موضع استثنایی و پیچیده،

تعیین شده است. هم چنین ما انتظار داشتیم مردم گروه گروه به زیارت قهرمان این کشف عجیب، نایل شوند و به او تبرک جویند و تلاش کنند داستان را مستقیماً از خودش بشنوند و در کتاب های دیگر ثبت کنند و دانشمندان هم با آوردن نام او و داستانش، در کتاب های رجالی و غیر رجالی خود، تبرک بجویند. اما هیچ یک از این حوادث رخ نداد و تنها فردی که آن را نقل کرده، «طیبی کوفی» است. البته این نقل هم توسط فرد ناشناس، آن هم در بین اوراقی در میان گنجی ای از کتاب ها کشف شده است و عجیب این که نویسنده ی ناشناس داستان هم، به خاطر خط معروف و مشهورش، توسط این مرد ناشناس، شناخته و کشف شده است! عدم ذکر نام راوی مذکور، در کتاب های رجال عالمان برجسته ای که معاصر وی بوده اند، مانند: علامه حلی و ابن داوود) صاحب کتاب رجال ابن داود که تالیف کتابش در سال 707 ه. ق به پایان رسیده است (و اینکه هیچ نامی از او در این کتاب ها به چشم نمی خورد و هیچ کدام از آنها حتی یک کلمه درباره ی او سخن نگفته اند عجیب است حال آنکه مساله مهمی بوده است (53) در حالی که اگر این حکایت، صحیح باشد، بیان آن به گونه ای است که طبعاً می بایست معاصرینش را تحریک نماید تا آنرا در زمره دلایل امامت و حضور امام (علیه السلام)، در مجامع و تألیفاتشان بیاورند؛ زیرا مطالبی کم اهمیت تر از این را نقل کرده اند. حال آن که خبر جنجالی او که علاوه بر جنبه های حساس کلامی، دارای ابعاد فقهی نیز هست، طبیعتاً می بایستی انعکاس گسترده ای در محافل علمی و دینی آن زمان داشته باشد وقتی می بینیم دانشمندان اسلامی، مطالب و داستان های کم اهمیت تری را در نوشته هایشان آورده اند ولی این داستان را نادیده انگاشته اند، پی می بریم که شاید آن را دروغ و باطل به حساب آورده اند و یا آنکه روایت را نشنیده اند، و یا آنکه اصولاً در زمان آنها چنین روایتی هنوز ساخته نشده بوده است!

در کتب علامه مجلسی، افندی و نوری، کلامی که بر ستایش علی بن فاضل مازندرانی دلالت داشته باشد، نیافتیم. از طرفی راوی مجهول این خبر (علی بن فاضل (که با نسبت مازندرانی از او یاد می شود در ضمن داستان، خود را عراقی الاصل معرفی می کند. گرچه محتمل است که اشتها یک نفر در انتساب به شهر یا منطقه ای با اصالت او



متفاوت باشد، ولی به نظر می‌رسد سازنده‌ی این داستان، دچار اندکی کم‌حافظه‌گی شده است که یک بار، او را به نام مازندرانی و بار دیگر، عراقی الاصل معرفی می‌کنند... پس وقتی ما این نکات را مورد توجه قرار می‌دهیم و بر آن، این حقیقت را بیفزاییم که هیچ‌یک از معاصران علی بن فاضل، او را توثیق نکرده و مورد اعتماد ندانسته‌اند و فقط کسانی او را قابل اعتماد دانسته‌اند که صدها سال پس از او زیسته‌اند و جالب این‌که، دلیل و مستند آن‌ها در اعتماد به او، ظاهراً خود روایت جزیره‌ی خضرا است. با توجه به این نکات، نتیجه می‌گیریم که: اطمینان به صحت آن چه او برای ما نقل می‌کند امکان ندارد، چون احتمال می‌دهیم اصل قضیه و ریشه داستان، از بافته‌های ذهن اوست که برای رسیدن به شهرت یا برای نایل شدن به اهداف دیگری آن را ساخته است، هم چنان که در طول تاریخ، نمونه‌های آن را مشاهده کرده‌ایم. همه‌ی این احتمالات وجود دارد و هم‌ی آن‌ها، ما را به شک در این داستان و راوی آن فرا می‌خواند. شاید کسی بگوید که شخصیت‌های برجسته‌ی دیگری هم وجود دارند که نویسندگان معاصر آن‌ها، نامشان را در کتاب‌های رجالی خود نیآورده‌اند و شاید نسبت به این راوی نیز همین مسئله اتفاق افتاده باشد. ولی ما با دقت متوجه می‌شویم که این پاسخ در حقیقت تلاش بیهوده‌ای است، زیرا این چنین شخصیت‌هایی اگر چه در بعضی از کتابهای دیگری که در همان زمان تألیف گردیده، به قلم آمده و مطرح شده‌اند. یا این که حداقل، مورد اعتماد بودن آن‌ها با قراین و شواهدی غیر از آنچه خود آن‌ها راجع به خودشان گفته‌اند ثابت شده است، بر خلاف علی بن فاضل، یک داستان منحصر به فرد نداشته‌اند که کتاب‌های معتبر تاریخ، مانند آن را ثبت و ضبط نکرده باشند.

آری، همین که معاصران علی بن فاضل، داستان او را نادیده انگاشته‌اند و هیچ‌گونه خبری از آن نداده‌اند باعث برانگیخته شدن شک و بدگمانی جدی ما نسبت به او می‌شود.

فضل بن یحیی طیبی

توثیقات:

ص: 555

1. شیخ حر عاملی می فرماید:

« فضل بن یحیی کاتب، از شهر واسط، شخصیتی است با فضیلت و عالمی است بزرگوار، و کتاب کشف الغمه را از مؤلف آن (اربلی شنیده و نقل کرده و به خط خودش آن را نوشته و مقابله و تصحیح نموده و اجازه نقل آن را نیز از مؤلف، دریافت کرده است)» (54)

2. آقا بزرگ تهرانی می گوید:

« اجازه داده است به او ابوالفتح اربلی و او از کسانی است که کتاب کشف الغمه را استنساخ کرده و اربلی کتاب را برایش خوانده و او شنیده است. »

3. به مرحوم خویی نسبت داده اند که بعد از آن که او را به عنوان دانشمندی بزرگ ستوده است، می فرماید:

« فضل بن یحیی در واسط به کتابت اشتغال داشته و کشف الغمه را از مؤلفش علی بن عیسی اربلی روایت کرده است. او کشف الغمه را به خط خود نوشته و با نسخه مؤلف تطبیق کرده است و در سال 691 ق از صاحب کشف الغمه اجازه دریافت کرده است. »

نقد و بررسی توثیقات و تضعیفات:

1. کلام شیخ حر عاملی، توثیقی برای طیبی محسوب نمی شود؛ چون کلمه جلیل بر وثاقت دلالت ندارد و نیز داشتن اجازه روایت از مرحوم اربلی دلیل بر وثاقت نیست.

2. از آنچه مرحوم تهرانی گفته است، فهمیده می شود طیبی از شاگردان اربلی بوده و این معنا نیز نمی تواند وثاقت او را ثابت کند.

3. آنچه به مرحوم خویی نسبت داده شده است، در واقع کلام او نیست؛ بلکه اگر دقت شود، معلوم می شود وی کلام شیخ حر عاملی را بدون هیچ اظهار نظری نقل

ص: 556

می کند (55) پس این نظر مرحوم خوئی نیست؛ بلکه او اصل روایت و جریان را غیر معتبر می داند. از آن مرحوم سؤال شده است: «در بحار الانوار داستانی است درباره جزیره خضرا که آن را علی بن فاضل به طور مفصل بیان می کند. در این داستان، به مسأله اباحه خمس اشاره شده است. برخی شیعیان به استناد این روایت می گویند:

خمس در زمان غیبت واجب نیست. نظر شما در این باره چیست؟ «آیت الله خوئی در جواب می گوید:» روایت مذکور، اعتباری ندارد. (56) پس فهمیدیم مجدالدین فضل بن یحیی بن علی بن المظفر بن الطیبی به واسطه ی اجازه ی صاحب کشف الغمه) عیسی بن ابی الفتح اربلی (از رجال موثق شمرده می شود (57) ولی نکته ی مهم در این مقام، آن است که از کجا معلوم است فضل بن یحیی که در داستان جزیره ی خضراء به او منسوب است، همان فضل بن یحیی بن المظفر باشد که ما او را می شناسیم و از کجا معلوم شخص دیگری نیست که فقط تشابه اسمی دارد؟

ناچار باید گفت: چون در خود نوشته، توسط نویسنده به این مطلب اقرار شده است، یابنده ناشناس، نسخه آن را به همان اسم نسبت داده است و گفته نوشته ای که یافتیم مربوط به طیبی است. ولی باید توجه داشت چنین انتساب هایی، ارزش علمی ندارد و چنان که قبلا نیز گفته شد، نوشته ای را می توان مستند قرار داد و بدان استدلال کرد که دارای سلسله سند موثق به نویسنده ی کتاب باشد، وگرنه هر کس نوشته ای می نوشت (چنان که برخی نوشتند و وارد اخبار کردند) و آن را به شخص مورد وثوقی نسبت می داد، مثلا می گفت این نوشته ی زراره بن اعین یا محمد بن ابی عمیر و... می باشد. احتمال دو نفر بودن از بیان میرزا عبدالله افندی معلوم می شود. او می گوید: «حق این است که هر دو یک نفرند. (58). پس یکی بودن آن ها - آن طور که میرزا عبدالله گفته - جای بحث دارد و میرزای افندی هم دلیل خود را بر آنچه آن را حق دانسته، بیان نکرده است

نکاتی دیگر درباره سند:

علاوه بر این ها چند نکته دیگر درباره سند این داستان وجود دارد: در زمان های

گذشته و قبل از عصر رواج چاپ، آن چه موجب اعتماد به نسخه های مکتوب خطی می شد، اجازه ای بود که مؤلف با واسطه یا بدون آن، به افراد شناخته شده می داد. برای نمونه، مرحوم مجلسی قدس سره در مجلدات آخر کتاب بحارالانوار به ذکر اجازه های خود برای نقل از کتاب ها می پردازد و بدین ترتیب، نقل خود از کتاب های آنان را مستند می سازد. ولی نوشته ی جزیره ی خضراء:

الف: هیچ ارتباط مستندی با نویسنده ی آن ندارد.

ب: هیچ مدرکی که صحت انتساب نوشته را به عالم فضل بن علی طیبی کوفی نشان دهد، وجود ندارد.

ج: یابنده ی ناشناس نسخه) کسی که می گوید من جزوه را به خط فضل بن علی طیبی کوفی یافتیم و آن را استنساخ کردم (، معلوم نیست چه کسی است تا بتوان نسبت به وثاقت یا عدم وثاقت او ابراز نظر کرد. این شخص از نظر ما ناشناخته و اسم و نسب و خصوصیات دیگر او، کاملاً مجهول است. با یک نظر اجمالی به ابتدای روایت می فهمیم که او که به طور قطع مرحوم مجلسی نیست، چرا که ایشان با صراحت فرمودند: که تنها به نقل از رساله متداول بسنده کرده است و به دنبال صاحب رساله نگشته است تا وضعیت او را مشخص کند.

د: تشخیص این فرد نامعلوم، که می گوید: « این خط، عین خط طیبی است » محل تردید و غیرقابل اعتماد است. زیرا طیبی، صد سال پیش از او فوت کرده بوده است. و این شخص ناشناس چگونه خط طیبی را شناخته؟! آیا خط طیبی که صد سال پیش از او فوت کرده بود تا این حد برای مردم متداول و شناخته شده بود که این مرد ناشناخته نیز آن را می شناخته است؟ شاید واقع مطلب براین شخص، مشتبه شده باشد به این جهت که مثلاً وقتی که دیده طیبی، این داستان را روایت می کند، فکر کرده لابد کاتب آن هم اوست در صورتی که بین این دو امر، ملازمه ای نیست.

نتیجه:

این داستان از نظر سند مورد خدشه است و هیچ راهی برای تصحیح و جبران آن به

ص: 558

نظر نمی رسد.

بنابراین، برداشت ها و اظهارات بعضی از معاصران (59) در مقام تقویت و تأیید قصه جزیره خضرا، مورد مناقشه و ایرادهای جدی است و مطالبی را که به بزرگان ما نسبت داده، کاملاً دور از واقع است.

بررسی سندیت داستان جزیره خضرا نقل انباری:

ب. مصادری که داستان انباری را نقل کرده اند

1 - کتاب تعازی تألیف محمد بن علی علومی

1. مرحوم نوری در جنه المأوی (60) و نجم الثاقب (61)

2. شیخ زین الدین بیاض عاملی در الصراط المستقیم (62) آن را به صورت مختصر آورده است؛

3. ابن طاوس در جمال الاسبوع؛

4. سید نیلی در کتاب السلطان المفرج عن اهل الایمان؛

5. مرحوم جزایری در انوار نعمانیه.

بررسی مصادر و نقل های داستان انباری:

درباره این داستان باید گفت تمام ناقلان، آن را از کتاب فی التعازی عن آل محمد صل الله علیه و آله و سلم و وفات النبی صل الله علیه و آله و سلم تألیف ابوعبدالله محمد بن علی العلوی الحسینی، نقل کرده اند. نسخه ای از این کتاب، در خزانه رضوی علیه السلام بوده و محدث نوری، آن را استنساخ کرده است. این کتاب را، شریف ابوعبدالله محمد بن علی بن الحسن بن عبدالرحمان، در سال 443، برای ابوالحسین زید بن ناصر الحسینی روایت کرده است. (63) بنابراین، تألیف کتاب، در نیمه نخست قرن پنجم بوده است. مؤلف کتاب، هم عصر سید رضی، بوده است.

صاحب الذریعه

ص: 559

می نویسد: «نسخه مطبوع تاریخ بغداد، روایت صاحب کتاب التعازی است و مشایخ او در این نقل، ابی اسحاق ابراهیم بن احمد بن محمد معدل طبری است که شریف رضی نیز قرآن را نزد او قرائت کرده است.» (64) نتیجه این که کتاب تعازی در قرن پنجم) سال 443 ه. ق (روایت شده، ولی نقل داستانی که در پایان کتاب آمده، مربوط به سال 543 است؛ یعنی، یک صد سال، میان تألیف کتاب و داستانی که در آن نقل شده، فاصله است.

مسلم است که این داستان را استتساخ کنندگان، در پایان کتاب آورده اند و هیچ ارتباطی به متن کتاب ندارد.

قرینه دوم، عبارت الذریعه است که می فرماید: «الحق ب آخره»؛ یعنی این داستان جزء کتاب التعازی نبوده و بعدها به آن ضمیمه شده است؛ پس معلوم نیست این جریان برای کیست و چه کسی آن را به آخر کتاب التعازی افزوده است. ممکن است تصور شود که لابد تاریخ نقل داستان، اشتباه است و داستان در 443 نقل شده، ولی به طور اشتباه، 543 نوشته شده است. این سخن، به دلیل های گوناگون، مردود است.

1. تاریخ ها، با حروف نوشته شده اند، نه اعداد و چنین خطای فاحشی در نوشتار، بسیار بعید است

2. راوی اصلی داستان» انباری «در سال 443، نه فقط به دنیا نیامده بود، بلکه چه بسا پدر و مادر او نیز هنوز به دنیا نیامده بودند.

3. ابن هبیره «که نام کامل او» یحیی بن محمد ابوالمظفر «و وزیر چند خلیفه عباسی بوده و داستان مورد بحث در جلسه او اتفاق افتاده، متولد 490 قمری و متوفای 560 قمری است. (65)

وی در سال 544 قمری به وزارت مقتضی لأمرالله رسید. (66)

همچنین علامه محقق، شیخ آقا بزرگ تهرانی، در صحت روایت مذکور تشکیک کرده چنین مینویسد:

( این داستان در آخر یکی از نسخه های کتاب تعازی تألیف محمد بن علی علومی مرقوم بوده است پس علی بن فتح الله کاشانی، گمان کرده است که داستان مرقوم، جزو

ص: 560

آن کتاب است در صورتی که اشتباه کرده و ممکن نیست داستان جزو آن کتاب باشد زیرا یحیی بن هبیره وزیر که این قضیه در منزلش اتفاق افتاده در تاریخ 560 وفات کرده و مولف کتاب تعازی دویست سال بروی تقدم داشته است علاوه بر آن در متن داستان نیز تناقضاتی دیده میشود زیرا احمد بن محمد یحی انباری که ناقل داستان است میگوید: وزیر از ما پیمان گرفت که داستان مذکور برای احدی نقل نکنیم ما هم به عهد خود وفا کردیم و تا زنده بود برای هیچ کس ابراز ننمودیم بنابراین آن داستان بعد از تاریخ وفات وزیر یعنی 560 اتفاق افتاده باشد در صورتی که در متن داستان عثمان بن عبدالباقی میگوید: احمد بن یحیی انباری داستان را در تاریخ 543 برای من حکایت کرد (67) ثانیاً، در سند این داستان باید درباره دو نفر بحث شود: 1 - کسی که این داستان برای او اتفاق افتاده و خودش جزیره را دیده است 2 - کمال الدین انباری) کسی که داستان را شنیده و اولین ناقل آن است.)

1 - کسی که داستان برای او اتفاق افتاد: بزرگ ترین اشکال در سند داستان انباری، از همین جا آغاز می شود؛ زیرا اولاً، هیچ کس اسم او را نمی داند و فقط گفته شده او میهمان عون الدین هبیره وزیر (68) بوده و نزد او از احترام خاصی برخوردار بوده است. ثانیاً، این شخص یک نصرانی بوده که با دیدن آنهمه جریان مسلمان نشده و بر نصرانیت خود باقی مانده است و همین باعث می شود اعتماد ما به نقل او کم یا سلب شود؛ زیرا امکان جعل، قوّت می گیرد.

2 - کمال الدین انباری: ظاهراً مجهول است و در کتب شیعه و سنی ذکری از او نیامده است. البته شاید همان ابوالبرکات ادیب باشد که سال 513 ق متولد شد و در 577 ق وفات یافت؛ ولی اولاً توثیقی از عامه و خاصه ندارد و ثانیاً کسی این جریان را به او نسبت نداده است. (69) از طرفی سید بن طاوس، قصه را نقل نکرده، بلکه عبارتی را نقل می کند که برخی از آن چنین برداشتی کرده اند که او به این داستان اعتنا داشته است. او می گوید: روایتی با سند متصل یافتیم پیرامون اینکه امام مهدی صلوات الله علیه

فرزندانی دارد که آنان متولیان امور در کشورها و مناطقی از دنیا می باشند و این فرزندان از نظر اخلاق و کمال در بالاترین مقام هستند (70) محدث نوری از این عبارت استفاده می کند که منظور ابن طاووس، جزیره خضرا است؛ لذا می گوید: « و ظاهراً بلکه به طور یقین، اشاره به این روایت دارد و خدا عالم است ». (71)

اشکالی که این جا به نظر می رسد، این است که زمان حیات سید بن طاووس بعد از قصه اول (طیبی) بوده و در هر دو قصه، بحث اولاد مهدی آمده است. این که منظور سید، قصه دوم بوده است، ادعایی بدون دلیل است؛ بلکه برخلاف آن دلیل داریم؛ پس نمی توان گفت سید این داستان را پذیرفته است.

پس این داستان هم دارای سندیت محکمی نیست.

در نوشتار بالا مطمئن شدیم که داستان جزیره خضرا داستانی است که نه تنها سندیت محکمی ندارد بلکه جعلی بودن آن قوت بسیاری دارد!!! به گونه ای که بسیاری از علما و دانشمندان آن را داستانی تخیلی و دور از واقعیت میدانند

در مقاله بعدی سعی میشود این داستان را از لحاظ محتوا بررسی کنیم و نشان دهیم که مواردی در محتوای این داستان وجود دارد که جعلی بودن آن را فریاد میزند آن جمله اعتراف در داستان به تحریف قرآن!!!

ادامه دارد.....

منابع و پینوشتها:

1 - به نقل از: ناجی النجار، جزیره خضرا و تحقیقی پیرامون مثلث برمودا، ترجمه و تحقیق علی اکبر مهدی پور، چاپ ششم، قم، مؤلف، 1411 ق، صص 52 54

2 محدث نوری، نجم الثاقب، باب هفتم، حکایت 37. و برخی به اشتباه، این نقل را نیز به

ص: 562



- 3- ر. ک: جزیره ی خضراء در ترازوی نقد، علامه جعفر مرتضی عاملی؛ جزیره ی خضراء تحریفی در تاریخ شیعه، غلام رضا نظری.
- 4- ر. ک: مجتبی کلباسی، « بررسی افسانه جزیره خضراء (، فصلنامه انتظار، شماره 1، 2، 3، 4.
- ( در تدوین این پاسخ... شد.
- 5- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 52، ص 159.
- 6- محدث نوری، نجم الثاقب، باب هفتم، حکایت 37. به رغم این که ایشان حکایت را از بحار الانوار نقل کرده، ولی تفاوت های فراوانی با نقل علامه مجلسی دارد.
- 7- بحار الانوار، ج 53، ص 221-213؛ نجم الثاقب، ص 380-300
- 8- ناجی النجار، جزیره خضراء، ترجمه و تحقیق علی اکبر مهدی پور، ص 185، چ 8، قم، رسالت، 1376
- 9- الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج 5، ص 106، چ 3، بیروت، دارالاضواء، 1403 ق
- 10- محدث نوری، نجم الثاقب، ص 296، ج 2، قم، جمکران، بی تا.
- 11- مقایس الأنوار، ص 11 و 16
- 12- روضات الجنات، ج 4، ص 217 و 298.
- 13- کفایه الموحدین، ج 3، ص 390.
- 14- مراجعه شود به) درسه فی علامات الظهوروالجزیره الخضراء (سید جعفر مرتضی عاملی/ 263
- 15- الذریعه، ج 5، ص 106؛ و ج 4، ص 94؛ و ج 1، ص 109
- 16- الذریعه، ج 4، ص 93
- 17- امل الآمل، ج 1، ص 121؛ سید حسن صدر، تکمله امل الآمل، ص 291؛ ریاض العلماء، ج 3، ص 441، اعیان الشیعه، ج 8، ص 208.
- 18- ترجمه الجزیره الخضراء للمحقق الکرکی کما حکى عن صاحب الرياض.
- 19- مطبوع بالهند و مصدرّ باسم السلطان شاه طهماسب الصفوی... و الجزیره هو تألیف فضل بن یحیی الطیبی کتب فيه مارواه له الشیخ زین الدین علی بن فاضل المازندرانی فی سنه 699 مما



شاهد في تلك الجزيره و أورد ترجمته السيد ميرشمس الدين محمدبن ميراسدالله التستري فيما كتبه بالفارسيه في اثبات وجود صاحب الزمان عجل الله تعالى فرجه الشريف، الذريعه، ج 4، ص 93.

20 - الذريعه، ج 4، ص 94

21 - الذريعه، ج 5، ص 1601 [ولعل هذه الترجمة) ترجمه كركي (هي التي ادرجت في طي رساله شمس الدين محمد بن اسدالله أو أنها ترجمه للسيد شمس الدين محمد نفسه أدرجها في رسالته. همان، ج 5، ص 106.

22 - وجدت رساله مشتهره بقصه الجزيره الخضراء في البحر الأبيض احببت ايرادها لاشتمالها على ذكر من رآه و لما فيه من الغرائب و إنما أفردت لها باباً لأنني لم أظفر به في الاصول المعتمره و لنذكرها بعينها كما وجدتھا، بحار الانوار، ج 52، ص 159، ج 2، بيروت، مؤسسه الوفاء، 1403 ق.

( علامه مجلسي، بحار الانوار، ج 21، ص 390، انتشارات دار التعارف) لبنان »

23 - شيخ حر عاملي، اثبات الهداه، ج 3، باب 33 ص 707.

24 - اثبات الهداه، باب 33، ح 3، ص 707

25 - امل الآمل، ج 1، ص 141

26 - امل الآمل، ج 2، ص 217 و 218.

27 - كشف الغمه، ج 3، ص 344

28 - البته اگر علت عدم اعتماد او به روايت جزيره اين باشد كه خود آن را كشف كرده، يا جهات ديگري باشد، كه به برخی از آن ها اشاره شد و به برخی ديگر هم اشاره می شود، ديگر نمی توان عدم اعتماد او را به روايت جزيره، قرينه گرفت كه او فضل بن يحيى را دو نفر يا يك نفر می دانسته است.

29 - هذا مضافاً الى الاجماع المتقوله الكثيره جداً المتأيده بالآثار و الاعتبار التي أشرت إليها في الرساله) مع أن المنقول بخبر الواحد يشمله ما دل على حجه خبر الواحد (و من الآثار حكاية المازندراني الذي وصل إلى جزيره صاحب عجل الله تعالى فرجه الشريف و هي تنادي بالاختصاص بالإمام و منصوبه، الحاشيه على مدارك الاحكام، ج 3، ص 187، ج 1، آل البيت.

30 - و في قصه جزيره الخضراء و البحر الابيض... ما يدل على فضل عظيم للسيد... و هذه مرتبه جليله لا يعادلها شئ لو صح النقل، و حيد بهبهاني، الفوائد الرجاليه، ج 3، ص 136، بي جا،

ص: 564

بی نا، بی تا.

- 31 - مجالس المؤمنین، ج 1، ص 78 و 79
- 32 - الذریعه، ج 5، ص 106؛ ج 4، ص 94؛ ج 1، ص 109
- 33 - و هی رساله جلیله يجب علی المؤمنین محافظتها، الذریعه، ج 5، ص 106.
- 34 - و هی رساله جلیله يجب علی المؤمنین محافظتها، الذریعه، ج 5، ص 106
- 35 - الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج 5، ص 106، ج 3، بیروت، دارالاضواء، 1403 ق. و (10)، مجالس المؤمنین، ج 1، ص 78 و 79
- 36 - بحار الانوار، ج 1، ص 10
- 37 - بحار الانوار، ج 52، ص 159
- 38 - بحار الانوار، ج 1، ص 10.
- 39 - تکمله امل الآمل، ص 365؛ بحار الانوار، ج 1، ص 10 و 30.
- 40 - بحار الانوار، ج 1، ص 30
- 41 - بحار الانوار، ج 53
- 42 - تکمله امل الآمل، ص 365.
- 43 - و هی رساله جلیله يجب علی المؤمنین محافظتها، الذریعه، ج 5، ص 125
- 44 - تبصره الولی، ص 243
- 45 - ریاض العلماء، ج 4، ص 175
- 46 - نوری، مقدمه ی کتاب کشف الاستار، ص 19.
- 47 - معالم الجدیده للاصول، ص 82 و 83
- 48 - نجم الثاقب، ص 296؛ ریاض العلماء، ص 175.
- 49 - سید جعفر مرتضی عاملی، جزیره خضراء در ترازوی نقد، ص 186، ج 3، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، 1377 ش
- 50 - یا سیدی انا من جمله عبیده المخلصین و لارأیته، تستری این تعریف ها را بر ساده لوحی حمل کرده و گفته است: « شاید او در اوج

بیماری و تب بوده است؛ چون خودش به مریضی اقرار کرده و شاید در خواب دیده باشد (« بحار الانوار، ج 52، ص 172).

ص: 565

51 - جعفر سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ج 3، قم، مؤسسه نشر اسلامی، 1414 ق، ص 152.

52 - سید جعفر مرتضی، جزیره خضرا در ترازوی نقد، ترجمه: محمد سپهری، ص 186.

53 - این دو بزرگوار، از رجالیان بزرگ و هر دو، در علم رجال صاحب تألیف هستند؛ اما هیچ کدام به علی بن فاضل و داستان او اشاره ای نکرده اند.

54 - شیخ مجدالدین الفضل بن یحیی بن علی بن المظفر بن الطیبی الکاتب بواسط فاضل عالم جلیل یروی کتاب کشف الغمه عن مؤلفه علی بن عیسی الاربلی کتبه بخطه و قابله و سمعه عن مؤلفه و له منه اجازه سنه 691...، شیخ حر عاملی، امل الآمل، تحقیق سیداحمد حسینی، ص 218، بغداد، مکتبه الاندلس، 1404 ق.

55 - سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث، ج 13، ص 316، چ 5، بی جا، بی نا، 1413 ق.

56 - الروایه المذكوره لیست معتبره وقد وردت الروایات المعتمره ایضا لکن لم یکن مفادها الحلیه للمکلف بأداء الخمس... «، المسائل وردود، ص 125، مسأله 351

57 - کشف الغمه، ج 1، ص 445

58 - ریاض العلماء، ج 4، ص 377

59 - فاضل معاصر، حجت الاسلام مهدی پور

60 - بحار الانوار، ج 53، ص 213

61 - نجم الثاقب، ص 380300.

62 - الصراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج 2، ص 264، بی جا، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، بی تا.

63 - آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج 4، ص 205.

64 - آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج 4، ص 205.

65 - کامل ابن اثیر، ج 11، ص 321.

66 - الکامل، ج 5، ص 146.

67 - دادگستر جهان ابراهیم امینی ص 207

68 - نام او یحیی بن هبیره و از اهالی دجیل است. در سن کودکی وارد بغداد شد و به درس پرداخت و پس از قبول مسؤلیت های متعدد بالاخره از طرف سلطان مسعود سلجوقی به سمت



وزارت تعیین شد. وی، آثار و کتاب های متعددی دارد. در سال 555 ق در بغداد درگذشت و همان جا به خاک سپرده شد) وفيات الاعيان، ج 6، ص 243).

69 - ذهبی، سير اعلام النبلاء، ج 21، ص 113، ج 9، بیروت، مؤسسه الرساله، 1413 ق؛ وفيات الاعيان، ج 3، ص 139.

70 - و وجدت روايه متصله الإسناد بأنّ للمهدى صلوات الله عليه أولاد جماعه و لاه فى أطراف بلاد البحر على غايه عظيمه من صفات الأبرار، بحار الانوار، ج 53، ص 220.

71 - و الظاهر بل المقطوع أنه إشاره إلى هذه الروايه و الله العالم، نجم الثاقب، ص 296.

تنها منجی

### ازدواج امام زمان (عج) و جزیره خضراء قسمت سوم

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 4:24 ب.ظ روز 9/9/2

ازدواج امام زمان (عج) و جزیره خضراء قسمت سوم

مقدمه:

در مقالات قبلی عنوان کردیم که عده ای بر این باورند که امام زمان (عج) ازدواج کرده اند و فرزندان بسیاری دارند آنها دلایل بسیاری بر این ادعای خود داشتند که هر کدام را قبلاً بررسی کردیم تا رسیدیم به داستان جزیره خضراء، ملاحظه کردیم که یکی از دلایل اینگونه افراد قبول داستان جزیره خضراء است.

داستانی که در آن بیان شده امام زمان (عج) در جزایر ناشناخته ای به همراه فرزندانشان زندگی میکنند و.....

ص: 567



همانطور که بیان کردیم این داستانها از زبان اشخاصی مجهول الهویت بیان شده بود و با دلیل و برهان دریافتیم که این داستانها از لحاظ سندیت بسیار بسیار ضعیف هستند و این امر احتمال جعلی بودن را بسیار قوی میسازد.

اما آن چه مهم تر است بررسی داستان از نگاه متن و محتوا است.

بررسی متن

برای بررسی متن داستان جزیره خضرای معروف بحث را از دو نظر پی می گیریم:

اول، تناقضاتی که بین نقل های مختلف داستان وجود دارد

دوم، اشکالاتی که به متن وارد است.

الف: تناقضات بین نقل ها:

نکته ی عجیب در مورد داستان جزیره این است که: روایت مورد بحث از طریق کشف خطّ « فضل بن یحیی » نقل شده است.

مرحوم سید هاشم بحرانی (متوفی 1107 ق. (و هم چنین علامه مجلسی (متوفی 1110 ق. (در نقل خود، به کشف مذکور تصریح فرموده اند. با این همه بین دو نقل، تناقض ها و اختلاف های آشکاری وجود دارد همان طور که بین روایت با متنی که شهید تستری آن را به عنوان داستان جزیره خضرا نقل فرموده تناقض های دیگری وجود دارد. ما در اینجا به موارد ذیل می پردازیم:

ص: 568

1 - شهید قاضی تستری صراحتاً فرموده اند: « بین شهری که علی بن فاضل در آن مریض شد با جزیره ی معروف شیعیان پانزده روز راه فاصله بوده است که دوروز آن از بیابان بی آب و علف گذر می کند ولی بقیه راه آباد می باشد و شهر های زیادی و متصل به هم دارد. (1)»

ولی مرحوم مجلسی در همان متنی که گذشت و هم چنین سید هاشم بحرانی (2) می فرمایند: « فاصله، 25 روز بوده که دوروز آن از مسیر بدون آب و آبادی عبور می کند و بعد از آن شهر ها به یکدیگر پیوسته اند... »

2 - در بحارالانوار تعداد امرا و نیروها و یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، 300 نفر ذکر شده است؛ ولی مرحوم بحرانی تعداد آن ها را 311 نفر ذکر کرده است. (3)

3 - نقل مرحوم مجلسی صراحت دارد بر این که علی بن فاضل گفت: در جزیره خضرا فقط نام این پنج نفر از علمای شیعه مطرح بود: 1. سید مرتضی؛ 2. شیخ ابوجعفر طوسی؛ 3. محمد بن یعقوب کلینی؛ 4. ابن بابویه؛ 5. شیخ ابوالقاسم جعفر بن سعید حلّی.

ولی در نقل بحرانی، تصریح می کند که نام سه نفر از علمای شیعه مطرح بود:

1. شیخ ابوجعفر طوسی؛ 2. سید مرتضی علم الهدی؛ 3. شیخ ابوالقاسم جعفر بن سعید حلّی.

و می گفتند شیخ ابوالقاسم حلّی در شانزده مسئله با شیخ طوسی مخالفت فرموده و در این مسائل حق با شیخ طوسی است. (4)

4 - در روایت علامه مجلسی، یکی از علمایی که در جزیره از آن‌ها نام برده می‌شد، جعفر بن سعید حلی است؛ ولی مرحوم بحرانی نام او را جعفر بن اسماعیل حلی ذکر کرده است.

5 - در نقل مجلسی آمده که: «پس چون روز شانزدهم حرکت ما بر روی دریا فرارسید، آب را سفید مشاهده کردم.»

ولی در نقل مرحوم بحرانی این‌طور آمده که: «پس پنج روز در دریا حرکت کردیم و چون روز ششم فرارسید آب را سفید مشاهده کردم.» (5)

6 - روایت مرحوم مجلسی می‌گوید: «سید شمس الدین به علی بن فاضل، گندم و جو بخشید پس آن‌ها را به صد و چهل دینار طلا فروخت.» (ولی در روایت بحرانی آمده است که: «او آن گندم و جو را به 25 دینار طلا و به همین مقدار درهم نقره فروخت.» (6))

7 - در نقل بحرانی تناقض دیگری به چشم می‌آید چون در یک جا، علی بن فاضل به شمس الدین محمد عالم می‌گوید: «آیا تو امام را دیده‌ای، او جواب داد:

نخیر ولی پدرم او را دیده است.» (7)

پس از این سؤال و جواب، روایت این‌طور ادامه می‌یابد که: «سید شمس الدین به من گفت امام (علیه السلام) در آغاز هر سالی کنار این گنبد تشریف می‌آورند و گرد آن حضرت جمع نمی‌شوند مگر مخلصین. به او گفتم: شاید شما هم جزء آن‌ها باشید؟ پس گریه کرد و گفت: اگر خدا بخواهد.» (8)

پس با توجه به این که سید شمس الدین نایب خاص امام زمان (عج) در این جزیره

است معلوم می شود که لابد حضرت را دیده است، چون چه کسی برای دیدن امام شایسته تر از اوست. علاوه بر این، جواب او هم ظهور در اثبات دارد.

بنابراین اگر ما جواب او را با دیده ارزش و اعتبار بنگریم بین این پاسخ و پاسخ قبلی او تناقض آشکار می شود.

8 - در نقل مرحوم مجلسی ذکر شده است که شمس الدین پنج درهم از درهم های مخصوص جزیره به علی بن فاضل عطا کرد. علی بن فاضل هم گفت: « من این درهم ها را برای برکت در پیش خود محفوظ داشته ام. »

ولی در روایت بحرانی می گوید: « علی بن فاضل به نقل از شمس الدین چنین می گوید: برایم یادآوری کرد که: در این جزیره هیچ دره می وارد و یا خارج نمی شود و درهم های آن ها همان حواله هایی است که بر آن مقدار حواله نوشته شده است... » (9)

9 - در روایت مجلسی با صراحت می گوید: « وقتی علی بن فاضل دانست که هنوز چهار ماه تا آمدن آذوقه از جزیره ی خضرا باقی مانده، به جهت طولانی بودن مدت، ناراحت شد و در مدت چهل روزی که پیش آنان اقامت داشت روز و شب را جهت زود آمدن آن ها، به درگاه خدا دعا می کرد و در عصر روز چهارم به کنار دریا رفت و در جهت مغرب نگاه کرد و شبی را از دور دید و... »

در حالی که روایت بحرانی می گوید: « او مدت یک هفته نزد آنان اقامت کرد و بعد به طرف دریا رفت، از فاصله ی دور شبی را مشاهده کرد... » (10)

آن چه را که در مورد تناقض میان نقل های مختلف داستان جزیره گفتیم تا حدودی کفایت می کند. گر چه ممکن است شخص آگاه، با مطالعه و دقت نظر و مقایسه ی متن

های مختلف با یکدیگر، موارد دیگری را هم بر این ها بیفزاید.

دقت در این تناقض ها، با توجه به این که ما می دانیم مأخذ هر دو منبع نوشته ای است که به خط طیبی «یافت شده، این سؤال را مطرح می کند که چگونه متن یک روایت تا این مقدار تفاوت کرده و این تناقض های روشن در آن پیدا شده است؟

رمز پدید آمدن این تناقض ها:

اشکالات فوق زمانی تقویت می شود که به این نکته توجه داشته باشیم که در تمام نقل ها داستان به صورت وجاده) یعنی یافتن در کتابی و بدون نقل مستقیم از شخصی به دست آوردن و از ناقل این جریان چیزی ندانستن (ذکر شده است؛ یعنی همه گفته اند: «فقد وجدت فی خزانه امیرالمؤمنین علیه السلام...»، یعنی آن را یافتیم و این، غیر از شنیدن و سماع است. حال، جای این پرسش است که آیا اینها یک نسخه» وجاده «است یا این که سه نسخه و به خط طیبی وجود داشته است؟

از سوی دیگر برای حل این تعارضات می توان گفت:

1 - احتمال قوی دارد نویسنده ی داستان؛ یعنی کسی که خطوط آن را ساخته و دوخته است، در آغاز آن را نوشته و به خط طیبی کوفی نسبت داده است پس از آن تصمیم گرفته که آن را با افزودن بعضی نکات جالب، بازنویسی کند. البته اصرار داشته دوباره آن را به خط طیبی که مشهور بوده، نسبت دهد. لذا در متن آن، اختلافات زیاد و فاحش، آشکار شده است.

2 - اگر تعارضی بین متن بحرانی و مجلسی وجود داشت مخصوصاً متونی که مجلسی به خط خودش نوشته است متن مجلسی مقدم است؛ زیرا علامه مجلسی گروهی

از مجموعه علما داشت و به صورت گروهی فعالیت می کرد؛ اما بحرانی به تنهایی کار می کرد و شخص پرکار و فعالی بود و زیاد می نوشت لذا ممکن است هنگام نوشتن اشتباهاتی از روی سهو واقع شود.

نکته قابل توجه این که این تناقضات نمی تواند به اصل داستان خدشه ای وارد کند؛ یعنی اگر چه نقل های مختلف در بعضی قسمت ها با هم متفاوت است، ولی شاید تواتر معنوی را ثابت کند؛ مثل این که یکی می گوید: تصادف شده و شخص دیگری می گوید: دعوا شده و نفر سوم می گوید: دیوار خراب شده است که از مجموع کلام آن ها می توان نتیجه گرفت حتماً حادثه ای رخ داده است. آنچه می تواند شاخص قضاوت درباره این داستان باشد بررسی جملائی است که در نقل های مختلف بیان شده است و ما در قسمت بعد به آن می پردازیم.

ب: دیگر اشکالات وارد بر داستان:

لازم به ذکر است که در بررسی اشکالات وارد بر متن داستان، توجه ما، بیشتر به داستان علی بن فاضل است، زیرا ضعف داستان انباری بر همه معلوم است و چندان مورد توجه و استناد قرار نگرفته است. ضمن این که اشکالات نقل علی بن فاضل را هم ندارد؛ لذا به برخی اشکالات آن نیز اشاره خواهیم کرد.

بررسی جزیره خضرا از لحاظ محتوا:

برخی از مهم ترین ایرادهای متنی داستان از این قرار است

اشکال اول:

ص: 573

بزرگ ترین و اساسی ترین اشکالی که بر متن داستان جزیره خضرا وارد است، این است که این داستان، در بردارنده مطالبی است که با معتقدات ما سازش ندارد؛ مانند مسأله تحریف قرآن. پس از جمله مطالبی که در ضمن گفت وگویی علی بن فاضل (با شمس الدین) مجهول (آمده است، تصریح به تحریف قرآن است (11)

به این قسمت داستان که از زبان فاضل است توجه کنید:

« با سید شمس الدین، گفت وگویی بسیار کردم و قرآن را نزد او خواندم. از او درباره ارتباط آیات و این که برخی آیات، با پیش بی ارتباط هستند، پرسیدم:

« چرا قبل و بعد برخی آیات قرآن با هم مرتبط نیستند؟ شاید درک و فهم محدود من نمی تواند به عمق آن پی ببرد؟ گفت: « آری؛ آیات همین مشکلی که می گوئید، دارد و علت، این است که چون پیامبر اکرم رحلت کرد، دوت قریش، خلافت ظاهری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را غصب کردند. حضرت علیه السلام تمام قرآن را جمع آوری کرده و آن را به مسجد آورده و عرضه کرد و گفت: « این کتاب خدا است و پیامبر اکرم به من دستور داده است آن را بر شما عرضه کنم و بدین وسیله، حجت بر شما تمام شود؛ ولی فرعون و نمرود این امت گفتند: « ما نیازی به قرآن شما نداریم ». حضرت فرمود: « البته حبیب من، پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم، چنین برخوردی را از شما به من خبر داده بود؛ ولی می خواستم بر شما اتمام حجت کنم ». سپس حضرت در حالی که دعایی زیر لب داشت و می گفت:

« خداوندا! تو روز قیامت بر اینان گواه باش «به خانه برگشت. آن گاه ابوبکر اعلام کرد:

« هر کس قرآن یا جزیی از آن را دارد بیاورد ». ابوعبیده جراح و عثمان و سعد بن ابی وقاص و معاویه بن ابی سفیان و عبدالرحمن بن عوف و طلحه بن عبید و ابوسعید خدری و حسان بن ثابت و گروه هایی از مسلمانان

آمده و قرآن را جمع آوری کردند؛ ولی آیاتی را که در مذمت بعضی بود، حذف کردند؛ لذا می بینید که آیات قرآن، مرتبط نیستند. قرآنی که امیرالمؤمنین آن را به خط خود جمع کرده بود، نزد حضرت صاحب الأمر محفوظ است و همه چیز در آن وجود دارد، حتی حکم خراش وارد کردن. البته این قرآن فعلی، پس شکی در صحت آن نیست و کلام خدا است.» (12)

نقد و بررسی:

1 - با کمال تعجب می بینیم که شمس الدین مذکور در قصه، به صراحت می گوید که قرآن جمع آوری شده در زمان خلفا، تحریف شده است!!! یعنی کسی که این داستان را بپذیرد، بایستی با یک خبر که مجهول الراوی و نهایتاً خبر واحد است، قایل به تحریف قرآن باشد، حال آن که نقل قرآن، متواتر است و نص قرآن نیز به حفظ آن از هرگونه تحریف، تصریح دارد. همانگونه که در قرآن آمده: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (البته ما قرآن را بر تو نازل کردیم و ما هم او را محفوظ خواهیم داشت.. (13)

از یک طرف همه مسلمین بر این مطلب اتفاق دارند که حداقل در این آیه ی شریفه تحریفی رخ نداده است و از طرف دیگر، آیه ی شریفه بر محفوظ بودن قرآن از راه یافتن هرگونه تغییر و تبدیل به وسیله زیادی یا نقصان، دلالت دارد. اگر کسی هم ادعا کند که شاید خداوند قرآن را پیش بعضی از افراد، حفظ فرموده باشد و بقیه قرآن ها یعنی قرآن هایی که در اختیار مردم قرار دارد تحریف شده باشند، سخنی باطل و غیر قابل قبول است، چرا که هدف از نازل فرمودن قرآن، هدایت و راهنمایی مردم و تفکر و دقت در آیات آن است: لا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (14)؛ این کتاب بی هیچ شک راهنمای پرهیزگاران است.» لِيَذَّبُوا آيَاتَهُ (15). تا امت در آیات آن تفکر کنند. أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (16). آیا منافقان در آیات قرآن تفکر نمی کنند یا بر دلهایشان قفل [ جهل و نفاق ] زده اند. و این مطلب، مسلم است که امر هدایت یا

ص: 575



اندیشه در آیات قرآن، مخصوص یک فرد یا یک گروه نیست و حفظ قرآن هم باید برای رسیدن به چنین هدفی باشد. بنابراین قرآن، در صورت تحریف، کتاب هدایت و یا کتابی که در آن شک و تردیدی راه نیابد نیست. همانگونه که دیگر نمی توان کسی را به خاطر عدم اندیشه و عدم تعمق در آیات آن سرزنش و نکوهش کرد.

هم چنین ادعای این که بگوییم، شاید تحریف، تنها در آیاتی صورت گرفته که در هدایت مردم تأثیر ندارد، هم مورد قبول ما نیست، چون هدف دشمنان و منافقان از تحریف قرآن، ضرر رساندن به جنبه ی هدایتی آن است؛ به این معنا که می خواهند جنبه ی هدایتی داشتن قرآن و بی تردید بودن آن در هدایت انسان ها زیر سؤال ببرند.

2- بر مطالب گذشته باید این نکته را هم افزود که: اهتمام و توجه زیاد به قرآن و نوشتن و حفظ و تعدد نسخه ها و شیوع آن در بین مسلمین از زمان پیامبر اکرم و زیر نظر مستقیم پیامبر قرار داشتن قرآن تا حدی بود که تبدیل و تحریف قرآن را به یکی از امور محال و ممتنع مبدل می ساخت گاهی حافظان قرآن، به سی هزار نفر می رسیدند. در جنگ صفین، سی هزار قاری قرآن حضور داشت. (17) برای روشن تر شدن مطلب کافی است به یاد داشته باشیم که هنوز کم تر از سی سال از وفات پیامبر اکرم نگذشته بود که قرآی قرآن، به ده ها هزار نفر می رسیدند. (18)

بنابراین چگونه فردی جرأت می کند چنین جنایت بزرگی را مرتکب شود با توجه به این که هنوز صحابه بزرگوار و نیکوکار پیامبر و غیر آن ها وجود داشتند.

چنین کسانی - بدون شک - موجب آشوب و فتنه ای بزرگ می شدند که دیگر نمی توانستند آن را فرو نشانند و نیز چنین کسی که هوای نفس او را وسوسه کرده و به این دام خطر ناک سوق داده است مورد لعن تاریخ در همه زمان ها و همه نسل ها قرار خواهد گرفت. ما خوانندگان را به کتاب حقائق هامة حول القرآن الکریم ارجاع می دهیم، زیرا آن چه که برای بطلان ادعای تحریف قرآن لازم بوده، در آن کتاب آمده است و هم چنین نویسنده آن ثابت کرده است که ادعای تحریف قرآن، توسط دشمنان دین و به قصد

خداوند دارکردن قداست قرآن و افترای بر آن مطرح شده است.

3- ما نیز قبول داریم قرآنی را که امیرالمؤمنین علیه السلام جمع آوری کرد، نزد امام زمان علیه السلام است؛ ولی به گفته آیت الله خویی، آن قرآن، همراه تفسیر، تأویل و بیانات و توضیحات است، نه این که قرآن دیگری باشد. (19)

4- در روایت تصریح شده است که علت عدم ارتباط بین آیات قرآن این است که ابوبکر قرآنی را که امیرالمؤمنین علیه السلام آورد، رد کرد؛ اما این که ابوبکر، موفق شده باشد قسمت هایی از قرآن را حذف کند، چنین مطلبی در روایات ما وارد نشده است. اگر این داستان را بپذیریم، باید قائل به تحریف قرآن شویم که به دلایل بسیاری کاملاً مردود است

از سوی دیگر، علامه مجلسی و علامه طباطبایی در ذیل تفسیر آیه تطهیر گفته اند: ترتیب فعلی قرآن، به همان ترتیب نزول نیست؛ بلکه خود پیامبر صل الله علیه و آله و سلم می فرمود هر آیه ای را کجا قرار بدهند؛ پس عدم تناسب بین آیات دلیل بر حذف نیست.

5- در روایات آمده است: کسی که از جانب حکومت مأمور جمع آوری قرآن شد، زید بن ثابت بود و بعد از او، ابن مسعود، ابی بن کعب و معاذبن جبل بودند که از قراء نیز به شمار می رفتند؛ کسانی که با قرآن و قرائت حفظ آن، بسیار آشنا بوده و نامشان در برخی روایات دیگر ذکر شده است و حتی تأکید کرده اند که این افراد مقام و موقعیت قابل توجهی در جریان جمع آوری قرآن داشتند که توسط خلفا تعیین شده بود.

ولی در این داستان، هیچ سخنی از این ها به میان نیامده است؛ بلکه نام کسانی برده شده است که قطعاً از گردآورندگان قرآن و از قراء نبوده اند.

## 6 - معرفی یک شاعر به عنوان قاری قرآن و مسئول جمع آوری قرآن:

مرحوم شوشتری، صاحب قاموس، یکی از نشانه های جعلی بودن این داستان را نام بردن از حسان بن ثابت بین قراء دانسته و می گوید: در این داستان، دو جا حسان بن ثابت را از قراء قرار داده است و حال آن که چنین نیست؛ بلکه او تنها یک شاعر است و همین طور افراد دیگر غیر از عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب که فقط این دو نفر از قراء بوده اند.

7 - بین صدر و ذیل داستان جزیره خضراء، تناقض وجود دارد؛ چون در پایان این قسمت می گوید: «هیچ شبهه ای در صحت و سلامت قرآن فعلی از تحریف نیست»؛ در حالی که قبل از این گفته بود «آنچه از نقاط ضعف و بدگویی های دشمنان در قرآن بوده، حذف شده است» و این تناقضی بین صدر و ذیل این قسمت از داستان است.

مگر آن که کسی مسلک اخباریون را داشته باشد، که با یک سری اخبار ضعیف و بی اعتبار هم چون داستان مذکور، مهم ترین سند اسلام و متقن ترین آن را تحریف شده بداند که این نهایت بی فکری و کم خردی و دوری از عقل و منطق است.

چگونه می توان قرآن متواتر و تضمین شده را که همه ی ائمه علیهم السلام به آن استناد می کردند و آن را غیر قابل تحریف میدانستند، با چنین اخباری زیر سؤال برد؟! و آیا کسانی که چنین اراجیفی را رواج می دهند، به توابع آن توجه دارند؟!

شاید اعتماد به این حکایت و مانند آن بوده که متاسفانه برخی از علما به تحریف قرآن قائل شده اند.

در ثانی کدام عقل سلیمی باور میکند که کتاب وسخن خداوند حاوی مدح وستایش خلفا و یا بدگویی از آنان باشد که کسی بخواهد آن را حذف کند!!!!

آیه الله استاد حسن زاده آملی، اندیشمند بزرگ معاصر، در کتاب نفیس هشت رساله ی عربی بحث مفصلی را در خصوص عدم تحریف قرآن در رساله ای مستقل با عنوان فصل الخطاب فی عدم تحریف کتاب رب الارباب آورده اند. این رساله مشتمل بر نکات دقیق و ارزشمندی است که مطالعه ی آن برای همه ی قرآن پژوهان لازم است.

ایشان در خاتمه رساله می نویسند:

« محدث نوری به داستان ها و حکایت های سست و روایت های بی اساس تمسک جسته است تا با ربط بعضی از آنها به بعضی دیگر، استدلال کند: قرآنی که فرود آورده اش فرموده: *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ* (20)

تحریف شده است؟! ... کتاب های دیگر محدث نوری هم بهترین گواه است که ایشان هر چند محدث بوده، ولی محقق و پژوهش گر نبوده است.

پس بهتر آن بود که پای از گلیم خویش، بیرون نهد و به قدر خویش سخن بگوید... »

و عجیب است که محدث نوری در خطبه ی همان کتابی که ادعای تحریف قرآن می کند آورده است: « الحمد لله الذی انزل علی عبده کتابا جعله شفاء لما فی الصدور؛ سپاس خدایی را که بر بنده اش محمد صلی الله علیه و آله کتابی را نازل کرد که در آن، شفای بیماری هایی که مردم در دل دارند، قرار داده شده است. »

شاید منظور ایشان، شفا دادن مردمی است که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله

زندگی می کردند، چون قرآنی که - به زعم ایشان - پس از ارتحال رسول خدا تحریف شده است، چگونه می توانند شفا بخش بیماری ها باشد؟!»

استاد حسن زاده آملی، سپس مطالبی را از یک نسخه خطی که متعلق به استاد خود، مرحوم آیت الله شعرانی است، می آورد که در آن، کتاب فصل الخطاب محدث نوری نقد شده است. در یک فراز از آن نسخه، مرحوم آیت الله شعرانی به مناسبت این که محدث نوری برای اثبات مدعای خود به داستان جزیره خضرا استناد می کند، به این داستان اشاره کرده و می فرماید:

«حکایت جزیره خضرا جعلی است و در جعلی بودن آن هیچ شکی نیست» (21)

آقای محمد باقر بهبودی، افزون بر سی سال است که به کار بررسی احادیث، اشتغال دارد. وی تعلیقه های سودمندی بر 110 جلد کتاب بحار الانوار نوشته است، هنگامی که به جلد 52 بحار الانوار و داستان جزیره ی خضراء می رسد می نویسد:

« داستان جزیره ی خضرا تخیلی است که نویسندگی آن به رسم قصه پردازان، آن را تنظیم کرده است. این گونه قصه پردازی، شیوه ی مشهوری است که در روزگار ما آن را «رمانتیک» می گویند. داستان های رمانتیک در خوانندگان، تأثیر زیادی دارد و آن ها را به سوی خود جلب می کند. اگر مردم بدانند که این داستان ها تخیلی و غیر واقعی است، نقل آن ها مشکل آفرین نیست. (22)»

و در پانوشت دیگر همین جلد از بحار الانوار می نویسد:

« این قصه از ساخته های فرقه ی «حشویه» است، (23) زیرا آنان اعتقاد دارند که:

قرآن از نظر لفظی، تحریف شده است. (24)

پس در داستان مذکور به تحریف قرآن تصریح شده که قابل قبول نیست و مورد انکار شدید علمای اسلام است.

اشکال دوم:

نازل شدن قرآن بر هفت حرف:

در داستان علی بن فاضل چنین عنوان کرده است که: «هرگاه مقداری از قرآن را که مورد اختلاف قاریان بود می خواندم، می گفتم:» حمزه چنین خوانده است؛ کسائی چنان خواند و عاصم یا ابن کثیر چنین خواندند.»

پس سید شمس الدین به من گفت «ما این ها را نمی شناسیم. قرآن، تا پیش از هجرت پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم به مدینه بر هفت حرف نازل شد. بعد از هجرت، در حجه الوداع، جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! قرآن را بر من بخوان، تا به تو اوائل سوره ها و اواخر آن و شأن نزول آن را یاد بدهم.» پس امیرالمؤمنین و حسن بن ثابت و جمعی از اصحاب در محضر پیامبر آمدند و پیامبر شروع به تلاوت و قرائت جابرین عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و حسان بن ثابت و جمعی از اصحاب در محضر پیامبر آمدند و پیامبر شروع به تلاوت و قرائت قرآن از اول تا آخر کرد. پس هر کجا اختلافی بود، جبرئیل آن را بیان می کرد و امیرالمؤمنین آن را یاد داشت کرده و بر روی پوست می نوشت. بنابراین تمام قرآن، قرائت امیرالمؤمنین است.» (25)

تقد و نظر:

ص: 581

1. چرا این قرائت را قرائت علی علیه السلام می داند و چرا آن را قرائت نبی صل الله علیه و آله و سلم نام نگذاشت؛ در حالی که حضرت آن را می خواند؟ و چرا قرائت جبرئیل نباشد؛ در حالی که او تصحیح می کرد؟ و چرا قرائت صحابی دیگر نباشد؟  
به چه علت نوشتن حضرت علی علیه السلام باعث شده که همه ی قرائت قرآن به امیر المؤمنین اختصاص داده شود و اختصاص به پیامبر صلی الله علیه و آله یا جبرئیل یا هر کدام از دیگر صحابه که حاضر و ناظر و شاهد واقعه بودند، داده نشود؟!
2. این گفته که: «قرآن، بر هفت حرف نازل شد»، باطل است و در مقابل آن، روایات دیگری وجود دارد که می گوید: «القرآن واحد نزل من عند الواحد و انما الاختلاف یجیی من قبل الرواه». (26)
3. این جا آمده است که قرائت، هفت تا است؛ در حالی که قرائت، یکی بیشتر نیست. اگر بخواهیم مماشات کنیم، باید بگوییم ده تا است؛ چنان که مرحوم خوئی همه را مطرح و سپس اشکال می کند.
4. طبق این قصه، اختلافی که جبرئیل حل می کرد، به اوائل سوره ها و اواخر آن ها و شأن نزول آیات، مربوط بوده است؛ پس ربطی به قرائت ندارد که سید شمس الدین در جواب اختلاف قرائت آن را بیان می کند. اگر مراد، اختلاف در آیات باشد، معنایش تحریف در قرآن است - آن هم در زمان خود پیامبر صل الله علیه و آله و سلم که این برداشت، مخالف خود قصه است؛ زیرا گفته است: «حتی اعرفک اوائل السور و أواخرها و شأن نزولها» و نگفته است: «آیات را به تو یاد بدهم».
5. مگر قائل به این حرف باطل شویم و بگوییم جبرئیل اشتباه های پیامبر صلی الله علیه و آله را در قرائت بعضی موارد می دانست و بنا براین آن ها را تصحیح فرمود و

امیر المؤمنین علیه السلام هم آن ها را یادداشت و حاضرین در مجلس هم شاهد بودند!

این معنا، توهین به پیامبر صل الله علیه و آله و سلم و مطابق افسانه غرائق است که قائل به خطای پیامبر صل الله علیه و آله و سلم است و بطلان این افسانه، در جای خود ثابت شده است. (27)

پناه می بریم از انحراف و لغزش در گفتار و کردار.

در این قسمت، نکات ذیل را یاد آوری می کنیم:

الف (ما نمی توانیم روا داشتن اهانت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تحمل کنیم و آن حضرت را متهم کنیم که نسبت به ابتدا و انتها و شأن نزول سوره ها جاهل بوده اند، ولی از طرف دیگر بر طبق نظر این افراد قائل شویم که: صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله به این مطالب آشنایی داشتند به این جهت که آن ها با نازل شدن « بسم الله الرحمن الرحیم » می فهمیدند سوره ی قبلی تمام شده و سوره ی دیگری آغاز می گردد. (28)

ب (بر مطلب قبل این نکته را باید بیفزاییم که پیامبر همیشه و در طول سالیان زیادی که در بین مردم به عنوان یک پیامبر زندگی می کرد فضایل سوره ها را برای مسلمانان بیان و همه ی آن ها را نام گذاری فرمودند. نام هایی که از آن زمان تاکنون مشهور و متداول می باشد و هیچ گاه در تاریخ نیامده است که مسلمانان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله راجع به این موضوع، اختلاف داشته باشند یا پیامبر صلی الله علیه و آله در این قبیل امور، قبل از حجه الوداع یا بعد از آن، کوچکترین شک و تردید کرده باشند.

ج (با صرف نظر از موارد فوق این سؤال مطرح می شود که آیا برای شناخت ابتدا و انتها ی سوره ها و شأن نزول آن ها باید همه ی قرآن بر جبرئیل خوانده شود؟ آیا کافی



نیست که جبرئیل در موارد خاص، یکی یکی آن‌ها را بیان کند؛ به این معنا که با توضیح یک مورد، به مورد بعدی پرداخته و آن را معین فرماید؟

یا به نظر شما قرآن آشفته و در هم ریخته و آیه‌ها و سوره‌های آن به یکدیگر آمیخته بوده است؟ اگر چنین باشد پس نقش نویسندگان وحی که پیرامون وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گردیدند چه بوده است؟

6. آیا در شأن نزول و اوائل سوره‌ها و اواخر آن، اختلافی وجود داشته است تا جبرئیل به حل آن پردازد؟ هیچ دلیل و شاهی بر وجود چنین اختلافی وجود ندارد.

اشکال سوم:

نکته دیگری که قابل ذکر است داستان بحر ابیض است. شما می‌دانید که بحر ابیض در شمال کشور اتحاد جماهیر شوروی قرار دارد که این داستان نمی‌تواند در آن جا اتفاق افتاده باشد. البته به بحر متوسط هم بحر ابیض گفته می‌شود که این داستان می‌تواند در آن جا اتفاق افتاده باشد، لیکن باز هم همه این دریا بحر ابیض نامیده می‌شود، نه نقطه خاصی از آن که ناقل داستان آن جا را سفید یافته است. اگر کسی در متن داستان بیش تر دقت کند مجعول بودنش برایش روشن می‌شود.

در داستان جزیره خضرای فاضل مازندرانی می‌خوانیم: «آب‌های سفید، از هر طرف جزیره را احاطه کرده است... و هرگاه کشتی دشمنان ما وارد آن شود، غرق می‌گردد.» ولی در داستان دیگر با آن که به چند جزیره سفر می‌کنند، هیچ خبری از آب‌های سفید و وضعیت غیرعادی نیست؟ و، آن را دارای هفت حصار می‌داند و از برج‌های محکم دفاعی آن، یاد می‌کند. حال اگر این جزیره به وسیله آب‌های سفید و نیروی غیبی، محافظت می‌شده، به حصارهای محکم چه نیازی داشته است؟

ص: 584

این مطلب وقتی بیشتر اهمیت پیدا می کند که توجه داشته باشیم سید شمس الدین و چندین نسل از اجداد او در آن سرزمین زندگی می کرده اند؟!

بهترین دلیل تجربه است

در روایت «جزیره ی خضرا» نقل شده است که کشتی های دشمنان وقتی وارد دریای سفید شوند به برکت و عنایت مولا و پیشوای ما، صاحب الزمان (عج) غرق می گردند گرچه بسیار محکم باشند.

ما نمی دانیم آیا کسی از مؤمنین در طول قرن ها کوشش کرده به جزیره ی خضرا برود تا برای همیشه این مطلب را ثابت کند که «مؤمنین از غرق شدن در امان هستند.»!

بیش تر از هفتصد سال از کشف این جزیره) بنابر ادعای این داستان (می گذرد ولی ما هیچ کوششی از این قبیل مشاهده نکرده ایم ولو این که این تلاش حداقل از جانب یک نفر صورت گرفته باشد!

با این که ما از شیعیان و از کسانی که فدایی محبت سادات و اهل بیت هستند و به مسائل برادران خود در هرگوشه ای از جهان اهتمام می ورزند پیوسته چنین انتظاری داشته ایم. اینان باید مانند یک فدایی از جان گذشته، جان خود را در راه زیارت چنین اماکن شریفی نثار کنند؛ جایی که فرزندان امام در آن زندگی می کنند و خود امام هم - حداقل یک مرتبه در سال - آن جا را به قدم خود مزین می سازند. به ویژه در این زمان ها که هواپیماها و کشتی های زیادی در اختیار مؤمنین است و می توان آن ها را اجاره یا حتی خرید و بدین وسیله مسافرت های منظمی برای سفر به جزیره تدارک دید! تا معجزه ی بزرگ دریای سفید، آشکار شود و ایمان مؤمنین از روی یقین باشد و دشمنان

ص: 585

و کفار هم هلاک شده، رهسپار دوزخ گردند!

و نیز آشکار شدن این معجزه، سبب عزت دین و شکست و ذلت کافران و منکران شود، زیرا وقتی این حقیقت مهم کشف و تجربه شد و صحت آن به اثبات رسید دیگر ترس و وحشت و ناشکیبایی برای چیست؟

از طرفی زمین در این زمان و بلکه از قرن ها قبل، وجب به وجب و متر به متر، شناسایی شده است و مردم بر تمام زوایا و گوشه های آن آگاه گشته اند، ولی با این همه هیچ کس بر چنین جایی دست نیافته و بر این گونه جزیره ها و شهرها آگاه نشده است. اگر وجود می داشت، به طور حتم و مسلم شناخته می شد و از مهم ترین مراکز اسلامی به حساب می آمد. بنابراین به طور قطع چنین مکانی وجود خارجی ندارد

و اما این پندار که این سرزمین از دیدگان همه ی جهانیان پنهان می باشد، چنان که وضع خود حضرت مهدی علیه السلام نیز بدین گونه است، اگر نظریه ی اول در مورد نحوه ی غیبت صحیح باشد، نظری است که برخی از محققان آن را ابراز داشته (29).

و برای تأیید آن وسعت قدرت خداوند، و روایتی را که طبق آن، حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به هنگام ادای نماز، در برخی اوقات از دید کفار مخفی می مانده است، شاهد آورده اند.

ولیکن این استدلال امکان عقلی این گونه پنهانی را اثبات می کند، نه وقوع آن را، و ما نیز قدرت بی نهایت خداوند را در بالاتر و بزرگ تر از این اندازه قبول داریم، لکن وقوع این جزایر در خارج را نفی می کنیم و میان پنهان شدن حضرت مهدی علیه السلام و یا حضرت رسول معظم صلی الله علیه و آله و مخفی بودن این شهرها تفاوت می گذاریم.

چرا که پنهان شدن حضرت مهدی علیه السلام و یا رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای این است که وجود مباحشان از گزند آفات، مصون مانده، بتوانند به هدایت مردم

پردازند و بر آنان حجت را تمام نمایند. پس پنهان شدن آنان با قانون معجزات مطابق است، زیرا آن قانون عبارت است از این که هر گاه کامل ساختن حجت، متوقف بر معجزه باشد، خداوند آن را به وجود می آورد و توسط آن نوامیس طبیعی را خرق می نماید و در خارج از این حد معجزه ای پدید نمی آورد، و بر اساس همین اصل، نظریه ی اول را که - نظریه ی خفای بدن باشد - رد کرده، نپذیرفتیم، زیرا برای سلامتی حضرت مهدی علیه السلام و دوری ایشان از آفات، نیازی به پنهان شدن دائمی نیست.

اما این که یک شهر و یا جامعه ی اسلامی بخواهد به طور کلی از دیده ها پنهان شود، برای برپا داشتن حجت و یا اتمام آن، نیازی بدان گونه پنهانی نیست، زیرا فرض بر آن است که افراد جامعه انسانی با اسلام آشنا شده و حجت بر آنان تمام گشته و دیگر نیازی به انجام معجزه نیست، و فرض بر آن بود که امن بودن چنین جامعه ای از خطر دشمنان متوقف بر پنهانی آن است و چنین مسئله ای در اسلام شناخته نشده و از قانون عمومی معجزات خارج است و لذا درباره آن معجزه ای روی نمی دهد. بنابراین اگر چنین جامعه و کشوری باشد به ناچار باید ظاهر و آشکار بوده باشد، که در این صورت شناخته می شود، و چون نه ظاهر است و نه شناخته شده، پس وجود خارجی ندارد.

و در صورتی که پنهان شدن یک جامعه مسلمان، برای برکنار بودن از آفات دشمنان، درست باشد، باید غیبت شدن اجتماعات اسلامی دیگری را که در طول تاریخ، در معرض هجوم دشمنان قرار گرفته اند، صحیح بدانیم، ولیکن چنین چیزی روی نداده است و اگر قانون معجزات وقوع آن را ایجاب می نمود، به هر حال روی می داد.

گاهی گفته می شود که در این جامعه ی نمونه ی فرضی، ویژگی بزرگی است که آن را از سایر جوامع ممتاز ساخته است و آن وجود حضرت مهدی علیه السلام در آن جا می باشد، به ناچار جایز است خداوند این سرزمین را به غیب بودن اختصاص دهد.

ولیکن این اندیشه به طور کلی ناصحیح است، زیرا اگر سلامتی و بقا و غیبت حضرت بقیه الله، متوقف بر پنهانی آن شهرها باشد، این پنهانی امر صحیح خواهد بود ولیکن چنین ملازمه ای میان سلامتی حضرت و پنهانی شهرها نیست، زیرا بنابر هر دو نظریه ی اساسی که در مورد نحوه ی غیبت مطرح است، آن حضرت علیه السلام می تواند سلامتی

خویش را در هر جای عالم که باشد حفظ کند، بدون این که نیازی به غیبت شدن شهرها باشد، و لذا برای این جامعه، دیگر ویژگی خاصی به جا نخواهد ماند.

حتی می‌توانیم - با توجه به آن چه در مورد اتمام حجت ذکر شد - بگوییم که اقامه ی حجت بر این مجتمع نه تنها متوقف بر غیب شدن آن نیست، بلکه کامل کردن حجت بر آن متوقف بر ظاهر بودن آن و وجود آن به صورت جزئی از عالم بشری است، و این مطلب از قانون تمحیص و امتحان الهی که بر پایه ی عقل و نقل ثابت شده است استفاده می‌شود، چرا که یک فرد مسلمان و یا یک جامعه ی اسلامی، هر چقدر با هجوم امواج کفر روبه رو گشته و در مقابل انحرافات گمراه کننده مقاومت کند، و در راه دین و آیین مقدس خویش، فداکاری کند، به همان اندازه ایمانش قوی تر و راسخ تر و اراده اش پابرجا تر و نیرومندتر می‌گردد. پس درگیری نظامی و یا عقیدتی او با کفر و انحراف، خود جزئی از برنامه و سنت امتحان خداوندی است، تا هر کس هلاک گشته از روی دلیل باشد و آن کس که زندگی یابد و جاویدان شد نیز با دلیل و برهان باشد.

بدین ترتیب اتمام حجت متوقف بر این برخورد و درگیری است ظهور حضرت مهدی علیه السلام متوقف بر این آزمایش و تمحیص است. این برخورد و این آزمایش در جامعه ای روی خواهد داد که ظاهر و آشکار و با سایر جوامع مرتبط باشد، نه در جامعه ای که در پنهانی، با راحتی به سر می‌برد و با افکار و اندیشه های خود زندگی کند.

بنابراین قانون تمحیص و امتحان و قانون معجزات، با غیب بودن هر جامعه ی مسلمان و یا برکناری و عزلت آن از عالم، منافی می‌باشند. پس اگر این مجتمع نمونه وجود داشته باشد، باید ظاهر باشد، و چون نیست، پس وجود هم نخواهد داشت.

مقصود ما از آن چه در گذشته گفتیم که این دو روایت بر همان اساس نظریه اول پایه گذاری شده اند، همین مطلب است و اکنون دانستیم که نظریه اختفای جامعه از نظریه اول که خفای بدن باشد، دورتر و بیهوده تر است، زیرا با پذیرفتن نظریه ی دوم، دیگر نیازی به این مطلب نداریم. اما نسبت به شهرها نیز هر یک از دو قانون معجزات و تمحیص و امتحان، پنهانی آن‌ها را نفی می‌کنند.

کاش می‌دانستم که مدعی پنهانی شهرها، چرا به سیاق دو روایت که بر وجود آن

شهرها دلالت می کرد، توجه نداشته که سیاق آن ها از دو نظر با این عقیده منافات دارد:

1 - مضمون روایت مازندرانی است، که دریای سفید بدان جهت بدین عنوان نامیده شده است که آب صافی هم چون آب فرات، اطراف آن جزیره ها را فرا گرفته است و هرگاه کشتی های دشمنان بدان جا وارد می شوند، به قدرت خداوند و برکات حضرت بقیه الله غرق می گردند.

اگر این جزیره ها پنهان از دیده ها بودند، چگونه دشمنان بدان جا راه می یافتند؟! آری، در این صورت همان پنهانی برای حفظ و حمایت آن ها کفایت می کرد. بنابراین وجود این آب صاف، خود بهترین دلیل بر عدم اختفای این جزایر است.

2 - اگر اختفا صحیح باشد، باید برای هیچ کس از بیرون معلوم نباشد، به جز افرادی که در درجه عالی وثاقت و اطمینان باشند، زیرا اگر برای دیگر افراد این مسئله کشف شود، احتمال خطر و حمله دشمنان وجود دارد. پس هنگامی که کاروان راوی در دریا به این جزیره ها رسیده و مسلمان ها و مسیحیانی با اختلاف مذهب و روش هایی که دارند در آن جا هستند، مطمئن عدم اختفا را تأکید می کند

گفته اند: شاید آن کشورها الآن هم موجود باشند ولی خدا آن ها را از نظر اغیار و نامحرمان مخفی بدارد! اما گمان نمی کنم این سخن احتیاجی به پاسخ داشته باشد، اصلا نمی دانم چه ضرورتی ایجاب کرده که در مورد چنین موضوع بی مدرکی به این گونه احتمال های سست و باور نکردنی متوسل شوند! گفته اند: بر فرض این که چنین کشورهایی اکنون وجود نداشته باشند، باز هم می توان گفت: در اعصار گذشته موجود بوده اند لیکن بعدا خراب شده و ساکنینشان منقرض گشته اند.

این احتمال نیز چندان اساس و پایه ای ندارد، زیرا اگر چنین کشورهای وسیع و آباد و شیعه نشینی در زمین وجود داشت، باید کثیری از مردم از آن ها اطلاع داشته باشند و اوضاع و احوال شگفت انگیز آن ها را ولو به نحو اجمال، در تواریخ ثبت نموده باشند، عادتاً بعید بلکه محال است که چندین کشور بزرگ وجود داشته باشد ولی هیچ کس از

وجود آن‌ها اطلاع نیابد و این فقط نصیب یک مرد ناشناس و مجهول الهویه ای گردد. بعدا هم به طوری آثارشان از صفحه ی روزگار برداشته شود که حتی در حفاری‌ها و صفحات تاریخ نیز نام و اثری از آن کشورها و ساکنینشان دیده نشود!

بر دانشمندان مخفی نیست که با امثال این حکایت‌ها نمی‌توان وجود چنین کشورهایی را اثبات کرد، زیرا اولاً: ناقل این داستان مهم، یک مرد ناشناس و مجهول الهویه ای بیش نیست که سخن‌اش اعتبار ندارد. ثانیاً: ممکن نیست چنین کشورهای نمونه ای در زمین وجود داشته باشند اما احدی از آن‌ها اطلاع نداشته باشد، مخصوصاً در این عصر، که تمام نقاط زمین نقشه برداری شده و مورد توجه دانشمندان است، لیکن بعضی‌ها به طوری از این داستان و وجود کشورهای مجهول دفاع کرده‌اند که گویا از ارکان مسلم اسلام دفاع می‌کنند.

#### اشکال چهارم

مسأله رؤیت در زمان غیبت کبرا:

از اشکالات جدی دیگری که به این داستان وارد است، مسأله رؤیت در زمان غیبت کبرا است. در این داستان، چند بار به مسأله رؤیت اشاره شده است:

الف. در این داستان آمده است که علی بن فاضل از سید شمس الدین پرسید:

«کسی که مدعی می‌شود در دوران غیبت مرا دیده است، دروغ می‌گوید؛ پس چگونه در این جا کسانی هستند که حضرت را می‌بینند؟ (و سید در پاسخ او گفت:

راست می‌گویی. حضرت، این کلام را در آن زمان، به دلیل کثرت دشمنانش فرمودند اعم از نزدیکان حضرت و فرعون‌های بنی‌العباس تا جایی که بعضی از شیعیان،

ص: 590

بعضی دیگر را از بردن نام حضرت منع می کرد؛ ولی امروز، مدت ها از غیبت گذشته و دشمن از او مأیوس گشته و سرزمین ما نیز از دسترسی و ظلم آنان دور است و احدی از آنان به برکت حضرت به ما دسترسی ندارد (30)

تقد و نظر:

1 - این جا فلسفه عدم رؤیت را خوف حضرت از دشمنان بیان کرده است و سپس علت امکان رؤیت حضرت در جزیره را طولانی شدن مدت، مأیوس شدن دشمنان از دستیابی به حضرت و دوری جزیره از دشمنان و ظلم آن ها بیان شده است. می گوییم: بله؛ یکی از حکمت های غیبت حضرت، خوف از دشمنان و ترس از جان بیان شده است؛ ولی این طور نیست که دشمن، کاملاً مأیوس باشد؛ بلکه همچنان خطر باقی است.

2 - این داستان، مخالف روایاتی است که وقوع رؤیت در زمان غیبت کبرا را نفی می کند.

شیخ جعفر کاشف الغطاء در کتاب الحق المبین فی تصویب المجتهدین و تخطی؟ جهال الاخباریین که آن را برای فرزندش نوشت، می گوید:

یکی از مشکلات اخباری ها، اعتماد بر همه روایات است، تا جایی که بعضی از فضلاء آنان، در کتابی مهجور و جعلی، قصه ای از یکی از داستان سرایان دیده اند بدین مضمون که: جزیره ای به نام جزیره خضرا وجود دارد و در آن، برای امام زمان و فرزندان او خانه هایی است. پس او (داستان سرا) برای یافتن آن جزیره حرکت کرد، تا این که به شهری رسید. سپس معلوم شد در این جزیره، طوایفی از مسیحیان نیز زندگی می کنند. آری؛ گویی این شخص، اخبار و روایاتی که بر عدم وقوع رؤیت حضرت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبرا دلالت دارد، ندیده و به آن برخورد

ص: 591



نداشته است و گویی کلمات بزرگان و علماء را که بر عدم وقوع دیدار دلالت دارد، ندیده است (31)

اگر در توجیه آن روایات گفته شود که برای زمان خاص (زمانی که ترس از دشمنان وجود داشته است) وارد شده، می‌گوییم: پس این داستان هم برای مکان خاص وارد شده است و فقط می‌تواند رؤیت در جزیره را شامل شود. در صورتی که، تعلیل در این داستان عام است) تطاولت المده و أیس منه الاعداء (. از طرف دیگر، به عقیده ما منظور از روایات نافی رؤیت، نفی مطلق ملاقات نیست؛ چون ملاقات های غیر اختیاری و بدون برنامه از پیش تعیین شده) به صورت ناگهانی (کراً) برای برخی از علما و بزرگان و حتی افراد عادی اتفاق افتاده است که نمی‌توان منکر آن شد، آنچه مورد انکار است، ملاقات اختیاری است (32)

ب. در داستان انباری آمده است:

یک سال نزد آنان ماندیم و انتظار آمدن حضرت صاحب الامر را داشتیم؛ چون معتقد بودند که امسال سال ورود و آمدن او است؛ ولی آن دو نفر به نام های ابن دربهان و حسان، به امید دیدار حضرت، در شهر زاهره ماندند (33)

نقد و نظر

در بخش دیگری از قصه، سید شمس الدین که نایب خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در آن جزیره بود، در جواب این سؤال که آیا امام را دیده ای گفته بود: «نه؛ من او را ندیده ام؛ ولی پدرم برایم نقل کرده که صدای حضرت مهدی را شنیده ولی شخص او را ندیده است؛ اما جدم، شخص حضرت مهدی را نیز دیده بود (34) چگونه ممکن است نایب خاص حضرت، او را نبیند؛ اما دیگران بتوانند از روی اختیار او را

ص: 592

ج. در روایت مرحوم بحرانی آمده است:

علی بن فاضل به شمس الدین گفت: «آیا امام را دیده ای؟» «در پاسخ گفت:» نه؛ اما پدرم دیده است.»

در دو سطر بعد می گوید:

شمس الدین گفت: «امام زمان، سالی یک بار به آن بقعه می آید و فقط مخلص ها آن جا جمع می شوند و آقا را می بینند.» گفتیم: «شاید تو هم از مخلص ها هستی.»

گریه کرد و گفت: «ان شاء الله.» (36)

البته گفتن «ان شاء الله» دو دلیل دارد؛ ممکن است برای تردید باشد و ممکن است برای تیمن و تبرک و معلوم نیست این جا مراد، کدام یک است.

د. در این داستان چنین آمده است:

همان طور که ما از باغی به باغ دیگر حرکت می کردیم، ناگهان شخصی با چهره نورانی در حالی که دو پارچه بُرد (پشمین سفید بر خود انداخته بود، از کنار ما گذشت و سلام کرد. چهره این شخص، مرا جذب کرد و به سید گفتیم: «این شخص کیست؟» «پاسخ داد:» این کوه سر به فلک کشیده را می بینی؟ «گفتم:» آری.» گفت:

«در وسط (آن جای با صفایی است و یک چشمه آب نیز از زیر درختی پرشاخه جاری است. آن جا قبه ای است که با آجر ساخته شده است. این شخص، همراه دوستش، خدمتگزار آن قبه می باشند.

من نیز هر صبح جمعه آن جا می روم و امام علیه السلام را از آن جا زیارت می کنم و پس از خواندن دو رکعت نماز، در آن جا نوشته ای را می بینیم... (37)

تقد و نظر

سید شمس الدین، پیش تر گفته بود امام را ندیده است؛ ولی در این قسمت می گوید هر جمعه به قبه می روم و امام را زیارت می کنم و این دو با هم منافات دارند.

البته این اشکال قابل رفع است؛ زیرا ممکن است گفته شود: زیارت، ملازم با رؤیت نیست و شاید مراد سید، زیارت از راه دور و به صورت غیابی باشد که این توجیه مؤیداتی نیز دارد؛ از جمله این که:

سید شمس الدین می گوید: «ازور الإمام منها» و نگفت «ازور الإمام فیها» و این، نشانگر آن است که از راه دور و بدون رؤیت زیارت کرده است.

حال سؤال این است:

1 - چگونه کسی که ادعای نیابت خاص دارد و از ملاقات های امام علیه السلام مطلع است، خود، آن حضرت را ندیده است و اظهار می دارد که پدرش، سخن آن حضرت را شنیده است؟ در جای دیگر داستان، ادعا می کند که او (امام زمان عج) پدرانش را در مدینه، عراق و طوس، زیارت می کند و به سرزمین ما بر می گردد.

معنای این سخن آن است که سید شمس الدین از سفرهای امام زمان و ورود و خروج آن حضرت نیز مطلع بوده و آن حضرت خود در جزیره ی خضراء ساکن است. حال چگونه است کسی که چنین اطلاعات دقیقی از امام علیه السلام دارد، آن حضرت را ندیده است.

ص: 594

2- او در ادامه می گوید: « برگه نوشته ای آن جا می یابم ». اگر امام را می دید، ورقه را هم از آن حضرت می گرفت و دیگر تعبیر « اجد » معنا نداشت.

3- در ادامه، علی بن فاضل می گوید: « من به پیشنهاد سید، برای زیارت امام به آن قبه رفتم و پس از استقبال خادم های آن جا، از آب چشمه وضو گرفتم و دو رکعت نماز خواندم و از طرف دیگر، ممکن است گفته شود مراد از زیارت، همان رؤیت است؛ زیرا علی بن فاضل از زیارت از راه دور سخنی به میان نمی آورد و پس از خواندن نماز می گوید: « از خادمان، درباره رؤیت پرسیدم؛ در حالی که او برای زیارت رفته بود؛ ولی اسمی از زیارت نمی آورد. حتی پس از آن که به او می گویند رؤیت ممکن نیست، می گوید: « التماس دعا گفتم و از آن کوه، پایین آمدم ». پس او به قصد زیارت (رفته بود و وقتی به او گفتند رؤیت ممکن نیست، بازگشت.

پس اشکال و شبهه وارد است.

اشکال پنجم:

شمس الدین می گوید هر صبح جمعه به قبه می روم و امام را زیارت می کنم و بعد می گوید: « آن جا به برگه ای برمی خورم که تمام آنچه در قضاوت میان مؤمنان، مورد نیازم می باشد، در آن می یابم. »

نقد و نظر

1- چه کسی قادر است راستگویی شمس الدین را در مورد ادعاهایش برای ما ثابت کند؟!

ص: 595

2 - اگر بپذیریم که او در ادعایش کاملاً صادق است این سؤال پیش می آید که آیا سید شمس الدین نمی توانسته قواعد قضاوت و محاکمه ی بین مؤمنین را بیاموزد و خود مستقلاً قضاوت کند بدون این که در هر جمعه ای نیاز به این ورقه باشد؟!

3 - چگونه می توان این احتمال را مردود دانست که یکی از شیطان های انسی و یا جنّی یا حتی یک یا دو نفر خادم گنبد چنین ورقه ای را نمی نوشته و زیر گنبد قرار نمی داده اند تا سید شمس الدین با حسن نیت و پاک دلی و به خیال این که، ورقه از جانب امام معصوم است به آن جا آمده و آن را بردارد. در حالی که او واقعاً تحت تأثیر یک نیرنگ باز زیرک قرار گرفته بود؟

اشکال ششم:

عده ای برای اثبات این مطلب که امام زمان علیه السلام در زمان غیبت، زن و فرزند هم دارد، به بخشهایی از این داستان استناد کرده اند مثلاً در این داستان آمده است: «جیره و مواد غذایی آنان از آن جزیره و از طرف فرزندان امام می رسد». (38). همچنین علی بن فاضل می گوید: «پس از چهل روز که بین مردم روستا بودم، در آخر روز چهارم، به دلیل طولانی شدن انتظار، دلم گرفت و به سوی ساحل دریا حرکت کردم. به طرف مغرب - همان طرفی که مردم گفته بودند جیره و آذوقه آن ها از آن طرف می آید - نگاه می کردم که شیخ متحرکی را دیدم. درباره آن شیخ پرسیدم و گفتم: «آیا در دریا، پرنده سفیدی وجود دارد؟» گفتند: «نه؛ مگر چیزی دیدی؟» گفتم: «بله!»؛ پس آن ها مژده دادند و گفتند: «اینها کشتی هایی است که در هر سال از شهرهای فرزندان امام به سوی ما می آیند». (39)

و نیز درباره سید شمس الدین آمده است: «همانا او از نوادگان امام است که بین او و امام پنج نسل فاصله است». (40)

ص: 596

درباره فرزندان حضرت باید گفت: ما هیچ روایتی نداریم که حضرت در زمان غیبت، زن و فرزند داشته باشد و در زمان ظهور هم مورد اختلاف است. بله؛ در غیبت شیخ طوسی روایتی آمده که:

هیچ یک از فرزندان و نه دیگران از او خبری ندارند.

درباره این روایت باید گفت:

اولاً، همین روایت با همین سند در غیبت نعمانی نیز آمده است؛ (41) ولی در آن ذکری از اولاد حضرت نیست و این نشانگر تحریف در روایت غیبت طوسی است.

ثانیاً، در برخی از نسخه های کتاب غیبت طوسی هم لفظ اولاد حضرت وجود ندارد (42)

در جمال الاسبوع نیز آمده است: «اللهم صل علی ولاء عهده و الائمه من ولده» (43) که این، نیز اولاً سندی ضعیف دارد و ثانیاً با نص دیگری که می گوید:

«والائمه من بعده» مخالف است چون بعد از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف امامی نیست؛ مگر همان امامان معصوم که رجعت می کنند؛ لذا نمی توان به آن استدلال کرد.

همچنین در دعای جمال الاسبوع آمده است: «اللهم اعطه فی نفسه و اهله و ولده و ذریته و امته و جمیع رعیته ما تقر به عینه...» (44) که علاوه بر اشکال ضعف سند، می توان گفت: ممکن است این عبارات، بر این که حضرت، بعد از ظهور، دارای فرزند

خواهد شد، دلالت می کند (45)

اشکال هفتم.

علی بن فاضل می گوید: «نزد آنها ذکری از علمای امامیه ندیدم مگر پنج نفر:

سید مرتضی موسوی و شیخ ابوجعفر طوسی و محمدبن یعقوب کلینی و ابن بابویه و شیخ ابوالقاسم جعفر بن سعید حلی» (46)

نقد و نظر

اولاً با حضور سید شمس الدین، نایب خاص امام زمان علیه السلام و این که در هر جمعه به آن قبه می رفت و ورقه ای می یافت که در آن تمامی مایحتاج یک هفته ی او در قضاوت و مسائل دیگر، نوشته شده بود، دیگر چه نیازی به این پنج نفر عالم بزرگوار است. با توجه به این که هر یک از این پنج نفر، روش فقهی مخصوص به خود دارند و در بعضی از مسائل فتاوی آن ها متفاوت است.

ثانیاً این سؤال مطرح می شود که چرا فقط نام این پنج نفر آمده است و نامی از شیخ مفید نیست. او که نقش عظیمی در اعتلای تشیع داشت و از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چند نامه به او رسیده بود (47)

آیا این توهم پیش نمی آید که آن بزرگوار و امثال ایشان از ذهن سازنده داستان بیرون رفته است؟

حال آن که می دانیم که مفید، محدثی بزرگ، فقیهی عظیم القدر و متکلمی بلند پایه بوده است. او با علمای عامه، بحث های بسیاری کرده و جمعی از آن ها را به راه راست

ص: 598

هدایت کرده است. او در بحث جدل، بسیار ماهر و چیره دست بود، به طوری که دیگران از بحث کردن با وی عاجز بودند؛ و آن قدر از تسلط شیخ مفید در بحث و مناظره به تنگ آمده بودند که وقتی وفات کرد، خطیب بغدادی گفت: « خداوند، اهل تسنن را از دست او راحت کرد. »

و نقل شده است که عبید الله خفاف، معروف به «ابن نقیب» در مرگ شیخ مفید، مجلس تهنیت گرفته بود، او در آن مجلس نشسته بود و می گفت: « پس از دیدن مرگ شیخ مفید، هر گاه که بمیرم مرا باکی نیست. »

و طبرسی نقل کرده است که امام زمان علیه السلام برای شیخ مفید، نامه هایی نوشته است که در بعضی از آن ها خطاب به مفید فرموده است:

« به برادر استوار و محکم و ولی رشید، شیخ مفید (و در بعضی دیگر فرموده است: « به الهام کنند ی حق و دلیل راهنمای آن، سلام بر تو ای یاری کننده و دعوت کننده به آن به کلمه صدق. «تا می رسد به این جا که می فرماید:» به ما اجازه داده شده که نحوه ی تشرف تو به مکاتبه باشد. «وقاضی نور الله شوشتری می گوید که:» بر روی قبر شیخ مفید، کاغذی را به خط حضرت حجت (عج) یافتیم که بر روی آن این دو بیت نوشته شده بود:

لا صَوْتُ النَّاعِي بِفَقْدِكَ اِنَّهُ يَوْمَ عَلِيٍّ آلَ الرَّسُولِ عَظِيمٍ

( کاش ندا کننده مرگ، در هنگام وفات فریاد بر نیاورده بود، زیرا آن روز برای آل رسول، روز عظیمی بود )

وَالْقَامُ الْمَهْدِيُّ يَفْرَحُ كَلَّمَا



( حضرت مهدی - عجل شاد می گشت هر گاه که تو علوم و دانش ها را درس می گفتی .)

با این اوصاف، پس چرا در جزیره ی فرزندان امام زمان علیه السلام نامی از این مرد بزرگ، برده نمی شده که مورد توجه حضرت حجت بوده است.

اشکال هشتم:

در داستان دوم جزیره خضرا، یک تاجر مسیحی، تعدادی یهودی و مسیحی و برخی از اهل سنت، به این افتخار نایل می شوند که به جزایر فرزندان امام زمان عجل الله فرجه سفر و برای مدتی طولانی نیز در آن محل سکونت کنند.

حال، چه گونه است که صدها مسلمان شیعه و عالم با تقوا و عاشق اهل بیت، چنین توفیقی نمی یابند، ولی چند نفر مسیحی و یهودی به این کار موفق می شوند و بر دین خود نیز باقی می مانند؟

اشکال نهم:

علی بن فاضل، درباره یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف گفته است:

هنگامی که جمعه دوم فرارسید و از فریضه جمعه فارغ شدم در حالی که سید برای پاسخ به سؤالات در جمع مؤمنان نشسته بود ناگهان سر و صدا و هرج و مرج از بیرون

ص: 600

مسجد شنیدم. علت آن را از سید پرسیدم؛ در پاسخ گفت: «فرماندهان ارتش ما نیمه هر ماه سوار بر مرکب ها شده و در انتظار ظهور حضرت هستند. از سید اجازه گرفتم که صحنه را نظاره گر باشم. او اجازه داد و من هم برای دیدن آنان بیرون رفتم. آنان جمع زیادی بودند که مشغول تسبیح و تحمید و تهلیل بودند و برای ظهور امام زمان، امام قائم به امر خداوند و نصیحت کننده دین داران، دعا می کنند. چون این منظره را دیدم، به مسجد بازگشتم. سید از من پرسید: «آیا نیروها را دیدی؟» «گفتم:

« آری دیدم ». گفت: «فرماندهان آنان را شمردی؟» «گفتم:» نه «. گفت:» سیصد نفرند و سیزده نفر دیگر مانده است. سپس خداوند، در ظهور حضرت تعجیل خواهد کرد... «(48)

نقد و نظر

1. طبق این داستان، تا سال 699 ق سیصد نفر از یاران حضرت، آماده و منتظر تکمیل شدن سیزده نفر دیگر بودند. سؤال این جا است که آیا در مدت هفتصد و اندی سال که از آن تاریخ می گذرد، این سیزده نفر آماده نشده اند؟

چگونه ممکن است تا زمان داستان پیشین که حدود چهار قرن از غیبت امام گذشته بود، سی صد نفر آماده شده باشد و پس از آن تا زمان ما نزدیک به دو برابر آن مقدار گذشته (سیزده نفر آماده نشده باشد.

2- بر این اساس، بایستی این سیصد نفر که از خواص حضرت هستند، نیز دارای عمرهای طولانی باشند و تا اکنون نیز در قید حیات بوده و پس از آن نیز به زندگی ادامه دهند، تا زمان ظهور فرا رسد.

آیا ما بر چنین سخن گزارفی، دلیلی داریم؟ دلیل ها فقط در مورد امام زمان و برخی دیگر از انبیای الهی است، ولی در مورد سی صد نفر که آنان نیز چنین عمرهایی داشته

ص:601

باشند، دلیلی در دست نداریم. در داستان ابن انباری آمده است که "مسافت سرزمین فرزندان امام زمان علیه السلام به اندازه یک سال راه و جمعیت آنها بسیار زیاد است.

در همه این دیار، جز مؤمن شیعه یافت نمی شود... و جمعیت آنان به حدی است که اگر همه دنیا جمع شوند، تعداد آنان، فزون تر است!"

چطور ممکن است شیعیان آن جزیره تعدادشان از تمام مردم دنیا بیشتر باشد. با اینکه علم پیشرفته نقشه برداری و جغرافیای امروز در شناسایی نقاط این کره خاکی چیزی را از قلم نینداخته است، و امروزه جایی وجود ندارد که ناشناخته باشد، حتی مثلث برمودا، کاملاً شناخته شده و اسرارش) خواص مغناطیسی (آشکار گشته و تعداد زیادی به آن مکان رفته اند و گزارشهای متعددی ارائه کرده اند. بنابراین معقول نیست که جمعیتی چند میلیاردی بیش از جمعیت فعلی جهان در مکانی زندگی کنند و کسی هم از آنها هیچگونه اطلاعی نداشته باشد

اگر یاران حضرت حجّت عجل الله فرجه تا این اندازه زیاد است، پس چرا ظهور نمی کنند تا مخالفان را سرکوب کنند؟ چرا چنین چیزی در خبر و یا اثری از ائمه علیهم السلام با توصیف و خصوصیات آنها نیامده است؟ (49)

3 - مطابق آنچه در این داستان می خوانیم، یاران حضرت در جزیره جمع هستند و این، با روایاتی که می گوید: در هنگام ظهور، یاران حضرت متفرق هستند سازگار نیست؛ مگر این که گفته شود: طبق داستان، فرماندهان ارتش، در جمعه وسط هر ماه سوار بر مرکب ها شده و در انتظار ظهور حضرتند و این دلالت ندارد بر این که همیشه در جزیره باشند) اگرچه این کلام خلاف ظاهر است و دلیلی بر آن نداریم).

اشکال دهم:

ص: 602

در داستان دوم، کسی که مدعی است فرزند امام زمان علیه السلام است، از یهود و نصارا جزیه می گیرد، ولی اموال اهل سنت را مصادره می کند. حال این حکم با کدام سیره و سنت مطابق است؟ ممکن است گفته شود: امام زمان علیه السلام و فرزندان آن حضرت، بر اساس احکام واقعی حکم می کنند و از این رو، پس از ظهور خواهند گفت او، کتاب جدیدی آورده است.

نقد و نظر:

پاسخ این سخن آن است که:

اولاً با ظهور حضرت، احکام الهی، آن گونه که تشریح شده است، بیان خواهد شد و داوری بر اساس واقعیت صورت خواهد گرفت و نه ظواهر، ولی این موضوع، پس از ظهور است نه در زمان غیبت.

ثانیاً حرمت مال و خون مسلمان، حکمی نیست که استنباط فقیهان باشد و امام زمان علیه السلام پس از ظهور آن را ابطال کنند؛ حرمت اموال مسلمان با اظهار شهادتین، سیره و سنت قطعی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام است و قابل نقض نیست

اشکال یازدهم:

در روایت بحرانی با صراحت آمده است: سید الشمس الدین خطاب به علی بن فاضل گفت: «در این جزیره هیچ درهمی وارد یا خارج نمی شود.»

ص: 603

ولی در روایت مجلسی می گوید: سید الشمس الدین پنج درهم از نمونه درهم های جزیره به علی بن فاضل عطا کرد و او درهم ها را برای برکت پیش خود محفوظ داشت.

بنابراین سؤال می شود که چگونه این درهم ها بر خلاف قرار و قانون آن ها از جزیره خارج شد؟

چرا طیبی و دیگران، یعنی همه کسانی که برای شنیدن داستان علی بن فاضل اجتماع کرده بودند از او درهم ها را طلب نکردند؟ تا آن ها را ببینند یا برای برکت جستن، بر روی آن دست مالیده و یا بوسه زنند و... آیا این درهم ها بعد از فوت علی بن فاضل در اختیار چه کسی قرار گرفت و بالاخره سرنوشت آن ها به کجا کشید؟ آیا به نظر نمی رسد که اساسا مسئله طرح درهم ها، فقط برای اضافه کردن فضیلت جدیدی برای علی بن فاضل بوده است؟ به لحاظ این که قانون خارج نشدن درهم از جزیره، تنها به خاطر شخصیت ویژه او نادیده گرفته می شود.

اشکال دوازدهم:

به هر حال داستان به طور رمانتیک تهیه شده که خیلی غریب و عجیب به نظر می رسد. یک نفر از عراق به قصد تحصیل علوم به شام می رود، از آن جا به همراه استادش به مصر می رود، از آن جا باز به همراه استادش به اندلس (اسپانیا) سفر می کند این همه مسافت زیاد را می پیماید و..... تا آخر داستان.

جالب این جاست که یک نفر عراقی این همه راه دور و دراز را طی می کند، در کشورهای مختلف با مردم صحبت می کند و زبان همه را می داند. آیا مردم اسپانیا هم به زبان عربی صحبت می کردند؟

ص: 604

علی بن فاضل می گوید: از مردم روستا پرسیدم: «این مذهب و ایده و عقیده را از کجا آوردید و چه کسی آن را برای شما آورده است؟ گفتند:» حضرت ابوذر؛ هنگامی که عثمان او را به شام تبعید کرد و معاویه نیز او را به این جزیره تبعید کرد.» (50)

نقد و نظر

آیا این مطلب با واقعیات تاریخی مطابقت دارد؟ و آیا ابوذر علیه السلام به جزیره خضرا تبعید شد؟

جزیره خضرا در تاریخ:

از لابه لای تاریخ و کتب رجال چنین به دست می آید که نامی از جزیره خضرا برده شده و آن، مکانی معروف و دارای سکنه و فرهنگ و تمدن بوده و دسترسی به آن نیز مشکل نبوده است. موارد زیر که از کتاب سیر اعلام النبلاء نقل شده، از این قبیل است:

1 - ذهبی در ترجمه ابوعبدالله قرشی هاشمی اندلسی متوفای 595 ق می گوید:

« او از جزیره خضرا و دارای کراماتی است (51)

2 - در ترجمه قاضی ابوسلیمان بن حوط الله، متوفای 621 ق می گوید: « او مسؤولیت قضاوت را در جزیره خضرا به عهده داشت» (52)

3 - در ترجمه عبدالؤمن علوی متولد 487 ق می گوید: او لشکری به فرماندهی شخصی به نام عمر اینتی را رهسپار اندلس کرد. و جزیره خضرا را فتح کرد (53)

ص: 605

4 - در ترجمه المستعین بالله، متوفای 407 ق می گوید: «از لشکریان او، قاسم و علی پسران حمود بن میمون بودند که آن ها را حاکم بربر کرد... و قاسم را امیر جزیره خضرا نمود (54)

5 - در ترجمه ادریس بن علی، متوفای 544 ق می گوید: «معتلی بالله، فرزندان عموی خود را به نام محمد و حسن در جزیره خضرا زندانی کرد؛ ولی اهل جزیره، با او به عنوان امام مهدی بیعت کردند. دیری نپایید که از اطراف او متفرق شدند و او هم در گذشت. سپس مسؤولیت جزیره را قاسم بن محمد به عهده گرفت...». (55)

6 - در شرح حال قاسم بن حمود ادریسی می گوید: «پس از در گذشت ادریس، قاسم بن حمود ادریسی را خفه کرده و کشتند و جنازه او را به جزیره خضرا انتقال داده و به خاک سپردند». (56)

7 - در ترجمه یحیی بن علی بن حمود، متوفای 427 ق می گوید: «او بر جزیره خضرا تسلط یافت و بر آن حاکمیت داشت». (57)

8 - در ترجمه ابن حمدین، متوفای 548 ق می گوید: «دولت موحدان، از شهر سبته تا جزیره خضرا را زیر سلطه خود درآوردند». (58)

9 - درباره محمدبن عیاض، متولد 584 ق می گوید: «در جزیره خضرا، کتاب سیبویه را نزد استادش عبدالرحمن بن علی فرا گرفت». (59)

10 - درباره طارق می گوید: دوست موسی بن نصیر و امیر شهر طنجه) از شهرهای مجاور جزیره (بود که از اختلاف و کشتار فرنگ باخبر شد و حاکم جزیره خضرا برای

او نامه ای نوشته و درخواست پشتیبانی کرد». (60)

11 - در شرح حال القاسم بن حمود بن میمون می گوید: «... دو منطقه مالقه و جزیره خضرا را فتح کرد». (61)

12 - در شرح حال ابن عباد می گوید: «... افتضاح و مسخره است که چهار حاکم را در یک زمان در مناطق نه چندان دور از هم به نام امیرالمؤمنین می خواندند... دومی آنان، حاکم جزیره خضرا، به نام محمد بن قاسم ادریسی بود». (62)

13 - در احوال العالی بالله) ادریس بن یحیی (می گوید: «... دارای سوء تدبیر بود. بربر، به سوی او تمایل پیدا نکردند و او را حاکم جزیره خضرا قرار دادند و به او لقب مهدی دادند». (63)

موقعیت جغرافیایی جزیره خضرا

حموی در معجم البلدان نام پاره ای مناطق را ذکر و آن را از توابع جزیره خضرا می داند؛ همانند حاضر؟ و حصن محسن و جزاء الشریط و صفه و قصر کتام؟ و لبیط .

او نام بعضی از همسایگان جزیره خضرا را نیز ذکر می کند؛ همانند: ریه و زقاق و طنجه و قصر عبدالکریم و مالقه.

1 - درباره اندلس گفته شده است: «اندلس، جزیره ای است که از سه ضلع تشکیل شده است؛ همانند یک مثلث و دو دریای محیط و متوسط، پیرامون آن قرار گرفته اند... ضلع اول آن، از دریای متوسط شامی تا جزیره خضرا، راه خشکی اندلس می باشد و از آن جا به شهر مالقه منتهی می شود». (64)

ص: 607



2 - و درباره مالقه می گوید: « یکی از توابع جزیره خضرا است که در آن، سلسله کوه های سر به فلک کشیده می باشد ». (65)

3 - حموینی درباره جزیره خضرا می گوید: « شهری است معروف در اندلس و خشکی مقابل آن، بلاد بربر» سبته «است و دارای مناطق و توابع متعددی است.

شهر آن، از بهترین شهرها و خاک آن، از پاک ترین خاکها است. شاید بدین سبب به آن جزیره می گویند که آب دریا از آن جا فاصله گرفته و خشکی ظاهر می شود و گاهی اوقات آب بر اثر بالا آمدن، آن جا را فرا می گیرد.

البته در سرزمین های زنج از دریای هند نیز جزیره ای به نام خضرا وجود دارد که از دو منطقه به نام های منتبی و مکنبلوا تشکیل شده است و توابع و روستاهای زیادی دارد و حاکم آن، در اصل از کوفه است ». (66)

4 - حاضره: حاضره نیز یکی از شهرهای جزیره خضرا است. (67)

5 - حصن محسن: حصن محسن، از توابع جزیره خضرای اندلس است (68)

6 - ریّه: ناحیه وسیعی در اندلس است و متصل به جزیره خضرا (69)

7 - الزقاق: زقاق، شهری است در مغرب که بر روی خشکی متصل به اسکندریه و جزیره خضرا واقع شده است (70)

8 - جزاء الشریط: روستایی است از توابع جزیره خضرای اندلس (71)

9 - صَفَه: صفح بنی هزهاز، ناحیه ای از نواحی جزیره خضرا است در اندلس (72)

10 - طَنجَه: از ناحیه جنوب شهری است واقع در ساحل دریای مغرب و مقابل جزیره خضرا و آن، بخشی از خشکی بزرگ و شهرهای بربر است.

11 - قَصْر عبدالکریم: شهری بر ساحل دریای مغرب در نزدیکی شهر بسته، مقابل جزیره خضرا اندلس است (73)

12 - قَصْر کتامة: یکی از شهرهای جزیره خضرا در سرزمین اندلس است (74)

13 - لَبْطِيط: از توابع جزیره خضرا است (75)

14 - مَالَّقَه: شهری است در اندلس و بسیار آباد، از توابع ریّه. دیوارهای آن بر کنار دریا، بین جزیره خضرا و مریه واقع شده (76)

بنابراین، جزیره خضرا یک سرزمین سحرآمیز و مجهولی نبوده که دسترسی به آن مشکل و شبیه به محال باشد. بلکه یک منطقه مسکونی بوده و به دفعات زیادی میدان درگیری و جنگ و گریز بوده و توابع و حدود و همسایگان آن نیز کاملاً مشخص و معروفند.

لذا می توان چنین پنداشت که این جریان، یک داستان ساختگی است که آن را علی بن فاضل و یا طیبی و یا شخص ثالثی نوشته و شاید به خیال خود در راستای تقویت مبانی مذهب و ترویج آن بوده ولی «ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد» و الله العالم بحقیقه الحال.

ص: 609

1. هر دو داستان، از نگاه سند، ضعیف و غیرقابل اعتناست.
2. هر دو داستان، از نگاه محتوا، دارای اشکالات و تناقضات فراوانی است.
3. هر دو داستان، بازتاب حوادث زمان نقل آن‌ها است و با آن‌چه که در عرصه تاریخ و جغرافیای آن زمان می‌گذشته، مرتبط است.
4. حکومت‌های متعددی در سرزمین‌های مغرب و جزایر دریای مدیترانه و سواحل آن، در آن زمان وجود داشته‌اند که خود را از اعقاب ائمه علیهم السلام می‌شمردند، و برخی از آنان خود را فرزندان صاحب الامر می‌دانستند. بعید نیست دست‌های این گروه در ساختن این داستانها و مانند آن نقش داشته باشند.
5. افکار و آرمان‌های سرکوب شدن شیعیان در دوران عباسی، زمینه بروز آن‌ها را به صورت داستان‌ها، فراهم آورد.
6. فشارهای متعدد اجتماعی، سیاسی و عقیدتی که بر شیعه وارد می‌شد، آنان را وادی داشت تا به آواهایی از حکومت‌های شیعی، از نوع اسماعیلی و موحدین و...، دل ببندند و آرمان‌های سرکوب شده خود را در آن جا بیابند.
7. در موضوع امام زمان عجل الله فرجه که از عقاید حتمی و بین‌المللی همه مسلمانان است، سزاوار نیست که با اتکا به خبرهای غیر موثق و حدسیات ساخته اذهان، سخن گفته و قلم زده، چرا که از موارد افترای بر ائمه علیهم السلام است که از خطاهای بزرگ و گناهان کبیره به شمار می‌رود.

فردی مجهول، که در روایت هم نامی از او برده نشده می گوید: در خزانه ی امیر المؤمنین علیه السلام رساله ای یافتیم به خط « فضل بن یحیی طیبی «که او داستان» علی بن فاضل مازندرانی «را نقل می کند.

ما می گوئیم: شاید این قصه را یکی از دشمنان شیعه ساخته و آن را در آن جا گذاشته و آن گاه به فضل بن یحیی و علی بن فاضل، نسبت داده است.

شاید ناقل این دو داستان، از دشمنان شیعه بوده که چنین داستانی را جعل کرده تا حقایق را وارونه جلوه دهد، و از کجا که ناقل آن ها، هم چون « معقل «) غلام عبید الله ابن زیاد (نباشد که به خانه ی مسلم بن عوسجه راه یافت و به او گفت که: « من مردی از اهل شام هستم که خداوند بر من منت گذاشته است که دوست دار اهل بیت و پیروانش باشم «و حال آن که این مرد خبیث، جاسوس بود و این شیوه ی دشمن است که می کوشد که از هر موقعیتی استفاده کند و به حریف خود ضربه بزند.

9. بر فرض که فضل آن را از علی بن فاضل، نقل کرده باشد، ولی ما وقتی که محتوای آن را می نگریم می بینیم که قهرمان اصلی داستان یعنی علی بن فاضل، مرد ساده لوحی بوده است چون در این داستان از خود فراوان، تعریف کرده و تعبیرات بسیاری در ستایش از خود و بالا بردن مقام خود آورده است. شاید او در اوج بیماری و تب، چنین حرف هایی را گفته است. چون در ابتدای داستان هم خودش گفت که من هنگامی که با استادم به طرف اندلس می رفتیم در یک روستا به شدت مریض شدم و استادم ناچار شد که مرا به واعظ آن آبادی بسپرد. و شاید در آن حال به خواب رفته بوده و داستان رفتن به جزیره را در خواب دیده و بعد که بیدار شده، خیال کرده که واقعاً

به چنین جزیره ای سفر کرده است. اتفاقاً گاهی پیش می آید که انسان در یک ساعت، وقایع چند روز را در خواب می بیند. چنان که بعضی از بزرگان برای شخصی داستان شیرینی را نقل کرده اند و آن این که:

مردی خادم یکی از مساجد بود، سالی برای او سفر حج پیش آمد، در آن روزگار با کشتی های بخاری به حج می رفتند. در هنگام بازگشت، کشتی برای آبادان نبوده است، به ناچار با کشتی های بمبئی بر می گردند. در میان راه آن مرد، بیمار می شود به طوری که حواس اش از او سلب می گردد. هنگامی که به بمبئی می رسند او را به بیمارستان می برند، وقتی که کمی بهتر می شود، در مقابل چشمان خود بوستان های قشنگ و دخترکان زیبایی را می بیند و جلو می رود تا یکی از زنان بیمارستان را ببوسد، آن زن، بانگ بر می دارد و خود را کنار می کشد، مرد می گوید: تو مرا نمی خواهی، مگر من نمرده ام و داخل بهشت نشده ام، مگر این درختان و شکوفه های بهشت نیست، مگر شما حوریه های بهشتی نیستید؟

10. صداقت راوی دلیل بر درستی مطالب داستان نیست اگر از مطالبی که در مورد سند روایت گفتیم به طور کلی صرف نظر کرده و فرض کنیم «علی بن فاضل» نسبت به آن چه که برای ما حکایت می کند صادق است ولی صداقت او دلیل بر صحت مطالب داستان نیست، زیرا ما راهی برای اثبات صدق و درستی ادعاهای «شمس الدین محمد عالم» نداریم. بر فرض صداقت «علی بن فاضل» ما تنها می توانیم نتیجه بگیریم که در فلان قسمت از جهان، جزیره ای به نام «خضرا» وجود دارد و در آن جزیره شخصی به نام «شمس الدین» و هم چنین گروهی دیگر زندگی می کرده اند و این افراد ادعا داشتند که نواده های حضرت مهدی (عج) می باشند.

ولی چگونه می توان صحت ادعایشان را ثابت نمود. شاید می خواسته اند مردم را از این طریق گمراه کنند و افکار آنان را بازیچه اغراض خود قرار دهند. آن گونه که افراد بسیاری را می بینیم که برای اهداف شیطانی و پلید خود به این وسیله متوسل می شوند. بنابر این ما نمی توانیم وجود این افراد را در

جزیره ای که اطراف آن را آب های سفید احاطه کرده است، دلیل صدق ادعای آن ها بدانیم چرا که» علی بن فاضل «نابودی دشمنان اهل بیت علیه السلام و غرق شدن کشتی های آن ها را به چشم خود ندیده بود بلکه این مطالب، تنها ادعاهای رفیقش بود که از او شنیده بود. و نیز خبر دادن نام» علی بن فاضل «و نام پدرش و دیگر خصوصیات او، به هیچ وجه برای اثبات این ادعا مؤثر و کافی نیست، زیرا اطلاع پیدا کردن از این قبیل اطلاعات، از طرق عادی هم امکان پذیر است و ممکن است آن ها مأمور ویژه ای، جهت شناخت هر تازه وارد و اطلاع یافتن در مورد خصوصیات او، در جزیره داشته باشند

11 - این افسانه ممکن است در زمان خود خریداری داشته، اما امروزه که تمام نقاط کره زمین از دید دوربین های ماهواره ها در امان نیستند و کوچک ترین چیز و حرکتی، قابل ردیابی و نمایش است، نقل 1200 روستا با جمعیتی بی شمار، سخنی بس گزاف و غیر قابل قبول است.

12. در خاتمه لازم است متذکر شوم، چنان که قبلا ملاحظه فرمودید در احادیث ما چنین آمده که امام زمان علیه السلام به طور ناشناس در بین مردم زندگی و رفت و آمد می کند، در مجامع عمومی و در مراسم حج شرکت می نماید و در حل برخی از مشکلات هم به مردم کمک می کند.

با توجه به این مطلب، معرفی یک نقطه دور افتاده و غیر ممکن العبور وسط دریا را به عنوان جایگاه امام زمان و امید مستضعفین جان و دادرس حاجت مندان، کمال بی انصافی و بی سلیقگی را نشان می دهد.

با توجه به اشکالات یاد شده و دو چندان اشکال دیگر، این داستان غیر قابل پذیرش است. بدین سان پذیرش چنین داستان ها و مانند آن، کاری به دور از اندیشه است.

اما متأسفانه با وجود تأکید بسیاری از دانشمندان شیعه بر افسانه بودن داستان بالا، باز عده ای ساده لوح و سطحی نگر به دلیل هایی به ترویج آن اقدام کرده و از آن پا را فراتر نهاده، بین داستان جزیره خضرا و مثلث برمودا ارتباط برقرار کرده اند (77)

غافل از این که گذشته از اشکال های گوناگون تطبیق آن بر « مثلث برمودا » که ترسیمی نادرست و غیر معتبر است (، چهره امام زمان عجل الله فرجه را نیز مخدوش می سازد (78)

در مورد « جزیره خضرا » و تطبیق نادرست آن بر « برمودا » باید گفت:

1. اصل داستان غیر قابل پذیرش است.

2. جزیره خضرا «در دریای مدیترانه است، نه اقیانوس اطلس. موقعیت جزیره خضراء

براساس داستان محل « جزیره خضراء » در دریای سفید مدیترانه (فعلی است.

این وصف، از گذشته های بسیار دور، برای این دریا اطلاق می شد و هم اکنون نیز به همین نام خوانده می شود. دلیل آن نیز رسوبات سفید رنگ بستر دریا است؛ به گونه ای که آب آن، سفید به نظر می رسد. چنان که دریای سیاه و دریای سرخ نیز به همین دلیل، سیاه و سرخ نامیده شده اند. بنابراین محل « جزیره خضراء » در داستان جزیره با سواحل غربی اقیانوس اطلس و جزایر برمودا و امثال آن ارتباطی ندارند.

3. وقایع « مثلث برمودا » ساخته رسانه های غربی و افسانه سازان است. زیرا مطالبی را که در خصوص مثلث برمودا و نیز بشقاب پرنده هاگفته اند مستند به نوشته های دقیق

ص: 614

علمی و تحقیقی نیست، بلکه بیش تر آن ها بر اساس خبرهایی است که رادیو لندن و یا روزنامه و مجله ها - خصوصاً روزنامه جمهوری  
عراق گزارش کرده اند (79)

بر فرض که افسانه های «برمودا» درست باشد، هیچ ربطی به امام زمان و مقام آن حضرت ندارد. گذشته از اشکالات متعدد و تاریخی  
داستان «جزیره خضراء»، تطبیق آن بر مثلث برمودا «علاوه بر آن که ترسیمی نادرست و غیرمعتبر است؛ چهره امام زمان (عج) را نیز  
مخدوش می سازد. آنچه در داستان» جزیره خضرا «آمده، آن است که کشتی های دشمنان غرق می شود؛ نه این که تعداد زیادی هواپیما و  
کشتی - آن هم بدون آن که خصومتی داشته باشند - به قعر دریا فرستاده می شوند و یا از صحنه روزگار محو می شوند چنین تصوراتی،  
اساساً با رسالت امام زمان (عج) و سیره آن حضرت و پدران گرامی اش، در تضاد کامل است. چه این که غرق و نابود کردن اموال کسانی  
که خصومتی با آن حضرت ندارند، کاری نیست که در شان پیشوایان معصوم علیه السلام باشد.

از جمله گناهان بسیار بزرگ، در واقع نسبت دادن دروغ و افتراء، به خداوند و اولیای او است. قرآن مجید در موارد متعددی، این حقیقت را  
بیان فرموده است: «و من اظلم ممن افتری علی الله کذباً»؛ «چه کسی ستمکارتر است از کسی که به خداوند دروغ ببندد». اساس  
داستان «جزیره خضراء»، چیزی نیست که بتوان آن را به امام زمان (عج) نسبت داد و بر حسب موازین شناخته شده، به هیچ وجه قابل  
اعتماد و استفاده نیست

علاوه بر علمای بسیاری از جمله آیت الله امینی، آیات عظام، علامه شیخ محمدتقی شوشتری، علامه حسن زاده آملی، محمدباقر بهبودی،  
شیخ آغا بزرگ تهرانی، شیخ جعفرکاشف الغطاء و... نیز داستان جریره خضراء را خیالی می دانند (80)

اما این که جزیره خضرا همان مثلث برمودا است و بحث از موقعیت جغرافیائی این



مثلث و ادعای نیروی غیبی در این مثلث و این که این مطالب چقدر با واقعیت مطابقت دارد، مناسب است

علاقمندان برای مطالعه دیدگاه های موافقان و مخالفان، به کتاب "جزیره خضراء، افسانه یا واقعیت" نوشته ابوالفضل طریقه دار، مراجعه کنند.

در مقالات بعدی دیدگاههای دیگر در مورد ازدواج امام زمان (عج) بررسی میشود

ادامه دارد.....

مقالات مرتبط دیگر

پی نوشتها و منابع:

1 - مجالس المؤمنین، ج 1، ص 78.

2 - تبصره الولی، ص 245

3 - همان، ص 249.

4 - تبصره الولی، ص 250 و ص 251.

5 - همان، ص 246 و 247.

6 - همان، ص 250

7 - همان، ص 247

8 - همان، ص 250

9 - همان، ص 250

10 - همان، ص 246.

11 - سیّد جعفر مرتضی، جزیره خضراء در ترازوی نقد، ترجمه: محمد سپهری، ص 209

ص: 616

- 12 - بحار الانوار، ج 52، ص 170
- 13 - حجر (15)، آیه 9.
- 14 - بقره (2) آیه ی 2
- 15 - ص (38) آیه ی 29
- 16 - محمد (47) آیه ی 24؛
- 17 - نصر بن مزاحم، وقع؟ صفین، ص 188، چ 2، بی جا، المؤسسه العربیه الحدیثه، 1382 ق..
- 18 - نصر بن مزاحم منقری، وقعہ صفین، ص 188
- 19 - سید ابوالقاسم خویی، البیان، ص 223، چ 4، بیروت، دارالزهراء، 1395 ق.
- 20 - سورہ حجر (15)، آیه 9.
- 21 - جزیرہ خضراء افسانہ یا واقعیت؟، ص 227، بہ نقل از: حسن حسن زاده آملی، ہشت رسالہ عربی، ص 288،
- 22 - بحار الانوار، ج 52 ص 159، پاورقی.
- 23 - محقق حلی، المسلك فی اصول الدین، ص 65، پاورقی
- 24 - بحار الانوار، ج 52، ص 170، پاورقی
- 25 - بحار الانوار، 53، ص 169.
- 26 - کلینی، کافی، ج 2، ص 630، ح 12، چ 3، قم، دارالکتب الاسلامیہ، 1388 ق؛ شیخ مفید، الاعتقادات، ص 86، بی جا، بی تا، بی نا؛ بحار الانوار، ج 31، ص 210، پاورقی
- 27 - ر. ک: سید جعفر مرتضیٰ العاملی، الصحیح من السیرہ، ج 3، ص 263، چ 4، بیروت، دارالہادی، 1415 ق.
- 28 - جعفر مرتضیٰ عاملی، حقائق ہامہ حول القرآن الکرئ ص 142 و 143.
- 29 - نجم ثاقب، ص 227
- 30 - بحار الانوار، ج 52، ص 172
- 31 - جزیرہ خضراء، ترجمہ ابوالفضل طریقہ دار، ص 231، چ 6، قم، بوستان کتاب، 1380، بہ نقل از حق المبین، سنگی، 87). البتہ

کلام او ناظر به داستان انباری است؛ ولی همین اشکال به داستان علی بن فاضل هم وارد است. )

ص: 617

32 - برای اطلاع بیشتر درباره بحث ملاقات ر. ک: فصلنامه انتظار، ش 18، سفارت و نیابت خاصه، نجم الدین طوسی.

33 - بحارالانوار، ج 53، ص 219

34 - همان، ج 52، ص 167

35 - همان، مرحوم تستری در الاخبار الدخیله این اشکال را آورده است؛ ولی ظاهراً صحیح نیست؛ زیرا بخش اول اشکال مربوط به داستان انباری است و بخش دوم، مربوط به داستان علی بن فاضل و این دو داستان، ربطی به هم ندارند؛ هرچند از نظر جوهر و حقیقت یکی هستند.

36 - تبصر؟ الولی، ص 247.

37 - بحارالانوار، ج 52، ص 168

38 - بحارالانوار، ج 52، ص 164

39 - همان، ص 165

40 - همان، ص 168

41 - همان، ص 172

42 - شیخ طوسی، الغیبه، چاپ معارف، ص 61، ح 60، چ 1، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، 1411 ق.

43 - سیدبن طاووس، جمال الاسبوع، ص 309، چ 1، بی جا، بی نا، 1371 ش

44 - همان.

45 - این توجیه، می تواند درباره عبارت اول هم بیاید؛ در صورتی که بپذیریم عبارت «والائمه من ولده» صحیح است که البته نمی توان آن را پذیرفت

46 - لم أر لعلماء الامامی؟ عندهم ذکراً سوی خمس؟: السید المرتضی الموسوی و الشیخ ابوجعفر الطوسی و محمد بن یعقوب الکلینی و ابن بابویه و الشیخ ابوالقاسم جعفر بن سعید الحلّی.

47 - ر. ک: مجله انتظار، ش 18، مقاله «سفارت و نیابت خاصه»، ص 135

48 - بحارالانوار، ج 52، ص 171.

49 - جزیره خضرا افسانه یا واقعیت؟، ص 222، به نقل از: محمد تقی شوشتری، الاخبار الدخیله، ج 2، ص 72.



51 - القدو؟ الرباني ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابراهيم القرشي الهاشمي الاندلسي من الجزير؟ الخضراء له كرامات فيما يقال و احوال) سير اعلام النبلاء، ج 21، ص 400).

52 - در احوال ابن حوط الله) قاضي ابوسليمان داود بن سليمان (...: و كان ابوسليمان ورعا منقبضاً. ولي قضاء الجزير؟ الخضراء) همان، ج 22، ص 184).

53 - در شرح حال عبدالمؤمن بن علي بن علوي:... فجهز عبدالمؤمن عمر ايتني فدخل الى الاندلس فأخذ الجزير؟ الخضراء) همان، ج 20، ص 372).

54 - در ترجمه سليمان المستعين بالله (407 ق (: فكان من جمل؟ جنده القاسم و علي ابنا حمود بن ميمون العلوي الادريسي فجعلهما قائدین علی البربر... و امر القاسم علی الجزير؟ الخضراء) همان، ج 17، ص 133 و 284).

55 - همان، ص 142-144

56 - همان، ص 518

57 - همان، ص 541

58 - همان، ج 20، ص 44).

59 - در احوال محمد بن عياض:... واخذ بالجزير؟ الخضراء كتاب سيبويه تفهماً عن ابی القاسم عبدالرحمن بن علی النحوی). همان، ص 219).

60 - طارق: مولى موسى بن نصير و كان اميراً على طنجه بأقصى المغرب فبلغه اختلاف الفرنج و اقتتالهم و كاتبه صاحب الجزير؟ الخضراء ليمنده على عدوه فبادر طارق أ) همان، ج 4، ص 500).

61 - و تملك مالق؟ يحيى المعتلى و الجزير؟ الخضراء. همان، ج 17، ص 137 و معجم البلدان، ياقوت حموي، ج 5، ص 42، بيروت، داراحياء التراث العربى، بی تا.

62 - فضيحه! اربعة رجال فى مساف؟ ثلاثه ايام يسمون اميرالمؤمنين فى وقت... و الثانى محمد بن القاسم الادريسي بالجزير؟ الخضراء). همان، ص 529).

63 - و كان سيئ التدبير فمالت البربر إلى محمد بن القاسم الادريسي فملكوه بالجزير؟ الخضراء و لقبوه بالمهدى). همان، ص 657).

64 - معجم البلدان، ج 1، ص 263



65 - البار؟ ... و البار؟ ايضاً: اقليم من اعمال الجزير؟ الخضراء بالاندلس فيه جبال شامخه.

( همان، ص 320).

66 - معجم البلدان، ج 2، ص 20

67 - همان، ص 207

68 - من اعمال الجزيره الخضراء الاندلس ( همان، ص 265).

69 - كوره واسعه بالاندلس متصله بالجزيره الخضراء ( همان، ج 3، ص 116).

70 - مجاز البحر بين طنجه و هي مدينه بالمغرب على البر المتصل بالاسكندريه و الجزيره الخضراء ( همان، ص 144).

71 - قريه من اعمال الجزيره الخضراء بالاندلس ( همان، ص 340).

72 - صفح بنى الهزهاز: ناحيه من نواحى الجزيره الخضراء بالاندلس ( همان، ص 412).

73 - قصر عبدالكريم: مدينه على ساحل بحرالغرب قرب سبت؟ مقابل الجزير؟ الخضراء من الاندلس قد نسب اليه بعضهم. ( همان، ج 4، ص 360).

74 - قصركتام؟: مدين؟ بالجزير؟ الخضراء من ارض الاندلس ( همان، ج 4، ص 362).

75 - بالاندلس من اعمال الجزير؟ الخضراء ( همان ج 5، ص 10)

76 - مدين؟ بالاندلس عامر؟ من اعمال رى؟ سورها على شاطى البحر بين الجزير؟ الخضراء و المريه ( همان، ج 5، ص 43).

77 - ر. ك: ناجى نجار، جزيره خضرا و تحقيقى پيرامون مثلث برمودا، ترجمه: على اكبر مهدى پور.

78 - ر. ك: غلامرضا نظرى، جزيره خضرا تحريفى در تاريخ شيعه، بخش 14 و 15.

79 - جزيره الخضراء افسانه يا واقعيه ابوالفضل طريقه دار ص 013

80 - جزيره الخضراء افسانه يا واقعيه ابوالفضل طريقه دار ص 211.

الهام گرفته وبرگرفته از 1 - مجله علمى تخصصى انتظار موعود - ويژه امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف مجله شماره 21 و 2 - جزيره الخضراء افسانه يا واقعيه ابوالفضل طريقه دار



## ازدواج امام زمان (عج) قسمت چهارم

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت 6:ب. ظ روز 4/92

ازدواج امام زمان (عج) قسمت چهارم

در مقالات قبلی نظرات مختلف در مورد ازدواج امام زمان (عج) را منجمله ماجرای جزیره خضرا و روایاتی که نشان دهنده امر ازدواج امام زمان (عج) بودند را مورد بررسی قرار دادیم و ملاحظه کردیم که آنها برای اثبات امر ازدواج امام زمان (عج) در دوران غیبت به دلایل زیادی کافی و قاطع نبودند خصوصا که ملاحظه کردیم احتمال جعلی بودن داستان جزیره خضرا بسیار فراوان است....

در این مقاله به ادامه مبحث یاد شده میپردازیم و بقیه نظرات در مورد ازدواج امام زمان (عج) را بررسی خواهیم کرد امید است که گزافه گویی نکرده و مورد رضایت حضرت ولی عصر (عج) باشد... ان شاء الله

قواعد کلی واستحباب ازدواج:

یکی از مهمترین دلایل موافقین با ازدواج امام زمان (عج) اعتقاد به سنت پیامبر بودن آن است در زیر نظریه کلی کسانی که براین دیدگاه پای می فشارند را میخوانیم و میبینیم که آنها از آیات و روایات زیادی در این زمینه استفاده میکنند.

امر ازدواج سنت پیامبر است ودوری از آن در شان امام بزرگوارمان نیست و زن و فرزند داشتن حضرت با قواعد کلی روایات و ادعیه سازگار است. احکام کلی شریعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایجاب می کند که حضرت مهدی عجل الله فرجه نیز مانند دیگر پیشوایان معصوم علیهم السلام تشکیل خانواده داده، از سنت جد بزرگوار خود پیروی کند. (1) از طرفی اکنون که سالیان متمادی از عمر حضرت مهدی (علیه السلام) میگذرد، آیا می توان گفت: او مستحب مؤکد را ترک، و مرتکب مکروه شده است؟ هرگز نمیتوان اینگونه نتیجه گرفت، چرا که او امام است، و در عمل به مستحبات شرعی از همه مردم سزاوارتر است، پس او ازدواج کرده و دارای همسر میباشد.

آیات و روایات ازدواج:

ازدواج حب مؤکد و سنتی نبوی است. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به امر ازدواج و ترویج آن تأکید داشته و امت خود را به این امر تشویق و ترغیب می کردند و بارها فرموده اند: «نکاح کنید و با تشکیل خانواده بر تعداد خود بیافزایید، که من در روز قیامت به شما اگر چه فرزندی سقط شده باشد مباحثات می کنم» (2) در احکام دین ازدواج سنتی حسنه و مورد تأیید و عزوبت همسر نداشتن و مجرد بودن (مکروه است. از طرفی ازدواج نکردن، اعراض از سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، چرا که آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «نکاح سنت من است، و هر کس از آن اعراض کند از من نیست.» (3) یکتائی و بی همتائی ویژه ذات اقدس خداوند متعال است و پس، و همه موجودات عالم آفرینش، از ریز و درشت و از ذره تا کهکشان، زوج و جفت،

نر و ماده، و مثبت و منفی آفریده شده اند.

مثلا در آیات زیر آمده است:

(سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ )

؛ منزه است آنکه آفریده جفت ها را، همه آنها را، از آنچه می رویاند زمین و از خود ایشان و از آنچه نمی داند. (4)

انسان هم در آفرینش، بصورت زوج و جفت، و با همتا و همانند آفریده شده، و راحتی و آسایش او از رهگذر ازدواج متناسب تأمین می گردد:

(وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ )

؛ از نشانه های خداوند آن است که برای شما از خودتان جفت هائی آفریده تا بیارمید با آنان، و نهاده در میان شما دوستی و مهربانی را. همانا در این نشانه هائی است برای کسانی که می اندیشند. (5)

این سنت ازدواج با کشش و کوشش و ناز و نیاز در همه موجودات جریان دارد:

(فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا) ؛ (6)

آیا جز شیوه پیشینیان را منتظرند که هرگز نیابی شیوه خدا را دگرگونی و هرگز نیابی شیوه خدا را بازگشتی.

همچنین روایات فراوانی در رابطه با ازدواج و فرزنددار شدن از معصومان علیهم السلام وارد شده است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ :

مَا بَنَى بِنَاءً فِي الْإِسْلَامِ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ التَّرْوِيجِ؛ بنایی محبوب تر از ازدواج در نزد خدا بینان گذاری نشده است. (7)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ :

مَنْ تَزَوَّجَ احْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْآخَرِ؛ هر کس ازدواج کند نصف دین خود را بیمه کرده، و باید با خویشتن داری نصف دیگر را نگه دارد. (8)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

تَزَوَّجُوا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَّبِعَ سُنَّتِي فَإِنَّ مِنْ سُنَّتِي التَّزْوِيجَ؛ ازدواج کنید زیرا پیامبر فرمود: هر که دوست دارد از روش من پیروی کند؛ باید بداند ازدواج روش من است. (9)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

رَكَعَتَانِ يُصَلِّيَ هُمَا مُتَزَوِّجٌ أَفْضَلُ مِنْ رَجُلٍ عَزَبَ لَيْلَهُ وَيَصُومُ نَهَارَهُ؛ دو رکعت نماز کسی که ازدواج کرده برتر است از روزه داری و شب زنده داری کسی که ازدواج نکرده است. (10)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: رَذَّالٌ مَوْتَاكُمُ الْعُرَابُ، پست ترین مردگان شما عذب ها هستند. (11)

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ:

تَزَوَّجُوا فَإِنِّي مُكَاتِرٌ بِكُمْ الْأَمَمَ عَدَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّىٰ أَنْ السَّقَطُ لِيَجْنِي مَحْبِنَاءَ عَلِيٍّ بَابِ الْجَنَّةِ فَيُقَالُ لَهُ ادْخُلْ فَيَقُولُ لَا حَتَّىٰ يَدْخُلَ آبَايَ الْجَنَّةَ قَبْلِي، ازدواج کنید که من در فردای رستاخیز زیادی آمار شما را در میان امت ها خواستارم حتی آن جنین ناراس سقط شده خشمگین می آید و بر در بهشت می ایستد. به او گفته می شود: وارد شو.

پاسخ می دهد: وارد نمی شوم تا پدر و مادرم جلوتر از من وارد شوند. (12)

میرزا حسین نوری از کسانی است که اعتقاد دارد امام زمان (عج) ازدواج کرده، فرزندان دارند. این عالم بزرگ، در اثبات ادعای خود به جای استفاده از دلایل نقلی، از دلیل عقلی استفاده و در کتاب «النجم الثاقب» در پاسخ منکرین وجود اهل و عیال برای امام مهدی (علیه السلام) چنین استدلال نموده است:

«چگونه ترک خواهند کرد، چنین سنت عظیمه جد اکرم خود را با آن همه ترغیب و تحریص که در فعل آن و تهدید و تخویف در ترک آن شده و سزاوارترین

امت در اخذ به سنت پیغمبر، امام هر عصر است و تاکنون کسی ترک آن سنت را از خصائص آن حضرت نشمرده است. (13)

در کتاب دیگری به نام الشُّمُوسُ الْمَضِيئَةُ، درباره ازدواج حضرت مهدی (عج) آمده است: «اگر در این زمینه هیچ نقل و روایتی وجود نداشت، فقط همین مطلب که ما می دانیم که آن حضرت، با وجود سن زیاد، از نظر جسمی جولانی قوی بنیه هستند و نیز می دانیم که آن حضرت به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) عمل می نمایند، در قبول این ادعا که آن جناب همسر و فرزندان دارد، کافی است. (14) مرحوم نهاوندی می گوید: بالجمله بعد از اعتقاد به زندگی و غیبت آن بزرگوار و استحباب تَنَاحُح و تناسل و منع ار رهبانیت و عُزُوبَت؛ لابد آن حضرت را عیال و اولاد می باشد، و کثرت آن به سبب طول عمر چنانکه عادت اقتضاء می کند، باعث اختیار بلدی خاص است که خالی از غیر خواص باشد، تا ذکر آن حضرت چنانکه مقتضای حکمت غیبت است مستور بماند، و اولاد او هم به آسودگی خاطر زندگی کنند. پس گوی این شبهات، مخور و انکار وجود بلاد آن بزرگوار را افسانه شمار. (15)

سخنان موافقین این امر را خواندیم پس به طور کلی موافقین این سخن دلیل مزبور را به طور خلاصه شامل دو قسمت میدانند:

قسمت اول: ازدواج سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، و امری نیکو و مستحب شرعی است.

قسمت دوم: امام زمان (عج) لزوماً به این سنت و امر شرعی عمل میکند.

هر دو مقدمه نیازمند بررسی و تأمل است.

اما استحباب ازدواج (16) همانطور که در بالا دیدیم.

از آیات و روایات فراوانی استفاده میشود مانند: آیه شریفه (فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ) (17)

و آیه (وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ) زنان و مردان بدون همسر را به ازدواج یکدیگر در آورید و وسایل زناشویی بندگان و کنیزان نیکوکار را

فراهم کنید. (18)

و همچنین احادیث زیادی در مورد آن سخن گفته اند و بر تولید نسل و بقاء آن توصیه شده و کثرت مسلمین مایه مباحات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شمرده شده است.

با توجه به آیات و روایات فوق و وجود کلمات امر مانند «انکحوا» در آیات، و تشویق به ازدواج در روایات، و توصیه کردن در عمل به سنت رسول خدا، فقهای بزرگوار اسلام، استحباب شرعی ازدواج را استنباط کرده و بر طبق آن به استحباب (19)، و بعضی به استحباب مؤکد فتوی داده اند، و برخی آن را در شرایطی واجب میدانند (20)

و از سوی دیگر از عمومات و اطلاقات ادله استحباب ازدواج بدست می آید که:

اولاً: ازدواج چه به صورت دائم و چه به صورت غیر دائم (موقت) مستحب شرعی است.

ثانیاً: استحباب ازدواج مخصوص مشتاقان و کسانی که نیازمند به همسر میباشند نیست، بلکه شامل غیر مشتاقان و کسانی که در خود احساس نیاز به همسر نمیکنند نیز میباشد. (21)

چرا که علت این حکم شرعی در اشتیاق به جنس مخالف و یا اطفال (خاموش کردن (غریزه جنسی خلاصه نشده است، تا گمان شود ازدواج برای غیر مشتاقان استحباب ندارد، بلکه مواردی از قبیل: تکثیر نسل، و ابقاء نوع انسانی، و کثرت تعداد موحّدین، در استحباب شرعی ازدواج دخالت دارند. (22)

پس اگر ازدواج برای تأمین این اغراض هم باشد، از جهت شرعی مستحب است، و دارای مطلوبیت شرعی است.

بدیهی است که استحباب ازدواج فقط مختصّ به ازدواج دائم نیست، بلکه شامل غیر دائم و ملک یمین) کنیزان (نیز میشود. (23)

و به همین جهت اینگونه به نظر میرسد که تحقّق یک مرتبه از ازدواج در طول

عمر برای عمل کردن به این مستحب شرعی کافی است، اگر چه بنا به عللی (24) بین زوج و زوجه جدایی حاصل شده باشد.

اما با تأمل در روایاتی که در آن عزوبت) همسر نداشتن (مکروه دانسته شده است حتی برای مدتی اندک (25)، معلوم میشود که مقصود از استحباب ازدواج، استمرار آن تا پایان عمر است.

پس عمل کردن به استحباب ازدواج در صورتی کافی است که استمرار و دوام داشته باشد نه فقط صرف تحقق آن، همانطور که این استحباب فقط به داشتن یک همسر نیست بلکه تعدد آن نیز مستحب شرعی است. (26)

بنابراین در باره مقدمه اول) ازدواج سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، و امری مستحب است چنین نتیجه میگیریم:

1. ازدواج مستحب شرعی است، خواه نیاز به ازدواج باشد و خواه نباشد، خواه دائم و خواه موقت.

2. این استحباب دوام و استمرار دارد، و شامل تمام عمر انسان میشود.

3. تعدد همسر نیز مستحب شرعی است.

و اما مقدمه دوم) لزوم عمل امام (علیه السلام) به امر شرعی و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) (در اذهان سؤالاتی را به وجود می آورد، از جمله اینکه:

با کثرت امور مستحبی، آیا امام (علیه السلام) به همه آنها عمل میکند؟ یا اینکه از آن امور انتخاب کرده و گزینشی عمل میکند؟ آیا لزوم عمل به امور مستحب برای امام ضروری است؟

بدون تردید امامان مانند پیامبران چون هدایت مردم را بعهده دارند، و رهبران الهی محسوب میگردند، همیشه در عمل به احکام الهی پیشقدم بوده اند، و اساساً رسالت آنان ایجاب میکرد که اول خودشان عامل به احکام الهی باشند، و از دستورات الهی سرپیچی نکنند، و در صحنه عمل برای دیگران الگو و نمونه باشند،

لذا عمل نکردن به اوامری که حکایت از محبوبیت نزد خداوند دارد) خواه واجب و خواه مستحب (برای رهبران دینی مذموم است، و شأن و رسالت آنان اقتضاء دارد که آنها به دستورات واجب و مستحب عمل کنند، پس امام (علیه السلام) نیز به آنها عمل میکند.

بنابراین، دو نکته در لزوم عمل کردن امام به مستحبات وجود دارد.

1. هدایت و رهبری و الگوی کامل بودن برای مردم که ایجاب میکند امام در زندگی و معاشرت و در برخورد با دیگران به نحو احسن عمل کند، و در عمل به دستورات دینی) واجب و مستحب (پیشقدم باشد.

2. اقتضای شأن و منزلت انسان کامل ایجاب میکند که به مستحبات عمل کند ولی نکته دوم در رسیدن به مطلوب) امام پایبند به مستحبات شرعی است، و سزاوارتر از دیگران است (کافی است.

با توجه به دو مقدمه هایی که گذشت، عده ای معتقدند که امام زمان (علیه السلام) در عصر غیبت حتما ازدواج کرده و صاحب همسر و فرزند است.

نقد و بررسی:

مخالفین این نظریه دیدگاههای مختلفی را عنوان کرده اند من جمله:

1 زندگی امام زمان (عج) از دیدگاه های مختلف با دیگر امامان متفاوت است، از جمله طول عمر حضرت که امری غیر معمول و بر خلاف سنت جاری در بین افراد بشر و از جمله دیگر انبیای الهی و سایر معصومان (علیه السلام) است؛ به ویژه آن که در روایات آمده است که امام با وجود عمر طولانی به ضعف، سستی و پیری مبتلا نشده، جوانی و شادابی ایشان همیشه حفظ می گردد به گونه ای که همیشه به صورت جوانی چهل ساله یا کم تر باقی می ماند.

شیخ صدوق روایتی را در کتاب کمال الدین بدین مضمون نقل کرده است:

ص: 628



« ابصلت هروی از امام رضا (علیه السلام) پرسید: « نشانه های قائم در هنگام خروج، چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: از جمله نشانه های او این است که در حالی که سن زیادی دارد، از نظر چهره جوان است تا جایی که کسی که او را می بیند، می پندارد چهل سال یا کم تر دارد و به درستی از نشانه های او این است که با گذشت روزگار پیر نمی شود تا این که مرگش فرا رسد. » (27)

با توجه به این مساله که جسم مبارک حضرت، بر خلاف دیگران تحت تاثیر طبیعت نیست آیا نمی توان این احتمال را بیان کرد که غرایز حضرت نیز با سایر افراد بشر متفاوت است؟!!!

با در نظر گرفتن این احتمال، دیگر سخن افرادی مانند میرزا حسین نوری و مانند وی، در مورد ازدواج حضرت پذیرفتنی نیست. زیرا استدلال آنها بر اساس مقایسه حضرت با سایر معصومان بنا شده است. چنین مقایسه ای پیش از آن که به مسایل روحی و اعتقادی ارتباطی داشته باشد، به شرایط جسمی و غرایز طبیعی افراد مربوط است، در حالی که امام مهدی (عج) از این نظر با همه افراد تفاوت دارند.

2 گر چه این سخن که ازدواج سنت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است و امامان معصوم (علیه السلام) برای پیروی از سنت حضرت (صلی الله علیه و آله) سزاوارتر از همه هستند ادعای درستی است اما این گونه نیست که ازدواج، تنها سنت پیامبر اسلام باشد، سایر انبیا نیز چنین رفتار کرده اند و ازدواج، از همان نخستین لحظات آفرینش آدم و حوا سنت بود. اما بعضی انبیا هم این سنت الهی را رعایت نکردند، و پیامبرانی چون یحیی (علیه السلام) و حضرت عیسی (علیه السلام) هرگز ازدواج ننمودند. (28)

پس برخی اولیا و انبیای الهی از سر حکمت، مصلحت و شرایط ویژه، ازدواج نکردند و هرگز به دلیل ترک مستحب سرزنش نشدند. برخی از دانشمندان، در مورد ازدواج نکردن حضرت یحیی (علیه السلام) این گونه سخن گفته اند: « خداوند در قرآن، حضرت یحیی (علیه السلام) را با ذکر این نکته که او خود را در حصار قرار داده و از زنان دوری گزیده، ستایش کرده است. این سخن نشان دهنده برتری این کار نزد خداوند است، چون ازدواج برای مشتاق به آن مستحب است. بنابراین در صورتی ترک ازدواج

مورد ستایش قرار می‌گیرد که شخص هیچ اشتیاقی به ازدواج در خود احساس نکند. و بنا بر مصالحتی آن را ترک کند (29)

3 - از سویی دیگر، ازدواج پیامدهایی دارد و از جمله آن رعایت حقوق همسر است. رعایت این امر ممکن است برخی را از رسیدن به دیگر اهداف دینی بسیار مهم باز دارد.

4 - درست است که اقتضای شأن و منزلت انسان کامل ایجاب میکند که به مستحبات عمل کند، اما بدون تردید نکته اول در زمان غیبت امام (علیه السلام) موضوعیت ندارد، زیرا امام (علیه السلام) در رأی و منظر مردم نیست، و امامت وی در باطن است، نه در ظاهر. (30).

5 - اما نکته قابل توجه و مهمتر از همه این است که این استحباب با مسئله بسیار مهم غیبت و فلسفه آن در تعارض است.

از طرفداران ازدواج امام زمان (عج) می‌پرسیم اهمیت ازدواج که یک امر مستحب است بیشتر است یا امر بسیار مهم» امر به معروف ونهی از منکر «؟ به طور قطع پاسخ خواهند داد: امر به معروف مهمتر است. حال آیا امام عصر علیه السلام از این همه منکری که رخ می‌دهد خبر دارد یا خیر؟ به طور حتم می‌گویند: خبر دارد.

پس چرا نهی از منکر نمی‌کند؟ خواهند گفت: با مقام غیبت حضرت در تعارض است. حال این پرسش پیش می‌آید که واجبی به این مهمی در تعارض با غیبت ترک می‌شود، اما امر مستحب نه!

نه فقط امر به معروف، بلکه بسیاری از شئون امام است که به دلیل غیبت ایشان به صورت موقت ترک می‌شود.

با این که در روایت نبوی آمده است: «فمن رغب عن سنتی فلیس منی» (31). اما معنای حدیث این است که کسی که با آن به مخالفت برخیزد از من نیست. و بر ما روشن است که هر کس به دلیل هایی نتوانست ازدواج کند، به این معنا نیست که با آن مخالف است. مثلاً شخصی که به دلیل معلولیت جسمی و یا ذهنی نمی‌تواند ازدواج کند به معنای این نیست که با امر ازدواج مخالف است!!!

پس همانطور که گفتیم غیبت امام زمان (عج) از سنت ازدواج اهمیت بیشتری دارد و ترک سنت ازدواج با مقام عصمت منافات دارد. (32) پس اثبات ازدواج ایشان به اثبات عدم المانع نیاز دارد، نباید برای ازدواج حضرت هیچ مانعی وجود داشته باشد و کسانی که ادعای ازدواج امام زمان را دارند، تنها به وجود مقتضی استدلال می کنند در حالی که ازدواج امام زمان با مانعی مهم یعنی غیبت رو به رو است. در برخی از روایات، فلسفه غیبت حضرت مهدی (عج) ترس از کشته شدن بیان شده است.

مثلا در روایتی منسوب به امام صادق (علیه السلام) آمده است: «برای امام زمان غیبتی است. «و وقتی راوی از علت آن پرسید امام (علیه السلام) با دست به شکم خود اشاره فرمود، کنایه از این که ممکن است کشته شود. (33)

در روایتی دیگر نیز آمده است: «در قائم ما سنت هایی از انبیای گذشته وجود دارد... و سنتی که از موسی (علیه السلام) در او وجود دارد، خوف و غیبت است. (34)

از روایات ذکر شده می توان نتیجه گرفت که یکی از دلایل غیبت امام زمان عدم دسترسی به آن حضرت و عدم شناخته شدن ایشان است. پس هر امری که با این دو سازگار نباشد، در زندگی حضرت نخواهد بود. ازدواج از اموری است که با مسأله غیبت و ناشناس بودن حضرت سازگاری ندارد.

بنابراین، فلسفه غیبت، دوری و پنهان بودن از مردم است تا اینکه صدمه و گزند به او نرسد، و از شر دشمنان در امان بوده و هر چیزی که خلاف آن باشد، بر آن حضرت روا نیست، و ازدواج با این امر و فلسفه منافات دارد.

در نتیجه میتوان گفت: ازدواج کردن امری است مستحب و پسندیده و مهم، و حفظ اسرار و پنهان زیستی و حفظ جان از گزند دشمنان امری است اهم و مهمتر، و هر گاه امری دائر شود بین مهم و اهم، عقل اهم را برمیگزیند.

به عبارت دیگر مصلحت اهم و فلسفه غیبت بیشتر است از مصلحت ازدواج، لذا فلسفه غیبت مانعی است برای ازدواج و میتواند از فعلیت ازدواج جلوگیری کند، و حال که ازدواج مانع دارد، ازدواج نکردن آن حضرت نمیتواند به عنوان

اعراض از سنت تلقی شود، چون که وی اعراض نکرده، بلکه امر اهم را اختیار کرده است.

پس به طور کلی میتوان گفت چون مسأله غیبت اهم است و ازدواج مهم، ترک ازدواج با توجه به آن امر مهم تر اشکالی را ایجاد نمی کند و گاهی برای مصلحت بالاتر لازم و واجب نیز هست.

یک شبهه:

با عنایت به دلیل فوق ممکن است برخی در مقام جواب بگویند: خوف از کشته شدن مانعی برای ازدواج نمی تواند باشد زیرا تنها دلیل غیبت نیست و عواملی دیگر مثل به دنیا آمدن مؤمنانی که در صلب افراد کافر هستند، امتحان الهی، سرّی از اسرار الهی و غیره... وجود دارند و با توجه به موارد مذکور، و موارد دیگری که به عنوان فلسفه غیبت شمرده شده است، نمیتوان فلسفه غیبت را فقط در خوف از کشته شدن دانست که با ازدواج آن حضرت منافات داشته باشد؟!!

پاسخ:

در جواب این سخن باید گفت مواردی که به عنوان فلسفه ی غیبت از روایات قابل استفاده است که به چند نمونه ی آن اشاره شد، در عرض یکدیگر نیستند، به این معنا که اگر غیبت برای امتحان باشد، دیگر مسأله ی خوف و ترس از کشته شدن در آن نیست. بلکه اینها در طول یکدیگرند، لذا نمی توان با بیان موارد دیگر فلسفه ی غیبت قائل به ازدواج امام (علیه السلام) شد. چون در عین این که غیبت برای ترس از کشته شدن است، برای امتحان کردن بندگان و معتقدین به آن حضرت نیز می باشد که این هم جای استبعاد ندارد، به عبارت دیگر فرضیه ترس از کشته شدن در تمام موارد دیگر نیز جاری است.

**نظریه دوم: امام زمان (عج) ازدواج نکرده و فرزندی هم ندارد**

ص: 632

امام زمان (عج) ازدواج نکرده و فرزندی هم ندارد:

برخی با استفاده از دلایل بالا و مقالات قبلی معتقدند که اساساً آن حضرت ازدواج نکرده است و همسر اختیار کردن برای حضرت مهدی علیه السلام با فلسفه غیبت در تعارض است، و بسیار بعید است آن حضرت ازدواج کرده باشد.

و علاوه بر دلایل قبلی سه دلیل مهم را برای خود بیان میکنند

1 - روایاتی که با صراحت وجود فرزند را از آن حضرت نفی می کند:

این عده، روایاتی را که بر ازدواج و فرزند داشتن امام (عج) دلالت دارند، ضعیف می شمردند و قابل استناد ندانسته اند. از سوی دیگر تمامی روایاتی که بیان شده دلالت بر وجود فرزند و همسر امام زمان (عج) دارد نشان دهنده این نیست که امام زمان قبل از ظهور ازدواج نموده و فرزند دارد؛ یعنی این دسته روایات تنها دلالت بر همسر و فرزند داشتن امام زمان دارند، ولی اثبات نمیکند امام قبل از ظهور زن و فرزند دارد. از سوی دیگر این روایات با آن دسته از روایات که داشتن فرزند و همسر را از امام نفی می کنند، تعارض دارد.

علامه محمد تقی شوشتری درباره فرزنددار بودن امام زمان عجل الله فرجه نوشته است: «باید گفت: در هیچ خبری وارد نشده است که آن حضرت، پیش از ظهور فرزند داشته باشد، و در خصوص فرزنددار شدن آن امام، پس از ظهور هم اختلاف است». (35)

من جمله:

1 - مسعودی در «اثبات الوصیه» (نقل کرده:) در محضر امام رضا علیه السلام، علی بن حمزه، ابن سراج و ابن ابی سعید مکاوی وارد شدند. علی بن ابی حمزه آغاز به سخن کرده، گفت: برای ما از پدرانمان نقل شده که تمام وظایف امام پس از

ص: 633

رحلت، به امامی مانند او منتقل می شود. امام رضا علیه السلام به او فرمود: خبر بده مرا از حسین بن علی علیهما السلام امام بود یا نه؟ گفت: امام بود. حضرت فرمود: پس چه کسی جانشین او شد؟ عرض کرد: علی بن حسین علیهما السلام. این پرسش و پاسخ ادامه یافت تا این که ابن ابی حمزه گفت: «إنا روينا أن الإمام لا يمضى حتى يري عقبه»؛ برای ما روایت شده که امام در نخواهد گذشت تا این که جانشین و نسل خود را ببیند. امام رضا علیه السلام فرمود: «أما رويتم في هذا الحديث غير هذا»؛ آیا در این روایت بیش از چیزی برای شما گفته نشده؟ گفت: نه.

حضرت فرمود: «بلى والله لقد رويتم فيه إلا القائم...»؛ بله، به خدا سوگند برایتان روایت شده "مگر قائم".... ابنی حمزه) با حالتی شبیه اعتراض (گفت: این قسمت در حدیث است؟! امام رضا علیه السلام فرمود: «ویلك كيف اجترأت علی بشيء تدع بعضه»؛) وای بر تو چگونه به چیزی که بخشی از آن را نادیده گرفته ای، بر من احتجاج کنی. (36) عرض کرد فدایت شوم درست فرمودی شنیدم که جدت چنین گفت. «لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَلَهُ عَقِبٌ إِلَّا الْإِمَامُ الَّذِي يَخْرُجُ عَلَيْهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ لَا عَقِبَ لَهُ»؛ (37) افزون بر مسعودی، کشی در رجال خود (38) و شیخ طوسی در «اختیار معرفة الرجال» (39). نیز این روایت را با اندکی تفاوت آورده اند.

روشن است که این روایت، نه فقط داشتن فرزند برای حضرت مهدی علیه السلام را در دوران غیبت منتفی می داند، بلکه در تمامی عمر آن حضرت چنین می داند..

(40)

شیخ طوسی در کتاب الغیبه، نزدیک به همین مضمون را در روایتی دیگر آورده است: «حسن بن علی خزاز گفت: علی بن ابی حمزه وارد بر امام رضا علیه السلام شد. پرسید: آیا شما امام هستی؟ حضرت فرمود: آری. علی بن ابی حمزه گفت: از پدر بزرگ شما جعفر بن محمد شنیدم که: امامی نیست مگر این که فرزندی دارد.

امام فرمود: آیا فراموش کردی یا خود را به فراموشی زدی؟ این چنین که گفتمی نفرمود، بلکه ایشان فرمود: «امامی نیست مگر این که فرزندی داشته باشد مگر امامی که حسین بن علی برای او خارج می شود) رجعت می کند (. پس همانا او

ص: 634

فرزندی نخواهد داشت. علی بن ابی حمزه گفت: راست فرمودی. این چنین فرمود جد بزرگوار شما. (41)

واضح است که مقصود، اشاره به رجوع امام حسین علیه السلام و خروج آن حضرت از قبر در زمان امام مهدی (عج) می باشد، چون در احادیث زیادی قبل از این روایت آمده است که امام حسین علیه السلام وقت وفات حضرت مهدی (عج) برای غسل دادن آن حضرت، برمی گردند. (42)

2 - روایاتی که حضرت خضر را کسی معرفی کرده که وحشت تنهایی حضرت مهدی علیه السلام را در دوران غیبت، برطرف می سازد و حال اگر آن حضرت زن و فرزند داشت، نیازی به ملازم و همراه نبود. امام رضا علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْخَضِرَ شَرِبَ مِنْ مَاءِ الْحَيَاةِ فَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ... وَسَيُؤْنِسُ اللَّهُ بِهِ وَحَشَهُ قَائِمًا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي غَيْبَتِهِ وَيَصِلُ بِهِ وَحَدَّثَهُ» «خضر علیه السلام از آب حیات نوشید و او زنده است... خداوند به واسطه او، تنهایی قائم ما را در دوران غیبتش به انس تبدیل کند و غربت و تنهایی اش را با وصلت او مرتفع سازد.» (43)

3 - در روایات فراوانی از آن حضرت با القاب فرید) تک (و وحید) یگانه (یاد شده است و این با زن و فرزندداشتن منافات دارد. (44)

4 - دسته ای از روایات، همراهان حضرت را در دوران غیبت، فقط سی تن از یاران خاص ایشان ذکر کرده است، و سخنی از همراهی زن و فرزند ایشان با وی نکرده است. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: «صاحب این امر از غیبتی ناگزیر است و در غیبت خود ناچار از گوشه گیری و کناره جویی از دیگران است و طیبه) مدینه (، خوش منزلی است و با وجود سی تن) به همراهی سی نفر (در آن جا وحشت و ترسی نیست.» (45)

5 - زنی که لیاقت و شایستگی و به اصطلاح هم کفو آن حضرت باشد وجود ندارد.

6 - ازدواج امام (علیه السلام) با فلسفه غیبت سازگاری ندارد، زیرا لازمه ازدواج داشتن همسر و فرزند است، و این امر باعث میشود که حضرت شناخته شده و

اسرارش فاش شود. از سوی دیگر غیبت به معنای خفای شخص است، یعنی ناشناس بودن نه نامرئی بودن، در حالی که با ازدواج کردن شناخته میشود، و حد اقل شناخته شدن شناسایی وی توسط همسرش میباشد.

نقد و بررسی:

همانطور که دیدیم نظرات مختلفی در مورد ازدواج امام زمان (عج) وجود دارد

که هرکدام از آنها قابل تامل است برای نتیجه گیری سخنی از سید محمد صدر را می آوریم و بررسی میکنیم:

سید محمد صدر، در پاسخ به این پرسش که آیا امام زمان ازدواج کرده اند یا نه، چنین آورده است:

« این سخن از دو راه قابل پی گیری است: ابتدا از راه قواعد کلی و عامی که نزد ما پذیرفته شده و دوم از راه بررسی مفاد روایاتی که بر این مطلب دلالت دارند. از راه نخست نیز پاسخ مثبت یا منفی به پرسش بالا در گرو انتخاب یکی از دو وجهی است که در باب چگونگی غیبت آن حضرت مطرح می شود. حال اگر غیبت آن حضرت به معنای مخفی بودن جسم مبارک حضرت از دیده ها باشد به گونه ای که اگر در میان انبوه جمعیت باشد، آن ها ایشان را نمی بینند، اما حضرت مهدی (عج) آنها را می بیند، در این صورت، حضرت ازدواج نکرده اند و تا هنگام ظهور، مجرد خواهد زیست. این کلام گزافی هم نیست، زیرا ازدواج امری است که باعث ظاهر شدن و در انتظار قرار گرفتن می شود و این همان چیزی است که حضرت باید از آن اجتناب کنند. این فرض که حضرت تنها برای همسر خود آشکار شده است و از دیگران مخفی خواهند بود، اگر چه امکان عقلی دارد، ولی بسیار بعید و فرض باطلی است. زیرا زنی که به این درجه از کمال رسیده است که امام مهدی (عج) هویت واقعی خود را از او مخفی نکرده، هیچ خطری از ناحیه او متوجه آن حضرت نمی گردد، به یقین یکی از یاران خاص آن حضرت بوده، از بالاترین درجات

ص: 636



اطمینان بهره مند خواهد بود. چنین زنی در بین زنان عالم یافت نمی شود، چه رسد به این که بگوییم در هر عصری یک زن با این ویژگی وجود دارد. از سوی دیگر، اگر غیبت حضرت مهدی را به پوشیدگی عنوان آن حضرت بدانیم، بدین معنا که آن حضرت به صورت ناشناس در بین مردم زندگی می کنند، در این صورت، ازدواج آن حضرت با غیبت ایشان منافاتی نداشته، یکی از آسان ترین کارها است، زیرا ازدواج حضرت به صورت مخفی و با هویتی ناشناس صورت گرفته، همسر آن حضرت نیز در طول مدت عمر خود از هویت واقعی ایشان آگاه نخواهد شد. اگر هم به خاطر بعضی ویژگی های حضرت یا به خاطر پیر نشدن چهره ایشان، پس از گذشت سال های طولانی، به چاره اندیشی ساده ای مشکل را حل می کند، او را طلاق می دهد. یا از شهر محل زندگی خود با او، دور شده، به مکان دیگری کوچ کرده، و زندگی جدیدی را آغاز و دوباره ازدواج می کنند. اکنون که ثابت شد ازدواج حضرت در عصر غیبت ممکن است شاید بگوییم این امر تحقق یافته، آن حضرت در مدت غیبت کبری ازدواج کرده یا می کنند، زیرا تنها در این صورت است که به سنت موکد اسلام، یعنی ازدواج عمل شده و ایشان به پیروی از سنت اسلامی سزاوارتر هستند؛ به ویژه اگر معتقد شویم که معصوم (علیه السلام) تا جایی که ممکن است، به مستحبات عمل و مکروهات را ترک می کند. بنابراین، ممکن دانستن ازدواج آن حضرت، در عصر غیبت، ما را قانع می نماید که آن حضرت، در دوران غیبت، ازدواج کرده اند. (46)

هم چنین بعضی از نویسندگان دیگر نظیر سید حسن ابطحی نیز چنین سخنانی را در کتاب های خود آورده اند. (47)

سخن بالا را خواندیم اما از دیدگاه محققان برخی از نکات سخنان شهید صدر تامل برانگیز است:

1 سخن شهید صدر در معنای غیبت به دو صورت ناشناسی) مردم او را می بینند ولی نمی شناسند (و ناپیدایی) جسم و شخص او دیده نمی شود (و بنا کردن مسأله ی ازدواج را بر ناشناسی، سخن جامع و فراگیری نیست، چون

نمی توانیم به ناشناسی به تنهایی و یا به ناپیدایی آن حضرت قطع پیدا کنیم، چرا که ممکن است آن حضرت گاهی ناشناس باشد و گاهی ناپیدا، همانطور که این برداشت از روایات نیز قابل استفاده است. به نظر می رسد که ازدواج آن حضرت به صورت ناپیدایی امری ممکن باشد برخلاف شهید صدر که آن را غیر ممکن می داند، زیرا ناپیدایی امری همیشگی برای امام (علیه السلام) نیست، و از سوی دیگر همانطور که برای همراهان و خواص غائب نیست برای همسر خود نیز می تواند غائب نباشد. پس آن چه ایشان دو نوع غیبت می دانند، بیش از یک نوع نیست؛ به این معنی که جمع بین هر دو نوع، ممکن به نظر می رسد؛ حضرت در بعضی از مواقع غیبتشان، از نوع اول و در مواقع دیگر، از نوع دوم بوده اند و در روایات نیز هر دو صورت غیبت ذکر شده است. (48)

2 شهید صدر معتقد است زنی که لیاقت و شایستگی و به اصطلاح هم کفو آن حضرت باشد در عالم وجود ندارد، صدور این سخن از ایشان جای تعجب است، اگر شایستگی را تنها به معنای عصمت بدانیم، سخن ایشان درست خواهد بود و در غیر این صورت، چگونه می توان ادعا کرد که زنی با فضیلت، شایسته و رازدار در بین این همه زن وجود ندارد؟! تنها در صورتی این حرف درست خواهد بود که رسیدن زن به جایگاه عظیم معنوی و کسب مقامات ایمانی غیر ممکن باشد و روشن است این گونه نیست و در طول تاریخ زنان با فضیلت و عالی مقام وجود داشته اند. در بین یاران ویژه مهدی (ع) نیز پنجاه زن وجود دارد. (49)

از طرفی زنان با فضیلت همیشه در طول تاریخ وجود داشته اند زنانی همچون حضرت مریم (علیها السلام) و آسیه همسر فرعون که در قرآن کریم الگوی دیگران شمرده شده اند (50) و یا مانند حضرت خدیجه همسر پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده اند.... پس در همه اعصار زنان با فضیلت یافت میشود آیا اینگونه زنان که لیاقت واقع شدن در زمره اصحاب خاص را دارند و محرم خیلی از اسرار هستند، لیاقت همسری آن حضرت را ندارند؟ چه مانعی دارد که امام (علیه

السلام (از میان آنان زنی را به همسری برگزیند؟ همسری که راز دار آن حضرت باشد و هویت ایشان را افشاء نکند.

در روایات متعددی به این نکته اشاره شده است که گروهی از افراد مؤمن و پرهیزگار که از نظر مراتب معنوی رتبه های بلندی دارند در دوران غیبت امام مهدی علیه السلام را همراهی می کنند. امام باقر علیه السلام در این باره فرموده اند: «و ما بثلاثین من وحشه» امام مهدی علیه السلام با وجود سی نفر تنها و بی مونس نخواهد بود. «بر این اساس اگر ارتباط و همراهی این گروه با آن حضرت به شناسایی ایشان در میان مردم منجر نمی شود که نمی شود پس این امکان هم وجود دارد که حضرت همسری از بین آنها داشته باشند و در عین حال به زندگی غایبانه ایشان هم لطمه ای وارد نشود به تعبیر دیگر همسر حضرت نیز از نظر مراتب معنوی حائز رتبه های بالایی باشند و امر حضرت را مخفی نگاه دارند.

3 - این که گفته میشود که غیبت امام مهدی علیه السلام غیبت شخص نیست غیبت شخصیت است یعنی اینگونه نیست که به شکل معجزه گونه بدن حضرت به چشم ها دیده نشود بلکه آن حضرت در میان انسان ها زندگی می کنند دیده می شوند و می بینند اما از آنجا که هویت ایشان بر مردم مخفی است دیده شدن آن حضرت به شناسایی شخصیتشان منجر نمی شود بنابراین این احتمال هم احتمال معقولی است که امام مهدی علیه السلام ازدواج کرده باشند بدون اینکه همسر ایشان از هویت واقعی آن حضرت مطلع باشند و از این رو ازدواج امام مهدی علیه السلام به شناخته شدن و در نتیجه به برگردن گرفتن بیعت ظالمان منجر نخواهد شد.

و اینکه امامی که بنابر مصلحت الهی از نظرها غایب است به حکمت بالغه خدای بزرگ و قدرت او، قادر خواهد بود که نهان زیستی و چگونگی ارتباط با خانه و خانواده را هم از مردم پنهان سازد و اگر بر بالین مریضی از خانواده اش حاضر شد و یا کسی را دفن کرد به سبکی انجام وظیفه کند که دیگران متوجه نشوند که او امام عصر (عج) است. اما به اعتقاد موافقین عدم ازدواج امام زمان شاید سخنان بالا

سخن درستی باشند اما یک مشکل اساسی و مهم دارند

برخی محققان عنوان کرده اند که این مسأله افزون بر آن که دلیل محکمی ندارد اشکال اساسی آن این است که این همه اولاد و اعقاب بالاخره روزی در جست و جوی اصل خویش می افتند و همین کنجکاوی و جست و جو مسأله را به جایی باریک می کشاند که با فلسفه غیبت حضرت نمی سازد.

در این جا این یک مشکل دیگر هم پیش می آید که همسر حضرت مانند ایشان باید عمر طولانی داشته باشد، که بر عمر طولانی همسر حضرت دلیلی نداریم و یا این که بگوییم همسر حضرت بعد از مدتی از دنیا رفته است. (51)

داشتن فرزند معمولاً همراه با شناخته شدن آن حضرت و روشن تر شدن وضع ایشان است، زیرا سال های اندک و بلکه بیست یا سی سال را می توان به صورت ناشناس، همراه همسر زندگی کرد، ولی دور بودن و ناشناخته ماندن از ذریه و فرزندان مشکل است، زیرا آن ها - یا لاقلاً برخی از آن ها - می خواهند پدر خود را بشناسند و حسب و نسب خود را بدانند و لذا پیوسته آن حضرت زیر نظرشان بوده و مورد شناسایی قرار می گیرد و لذا نمی تواند برای زمانی طولانی خود را از دیده ها مخفی نگاه دارد و کسی از راز او آگاه نشود. بعد از گذشت پنجاه و یا هفتاد سال، وقتی فرزندان ملاحظه کردند که آثار پیری در او ظاهر نشده و هم چنان جوان باقی مانده است، لاقلاً این احتمال به ذهن آن ها راه پیدا می کند که نکند وی حضرت مهدی علیه السلام است و فردی استثنایی است که باید درباره ی او تحقیق بیش تری بشود. این جست و جو و پی گیری خلاصه به نتیجه می رسد و احتمال شناخته شدن آن حضرت در میان هست و این مطلب با غیبت و پنهانی امام علیه السلام منافات دارد، و اگر همه ی اولادش مراقب و مواظب از او را چندین نسل پی گیری کنند به طور حتم وضع حضرت روشن خواهد شد.

یک فرض دیگر هم هست و آن، این که: حضرت مهدی علیه السلام با زن و فرزندانش زندگی می کند و به پیری می رسد و آثار پیری در او پدیدار می گردد، و آن گاه از دیده ها پنهان می شود و به طور معجزه آسا جوانی خود را باز می یابد و بار

دیگر ازدواج جدیدی می کند و این وضع را همین طور ادامه می دهد.

این فرض بیهوده ای است و چندین اعتراض بر آن وارد است که مهم ترین آن همین است که این مسئله با قانون معجزه منافات دارد، چرا که ازدواج کردن و اولاد داشتن، ارتباطی با هدایت مردم ندارد تا بدان جهت معجزه ای روی دهد.

4 سخن شهید صدر، درباره طلاق دادن زنان و انتساب چنان رفتاری به حضرت، آنهم به شکلی غیر منتظره پذیرفتنی نیست؛ چگونه ممکن است امام معصوم (علیه السلام) که از همه انسان ها پایبندی بیشتری به احکام الهی و عدالت دارند، با همسران خود چنین رفتار کنند؟! آیا این گونه طلاق دادن زنان یا رها کردن ناگهانی آنها خشنودی خداوند را در پی خواهد داشت؟!

ممکن است گفته شود که ازدواج موقت برای حضرت مهدی (عج) به صورت ناشناس، ممکن بوده و چنین مشکلاتی را به دنبال نخواهد داشت. در پاسخ باید گفت که با توجه به طول عمر امام مهدی (عج) ایشان چه تعداد از زنان را باید به عقد موقت خویش در آورند تا همسر داشته باشند و مشکلی از ناحیه آنان برای آن حضرت ایجاد نشود؟ از سوی دیگر، با توجه به مخفی بودن جا و مکان حضرت که در روایات بسیاری مورد تاکید قرار گرفته است، چگونه حضرت با زنان متعدد پیمان ازدواج موقت بسته، با آنان در ارتباط خواهد بود؟ نکته پایانی این که با وجود خصوصیات برجسته اخلاقی و جذایت حضرت بسیار احتمال دارد که زنی، پس از اتمام مدت، بسیار دلپسته شده، تقاضای ادامه زندگی داشته باشد. در این صورت پاسخ امام (عج) چه خواهد بود؟

یک مساله:

اما آن چه که راجع به فرمانروایی و حکومت فرزندان مهدی علیه السلام بعد از آن حضرت گفته می شود نیز مورد شک و تردید است.

شیخ مفید (ره) می گوید: بعد از حکومت حضرت مهدی علیه السلام برای هیچ

ص: 641

کس حکومتی نخواهد بود مگر مطلبی که در روایتی آمده و حاکی از آن است که فرزندان حضرت، اگر خدا بخواهد، پس از او قیام خواهند کرد، ولی همان طور که ملاحظه می شود قیام فرزندان حضرت به طور قطع و جزم در روایت نیامده است، برعکس اکثر روایات دلالت دارند بر این که « مهدی امت از دنیا نخواهد رفت مگر چهل روز قبل از قیام قیامت که در این چهل روز فرج (52) و نشانه های خروج مردگان از قبور و برپایی قیامت برای رسیدگی به حساب خلائق خواهد بود. » (53)

عبارت مرحوم طبرسی هم تقریباً مشابه عبارت مفید (ره) است با این تفاوت که او در جمله ای می گوید: « در روایت صحیح وارد شده که بعد از حکومت قائم علیه السلام برای هیچ کس حکومتی نخواهد بود... » (54)

و مرحوم بیاضی هم بعد از این که روایت نقل شده از ابن عباس و انس را توصیف به شاذ می کند - روایتی که ظاهرش بر حکومت بعد از مهدی علیه السلام دلالت دارد - می گوید: « در اکثر روایات آمده که آن حضرت فوت نمی کند مگر چهل روز قبل از قیامت و در این چهل روز حالت نابسامانی و نشانه های خروج مردگان برای رسیدگی به حساب آن ها آشکار خواهد بود. » (55)

ایشان هم چنین بعد از نقل روایتی با این مضمون که « بعد از ائمه اثناعشر، دوازده مهدی دیگر خواهد بود » می فرماید: « روایت قائل به دوازده مهدی بعد از دوازده امام، نادر و مخالف روایات صحیح و مشهور و متواتر است، چون روایات مشهور دلالت دارند بر این که بعد از قائم آل محمد (عج) دولتی نخواهد بود و آن حضرت از دنیا فوت نخواهند کرد مگر چهل روز که در آن آشفتگی و نشانه های خروج مردگان و برپایی قیامت آشکار خواهد بود. » (56)

از طرفی لازم به ذکر است که اگر قرار بود دوازده مهدی دیگر داشته باشیم سلسله امامت به دوازده نفر ختم نمیشد و امامان بیشتری داشتیم خب این غیر ممکن است!!!! و هرکس چنین سخنی بگوید بیهوده گفته است

مرحوم حر عاملی نیز درباره ی روایات فوت حضرت مهدی علیه السلام قبل از چهل روز - که به آن اشاره شد - می فرماید: « خبر وفات حضرت مهدی علیه

السلام چهل روز قبل از قیامت از طرق گوناگونی روایت شده که منابع آن، در حال حاضر پیش من نیست. (57)

شاید مقصود حر عاملی (ره) روایاتی باشد با این مضمون که می گوید: «زمین از حجت خدا خالی نخواهد بود و حجت خدا از زمین قطع نخواهد شد مگر چهل روز قبل از قیامت. (58)

علاوه بر آن می توان مضمون آن ها را با روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده تأیید کرد، حضرت صلی الله علیه و آله در آن روایت می فرماید: «دوازده خلیفه بعد از من خواهند بود که همگی آن ها از قریش هستند. (از حضرت سؤال شد:» پس از آن چه خواهد شد؟ «فرمود:» پس از آن آشفته گی و نابسامانی خواهد بود. (59)

به طور کلی از بعضی نقل ها روشن می شود که اعتقاد به این نکته جزء اعتقادهای شیعه بوده است؛ به عنوان نمونه، عبدالله بن جعفر حمیری می گوید:

« من و شیخ ابو عمر - رحمه الله - نزد احمد بن اسحاق بودیم، پس احمد بن اسحاق با چشم به من اشاره کرد که از او درباره مسئله جانشینی سؤال کنم که من خودم در آن شک و تردید ندارم. اعتقاد و دین من این است که: زمین از حجت برداشته و درهای توبه بسته خواهد شد.... (60)

و البته مقصود از حجت، امام علیه السلام می باشد همان طور که از سیاق این خبر و هم چنین روایت های دیگر به دست می آید که: زمین از حجت خالی نخواهد بود. (61).

و باز از جمله روایاتی که دلالت بر عدم وجود حکومت بعد از حضرت مهدی علیه السلام می کند روایاتی است که می گوید: اگر حتی دو نفر بر روی زمین باقی بمانند یکی از آن ها امام خواهد بود. (62)

بعد از ملاحظه مطالبی که گذشت ما نمی توانیم آن چه را که در مورد فرزند داشتن امام در روایت جزیره ی خضرا یا غیر آن گفته می شود تأیید کنیم یا به روایاتی که به عنوان « نادر و شاذ » توصیف شده اند اطمینان نماییم؛ روایاتی که می

گویند: برای حضرت فرزندان است که پس از او به حکومت خواهند رسید.

البته تردید ما در مورد فرزند داشتن حضرت قبل از ظهور، مستند به دو روایتی است که قبلاً ذکر کردیم.

و تردید ما در مورد حکومت فرزندان آن حضرت بعد از او، به روایت سوم مستند است، مخصوصاً با توجه به انکار قطعی بزرگانی که فرمودند: روایات صحیحی داریم که دلالت بر نفی وجود فرزند برای امام می کند.

### **نظریه سوم: ازدواج انجام گرفته، ولی اولاد ندارد**

ازدواج انجام گرفته، ولی اولاد ندارد:

عده ای به دلیل مواجهه با اشکالاتی که بر زن و فرزند داشتن حضرت ذکر شده، گمانه وسطی را برگزیده اند؛ به این بیان که حضرت به دلیل عمل به سنت پیامبر ازدواج کرده، ولی به دلیل مصون ماندن از مشکلات فرزند داشتن، دارای فرزند نیست و معتقدند لازمه ازدواج، داشتن فرزند هم نیست که سؤال شود فرزندان در کجا زندگی می کنند؟ بلکه ممکن است ازدواج کرده باشد ولی دارای فرزند هم نباشد و نداشتن فرزند نیز برای آن حضرت نقص نیست، چرا که وی می تواند صاحب فرزند شود، ولی به دلیل انجام مأموریت الهی و حفظ خود از شناسایی دیگران، می تواند با اختیار خود صاحب فرزند نشود.

شهید صدر، در ادامه، نتیجه می گیرد که: «آنچه از قواعد عالم به دست می آید، این است که حضرت مهدی (عج) به احتمال فراوان در دوران غیبت، ازدواج کرده اند، ولی فرزند ندارد. این امر به دو دلیل وجود کم و کاستی در ایشان یا همسرشان نیست، بلکه به این خاطر است که خدا چنین می خواهد یا به این دلیل است که حضرت مهدی (عج) به خاطر رازداری، نخواستند صاحب فرزند شوند. (63)



در پاسخ باید گفت علاوه بر تمامی مسائل و مشکلاتی که قبلاً برای ازدواج همسر بیان کردیم

یکی دیگر از اشکالات سخنان صاحب کتاب «الشموس المضيئه» این است که تنها اختیار همسر سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به شمار می رود و فرزند داشتن در اختیار افراد نیست که در شمار سنت قلمداد شود. خداوند در قرآن فرمود: «ما بعضی از انسانها را عقیم قرار دادیم و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز با وجود زنان متعددی که داشتند تنها از دو تن از آنان صاحب فرزند شدند. «اگر گفته شود که امام معصوم از هر نقصی مبرا است و عقیم بودن نقص است، با این حال، اگر همسر امام (عج) نازا باشد، امام فرزندی نخواهد داشت، همان گونه که بیشتر همسران پیامبر نازا بودند و این امر برای معصوم نقص شمرده نمی شود. امام رضا (علیه السلام) نیز تا 47 سالگی صاحب فرزند نشدند و عده ای از افراد سست ایمان در امامت ایشان به شک و تردید افتادند. با این حال، مصلحت الهی در این بود که امام جواد (علیه السلام) در کودکی به امامت برسند و به همین دلیل، امام رضا (علیه السلام) در سال های پایانی عمر خویش، صاحب فرزند شدند و این موضوع نیز امتحانی برای مومنان به شمار می رفت.

پس چه بسا امام زمان (عج) نیز در دوران بعد از غیبت صاحب فرزند شوند...

### نظریه چهارم: آیا سکوت بهتر نیست؟

گروهی دیگر می گویند نباید به اینگونه مباحث پرداخت و نهایتاً باید توقف کرد، و در جواب این نوع سؤالات کلمه «و» نمیدانم «و» نمیدانیم «را بر زبان جاری می کنند، چرا که اصل ازدواج یا عدم ازدواج حضرت جزء اعتقادات ما نیست، زیرا در مباحث اعتقادی ما نیامده است که باید معتقد شویم به امام زمانی که ازدواج کرده یا نکرده است، این نوع موضوعات از مسائل شخصی است که معمولاً در روایات نیامده و کسی هم به آن نپرداخته است، حتی امام عسکری (علیه السلام) نیز در رابطه با ازدواج فرزندش چیزی نفرموده است.

نگاه اجمالی به تاریخ غیبت صغری و کبری حاکی از وجود نداشتن چنین مسائلی است، و حتی کسانی که توفیق لیاقت ملاقات با آن حضرت را یافته اند، هیچگونه سؤالی درباره ازدواج آن حضرت از آنها صادر نشده است، و غالباً به دلیل مشکلات فراوان یا نیازهای مادی و معنوی و یا پرسیدن مسائل علمی از این گونه سؤالات غافل بوده اند، گرچه اساساً سؤال نکردن از ازدواج طبیعی است چرا که خیلی اوقات پیش می آید که سالها با اشخاص و دوستان زیادی آشنا هستیم ولی لزومی نمی بینیم که از زندگی شخصی او سؤال کنیم، مثلاً بگوییم آیا همسر دارید؟ اگر دارید دختر چه کسی است؟ آیا فرزند دارید؟ جنسیت آنها چیست؟ و... لذا اساساً لزومی ندارد که از این گونه امور مطلع شویم و این مسائل در زندگی ما نیز هیچ تاثیری ندارد، و به دلیل اطلاع نداشتن مورد مؤاخذه قرار نمی گیریم.

نقد و بررسی:

همانطور که قبلاً نیز گفتیم درست است که اینگونه مسائل جنبه شخصی دارند، و دانستن یا ندانستن آن تأثیری در زندگی ما ندارد، ولی امامان ما مانند انسانهای عادی نبوده اند که بی تفاوت از کنارشان بگذریم، زیرا آنها هادیان و رهبران دینی و اجتماعی مردم هستند که طبق نصوص متعدّد از آیات و روایات، دارای مقام عصمت و مصونیت از خطا و اشتباه می باشند.

لذا دوستان و شیعیان آن حضرت دوست دارند سیره و روش آن امام را در مسائل خانوادگی و شخصی نیز بدانند و به ابهامات و یا سؤالات احتمالی ذهن خویش پاسخی مناسب بدهند. و این مسأله مختص به امام مهدی (علیه السلام) نیست، همانطور که هنوز عدّه ای می پرسند: چرا امام حسن مجتبی (علیه السلام) با جعده ازدواج کرد؟ یا چرا امام جواد (علیه السلام) با امّ الفضل دختر مأمون یعنی کسی که قاتل پدرش بود ازدواج کرد؟ آیا از آنها فرزندی باقی ماند؟ و... امام عصر (علیه السلام) نیز از این قاعده مستثنی نیست، بلکه قضیه برعکس است، و حساسیت در امام زمان (علیه السلام) که مهدی موعود است، و قیام خواهد کرد، و

ص: 646

حکومت جهانی را تشکیل خواهد داد، و... بیشتر است. خصوصاً این مساله زمانی بیشتر اهمیت پیدا میکند که در زمان حاضر بسیاری از افراد هستند که خود را همسر و یا از فرزندان حضرت معرفی میکنند و با سوءاستفاده از اعتقادات پاک عده ای از مردم داشته های مذهبی و معنوی و خصوصاً مادی آنها را به تاراج میبرند!!! و ما هر از چند گاهی شاید این مساله در رسانه های خبری هستیم که مثلاً در فلان نقطه از جهان شخصی با این ادعا سر تعداد زیادی از مردم را کلاه گذاشته و ثروت هنگفتی به جیب زده است!!

مثلاً چند سال پیش من در مجله ای که کلا در همین موارد چاپ شده بود خواندم یک خانمی در فلان شهر ایران ادعا کرده هنگامی که در حمام بوده امام زمان پیش او آمده و عنوان کرده از او خوشش آمده و در نهایت او را صیغه کرده و آن زن همان روز از ایشان باردار شده!!!!

واقعا چه میتوان گفت به جزء افسوس!! افسوس برای این زن که برای کتمان گناهی که با کس دیگری بوده و باردار شده شخصی به جز امام عصر خویش نیافته و صد افسوس دیگر برای اطرافیان آن زن که این تهمت و دروغ را باور کرده بودند و....

و صد افسوس بیشتر برای دولت که اجازه میدهد یک چنین اشخاصی در جامعه چنین ادعاهایی بکنند و برخورد جدی و به موقعی با آنها نمیشود و برخوردی هم اگر باشد پس از وقتی است که کار از کار گذشته و این افراد مریدان بسیاری پیدا کرده اند!!!!

وکاش موضوع به همین جا ختم میشد دشمنان اسلام و مهدویت با استفاده از همین مسائل و بزرگ کردن آن در اذهان عمومی سعی در تمسخر مساله اسلام و مهدویت داشته و دارند....

پس اگر مردم آگاهی بیشتری در این زمینه داشته باشند هرگز این گونه مسائل پیش نمی آید و از طرفی لازم است که هرکس اطلاعاتی داشته باشد تا بتواند در مقابل اینگونه افراد گمراه از حقانیت امام زمان (عج) دفاع کند....

بنابراین، اساس بحث از زندگانی شخص آن امام مانعی ندارد، گرچه به علت

موقعیت استثنایی وی که همان در غیبت به سربردن باشد، ما اطلاع چندانی نداریم. و ناچاریم به همان مقدار از ادله و ظواهر و عمومات اکتفاء کنیم.

### نتیجه گیری و جمع بندی:

واقعیت آن است که نمی توان به طور قاطع گفت: امام زمان (عج) همسر و فرزند دارند. شاید بر همین اساس باشد که صاحبان اندیشه و تاریخ نگاران به طور قطع در خصوص داشتن و نداشتن همسر و فرزند امام زمان اظهار نظر نکرده اند.

دلایل نظریه ی اول) قائلین به ازدواج آن حضرت (یا مخدوش است و رسا نیست و یا غالباً ناظر به زمان ظهور آن حضرت است و از بیان ازدواج وی در زمان غیبت ساکت است.

دلایل نظریه ی) قائلین به ازدواج نکردن آن حضرت (که فلسفه ی غیبت یعنی ترس از کشته شدن بود، با احتمالات و ذکر موارد دیگر فلسفه غیبت و این که آن موارد در طول یکدیگرند، نتوانست مدّعی خود را به طور کامل و قطعی ثابت کند.

گفتنی است چه اخباری که داشتن فرزند را ثابت می کنند و چه احادیثی که نفی می کنند، ضعیف هستند و هیچ کدام یقین آور نمی باشند. (64)

دلیل نظریه ی) قائلین به توقّف (که عدم اعتقادی بودن موضوع و عدم اطلاع از مسائل شخص آن حضرت بود، با سیر تحقیقات علمی و اشتیاق شیعیان بر اطلاع از این مسائل و پیدا کردن جوابی برای سؤالات و ابهامات ذهنی خود، سازگار نبود.

با توجه به مطالب مذکور، نمی توان یکی از این چند احتمال را قاطعانه پذیرفت و این به مقتضای خرد ورزی است که در جایی که دلیل کافی برای اثبات یا انکار چیزی وجود ندارد، از ابراز حکم قطعی خودداری گردد.

بنابراین از راه هایی که پیش روی ما است، نمی توان وجود زن و فرزند را برای حضرت مهدی (عج) در زمان غیبت ثابت نمود. نیز به دیگر پرسش هایی که در مورد زن و فرزند حضرت مهدی (عج) هست، نمی توان پاسخ قطعی داد. (65).

از طرفی با توجه به این که اصل مسأله غیبت امام عصر (عج)، مستدل، حقیقی و منطقی است کتمان ماندن و بی پاسخ بودن چنین پرسش هایی، خدشه ای به موضوع نهان زیستی حضرت مهدی (عج) وارد نمی کند. (66)

آنچه که پیداست هر چند که ازدواج از سنت های مهم اسلامی است و ائمه پیش از هر کس بر اهمیت آن واقفند اما از طرف دیگر مسأله غیبت حضرت مهمتر از آن است و چه بسا عظمت غیبت حضرت مستلزم آن باشد که حضرت با کسی ازدواج نکند. بنابراین به طور قطع نمی توان به این سؤال پاسخ داد بلکه باید گفت که: اگر ازدواج حضرت منافاتی با سایر مصالح مهمتر مثل مصلحت غیبت نداشته باشد ایشان قطعاً به این سنت عمل کرده و می کنند اما در صورت وجود مصالح مهمتر، ایشان اهم را فدای مهم نخواهند کرد.

در مورد اینکه آیا حضرت در صورت ازدواج فرزندان نیز خواهند داشت نیز دلیل محکمی وجود ندارد و نمی توان به طور قطع در این باره قضاوت کرد.

هر چند در بعضی از روایات، به امام زمان (عج) اهل و فرزند نسبت داده شده است. اما این روایات نمی تواند راهگشای ما در این مسأله باشد زیرا اولاً: بسیاری از آنها به لحاظ سندی دارای اشکال هستند و در نتیجه نمی توان به آنها اعتماد کرد.

ثانیاً: این روایات ثابت نمی کنند که آن حضرت در حال حاضر دارای همسر و فرزند باشند. بلکه شاید استناد به اهل و فرزند ایشان در آستانه ظهور یا بعد از ظهور باشد.

لذا از این روایات نیز دلیل محکمی برای اثبات وجود همسر و فرزندان برای امام زمان (عج) بدست نمی آید. در هر صورت آنچه مسلم است اینکه از فرزندان حضرت مهدی علیه السلام هیچ کدام امام نخواهد بود، و گرنه تعداد امامان معصوم بیش از دوازده تن می شود که بر خلاف ضرورت مذهب است. مرحوم شیخ طوسی در این خصوص می گوید:

هر کس بگوید که حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه فرزند امام دارد که تعداد امامان به سیزده برسد؛ سخن باطل گفته است. (67)

شاید فرزندان آن حضرت بطور ناشناس در میان مردم زندگی کنند، و به برکت

روش و رفتار آنان، گروهی به آئین اسلام و راه راست تشیع گرایش یابند. چنانکه مرحوم آیه الله مرعشی نجفی بر آن معتقد بود. اما باز هم به دلایلی که گفته شد این امر بسیار بعید به نظر می آید به هر حال اگر یک درصد هم چنین احتمالی درست باشد مطمئناً قطعاً هیچکدام از آنها هویت واقعی خانواده خود را در بین مردم افشا نمیکنند تا به پول و مقام و ثروت برسند!!!! و هرکس چنین سخنی بگوید مطمئن باشید دروغگویی بیش نیست و باید با او برخورد جدی شود.... ولی آنچه مشخص است فرزندان حضرتش باید زندگی و مرگ طبیعی داشته باشند، زیرا دلیلی بر دیرزیستی آنان نداریم.

از تحقیق پیش رو چنین دریافت می شود که علم و آگاهی در مورد ازدواج امام زمان (عج) مانند بسیاری از امور دیگر آن حضرت، تنها در نزد خداوند و معصومان (علیه السلام) است و بر اساس حکمت و مصلحت در دسترس افراد دیگر قرار نمی گیرد. گر چه جنبه نفی ازدواج حضرت در مقایسه با جنبه اثباتی آن، با دلایل قانع کننده تری روبرو است، اما احتیاط ما را بر آن می دارد تا در مورد این موضوع سخنی نگفته، درباره نفی و اثبات آن اظهار بی اطلاعی نموده، آن را به خداوند واگذار کنیم. اما هرکجا که لازم بود در این مورد به دفاع از امام عصر خویش پردازیم و اجازه ندهیم جاهلان به تمسخر و توهین امام زمان (عج) پردازند....

آنچه مهم است تفاوتی ندارد امام همسری داشته باشد یا خیر؛ در هر صورت اطاعت از او بر ما واجب است. چه فرقی می کند او مجرد باشد یا متأهل! در هر حال او امام است و زمانی که به فضل خداوند ظهور کند، تأهل او از ملاکهای تشخیص بر حق بودن او نخواهد بود.

در خاتمه، باید اعتراف نمود که وجود مقدس حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه پر از راز و رمز، و از استثنای آفرینش است که به خواست خدای توانا مانند جریانات حضرت نوح و حضرت ابراهیم، و حضرت موسی و حضرت عیسی - سلام الله علیهم - مافوق فهم و تحلیل معمول است.

پایان مقالات مرتبط دیگر

منابع وپی نوشتها:

- 1 - ر. ک: نجم الثاقب، ص 402.
- 2 - مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، مؤسسه الوفاء، بیروت / 1404.
- 3 - نوری طبرسی، میرزا حسین، نجم الثاقب، انتشارات مسجد جمکران، چ دوم / 77.
- 4 - سوره یس آیه 36.
- 5 - سوره روم آیه 21.
- 6 - سوره فاطر آیه 43.
- 7 - وسائل الشیعه، ج 20، ص 14، ح 24901.
- 8 - وسائل الشیعه، ج 20، ص 17، ح 24908.
- 9 - همان، ح 24911.
- 10 - همان، ص 19، ح 24914.
- 11 - وسائل الشیعه، ج 20، ص 19.
- 12 - جامع احادیث الشیعه، ج 20، ص 7؛ من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 242.
- 13 - نوری طبرسی، میرزا حسین، نجم الثاقب، ص 403، انتشارات مسجد جمکران، چاپ دوم، بهار 77.
- 14 - سعادتپور، علی، الشموس المصنیه، نشر احیاء کتاب، چ اول / 80، مترجم: سید محمدجواد وزیری.
- 15 - العبقری الحسان، ج 2، ص 134.
- 16 - مکی عاملی، محمد بن جمال، اللمعه دمشقیه، 10 جلدی، دار العالم الاسلامی بیروت.
- 17 - سوره نساء آیه 3، دراین مورد رجوع شود به نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام.
- 18 - سوره نور آیه 32، دراین مورد رجوع شود به طباطبایی یزدی، محمد کاظم، عروه الوثقی.
- 19 - تهرانی، آغابزرگ، الذریعه إلى تصانیف الشیعه، دار الاضواء، بیروت.
- 20 - قمی، عباس، مفاتیح الجنان، ناشران قم، چ اول.





21 - باقى، محمدرضا، مجالس حضرت مهدي (عليه السلام)، نشر صدر، چ أول / 78.

22 - طوسى، محمد بن حسن، الغيبه، انتشارات بصيرتى، چ دوم.

23 - صدوق، محمد بن عليّ، كمال الدين، نشر اسلامى 2 جلدى.

24 - صدوق محمد بن عليّ علل الشرايع، دار احياء التراث العربى، چ دوم.

25 - صدر، سيد محمد، تاريخ الغيبه الكبرى، دار التعارف سوريه.

26 - عياشى، محمد بن مسعود، تفسر القرآن، نشر علميه قم.

27 - عن ابى صلت الهروى قال: قلت للرضا عليه السلام: ما علامات القايم منم اذا خرج؟ قال:

علامته اين يكوون شيخ السن، شاب المنظر حتى ان الناظر اليه لحسبه ابن اربعين سنه او دونها، وان من علاماته ان لا يهرم بمرور الايام و الليلالى حتى ياتيه اجله، شيخ صدوق، كمال الدين، ج 2، ص 652، انتشارات نشر اسلامى.. حرّ عاملى، محمد بن الحسن، وسايل الشيعه، مؤسسه آل البيت، قم / 1409.

28 - آل عمران، آيه 39، در مورد يحيى، فرمود: سيدا و حصورا و نبيا من الصالحين.

29 - جواهر الكلام، محمد حسن نجفى ج 29، ص 19، به نقل از ديگران.

30 - كلينى، محمد بن يعقوب، اصول كافى، دار التعارف، لبنان

31 - محمد باقر مجلسى، بحار الانوار، ج 100، ص 220

32 - مجله حوزه، ويژه نامه امام زمان (عج)، ص 54-55، با تلخيص.

33. ان للعالم غيبه قبل ان يقوم، قلت ولم: قال يخاف و او ما بيده الى بطنه.

34 - فى القائم مناسب من الانبياء... و اما من موسى فالخوف و الغيبه.

35 - جزيره خضراء افسانه يا واقعيت؟، ص 226، به نقل از: الاخبار الدخيله، ج 2، ص 72.

36 - ابوالحسن على بن حسين مسعودى، اثبات الوصيه للامام على بن ابيطالب عليه السلام، ص 208.

37 - شيخ طوسى، كتاب الغيبه، ص 224

38 - محمد بن عمر كشى، رجال كشى، ص 465.

39 - شيخ طوسى، اختيار معرفه الرجال، ج 2، ص 764.

40 - اثبات الوصيّه (مسعودى/

ص: 652

41 -). لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَلَهُ عَقِبٌ إِلَّا الْإِمَامَ الَّذِي يَخْرُجُ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ لَا عَقِبَ لَهُ «؛ شيخ طوسی، کتاب الغیبه، ص 224.

42 - الايقاظ من الهجعه، ص 404، 306 و 301.

43 - شيخ صدوق، كمال الدين و تمام النعمه، ج 2، ص 385، ح 1.

44 - شيخ صدوق، كمال الدين و تمام النعمه، باب 26، ح 13.

45 -) لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبِهِ وَلَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبِهِ مِنْ عَزْلِهِ وَ نِعَمِ الْمَنْزِلِ طَيْبُهُ وَ مَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشِهِ «؛ شيخ كليني، الكافي، ج 1، ص 340، ح 16؛ شيخ طوسی، کتاب الغیبه، ص 162؛ محمد بن ابراهيم نعماني، الغیبه، ص 188.

46 - صدر، سيد محمد، تاريخ الغیبه الكبرى، صص 61 و 62، انتشارات دارالتعاريف سوریه، با تلخیص و تصرف.

47 - انوار صاحب الزمان، سيد حسن ابطحي، ص 158 151، انتشارات بطحاء، چاپ اول.

48 - الف: سئل ابوالحسن الرضا عن القائم فقال: لا يرى جسمه ولا يسمى باسمه. از امام رضا درباره حضرت مهدی سوال شد فرمود: «جسم او دیده و نام او برده نمی شود» گفتن نام او جایز نیست (. «شيخ صدوق، كمال الدين و تمام النعمه، باب 35، حديث 2.

ب: محمد بن عثمان العمري رضى الله عنه قال: سمعته يقول: و ان الله صاحب هذا الامر ليحضر كل سنه الموسم فيرى الناس و يعرفهم و يرونه و لا يعرفونه. محمد بن عثمان می گوید: « شنیدم از او ( امام (که می گوید:» به خدا قسم صاحب این امر) امام زمان (هر سال در ایام حج حاضر شده و حج می کند. پس مردم را می بیند و می شناسد و مردم او را نمی بینند و نمی شناسند. «همان ص 240.

موسسه نشر اسلامي.

49 - يَجِي وَاللَّهِ ثَلَاثَ مِائَةٍ وَ بَضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا فِيهِمْ خَمْسُونَ أَمْرُهُ يَجْتَمِعُونَ بِمَكَّةَ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ، عِيَاشِي، تَفْسِيرِ عِيَاشِي، ص 65، انتشارات حوزه علميه قم

50 - سوره تحریم، آیات 11 و 12.

51 - مجله حوزه، ویژه نامه امام زمان (عج)، ص 54-55، با تلخیص.

52 - عبارت بحار الانوار به نقل از ارشاد کلمه» هرج «دارد و همین طور است عبارت طبرسی و بیاضی

ص: 653

53 - ارشاد، ص 366، بحار الانوار، ج 53، ص 145 به نقل از ارشاد، در الايقاظ من الهجعه، ص 397 نیز اشاره شده است.

54 - اعلام الوری، ص 466

55 - الصراط المستقیم، ج 2، ص 254؛ الايقاظ من الهجعه، ص 397 به نقل از منبع قبلی.

56 - الصراط المستقیم، ج 2، ص 152.

57 - الايقاظ من الهجعه، ص 397.

58 - کمال الدین، ج 1، ص 229؛ المحاسن، برقی، ص 236؛ الايقاظ من الهجعه، ص 296، به نقل از کمال الدین.

59 - خصال، ج 2، ص 470-474؛ الايقاظ من الهجعه، ص 395.

60 - کافی، ج 1، ص 265؛ الايقاظ من الهجعه، ص 392.

61 - بحار الانوار، ج 23، ص 56-2، باب الضطرار

62 - بحار الانوار، ج 23، ص 56-2، باب الضطرار.

63 - سید محمد صدر، تاریخ الغیبه الكبرى، صص 63 64، انتشارات دار التعارف (لبنان).

64 - امینی دادگستر جهان، ص 216 و امامت و مهدویت، ج 3، ص 25 34.

65 - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به چشم به راه مهدی، جمعی از نویسندگان

66 - اصفافی گلپایگانی، امامت و مهدویت، ج 3، ص 25، چاپ سپهر، انتشارات حضرت معصومه سلام الله علیها، جاپ آذر ماه 1377.

67 - غیبت، شیخ طوسی، ص 137.

پی نوشت: نجمه خاتون

(1) منظور از خورشید مشرق، امام رضا علیه السلام است.

(2) شمال آفریقا و جنوب اروپا.

(3) ر. ک: بحار الانوار، ج 49، ص 7، ح 11.

4) منتهی الآمال، ج 2، ص 458؛ بحار الانوار، ج 49، ص 7؛ ریاحین الشریعه، ج 3، ص 21 و....

5) همان مدارک.

6) منتهی الامال، ج 2، ص 459.

7) اعیان الشیعه، ج 3، ص 344؛ اعلام النساء، ص 277.

8) بحار الانوار، ج 49، ص 5.

9) اعیان الشیعه، ج 2، ص 13؛ اعلام النساء، ص 276.

10) بحار الانوار، ج 49، ص 20.

11) همان، ص 7.

12) حُمَیدَه، مادر امام کاظم علیه السلام از بانوان دانشمند، راوی حدیث و دارای کمالات اخلاقی و فضایل معنوی والا بود. امام باقر علیه السلام در آغاز ازدواج او با فرزندش امام صادق علیه السلام به او فرمود: نامت چیست؟ عرض کرد: حُمَیدَه. امام فرمود: «حمیده فی الدنیا و محموده فی الآخرة؛ تو ستوده باشی در دنیا و پسندیده باشی در آخرت». امام صادق علیه السلام نیز در شأن آن بانوی بزرگوار فرمودند: «حمیده مانند شمش طلای خالص، از نا پاکیها و ناخالصیها پاک است.

فرشتگان او را همواره نگه داری کردند تا به من رسید، به خاطر کرامتی که خدا نسبت به من و حجت پس از من) امام کاظم علیه السلام عنایت فرمود «. ر. ک: اصول کافی، ج 1، ص 476؛ منتهی الامال، ج 2، ص 335.

13) زنان مرد آفرین تاریخ، ص 174.

14) همان، ص 175.

15) اعیان الشیعه، ج 3، ص 636.

16) بحار الانوار، ج 49، ص 9؛ منتهی الامال، ج 2، ص 459.

17) همان.

18) بحار الانوار، ج 49، ص 9؛ حیاة الامام علی بن موسی الرضا علیه السلام، ص 22.

19) اعیان الشیعه، ج 3، ص 636.

ص: 655

20) منتهی الامال، ج 2، ص 459.

21) حياه الامام على بن موسى الرضا عليه السلام، ص 28.

22) همان، ص

22.

23) در مورد امام کاظم علیه السلام نوشته اند که آن حضرت «همیشه این گونه بوده که نوافل شب را می خواند و آن را به نماز صبح وصل می کرد. آن گاه تا طلوع آفتاب به تعقیبات نماز می پرداخت. سپس به سجده می افتاد و سر از سجده و دعا و تمجید) خداوند (تا نزدیک زوال بر نمی داشت». ر ک: الارشاد شیخ مفید، ج 2، ص 231. و نیز نوشته اند که آن حضرت: «شب زنده دار و مواظب بر طاعات) پروردگار (است. مشهور به کرامات می باشد، شب تا صبح به سجده و نماز می پردازد و روز را به روزه و اعانت و خیرات) به دیگران (به پایان می رساند». ر ک: منتهی الامال، ج 2، ص 1339.

24) بحار الانوار، ج 49، ص 5.

25) ریاحین الشریعه، ج 3، ص 22.

26) امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا برای حق تعالی حرمی است و آن مکه است و برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، حرمی است و آن مدینه است و برای امیرالمؤمنین علیه السلام حرمی است و آن کوفه است و برای اهل بیت حرمی است و آن بلده قم است و بعد از این دفن شود و در آنجا زنی از اولاد من که فاطمه نامیده می شود. هر کس او را زیارت کند، بهشت از برای او واجب شود». ر. ک:

بحار الانوار، ج 48، ص 317، منتهی الامال، ج 2، ص 432.

27) آثار اسلامی مکه و مدینه، ص 212، رسول جعفریان، نشر مشعر، چاپ پنجم، 1381.

پی نوشتها و منابع حالات نرگس خاتون قسمت اول:

1 - پژوهشی درباره زندگانی حضرت نرگس، مادر امام مهدی عج 2، پدیدآورنده: طیبی، ناهید، نشریه: پیام زن، شماره نشریه: 105

2 - تنقیح المقال، ج 1، ص 173

3 - الغیبه شیخ طوسی، ص 208؛ کمال الدین صدوق، ج 2، ص 417.

ص: 656

4 - مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 472؛ اثبات الهداه، ج 3 ص 363؛ بحارالانوار، ج 51 ص 6.

5 - برگرفته از کتاب: مهدی پور، علی اکبر، گزارش لحظه به لحظه از میلاد نور.

6 - مراجعه شود به بحارالانوار، ج 51، ص 7، حدیث 12 و غیبه الشیخ طوسی

7 - بحارالانوار، ج 51، ص 7، حدیث 12 کمال الدین شیخ صدوق، 1363، ج 7، ص 417 طبری، 1407 ق، ص 263 غیبه الشیخ طوسی، 1412 ق، ص 124

8 - کمال الدین صدوق، 1363، ج 2، ص 417 بحارالانوار، ج 51، ص 8، حدیث 12 غیبه الشیخ طوسی 1412 ق، ص 124. پیشوای دوازدهم هیأت تحریریه مؤسسه در راه حق، ص 26 مهدی موعود، ص 88 بحار الانوار ج 1 ص 6 نجم الثاقب ص 12.

9 - بحارالانوار، ج 51، ص 8، حدیث 12 غیبه الشیخ طوسی پیشوای دوازدهم هیأت تحریریه مؤسسه در راه حق، ص 26 مهدی موعود، ص 88 کمال الدین صدوق، 1363، ج 2، ص 418 نجم الثاقب ص 10-12 - بحارالانوار، ج 51، ص 8-9، حدیث 12 همان

11 - بحارالانوار، ج 51، ص 9، حدیث 12 غیبه الشیخ طوسی

12 - همان

13 - همان

14 - بحارالانوار، ج 51، ص 10-6، ح 12، با تلخیص و تصرف در عبارات؛ برای اطلاع بیشتر، رک: مهدی موعود، ص 14-8 حدیقه الشیعه، ص 706-709 نجم الثاقب، ص 23 - منتهی الامال، ج 2، ص 281-284

15 - غیبه طوسی، ص 244، ح 210 شیخ صدوق (ره)، کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، باب 42، ح 2 بحارالانوار) مهدی موعود (، ج 13، ص 203 و 20 ؟ .

16 - بحارالانوار ج 51، ص 13

17 - بحارالانوار، ج 51، ص 19 منتهی الامال، ج 2، ص 285 غیبت شیخ طوسی ص 141.

18 - گردآوری پایگاه اینترنتی پرشین وی

19 - بحارالانوار ج 51 ص 12 کمال الدین دو جلدی، ص 424.

20 - منتخب الاثر، ص 320 اثبات الهداه، ج 7، ص 139، ح 683 اربعین خاتون آبادی، ص 24، و کتابهای دیگر.

ص: 657

21 - منتخب الاثر، ص 341 و 343. کمال الدین ج 2 ص 483.

22 - مراجعه شود به ذبیح الله محلاتی نویسنده ریاحین الشریعه

23 - برگرفته از بحار الانوار علامه مجلسی، ص 176 جلد 12 الغیبه شیخ طوسی زندگانی عسکریین ابوالقاسم سحاب ص 112

24 - زندگانی عسکریین ابوالقاسم سحاب ص 152 ج 2 و دیگر کتابها

25 - اقتباس از بحار، ج 5، ص 6 تا 10 ریاحین الشریعه ج 3، ص 24 تا 32.

26 - ماهنامه موعود شماره 97، پروین دخت اوحدی حائری برگرفته از زندگانی عسکریین ابوالقاسم سحاب ص 105 و 104

پی نوشتها و منابع قسمت دوم حالات نرجس خاتون:

1 - کمال الدین، شیخ صدوق، ص 317

2 - آخرین سفیر، ص 20.

3 - هنری لوکاس، تاریخ تمدن، ج 1، ص 335.

4 - آخرین سفیر، ص 28 به بعد.

5 - کافی، ج 1، ص 323.

6 - نعمانی، الغیبه، ترجمه غفاری، نشر صدوق، ص 323.

7 - شیخ کامل سلیمان، یوم الخلاص، ص 61

8 - البیان، گنجی، ص 118

9 - بحار الانوار، ج 53، ص 9.

10 - ابی جعفر محمد بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین، و تمام النعمه، ج 2، باب 30، ص 328. انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1363.

11 - استدلال الامامه: ص 264.

12 - قاموس کتاب مقدس: ص 951-952.

13 - فرهنگ معین: ج 5 ص 2335.



14 - رڪ: بحار الانوار، ج 38 و 53

ص: 658

- 15 - تاریخ بزرگ جهان، ج 3، ص 293.
- 16 - تفسیر صافی، ج 4، ص 247، البرهان، ج 4، ص 8.
- 17 - انجیل متی، باب دهم، بندهای 82.
- 18 - قاموس کتاب مقدس، ص 220
- 19 - قاموس کتاب مقدس، ص 533.
- 20 - بحار الانوار، ج 25، ص 186. به نقل از ماهنامه موعود شماره 67
- 21 - کمال الدین، ج 2، ص 130 و، ج 1، ص 225.
- 22 - دهخدا، لغتنامه، بحار الانوار؛ 13/447 و 213؛ 14/190 و 250؛ 25/185؛ 26/285؛ 27/15؛ 30/75؛ 45/103؛ 51/6
- 23 - اثبات الهداه، ج 3، ص 569، ح 679؛ مختصر اثبات الرجعه مخطوط حدیث نهم؛ کفایه المهتدی مخطوط ح 28؛ گزیده کفایه المهتدی، ص 133؛ کشف الحق، ص 15 و 149؛ مستدرک وسائل، ج 12، ص 280.
- 24 - رجال شیخ طوسی، ص 423 و 435.
- 25 - تاریخ تمدن ویل دورانت، ج 4، ص 550.
- 26 - فرهنگ معین، ج 5، ص 377.
- 27 - المختصر فی اخبار البشر: ج 2 ص 35
- 28 - الکامل، ج 6، ص 528.
- 29 - تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج 4 (عصرایمان (ص 551-550) فصل 18)
- 30 - تاریخ تمدن: ج 4 ص 550
- 31 - تاریخ طبری، ج 7، ص 608؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج 19، ص 25؛ البدایه و النهایه، ج 11، ص 29.
- 32 - کارل گلیمبرگ، تاریخ بزرگ جهان، ترجمه؟ شیدضیاءالدین دهشیری، ج 3، ص 129.
- 33 - کمال الدین، ج 2، ص 416
- 34 - بحار: ج 51 ص 164.

35 - ینایع الموده: ص 376.

ص: 659

- 36 - پورامینی، 1378، ص 27)
- 37 - علامه سید محسن امین، برستیغ آرمانها) ترجمه اعیان الشیعہ (، ص 35
- 38 - راوندی، نوادر راوندی، ج 5، ص 392.
- 39 - برستیغ آرمانها، ص 39 و 40
- 40 - همان
- 41 - سید جمال الدین حجازی، آخرین سفیر، ص 28
- 42 - بحار الانوار) ترجمه (، ج 13، ص 203
- 43 - بحار الانوار، ج 51، ص
- 44 - شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص 854
- 45 - بحار الانوار، ج 50، ص 114
- 46 - رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج 2، ص 187
- 47 - رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج 2، ص 83
- 48 - موسوی، 1374، ص 18
- 49 - همان، ص 52
- 50 - برگرفته از گفتار دکتر نفیسه ساطع
- 51 - مفاتیح الجنان، ص 155.
- 52 - بحار الانوار، ج 51، ص 10.
- 53 - همان، ص 17، ح 25.
- 54 - بحار الانوار، ج 51، ص 13
- 55 - بحار الانوار، ج 51، ص 12
- 56 - اقتباس از بحار، ج 5، ص 6 تا 10، ریاحین الشریعه ج 3، ص 24 تا 32.

با تغییر و تلخیص. برگرفته از کتاب شاهزاده روم/نوشته حسن مومنی

57 - لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص 238

58 - بحارالانوار، ج 51 ص 6، کشف الغمه، ج 3 ص 265، منتخب الاثر، ص 320.

59 - کمال الدین، ص 240

ص:660

60 - منتخب الاثر، ص 240، به نقل از بحار الانوار

61 - اعلام الواری: ص 408.

62 - منتخب الاثر، ص 206، به نقل از بحار الانوار پیام زن سال نهم، شماره هشتم، آبان 1379، پیاپی 104.

63 - شیخ حر عاملی، اثبات الهداه، ج 7، ص 137، ح 670

64 - مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ سیزدهم، ص 66، درسنامه تاریخ عصر غیبت، ص 30.

65 - احمد عزیزی، کفشهای مکاشفه

66 - شهید دستغیب، داستانهای شگفت، ص 292 و مجموعه یادداشتهای حاج شیخ مرتضی حائری یزدی (ره)، ص 27 و 28

67 - مفاتیح الجنان

68 - درس تفسیر، سور؟ اعراف، آیه 188، 18/11/78

69 - تفسیر موضوعی ذیل آیه «الله یتوفی الانفس حین منامها...»

70 - قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ذیل ماده رأی.

71 - معجم المقاییس، ابن فارس، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ذیل ماده رأی

72 - بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، ج 14، ص 441

73 - یونس/ 64 یوسف/ 8 و 23 و 35 و 49 اسراء/ 60 روم/ 23 صافات/ 102 فتح/ 27

74 - ر. ک: تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ج 9، ص 376 372، ر.

ک: یوسف قرآن، محسن قرآنی، مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، تهران، ص 20 18.

75 - (سوره صافات، آیه 102 105)

76 - سوره یوسف، آیه های 54، 4136 و 4943.

77 - مناقب جلد 3 ص 534

78 - پیام زن سال نهم، شماره هشتم، آبان 1379، پیاپی 104.

79 - حاج میرزا حسین طبری نوری، نجم الثاقب، ص 18

80 - روزگار رهائی: ج 1 ص 177.

ص: 661

- 81 - امالی شیخ صدوق: ص 474.
- 82 - دلائل الامامه: ص 246، غیبت طوسی: ص 125
- 83 - کمال الدین: ج 2 ص 423، روضه الواعظین: ج 1 ص 255.
- 84 - (محمد معین، فرهنگ معین، ج 4، ص 4702).
- 85 - همان، ص 1954.
- 86 - کفایه الاثر: ص 159
- 87 - لسان العرب: ج 6 ص 162
- 88 - غیبت شیخ طوسی: ص 128، کمال الدین: ج 2 ص 423.
- 89 - دلائل الامامه: ص 267، بحار الانوار: ج 51 ص 10.
- 90 - بحار، ج 51، ص 24، ح 37).
- 91 - مصنف ابن ابی شیبہ: ج 15 ص 198) حدیث (19495).
- 92 - محقق بحرانی در الحدائق الناظره ج 17، ص 440).
- 93 - فرهنگ معین: ج 2 ص 1702
- 94 - بحار، ج 51، ص 24
- 95 - لسان العرب: ج 4 ص 220.
- 96 - سوره سبأ، 16
- 97 - فرهنگ جامع نوین، ص 272
- 98 - راغب اصفهانی، مفردات الالفاظ القرآن، ص 159
- 99 - غیبت طوسی: ص 241، کمال الدین: ج 2 ص 432
- 100 - کمال الدین، ج 2 ص 432 \* محمد بن حسن طوسی، کتاب الغیبه، ص 241).
- 101 - بحار، ج 51، ص 24.



102 - مير محمد صادق خاتون آبادی، كشف الحق، ص 34

103 - احمد سياح، فرهنگ جامع نوين، ج 1 و 2، ص 814

104 - احمد سياح، فرهنگ جامع نوين، ج 1 و 2، ص 814.

105 - طريحي، مجمع البحرين، ص 622

ص:662

- 106 - کمال الدین: ج 2 ص 431.
- 107 - حنینی، الهدایه الکبری، ص 248 و 357
- 108 - حنینی، الهدایه الکبری، ص 248 و 357
- 109 - محلاتی، 1373، ج 3، ص 25)
- 110 - ر. ک: پژوهشی در زندگی امام مهدی (علیه السلام) و نگرشی به غیبت صغرا، ص 204 و 205.
1. امام مهدی (علیه السلام) از ولادت تا ظهور، سید محمدکاظم قزوینی ص 172.
- 111-1) 111. کشف الغمه ج 3 ص 312 بحار الانوار ج 52، ص 279، الزام الناصب ص 66
- 112 - نهلاغروی نایینی، محدثات شیعه، ص 284
- 113 - صالحی، 1384، ص 14-15)
- 114 - بحرینی، 1381، ص 72) پیام زن سال نهم، شماره هشتم، آبان 1379، پیاپی 104.
- 115 - صحیح بخاری، ج 8، ص 158)
- 116 - صحیح بخاری، ج 2، ص 97)
- 117 - صحیح مسلم، ج 8، ص 204) سنن ابی داود، ج 2، ص 319، باب فی خبر الجساسه.)
- 118 - امام مهدی (علیه السلام) از ولادت تا ظهور، سید محمد کاظم قزوینی، ص 1 و 72.
- 119 - موسوعه العتبات المقدسه: سامرا، ص 276).
- 120 - آیت الله میلانی قادتنا، ج 7، ص 211.
- 121 - یافعی، مراه الجنان، ج 2، ص 92
- 122 - اصطخری، مسالک و الممالک، ص 91.
- 123 - محمد بن احمد کنعان، تاریخ دوله العباسیه، ج 1، ص 127
- 124 - ادوارد گیون، انحطاط و سقوط امپراتوری روم، ترجمه: شادمانی، ج 3، ص 1579.
- 125 - موسوعه المورد: ج 2 ص 143

126 - هنري لوكاس، تاريخ تمدن، ترجمه عبدالحسين آذرننگ، ج 1، ص 30 ? 3.

127 - الكامل، ج 7، ص 11؛ تاريخ طبري، ص 195.

128 - ابن كثير، ابدايه و النهايه، دار الكتب العلميه، بيروت، ج 11، ص 4؛ تاريخ طبري، ج 11، ص 207

ص: 663

129 - فازيلف روسی در کتاب تاريخ العرب و الروم ص 225، با ترجمه دکتر عبدالهادی شعيره )

130 - نقل از: مجلسی، 1307، ص 175-174) به نقل از همين کتاب ص 123)

131 - نقل از: مجلسی، 1307، ص 175-174) به نقل از همين کتاب) ص 175)

132 - ابن اثير، الكامل فی التاريخ، ج ؟، ص 191.

133 - الكامل فی التاريخ، ج ؟، ص 191.

134 - مروج الذهب) ج 1، ص 372، تاريخ طبری) ج 11، از صفحه ی 1236 به بعد

135 - موسوی، 1374، ص 120)

136 - کلینی، 1067، ج 3، ص 1434

137 - مروج الذهب

138 - معجم البلدان، ياقوت حموی، ج 3، ص 280.

139 - تاريخ فتوحات اسلامي، ص 189.

140 - معجم البلدان، ج 3، ص 280

141 - شيخ كامل سليمان در يوم الخلاص) ص 61)

142 - آيت الله ميلانی در کتاب قادتنا) ج 7، ص 207) و ص 20

143 - تاريخ مختصر الدول، ص 141.

144 - قاموس الأعلام، ج 2، ص 1437

145 - التنبيه و الاشراف، ص 161.

146-23 همان مدرک، ص 164.

147 - تاريخ يعقوبی، ج 3، ص 223.

148 - تاريخ طبری، ج 7 ص 376.

149 - تاريخ الخلفاء، ص 336

150 - التنبیه و الاشراف، مسعودی ص 145.

151 - طبری، تاریخ طبری، انتشارات دار الفکر، ج 11، ص 173.

152 - طبری، تاریخ طبری، انتشارات دار الفکر، ج 11، ص 173.

ص:664

153 - تاریخ طبری) ج 11، از صفحه ی 1236 به بعد

154 - در مورد درگیری های این دهه (252 239 ه. ق)، ر. ک: تاریخ طبری، ج 11، ص 173، 176، 177، 195 و 207؛ الکامل فی التاریخ، ج 7، ص 80، 81، 85 و 95؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج 10، ص 323، 343 و 345.

155 - ر. ک: دولت عباسیان، محمد سهیل طقوش، ترجمه: حجت الله جودکی، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ص 261.

156 - ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ؟، ص 1108.

157 - ر. ک نازیلیف، تاریخ العرب و الروم.

158 - الکامل فی التاریخ، ج ؟، ص 191.

159 - پژوهشی در زندگی امام مهدی، ص 117

160 - ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج 4، ص 434 \* محمد بن جریر طبری، دلائل الامامه، ط 3، قم، منشورات الرضی، 1363 ه. ش، ص 226 \* مجلسی، بحار الأنوار، ط 2، تهران، المکتبه الاسلامیه، 1395 ه. ق، ج 50، ص. 251 \* ماهنامه گلبرگ، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، شماره 61 \* ماهنامه کوثر، شماره 60

161 - خورشید مغرب، محمّد رضا حکیمی، ص 22 21، با تصرف

162 - زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، آیه ا... محمدتقی مدرسسی، با اندکی تلخیص \* سیره الائمه الاثنی عشر \* مرتضی مطهری، مجموعه آثار جلد 18 صفحه 147 \* حیاه الامام العسکری

163 - برگرفته شده از «پیدای پنهان» ویژه نامه نیمه شعبان 1419 ق. ستاد بزرگداشت نیمه شعبان مسجد آیه الله انگجی تبریز.

164 - مستدرک الوسائل: ج 12، ص 261، س 15 \* بحار الأنوار: ج 75، ص 401، ضمن ح 42

165 - بحار الانوار، ج 51، ص 13

166 - مهج الدعوات: ص 36، بحار: ج 94 ص 354 و الامام الجواد: ص 375.

167 -- کمال الدین: ج 2 ص 424، اعلام الوری: ص 394، البرهان: ج 3 ص 218، روضه الواعظین: ج 2 ص 256، تبصره الولی: ص 5، حلیه الابرار: ج 2 ص 522، مدینه المعاجز: ص

ص: 665

586 و منتخب الانوار المضيئه: ص 60.

168 - غيبت شيخ طوسي: ص 142، دلائل الامامه: ص 268، حبيب السير: ج 2 ص 105، ينابيع الموده: ص 451.

169 - كمال الدين، ج 2، ص 474.

170 - غيبت شيخ طوسي: ص 147، كشف الغمه: ج 3، ص 288، حليه الاعبرار: ج 5 ص 185.

171 -- الثاقب فى المناقب: ص 584، اعلام الورى: ص 395، اثبات الهداه: ج 3 ص 668.

172 - حبيب السير: ج 2 ص 106.

173 - اثبات الهداه: ج 3، ص 699.

174 - كمال الدين: ج 2، ص 434.

175 - غيبت طوسى: ص 151.

176 -- كمال الدين: ج 2 ص 441.

177 -- غيبت طوسى: ص 144-146.

178 -- كمال الدين: ج 2، ص 431.

179 -- جزيره خضرا: ص 14-25.

180 - الثاقب فى المناقب: ص 584 و روضه الواعظين: ص 260.

181 - اصول كافى، ج 2، كتاب الحج، ص 230 و 231، روايت 5 و 6

182 - بحار الانوار، ج 25، ص 36 تا 47.

183 - كمال الدين صدوق: ص 431، غيبت شيخ طوسى: ص 151 و يوم الخالص، ص 66.

184 - همان، ص 297 نجاشى، رجال نجاشى

185 - عصر ظهور، على كورانى، چاپ و نشر بين الملل، ص 393

186 - گلپايگانى منتخب الاثر ص 467

187 - فهرست شيخ طوسى: ص 150 و رجال نجاشى ص 235.

188 - رجال نجاشى، ص 307.

189 - رجال نجاشى، ابوالعباس نجاشى، نشر اسلامى، ص 307 و موسوعه طبقات الفقهاء، ج

ص: 666



190 - رساله تواریخ النبی و الال، از محمد تقی تستری، صاحب قاموس الرجال ص 43

191 - غیبت شیخ طوسی: ص 145.

192 - منتخب الاثر، لطف الله صافی گلپایگانی، فصل سوم، باب اول، ص 320

193 - الفهرست، شیخ طوسی، نجف، مکتبه مرتضویه، ص 124.

194 - منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، نشر اسلامی، ج 2، ص 356

195 - آقازرگ تهرانی الذریه جلد 20 ص 201

196 - تنقیح المقال، ج 2 ص 176 نجاشی، ص 169 فهرست، ص 128 و معالم العلماء، ص 65.

197 - الغیبه ص 82-6 و 100

198 - کمال الدین، ج 2، ص 417

199 - کمال الدین ص 127 و 133 و 187 و 211 و 222 و 274 و 381

200 - کمال الدین و تمام النعمه، ص 417؛ الغیبه، ص 125.

201 - طبری، دلائل الامامه، منشورات حیدریه، ص 262، شیخ طوسی، الغیبه، ص 208، فقا نیشابوری، روضه الواعظین، ج 1، ص

252، ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 440، نیلی، منتخب الانوار، ص 105.

202 - سید محمد صدر، پژوهشی در زندگی امام مهدی، ترجمه شیرازی، انتشارات جهان آرا، ص 204.

باقر شریعت قریشی، حیا الامام المهدی، ص 21. جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام زمان، ترجمه محمد تقی آیت الهی،

انتشارات امیرکبیر، ص 114.

203 - کمال الدین ج 2 ص 378.

بسم رب الحسين عليه السلام

سلام بر شما

در مورد روایت شریفه « لولاک لما خلقت الافلاک و لولا علی لما خلقتک و لولا فاطمه لما خلقتکما» با یکی از دوستان (جناب احمد عزیز) صحبت‌هایی انجام شد..

تصمیم داشتم که مطلب تالی را در همان تایپک (آیا این حدیث درست است) بیان نمایم ولی گویا به صلاح‌دید مدیریت محترم سایت، تایپک مزبور قفل شده است.

لذا بر آن شدم تا مطلبی از کتاب "جنه العاصمه" تالیف مرحوم میرجهانی - که حقیر بر اساس آن، مسند بودن روایت را بیان نمودم - را در اختیار برادران شیعی خود قرار دهم.

مرحوم میرجهانی در "جنه العاصمه" ص 148-149 چنین می گویند:

<http://www.rasekhoon.net/library/content-4712-1.aspx>

حکایتی است زیبا در بیان حدیثی از فضائل فاطمه

نگارنده مؤلف قاصر حسن میرجهانی طباطبائی جرقوئی اصفهانی عفی الله عن جرائمه گوید زمانی که در نجف اشرف مشرف بودم بر حسب اتفاق برای اخذ کتابی از فضیله العلامه خلد مقام شیخ محمد سماوی مؤلف کتاب ابصارالعین فی انصارالحسین علیه السلام شرف خدمت ایشان را حاصل کردم در مکتبه ایشان به کتابی مخطوط که در مقابل داشتند نگاه می کردم از نام آن کتاب پرسیدم فرمودند

ص: 668

کتاب کشف اللئالی تألیف عالم جلیل شیخ صالح بن عبدالوہاب بن العرندس حلّی است کہ یکی از علماء بزرگ شیعہ بودہ از علماء قرن نهم و کتاب را بہ من دادند کتابی بود بہ قطع وزیری کاغذ زرد قریب سیصد صفحہ بہ خط شیخ احمد تونی نوشتہ شدہ بود در ضمن اینکہ مشغول دیدن عناوین آن بودم برخورد کردم بہ حدیثی کہ مکرر از زبان معدودی از بزرگان اہل فضل شنیدہ بودم بطور مرسل و ہر چند تفحص کردہ و از بعضی از محدثین از سند آن پرسش می کردم اظہار بی اطلاعی می کردند و بعضی ہم از احادیث موضوعہ می دانستند دیدم در آن حدیث را مسنداً نقل نمودہ از مرحوم سماوی استجازہ استنساخ آن را نمودم ایشان ہم مضایقہ فرمودند من با نہایت خوشحالی در میان مجلس حدیث را نوشتہم چون در فضیلت بی بی معظمہ فاطمہ زہراء سلام اللہ علیہا بود مقتضی دیدم کہ در این کتاب درج نمایم والعہدہ علی راویہ

فی کتاب کشف اللئالی لصلّاح بن عبدالوہاب بن العرندس انه روی عن الشيخ ابراهيم بن الحسن الدّراق عن الشيخ علی بن ہلال الجزائری عن الشيخ احمد بن فہد الحلّی عن الشيخ زین الدّین علی بن الحسن الخازن الحائری عن الشيخ ابی عبداللہ محمّد بن مکّی الشہید بطرقہ المتصّلمہ الی ابی جعفر محمّد بن علی بن موسی بن بابویہ القمّی بطریقہ الی جابر بن یزید الجعفی عن جابر بن عبداللہ الانصاری عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ عن اللہ تبارک و تعالیٰ انه قال یا احمد لولاک لما خلقت الافلاک و لولا علی لما خلقتک و لولا فاطمہ لما خلقتکما - ثم قال جابر هذا من الاسرار التي امرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ بکتمانہ الا عن اہلہ

یعنی بہ سند مذکور از جابر بن عبداللہ انصاری از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ روایت کردہ کہ فرمود خدای تبارک و تعالیٰ فرمود ای احمد اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم و اگر علی نبود تو را نمی آفریدم و اگر فاطمہ نبود هیچیک از شما را نمی آفریدم

تحقیقی از مؤلف قاصر

مؤلف کتاب کشف اللئالی یکی از علماء قرن نهم هجری بوده و او یکی از مؤلفین از علماء شیعه در فقه و اصول و حدیث بوده کان عالماً ناسیماً زاهداً ورعاً ادیباً شاعراً و در حدود سال هشتصد و چهل هجری تقریباً وفات یافته و قبر او در حله هیفاء مزاری است که به آن تبرک می جویند

و سلسله راویان حدیث همه عدل امامی و از بزرگان مشیخه به شمار می روند و سند حدیث در نهایت اتقان است

آنچه که در اینجا مقتضی بحث در اطراف آنست مفهوم متن حدیث است نسبت به جمله دوم و سوم که بیشتر مغزها تحمل حمل آن را ندارد از این راه این حدیث در نزد ایشان تلقی به قبول نیست و بسا انکار می کنند و موضوع می دانند و حال آنکه این هر سه اعضاء رئیسه و فاطمه زهراء سلام الله علیها مجمع البحرین دریای نبوت و دریای علم و مجمع النورین نور نبوت و نور امامت است و ذوات مقدسه محمد و علی و فاطمه هر سه قائم به یکدیگرند که اگر هر کدام از آنها نبودند دیگری هم نبود برای تقریب به ذهن تنظیم می کنیم تمام عوالم امکانیه را به شخص تام الخلقه مرگب از اعضاء و جوارح داخلیه و خارجیه که بعضی از اجزاء و اعضاء آن خادمه و بعضی مخدومه و در اجزاء مخدومه هم بعضی از آنها رئیسه اند که قوام و بقاء سایر اعضاء بواسطه آنها است که اگر آنها نباشند باقی آنها هیچکدام نخواهند بود و قوام اعضاء رئیسه هم هر کدام از آنها به یکدیگر است مثلاً اعضاء رئیسه در بدن هر شخصی عبارت است از دماغ که به منزله پیغمبر است در بدن و قلب که بمنزله امام است در آن و جگر که مجمع البحرین آن دو است پس اگر گفته شود اگر دماغ نبود قلب هم نبود و اگر جگر که منشاء رسانیدن خون به قلب و از آن به دماغ و سایر اعضاء است نبود نه دماغ بود و نه قلب جای تردید و اشکالی باقی نمی ماند

حق جان جهان است و جهان جمله بدن ارواح ملائکه قوای این تن

افلاک و عناصر و موالید اعضا توحید همین است دگرها همه فن

خلاصه کلام - آنچه که در پیرامون این حدیث شرح داده شد جواب کسانی است که می گویند - از ظاهر متن حدیث لازم می آید که فاطمه سلام الله علیها افضل از پدر بزرگوار و شوهر عالمقدارش باشد این گمان غلطی است که ذهن سلیم متبع از آن ابا دارد -

حدیث مشهور مستفیض بلکه متواتر نبوی صلی الله علیه و آله که فرموده فاطمه بضعه منی و حدیث فاطمه روحی التی بین جنبی که هر دو حدیث را فریقین روایت کرده اند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه علیها السلام را به عضویت خود معرفی فرموده و آن بی بی معظمه را روح خود خوانده بر سبیل حقیقت است نه مجاز

وقول قاضی عضدی صاحب مواقف که گفته است این کلام پیغمبر از باب مبالغه و کثرت محبت بوده نسبت به آن حضرت و بر وجه مجاز بوده نه اغراض دیگری - قابل قبول نیست زیرا که مقام شامخ رسالت بالاتر از آنست که مجازگوئی کند - لفظ بضعه (بفتح باء) (به معنای جزء است و اصل در جزء عدم جواز تفکیک است از کل در صفات آن به این بیان مثلاً هرگاه کسی دارای صفتی باشد آن صفت نسبت به ذات موصوف شامل تمام اعضای او است بر وجه حقیقت و شکی نیست که نسبت حمل آن به اعضاء موصوف برابر و یکسان است و تفکیک میان اعضاء به سلب وصف از بعض دیگر یا به تفاوت آن با اعضاء دیگر از حیث شدت و ضعف یا کم و زیاد غلط و واضح البطلان است

مثلاً اگر شخصی به صفت سخاوت متصف باشد می گویند آن شخص دارای ملکه سخاوت است و نمی گویند که چشم او یا گوش او یا دست او این ملکه سخاوت را ندارد یا هر کدام از آنها که باشد سخاوتش کمتر است یا زیادتر از سایر

اعضای او و بقدری این مطلب ظاهر و روشن است که محتاج به دلیل و استدلال نیست

این بیان عینا در موضوع حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله نیز در مقام فضیلت و متصف بودن به آن جاری است در فضائلی که دارد سوای فضیلت نبوت و رسالت که آن به دلیل خاص خارج است

پس گفته نمی شود که فلان عضو یا روح مبارکش فاقد وصف فضیلتی یا اوصاف فضائل او است یا بهره آن عضو یا روح از اعضاء دیگر آن حضرت کمتر است یا ضعیفتر

بنابر این می گوئیم حدیث مستفیض بلکه متواتر بضعه و حدیث روح بر وجه حقیقت است نه مجاز و افضلیت آن بی بی معظمه از جمیع انبیاء و رسل مسلم است باستثناء پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدارش - صلوات الله علیهم و علی آلهم الطیبین

مرحوم میرجهانی در ادامه مطلبی دارند که بسیار زیبا می باشد:

حقیقت پیغمبر و امام و زهراء را بشر نمی تواند بشناسد

در جزء اول از کتاب اصول کافی چاپ طهران در سال 1381 هجری قمری و در کتاب امالی شیخ صدوق چاپ سنگی امین الضرب در سال 1300 قمری در طهران صفحه 399 و در کتاب عیون اخبار الرضا تالیف صدوق چاپ سنگی سال 1317 قمری صفحه 120 و در کتاب احتجاج طبرسی چاپ نجف سال 1386 قمری جزء دوم صفحه 226 و در کتاب غیبت نعمانی و غیر اینها مسندا از عبدالعزیز بن مسلم از حضرت امام رضا علیه السلام حدیث مفصلی را در صفات جامعه امام علیه السلام که محل شاهد ما در اینجا از آن حدیث اینست که فرموده

هیئات هیئات فمن ذا الذی یبلغ معرفه الامام او یمكنه اختیاره ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الالباب و خسئت العیون و تصاغرت العظام و تحیرت الحکماء

ص: 672

و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الالباء و كلت الشعراء و عجزت الادباء و عيت البلغاء عن وصف شان من شانه او فضيله من فضائله و اقرت بالعجز والتقصير و كيف يوصف بكلمه او ينعت بكنهه او يفهم شىء من امره او يوجد من يقوم مقامه و يغنى غناه لا كيف و اتى و هو بحيث النجم من يد المتناولين و وصف الواصفين فان الاختيار من هذا و اين العقول عن هذا و اين يوجد مثل هذا انتظون ان ذلك فى غير آل الرسول محمد صلى الله عليه و آله كذبتهم والله انفسهم و متتهم الاباطيل فارتقوا مرتقاً صعباً دحضاً تزل عنه الى الحضيض اقدامهم راموا اقامه الامام بعقول حائره باثره ناقصه و اراء مصله فلم يزدادوا منه الا بعداً قاتلهم الله اتى يوفكون و لقد راموا صعباً و قالوا افكا و ضلوا ضلالاً بعيداً و وقعوا فى الحيره اذ تركوا الامام على بصيره) الحديث (يعنى - كيست كه برسد بكنه معرفت امام يا براى او ممكن باشد اختيار كردن چنين امامى دور است دور است چنين گمانى عقلها گم و سرگردان مى شود و صاحبان عقول متحير مى مانند و چشمها منع مى كند و بزرگان كوچك مى گردند و حكما در تحير مى مانند و فكر خردمندان كوتاه است و خطبا از وصف كردن امام خسته مى مانند و اهل خرد به نادانى فرومى مانند و شعراء وامى مانند و صاحبان ادب عاجز مى شوند و فصحاء و بلغاء خسته مى شوند از وصف كردن شانى از شئون امام يا فضيلتى از فضيلتهاى او كو عقلهاى كه بتواند امام را بشناسد و كو آن كسى كه بتواند همه اقرار به تقصير خود مى كند چگونه مى توانند همه صفات او را وصف كنند يا كنه صفات او را تعريف كنند يا بيابند كسى را كه قائم مقام او باشد و بى نياز كند مانند بى نياز كردن او چنين است چنين كسى پيدا نمى شود و از كجا پيدا شود امام مانند ستاره ايست كه دست گيرندگان از آن كوتاه است و وصف كندگان نمى توانند او را وصف كنند كجا مى توانند چنين امامى را خودشان اختيار كنند و كجا عقلهايشان مى رسد به آن و كجا مى توانند مانند چنين امامى را پيدا كنند آيا چنين گمان مى كنند كه در غير آل محمد صلى الله عليه و آله مى توانند چنين امامى پيدا كنند به ذات خدا قسم نفسهاى ايشان، ايشان را تكذيب مى كند و اين آرزوهاى باطل آنها را مى كشد هرآينه ايشان بالا رفته اند به جاىگاه بلند

دشواری که قدمهایشان خواهد لغزید و فرو خواهند افتاد چنین قصدی کرده اند که به عقلهای سرگردان خود و فکرهای کوتاه خود و رایهای گمراه کننده خود امامی برپا کنند چیزی برای خود زیاد نمی کنند مگر اینکه از حق دور می شوند خدا بکشد ایشان را چگونه دروغ سازی می کنند و دروغ می گویند و گمراه شده اند گمراه شدن بسیار دوری و در سرگردانی افتاده اند زمانی که امام را از روی بصیرت شناختند و ترک او کردند

مؤلف حقیر گوید

پس پی بردن بکنه مقام و حقیقت صاحبان ولایت مطلقه از محالات است و ماسوای از ایشان که نسبت به مقام و منزلت ایشان مردهاشان سمت غلامی و زنهاشان سمت کنیزی ایشان را دارند کجا می توانند به تمام معنی عارف شئون و کنه حقایق و عظمت مراتب ایشان شوند زیرا که ملکه ولایت مطلقه و اولوالامری غیر از ملکات عادیه ظاهریه است که اهل ظاهر به کنه آن بتوانند برسند یا اگر هم نتوانند حقیقت آن را بفهمند از امارات ظاهریه برای فهمیدن آن راهی به دستشان بیاید مانند حسن ظاهری که کاشف از ملکه عدالت است مثلاً و بالعکس - پس باید دانست که پی بردن به کنه و حقیقت ولایت مطلقه یا به تعبیر دیگر سلطنت کلیه الهیه نسبت به تمام سلاسل عوالم امکانیه از فهم بشر عادی ولو هر اندازه دارای مقام علم و دانش باشد بیرون است مگر اینکه مخصوصین به این منصب خدائی خودشان پی به کنه حقیقت همدیگر ببرند

چنانچه شیخ فقیه علامه عزالدین ابومحمد حسن بن سلیمان حلی تلمیذ شهید اول صاحب لمعه اعلی الله مقامهما در کتاب (المحتضر (چاپ نجف اشرف در مطبعه حیدریه سال 1270 هجری قمری در صفحه (38) قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نقل کرده که فرمود - یا علی ما عرف الله الا انا و انت و ما عرفنی الا الله و انت و ما عرفک الا الله و انا یعنی نشناخت خدا را یا علی کسی جز من و تو

ص: 674



و نشناخت مرا کسی جز خدا و تو و نشناخت تو را کسی جز خدا و من

در مناقب ابن شهر آشوب

در مجلد دوم چاپ سنگی سال 1317 در ایران در جزء هفتم راجع به امام ششم حضرت صادق علیه السلام صفحه 326 از صفوان بن یحیی از بعضی از رجال او از آن حضرت روایت کرده که فرمود

والله لقد اعطينا علم الاولين والآخرين فقال له رجل من اصحابه جعلت فداك اعندكم علم الغيب فقال له ويحك اني لاعلم ما في اصلاب الرجال و ارحام النساء و يحكم و سعوا صدوركم و لتبصر اعينكم و لتنع قلوبكم فنحن حجه الله تعالى في خلقه و لن يسع ذلك الا صدر كل مؤمن قوى قوته كقوة جبال تهامة الا باذن الله والله لو اردت ان احصى لكم كل حصاه عليها لا خبرتكم و ما من يوم و لا ليله الا والحصى يلدا يلادا كما يلد هذا الخلق والله لتباغضون بعدى حتى ياكل بعضكم بعضاً

یعنی - به ذات خدا سوگند که ما عطا کرده شدیم علم اولین و آخرین را پس مردی از یاران او به او گفت فدایت شوم آیا علم غیب نزد شما هست فرمود رحمت بر تو باد من قطعاً می دانم آنچه را که در پشت پدران و رحمهای مادران است رحمت بر شما باد سینه های خود را گشایش دهید باید ببیند چشمهای شما و باید نگاهداری کند دلهای شما ما حجت خدای تعالی هستیم در میان خلق او و توسعه قبول این سخن را ندارد مگر سینه پر قوت مؤمن صاحب قوت که قوت او مانند قوت کوههای حجاز باشد به اذن خدا به ذات خدا سوگند اگر بخواهم همه سنگریزه ها را برای شما بشمارم همه آنها را که روی زمین است می شمارم و خبر می دهم شما را نیست روز و شبی مگر اینکه این سنگریزه ها می زایند زائیدنی همچنانکه این خلق می زایند به ذات خدا سوگند که شما کینه همدیگر را در بعد از من در دلهای خود خواهید گرفت تا اینکه می خورد بعضی از ایشان بعض دیگر را

از جمله آیات داله بر ولایت کلیه داشتن آن حضرت

ص: 675

لیاقت نداشتن احدی از خلق عالم است از آدم تا خاتم برای همسر شدن با آن ولیّه الله عظمی سلام الله علیها غیر از وجود مبارک پسر عم بزرگوارش ولیّ الله اعظم امیرالمؤمنین علی علیه السلام - لیاقت نداشته اند زیرا در امر مزاجت کفویت یعنی هم شأن یکدیگر بودن از مقررات شریعت مقدسه اسلامیّه است و قطع نظر از آن بنای عرف هم بر همین است چنانچه در عرب هم مرسوم بوده در بسیاری از موارد کفویت رعایت می شده حتی در جنگهای تن به تنی هم بسیار مورد نظر بوده - و در امر مزاجت بالخصوص گذشته از وجهه شرعی جنبه طبیعی هم داشته و دارد چنانچه هر صنفی با صنف خود میل درد ازدواج کند عالم با عالم تاجر با تاجر و هکذا چنانچه شاعر هم گفته کبوتر با کبوتر باز با باز کند هم جنس با هم جنس پرواز و این امر طبیعی بشر است گرچه در تحقق کفویت غیر از اتحاد در صنعت و شغل امور دیگری هم مدخلیت دارد که هر فامیل و قومی بیشتر آن را اهمیت می دهند - و لیکن طبقه انبیاء و اولیاء کفویت و هم شان بودن را در علم و معرفت و قرب به خدا و شرافت معنویّه و زهد و تقوی می دانند و ثروتمند بودن و ریاست و صنعت و دنیاداری به هیچ وجه منظور نظرهای ایشان نیست زیرا با مقام نبوت و مرتبه امامت کاملاً منافات دارد و با یکدیگر معارضند و آنچه گفته شد بسیار آشکار و روشن است.

### لولا فاطمه (س)

آیت الله محمدعلی گرامی

- 1 -

مقدمه

ص: 676

از آن جا که در سند و معنای حدیث شریف قدسی منقول که خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لولاک لما خلقت الأفلاک و لولا علیّ لما خلقتک و لولا فاطمه لما خلقتکما؛ ای پیامبر اگر تو نبودی عالم را نمی آفریدم و اگر علی نبود تو را نمی آفریدم و اگر فاطمه نبود شما دو نفر را نمی آفریدم» اشکالاتی مطرح شده و به دنبال سؤال برخی از فضلالی حوزه علمیه قم مدّتی قبل پیرامون این موضوع از حضرت آیه الله گرامی (مدّ ظلّه) ، معظم له در پاسخ، یک جلسه به طور مبسوط به این مطلب اختصاص دادند و از شبهات مطرح شده به طور مفصّل جواب دادند، که سخنان مزبور پس از پیاده شدن از نوار و بازنگری و تفصیل و اضافات، به صورت نوشتار حاضر در خدمت علاقمندان قرار دارد.

معظم له با بهره گیری از آیات و روایات شیعه و سنّی و مطالب فلسفی و کلامی موضوع فوق را شرح کرده است. ایشان ابتدا به بیان معنا و مفهوم حدیث پرداخته و سپس درباره سندیت حدیث بحث می کند، سپس هدف از خلقت عالم و انسان را توضیح می دهد، در ادامه ضمن بیان عصمت چهارده معصوم علیهم السلام و لزوم نصب امام توسط خداوند، از مباحثی چون فضایل و مناقب فاطمه زهرا علیها السلام، و بیان خلافت بلا فصل امام علی علیه السلام و علل انحراف از مسیر خودش و مصیبات وارده بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بحث می کند.

ناشر

اشکال ادبی به متن حدیث و جواب آن

حدیثی به این مضمون نقل شده است: «ای پیامبر! اگر تو نبودی افلاک (آسمان ها، کرات، مدار سیارات (را خلق نمی کردم، و اگر علی علیه السلام نبود تو را خلق نمی کردم، و اگر فاطمه نبود شما دو تن را نمی آفریدم. «این حدیث اصطلاحاً

ص: 677

قدسی است و به واسطه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خداوند نقل شده است. (1)

تعبیر حدیث این است که: «لولاک لما خلقت الأفلاک و لولا علیّ لما خلقتک و لولا فاطمه لما خلقتکما».

بعدا خواهیم گفت که تنها این حدیث نیست که حضرت فاطمه را غرض از خلقت عالم معرفی کرده است احادیث دیگری هم داریم که دلالت بر این موضوع دارد.

برخی اعتراض کرده اند که این جمله بر خلاف قواعد ادبیات عرب است. زیرا کلمه لولا علی القاعده نباید بر سر ضمیر متصل بیاید، باید چنین گفته شود: «لولا- انت»، نه «لولاک». این اعتراض را کسروی هم به پیروی از برخی علمای ادب در یکی از نوشتجاتش ذکر کرده بود... اما باید بدانیم که هر چند قاعده کلی همان است، لیکن در برخی موارد به رعایت وزن کلام و یا جهات دیگر بر خلاف قاعده کلی مزبور عمل می شود، و این کار هم کم نیست. به کتاب های ادبیات عرب و نیز موارد استعمال عرب، رجوع شود تا معلوم گردد که تعبیرهای «لولا» «لولاک» «و» «لولاها» «و نظایر این ها نیز زیاد است.

روایات بسیاری درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و یا درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، و یا درباره خنساء (طیبه) پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام، و یا درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و دوازده امام علیه السلام وارد شده است که این ها هدف از خلقت هستند. این دسته روایات، متعدد و مکرر و مستفیض بلکه متواتر می باشد. به برخی از این موارد اشاره کرده و سپس وارد توضیح معنای حدیث مزبور می شویم.

قسمتی از حدیث مذکور در «بحار الانوار» (ج 15، ص 28 و 29): لولاک ما خلقت الأفلاک... «هدف بودن شخص پیامبر را می رساند. این معنا در «بحار الانوار» (ج 57، ص 19 و 201 و ج 60، ص 303 و «مدینه المعاجز» ص 153 نقل شده است.

«الغدیر» (ج 2، ص 300 از) «فرائد السبطين» «حموئی و از مناقب خوارزمی نقل می کند، همچنین» الغدیر «ج 5، ص 435 از حاکم در» مستدرک «، ج 2، ص 615 از سبکی در» شفاء السقام «، ص 121 و نیز از زرقانی در» شرح مواهب «، ج 1، ص 44 نقل کرده است.

بیهقی نیز در کتاب «دلائل النبوه» نقل کرده و همین طور طبرانی در «معجم الصغیر» (و سمهودی در) «وفاء الوفاء» (ص 419 و عزّامی در) «فرقان القرآن» (ص 117 همگی نقل کرده اند.

این مطلب به حدی برای اهل درایت و فهم از محدثین بلکه عموم اهل دیانت روشن بوده که شعرا نیز در اشعار خود آورده اند. مثل قاضی نظام الدین) وفات 678):

لأجل جدّکم الأفلاک قد خلقت لولاه ما اقتضت الأقدار تکوینا

بخاطر جدّ شما افلاک آفریده شد، اگر او نبود قدرها و هندسه ها اقتضای تحقق نداشت.

به خوارزمی در مناقب، (ص 252)، احقاق الحق، ج 9، ص 105 و ج 6 و الغدیر (رجوع شود. این ها نمونه کوچکی است از مصادر این گونه احادیث. در ختم مقال در

خصوص روایت: «... لولا فاطمه» بحث مستقلاً خواهد شد.

جمله هایی که در این قبیل روایات آمده گاهی خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است و گاهی خطاب به پیامبران دیگر، موضوع مورد سخن گاهی هدف بودن شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و گاهی هدف بودن پیامبر و علی علیه السلام و گاهی هدف بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و گاهی هدف بودن همه چهارده معصوم به تفصیل می باشد.

این تعبیرها گاهی به صورت «لولا ک»، «لولا أنت»، و گاهی به صورت «لولا أنتم» - در خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام - و گاهی به صورت «لولا- أنتم» - در خطاب به پنج تن یا چهارده معصوم علیهم السلام و گاهی در خطاب به حضرت آدم ابوالبشر و دیگران تعبیر: «لولا هؤلاء» می باشد. از همه این ها اجمالاً به طور مسلم معلوم می شود که هدف از خلقت همه عالم پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام می باشند. ولی در میان این احادیث دو یا سه روایت هست که در میان خود پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هم ترتیبی ذکر کرده است. یکی دو روایت هم می فهماند که با خلقت پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و حسنین علیهم السلام هنوز، نور مطلق تحقق نیافته بود.

لذا زهرا علیها السلام خلق شد یعنی غایت خلقت همگی زهرا علیها السلام می باشد. یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و حسنین علیهم السلام نیز قدم آخر نیستند و ما قبل آخر می باشند و در نتیجه مقدمه آخرین یعنی زهرا علیها السلام می باشند.

در میان روایات یک روایت هم به این ترتیب نقل شده که: اگر پیامبر نبود عالم نبود و اگر علی علیه السلام نبود پیامبر صلی الله علیه و آله نبود و اگر فاطمه علیها السلام نبود آن دو نبودند.

و اما سخن در مفاد این حدیث اخیر تا ببینیم آیا می تواند معنای صحیحی داشته باشد یا به طوری که احیاناً گفته می شود هیچ معنای درستی نداشته، خلاف عقل است و باید حدیث را طرد نمود. البته در پایان گفتار در خصوص سند این حدیث بحث خواهیم کرد. لکن این جا تنها اشاره می کنیم که در گذشته هم احیاناً روایاتی بوده که معنایش مبهم بوده بعدها حقیقت کشف شده است. گاهی متن حدیث به حدی محکم است که راوی را هم اعتبار می بخشد. گاهی راوی روایت را اعتبار می دهد و گاهی روایت، راوی را معتبر می کند. (2)

معنای جمله اول حدیث مزبور که درباره سایر اهل بیت علیهم السلام نیز وارد شده است به خوبی واضح است. با مختصر دقتی درباره هدف از آفرینش، مطلب معلوم می شود. هدف از خلقت عالم، انسان است. این از برتری « شعور و درک » انسان بر سایر پدیده ها و مخلوقات معلوم می شود، البته همه موجودات عالم شعور دارند و به قول « اسپنوزا (فیلسوف هندی:» این درخت و این حیوان، و این من، همه با شعور هستیم، لیکن به اختلاف درجه «).

اثبات درک و شعور برای موجودات

اساساً محال است که از ذات باری تعالی که عین درک و علم است موجودی بدون درک و شعور پدید آید. این با فهم سنخیت علت و معلول، مطلبی بدیهی و وجدانی است.

اگر بخواهید پزشک شوید هرگز رشته اقتصاد و مدیریت را برای تحصیل انتخاب نمی کنید و اگر بخواهید آهنگری قابل شوید، هرگز دکان نانوايي را برای کار انتخاب

نمی‌نمایید و اگر گندم بخواهید هرگز جو کشت نمی‌کنید، به هر حال همه موجودات عالم به هر درجه که از هستی بهره دارند از صفات ذاتی هستی چون علم و آگاهی، عشق و احساس، قدرت و اراده، و... برخوردار هستند. اساساً علم و آگاهی و... همه، وجود هستند. زیرا غیر از وجود چیزی در عالم نیست: «لیس فی الدار غیره دیار»، برون هستی چیزی جز نیستی نیست و آن هم نیست! و هر جا وجود هست ذاتیات وجود نیز هست، - منظورم ذاتی فلسفی است نه منطقی (3) - حقیقت هستی مجهول است لیکن می‌دانیم که این‌ها از صفات هستی می‌باشند.

قرآن کریم هم همه موجودات آسمان و زمین را تسیح‌گر خدا معرفی می‌کند و زمین و آسمان را دارای میل و شوق و اراده و کلام می‌داند: (إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَقْفَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) (4)؛ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (5)

پس همه موجودات عالم، علم و شعور و آگاهی دارند، گرچه ممکن است به آگاهی خود آگاهی نداشته باشند. یعنی علم به علم نداشته باشند و به تعبیر اصطلاح فلسفی علم بسیط دارند نه علم مرکب. چنانکه در حوادث ظاهره در بسیاری موارد که نگاه می‌کنیم و به نگاه خود توجه نداریم. اشیا رامی بینیم و نه دیدن خود را. احساس داریم و توجه به احساس خود نداریم. به موجب همین علم بسیط است که می‌گویند: همه عالم شعور و درک نسبت به صانع و خالق خود دارند ولی چه بسا علم به علم ندارند:

دانش حق ذوات را فطری است دانش دانش است کان فکری است

هدف از خلقت عالم و انسان

پس همه موجودات عالم با شعور هستند، لیکن سخن در شعور بالاتر یعنی علم مرکب، و آگاهی نسبتاً کامل است که در جماد و حیوان وجود ندارد، ولی در انسان



وجود دارد. آنگاه می دانیم که وجود با شعور و درک، اشرف از وجود بی شعور می باشند.

پس هدف از خلقت عالم، انسان است. یعنی موجودات دیگر یا انسان می شوند و یا در مسیر خدمت به انسان قرار می گیرند. ولی انسان برای چیست؟ هدف از خلقت او چیست؟ علم است؟ (یعنی صرف عالم شدن (...))، یا عمل است؟ یعنی خدمت به دیگران؟ یا اخلاق است؟ اخلاق اجتماعی، یعنی در مسیر خدمت به جامعه یا ایجاد آرامش برای جامعه، یا اخلاق فردی؟ یعنی صفای نفس و پاکی وجود؟ و یا چیزهای دیگر؟

سابقاً در کتاب «خدا در نهج البلاغه» نظرات گوناگونی را در این زمینه بررسی کردیم. نظریه صحیح آن است که هدف از خلقت انسان پیوستن به وجود برتر از خود می باشد، یعنی تکامل. چنان که هدف از خلقت موجودات دیگر نیز همین کمال است. پیوستن انسان به وجود برتر از راه تکمیل علم و عشق است، درک و احساس که تلطیف روح می کند و صفاء نفس و پاکی می آورد. پاکی نفس با همسو شدن با پاک مطلق یعنی ذات احدیت است که در تعبیر دیگر تخلُّق به اخلاق الهی نامیده می شود.

وابسته بودن موجودات به ذات باری تعالی

هر موجودی به نحوی و به اندازه ای، پیوستگی با ذات احدیت دارد و به تعبیر دیگر همه عالم که معلول حضرت حق می باشد، طبق خاصیت معلولیت، فانی در علت خویش است، یعنی از خود هیچ ندارد و مندک و فانی در وجود علت است.

علت اگر لحظه ای قطع نظر از معلول کند در دم فنا و نیست خواهد شد. چرا که از خود چیزی نیست و فانی محض می باشد. اسافنا همه سرمایه معلول است. یعنی

اگر معلول، وجود یا شرف و عزتی دارد از پیوستگی به علت است. پس:

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب ها

و به تعبیر دیگری که در خطاب به حضرت حق گفته شده:

گلبرگ را، ز سنبل مشکین نقاب کن یعنی که رخ پوش و جهان را خراب کن

پس معلول از خود هیچ نیست و هر چه هست علت است و جَلَوَات (6) عِلَّت.

لیکن همین هیچ بودن معلول، عزت اوست. چون از خود هیچ است وابسته صرف به علت است و از این راه عزت دارد. پس فنای معلول سرمایه اوست و همه عالم این فنا را دارند لیکن آن که توجه به این فنا دارد، می تواند از این سرمایه خود استفاده کند. و هر موجود که بیشتر غرق در فنا می شود و خود بینی ندارد بیشتر وصل به آن دریای عظمت می شود و با ارزش تر می شود.

برتر بودن انسان از فرشتگان

به هر حال وصل به حق، تکامل معلول است و این وصل به طور کامل فقط در چهارده معصوم علیهم السلام پاک محقق شده است. انبیا و اوصیا دیگر نیز تا حدود بسیار زیادی به این وصل رسیده اند لیکن نه به آن مقام. پیامبر صلی الله علیه و آله به جایی رسید که جبرئیل هم نرسید و نتوانست با پیامبر صلی الله علیه و آله همراهی کند.

روایت صحیحیه کافی شریف را ملاحظه کنید که: چون پیامبر صلی الله علیه و آله را به معراج بردند، جبرئیل آن حضرت را در جایی برد و او را تنها گذاشت.

حضرت فرمود: جبرئیل! در این حال مرا تنها می گذاری؟ جبرئیل گفت: برو! به

خدا قسم به جایی قدم گذاردی که هیچ بشری پیش از تو به آن جا قدم ننهاده است. (7) در عالم ماده نیز در همان ابتدای رسالت، پیامبر صلی الله علیه و آله از مقابل هر درخت و یا سنگی که عبور می نمود برایش خاضع می شدند. (8)

البته هر کس که اصل توحید را قبول و به حضرت حق اعتقاد دارد به درجاتی از پیوند الهی رسیده است و به همین جهت به طور ابد در دوزخ نخواهد ماند هر چند بسیار آلوده باشد. البته به شرطی که این اعتقاد برایش محفوظ بماند و در اثر آلودگی های زیاد از بین نرود. ولی به هر حال هدف، صرف یک اعتقاد نیست بلکه وصل کامل و الهی شدن می باشد و این معنا تنها در چهارده معصوم پاک تجلی پیدا کرده است. پس هدف از خلقت عالم انسان است. چنان که طبیعت و بشریت نیز نشان می دهد، انسان از همه عالم برای خود استفاده می کند و از نظر عقلای عالم هیچ اشکالی هم ندارد که بشر از همه موجودات دیگر بهره ببرد و حتی جانداران دیگر را فدای خویش کند و به طور کلی طبیعت را مسخر خویش کند. قرآن کریم هم آسمان و زمین و خورشید و ماه را مسخر بشر معرفی نموده است، و هر آن چه در زمین است خلق شده برای بشر، می داند. انسان هم برای وصل به خداوند است و الگوی خدایی شدن، قدرت مطلق و علم مطلق شدن و....

قرآن کریم ترسیم زیبایی از عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله دارد که: ... سپس نزدیک شد تا آنجا که به حق آویخت و سپس به آن جا رسید که چون دو قوس کمان به هم وصل شدند بلکه نزدیک تر... («9) زیرا که دو قوس فقط رأس آن ها به هم می رسند و در میانه، فاصله است لیکن آن یک وصل کامل بود. پس نزدیک تر بود.

در برخی دعاها این مطلب این گونه بیان شده است: «خداوندا! فرقی بین تو و آن ها نیست جز این که آن ها بندگان تو هستند.» («10) یعنی خداوند بی نهایت است و آن ها هم بی نهایت، یعنی به بی نهایت وصل شده اند... لکن از بندگی خداوند

است که به آن جا رسیده اند، به عبارت دیگر خداوند واجب است و آن ها ممکن، یعنی خدا آنان را بی نهایت قرار داده است.

بیت معروف:

زاحمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر این یک میم غرق است

همین را می گوید، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله به خداوند پیوسته و وصل کامل پیدا کرده است. تفاوت در میم امکان است که او واجب و این ممکن است. او اصل است و این پیوند که: همه عالم در میم امکان غرق می باشند. تعبیر حدیث معتبر کافی شریف (11) در تطبیق کریمه 35 و 36 سوره ذاریات: (فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ) بر اهل بیت علیهم السلام از همین باب است. یعنی در آن درجه کامل ایمان و اعتقاد و درک و وصل و لمس معنوی، فقط اهل بیت علیهم السلام پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دارند. یعنی در کره زمین فقط یک خاندان تسلیم مطلق حضرت حق می باشند.

حدیث شریف: «نحن و الله أسماء الله الحسنى؛ به خدا قسم که ما اسمای نیکوی الهی هستیم» نیز همین وصل را می رساند. (12)

حدیث دیگر: «ما با خداوند حالاتی داریم که گویا ما، او هستیم» نیز همین طور، با این تفاوت که آن وصل به مقام لاهوت یعنی مقام اسماء و صفات را می رساند و این، وصل به مقام هاهوت و ذات را می رساند. همه این ها طبق قاعده کلی تکامل است. هدف در خلقت هر چیز، تکامل اوست و تکامل انسان وصل به موجود برتر است. موجود برتر فقط ذات خداوند است. فرشتگان گرچه از نظر ذات اشرف هستند و نورانی تر و زیباتر، لیکن در مقام فعلیت و عمل چنین نیست. زیرا انسان

ص: 686

پاک، پاکی خود را با زحمت بسیار و پس از درگیری با قوای شهوانی و غضب به دست آورده و این شرافت بیشتری است. پس جای اشکال نیست که چرا ملائکه که هرگز گناه نمی کنند خلیفه خدا نشدند و انسان خلیفه خداست» «إني جاعل في الأرض خلیفه»

### عصمت چهارده معصوم

اگر هدف از خلقت انسان تکامل است و آن پیوستن به وجود برتر است و وجود برتر فقط خداوند است، این هدف حتما باید در برخی انسان ها تحقق یابد وگرنه نقض غرض لازم می آید و نقض غرض در افعال خداوند مستلزم عجز یا جهل حضرت حق می باشد که محال است. پس این هدف در برخی انسان ها تحقق یافته است، آن انسان ها همان چهارده معصوم هستند. نه تنها از باب قدر متیقن یعنی قدر مسلم آنهایی که به این مقام رسیده اند بگوییم فقط چهارده معصوم هستند، بلکه تاریخ و روایات مذهبی هم نشان می دهد که تنها این چهارده نفر هستند که تاریخ زندگیشان بدون اشتباه است و در همه لحظات زندگیشان عقل حاکم بوده است و به تعبیر قرآن کریم: «و ما أنت بنعمه ربك بمجنون؛ به نعمت خداوند» تو «مجنون نیستی (13) یعنی همه زندگی و رفتارت سرتاسر عاقلانه است.

این آیه اگر مفید حصر نباشد و این را نرساند که فقط تو هیچ گونه و هیچ گاه جنون نداری لیکن به هر حال این تعبیر درباره دیگران نیست. طبق روایت «العقل ما عبد الرحمن و اكتسب به الجنان؛ عقل همان است که وسیله عبادت و کسب بهشت است.» «این پیامبر است که همه رفتارش بر اساس این عقل استوار است. انسان های دیگر فقط مقداری از رفتارشان چنین است. یکی از روانشناسان غربی هم می گوید:

هر انسانی در شبانه روز چند دقیقه ای دیوانه می شود عاقل کسی است که بیش از این دیوانه نشود.

از طرفی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله همه یک نور هستند چنان که در روایات هم آمده است... «أرواحکم و أنوارکم واحده...» (پس همه اهل بیت علیهم السلام این طور هستند که عقل محض می باشند. لیکن باقی مردم نوعاً در کارها اشتباه دارند. چه بسیار سخنی می گویند و پشیمان می شوند، کاری می کنند و پشیمان می شوند، نوعاً نابجا عصبانی می شوند و به تعبیر نهج البلاغه: «الحدّه ضرب من الجنون؛ عصبانیت نوعی جنون است.» )

انبیای بزرگ هم که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده اند) و آیه سوره قلم:

« ما أنت بنعمه ربّک بمجنون » (به آن ها تعریضی ندارد )، نیز به نوعی لغزش داشته اند، منتها نه لغزش به معنای گناه، یعنی نافرمانی در قوانین جزایی، بلکه لغزش به معنای خلاف مصلحت. چنان که موسی علیه السلام می گوید: « ربّ ظلمت نفسي » (14) و یا قرآن درباره آدم می فرماید: « و عصی آدم ربه... » (15)، در روایت صعصعه بن صوحان لغزش انبیاء دیگر ذکر شده است. عصیان پیامبران و اولیاء خدا در قوانین جاریه نیست بلکه احیاناً لغزش در قوانین مربوط به حبّ و عشق، یا هیبت یا حیرت، یا فنا و ماندن آن می باشد. فی المثل در قانون حبّ و عشق صرف یک لحظه عدم توجه، لغزش است، چنان که عاشقی که همراه معشوق در گلستانی گام می زد از گلی خیلی تعریف کرد معشوق رنجید و گفت: رخسار من این جا و تو بر گل نگریی !؟

به هر حال پس این جمله دعای رجب خلاف قاعده نیست که فرمود: « خداوند! فرقی بین تو و بین آن هانیست جز این که آن ها بندگان تو هستند. «این مقتضای « هدف خلقت «و» محالیت تقض غرض «می باشد... پس آن ها به کمال مطلق و فنای در ذات حق که سرّ بقاست رسیده اند و باقی به بقاء خداوند هستند لیکن این مقام را از عبودیت برای حق تعالی دارند. ممکن الوجودی هستند که خداوند آن ها را

بی نهایت قرار داده است.

لذا نمی توانیم جمله مرحوم آیه الله خوبی) قده (را که درباره راوی این دعا می فرماید: «اودعایی نقل کرده که از اذهان متشرعه دور است و قابل قبول نیست و باور صدور از معصوم را ندارد (16) با همه احترامی که برای آن بزرگوار قایلیم پذیرا باشیم.

همین طور جمله علامه شوشتری را در کتاب الاخبار الدخیله به همین مضمون، که به علاوه، برای سست کردن روایت می فرماید: این رافقط اقبال سید بن طاووس از شیخ نقل کرده است و مجلسی هم در بحار از اقبال نقل کرده و توضیحی هم نداده است. غرق شدن در علوم ظاهری چه بسا بزرگان را نیز دچار غفلت می کند.

خلقت عالم به طفیل چهارده معصوم علیهم السلام

بنا به آن چه تاکنون گفتیم هدف از خلقت عالم انسان است لیکن نه هر انسان، بلکه انسانی که چون چهارده معصوم باشد. انسان های موحد دیگر هر چند که به درجاتی از ارتباط الهی رسیده اند لیکن به درجه مطلوب اصلی که وصل به بی نهایت باشد نرسیده اند بنابراین دیگران به طفیل چهارده معصوم ایجاد شده و ارتزاق نموده و مورد لطف واقع می شوند؛ زیرا خود نرسیده اند به آن جا که باید برسند و در استعدادشان به ودیعت گذارده شده است.

اساسا در هر حرکتی، هر درجه و قدمی مقدمه درجه بعد و قدم بعد می باشد، حرکت قابل تقسیم به بی نهایت است و هر جزوی مقدمه رسیدن به جزء بعد می باشد. انسان ها هم در حرکت تکاملی خویش درجات بی نهایتی را باید طی کند و هر درجه ای مقدمه درجه بعد می باشد و برای درجه بعد به وجود می آید و

ص: 689

انسانهای در درجه پایین تر نیز به خاطر و به طفیل انسان درجه برتر به وجود می آید.

وجود جسمانی انسان مطرح نیست، هدف از ایجاد او مطرح است و آن «کمال مخصوص» می باشد. حتی اگر انسانی به کمال نرسیده ولی سقوط هم نکرده است، از انسانی که سقوط کرده اشرف است و منت بر او دارد، این است که در روایات متعددی آمده است که: «لولا شیوخ رُكَّع و بهائم رُتَّع و صبیبه رَضَّع لصیبت علیکم البلاء و ترصَّون به رَضَّا؛ اگر نبودند پیران قد خمیده و حیوانات اهلی چرنده و خردسالان شیرخوار، بلا بر شما فرو می ریختیم و با آن کوبیده می شدید.» (17)

لازمه این مطلب این است که نه تنها انسان های پاک خداجو و خداخواه و خدادار یعنی واصل، از سایر انسان ها اشرفند که حتی حیوانات اهلی که خدمت می کنند و تکلیفی دیگر ندارند، از بسیاری انسان ها اشرف هستند. در قرآن کریم هم آمده که: «بل هم أضل؛ آن ها از چهار پایان هم، از راه دورترند.» بنا به قاعده مزبور آن ها که با خداوند رابطه ندارند فقط به طفیل مردم متدین زنده اند و این ها هم به خاطر انسان های برتر و همین طور تا برسد به آن ها که وصل مطلق شده اند یعنی چهارده معصوم علیهم السلام.

ممکن است بگویید: مگر می شود که این جهان نامتناهی فقط به خاطر چهارده نفر به وجود آمده باشد؟

پاسخ این است که اولاً سخن در هدف اعلا می باشد، انسان های دیگر نیز تا حدودی به هدف رسیده اند یعنی درجه ای از هدف را دارند، یعنی به هر اندازه که به توحید و عبودیت راه دارند به همان اندازه در مسیر هدف قرار دارند.

ثانیا هدف مزبور به حدی مهم و والاست که چهارده وجود نیز کفایت می کند،



حتی یک الگوی خداوندی نیز ارزش این همه تشکیلات را دارد تا چه رسد به چهارده نور مطلق. در کارهای معمولی انسانها نیز اگر کسی کارخانه تولیدی احداث کند که بیشتر تولیدات فاسد شوند لیکن تعدادی در حدّ اعلی به دست آید که جبران همه خسارتها را کند و به علاوه سود کند آن کارخانه را سود آور می دانند.

بنابراین از جمله اول حدیث مزبور روشن است، همه عالم برای پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام خلق شده است. همان طور که گفتیم این مطلب در روایات بسیار دیگر نیز آمده است. حدیث مشهور «کساء» نیز مشتمل بر همین مطلب است که: زمین و آسمان و...، برای این ها خلق شده است. اصل جریان کساء مسلم است و شیعه و سنی به تواتر نقل کرده اند. هر چند این تعبیر در همه آن روایات نیست لیکن در حدیث مشهوری که شیعه نقل کرده است این جمله را هم دارد که زمین و آسمان و... «(18)

برخی روایات دیگر هم که در بحث های دیگری وارد شده همین را می رساند.

مثل حدیث مهریه حضرت فاطمه علیها السلام که «همه آب های دنیا مهریه زهرا علیها السلام می باشد». یعنی اصل حیات طبیعت به خاطر اوست، یا حدیث تعیین حدود فدک که در کلام امام کاظم علیه السلام خطاب به هارون الرشید آمده است که کل مملکت اسلامی آن روز یا بیشتر از آن را شامل می شود. البته جمله حضرت امام کاظم علیه السلام شاید فقط حقیقت حکومت را برساند یعنی حکومت بر کل این سرزمین ها از آن هاست.

همه آن چه تاکنون گفته شد بر اساس معنای «علیت غائی» (بود یعنی هدف از خلقت عالم، انسان کامل است).

لولا فاطمه (س) آیت الله محمدعلی گرامی

## بررسی حدیث از زاویه علیت فاعلی

می توان حدیث مزبور) لولا... (را از زاویه علیت فاعلی هم نگریست و چنین معنا کرد: اگر جهت وحدت عالم نبود کثرت تحقق نمی یافت. سنخیت علت و معلول اقتضا می کند که میان علت نخستین جهان که واحد من جمیع الجهات می باشد و هیچ جهت تکثر در او نیست و میان معلولات عالم که متکثرات و مختلفات می باشند یک» جهت وحدتی «تحقق داشته باشد که از جهتی ارتباط با وحدت کل و از جهتی تناسب باعالم کثرت داشته باشد و این امر فقط در عالم نفس متحقق است.» نفس «یک موجود دو لبه می باشد که در ذات از عالم ماده و محصول ماده، و در مقام فعلیت و کمال از عالم مجرد است. و هر نفسی را هم نمی گوئیم بلکه نفس کاملی که متکثرات را تحت نفوذ بگیرد و آن نفس طیبه پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است. مرحوم فیض کاشانی برای وساطت خلق و آفرینش عالم، نفس را به طور مطلق کافی دانسته است لکن به نظر من همان طور که گفتیم هر نفسی نمی تواند این همه قدرت را داشته باشد که این همه متکثرات را در بگیرد، به هر حال وساطت در ایجاد، نیز یک نوع علیت فاعلی است و این کار هر موجودی نیست، بلکه فقط نفوس پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هستند که می توانند این مهم را به عهده بگیرند، شاید مرحوم فیض نیز اصل عالم نفوس را به اعتبار نفوس پیامبر و اهل بیت علیهم السلام واسطه می داند.

پس اگر نفس پیامبر صلی الله علیه و آله نبود جهت وحدت عالم تحقق نمی یافت و آنگاه» کثرات «هم تحقق نمی یافتند. مرحوم سید حیدر علی آملی در کتاب خود (19) آن جا که در اشاره به حدیث» لولاک «می گوید:» لولا جهة الوحده ما

تحققت الكثيره «به این مطلب اشاره دارد.

معنای دیگری نیز از کلمات مرحوم سید حیدر در همان کتاب (20) استفاده می شود، آن جا که می گوید: «عین الله هو الإنسان الكامل ينظر الله تعالى بنظره إلى العالم كما قال لولاك؛ چشم خداوند همان انسان کامل است که خداوند با نگاه اوبه جهان می نگرد همان طور که فرموده:» لولاک... «. یعنی انسان کامل در مقام کمال به مقام وصل می رسد و خداوند که عالم را از طریق اسباب اداره می کند از طریق انسان کامل عالم را اداره می کند. همو در جای دیگری از کتابش (21) فقط همین اندازه بیان می دارد که» پیامبر صلی الله علیه و آله واهل بیت علیهم السلام معدن علم و کمال و... هستند و همان طور که در حدیث آمده» لولاک... «.

و شاید این جمله هم اشاره به همین معنای اخیر باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را در رده علت فاعلی عالم لیکن نه در جهت خلق و آفرینش بلکه در جهت تکمیل آن می داند. در این زمینه باز هم صحبت خواهیم کرد. اجمالا- بگوییم که فاعلیت، هم در وساطت ایجاد شیء و تکامل آن، و هم جبران نقصهای اختیاری و غیر اختیاری آن، در همه اینها تصور دارد.

معنای جمله دوم حدیث» لولا فاطمه... «

« و لولا علی لما خلقتک »

اما جمله دوم حدیث مزبور:» اگر علی نبود تو را نمی آفریدم... «توجه کنیم که مشخصه حضرت علی علیه السلام مساله امامت و ولایت است. چنان که مشخصه حضرت محمد صلی الله علیه و آله مساله نبوت است. مفاد حدیث این می شود که

اگر امامت نبود نبوت پدید نمی آمد، این مطلب هم دور از قاعده نیست؛ زیرا نبوت بیان قانون است و قانون بدون اجرا فایده ندارد یا فایده اندکی دارد و بنابراین امامت از نبوت مهمتر است.

نگوید: پس علی علیه السلام مهمتر از پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ با این که خود علی علیه السلام می فرماید: «من یکی از بردگان محمد هستم»، نه این طور نمی گوئیم، بلکه می گوئیم پیامبر دو منصب دارد: یکی نبوت، دوم امامت. یعنی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مدیریت جامعه را نیز خود پیامبر صلی الله علیه و آله به دست داشت. ملاحظه کنید حدیث شریف علل الشرایع مرحوم صدوق را که: حاکم مدینه از امام صادق علیه السلام می پرسد: چرا علی علیه السلام نتوانست پیامبر صلی الله علیه و آله را هنگام فرو ریختن بت ها و هنگام فتح مکه، بر کتف خود تحمل کند و به ناچار پیامبر صلی الله علیه و آله از دوش علی علیه السلام به زیر آمد و علی علیه السلام بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و بت ها را از کعبه به زیر افکند، با آن همه قدرت و شجاعت که از علی علیه السلام سراغ داریم؟ حضرت فرمود: «چون پیامبر صلی الله علیه و آله هم پیامبر بود و هم امام، ولی علی علیه السلام فقط امام بود نه پیامبر» یعنی آن هنگام، هنگامه تجلی «معنویت» در «طبیعت» بود و در پیامبر صلی الله علیه و آله دو جنبه معنوی بود. و این سنگین مینمود! پس پیامبر صلی الله علیه و آله هم پیامبر است و هم امام، لیکن متفاهم معمولی و متعارف از نام پیامبر همان نبوت و پیامبری است. چنان که متفاهم متعارف از امام علی علیه السلام امامت است گر چه مناصب دیگری نیز از جمله ولایت باطنی دارد.

عدم خاصیت نبوت در صورت عدم امامت

به هر حال این مطلب مسلم است که اجرای یک قانون، مرحله بعد از خود قانون است و قانون مقدمه اجرای آن است و از طرفی می دانیم که در مسیر حرکت

تکاملی، هر قدم مقدمه وجود قدم بعد است، و به خاطر او موجود می شود، و قدم بعدی اکمل می باشد. یعنی اجرای قانون از خودقانون مهمتر است. پس منظور از جمله دوم حدیث این است که اگر امامت نبود نبوت انجام نمی شد. قرآن کریم را ملاحظه بفرمایید که در مورد ابلاغ امامت علی علیه السلام که تداوم امامت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد می فرماید: «... اگر آن را ابلاغ نکنی اساسا رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای...» (22) و پس از ابلاغ امامت علی علیه السلام می فرماید: «اینک دینتان را کامل کردم و نعمتم را تمام نمودم و اسلام را به عنوان یک آئین برایتان رضایت دادم». از این دو آیه به خوبی استفاده می شود که مقام امامت فوق مقام نبوت است و اگر امامت تحقق نیابد بلکه اگر تداوم نیابد رسالت هم تحقق نیافته است. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله که خود امام هم بود پس منظور خداوند از اینکه اگر امامت ابلاغ نشود رسالت هم محقق نشده است، تداوم امامت است که بعد از پیامبر نیز امامت ادامه یابد و بنابراین، تداوم امامت را می گوید که اگر ابلاغ نشود رسالت انجام نشده است. (23)

از این گونه تعبیرات اهمیت امامت معلوم می شود. به همین جهت است که می گوئیم: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله باید معصوم بوده دور از لغزش و خطا باشد امام به طور اولی باید چنین باشد. اگر نصب شخص خطاکار یا خطا فهم به پیامبری خلاف قانون لطف است و نقض غرض حساب می شود، نصب امام هم این چنین است، باید امام هم معصوم باشد، معصوم از گناه و از کج فهمی قانون.

نصب امام معصوم توسط خداوند

برای اثبات غصب خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله علاوه بر آن همه دلیل های روشن که علامه حلی تادو هزار دلیل ذکر کرده است، توجه به همین نکته بسیار واضح کفایت می کند: قانون مهمتر است یا اجرای قانون؟ البته که اجرای

قانون. اگر قانون باید الهی باشد، اجرای قانون نیز همین طور. قانون را باید شخص معصوم از خطا و لغزش، از طرف خداوند بیاورد وگرنه اعتمادی به گفته هایش نیست. همچنین فهم قانون و تطبیق قانون و اجرای قانون نیز باید به وسیله شخص معصومی باشد وگرنه اعتمادی به جریان قانون نخواهد بود و در آن صورت یا نبوت و اصل قانون از بین می رود و یا دائماً باید میان حکومت ( مجری قانون ) و اندیشمندان متعهد جامعه جنگ و درگیری باشد. پس امام هم، هم چون پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم است و چون تشخیص معصوم به وسیله بشر امکان ندارد و تنها خداوند می تواند معین کند، پس تعیین امام هم فقط به وسیله خداوند امکان دارد.

نگوید: ممکن است با معاشرت نزدیک بتوانیم پاکی افراد را تشخیص دهیم، نه چنین نیست. زیرا به فرض پاکی در زمان حاضر را تشخیص می دهیم لیکن چه می دانیم که اگر قدرت را به دست گرفت چه خواهد شد. آن سوی چهره روحی افراد چه بسا برای خودشان هم معلوم نیست تا در بوته امتحان شرائط استثنائی قرار گیرند. مثلاً تنهایی در زندان و شرایط شکنجه گاه می تواند تا حدود زیادی شخصیت فرد را لااقل برای خودش مشخص نماید. همین طور قدرت بلا منازع داشتن) که امکان خودکامگی را به شخص میدهد (می تواند شخصیت فرد را نشان دهد، چه بسیار کسانی که در شرایط معمولی درستکار و سالم بوده اند ولی همین که در شرایط خاص قرار گرفته اند راه انحراف را پیموده اند. دقت در حالات کسانی چون ابن نصیر و ابن بابا از اصحاب ائمه علیهم السلام و رؤسای فرق انحرافی چون واقفیه در شیعه، تصفیه هایی که در سران کمونیسم انجام شد، و همین طور احزاب و مکتب های دیگر، همه نمایانگر این حقیقت است. بسیاری انحراف ها هم پس از سقوطشان معلوم می شود. هر گروه یا فردی که حکومت را به دست می گیرد معمولاً انحراف اسلاف و پیشینیان خود را گوشزد می کند. تا زمانی که خودشان قدرت را در دست دارند همه لغزشهایشان معلوم نمی شود. در قرآن هم مثال « بلعم باعور » مثال گویایی

از تحول روحی انسان است. روح تحول دارد، موج دارد:

موج های تند دریاهاى روح هست صد چندان که بد طوفان نوح

چه بسیار کسانی که عطف و مهربانند و اصلاً احتمال استبداد در آن ها نمی دهیم لیکن وقتی قدرت را به دست می گیرند عوض می شوند، شاید ما هم چنین باشیم و خود نمی دانیم.

### مراد از عصمت در چهارده معصوم

فقط کسی که دارای نفس مطمئنه است و آرامش الهی پیدا کرده از این طوفان بر کنار است. لکن، مهمتر، تداوم آرامش است. البته عصمت از خطا و لغزش هم صرفاً طمأنینه و آرامش نیست، بلکه صرفاً «گناه نکردن و خطا نداشتن» هم نیست.

عصمتی که ما در این بحث می گوئیم یک تضمین الهی است بر سلامت شخص.

حضرت ابوالفضل العباس و حضرت علی اکبر علیه السلام و چه بسا کسانی چون حبيب ابن مظاهر و بسیار از اولیای خداوند گناه نمی کنند و شاید هرگز هم خلاف نکرده اند حتی در ابتدای بلوغ و حتی قبل از آن هم، مرتکب امر خلاف سلامت نفس نشده اند، لیکن معصوم فقط چهارده نفر هستند، یعنی خداوند سلامت این ها را تضمین نموده است. البته آن هم با هدف لطف به بشریت، یعنی برای تکامل بشریت مدیرانی کامل و سالم و معصوم و پاک برای انسان ها قرار داده تا آن ها رابه سوی کمال ببرند، این «عصمت» تضمینی الهی است، و آن عصمت (گناه نکردن) درجه ای است معرفتی. آن گناه نکردن است و این محال بودن گناه است. و آن...

ثواب دارد و این مسئولیت می آورد. زیارت جامعه را ببینید: «...عصمکم الله من الزلزل؛ خداوند شما را از لغزش ها دور کرده است». با وجود این که همه چیز به دست خداست و هر کسی که خطا نکرده و کار خوب انجام دهد یا خطا کرده و کار بد انجام دهد بالاخره با خواست خداوند است. یعنی امکان ندارد بر خلاف

خواست خداوند چیزی تحقق یابد، چرا که ممکن الوجود باید به واجب منتهی شود.

پس این تعبیر که: «خدا شما را از لغزشها حفظ کرده است» با تعبیر موارد دیگر فرق دارد، این عصمت ثواب ندارد، مسئولیت دارد، مسئولیت مدیریت، البته نفس مدیریت خوب که یک عمل است ثواب دارد. (24)

«عصمت اعطایی» یعنی خداوند در مقام نبوت و امامت، به قدرت خویش جعل عصمت نموده است. به خلاف عصمت اکتسابی، کارهای خوب و برپا کردن نماز در سطح جامعه و اقامه فریضه زکات، وظیفه عصمت اعطایی است» و جعلناهم ائمه یهدون بامرنا و أوحینا إليهم فعل الخیرات و إقام الصلوه و إیتاء الزکوه و كانوا لنا عابدین؛ اسحاق و یعقوب را به ابراهیم دادیم و همه را صالح قرار دادیم و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما رهبری کنند و انجام خیرات و اقامه نماز و پرداخت زکات را به آن ها وحی کردیم و آن ها عبادت کنندگان ما بودند. («25) گرچه آن ها عبادت می کردند ولی ما آن ها را صالح کردیم و امامشان قرار دادیم و امر مزبور را به آنان دستور دادیم. یعنی اعطاء بر اساس لیاقت.

لولا فاطمه (س) آیت الله محمدعلی گرامی

- 3 -

خلافت بلافصل امام علی علیه السلام

بنا بر آن چه گفته شد اگر پیامبر باید معصوم باشد امام به طریق اولی باید چنین باشد و اگر پیامبر را خداوند تعیین می کند امام را باید حتما خداوند تعیین کند. با دقت در همین مطلب به خوبی می فهمیم که خلیفه و امام پس از پیامبر

ص: 698



صلی الله علیه و آله فقط شخص علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد. هیچ کس ادعا ندارد که خدا و پیامبر او را تعیین کرده است، جز علی علیه السلام. دیگران هم می دانند که اگر کسی معین شده او فقط علی علیه السلام است لکن از اصل انکار می کنند و می گویند که کسی معین نشده و این کار به خود مردم واگذار شده است. (26) از آن جا که می دانیم که به خود مردم واگذار نشده و پیامبر از طرف خداوند شخصی را معین کرده است و می دانیم که هیچ کس جز علی علیه السلام ادعا ندارد که از طرف خدا معین شده است، دیگران هم می دانند که اگر کسی معین شده است او فقط علی علیه السلام است. پس می دانیم که شخص علی علیه السلام جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است.

بگذریم از این که به موجب آیه مباحله، علی علیه السلام نفس و خود پیامبر صلی الله علیه و آله است و بنابراین خود پیامبر صلی الله علیه و آله گویا در میان مردم است و جا ندارد که دیگری به جای پیامبر صلی الله علیه و آله بنشیند.

اگر امامت اسلامی جای خویش قرار می گرفت و رهبری پیامبر صلی الله علیه و آله تداوم می یافت تاریخ اسلام و بشریت جز این بود. به حقیقت سوگند که رهبران سقیفه بنی ساعده بر پا کنندگان اولین جلسه رسمی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله برای غصب خلافت در همه ظلم و ستم هایی که بعدا در تاریخ اسلام و بشریت رخ داد شریک هستند. فاطمه زهرا علیها السلام در خطبه ای که پس از دستگیری حضرت علی علیه السلام و کشاندن آن حضرت به مسجد، نزد ابوبکر در جمع زنان مهاجر و انصار ایراد نمود، تصریح می کند که اگر غصب خلافت نشده بود برکاتی بر امت اسلامی نازل می شد و اگر علی علیه السلام خلافت را در دست داشت مردم را به مسیر صحیح می برد، مسیری که رونده را خسته و کوفته نمی نمود... (27)

همان طور که شوکانی در کتاب «القول المفید» ص 49 گفته است. این جمله ابوحنیفه تصریح به عدم جواز تقلید است. زیرا اگر دلیل گفته او را کسی بداند، خودش مجتهد می باشد. و مگر ابوحنیفه خود نگفته است: «کسی که دلیل مرا نمی داند نباید به کلام من فتوا دهد» (و یا) ما بشر هستیم حرفی را می گوئیم و فردا برمی گردیم «. زفر می گوید:» من با ابویوسف و محمد بن حسن نزد ابوحنیفه می رفتیم و مطالب او را می نوشتیم، روزی به ابویوسف گفت: هر چه را از من می شنوی ننویس، چه بسا امروز عقیده ای دارم و فردا از آن دست بر می دارم...» (28)

مالک بن انس نیز همین طور. وی می گوید:» من بشری هستم که گاهی خطا و گاه بر رأی صواب هستم، پس در افکار من دقت کنید، هر چه طبق قرآن و سنت بود عمل کنید وگرنه رها کنید «و» ما فقط ظن وگمان داریم و یقین نداریم «(29)

قعبی می گوید: به نزد مالک رفتم در همان بیماری که به مرگش منتهی شد، دیدم گریه می کند. گفتم: از چه گریانی؟ گفت: چرا گریه نکنم؟ چه کسی از من شایسته تر به گریه و زاری است؟ دوست دارم شلاق بخورم و از آن چه کرده ام رهایی یابم، ای کاش طبق آراء خود، فتوی نمی دادم. «(30)

ابن حزم می گوید:» این جمله در حقیقت برگشت او از همه آراء و فتاوی اوست «. شافعی نیز همین طور، وی می گوید:» اگر در کتاب من چیزی خلاف سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یافتید سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را بگویید و گفته مرا ترک کنید «،»... حدیث صحیح نبوی را بگیرید و از من تقلید نکنید «. به شاگرد

خود» مزنی «می گفت:» از من تقلید نکن در هر چه می گویم، و به فکر خویش باش، دین است «. و از کلام اوست:» مثل کسی که علم را بدون حجت الهی دنبال می کند مثل کسی است که در شب هیزم جمع کند و در میان آن افعی باشد و او بی خبر... «(31)

احمد بن حنبل نیز همین طور، این گفته اوست:» از من تقلید نکنید، از مالک تقلید نکنید، و نه از شافعی و نه از اوزاعی و نه ثوری، از آن جا دین خود را بگیرید که آنها گرفتند «(32)، در امور دینتان دقت کنید، تقلید غیر معصوم مذموم است و کوری و عدم بصیرت است» ابو داود می گوید: به احمد گفتم: از اوزاعی پیروی کنم یا از مالک؟ گفت: در دین خود از هیچ یک از اینها تقلید نکن، هر چه از پیامبر آمده بگیر «. و... (33)

بطلان تقلید از فقهای اربعه اهل سنت

به فرض که این چهار نفر این اعترافات را نمی گفتند و خود را آگاه به همه چیز می دانستند...، به چه دلیل باید آرای آن ها را تنها ملاک و قانون الهی بدانیم؟ چرا در میان این همه علمای اسلام این چهار نفر فقط؟ آیا این چیزی جز گمراهی در امر دین است؟ البته علمای قبل و بعد از این چهار نفر نیز همین طور، همه می گفتند ممکن است ما اشتباه کنیم. عبدالله بن مسعود، صحابی وارسته می گفت:» در دین خود از هیچ کس تقلید نکنید... «(ابو یوسف می گفت:» هیچ کس نباید گفتار ما را ملاک قرار دهد مگر این که بداند از کجا گفته ایم. «ابن ابی العز حنفی می گوید:» هر کس نسبت به کسی جز پیامبر صلی الله علیه و آله تعصب به خرج دهد و فکر کند که باید فقط قول او را عمل کند چون مالک و ابی حنیفه و احمد و شافعی، او جاهل و گمراه است... «، باقلانی می گوید:» اگر می خواهید تقلید کنید از زنده تقلید کنید، تقلید مرده جائز نیست «(ابن حزم می گوید:» هر کس از یک نفر صحابی یا تابعی یا از مالک

یا ابوحنیفه یا شافعی یا احمد تقلید کند... اینها در دنیا و آخرت از او بیزار هستند...

این فقهاء چهار گانه دیگران را از تقلید خویش نهی کرده اند... پس مقلدین آن ها با آن ها مخالف هستند... «ابن قیّم هشتاد و یک دلیل برای ابطال تقلید فقهای اربعه می آورد. به کتاب اعلام الموقعین، ج 2/201 رجوع شود. (34)

مرحوم سید جمال اسد آبادی در خطابی به علمای اهل سنت می گوید: «به کدام دلیل در اجتهاد را بستند؟ کدام امام گفته است: پس از من کسی نباید اجتهاد کند و تقه در دین نماید و از قرآن و حدیث اخذ کند...» (35)

بسیاری از بزرگان معاصر از اهل سنت نیز تقلید محض فقهای اربعه را رد کرده اند. شیخ جاد الحق علی، شیخ ازهر، عبدالمتعال صعیدی از علمای ازهر، شیخ الباقي محدث معاصر، محمد سعید رمضان بوطی سوری، دکتر احمد محمود شافعی، دکتر محمود دسوقی، مصطفی رافعی، دکتر عزت علی عطیه، ابراهیم فوزی، و... (36)

بسیاری از بزرگان اهل سنت فتاوی ابوحنیفه و سایر فقهاء اربعه را رد کرده اند.

اوزاعی میگفت: «ما از ابی حنیفه خشمناک نیستیم که چرا فلان رأی را دارد، همه ما آرائی داریم، ما از این ناراحتیم که او حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را می دید و بر خلاف فتوی می داد.» (37) خطیب بغدادی از یوسف بن اسباط نقل می کند که ابوحنیفه «چهار صد مورد یا بیشتر کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را رد کرده است.» و نیز از ابوحنیفه نقل می کند که: «اگر من و پیامبر به هم می رسیدیم او بسیاری از آرای مرا می گرفت و عمل می نمود، مگر دین بهترین رأی نیست» (38) خبر مرگ ابوحنیفه به سفیان بن عیینه رسید، او گفت: «ابوحنیفه اسلام را قطعه قطعه از بین می برد، در اسلام مولودی بدتر از او تولد نیافته است.» (39)

این جاست که شخصیتی چون زمخشری در قصیده معروف خود می گوید:

« هنگامی که از مذهب من پرسند نمی گویم، و کتمان می کنم تا راحت باشم. اگر بگویم: حنفی هستم، میگویند او شراب را حلال کرده است) برخی انواع آن را (، اگر بگویم مالکی هستم، می گویند: او خوردن سگ را حلال کرده است، اگر بگویم:

شافعی هستم، می گویند: او نکاح دختر را تجویز کرده است) گویا در ضرورت اجازه داده است (. اگر بگویم: حنبلی هستم، می گویند. او خدا را جسم می داند... («40)

مطالب مزبور درباره اشخاصی همچون» ابن تیمیّه «نیز - که عده ای او را احیاگر اسلام می دانند - جریان دارد. ابن حجر که از بزرگان علمای شافعی است، میگوید:

« مبدا به به آن چه که ابن تیمیّه و شاگردش ابن قیم جوزی و امثال آن دو نوشته اند گوش بدهی! این ها از آن گروه هستند که هوس خویش را خدای خود قرار داده و خداوند آن ها را گمراه کرده است، گر چه عالم هستند. خداوند گوش و دل آن ها را مهر کرده - این کافران چگونه مرزها را شکستند و بر سنت ها تاختند و پرده شریعت و حقیقت را دریدند و فکر کردند که بر راه هدایت اند ولی چنین نیستند و بر بدترین راه گمراهی و زشت ترین خصلت ها و بالاترین حدّ خسران و غضب الهی و در مسیر روشن ترین دروغ و بهتان ها هستند، خداوند پیروانشان را رسوا و زمین را از امثال آن ها پاک گرداند ». («41)

نظیر همین مطلب را تقی الدین حمصی از حافظ ابن رجب حنبلی نقل می کند و نیز تقی الدین سبکی و شیخ الاسلام ذهبی - شاگرد ابن تیمیّه - گفته اند. در دمشق این عقیده شایع و ساری بود: « کسی که عقیده ابن تیمیّه را داشته باشد خون و مالش حلال است ». («42)

بررسی وضعیت ابوهیره

بیشترین راویان این دو کتاب) که بهترین کتابهای حدیثی اهل تسنن می باشند (کسانی چون ابوهریره که بیشترین روایت را نقل کرده و انس بن مالک هستند.

ابوهریره حدود 5400 حدیث نقل می کند، یعنی بیشترین روایت از ابوهریره نقل شده که می گفت: «از پیامبر خدا دو انبان حدیث دارم: یکی را منتشر کردم، دومی را اگر پخش کنم گردنم را قطع می کنند!» و بعضی نقل کرده اند که ابوهریره از پیامبر اکرم پنج پوست پر حدیث جمع کرده است، او گفته است: «دو پوست را پخش کردم اگر پوست سوم را پخش کنم سنگبارانم می کنند» (43) ابوهریره چقدر پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده که این قدر حدیث جمع کرده است؟! اگر ابوهریره همه پنج پوست را نشر می داد به اندازه همه صحیح «مسلم و بخاری دو کتاب دیگر داشتیم، معلوم نیست آن ها راجع به چه چیزی بوده است؟! انس بن مالک حدود 2300 حدیث نقل کرده است (44) او با این که چندین برابر زمان مصاحبت ابوهریره با پیامبر صلی الله علیه و آله مصاحبت داشته لیکن کمتر از نصف روایات او نقل کرده است. از او نقل شده که: این جمله پیامبر صلی الله علیه و آله: «کسیکه عمدا بر من دروغ بنهد جای خود را از آتش آماده کند» مرا از حدیث کردن زیاد منع می کند.

آیا این جمله اشاره به ابوهریره نیست؟! اوست که زیاد حدیث نقل می کند بیش از ظرفیت زمانی که حضرت را دیده است. شگفت آورتر این که کسانی مثل حسان بن ثابت انصاری که حدود 120 سال عمر کرده که 60 سال آن در اسلام بوده است و 10 سال با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، فقط یک حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله دارد. (45) صهیب رومی که می گوید: «پیش از بعثت نیز با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده ام (46) و سال ها پس از بعثت نیز همراه آن حضرت بوده فقط 30 حدیث دارد. (47) ابو اسید ساعدی که می گوید: «من کوچک ترین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و در عین حال شنواترین آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله بودم» (48) فقط 28 حدیث نقل می کند. بسیاری از صحابه اصلاً حدیث نقل

نکرده اند. مثل عبدالرحمن حنبل و ثمامه بن عدی که از مهاجرین اولیه و در بدر هم همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، زیاد بن حنظله، تمام بن عباس... و برخی دیگر چون مهران که آزاد کرده پیامبر صلی الله علیه و آله است و سهل بن حنیف و ابی بن عمار مدنی، سعد بن عباده، بشیر بن حماش، و ربیعہ بن عامر و...

فقط یک حدیث نقل کرده اند. برخی چون عبدالله بن حنظله و شرحبیل بن حسنہ و حارثه بن نعمان... فقط دو حدیث نقل کرده اند.  
(49)

البته شاید این کمبود نقل حدیث از این ها مربوط به تهدید خلیفه دوم، و سخن او و اولی که «حسبنا کتاب الله» (بوده است، که این گونه افراد را ترسانده است. لیکن احادیث ابی هریره مجعول و به نفع خلافت بوده است و گرچه در ظاهر او را هم منع کرده اند لیکن چندین منع جدی نبوده است.

ابوزرعہ رازی در کتاب «تدریب الراوی» (ج 2، ص 220 می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت در حالی که آن ها که او را دیده و از او شنیده بودند بیش از صد هزار نفر بودند». احادیث اینها چه شده است؟! همه احادیث صحیحی ای که در کتابهای سنن آمده - از همه راویانی که نقل حدیث کرده اند که با استقصاء نویسنده «اسماء الصحابه الرواه»، 1565 نفر بوده اند، حدود چهل هزار حدیث می باشد. آن وقت دل هر مسلمان غیور می لرزد وقتی که مشاهده می کند از علی علیه السلام فقط 536 حدیث نقل شده است که فقط پنججاه حدیث آن صحیح است و بخاری فقط بیست حدیث آن را نقل کرده است!) اسماء الصحابه 44). علی علیه السلام که به تصریح آیه مباحله جان پیامبر صلی الله علیه و آله است و طبق تقاسیر شیعه بلکه اهل تسنن نیز مثل «اتقان» (سیوطی، ج 1، ص 13 و) «ینایع المودّه»، ص 102 و...» علم کتاب نزد اوست (، و) «باب مدینه علم پیامبر صلی الله علیه و آله است» (50) و... این قدر مظلوم واقع شده است یعنی علاوه بر ظلم در غصب خلافت، ظلم در مرجعیت علمی، که مسلمانان را از علم علی

علیه السلام محروم کردند و او را بایکوت نمودند. پیداست که مسئله «حسبنا کتاب الله» یک بهانه است برای تصفیه جو عمومی جامعه از احادیث واقعی. و باز گذاشتن میدان برای افراد جعلی که نوکر دستگاه حکومت بوده اند.

فرقه ناجیه

منظور ما از این گفتار آن است که روشن شود اگر امام معصوم و منصوب از طرف خداوند در جامعه نباشد تا مراقبت از مکتب الهی نماید. مکتب از بین می رود.

نگویید که: «با این که معصومی چون علی علیه السلام از طرف خداوند نصب شد باز هم مکتب محفوظ نماند...» زیرا که عنایت الهی، تام و تمام است و طبق «قانون لطف»، امام معصومی پس از پیامبر معصوم معین گردید، لکن اگر مردم نپذیرفتند حجّت الهی تمام است، مثل همه موارد دیگری که از طرف خداوند احکام بیان شده و مردم معصیت کرده اند. مضافاً مهم از بین نرفتن اصل مکتب است نه به راه آمدن همه مردم. بالا-خره از میان این همه فرق یک فرقه اهل نجات هستند و همان ها حافظ مکتب از طریق تمسک به امام معصوم می باشند.

به علاوه، در برخورد اقلیت هشیار با اکثریت غافل، و تضاد افکار این دو، برای کل امت، روشن بینی پدید می آید. و نیز از گردش و تداول قدرت و حکومت، در دستان فرق و گروههای مختلف، جوامع اسلامی به پختگی در بینش ولایت دست می یابند که ولایت و امامت مدعیان ظاهری را شایسته نیست. بنا به روایت شیخ طوسی در کتاب غیبت و نیز نعمانی در کتاب غیبت خود، «خداوند قبل از ظهور حضرت مهدی، حکومت را در اختیار همه اقشار قرار می دهد تا هیچ کس را ادعائی باقی نماند بر احتمال توفیق در اصلاح». و به هر حال، حسب تقدیر الهی، بشریت می بایست در مسیر کمال خویش، در هر گامی، جاهلیتی را نیز تجربه کند: - حتی پس از بعثت خاتم - و لا جرم شب های تاریک بشریت (لیال عشر: که به تعبیر

ص: 706



روایت، تاریخ معاصر با امام مجتبی تا امام حسن عسکری را شامل می شود (، به صبح نورانی ظهور امام عصر منتهی خواهد گردید که تا آن زمان بشریت باید فرصت داشته است که خوب و بد را به کفایت بنگرد و تجربه کند و به درجه لیاقت درک آن صبح روشن دست یابد... صبحی صادق، قطعی و حتمی... که فرمود: « کتب الله لأغلبنَّ أنا ورسلی... » (51) و فرمود: « وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الأرض... » (52)

معنای « لولا فاطمه... »

و اما جمله سوم: « لولا فاطمه لما خلقتکما » اگر فاطمه نبود شمایان را نمی آفریدم...

برای توضیح این جمله توجه به نکاتی ضرورت دارد: مشخص است که نه تنها هدف از خلقت، بلکه هدف از بعثت پیامبر و به ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تربیت انسانهایی کامل و واصل الی الله می باشد. برنامه ای که در اسلام برای تحقق این هدف بیان شده است از هنگام تولد، بلکه از هنگام انعقاد نطفه و بلکه از مرحله ازدواج پدر و مادر آغاز می شود. هر چند نیل به مطلوب کامل در این خصوص، نیازمند مقدمات تکوینی ای است که چون مقدماتی بسیار، مرتبط با زمان دور و نزدیک - قبل از ازدواج والدین و حتی نسل های قبل را شامل می شود... دیگر در مقام تشریح ذکری از آن نیست لکن به هر حال پیاده شدن این برنامه کامل بسیاری مقدمات دور و نزدیک می طلبد و در کمتر موردی به طور کامل تحقق پیدا می کند.

مقام فاطمه علیها السلام

اگر بخواهیم کامل ترین الگو و نمونه آن چه که اسلام می خواهد را نشان بدهیم

جز فاطمه زهرا علیها السلام دیگری را سراغ نداریم. مولودی که از پدر و مادری آن چنان زاده شود و مطابق با فرمان الهی از مدتی پیش از هم بستر شدن، از هم جدا و مشغول عبادت و خلوت با خداوند باشند، (53) و در طول دوره حمل، مادر با حالت معنوی خاصی، همواره مأنوس بوده که مقدمات آن با روی گردانی اهل شهر از او) به خاطر اسلام آوردنش (فراهم شده بود: انقطاع الی الله...

همدم خدیجه همان طفل در رحم او بود که با او به نوعی احساس الهامی و یا طور دیگری که نمی دانیم سخن می گفت. هنگام وضع حمل قابله های بهشتی آمده و وظائف زایمان را انجام دادند. فاطمه در دامان پدری تربیت شد که در بشریت نظیر ندارد. فاطمه محصول اعتکاف و عبادت پیامبر و خدیجه، و محصول غذای بهشتی بود... و پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود از فاطمه بوی بهشت می شنوم (54).

این خصوصیات از مقدمات قبلی، آباء و اجداد و آنگاه انعقاد نطفه و دوران حمل و شرایط خاص وضع حمل و تربیت، برای احدی از موالید این عالم طبیعت تحقق نیافته و نخواهد یافت... بنابر این می توان گفت هدف از ارسال رسل و حتی رسالت خاتم انبیاء ایجاد یک چنین موجودی بوده است یعنی الگوی آن چه که هدف اسلام است... نمونه ای از آن چه اسلام می خواهد... تعبیری که در جمله سوم حدیث آمده برای بیان این منظور تعبیری نامناسب نیست.

ممکن است بگویید: این ویژگی ها که اختیاری فاطمه علیها السلام نبوده و قبل از تولد او انجام شده است. پس موجب فضیلت نیست. لیکن توجه کنید که منظور از فضیلت، ثواب و اجر و مزد نیست. بلکه صرف بیان کمال و جمال معنوی منظور است. به هر حال جواهرات و سنگهای گرانبه، عقیق و فیروزه و دُرّ و... از خاک و سنگ و... اشرف می باشند. چنان که فرشتگان در ذات خود زیباتر از انسان هستند هر چند به طور غیر اختیاری، و این زیبایی، یک فضیلت بزرگ است که موجب محبوبیت است... این است که حتی امامان معصوم علیهم السلام به حضرت

شان فاطمه علیها السلام از نظر پیامبر صلی الله علیه و آله

این که هدف از خلقت، فاطمه علیها السلام محسوب گردیده است، فقط در این حدیث نیست. کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را در حدیث عبدالله مسعود (بحار، ج 36، ص 73) به نقل از مرحوم کراچکی در کنز الفوائد ملاحظه فرمایید: «عبدالله بن مسعود می گوید: بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم، سلام کردم و گفتم: یا رسول الله: حق را نشانم بده که به وضوح ببینم، فرمود: ابن مسعود! به پستوی اطاق وارد شو! بنگر تا چه می بینی، وارد پستوی اطاق شدم دیدم علی بن ابی طالب علیه السلام در حال رکوع و سجود است و با توجه و خشوع می گوید: خدایا به حق پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله گناهکاران از شیعیان مرا بیامرز!...، وحشت مرا گرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله نمازش را مختصر کرد و فرمود: ابن مسعود! آیا پس از ایمان کافر می شوی؟ گفتم: نه قسم به زندگی و حیات شما، لیکن من علی علیه السلام را دیدم که خدا را به مقام شما سوگند می داد و شما را دیدم که خدا را به مقام علی علیه السلام سوگند می دادی! نفهمیدم کدام یک از شما دو نفر نزد خداوند آبرومندتر هستید. حضرت فرمود: ابن مسعود! خداوند مرا آفرید و علی و حسن و حسین را از نور قدس خویش آفرید و چون خواست آفرینش خویش را انشاء نماید، نور مرا شکافت و آسمانها و زمین را از آن خلق فرمود و به خدا سوگند من از آسمان ها و زمین برتر هستم، و نور علی را شکافت و از آن عرش و کرسی را آفرید و به خدا سوگند علی از عرش و کرسی برتر می باشد و نور حسن را شکافت و از آن حورالعین و فرشتگان را آفرید و به خدا سوگند حسن از حورالعین و فرشتگان برتر است، و نور حسین را شکافت و لوح و قلم را از آن آفرید و به خدا سوگند حسین از لوح و قلم برتر است. در آن حال خاوران و باختران تاریک بود. فرشتگان ناله کرده فریاد کردند که خدای ما و سرور ما، به حق این اشباح و تصاویر که آفریدی

این تاریکی را از ما برطرف کند، خداوند کلمه دیگری را ایجاد نموده از آن یک روح آفرید و نور، روح را در برگرفت و از آن فاطمه زهرا علیهاالسلام آفریده شد، خداوند آن را در مقابل عرش قرار داد و در نتیجه پهنه خاوران و باختران روشن گردید و بدین جهت زهرا نامیده شد...»

ملاحظه می کنید که برطرف شدن ظلمت و تاریکی بالاخره با نور فاطمه زهرا علیهاالسلام انجام شد. معلوم است که «پایان کار» غایت و نتیجه و هدف می باشد.

و همچنین روایت ارشادالقلوب دیلمی از سلمان فارسی (بحار، ج 43، ص 17) و روایت علل الشرائع صدوق هم که نورانیت آسمان ها و زمین را با نور زهراء علیهاالسلام می داند (بحار ج 43، ص 12) همین مطلب را افاده می کند.

حدیث انس بن مالک که شیخ طوسی در مصباح الانوار و مجلسی در بحار ج 37، ص 82 نقل کرده، نیز مانند حدیث عبدالله بن مسعود همان مطلب را افاده می نماید.

### محوریت فاطمه علیهاالسلام در حدیث کساء

برخی روایات مربوط به حدیث «کساء» نیز حضرت زهرا علیهاالسلام را محور قرار می دهد.

اصل حدیث «کساء» که حکایت از آن دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسنین را زیر پارچه ای (کساء، عباء، رداء و یا... (جمع کرده و آن ها را اهل بیت خود معرفی کرده و در حق آن ها دعا کرده مسلم است، شیعه و سنی همه نقل کرده اند، بسیاری از روایات، ورود آیه تطهیر (33 / احزاب) را نیز در همین زمینه

می‌داند. از عامه هم مسلم در «صحیح «خود، ج 2، ص 368 و» ترمذی «در» سنن «ج 5، ص 30)، مسند احمد «ج 1، ص 330 و... همین را نقل کرده اند، بیش از صد نفر از محدّثین اهل تسنن همین را گفته اند. فخر رازی در ذیل همین آیه سوره احزاب می‌گوید: «این روایت مورد اتفاق همه اهل تفسیر و حدیث می‌باشد». برخی روایات از این پنج تن، این چنین تعبیر می‌کند که اینها: «فاطمه و پدرش و شوهرش و فرزندان» هستند. یعنی در این تعبیر فاطمه محور قرار گرفته است. البته در روایات شیعه دنبال اصل حدیث کساء این را هم دارد که همه آسمان‌ها و زمین را به خاطر اینها آفریدم و خواندن حدیث کساء در هر محفلی موجب ثوابهای زیاد و قضاء حوائج می‌باشد. غیر شیعه هم اگر تعصب و عناد نداشته باشند کافی است به قصد خالص در حوائج خود متوسل شوند آن وقت ببینند که چه می‌شود.

### فاطمه علیها السلام غایت آفرینش

همین طور در برخی روایات معراج که: «پیامبر صلی الله علیه و آله قصری را دیده و حوریّه ای در وسط آن که تاجی بر سر و گوشوارها بر گوش «شبهه همین تعبیر است که حور اصل است و جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله توضیح داد که آن حوریه فاطمه است. و همین طور در دعائی که نقل شده است:» الهی بحق فاطمه و آبها و بعلها و بنیها والسر المستودع فیها «فاطمه علیها السلام محور قرار گرفته است.

می‌خواهیم بگوییم فقط ذیل روایت «لو لاک «نیست که فاطمه را غایت آفرینش قرار داده است. روایات دیگری هم هست و چندان هم از نظر عقلی و علمی و حتی اجتماعی دور نیست... و خلاف صریح منطق و عقل نمی‌باشد که بتوانیم به طور قطع آن را مردود اعلام کنیم. و بنابراین، این که گفته شده است که:» این درست نیست که بگوییم اگر فاطمه نبود پیامبر خلق نمی‌شد. «حرف درستی نیست. (56)

نه تنها دلیلی بر بطلان این گونه روایات نیست بلکه منطبق بر قواعد کلی می باشد و نقل همین روایات هر چند برخی از آن ها ضعیف هم باشند اگر به طور جزم و قطع نسبت داده نشود امید ثواب هم هست. شیخ انصاری (قدس سره) هم از شهید دوم نقل می کند که اکثر اصحاب عمل به همه انواع سندی روایات، مگر روایات مسلم البطلان را، در موعظه و اعمال فاضله و آداب تجویز می کنند. آن گاه شیخ می فرماید: «منظور از عمل به ضعیف در داستانها و مواعظ، نقل کردن آن ها و استماع آن ها و نگهداری آن ها در دل و ترتیب اثر بر آن ها می باشد که عمل به هر چیزی به حسب همان چیز است... نقل فضایل اهل بیت و مصیبت های آن ها نیز از همین مقوله می باشد.» (57)

روایات متعددی به این مضمون داریم که «کسی که اطلاعی درباره ثواب کاری به او برسد و آن را به امید آن ثواب انجام دهد ثواب منظور را به او می دهند» (58) نظر مرحوم شیخ انصاری این است که عمل هر چیزی متناسب با آن است، عمل به روایات فضایل و مصایب اهل بیت و امثال اینها، نقل آن ها و اعتقاد قلبی به آن ها به طور احتمال می باشد و بنابراین اگر کسی قلب خود را با این گونه فضایل خرسند کند و یا دیگران را با نقل آن ها متوجه اهل بیت علیهم السلام نماید اجر نقل فضایل و مصائب مسلمه را دارا می باشد.

صحّت روایات دال بر فضایل اهل بیت علیهم السلام

پس اولاً دلیلی بر کذب و بطلان این گونه روایات نیست و چنان که ملاحظه کردید توجیه دارد و ثانیاً نقل همین روایات موجب ثواب و اجر می باشد. قلوب مؤمنین با نقل همین روایات خرسند و فرحناک می شود و این مطلبی است که بالعیان مشاهده می شود. اگر کسانی احساس لذت نمی کنند باید برای تقویت ایمان خود توسل به خود اهل بیت کنند، شک نیست که انسان از نقل فضایل محبوب

خود خوشحال می شود و هر چند واقعیت را نداند، گاهی درس خواندن به تنهایی موجب درک و وصل و لمس حقائق نیست، خواست و جذبه محبوب هم باید باشد:

تسبیح و خرقه، لذت مستی نبخشدت همت در این عمل، طلب از می فروش کن

گر می برزنت واصلی ور می روی بیحاصلی رفتن کجا، بردن کجا، توفیق ربّانیت این

تصرف دل بسیار سخت است. گریه و خنده هم در کف قدرت اوست.

« هو أضحک و أبکی؛ او می خنداند و او می گریاند (۱) » قلب المؤمن بین إصبعی الرحمن یقلبه کیف یشاء؛ دل مؤمن میان دو انگشت خداوند است و او را آن طور که بخواهد می گرداند. «در عین حال باید بدانیم انسان با رفتار خود این برخورداری از تقلیب و تقلب الهی را در خود به وجود می آورد، همه کارها به دست خداوند است و در عین حال یکی از مقدمات کارها اختیار خود انسان است. چه کارهای جبری و چه کارهای اختیاری همه آنها منسوب به انسان است و در عین حال کار خداوند است. در عین این که کارهای اختیاری با اختیار انجام می شود و جبری بدون اختیار از خدا بخواهند که دلهایشان نرم شود و از قساوت دور، تا لذت نام و ذکر فضایل محبوب را بچشند.

به هر حال شنیدن و گفتار فضایل اهل بیت دل ها را مستعد و آماده برای کمال می کند، جوّ فضیلت در محیط، ایجاد فضیلت می کند و هر گونه جوّ دیگران را تحت تأثیر قرار می دهد، جوّ باران را تأثیر خود را دارد، و جوّ الکتریسیته همین طور، و جوّ خشک و گرم همین طور، در فضایل و معنویات نیز همین طور است، نفس گفتن و شنیدن فضایل هر چند یقینی نباشد، مؤثر است. در این بحث که فضایل یقینی

است، آن قدر آیات و روایات در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که فوق تواتر حساب می شود و ذکر آنها از حوصله ده ها کتاب بیرون است. به این دو روایت عنایت کنید: در «کافی» شریف به روایت عبدالاعلی از امام صادق علیه السلام آمده است: «ما من نبی جاء قط إلا بمعرفه حقنا و تفضیلنا علی من سوانا؛ هیچ پیامبری بدون شناخت حق ما و برتر دانستن ما بر دیگران نیامده است.» در برخی روایات آمده است که «اجعلونا مخلوقین و قولوا فینا ما شئتم؛ ما را مخلوق و آفریده قرار دهید و هر چه می خواهید درباره ما بگویید.» و: «اجعلوا لنا رباً نؤب إلیه و قولوا فینا ما شئتم؛ برای ما پروردگاری بگذارید که به او پناه بریم و هر چه می خواهید درباره ما بگویید.» (59)

لولا فاطمه (س) آیت الله محمدعلی گرامی

- 2 -

واسطه فیض بودن معصومین علیهم السلام

پیش از این گفتیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نه تنها در رده علت غائی عالم هستند بلکه جزو علل فاعلی جهان می باشند، در تکمیل آن بحث می گوئیم: قاعده فلسفی «الواحد لا یصدر عنه إلا الواحد و الواحد لا یصدر إلا من الواحد: از یکی فقط یک صدور می یابد و یک فقط از یک صادر می شود» که یک قاعده فلسفی بدیهی و از شؤون قاعده سنخیت علت و معلول می باشد، به ما می فهماند که: باید بین ما و خداوند وسائلی در خلق و فیض و کمال و قضاء حاجات و... باشد، فلاسفه از وسائط مزبور، «عقول مقدسه» تعبیر می کنند که گروه مشاء از فلاسفه آن ها را ده عدد، و گروه اشراقیون عدد مزبور را بدون دلیل دانسته و معتقدند تعداد عقول بسیار زیاد و شاید غیر متناهی باشند. مرحوم علامه مجلسی

ص: 714



ره می گوید: «بیشتر اموری که فلاسفه برای عقول ذکر کرده اند به حسب روایات ما برای ارواح اهل بیت علیهم السلام ثابت می باشد. فلاسفه عقل را قدیم می دانند، در روایات متواتر ما، برای ارواح پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تقدم در خلقت ذکر شده است، یا بر همه مخلوقات تقدم دارند و یا بر سایر ارواح و روحانیات، فلاسفه عقول اصطلاحی خود را واسطه در ایجاد، یا شرط در تأثیر می دانند. در روایات، این معنا ثابت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام علت غایی همه مخلوقات هستند و این که اگر آن ها نبودند خداوند افلاک و غیر آن را خلق نمی کرد. در روایات ما هم ثابت است که همه علوم و حقایق و معارف توسط پیامبر و اهل بیت بر همه خلق حتی بر فرشتگان و پیامبران دیگر افاضه می شود. خلاصه این که با روایات مکررّه ثابت شد که آن ها وسائل بین حق و خلق هستند، در افاضه همه رحمتها و علوم و کمالات بر همه خلق، هر قدر توسل به آن ها و اعتراف به کمال آن ها بیشتر باشد فیضان کمالات از خداوند بیشتر خواهد بود...» (60)

در روایت «علل الشرایع» (صدوق) (ره) از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که:

خداوند مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را هفت هزار سال پیش از خلقت دنیا آفریده است. گفتم: آن گاه شما کجا بودید؟ فرمود: در برابر عرش خدا، تسبیح و تحمید و تقدیس و تمجید او می کردیم. گفتم: به چه صورت؟ فرمود: «هیا کل و أشباح نور...» (61) کلمه پیش در این گونه احادیث به معنای زمان نیست، زمان متولد از حرکت ماده است، و آن قبل از ماده بوده است، پس منظور از پیش و قبل رتبه است، می توانید به معنای چیزی جایگزین زمان بگیرید یعنی به هر حال عالم طبیعت پس از خلقت عالم انوار بوده است، حالا به هر معنی که از کلمه «پس» منظور باشد. و در روایت «عیون» (از پیامبر صلی الله علیه و آله است که: «اولین مخلوق الهی ارواح ما بوده است که خداوند آن ارواح را ناطق به توحید و حمد خویش نمود و سپس ملائکه را آفرید» (62) و در روایت کافی از امام صادق

علیه السلام آمده است که: « خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من تو و علی را پیش از خلقت آسمان ها و زمین و عرش و دریا به صورت نوری آفریدم (63) و در روایت دیگری در» کافی «از امام جواد آمده:» درازل فقط خداوند بود. سپس محمد و علی و فاطمه علیهم السلام را آفرید و آن ها هزار سال پیش از خلقت سایر اشیاء بودند... «(64) در روایت جابر از امام باقر علیه السلام نیز این طور آمده:» اولین مخلوق الهی محمد و عترت رهیافته و هدایتگر او هستند، آن هنگام آن ها شیخ نور در برابر خداوند بودند. گفتم: شیخ نور چیست؟ فرمود: سایه نور، بدنهای نور بدون روح... (65)

روایات بسیار دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که فهم برخی تعبیرات در این روایات احتیاج به توضیح دارد که فرصتی دیگر می طلبد. لیکن اجمالاً این مطلب به دست می آید که «انوار اهل بیت (و نه) ارواح» که مجلسی فرموده است، (66) نور چیز دیگری غیر از روح می باشد.» روح «پس از خلق بدن است،» نور «وجود شیء در مراتب تحقق علت است (وسایط خلق می باشند).

مرحوم صدرالمتألهین نیز در شرح حدیث: «بنا اینعت الأئمار... «اصول کافی می فرماید:» غیر از نقل، از راه برهان عقل هم برای ما روشن است که پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در رده علت فاعلی عالم هستند و نه فقط علت غائی، یعنی نه فقط عالم طبیعت به هدف آن ها خلق شده و هدف از خلق طبیعت، وجود کسانی چون آن ها بوده است، بلکه آن ها علت تحقق عالم طبیعت هستند...»

البته منظور ایشان نیز انوار اهل بیت می باشد نه روح و نه نفس و نه وجود طبیعی ایشان. و بدین سان است که جملات زیارت جامعه کبیره معنی می دهد که: «بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء أن تقع علی الأرض إلاّ

بِإِذْنِهِ وَبِكُمْ يَنْفَسُ الْهَمُّ وَيُكْشِفُ الضَّرَّ...؛ خداوند به وسیله شما آغاز و ختم خلقت کرد و به وسیله شما باران می فرستد و به وسیله شما کرات آسمان را از سقوط حفظ می کند و به وسیله شما پریشانی ها را بر طرف می کند و مشکلات را حل می کند...»

و همچنین جملات زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام که: «بکم یباعد الله الزمان الکل و بکم یتفتح الله و بکم یتختم الله و بکم یمحو ما یشاء و یتثبت و بکم یفکّ الذّلّ من رقابنا و بکم یدرک الله تره کل مؤمن یطلب بها و بکم تثبت الأرض أشجارها و بکم تخرج الأرض ثمارها و بکم تنزل السماء قطرها و رزقها و بکم یکشف الله الكرب و بکم ینزل الله الغیث و بکم تسبیح الأرض التي تحمل أبدانکم و تستقر جبالها عن مراسیها، إرادة الربّ فی مقادیر أمورہ تهبط إليکم و تصدر من بیوتکم...؛ به سیله شما خداوند زمان سخت را دور و به وسیله شما آغاز و ختم می کند و به وسیله شما چیزهایی را که بخواهد محو و یا ابقاء می کند و به وسیله شما خواری و ذلت را از گردن ما بر می دارد، و به وسیله شما زمین، درخت می رویاند و میوه می دهد و آسمان، باران و وزی می دهد و خداوند مشکلات را بر طرف می کند... زمین که حامل بدن های شماست به وسیله شما گردش می کند و تسبیح خدا می گوید و کوهها در لنگرگاه خود استقرار می یابند... اراده خداوند در همه تقدیرات بر شما وارد و از خانه های شما صدور می یابند...»

برتر بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام بر فرشتگان

روایات در این زمینه بسیار زیاد است. اهل مطالعه به کتابهای حدیثی مفصّل و بخصوص ج اول و چهارم کافی و ج 15 و 17 و 18 و 20 و 21 و 36 و 37 و... از موسوعه «بحار الانوار» رجوع نمایند. اجمالاً منظور ما این است که عقل و نقل متوافق اند که بین حق و خلق طبیعت، واسطه ای در کار است. منتها فلاسفه گفته اند که آن وسائل مجردات عالم عقل می باشند. روایات و متون مذهبی می گویند که آن

وسائط پیامبر و اهل بیت علیهم السلام هستند، و این با هم منافاتی ندارند. زیرا در بحث های فلسفی نیز معلوم است که دو گونه عقل داریم: عقل در سلسله نزول و عقل در سلسله صعود، اولی همان مجردات تامّ عالم بالا هستند که به قول ابن سینا در دانشنامه و عیون الحکمه، همان فرشتگان در زبان شرع می باشند، دومی انسان هایی هستند که در مقام کمال به مرتبه عقل رسیده اند و می دانیم که دومی مهمتر از اولی است. زیبایی و کمال اولی خدادادی و ذاتی است ولی دومی گرچه با خواست و توفیق الهی لیکن با زحمت و اختیار خود به کمال رسیده است. همانطور که قرآن فرمود: «یا ایها الإنسان إنک کادح إلی ربک کدحاً فملاً قیه؛ ای انسان! تو با زحمت به سوی خدا می روی و سپس به ملاقات او خواهی رسید.» (67) اینها با زحمت و فعالیت به وصل رسیده اند. روایات ما هم پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را مافوق ملائکه می داند. به همان روایات در م آخذی که اشاره کردیم مراجعه کنید به تصریح می رساند که: «معرفت فرشتگان از معرفت پیامبر و اهل بیت می باشد (:.:)) هَلَلْنَا فَهَلَّلْتَ الْمَلَائِكَةَ... سَبَّحْنَا فَسَبَّحْتَ الْمَلَائِكَةَ...؛ ما تهلیل و تسبیح گفتیم و سپس فرشتگان گفتند.» (جبرئیل وقتی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می رسید همچون برده ای در برابر مولای خود می نشست، «... قعد قعد العبيد...» (68) اینها و نظائر این ها درباره پیامبر و اهل بیت علیهم السلام، همگی افضلیت آن ها را از جمیع مخلوقات می رساند. عالم نور اشاره به مراحل پیش از طبیعت دارد که همه ماها پیش از طبیعت به نوعی دیگر در عالم تجرد بوده ایم، مراحل و راه های زیادی طی کرده ایم تا به این جا رسیده ایم، از مقام هاهوت و سپس لاهوت و سپس عالم انوار و عقول و سپس عالم نفوس و سپس عالم انشاء و سپس جهان ناسوت و از این پس نیز مراحل زیادی داریم تا به منشأ اصلی و وطن مألوف خود و وصل به حضرت حق برسیم و به ملاقات حق نائل شویم. حالا به ملاقات رحمانیت برویم یا قهاریت، بسته به رفتار خودمان است.

« من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم »

البته ضرورت شعر بوده و گرنه فوق ملک هم بودیم.

تداوم امامت به وجود فاطمه علیها السلام

در این میان حضرت زهراء علیها السلام خصوصیتی ممتاز دارد که آن کمال و نورانیت ذاتی آن حضرت به وسیله نحوه انعقاد نطفه و خصوصیات دوران حمل و تولّد و رضاع با تربیت عقل کل (پیامبر صلی الله علیه و آله)، تکمیل گردید. و با عمر کوتاه خود پس از پیامبر صلی الله علیه و آله مهمترین رکن رسالت یعنی امامت علی علیه السلام را حفاظت کرده است. اگر او نبود امامت تداوم نداشت. بگذرم از این که او به طور طبیعی مادر یازده امام پس از علی علیه السلام بوده و از این راه امامت را حفاظت کرده است، اگر او نبود امامت تداوم نداشت، رسالت ابتر و ناقص بود و اگر رسالت نبود خلقت معنا نمی داد. پس چه اشکالی دارد که بگوئیم: اگر فاطمه نبود علی یعنی امامت نبود و اگر علی یعنی امامت نبود پیامبر یعنی رسالت نبود. و در این مقام، توضیحی تاریخی از مشکلات اجتماعی ولایت پس از رحلت نبی اکرم، روشنگر خواهد بود:

با دقت در تاریخ صدر اسلام به خوبی فهمیده می شود که حکومت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله تحمّل وجود علی علیه السلام را نداشت، علی علیه السلام افضل و اعلم و اشجع و اسبق در ایمان و ازهد و... از همه بود و کنار بودن او از حکومت برای حکومت گران بود. در همه انقلاب ها این چنین است که اگر حکومت غصب می شود مظلومترین افراد جامعه لایق ترین آن ها به حکومت است. این گونه افراد اگر از حکومت بر کنار باشند سکوتشان ضربه ای بر حکومت است تا چه رسد به این که بخواهند علیه حکومت قیام کنند، اگر داخل دستگاه شوند باز هم حکومت تاب تحمل آن ها را ندارد. زیرا چون می فهمند و درک صحیح دارند. تسلیم بی چون و چرای هیئت حاکمه نخواهند بود.

ص: 719

این افراد چه کنند؟ اگر قیام کنند کشتار می شود، مردم پایمال می شوند و خوف هجوم ضد انقلاب به اساس می باشد و اینها چون برای انقلاب زحمت کشیده اند حاضر به این نیستند، اگر سکوت کنند حکومت به این قانع نیست، اگر در دستگاه وارد شوند آن ها تحملشان را ندارند و چون اهل تملق نیستند همه جا جایشان نیست، اگر اهل تملق بودند که اساساً با نظام های قبلی درگیر نمی شدند.

در خصوص ائمه علیهم السلام مطلب دیگری هم هست و آن این که بر اساس قواعد فلسفه و روایات ما همه ممکنات عالم و از جمله قدرت مخالفان از طریق این بزرگان و از کانال وجودی آن ها به عالم امکان می رسد، اگر امام بخواهد می تواند دشمن را با توجهی از بین ببرد لیکن روی مصالحی - و مهمتر از همه رعایت نظم نظام عالم، و رعایت این که ایمان مردم از روی عقل باشد نه با جبر و با فشار معجزه، جز در ضرورت های مهم - این کار را نمی کند. و راستی که تحمل و خورد کردن چنین قدرت بزرگی در خویشتن فشار بسیار عظیمی می باشد. سلیم بن قیس هلالی از سلمان و عبدالله عباس در جریان آتش زدن در و درگیری در برابر خانه علی علیه السلام نقل می کند: علی علیه السلام با یک پرش گریبان عمر را گرفته او را بر زمین زد و بینی و گردن او را کوبید و فکر کشتن او را نمود، لیکن به یاد فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و وصایای او در خصوص صبر و تسلیم افتاده فرمود: «ای پسر صهاک! اگر برنامه و عهد پیشین الهی نبود می فهمیدی که تو وارد خانه من نمی شدی! عمر فقط التماس می کرد... (69)

غایت بودن فاطمه علیها السلام برای خلق پیامبر صلی الله علیه و آله

و علی علیه السلام

اجمالاً می خواهیم بگویم: روایت مربوط به «غایت خلقت بودن پیامبر

صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و به ویژه حضرت زهرا علیها السلام « از نظر این بنده کاملاً با همه قواعد سازگار است هر چند سند قسمت اخیر یعنی غایت بودن حضرت زهرا علیها السلام برای آفرینش پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، و همچنین هدف بودن خلقت علی برای آفرینش پیامبر صلی الله علیه و آله اعتبار سندی ندارد، لیکن کذب و بطلان آن هم ثابت نیست.

قسمت اخیر را جنه العاصمه / 148 از « کشف اللثالی » تألیف صالح بن عبدالوهاب عرندس نقل می کند. مستدرک سفینه البحار هم در ج 3، ص 334 از « مجمع النورین » / 14 مرحوم فاضل مرندی نقل می کند نویسنده ضیاء العالمین که جد امی مرحوم صاحب جواهر می باشد نیز نقل می کند.

مرحوم تهرانی در « شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور » / 84 و... نیز نقل می کند، صالح بن عبدالوهاب و برخی روایت سائق او مجهول هستند ولی این نکته دلیلی بر کذب روایت نیست.

به علاوه اینکه باید توجه گردد که اثبات و ثبوت روایات احکام فقهی، با روایان اعتقادیات، متفاوت است. چرا که روایان احکام فقهی مشکلی در رفت و آمد و معاشرت نداشته اند، و بدین جهت عدالت و وثوق آن ها مورد کلام و بحث واقع می شده است لیکن روایان اعتقادیات خصوصاً مسائل دور از دسترس فهم متعارف مردم، افرادی منزوی از معاشرت متعارف و معمول، بوده اند و چندان اهل تماس در مجامع متعارف و مطرح در مباحث روز، نبوده اند و چه بسا که مجهول بودن آن ها امری متوقع بوده و ضرری به اعتبار حدیث نمی زند، وقتی مطابق با قواعد باشد، گرچه عدالت و وثوق آن ها هم معلوم نباشد لیکن همین که این مسائل را می فهمیده اند معلوم می شود از « اصحاب سرّ بوده اند » (به نظر من راوی دعاء رجب) «... لا فرق بینک و بینها...» (نیز همین طور است که سابقاً توضیح داده شد.

آن چه که تا کنون درباره هدف از آفرینش گفتیم» هدف فعل «بود نه» فاعل «).

توضیح این که گاهی بحث می کنیم که: هدف از خلقت شیء خاصی، یا از خلقت کل عالم چیست؟ به این معنا که آن چیز یا این مجموعه عالم در نهایت چه باید بشود و چه منظوری در خلق آن بوده است. این را می گویند: هدف فعل. و گاهی بحث می کنیم که هدف از خلق کردن عالم چه بوده است به این معنا که خداوند برای چه منظوری «چیزی را یا کل عالم را خالق کرده تا به کمال برسند.»؟ اساساً چرا می خواهد خلق کند و تکمیل نماید و آن را به هدف برساند؟ به این می گویند: هدف فاعلی. هدف فاعلی خداوند خارج از ذات خودش نیست یعنی برای خودش این کار را انجام داده است، هدفی خارج از ذات خود ندارد، چرا که اگر بنا باشد خداوند هدفی بیرون از ذات خود داشته باشد یعنی غرض کارهایش چیزی خارج از خود باشد یعنی کاری را انجام دهد که به آن غرض برسد لازمه اش نقص ذات واجب می باشد.

این یک قاعده کلی و قطعی است،... هر کس کاری را انجام می دهد که به هدف و مقصودی برسد نیاز به آن هدف و مقصود دارد و نیاز با وجوب وجود منافات دارد. اگر بخواهیم مثالی بزنیم، این طور می گوئیم: گاهی یک فرد بخیل، کرم می کند تا طبق دستور علم اخلاق صفت بخل او برطرف شود و گاهی دیگر، کرم می کند تا معروف شود که شخصی کریم است.. ولی حاتم طائی که کرمش زباززد خاص و عام است چرا کرم می کند؟ او فقط چون حاتم است نه چون می خواهد حاتم بشود.

به تعبیر دیگر: گاهی هدف از انجام فعلی، تحصیل یک شیء است و گاهی حصول آن سبب انجام آن است یعنی چون هست چنین می کند نه چون میخواهد



بشود. وجود کامل لازمه اش سعه وجود وافاضه و کرم است، اگر خدا، خداست همان طور که اصل وجودش «واجب است» الهیت «او یعنی جامع همه صفات کمال بودن) و از جمله رازقیت و وهابیت و اعطاء و کرم و... (نیز همه واجب می باشد لذا در دعاها می خوانیم:» یا دائم الفضل علی البریه!... «و در قرآن کریم آمده که»... ما کان عطاء ربک محظورا؛ عطیه الهی نامتناهی می باشد. «(70) پس همواره خلق و اعطاء بوده و خواهد بود. (71)

بیان حقیقت منافاتی با اتحاد فرق اسلامی ندارد

گاهی گفته می شود اساسا نباید مسئله خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و چیزهائی از این قبیل، در جامعه کنونی مطرح شود زیرا این ها موجب اختلاف فرق اسلامی خواهد شد و استدلال به کریمه قرآن «واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا» (72) می نمایند معمولاً هم در این گونه موارد می گویند: دشمن پشت دروازه است، هر گونه بیان مطلبی که مضر به رفاقت گروهها می باشد همکاری با استکبار جهانی است و... و از این قبیل حرفها.

لکن باید توجه نمود که بیان حقیقت دین و مذهب، بیان فطرت است. اختلاف از ناحیه کسانی است که بر خلاف فطرت و حقیقت دین کار می کنند، به علاوه استغاثه مظلوم و دادخواهی او در هیچ محیط و عرف و مجتمع عقلایی، اختلاف افکنی حساب نمی شود زیرا بیان حق و حق طلبی هرگز مصداق اختلاف افکنی ( مذموم نیست). این بیان عینا همانند آن است که کسی مال یا ناموس دیگری را بر باید و چون مظلوم فریاد کند، بگویند ساکت شو که اختلاف می شود!

آیات قرآنی و روایات مذهبی با تعبیرات گوناگون وارد شده است که هر یک مربوط به جایی و ناظر به موردی است. قرآن همان طور که منادی وحدت و ضد

تفرقه است. دعوت داعیان الهی را بهترین سخن می داند: «و من أحسن قولاً ممّن دعا إلى الله وعمل صالحاً وقال إنني من المسلمين؛ چه کسی خوش سخن تر از آن که دعوت به خدا کند و عمل شایسته نماید و بگوید که من از مسلمانان هستم.» (73) دعوت همه انبیاء موجب اختلاف در جامعه شده، عدّه ای مؤمن به برنامه پیامبران و عده ای کافر شدند و درگیری های شدیدی بین آن دو گروه پیدا شده است. قرآن می فرماید: «كان الناس أمة واحدة فبعث الله النبيّين مبشّرين و منذرين...؛ مردم همه یک پارچه بودند خداوند پیامبران را برای تبشیر و انذار فرستاد و کتاب را به حق همراهشان کرد تا بین مردم در موضوع اختلافشان حکم کند و در آن اختلاف نکردند مگر کسانی که کتاب را دریافت کرده، پس از آن که دلایل روشن به آنان رسیده بود، از سر ظلم...» (74)

پس مردم پیش از نزول کتب و ارسال رسل یک پارچه بودند یعنی اختلاف مذهبی نداشتند زیرا مذهبی و کتابی نبود...، لیکن اگر انبیاء نبودند همه در گمراهی و ضد ارزش و خلافت فطرت بودند، با آمدن انبیاء اگر همه اصلاح نشدند اقلّاً عده ای نجات یافتند، دعوتی که برای نجات غریق باشد اختلاف افکنی نیست.

اختلاف را آنها می افکنند که ستم می کنند، انحصارطلبی می کنند، حق دیگران را می برند، ادّعای ناحق می کنند، غصب حکومت و مقام می کنند. آن گاه اگر کسی بگوید شما شایسته نیستید می گویند اختلاف نیفکنید، در حقیقت این مطلب را چماقی برای استعمار و استعباد مردم می کنند. آیات قرآنی همه جا از دعوت پیامبر و اصرار و پافشاری مرز میان مؤمنین و کفار سخن می گوید: «قل یا أيها الكافرون لا أعبد ما تعبدون و لا أنتم عابدون ما أعبد...» (75) و هرگز قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف افکن نمی شوند.

آیه وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ نِيزِ مَرْبُوطَ بِهِ» وحدت اجتماعی «به معنایی که امروزه گفته می شود نیست، صریح آیه این است که حبل الله، ریسمان الهی، را محور قرار

دهید و همه به آن چنگ بزنید نه این که به هر صورت و با هر ترفند سعی کنید یکپارچه باشید. اساساً منظور از «حبل الله»، اجتماع یک جامعه نیست که آن یک امر اعتباری است بلکه منظور یک امر حقیقی تکوینی است، در روایات هم آمده که منظور از «حبل الله» (ریسمان ولایت علی علیه السلام و امامان پس از او می باشد، همانچه که در دعای ندبه هم می خوانیم: «و حبل الله المتین و صراطه المستقیم؛ علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ریسمان محکم الهی و صراط مستقیم او بود» روایت ابن یزید از امام کاظم علیه السلام و جابر از امام باقر علیه السلام را ببینید: «علی بن ابی طالب حبل الله المتین است» (و) آل محمد حبل الله است که خداوند دستور به تمسک به آن داده است. «در تفسیر علی بن ابراهیم هم آمده:» منظور توحید و ولایت است. «در روایت معانی الاخبار صدوق آمده است: حبل الله قرآن است، امام و قرآن از هم جدا نیستند، قرآن به امام هدایت می کند و امام به قرآن» (76)

نکته دیگری که لازم است مورد توجه قرار گیرد این است که بحث علمی و تحقیق تاریخ، وحدت را بر هم نمی زند بلکه نوع برخورد و درگیری جدال و مرء و تعصّب است که به ناراحتی و جدائی می انجامد و گرنه حتی بحث های مربوط به اصل توحید میان مسلم و کافر، اگر انسانی و بدون عصبیت انجام شود هیچ گونه منافاتی با رفاقت و همزیستی مسالمت آمیز ندارد. خود من شخصا احیانا با برخی افراد غیر معتقد به اصل اسلام بحث داشته ام و او می گفت می ترسم تکفیرم کنید گفتم حرفت را بگو! توانستم روشنتم می کنم، نتوانستم روابط انسانی هست.

به روایات احتجاجات ائمه علیهم السلام و دستوراتی که درباره مناظره با اهل تسنن داده اند رجوع کنید و به خصوص دو جلد کتاب مرحوم طبرسی را به دقت ملاحظه فرمایید که هرگز اهل بیت علیهم السلام به بهانه واهی وحدت و مانند آن، کتمان حقایق نکرده اند. می گویند: «زمان فرق می کند، اکنون در برابر قدرت

استکباری آمریکا و مانند آن هستیم... «مگر در زمان اهل بیت جنگ های برون مرزی در جریان نبود، مگر سپاه اسلام درگیر جنگ های مهم با یهود و مسیحیت نبود؟! به این جمله حضرت صادق علیه السلام اکتفا می کنم که به محمد بن نعمان فرمود دقت کنید:»  
خاصموهم و بینوا لهم الهدی الذی اُتم علیه و بینوا لهم ضلالهم و باهلوهم فی علی علیه السلام؛ با آن ها بحث و جدال کنید و راه هدایتی که دارید نشانشان بدهید و گمراهیشان را برایشان روشن کنید و در مورد علی علیه السلام با آن ها مباحله نمایید. (77)

ملاک شیعه بودن

مطلب دیگری که لازم است گفته شود آن است که دانستن این گونه فضایل اهل بیت علیهم السلام - مانند هدف از خلقت عالم بودن - دخالت در اصل تشیع شخص ندارد. دانستن این ها فضل و کمال است، لیکن ندانستن و حتی انکار این ها موجب خروج از تشیع و یا تمایل به تسنن نمی باشد، ملاک اسلام، شهادتین است و انکار هر چیز دیگر اگر لطمه ای به اعتقاد شهادتین نزند موجب خروج از اسلام نیست. و ملاک تشیع اعتقاد به خلافت علی علیه السلام و یازده امام معصوم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و لزوم اطاعت از آن هاست... و انکار هر موضوع دیگری اگر لطمه ای به این اعتقاد نزند موجب خروج از تشیع نمی گردد، چنان که اعتقاد به برخی فضایل و کمالات اهل بیت علیهم السلام اگر همراه با اعتقاد به خلافت بلافضل، و اعتقاد لزوم اطاعت از دوازده امام معصوم نباشد، موجب تشیع شخص نمی شود. در میان اهل تسنن بسیارند کسانی که فضایل بسیاری را برای علی علیه السلام و سایر اهل بیت ذکر کرده اند تا آن جا که ابن حجر حدیثی نقل می کند که: «لا یجوز أحد الصراط إلا یأذن علی علیه السلام؛ هیچ کس از پل صراط در قیامت بدون اجازه علی علیه السلام عبور نخواهد کرد. (78) همه آن چه را که شیعه درباره فضایل علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام نقل می کند بسیاری از اهل

ص: 726

تسنن هم نقل می کنند. دقت در منابع حدیثی و تفسیری اهل تسنن این مطلب را به وضوح اثبات می کند، لیکن حدّ فاصل شیعه و سنی مسئله «حکومت و ولایت» است که آن ها معتقد نیستند و حکومت را با نصب الهی نمی دانند بلکه با «شوری» (و یا) «نصب خلیفه قبل» (و یا) «قهر و غلبه» می دانند. البته پیداست که این ها از باب توجیه واقعه پس از وقوع است. چون ابوبکر با شورا به حکومت رسید شورا را قبول می کنند و چون عمر با نصب ابوبکر به حکومت دست یافت آن را قبول می کنند و چون معاویه با قهر و غلبه حکومت را گرفت آن را قبول می کنند. به هر حال آن ها شیعه نیستند با این که بسیاری فضایل و کمالات اهل بیت را هم قبول دارند.

روایات نصب علی علیه السلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله را - همانند حدیث غدیر خم - توجیه می کنند... توجیهاتی که هیچ انسان عاقل و با انصافی نمی تواند بپذیرد و یقیناً دانشمندان خود، حقیقت را دریافته اند. (79)

به هر حال ملاک اسلام شخص، قبول شهادتین - لا اله الا الله و محمد رسول الله - است و ملاک تشیع، اعتقاد به لزوم اطاعت از دوازده امام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد، اعتقادات دیگر هر چند خلاف حقیقت باشد ضروری به اسلام و تشیع ندارد.

لولا فاطمه (س) آیت الله محمدعلی گرامی

- 5 -

سرّ عظمت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام

و راستی این مطلب هم مجهول است که سرّ عظمت حضرت فاطمه معصومه

ص: 727

علیها السلام چیست! در زیارت هیچ یک از امامزادگان این جمله که درباره آن حضرت است نرسیده که: «من زارها وجبت له الجنة». شاید نکته اش اعتصام از هر گونه شهوات حتی نوع مباح آن بوده است. شاید به خاطر احترام فوق العاده به برادرش امام رضا علیه السلام که مورد توهین گروه واقفیه شیعه قرار گرفته بود، بوده است. چنان که زیارت حضرت عبدالعظیم ثواب زیارت امام حسین علیه السلام را دارد و ظاهراً به جهت حمایت از امام جواد علیه السلام در برابر برخی گروه های دیگر شیعه و بخصوص برخی سادات بنی الحسن بوده است. فاطمه معصومه علیها السلام هم حسینی است و هم حسنی است و در میان همه اولاد حضرت زهرا علیها السلام محترم بوده است و با گرایش شدیدش نسبت به امام رضا علیه السلام موجب تقویت جبهه آن حضرت در برابر واقفیه و برخی سادات بنی الحسن بوده است. او به قصد زیارت آن حضرت هم از مدینه هجرت نمود و در اثر مشکلات راه یا حمله و درگیری دشمنان با قافله ایشان در نزدیک قم بیمار شد و در قم رحلت کرد و با کمال عظمت و احترام تشییع و دفن شد، مبارزه و معنویت و اخلاص و عفت آن حضرت - حتی از حلال - موجب شد که قبر آن حضرت مدار و محور تحقق حوزه علمیه پر برکت قم گردد که طبق برخی روایات تا ظهور امام زمان (عج) باقی خواهد ماند.

فضایل و مناقب امام علی علیه السلام

برخی آیات نازل شده در شأن امام علی علیه السلام

فضایل علی علیه السلام در قرآن و روایات نبوی به حدی زیاد است که انسان نمی داند کدام یک را بگوید. سوره هل اتی را تفسیر کنیم، یا آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا... (80) یا آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ .... (81). یا کریمه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ... (82). و یا کریمه مباحله را که

ص: 728

علی علیه السلام را خود پیامبر حساب کرده (83) و یا سایر آیاتی که با مختصر دقتی به خوبی معلوم می شود که علی علیه السلام را به عنوان ولی و سرپرست و امام معرفی می کند.

پاره ای از روایات وارده در فضایل امام علی علیه السلام

از روایات نبوی کدام یک را بگوییم: حدیث غدیر را، یا حدیث طیر مشوی را یا حدیث منزلت را یا حدیث: «لأعطين الراية غدا...» (در خیبر را، یا حدیث ثقلین را، یا حدیث سفینه را، یا حدیث یوم الدار را، یا حدیث اخوت و برادری علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله را، یا حدیث) «سدّ الأبواب إلاّ باب علی علیه السلام» (را، یا حدیث) «علی مع الحق و الحق مع علی» (را، یا حدیث امر به ملازمت با علی علیه السلام در فتنه ها را، یا حدیث: علی همان اهل ذکر است که قرآن فرموده: «فاسئلوا اهل الذکر» (یا حدیث: «أنا مدینه العلم و علی بابها...» (و خیلی احادیث دیگر. اگر تعصب را کنار بگذارند خواهند دید که چقدر فاصله است میان علی علیه السلام و دیگرانی که اهل تستن می خواهند به جای علی علیه السلام بنشانند. آنها سابقه بت پرستی داشتند که به تصریح قرآن کریم چنان کسانی صلاحیت امامت و پیشوائی را ندارند (84) حتی برای بردن آیات براءت بسوی مشرکان مکه از آنها سلب صلاحیت شد و این وظیفه به علی علیه السلام سپرده شد. در صلح حدیبیه صریحا در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) موضع گرفتند، در حج تمتع نیز همینطور، در عقد موقت ازدواج همینطور، با اعتراف به جواز عقد مزبور در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تحریم کردند.

به فصول اذان جمله «الصلوه خیر من النوم» (که راستی چقدر بی محتواسست، از پیش خود اضافه کردند یعنی بدعت گذاشتند و هیچ دلیلی هم از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله) ندارند. به ما می گویند: شما هم جمله «أشهد أن علیا ولی الله» (را اضافه

کردید. ما جواب می دهیم که ما روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله داریم که: «اذا شهدتم برسالتی فاشهدوا بامرہ علی علیہ السلام»، هر گاه به رسالت من شهادت می دهید به امامت علی علیه السلام نیز شهادت دهید. (85) ولی شما در زیاد کردن جمله مزبور به اذان چه دلیلی از پیامبر صلی الله علیه و آله دارید؟! و چقدر زیاد است مواردی که در برابر گفته پیامبر صلی الله علیه و آله موضع گرفتند و کلام آن حضرت را زیر پا گذاشتند، به کتاب شریف «النص والاجتهاد» تالیف مرحوم سید شرف الدین رجوع فرمایید.

مراد از کلمه «مولى» در حدیث غدیر

و راستی چه عظمتی است، عفو با آن همه قدرت، صبر با آن همه بزرگی. و چه مصیبتی بزرگ بر شیعه که باید درباره این بزرگان با مخالفان درباره اصل وصایت و ولایت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بحث کند. می گویند: چون پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم پس از جمله: «علی مولاہ (فرموده: اللهم وال من والاه؛ خدایا دوست بدار هر که علی را دوست بدارد» معلوم می شود که مولى نیز به معنای دوستی است نه خلافت و ولایت!

چقدر کوتاه فکری! مگر درباره خلیفه پیامبر که از طرف خداوند معین شده نباید بفرماید: خدایا دوستان او را دوست بدار.

ابتدای همان خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله را نمی بینند که از مردم اقرار به توحید و رسالت می گیرد و اگر منظور اعلام دوستی علی علیه السلام فقط بود که هیچ ارتباطی به اقرار گرفتن بر توحید و رسالت و معاد ندارد، پیداست که درباره مهم ترین اصل اجتماعی اسلام صحبت می کند.

ص: 730



و نیز لازم نبود که اشاره به رحلت خود بفرماید: «اوشک آن ادعی؛ شاید که به نزدیکی دعوت شوم...» (پیداست که درباره جانشینی خود صحبت می کند وگرنه دوستی علی علیه السلام چه ربطی به وفات یافتن پیامبر صلی الله علیه و آله دارد.

و نیز دقت نمی کنند که برای اعلام دوستی چه نیازی است که در آن بیابان خشک و هوای بسیار گرم، آن همه جمعیت را یکجا نگه دارد، و در شرایط بسیار حساس که هر جمعیتی می خواهد به راه خود رفته به نزد قبیله و قوم خود برگردد، مردم را در مفترق الطرق در آن هوای داغ که مردم به پناه سایه مرکب های خود می رفتند، و زمین چنان تفته بود که نمی توانستند روی زمین بنشینند، نگه دارد! یک وقت در مشهد به چند نفر از طلاب سنی تربت جام گفتم اساتید شما چه جوابی در برابر حدیث غدیر دارد شما خودتان باور می کنید که یک استاندار یا فرماندار و مانند آن در ظهر گرما و ترافیک ماشین و جمعیت، مردم بسیاری را در پشت چراغ قرمز خیابان معطل کند و بعدا بگوید کاری نبود فقط خواستم بگویم فلان شخص شماها را دوست دارد! شما به کار او نمی خندید، یا بر او پرخاش نمی کنید؟! یکی از آنها برای اینکه بحث را منحرف کند گفت: شما بگوئید مولی از نظر ادبی چه صیغه است اولاً شما که به علمایتان ملا می گوئید و منظورتان همان مولی است بگوئید، ثانیاً مولی وزن فعلی، صیغه و صف است ولی اینها چه ربطی به بحث ما و معنی حدیث دارد و دیگر حاضر به ادامه صحبت نشدند و گفتند کار داریم! آیا در قیامت هم می گویند کار داریم!؟

همان طور که قبلاً گفتیم این جز تعصّب نیست. تعصّب با سعادت و روح بشر چه می کند. این همه آیات الهی درباره علی علیه السلام که تأویل تا حدود 2 هزار آیه قرآن را درباره علی علیه السلام دانسته اند، مخالفین همه اینها رانادیده می گیرند، و یک کلمه «إذ يقول لصاحبه...» (را علم کرده نزد بی خبران تبلیغ می کنند که ابوبکر هنگام هجرت همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، حالا به فرض که منظور از

«صاحب» در آیه هجرت، ابوبکر باشد (86)، این چه فضیلتی است؟ با این که کلمه صاحب در قرآن کریم حتی بر کافری که همراه مؤمن بوده در سوره کهف اطلاق شده است و در برخی لغت نامه ها بر سگ همراه مالک نیز گفته شده و تازه این چه ربطی به مسئله خلافت دارد؟ تازه مگر از اول قرار بود که ابوبکر همراه پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، ابوبکر در راه به پیامبر صلی الله علیه و آله برخورد نمود و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله او را با خود نمی برد حرکت پیامبر و مسیر و مقصدش فاش می شد و تازه چقدر همین همراهی او برای پیامبر مشکل ساز شد، نزدیک بود سر و صدا کند و پیامبر را گرفتار کند، اصلاً همین که پیامبر به او فرموده:

«لا تحزن إن الله معنا» معلوم می شود که او آرامش نداشته و با اضطراب خود پیامبر را آزار می داده است. و خداوند هم به او سکون و آرامش نداده است، و سکینه را بر پیامبر فقط نازل کرده است. این یک کلمه بی دلالت را به دست می گیرند لیکن همه سوره «هل اتی» را نمی بینند، آیات سوره مائده را نمی فهمند، یعنی خود را به نفهمی می زنند، این همه روایات را نادیده می گیرند.

آینده بشریت

لیکن این جانب یقین دارم آینده تاریخ بشریت همان طور که به دست اسلام است، به دست مذهب تشیع و اهل ولایت خواهد بود. قرآن کریم هم از قرنهای پیش وعده تشکیل حکومت تشیع را داده است. آیه 54 سوره مائده:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ ای مؤمنین هر که از شماها از دین خود مرتد شود خداوند در آینده قومی را می آورد که آن ها را دوست دارد و آن ها هم او را دوست دارند، بر مؤمنان فروتن و بر کافران سرکش هستند، در راه خدا

ص: 732

جهاد می کنند و از ملامت ملامت کنندگان خوفی ندارند، این فضل خداوند است که به هر که بخواهد می دهد و خداوند گشایشگر و داناست.»

این آیه کریمه به خوبی می فهماند که مردمی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد می شوند وگرنه گفتن این مطلب لغو بود، و یک ارتدادی است که مهم و ماندنی، و این مردم مرتد، اکثریت جامعه اسلامی هم هستند که مقابل آن ها یک «قوم» هستند، ارتداد عمومی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله شده است همان ارتداد از ولایت و خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، که اکثریت قاطع مردم دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را زیر پا گذارده، علی علیه السلام را تنها گذاشته به طرف اهرم قدرت رفتند، خداوند وعده می دهد که بعدا یک قوم منسجم و منظمی خواهند آمد) کلمه قوم وحدت و انسجام را می فهماند (که مقابل اکثریت مرتد هستند، یعنی ارتداد از فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله در مسئله ولایت ندارند و خداوند آن ها را دوست دارد و...

این آیه کریمه اشاره به حکومت تشیع ایران دارد که پس از چند قرن پس از رحلت پیامبر مقدمات آن به وسیله دیالمه و آل بویه و سپس به وسیله صفویه و خصوصا شاه اسمعیل صفوی - جوان غیرتمند و مجاهد فی سبیل الله - رسمیت یافت.

پس از آیه فوق بلافاصله تأکید می کند که: «إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ همانا ولی و سرپرست شما خدا و پیامبرش و آن مؤمنانند که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.» (87)

بدیهی است که این آیه کریمه یک امر کلی و یک قضیه حقیقیه نیست که هر

کسی که از آن پس در حال رکوع زکات بدهد رئیس باشد، بلکه یک قضیه خارجیّه است و اشاره به یک حادثه دارد و همه مفسران شیعه و سنی نوشته اند که مصداق این آیه کریمه حضرت امیر مؤمنان علی می باشد. و بنابراین او ولی و سرپرست مسلمین می باشد. و او هم پس از خود امام حسن علیه السلام و سپس امام حسین علیه السلام و همین طور تا امام زمان حضرت حجه بن الحسن (عج) را معین نموده است، و همه این بزرگان از طرف خداوند معین شده و به پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ شده و پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور تبلیغ آن شده و اعلام هم فرموده است.) به کتاب شریف منتخب الاثر رجوع فرمایید (اساساً هم باید تعیین امام از طرف خدا باشد چنانکه در امامت حضرت ابراهیم قرآن تصریح دارد که خداوند او را امام قرار داده است) بقره / 124) و درباره فرزندان ابراهیم هم فرموده: ما آنها را امامانی قرار دادیم که... انبیاء / 73) از خداوند می خواهیم گمراهان را هدایت فرماید.

#### انحراف در دین توسط بزرگان اهل سنت

اساساً خلافت و جانشینی یعنی برنامه و کار» مستخلف عنه «یعنی فرد اصلی را بیان کردن و به جای او بودن و کار او کردن. آیا ابوبکر و عمر کار پیامبر صلی الله علیه و آله را انجام می دادند؟ مگر آن ها نگفتند که» حسبنا کتاب الله «و نیازی به حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. مگر سال ها جلوی نشر احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را نگرفتند. آیا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود که در اذان بگویند:» الصلوه خیر من النوم «، آیا پیامبر صلی الله علیه و آله حج تمتع را منع می کرد؟ و همین طور سایر احکام اسلامی مربوط به طهارت تا آخر ابواب فقهی و احکام فرعی را که این ها عوض کردند. رجوع فرمایید به امثال کتاب:» النص والاجتهاد «مرحوم سید شرف الدین تا ببینید که چه بر سر احکام اسلام آوردند. آن گاه ج دوم و سوم» فتوحات «محمی الدین عربی را ملاحظه کنید که برای احکام انحرافی آن ها چه دست و پایی می زند که نکات عرفانی برایش بیابد!!!

به هر حال حدیث «تقلین» (که فریقان شیعه و سنی نقل کرده اند به صراحت می فهماند که قرآن بدون اهل بیت علیهم السلام نمی تواند راهنما باشد، و بنابراین غیر از فرقه شیعه اثنی عشریه هیچ گروه و فرقه ای اهل سعادت نخواهند بود، تنها این گروهند که تابع اهل بیت علیهم السلام بوده و احکام دینی خود را از طریق ایشان می گیرند، دیگران نه تنها چنین نیستند بلکه برای اهل بیت مزاحمت ها فراهم کردند و چه آزارها و اذیتها که کردند؟

و راستی در تاریخ بشریت - تا آن جا که تاریخ زبان دارد - هیچ خاندانی به اندازه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله مظلوم نشدند. با شخص پیامبر صلی الله علیه و آله چه کردند؟ راستی اگر سفارش شده بود که او و فرزندان او را اذیت کنند آیا بیش از این می توانستند انجام دهند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله از خدیجه کبری علیها السلام قاسم، طاهر، ام کلثوم، رقیه، فاطمه و زینب را داشت. فاطمه زهرا علیها السلام به ازدواج علی علیه السلام در آمد و می دانیم که چه وقایعی اتفاق افتاد. ام کلثوم را عثمان بن عفان خواستگاری و ازدواج نمود ولی با او عروسی نکرد و آزارها نمود تا ام کلثوم از دنیا رفت مجدداً به خواستگاری دختر دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله «رقیه» رفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله سی و سه ساله بود که رقیه متولد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله رقیه را ابتدا به ازدواج عتبه بن ابی لهب در آورد چنان که ام کلثوم را به ازدواج عتبه - برادر عتبه - در آورد، و چون ابولهب پدر آن دو دشمنی پیامبر صلی الله علیه و آله را پیش گرفت، به دو فرزندش عتبه و عتبه دستور داد، که دختران پیامبر صلی الله علیه و آله را طلاق دهند، آن ها هم پیش از عروسی آن دو دختر را طلاق گفتند، و عثمان آن دو را ازدواج نمود. برخی ازدواج رقیه را اول ذکر کرده اند لیکن به احتمال قوی ازدواج ام کلثوم ابتدا صورت گرفته، و پس از وفات او رقیه را ازدواج

نموده است. از رقیه عبدالله متولد شد. رقیه با عبدالله به همراه عده ای دیگر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به حبشه هجرت کردند تا از آزار مشرکان در امان باشند و پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، به همراه عبدالله فرزندش به مدینه آمد. رقیه در سال دوم هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله آن گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله درگیر جنگ بدر بود از دنیا رفت. عبدالله فرزند رقیه در سال چهارم هجرت که شش ساله بود در اثر جراحت حاصل از نوک زدن خروسی در چشمش از دنیا رفت.

پناه دادن مطرود پیامبر صلی الله علیه و آله توسط عثمان

« عیسی بن عبدالله از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا زنان هم برای تشییع مردگان بیرون می آیند؟ حضرت که تکیه داده بود راست نشست و فرمود: فاسق که لعنت خدا بر او باد مغیره بن ابی العاص را که پیامبر صلی الله علیه و آله خون او را هدر اعلام کرده بود پناه داد. عثمان به رقیه گفت: جایگاه مغیره را به پدرت خبر نده.

گویا خبر نداشت که وحی بر پیامبر نازل می شود، رقیه گفت: من هرگز جای دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن حضرت کتمان نخواهم کرد (یعنی اگر از من پرسند خلاف نمی گویم). عثمان مغیره را در میان مقداری چوب و تخته قرار داد و پارچه ای روی آن ها کشید، وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و جایگاه مغیره را به پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاع دادند، پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرستاد و به او فرمود شمشیر را به دست گیر و به خانه دختر عموزاده ات (رقیه) برو، اگر مغیره را یافتی او را به قتل برسان. علی علیه السلام به خانه رقیه آمد و اطراف خانه را گشت و او را نیافت. به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و عرض کرد: یا رسول الله او را نیافتم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وحی آمد که او در میان مقداری چوب پنهان شده است. پیش از بیرون آمدن علی علیه السلام عثمان وارد شد و همین که علی علیه السلام را دید سر به زیر انداخت و به او

توجهی ننمود، پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار مهربان و کریم بود. عثمان به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله این عمومی من مغیره بن ابی العاص است، به خدا قسم من او را امان داده ام - البته دروغ می گفت - پیامبر صلی الله علیه و آله او را اعتنا نکرد. او تکرار نمود. باز پیامبر صلی الله علیه و آله اعتنا ننمود. تا اینکه مرتبه چهارم پیامبر صلی الله علیه و آله سر برداشت و فرمود:

سه مرتبه به خاطر تو کاری نکردم اگر پس از این او را بیابم خواهم کشت و چون عثمان برگشت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خدایا مغیره بن ابی العاص را لعنت فرست و لعنت فرست بر هر کس که او را جا دهد و او را به دوش کشد و او را غذا دهد و او را آب دهد و کارهایش را سامان دهد و به او ظرفی برای آب، یا دلوی یا ظرفی یا ریسمانی بدهد.»

عثمان مغیره را پناه داد، غذا و آب داد و وسایل در اختیارش گذاشت و همه آن چه را پیامبر صلی الله علیه و آله نهی کرده و عامل آن را لعنت کرده بود انجام داد. و تا سه روز نگاهش داشت و روز چهارم او را از مدینه بیرون فرستاد. لیکن هنوز از خانه های مدینه بیرون نشده بود که مرکبش به هلاکت رسید. پیاده شد و به راه افتاد تا پاهایش ورم کرد. از دست و زانوها استفاده کرد، وسایل همراهش سنگینی کردند.

هراسان شد به درختی پناه برد و در سایه آن که به درد خور هم نبود قرار گرفت، وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و جایگاه مغیره را به او اطلاع داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله علی را طلبید و فرمود شمشیرت را بردار همراه عمار و شخص سومی نزد مغیره برو که زیر فلان درخت است و او را به قتل برسان. علی علیه السلام نیز چنین کرد.

رفتار عثمان با رقیه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله

عثمان رقیه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را کتک زد و گفت: توبه پدرت خبر

دادی. رقیه کسی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد و از عثمان شکایت کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله پیام فرستاد که « شرم و حیای خود را نگه دار چه قدر زشت است که زن اصیل و متدین هر روز از همسر خود شکایت کند. » مکرراً رقیه پیام فرستاد که عثمان مرا می زند و در هر بار پیامبر صلی الله علیه و آله همان جواب را می داد. در دفعه چهارم که رقیه پیام فرستاد، پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را خوانده فرمود: شمشیرت را بردار و در دست بگیر و به خانه دختر پسر عمت برو و رقیه را بردار و بیاور و اگر کسی مانع شد، با شمشیر او را بکوب.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله هم همانند شخص متحیر و ناراحت از منزل خود به منزل عثمان رفت. علی علیه السلام رقیه را بیرون آورد و وقتی نگاه رقیه به پدر خویش افتاد صدا به گریه بلند کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله هم گریان شد و سپس رقیه را به منزل خویش برد و چون پوشش از پشت رقیه برگرفت و زخم هایش را دید سه مرتبه فرمود: چه می خواست؟ ترا کشته است، خدا او را بکشد.

این جریان روز یکشنبه بود. عثمان پس از آن با کتیز رقیه به سر برد و او را در آغوش می گرفت. رقیه دوشنبه و سه شنبه هم زنده بود. چهارشنبه به شهادت رسید.

وقتی خواستند جنازه رقیه را بیرون ببرند. به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا علیها السلام همراه زنان مؤمنین همراه جنازه بیرون آمدند و عثمان هم برای تشییع جنازه حاضر شد، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید فرمود: « کسی که شب گذشته باهمسرش یا کنیزانش نزدیک شده دنبال جنازه نیاید » این مطلب را سه مرتبه فرمود ولی عثمان برنگشت. پیامبر فرمود: بر می گردد یا او را نام ببرم. آن گاه بود که عثمان در حالی که دست به شکم خود گذاشته و بر غلامش تکیه کرده بود گفت: یا رسول الله، من ناراحتی معده دارم اگر اجازه دهید بر گردم.

فرمود: برگرد. و فاطمه زهرا علیها السلام و زن های مهاجر و انصار به همراه دیگران بر جنازه نماز خواندند. (88) این سرگذشت رقیه.

پس از رقیه بنا به نقلی عثمان ام کلثوم را ازدواج کرد. چهار سال نزد عثمان بود و



پس از آن در سال هفتم هجری وفات نمود. معلوم نیست چرا؟ کسی از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا پیامبر صلی الله علیه و آله با این ازدواج دوم موافقت نمود؟ فرمود قرآن بخوان» لا یحسبن الذین کفروا إثمنا نملی لهم خیر لأنفسهم، إنما نملی لهم لیزدادوا إثمًا؛ آنها که کفر می ورزند گمان نکنند این که مهلتشان می دهیم برایشان خیر است، مهلتشان می دهیم تا بار گناهشان سنگین گردد. («89) نمی دانم شاید مصالح دیگری هم بوده که ذکر نشده است، مگر ازدواج های خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بر اساس مصالح امت نبود؟! تا از آن طریق به اسرار درون جبهه مخالف آگاه شود و مصالح دیگر.

اشاره ای به زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام

و اما فاطمه زهرا علیها السلام: آن حضرت در بیستم جمادی الثانی سال پنجم بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله متولد شد و پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله او نیز به مدینه هجرت نمود و پس از دو سال از این هجرت، علی او را ازدواج نمود به تاریخ اول ذی حجه سال دوم هجرت.

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فاطمه زهرا علیها السلام در سال پنجم بعثت متولد شد و سپس هنگامی که هیجده سال و هفتاد و پنج روز داشت وفات نمود.

در کتاب شریف «بحار الانوار» ج 43 از امام صادق علیه السلام نقل می کند که در پاسخ سؤال مفضل بن عمر از امام علیه السلام درباره کیفیت ولادت فاطمه زهرا علیها السلام، فرمود: وقتی که خدیجه با پیامبر ازدواج نمود زنان مکه از خدیجه کناره گرفتند، نزد او نمی رفتند، در برخوردها سلامش نمی گفتند، نمی گذاشتند زنی نزد او برود، خدیجه علیها السلام از این جهت به وحشت افتاد و ناراحتی و اندوه اش

برای پیامبر صلی الله علیه و آله بود. وقتی به فاطمه علیها السلام باردار شد، فاطمه علیها السلام از درون رحم با خدیجه سخن می گفت و او را دعوت به صبر می نمود ولی این مطلب را از پیامبر صلی الله علیه و آله کتمان می نمود، روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و شنید که خدیجه با فاطمه سخن می گوید، فرمود:

خدیجه! با چه کسی حرف می زنی؟! عرضه داشت: فرزندی که در شکم دارم بامن سخن می گوید و مونس من می باشد. (90)

آن گاه امام صادق علیه السلام در حدیث مزبور مقداری از اوصاف فاطمه علیها السلام را بیان داشته و کیفیت ولادت آن حضرت و آمدن زنان قابله از عالم قدس و شهادت گفتن فاطمه علیها السلام هنگام تولد را ذکر فرمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی وارد بر فاطمه علیها السلام می شد او را می بوسید و وقتی فاطمه می آمد او را در جای خویش می نشانید. و او را بسیار می بوسید.

آن گاه ببینید که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله با او چه کردند.

مصیبات وارده بر فاطمه علیها السلام

مرحوم فتال در «روضه الواعظین» (صفحه 130 و) بحار الانوار «ج 43 و» مناقب «ابن شهر آشوب ج 3، ص 362 و» دلائل الامامه «و... ذکر کرده اند که: فاطمه علیها السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله دائما سر خود را بسته داشت. آیا در روز هجوم سر او را نیز شکسته بودند؟ (اندام لاغری داشته ارکان بدنش از هم فرو ریخته بود، این ها همه از مصیبت فوت پیامبر صلی الله علیه و آله بود، فاطمه علیها السلام همواره با هم و غم و حزن و غصه و دل سوزان و چشم گریان بود، ساعت به ساعت حالت بی هوشی به او دست می داد. هر لحظه که یاد پیامبر

ص: 740

صلی الله علیه و آله می افتاد، خصوصاً به یاد ساعتی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر فاطمه وارد می شد، اندوهش افزون می گشت، گاهی به حسن و گاهی به حسین نگاه می کرد و می گفت: کجاست پدرتان که شما را اکرام می کرد و به دوش خود سوار می نمود، کجاست پدرتان که بیش از هر کس بر شما مهربان بود، او نمی گذاشت شما پیاده بر زمین راه بروید.» انا لله و انا الیه راجعون «. به خدا که جد شما از دست رفت، او محبوب دل من بود. دیگر این در را نمی گشاید و دیگر همانند همیشه شما را به دوش خود نمی گیرد.

ترسیمی از مدینه هنگام شهادت فاطمه علیهاالسلام

به محض اطلاع بیرون خانه از شهادت آن حضرت، مدینه یک پارچه فریاد و ضججه شد و زن های بنی هاشم در خانه آن حضرت جمع شده و یک صدا فریاد می زدند. یا بنت رسول الله یا سیدتاه، مردم به فشردگی موهای یال اسب به طرف علی علیه السلام شتابان می آمدند. آن حضرت نشست و حسن و حسین جلوی آن حضرت نشسته بودند و می گریستند.

مردم باگریه آن دو می گریستند. ام کلثوم در حالی که پوشینه ای بر رو داشت دامن کشان بیرون آمد، عبایی هم روی لباس داشت. فریاد می زد: یا ابتاه یا رسول الله، حقا که اینک ترا از دست دادیم و دیگر ترا نمی یابیم.

مردم همه به انتظار نشسته بودند که جنازه بیرون آمده بر آن نماز بخوانند. در این هنگام ابوذر بیرون آمده خطاب به جماعت گفت: برگردید که مراسم به تأخیر افتاد.

مردم برخاسته برگشتند وقتی پاسی از شب گذشت و چشم ها به خواب رفتند علی علیه السلام، حسن، حسین علیهماالسلام، عمار، مقداد، عقیل، زبیر، ابوذر، سلمان، بریر و تنی چند از بنی هاشم و خواص اصحاب علی جنازه را بیرون آورده

نماز خواندند و در دل شب به خاک سپردند. علی علیه السلام در بقیع، به طوری که گفته شد در اطراف قبر زهرا علیها السلام صورت هفت قبر دیگر را ایجاد نمود تا قبر زهرا علیها السلام معلوم نباشد.

تقد کلام دکتر شریعتی پیرامون جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله

این جا مناسب است مطلبی هم درباره مرحوم دکتر علی شریعتی بگویم که در برخی نوشتجاتش از جمله مقاله ای که در کتاب آغاز پانزدهمین قرن اسلام به چاپ رسید در توصیف جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و بیان حال پیامبر صلی الله علیه و آله در تعیین جانشینی خود می نویسد: پیامبر فکر کرد که این کودک ده ساله) یعنی اسلام (را به که بسپارم، به ابی بکر که...، به عمر که...، به عثمان که...

و بالاخره می بیند که هیچ کس بهتر از علی علیه السلام نیست... «این گونه سخن گفتن هرگز با حقیقت تطبیق ندارد. به یقین علی علیه السلام از طرف خداوند و به دستور او بوده است نه این که پیامبر مدّتی فکر کند و متحیر باشد و بالاخره علی را انتخاب کند. مرحوم دکتر فرد مبارزی بود و خدماتی به نسل جوان کرد لیکن پر اشتباه بود. به حقیقت دکتر شریعتی را نمی توان یک اسلام شناس دانست که به راستی خیلی اشتباه دارد. نمی گویم کافر یا سنّی، که خیلی افراطیون می گویند، این گونه نسبت ها خلاف مبانی و قواعد فقهی می باشد. او مسلمان و شیعه و بلکه فردی خدمتگزار بود لیکن اسلام شناس نبود. اشتباهات ایشان بسیار زیاد است، بیان ایشان در معنای امامت، و معاد، و ذکر سنت به جای عترت در حدیث ثقلین، و امامت ابوبکر در نماز جماعت هنگام بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله و خیلی چیزهای دیگر اعتقادی و حقوقی. افراد غیر متخصص باید پس از مطالعه نوشتجات ایشان، از متخصصین مسائل اسلام، صحت مطالب ایشان را سؤال کنند.

به هر حال این شمه کوتاهی از مصائب حضرت زهرا علیها السلام و رقیه. دیگر

سخن از تهمت زدن ابوبکر به ماریه قبطیه - همسر دیگر پیامبر - و حتی نفی ولادت ابراهیم فرزند ماریه را از آن حضرت، نگوییم که راستی شرم آور است، و پیامبر صلی الله علیه و آله چه ظرفیتی دارد که این همه مصیبت را تحمل می کند. به هر حال اگر سفارش الهی بر این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیته را آزار دهند بیش از این نمی توانستند آزار دهند.

### **(شاهزادگان ایران) - دختران یزدگرد سوم - یزدگرد بن شهریار**

بسمه تعالی

در باره کیفیت آمدن «شاهزادگان ایران به مدینه و تزویج آنها» روایات گوناگون وارد شده است که ما در این مختصر، بعضی از آنها را می آوریم

منتخب التواریخ:

والده ماجده امام زین العابدین علیه السلام جناب شهربانو بنت یزدگرد سلطان الأعاجم و آخر ملوک الفرس ابن شهریار بن پرویز بن هرمز بن کسری انوشیروان العادل بن قباد بن فیروز بن یزدگرد بن بهرام گور بن یزدگرد بن بهرام بن شاپور ذوالأکتاف بوده (1)

و مشهور آنست که اسم آن مخدره شهربانویه بوده است

امام زین العابدین علیه السلام می فرمود: «أنا بن الخیرتین لأن رسول الله صلی الله

ص: 743

عليه و آله وسلم قال ان لله من عباده خيرتان، فخيره من العرب، قریش، و من العجم، فارس»

وفيه يقول ابوالأسود الدثلي:

وان غلاماً بين كسرى و هاشم لأكرم من نيطت عليه التمام

و این بانو را به نام شاه زنان و سلافه و خوله و غزاله نیز می خواندند، و شاعر در حق او گفته (یعنی در حق زین العابدین)

و أمه ذات العلی والمجد شاه زنان بنت یزدجرد

هوبن شهریار بن کسری

ذو سؤدد لیس یخاف کسری

و به اتفاق مؤرخین، مخدره شهربانو هنگامی که امام زین العابدین علیه السلام از او متولد گردید، در حال نفاس، دنیا را وداع گفت.

پس آنچه را که صاحب «تذکره الخواتین» برهم بافته به این که شهربانو روز عاشورا سوار ذوالجناح گردید و با دخترش به «ری» آمد و دختر را رها کرد (و در کوه بی بی شهربانو غائب شد) ابداً اصلی ندارد؛

و أعجب از اینکه تا کنون آن کوه زیارت گاه جهّال گردیده است، و مردم نادان دسته دسته ماشین گرفته، و به زیارت این امر موهوم و بی پایه، می روند

پس واجب است بر طرفداران دین، که این خرافات را با روشن گری خود، از فکر مردم، بیرون بنمایند.

و در میان مؤرخین اختلاف هست و کاملاً روشن نیست که

1 - آن مخدره در زمان خلافت عمر اسیر شده است

2 - یا در زمان خلافت عثمان

3 - یا در زمان خلافت حضرت امیر المومنین علیه السلام

و همچنین معلوم نیست که آیا ازدواج این مخدره با حضرت سیدالشهداء علیه السلام، در چه زمانی از آن سه تاریخ بوده است به هر یک از این سه گفتار، گروهی معتقدند.

1 - مستند کسانی که می گویند: زمان خلافت امیر علیه السلام بوده فرمایش شیخ مفید 1 در کتاب «ارشاد» است.

ارشاد المفید: الامام بعد الحسين بن علی بن ابی طالب علیه السلام ابنه أبو محمد علی بن الحسين زين العابدين عليهما السلام وكان يكنى أيضا بأبي الحسن واه شاه زنان بنت يزدجرد بن شهريار كسرى، ويقال: إن اسمها شهر بانو، وكان أمير المؤمنين عليه السلام ولي حريث بن جابر جانباً من المشرق، فبعث إليه بنتى يزدجرد بن شهريار، فنحل ابنه الحسين عليه السلام شاه زنان منهما فأولدها زين العابدين عليه السلام ونحل الاخرى محمد بن أبى بكر فولدت له القاسم بن محمد بن أبى بكر، فهما ابنا خاله، وكان مولد علی بن الحسين عليهما السلام بالمدينه سنه ثمان وثلاثين من الهجره، فبقى مع جده أمير المؤمنين عليه السلام سنتين ومع عمه الحسن عليه السلام اثني عشر سنه، ومع أبيه الحسين عليه السلام ثلاثاً وعشرين سنه، وبعد أبيه أربعاً وثلاثين سنه وتوفى بالمدينه سنه خمس وتسعين من الهجره وله يومئذ سبع وخمسون سنه، و كان إمامته أربعاً وثلاثين سنه ودفن بالبقيع مع عمه الحسن بن علی بن أبى طالب عليهما السلام(1).

2 - مستند کسانی که می گویند: در زمان عثمان بوده

روایت «عیون أخبار الرضاء» است،

عیون أخبار الرضاء: الحسين بن محمد البيهقي، عن محمد بن يحيى الصولى، عن عون بن محمد، عن سهل بن القاسم النوشجاني، قال: قال لى الرضا عليه السلام بخراسان: إن بيننا وبينكم نسب، قلت: وما هو أيها الامير؟ قال: إن عبد الله بن عامر بن كريز لما افتتح خراسان أصاب ابنتين ليزدجرد بن شهريار ملك الاعاجم، فبعث بهما إلى عثمان بن عفان فوهب إحداهما للحسن والاخرى للحسين عليه السلام فماتتا عندهما نفساوين، وكانت صاحبه الحسين عليه السلام نفست بعلی بن الحسين

ص: 745

عليهما السلام فكفل عليا بعض امهات ولد أبيه فنشأ وهو لا يعرف اما غيرها ثم علم أنها مولاته، وكان الناس يسمونها امه، وزعموا أنه زوج امه، ومعاذ الله إنما زوج هذه علي ما ذكرناه، وكان سبب ذلك أنه واقع بعض نسائه ثم خرج يغتسل فلقبته امه هذه فقال لها: إن كان في نفسك في هذا الأمر شيء فاتقى الله وأعلميني؟ فقالت: نعم فزوجها، فقال ناس: زوج علي بن الحسين عليهما السلام امه، قال عون: قال لي سهل ابن القاسم: ما بقي طالبي عندنا إلا كتب عني هذا الحديث عن الرضا عليه السلام (1).

علامه مجلسی ره در «جلاء العيون» فرموده ابن بابويه بسند معتبر از حضرت امام رضا عليه السلام روایت کرده است که عبدالله بن عامر چون خراسان را فتح کرد دو دختر از یزدجرد پادشاه عجم گرفت و برای عثمان فرستاد پس یکی را به حضرت امام حسن عليه السلام و دیگری را به حضرت امام حسین عليه السلام داد و آن را که حضرت امام حسین عليه السلام گرفت حضرت امام زین العابدین عليه السلام از او به هم رسید و چون آن حضرت از او متولد شد او برحمت الهی واصل شد (و آن دختر دیگر نیز در وقت ولادت فرزند اول وفات یافت). پس یکی از کنیزان حضرت امام حسین عليه السلام او را تربیت می کرد و حضرت او را مادر می گفت و چون حضرت امام حسین عليه السلام شهید شد حضرت امام زین العابدین عليه السلام او را به یکی از شیعیان خود تزویج کرد و به این سبب شهرت کرد که حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه مادر خود را به یکی از شیعیان خود تزویج نموده. (2).

مؤلف گوید که این حدیث مخالفت دارد با آنچه گذشت در فصل اولاد حضرت امام حسین عليه السلام که شهربانو را در زمان عمر آوردند و شاید یکی از راویان اشتباهی کرده باشد و آن روایت که در آنجا واقع شده اشهر و اقوی است. (3).

و شیخ مفید ره روایت کرده است که حضرت امیر المومنین عليه السلام حریث بن جابر را والی کرد در یکی از بلاد مشرق و او دو دختر یزدجرد را برای حضرت

ص: 746

---

1- (1) 0 عیون أخبار الرضا ج 2 ص 128 بتفاوت یسیر، بحار: ج 46 ص 8.

2- (2) 0 منتهی الامال ج 2 ص 3 چاپ قدیم.

3- (3) 0 منتهی الامال ج 2 ص 3 چاپ قدیم



فرستاد حضرت یکی را که شاه زنان نام داشت به حضرت امام حسین علیه السلام داد و حضرت امام زین العابدین علیه السلام از او به هم رسید و دیگری را به محمد بن ابی بکر داد و قاسم جد مادری حضرت صادق علیه السلام از او بهم رسید. پس قاسم با امام زین العابدین علیه السلام خاله زاده بودند انتهى (1).

3- مستند کسانی که می گویند: زمان عمر بوده، روایت قطب راوندی در کتاب «الخرايج» از امام باقر علیه السلام است.

الخرايج: روی عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: لما قدمت ابنة يزيدجرد ابن شهريار آخر ملوك الفرس وخاتمتهم على عمر، وادخلت المدينة استشرفت لها عذاري المدينة، وأشرق المجلس بضوء وجهها، ورأت عمر فقالت: آه بيروز باد هرمز، فغضب عمر وقال: شتمتني هذه العلجه (2) و هم بها فقال له على عليه السلام: ليس لك إنكار على ما لا تعلمه، فأمر أن ينادى عليها، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: لا- يجوز بيع بنات الملوک وإن کن کافرات، ولكن اعرض عليها أن تختار رجلا من المسلمين حتى تتزوج منه، وتحسب صداقتها عليه من عطائه من بيت المال يقوم مقام الثمن، فقال عمر: أفعل، وعرض عليها أن تختار فجالت فوضعت يدها على منكب الحسين عليه السلام فقال: "چه نام داری ای کنیزک" یعنی: ما اسمک یا صبیبه؟ قالت جهان شاه، فقال بل شهر بانویه، قالت: تلک اختی قال: "راست گفتمی" "ای صدقت ثم التفت إلى الحسين فقال: احتفظ بها وأحسن إليها، فستلد لك خير أهل الارض في زمانه بعدك، وهي ام الاوصياء الذريه الطيبه، فولدت على بن الحسين زين العابدین علیهما السلام (3). قطب راوندی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت

ص: 747

1- (1) 0 منتهی الامال ج 2 ص 3 چاپ قدیم

2- (2) 0 العلج: بالكسر فالسكون وجيم في الآخر: الرجل الضخم من كفار العجم وبعضهم يطلقه على الكافر مطلقا (المجمع).

3- (3) 0 لم نعثر عليه في الخرايج المطبوعه رغم البحث عنه. وسيأتي كذلك بعض الاحاديث، وقد ذكر الحجه المتتبع شيخنا الرازی فی الذريعه ج 7 ص 146 انه رأى نسخه بعنوان (الخرايج) في مكتبه سلطان العلماء وهي تخالف المطبوع. أقول ولعل الخرايج المطبوعه فيها نقص وربما كانت المخطوطه أكمل، ويحتمل أن يكون (يج) رمز الخرايج مصحفا عن (ير) رمز البصائر والحديث فيه في باب 11 ج 7.

کرده است که چون دختر یزدجرد بن شهريار آخر پادشاهان عجم را برای عمر آوردند و داخل مدینه کردند جمیع دختران مدینه بتماشای جمال او بیرون آمدند و مسجد مدینه از شعاع روی او روشن شد.

و چون عمر اراده کرد که روی او را ببیند مانع شد و گفت سیاه باد روز هر مز که تو دست بفرزند او دراز می کنی عمر گفت این گبرزاده مرا دشنام میدهد و خواست که او را آزار کند حضرت امیر علیه السلام فرمود که تو سخنی را که نفهمیدی چگونه دانستی که دشنام است پس عمر امر کرد که ندا کنند در میان مردم و او را بفروشد.

حضرت فرمود جایز نیست فروختن دختران پادشاهان هر چند کافر باشند و لیکن بر او عرض کن که یکی از مسلمانان را خود اختیار کند و او را به او تزویج کنی و مهر او را از عطای بیت المال او حساب کنی.

عمر قبول کرد و گفت یکی از اهل مجلس را اختیار کن آن سعادت مند آمد و دست بر دوش مبارک امام حسین علیه السلام گذارد پس حضرت امیر المومنین علیه السلام از او پرسید بزبان فارسی که چه نام داری ای کنیزک؟ عرض کرد جهانشاه. حضرت فرمود بلکه تو را شهربانویه نام کرده اند عرض کرد این نام خواهر من است. حضرت باز بفارسی فرمود راست گفتی، پس رو کرد به حضرت امام حسین علیه السلام و فرمود: که این با سعادت را نیکو محافظت نما و احسان کن بسوی او که فرزندی از تو بهم خواهد رسانید که بهترین اهل زمین باشد بعد از تو و این مادر اوصیاء ذریه طیبه من است پس حضرت امام زین العابدین علیه السلام از او به هم رسید. (1)

و «یروی» آنها ماتت فی نفاسها به،

وإنما اختارت الحسین علیه السلام لأنّها رأّت فاطمه علیها السلام وأسلمت قبل أن

ص: 748

يأخذها عسكر المسلمين، ولها قصه وهي أنها قالت: رأيت في النوم قبل ورود عسكر المسلمين كأن محمدا رسول الله صلى الله عليه وآله دخل دارنا وقعد مع الحسين عليه السلام وخطبني له وزوجني منه، فلما أصبحت كان ذلك يؤثر في قلبي وما كان لي خاطر غير هذا، فلما كان في الليلة الثانية رأيت فاطمه بنت محمد صلى الله عليه وآله قد أتتني وعرضت علي الإسلام فأسلمت ثم قالت: إن الغلبه تكون للمسلمين، وإنك تصلين عن قريب إلى ابني الحسين سالمه لا يصيبك بسوء أحد قالت: وكان من الحال أني خرجت إلى المدينة ما مس يدي إنسان.

و (این که چرا امام حسین علیه السلام را اختیار کرد) روایت کرده است که پیش از آنکه لشکر مسلمانان بر سر ایشان بروند شهربانو در خواب دید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل خانه او شد با حضرت امام حسین علیه السلام و او را برای آن حضرت خواستگاری نمود و به او تزویج کرد. شهربانو گفت که چون صبح شد محبت آن خورشید فلک امامت در دل من جا کرد و پیوسته در خیال آن حضرت بودم. چون شب دیگر بنخواب رفتم حضرت فاطمه صلوات الله علیه را در خواب دیدم که بنزد من آمده و اسلام را بر من عرضه داشت و من بدست مبارک آن حضرت در خواب مسلمان شدم پس فرمود که در این زودی لشکر مسلمانان بر پدر تو غالب خواهند شد و تو را اسیر خواهند کرد و بزودی بفرزند من حسین علیه السلام خواهی رسید و خدا نخواهد گذارد که کسی دستی بتو برساند تا آنکه بفرزند من برسی و حقتعالی مرا حفظ کرد که هیچ کس بمن دستی نرساند تا آنکه مرا به مدینه آوردند و چون حضرت امام حسین علیه السلام را دیدم دانستم که همان است که در خواب با حضرت رسول 6 بنزد من آمده بود و حضرت رسول 6 مرا بعقد او در آورده بود و باین سبب او را اختیار کردم. (1)

ارشاد: سئل أمير المؤمنين صلوات الله عليه «شاه زنان» بنت كسرى حين اسرت

ص: 749

: ما حفظت عن أبيك بعد وقعه الفيل؟ قالت: حفظت عنه إنه كان يقول: إذا غلب الله على أمر ذلت المطاعم دونه، وإذا انقضت المده كان الحنف (1) في الحيله، فقال عليه السلام: ما أحسن ما قال أبوك، تذلل الأمور للمقادير حتى يكون الحنف في التدبير (2) و به روایت مفید: نام خواهرش (کیهان بانویه) بوده است.

و بعضی نام او را «مروارید» گفته اند و بعضی می گویند: روایت مفید که متضمن آوردن «حریث بن جابر حنفی» آن دو بانورا در زمان امیر علیه السلام به خدمت آن حضرت آورده است نزدیک به حقیقت است چون بودن این قضیه در زمان عمر بعید است زیرا تولد امام سجّاد علیه السلام در زمان امیر علیه السلام واقع شده است و اینکه ولادت آن حضرت بعد از بیست سال بوده باشد، بعید به نظر می رسد، خلاصه کسانی که به اخبار و تواریخ احاطه دارند، به ناچار در جمع و تحلیل این سه قول نظری دارند والله العالم. برای روشنی مطلب به روایات بعدی که توجّه فرمائید.

كشفت الغمّه: ولد علی (بن الحسین) علیه السلام بالمدينه فی الخمیس الخامس من شعبان من سنه ثمان و ثلاثین من الهجره فی أيام جده أمير المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام قبل وفاته بسنتين، و امه ام ولد اسمها «غزاله»، وقيل: بل كان اسمها شاه زنان بنت یزدجرد و قيل: غير ذلك. (3)

وقال الحافظ عبد العزيز: امه يقال: لها «سلامه»، وقال إبراهيم بن إسحاق امه «غزاله» ام ولد. وفي كتاب مواليد أهل البيت روايه ابن الخشاب النحوى: بالإسناد عن

ص: 750

- 
- 1- (1) 0 الحنف الموت والجمع الحنوف، ولم يأت منه فعل، يقال: مات حنف أنفه أى على فراشه من غير قتل ولا ضرب ولا غرق ولا حرق، وخص الانف لما يقال: ان روحه تخرج من أنفه، المجمع.
  - 2- (2) 0 ارشاد المفيد ص 160؛ بحار: ج 46 ص 11.
  - 3- (3) 0 كشف الغمّه ج 2 ص 260 بتفاوت؛ بحار الأنوار، العلامه المجلسی ج 46 ص 7.

أبى عبد الله عليه السلام قال: وُلد على بن الحسين عليهما السلام فى سنة ثمان وثلاثين من الهجره قبل وفات على بن أبى طالب عليه السلام بستين، وأقام مع أمير المؤمنين سنتين، ومع أبى محمد الحسن عليه السلام عشر سنين، وأقام مع أبى عبد الله عليه السلام عشر سنين، وكان عمره سبعا وخمسين سنة. وفى روايه اخرى: إنه ولد سنة سبع وثلاثين، وقبض وهو ابن سبع وخمسين سنة فى سنة أربع وتسعين، وكان بقاؤه بعد أبى عبد الله عليه السلام ثلاثا وثلاثين سنة ويقال: فى سنة خمس وتسعين. امه خوله بنت يزيدجرد ملك فارس، وهى التى سماها أمير المؤمنين عليه السلام «شاه زنان»، ويقال: بل كان اسمها «بَرّه» بنت النوشجان، ويقال: كان اسمها شهر بانو بنت يزيدجرد، وكان يقال له عليه السلام: ابن الخيرتين لقول رسول الله صلى الله عليه وآله: إن لله من عباده خيرتين فخيرته من العرب قريش، ومن العجم فارس، وكانت امه بنت كسرى.

البصاير: إبراهيم بن إسحاق، عن عبد الله بن أحمد، عن عبد الرحمن بن أبى عبد الله الخزاعى، عن نصر بن مزاحم، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبى جعفر عليه السلام قال: لما قدم بابه يزيدجرد على عمر، وادخلت المدينة أشرف لها عذارى المدينة وأشرق المسجد بضوء وجهها، فلما دخلت المسجد ورأت عمر غطت وجهها وقالت: اه بيروج بادا هر مز(1) قال: فغضب عمر وقال: تشتمنى هذه وهم بها، فقال له أمير المؤمنين: ليس لك ذلك أعرض عنها، إنها تختار رجلا من المسلمين ثم احسبها بغيئه عليه، فقال عمر: اختارى قال: فجاءت حتى وضعت يدها على رأس الحسين بن على عليهما السلام فقال أمير المؤمنين عليه السلام: ما اسمك؟ فقالت: جهان شاه فقال: بل شهر بانويه، ثم نظر إلى الحسين عليه السلام فقال: يا أبا عبد الله ليلدن لك منها غلام خير أهل الارض(2)

ص: 751

1- (1) 0 خ ل " أف بيروز " (كلام فارسى مشتمل على تأليف ودعاء على أبيها هر مز) تعنى: لا كان لهر مز يوم، فان ابنته أسرت بصغر ونظر إليها الرجال، الوافى ج 2 ص 176.

2- (2) 0 بصارثرالدرجات فى الباب الحادى عشر من الجزء السابع؛ بحار: ج 46 ص 9.

تبيين: يزدجرد آخر ملوك الفرس، وهو ابن شهريار بن أبرويز بن هرمز بن أنوشيروان، وكان إشراق المسجد بضونها كناية عن ابتهاج أهل المسجد برؤيتها وعجبهم من صورتها وصباحتها.

وفى الكافي (1) اف بيروج بادا هرمز، واف كلمه تضجر، وبيروج معرب بيروز أى اسود يوم هرمز وأساء الدهر إليه وانقلب الزمان عليه حيث صارت أولاده اسارى تحت حكم مثل هذا أو دعاء على جدها هرمز، يعنى لا كان لهرمز يوم حتى تصير أولاده كذلك. " وهم بها " أى أراد إيذاءها أو أن يأخذها لنفسه قوله عليه السلام: بل شهر بانويه كأنه عليه السلام غير اسمها للسنة، أو لانه من أسماء الله تعالى لما ورد فى الخبر فى النهى عن اللعب بالشطرنج إنه يقول مات شاهه وقتل شاهه والله شاهه ما مات وما قتل، أو أنه عليه السلام أخير أنه ليس اسمها جهانشاه بل اسمها شهر بانويه، وإنما غيرته للمصلحه، كما يدل عليه روايه صاحب العدد أو المعنى لم ينبغ لك هذا الاسم، بل كان ينبغى تسميتك بشهر بانويه " ليلدن " كأنه إشاره إلى أن أولاده عليه السلام يحصل من ولد هو خير أهل الارض، وفى بعض

النسخ بالتاء كأنه تم الكلام عند قوله: لك، وقوله: منها غلام، جملة اخرى. ثم إن هذا الخبر يخالف الخبر السابق، وذاك أقرب إلى الصواب إذ أسر أولاد يزدجرد الظاهر أنه كان بعد قتله أو استنصاله، وذلك كان فى زمن عثمان وإن أمكن أن يكون بعد فتح القادسيه أو نهاوند أخذ بعض أولاده هناك لكنه بعيد وأيضا لا ريب فى أن تولد على بن الحسين عليه السلام منها كان فى أيام خلافة أمير المؤمنين عليه السلام، ولم يولد منها غيره كما نقل، وكون الزواج فى زمن عمر وعدم تولد ولد منها إلا بعد أكثر من عشرين سنة بعيد، ولا يبعد أن يكون عمر فى هذه الروايه تصحيف عثمان والله يعلم. (2)

مناقب ابن شهر آشوب: مولد على بن الحسين عليهما السلام بالمدينه يوم الخميس فى النصف من جمادى الاخره، ويقال: يوم الخميس لتسع خلون من شعبان سنة ثمان وثلاثين من الهجره قبل وفاه أمير المؤمنين عليه السلام بسنتين، وقيل:

سنة سبع، وقيل: سنة ست فبقى مع جده أمير المؤمنين عليه السلام أربع سنين، ومع عمه الحسن عشر سنين، ومع أبيه عشر سنين، ويقال: بقى مع جده سنتين، ومع عمه اثنتى عشره سنة، ومع أبيه ثلاث عشره سنة، وأقام بعد أبيه خمسا

ص: 752

1- (1) 0 الكافي ج 1 ص 466.

2- (2) 0 - بحار الأنوار - العلامة المجلسي ج 46 ص 10:

وثلاثين سنه، وتوفى بالمدينه يوم السبت لاحدى عشره ليله بقيت من المحرم، أو لاثنتى عشره ليله، سنه خمس وتسعين من الهجره، وله يومئذ سبع وخمسون سنه، ويقال: تسع وخمسون سنه، ويقال أربع وخمسون، وكانت إمامته أربعاً وثلاثين سنه، وكان فى سنى إمامته بقيه ملك يزيد، وملك معاويه بن يزيد، وملك مروان، وعبد الملك، وتوفى فى ملك الوليد ودفن فى البقيع مع عمه الحسن عليه السلام(1).

وقال أبو جعفر بن بابويه: سمه الوليد بن عبد الملك. وامه شهر بانويه بنت يزدجرد بن شهر يار الكسرى، ويسمونها أيضاً بشاه زنان، وجهان بانويه، وسلافه وخوله، وقالوا: هى شاه زنان بنت شيرويه بن كسرى أبرويز، ويقال: هى بره بنت النوشجان، والصحيح هو الاول، وكان أمير المؤمنين عليه السلام سماها مريم، ويقال: سماها فاطمه وكانت تدعى سيده النساء(2).

الكافى: ولد عليه السلام فى سنه ثمان وثلاثين، وقبض فى سنه خمس وتسعين وله سبع وخمسون سنه، وامه سلامه بنت يزدجرد بن شهر يار بن شيرويه بن كسرى أبرويز(3).

روضه الواعظين: كان مولده عليه السلام يوم الجمعة، ويقال: يوم الخميس لتسع خلون من شعبان سنه ثمان وثلاثين من الهجره(4).

ويقال: سنه سبع وثلاثين من الهجره ويقال: سنه ست وثلاثين. اعلام الورى: ولد

ص: 753

1- (1) مناقب ابن شهر آشوب ج 3 ص 310.

2- (2) مناقب ابن شهر آشوب ج 3 ص 311؛ بحار: ج 46 ص 13؛ بحار الأنوار: العلامه المجلسى ج 46 ص 15: .

3- (3) الكافى ج 1 ص 466 وفى آخره: وكان يزدجرد آخر ملوك الفرس.

4- (4) روضه الواعظين ص 176. إلى هنا الموجود من الحديث، ولم يذكر الترديد من القولين الاتيين؛ بحار الأنوار - العلامه المجلسى ج 46 ص 15: .

عليه السلام بالمدينه يوم الجمعة، ويقال: يوم الخميس فى النصف من جمادى الاخره، وقيل: لتسع خلون من شعبان سنه ثمان وثلاثين من الهجره وقيل: سنه ست وثلاثين، وقيل: سنه سبع وثلاثين، واسم امه شهزنان وقيل: شهر بانويه(1)

مصباح الكفعمى: فى نصف جمادى الاولى كان مولد السجاد عليه السلام(2).

وذكر فى اللوح الذى وضعه أنه عليه السلام ولد يوم الاحد خامس شعبان لثمان وثلاثين. أقول: وفى تاريخ الغفارى أنه عليه السلام ولد يوم الجمعة منتصف شهر جمادى الثانيه.

الفصول المهمه: ولد بالمدينه، نهار الخميس، الخامس من شعبان سنه ثمان وثلاثين، كنيته أبو الحسن، وقيل: أبو بكر، وله ألقاب كثيره أشهرها زين العابدين، وسيد العابدين، والزكى، والامين، وذو الثنات، صفته: أسمر قصير، دقيق، نقش خاتمه: وما توفيقى إلا بالله(3).

مصباح: فى النصف من جمادى الاولى سنه ست وثلاثين كان مولد أبى محمد على بن الحسين عليهما السلام(4).

العدد: الاقبال: باسنادنا إلى المفيد فى كتاب حدائق الرياض: النصف من جمادى الاولى سنه ست وثلاثين كان مولد أبى محمد على بن الحسين عليهما السلام(5).

ص: 754

1- (1) 0 اعلام الورى ص 15؛ بحار: ج 46 ص 13؛ بحار الأنوار: العلامه المجلسى ج 46 ص 15: .

2- (2) 0 مصباح المتهدجد للشيخ الطوسى ص 554 طبع سنه 1348 ومصباح الكفعمى ص 511 طبع ايران سنه 1321.

3- (3) 0 الفصول المهمه لابن الصباغ المالكى ص 187 طبع النجف بتفاوت فيه، وفى المصدر: كنيته عليه السلام المشهور أبو الحسن، وقيل أبو محمد، وقيل أبو بكر. (3) مصباح الكفعمى ص 511.

4- (4) 0 مصباح ماكفعمى: ص 511.

5- (5) 0 الاقبال ص 95 طبع ايران سنه 1314.



الدروس: ولد عليه السلام بالمدينه يوم الاحد خامس شعبان سنه ثمان وثلاثين، وقبض بها يوم السبت ثاني عشر المحرم سنه خمس وتسعين، عن سبع وخمسين سنه، وامه شاه زنان بنت شيرويه بن كسرى أبرويز، وقيل: ابنه يزدجرد(1).

العدد: في كتاب الدر: ولد عليه السلام بالمدينه سنه ثمان وثلاثين من الهجره وكذا في كتاب مواليد الائمة قبل وفات جده أمير المؤمنين عليه السلام بسنتين، وفي روايه اخرى بست سنين. في كتاب الذخيره مولده: سنه ست وثلاثين وقيل: ثمان وثلاثين، وقيل:

ولد يوم الخميس ثامن شعبان، وقيل سابعه سنه ثمان وثلاثين بالمدينه في خلافه جده أمير المؤمنين عليه السلام. في كتاب التذکره: ولد على بن الحسين زين العابدين عليه السلام سنه ثمان وثلاثين وامه شاه زنان بنت ملك قاشان، وقيل: بنت كسرى يزدجرد بن شهريار، ويقال اسمها شهر بانويه.

وقال أبو جعفر محمد بن جرير بن رستم الطبري: (2) - ليس التاريخي - لما ورد سبي الفرس إلى المدينه أراد عمر بن الخطاب بيع النساء وأن يجعل الرجال عبيدا(3) فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: أكرموا كريم كل قوم، فقال عمر: قد سمعته يقول: إذا أتاكم كريم قوم فأكرموه وإن خالفكم فقال

ص: 755

---

1- (1) 0 كتاب الدروس للشهيد ره في كتاب المزار، طبع سنه 1269 بايران؛ بحار الأنوار - العلامة المجلسي ج 46 ص 15: .

2- (2) 0 في كتابه دلائل الامامه ص 81 طبع النجف؛ بحار الأنوار: العلامة المجلسي ج 46 ص 15: .

3- (3) 0 في المصدر السابق: عبيدا للعرب، وأن يرسم عليهم أن يحملوا العليل والضعيف والشيخ الكبير في الطواف على ظهورهم حول الكعبه، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: الخ

له أمير المؤمنين عليه السلام (1) هؤلاء قوم قد ألقوا إليكم السلم ورجبوا في الاسلام ولا بد أن يكون لى فيهم ذريه، وأنا اشهد الله واشهدكم أنى قد أعتقت نصيبى منهم لوجه الله تعالى، فقال جميع بنى هاشم: قد وهبنا حقنا أيضا لك، فقال: اللهم اشهد أنى قد أعتقت ما وهبوا لى لوجه الله، فقال المهاجرون والانصار: وقد وهبنا حقنا لك يا أخا رسول الله، فقال: اللهم اشهد انهم قد وهبوا لى حقهم وقبلته واشهدك أنى قد أعتقتهم لوجهك، فقال عمر: لم نقضت على عزمى فى الاعاجم؟ وما الذى رغبتك عن رأى فيهم، فأعاد عليه ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله فى إكرام الكرماء (2) فقال عمر: قد وهبت لله ولك يا أبا الحسن ما يخصنى وسائر ما لم يوهب لك، فقال أمير المؤمنين عليه السلام اللهم اشهد على ما قالوه وعلى عتقى إياهم، فرغب جماعه من قريش فى أن يستكحوا النساء، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: هن لا يكرهن على ذلك ولكن يخيرن ما اخترنه عمل به، فأشار جماعه إلى شهر بانويه بنت كسرى فخبرت وخوطبت من وراء الحجاب والجمع حضور فقيل لها: من تختارين من خطابك؟ وهل أنت ممن تريدين بعلا؟ فسكتت فقال أمير المؤمنين قد أرادت وبقى الاختيار، فقال عمر:

وما علمك يارادتها البعل؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام: إن رسول الله صلى الله عليه وآله كان إذا أتته كريمه قوم لا ولى لها - وقد خطبت - يأمر أن يقال لها: أنت راضيه بالبعل؟ فإن استحيت وسكتت جعل إذنها صماتها وأمر بتزويجها، وإن قالت: لا لم يكرهها على ما تختاره، وإن شهر بانويه أريت الخطاب فأومات بيدها واختارت الحسين بن على عليهما السلام، فاعيد القول عليها فى التخيير فأشارت بيدها، وقالت:

هذا إن كنت مخيره، وجعلت أمير المؤمنين عليه السلام وليها، وتكلم حذيفه بالخطبه، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: ما اسمك؟ فقالت: شاه زنان بنت كسرى، قال أمير المؤمنين عليه السلام: أنت شهر بانويه واختك مرواريد بنت كسرى قالت: آريه. قال

ص: 756

1- (1) 0 فى المصدر السابق: فمن أين لك أن تفعل بقوم كرماء ما ذكرت، ان هؤلاء الخ.

2- (2) 0 فى المصدر السابق: ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله فى الحديث، وما هم عليه من الرغبه فى الاسلام.

المبرد: كان اسم ام علي بن الحسين عليهما السلام سلافه من ولد يزيد مجرد معروفه النسب من خيرات النساء، وقيل: خوله، ولقبه عليه السلام: ذو الثفات والخالص، والزاهد، والخاصع، والبكاء، والمتهجد، والرهباني، وزين العابدين وسيد العابدين، والسجاد، وكنيته: أبو محمد، وأبو الحسن، بابه: يحيى بن أم الطويل المدفون بواسط، قتله الحجاج لعنه الله(1).

وعلى بن الحسين بن علي بن أبي طالب بن عبد المطلب... وامه شاه زنان(2) بنت شيرويه بن كسرى أبرويز. وقبره بقيق المدينة.

- المقنعه - الشيخ المفيد ص 472:

- عيون أخبار الرضا (عليه السلام) - الشيخ الصدوق ج 2 ص 48:

علي بن الحسين العدل امه شهربانو بنت يزيد مجرد

- شرح أصول الكافي - مولى محمد صالح المازندراني ج 7 ص 236:

قوله (وامه شهربانويه) في بعض النسخ سلامه، وفي بعضها شاه زنان وقد قال بعض أصحاب السير: اسمها بانو وقال بعضهم: شهربانو وقال بعضهم: سلامه، وقال بعضهم: غزاله، وقيل: روى في كشف الغمه عن ابن خشاب أن اسمها كان خويله.

- شرح أصول الكافي - مولى محمد صالح المازندراني ج 7 ص 236:

\* الأصل: 1 - الحسين بن الحسين الحسنى - رحمه الله - وعلى بن محمد بن عبد الله جميعا، عن إبراهيم ابن إسحاق الأحمر، عن عبد الرحمن بن عبد الله الخزاعي، عن نصر بن مزاحم، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: لما اقدمت بنت يزيد مجرد على عمر أشرف لها عذارى المدينة وأشرق المسجد بضوئها لما دخلته، فلما نظر إليها عمر غطت وجهها وقالت: اف بيروج باذا هر مز فقال عمر:

أتشتمنى هذه وهم بها، فقال له أمير المؤمنين (عليه السلام): ليس ذلك لك، خيرها رجلا من المسلمين واحسبها بفيئته، فخيرها فجاءت حتى وضعت يدها على رأس

ص: 757

1- (1) 0 الكامل للمبرد ج 2 ص 93 طبع محمد علي صبيح بمصر سنة 1347 هـ د؛ بحار الأنوار: العلامة المجلسي ج 46 ص 15:

2- (2) 0 في ألف: "شهربان" وفي ج: "شهربانو" وفي د، و: "شهزنان".

الحسين (عليه السلام) فقال لها أمير المؤمنين: ما اسمك؟ فقالت: جهان شاه، فقال لها أمير المؤمنين (عليه السلام): بل شهربانويه، ثم قال للحسين: يا أبا عبد الله لتلدن لك منها خير أهل الأرض، فولدت على بن الحسين (عليهما السلام) وكان يقال لعلى بن الحسين (عليهما السلام): ابن الخيرتين، فخيره الله من العرب هاشم، ومن العجم فارس.

- تاج المواليد (المجموعه) - الشيخ الطبرسي ص 36:

\* (ذكر حالات على بن الحسين عليهما السلام) \* أبو الحسن، ولقبه زين العابدين ويقال أيضا سيد العابدين والسجاد وذو الثنات وإنما لقب به لان مساجده قد صارت كثفنه البعير من كثره صلوته عليه السلام الفصل الثاني فى وقت ولادته ع ولد زين العابدين عليه السلام يوم الجمعة، ويقال يوم الخميس فى النصف من جمادى الاخر سنه 38 ثمان وثلثين من الهجره وكانت امه شهربان بنت يزدجرد بن شهريار ملك فارس ويقال ان اسمها كان شهربانو، وكان امير المؤمنين عليه السلام ولى حريث بن جابر الحنفى جانيا من المشرق، فبعث إليه بنتى يزدجرد بن شهريار كسرى وفى روايه كان الاسارى فى زمن عمر بن الخطاب واراد بيعهما، فقال على عليه السلام ليس البيع على ابناء الملوك فاختارت الحسين عليه السلام

- تاريخ مواليد الأئمة (المجموعه) - ابن الخشاب البغدادي ص 23:

(فى حالات على بن الحسين عليهما السلام) سبع وثلثين. وقبض وهو ابن سبع وخمسين سنه فى سنه 94 اربع وتسعين. وكان بقاؤه بعد ابي عد الله ثلاثا وثلثين سنه. ويقال فى سنه 95 خمس وتسعين وامه خوله بنت يزدجرد ملك فارس وهى التى سماها امير المؤمنين شه زنان. ويقال كان اسمها بره بنت النوشجان. ويقال بل كان اسمها شهربانو

- عمدہ الطالب - ابن عنبه ص 192:

وعقبه من ابنه على زين العابدين السجاد ذى الثنات، وقد اختلف فى أمه فالمشهور أنها شاه زنان بنت كسرى يزدجرد بن شهريار بن أبريزد، وقيل إن اسمها شهربانو، قيل نهبت فى فتح المدائن فنفلها عمر بن الخطاب من الحسين "ع" وقيل

ص: 758

بعث حريث بن جابر الجعفي إلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب "ع" بنتى يزجرد بن شهريار فأخذهما وأعطى واحده لابنه الحسين "ع" فأولدها علي بن الحسين "ع" وأعطى الاخرى لمحمد بن أبي بكر الصديق فأولدها القاسم.

- الصراط المستقيم - علي بن يونس العامل ج 2 ص 138:

أبو محمد علي بن الحسين العدل أمه شهربانو،

- مستدرک سفینه البحار - الشيخ علي النمازي ج 4 ص 281:

يزدجرد بن شهريار: أحد ملوك الفرس، والد شهربانو ام مولانا الإمام السجاد (عليه السلام)

- مستدرک سفینه البحار - الشيخ علي النمازي ج 4 ص 281: في المجمع عن الزمخشري في ربيع الأبرار: يزجرد كان له ثلاث بنات سبين في زمن عمر بن الخطاب فحصلت واحده منهن لعبد الله بن عمر فأولدها سالما، والأخرى لمحمد بن أبي بكر فأولدها قاسما، والأخرى للحسين (عليه السلام) فأولدها عليا زين العابدين (عليه السلام) فكلهم بنو خالات. إنتهى. (1)

ص: 759

1- (1) 0 توجد في (طهران، دانشگاه 877) ضمن مجموعه المؤرخه 1075. - الذريعه - آقا بزرگ الطهراني ج 3 ص 260: (969): تاريخ شهربانو) فارسي طبع في ثلاثه أجزاء. .... - الذريعه - آقا بزرگ الطهراني ج 8 ص 38: (56: داستان شهربانو) في وقايع انقراض الحكومه الساسانيه. في ثلاث مجلدات، / صفحه 39 / لرحيم زاده الصفوي. طبع مرتان بطهران، الثاني في (1327 ش) في (150 ص). .... - الذريعه - آقا بزرگ الطهراني ج 23 ص 46: (7987: منشور مبارك) أو "رساله أنسابيه". رساله فارسيه مجعوله في أنساب ملوك طبرستان يتصل نسبهم إلى أمير المؤمنين (عليه السلام) وفيها حكايات خياليه مثل ارسال علي بن أبي طالب (عليه السلام) العمار بن ياسر رسولا عند يزجرد الملك الساساني وقبول يزجرد الاسلام من عنده، حكايت بي بي شهربانو مع حسين بن علي (عليه السلام)، معاضده الايرانيون بكوفه مع علي (عليه السلام) في حرب صفين، قتل حسين (عليه السلام) بيد المروانيين ورجوع شهربانو إلى رى واختفائها في جبل المشهور باسمها، مقاومه الايرانيين للمروانيين، قيام أبو مسلم الخراساني، وفي أواخرها منشور وتاريخ 677. لم يسمها / صفحه 47 / المؤلف باسم بل لقبها بمنشور مبارك وفي آخرها به رساله أنسابيه. أولها: [ شكر وسپاس مر خدای را تمت آلائه وعمت نعمائه، كه نعمت ] ..... - الذريعه - آقا بزرگ الطهراني ج 24 ص 173: (901: نصر المؤمنين) في دفع إشكال تزويج شهربانو للحسين (عليه السلام) بلسان الاردو. ط. بالهند للمنشى رياض الحسن الهندي تلميذ المفتي مير عباس اللكهنوى كما في "التجليات". ..... - كشف الغمه - ابن أبي الفتح الإربلى ج 2 ص 317:

وقال فى كتاب مواليد أهل البيت روايه ابن الخشاب النحوى ذكر على بن الحسين بن على بن أبى طالب صلوات الله عليهم... أمه خوله بنت يزدرج ملك فارس وهى التى سماها أمير المؤمنين شاه زنان ويقال بل كان اسمها بره بنت النوشجان ويقال كان اسمها شهربانو بنت يزدرج...

- ينايع الموده لذوى القربى - القندوزى ج 3 ص 151:..... أمه شهربانو بنت يزدرج بن شهريار بن شبرويه بن پرويز بن هرمز بن انوش - روان، الملك العادل، آتوها مع أختها كيهان بانو من حدود فارس فى خلافة عثمان بن عفان (ض) فأراد أن يبيعهما، قال له على (كرم الله وجهه): / صفحه 152 / لا يعامل فى بنى الملوك معامله سائرهم. فتزوج الحسين شهربانو، فولدت له على الاصغر، وتزوج محمد بن أبى بكر كيهان بانو، فولدت له القاسم.

- ينايع الموده لذوى القربى - القندوزى ج 3 ص 152:

قالوا: أنظر الى بركة العدل حيث جعل الله - تبارك وتعالى - الائمة المهديين من نسل الحسين (رضى الله عنهم) من بنت يزدرج المنتسب الى كسرى أنوش - روان

ص:760

- وفيات الائمة - من علماء البحرين والقطيف ص 149:

إني عازم بعون الله تعالى على جمع نبذه جليله في هذه الاوراق القليله مما يتعلق بالامام الهمام خدين العلل والاسقام وقرين المصائب العظام زين العابدين. وسيد الساجدين على بن الحسين بن على بن أبى طالب (عليه السلام) ملا الخافقين، وقد سميت هذا المختصر (مثير الوجد والانيه على الامام زين العابدين) فأقول: ومن الله الكريم أستمد التوفيق لبلوغ المأمول هو الامام الزاهد العابد زين المنابر والمساجد على بن الحسين بن على بن أبى طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف الساده الاشراف - إلى آخر ذلك النسب الشريف الغنى عن التعريف، وأمه شاه زنان بنت يزدجرد، وقيل شهربانو، وقيل شهربانويه بنت كسرى وقيل: اسمها غزاله إلى / صفحه 150 / غير ذلك مما ورد من أسمائها. وكان أمير المؤمنين (عليه السلام) ولى حريث بن جابر الحنفى جانبا من المشرق، فبعث إليه ببنتى يزدجرد بن شهربار بن كسرى، فنحل ابنه الحسين شاهزنان منها، فأولدها زين العابدين ونحل الاخرى محمد بن أبى بكر، فولدت له القاسم فهما ابنا خاله. روى عنه (عليه السلام) أنه كان يقول أنا ابن الخيرتين يعنى جده محمدا (صلى الله عليه وآله) وعليها (عليه السلام) وكسرى فهو ابن خير العرب والعجم، ولم يقل ذلك للبدخ والفخر ولكن بيانا للواقع وكأنه نظر إلى قول جده رسول الله (صلى الله عليه وآله): إن لله من عباده خيرتين فخيرته من العرب القریش، ومن العجم فارس، ولقد أحسن من قال من أهل الكمال:

وأن وليداً بين كسرى وهاشم لأكرم من نيطت عليه التّمائم

- مجمع البحرين - الشيخ الطريحي ج 2 ص 473:

و (شاه زنان) أم على بن الحسين عليه السلام، ومعناه فى العجميه (سلطانة النساء) (2).

- مجمع البحرين - الشيخ الطريحي ج 2 ص 473:

إسمها: (شهربانو) بنت يزدجرد بن شهربار بن پرويز بن هرمز بن انوشيروان - الملك العادل - اسرها واختها عبدالله بن عامر عند فتح خراسان وارسلهما إلى عثمان، فزوج احديهما من الامام السبط الاكبر الحسن المجتبى عليه السلام والاخرى من الامام السبط الاصغر الحسين عليه السلام لكنها توفيت فى

نفاسها بعد ان وضعت الامام السجاد عليه السلام. (\* )

منتهی الامال ج 2 ص 3

والده مكرمه آن حضرت (امام زين العابدين عليه السلام عليا مخدره شهربانو دختر يزدجرد بن شهربار بن پرويز بن هرمز بن انوشيروان پادشاه عجم بوده و بعضی بجای شهربانو - شاه زنان گفته اند.

چنانچه شيخنا الحر العاملي در ارجوزه خود فرموده:

وَأُمُّه ذَاتُ الْعُلَى وَالْمَجْدِ..... شَاهُ زَنَانٍ بِنْتُ يَزْدِجَرْدٍ

وهو ابْنُ شهربارِ ابنِ كسرى .... ذو سَوْدَدٍ لیس يخافُ كسرى

منتخب التواريخ ص 346

در اصول کافی از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده چون وارد شد دختر یزدجرد بر عمر بن الخطاب مشرف و مطلع شدند بر او دخترهای مدینه چون داخل مسجد شد از نور صورت آن مخدره مسجد روشن شد عمر بآن مخدره نظر کرد آنمکرمه صورتش را گرفت و فرمود «اف بیروج بادا هرمز» یعنی روز هرمز سیاه باد که اولادش این قسم اسیر و دستگیر شده اند

عمر گفت مرا دشنام میدهی قصد کرد آن مخدره را زجر کند و اذیت برساند پس حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند تو حق نداری که به او الم و آزاری برسانی خود مخدره برخیزد و یکنفر از مسلمین را بشوهری خود اختیار کند

پس آن مخدره برخاست و دست بر سر نازنین سیدالشهداء گذارد - بعد امیر المومنین علیه السلام سید الشهداء علیه السلام فرمود هر آینه زائیده میشود از برای تو از این زن بهترین اهل زمین پس متولد شد علی بن الحسین 7

و گفته میشود به علی بن الحسین ابن الخیرتین فخره الله من العرب هاشم و من العجم فارس روی ان ابا الاسود الدنلی قال فیه شعراً:

و انّ غلاماً بین کسری و هاشم لأکرم من نیطت علیه التّمائم

و در مناقب است که امیر المؤمنین علیه السلام بعمر فرمودند: ان النبی 6 قال اکرموا کریم کل قوم و ان خالفوکم و هؤلاء الفرس کرماء فقد ألقوا إلینا السّلام

ص: 762



و مخفی نماناد که مسلم است این بزرگوار در خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام متولد شد و از این مخدیره متولد نشد مگر علی بن الحسین علیه السلام

و در بحار الأنوار: از «عیون اخبار الرضا» از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که عبدالله بن عامر بن کریز چون خراسان را فتح نمود دو دختر یزدجرد بن شهريار را فرستاد نزد عثمان بن عفان و او یکی را بخشید بامام حسن و دیگری را به امام حسین و هر دو در حال نفاس از دنیا رحلت کردند

و در بحار میفرماید این قول اقرب است بصواب و بعید نیست که عمر در روایت اول تصحیف عثمان باشد.

و در ارشاد مفید است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حرث بن جابر الجعفی را مباشر ایالت بعضی از بلاد مشرق نمود پس دو دختر یزدجرد بن شهريار را خدمت امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد بمدینه طیبه پس آن حضرت هم یکدختر را بحضرت سید الشهداء عطاء فرمود که از او متولد شد حضرت علی بن الحسین علیه السلام و یکدختر را تزویج نمود بجناب محمد بن ابی بکر که از او متولد شد جناب قاسم بن محمد بن ابی بکر پس قاسم و حضرت علی بن الحسین علیه السلام دو پسر خاله یکدیگر میشوند

مخفی نماناند که از روایات معتبره استفاده میشود که جناب شهربانویه والده ماجده حضرت زین العابدین در مرض نفاس از ولادت آن بزرگوار از دنیا رحلت فرمود لکن از بعضی از روایات استفاده میشود که شهربانویه در یوم الطف بوده

چنانچه در روایت ابن شهر آشوب است جاؤا بالحرم اساری الا شهربانویه فانها التت نفسها فی الفرات

و محتمل است که «شهربانویه» نامی که در سرادقات عصمت و خیم طاهره بوده غیر والده ماجده حضرت زین العابدین علیه السلام بوده باشد والله العالم.

## 9 ربیع؛ تاریخ کشته شدن عمر بن خطاب

به گزارش شیعه آنلاین، ماه ربیع الأول که ماه شادی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و پیروانشان است، آغاز شده است.

این روزها در برخی محافل برخی افراد تلاش می‌کنند شبهاتی در مورد تاریخ برخی حوادثی که در این ماه رخ داده، وارد کنند. از جمله این شبهات این است که 9 ربیع الأول را روز کشته شدن عمر بن خطاب، خلیفه دوم اهل سنت نمی‌دانند بلکه تلاش می‌کنند روز دیگری را به آن اختصاص دهند.

در همین راستا سید جعفر مرتضی‌العاملی، از علمای سرشناس جهان تشیع در کتاب «الصحیح من سیره الامام علی علیه السلام»، جلد 14 صفحه 177 به این شبهه پاسخ داده و ثابت کرده که عمر بن خطاب در 9 ربیع الأول کشته شد. متن ذیل برگرفته از کتاب «الصحیح من سیره الامام علی علیه السلام» است.

ترجمه فارسی: اثبات کشته شدن عمر در 9 ربیع الاول از کتب اهل سنت

روز کشته شدن قاتل حضرت زهرا سلام الله علیها و غاصب خلافت امیرالمومنین علیه السلام با توجه به روایت معتبره احمد بن اسحاق در نهم ربیع الاول بوده است.

ولی متأسفانه با توجه به ادعای مخالفین مبنی بر کشته شدن وی در 28 ذی الحجه، برخی از جاهلان به منظور کمرنگ نمودن شعائر براءت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام ادعای آنها را هر ساله مطرح می‌کنند، تا از برگزاری مراسم پرشور فرجه الزهراء علیها السلام در نهم ربیع الاول جلوگیری نمایند.

این در حالی است که علامه مجلسی رحمه الله می‌فرماید: «بین شیعیان در تمامی نقاط و نواحی در زمان ما مشهور است که به کشته شدن او در روز نهم ربیع الاول می‌باشد. و آن روز یکی از اعیاد است».

و در رابطه شبهه کشته شدن عمر در 28 ذی الحجه می‌فرماید: «اعتبار آن روایات (در اثبات مرگ عمر در روز نهم ربیع) بعلاوه شهرتی که بین اکثر شیعیان سلف و خلف دارند، کمتر از آنچه مورخین مخالف نقل کرده اند (که روز مرگ وی

28 ذی الحجّه است) نیست. و احتمال دارد که مخالفین این روز را تغییر داده اند تا امر برای شیعیان مشتبه شود، و آن روز را روز عید و سرور نگیرند.» (1) (1) بحار الانوار ج 31 ص 132

همانطور که ایشان متذکر می شوند مخالفین با آگاهی کامل نسبت به روز حقیقی قتل عمر، آن را تغییر داده اند تا شیعیان در نهم ربیع الاول عید نگیرند. زیرا با محاسبه مدت زمانی که برای غصب خلافت توسط ابوبکر و عمر نقل کرده اند، مجبورند قبول کنند که عمر در ربیع الاول به هلاکت رسیده نه ماه ذی الحجّه.

ادله کشته شدن عمر در نه ربیع الاول: اولاً: عمر بن خطاب در 22 جمادی الثانی سال 13 هجری بر منصب خلافت غاصبانه نشست. (2) (2) تاریخ الخلفاء ص 153 عن الحاکم ط دار الجیل بیروت.

و یعقوبی تصریح کرده، که مدت حکومت عمر ده سال و هشت ماه بوده است. (3) (3) تاریخ یعقوبی ج 2 ص 111 ط سنه 1375 دار الفکر بیروت

و این امر دلالت می کند که کشته شدن عمر تقریباً دو ماه بعد از ذی الحجّه، یعنی در اوائل ماه ربیع الاول، بوده است. خصوصاً با توجه به این نکته که مؤرخین در نقل اوقات و زمان ها زیادات کم را می اندازند. جالب اینجاست که خود یعقوبی به تقلید کورکورانه از مؤرخینی که اصرار دارند قتل عمر در ذی الحجّه بوده است، همان قول آنها را نقل می کند!

ثانیاً: ابن العماد و الیافعی گفته اند که مدت خلافت غاصبانه عمر 10 سال و هفت ماه و پنج شب بوده است. (4) (4) شذرات الذهب ج 1 ص 33 و مرآه الجنان ج 1 ص 80.

و از عائشه با سند حسن و از هیثم بن عمران از جدش به سندی که رجال آن موثق هستند نقل کرده اند که: ابوبکر دو سال و شش ماه بعد از شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به هلاکت رسیده است. (5) (5) المعجم الكبير ج 1 ص 58 و 61 و مجمع الزوائد ج 9 ص 60 و تاریخ الخميس ج 2 ص 237

در نتیجه: وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در آخر ماه صفر به شهادت رسیده، و خلافت غاصبانه ابوبکر از همان زمان آغاز شده و تا دو سال و شش ماه ادامه پیدا

ص: 765

کرده باشد. پس کشته شدن ابوبکر در آخر ماه شعبان بوده است. و از همان زمان خلافت غاصبانه عمر آغاز شده و تا ده سال و 6 ماه و چند روز) همانطور که گفته اند (6)،(6) الاستیعاب) بهامش الإصابه (ج 2 ص 467 و 468 والبحار ج 31 ص 118

ادامه پیدا کرده و در آخر ماه صفر یا اوائل ماه ربیع الاول پایان یافته است.

و ما قبلًا اشاره کردیم که مؤرخین زیادات و ایام کم را در همچین حالاتی می اندازند. لذا مسعودی می گوید: خلافت عمر ده سال و شش ماه و 18 روز بوده است. (7) (7) التنبیه والإشراف ص 251.

ابی اسحاق می گوید: پنج شب (8) (8) المعارف ص 79 والفاقی فی غریب الحدیث للزمخشری ج 2 ص 128 ط دار الکتب العلمیه، و تاریخ مدینه دمشق ج 44 ص 467 ط دار الفکر، وأسد الغابه ج 4 ص 177 أنتشارات اسماعیلیان.

و أئی الفداء می گوید: 8 روز (9). (9) المختصر فی أخبار البشر ج 1 ص 165.

و تمام این اقوال مناسب این قول است که عمر در ماه ربیع الاول کشته شده باشد. زیرا وقتی دو سال و شش ماه) مدت خلافت غاصبانه ابوبکر (را به ده سال و شش ماه و چند روز) مدت خلافت غاصبانه عمر (اضافه کنیم، مجموع آن دو می شود: 13 سال و چند روز. پس اگر از روز شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در 28 صفر آغاز کنیم نتیجه این می شود که همانا قتل عمر در اوائل ماه ربیع الاول بوده است.

ثالثًا: با توجه به نقل حاکم از ابن عمر: که ابوبکر دو سال و هفت ماه حکومت کرده (10)، (10) تاریخ الخلفاء ص 100 ط دار الجیل، و التاریخ الصغیر للبخاری ج 1 ص 58 ط دار المعرفه، و المستدرک للحاکم ج 3 ص 65 ط دار المعرفه، و تاریخ مدینه دمشق ج 28 ص 247 ط دار الفکر.

معنای آن این است که حکومت عمر در آخر ماه رمضان سال 13 هجری آغاز شده، و وقتی به آن ده سال و شش ماه که مدت حکومت عمر بوده است را اضافه کنیم، تاریخ کشته شدن عمر در اواخر ربیع الاول می شود.

رابعًا: وقتی قول طبری که می گوید: مدت حکومت عمر ده سال و پنج ماه و بیست و یک شب بوده است، (11) (11) تاریخ الطبری ط عز الدین المجلد الثانی ص 407.

رأه مدت حكومت ابوبكر كه دو سال و هفت يا شش ماه بوده اضافه كنيم، نتيجه آن مى شود كه قول ماه ربيع الاول رجحان دارد.

اصل متن به زبان عربى:

وعن تاريخ قتل عمر نقول: إننا نريد أن نتعامل مع مختلف الأقوال: ونقيس بعضها إلى بعض، وسوف نجد فيما نعرضه من افتراضات مختلفة، أن ثمة انسجاماً فيما بينها، يجعل الباحث يقف متعجباً من مؤدياتها، وهى تتوافق على نفس الأمر الذى يحاولون تحاشيه وتلافيه.

فإذا رجعنا إلى أقوال المؤرخين فسنجد أن معظم مؤرخى أهل السنه يصرون على أن عمر قد قتل فى السادس والعشرين من شهر ذى الحجه سنه ثلاث وعشرين للهجره. (راجع: الإستيعاب ج 3 ص 1152 ووفيات الأعيان لابن خلكان ج 3 ص 439 والوفى بالوفيات ج 22 ص 304 والبدايه والنهايه ج 7 ص 155

أو نحو ذلك..

بل لقد ادعى الإجماع على ذلك. (راجع: المصباح للكفعمى) ط مؤسسه الأعلمى سنه 1414 هـ (ص 677 وبحار الأنوار ج 55 ص 372 وج 31 ص 119.

وقيل: قتل فى التاسع من شهر ربيع الأول. وهذا القول كان متداولاً ومعروفاً من زمن ابن إدريس المتوفى فى القرن السادس الهجرى.

وعلى كل حال، فقد قال المجلسى: « المشهور بين الشيعة فى الأمصار والأقطار فى زماننا هذا، هو أنه اليوم التاسع من ربيع الأول (بحار الأنوار ج 31 ص 119 و 120.

وقال الكفعمى: « جمهور الشيعة يزعمون: أن فيه قتل عمر بن الخطاب (راجع:

المصباح للكفعمى) ط مؤسسه الأعلمى سنه 1414 هـ (ص 677 و) ط مؤسسه الأعلمى (ص 511 وبحار الأنوار ج 31 ص 119.

وأنكر ابن إدريس ذلك وتابعه الكفعمى عليه، قال ابن إدريس: من زعم أن عمر قتل فيه، فقد أخطأ بإجماع أهل التواريخ والسير، وكذلك قال المفيد) رحمه الله (فى

ص: 767

كتاب التواريخ الشرعيه.(بحار الأنوار ج 31 ص 119 وراجع: السرائر) ط حجرية (ص 96 و) ط مركز النشر الإسلامى (ج 1 ص 419 والمصباح للكفعمى) ط مؤسسه الأعلمى سنه 1414 هـ (ص 677 و) ط مؤسسه الأعلمى (ص 511).

ونحن لا نوافق ابن إدريس على تشدده فى إنكاره لهذا الأمر، وذلك لما يلى:

أولاً: إن عمر بن الخطاب قد تولى الخلافه لثمان بقين من جمادى الآخره سنه 13 للهجره (المستدرک للحاکم ج 3 ص 238 و 63 وتاريخ الخلفاء) ط دار الجليل بيروت (ص 153 عن الحاکم، والطبقات الكبرى لابن سعد ج 3 ص 49 و 274 والتعديل والتجريح للباغى ج 3 ص 1054 والبدايه والنهائيه ج 5 ص 345 و ج 7 ص 22

وقد صرح اليعقوبى وغيره: بأن مدته ولايه عمر كانت عشر سنين وثمانيه أشهر (تاريخ اليعقوبى) ط دار الفكر بيروت سنه 1375 هـ (ج 2 ص 111 و) ط دار صادر (ج 2 ص 159 و مناقب آل أبى طالب ج 3 ص 92 عن الفريابى، وبحار الأنوار ج 42 ص 200 والفايق فى غريب الحديث للزمخشري ج 2 ص 28 وتاريخ مدينه دمشق ج 44 ص 13 وكتاب المحبر للبغدادى ص 13.

وهذا يدل على أن وفاه عمر قد تأخرت عن شهر ذى الحجه حوالى شهرين، الأمر الذى يشير إلى صحه قولهم: إنه توفى أوائل شهر ربيع الأول، خصوصاً إذا لاحظنا أنهم يسقطون الزيادات اليسيره فى مثل هذه الموارد..

ولا يلتفت هنا إلى التناقض الذى وقع فيه اليعقوبى، حين ذكر أن عمر قد قتل فى ذى الحجه أيضاً (تاريخ اليعقوبى) ط دار الفكر (ج 2 ص 111 و) ط دار صادر (ج 2 ص 159 والمصباح للكفعمى) ط مؤسسه الأعلمى (ص 677 و) ط أخرى (ص 511 و بحار الأنوار ج 31 ص 118 و 119 و ج 55 ص 372 ومجمع الزوائد ج 9 ص 79

فإن هذه الغفله نشأت من ارتكاز لديه نشأ عن قراءته لأقوال المؤرخين الذين يصرون على مقولتهم فى تاريخ قتله.

ثانياً: إن مما يشير إلى عدم التسليم بصحة قولهم: «إنه قتل فى ذى الحجه»، قول ابن العماد، والياضى: إن مدته خلافه عمر هى عشر سنين وسبعه أشهر وخمس ليال، وقيل غير ذلك.(شذرات الذهب ج 1 ص 33 ومرآه الجنان ج 1 ص 80 والآحاد والمثانى ج 1 ص 96 وتاريخ مدينه دمشق ج 44 ص 13 وراجع ص 463 و 467 و 478 وصحيح ابن حبان ج 15 ص 37

ص: 768

فإذا قارنا ذلك بما يقولونه من أن أبا بكر قد مات بعد وفاه النبي « صلى الله عليه وآله » بسنتين ونصف، كما روى عن عائشه بسند حسن، وروى مثله عن الهيثم بن عمران، عن جده بسند رجاله ثقات (راجع: المعجم الكبير ج 1 ص 58 و 61 ومجمع الزوائد ج 9 ص 60 وتاريخ الخميس ج 2 ص 237 وراجع: المصنف لابن أبي شيبة ج 8 ص 51 وتاريخ مدينة دمشق ج 30 ص 452 والآحاد والمثاني ج 1 ص 89).

فإن النتيجة تكون هي التالية: إذا كان النبي « صلى الله عليه وآله » (قد توفي في آخر شهر صفر، وبدأت خلافه أبي بكر منذئذٍ، واستمرت سنتين وستة أشهر، فذلك يعني: أن أبا بكر قد توفي في آخر شهر شعبان، فبدأت خلافه عمر منذئذٍ، واستمرت عشر سنين وستة أشهر وأياماً كما يقولون (الإستيعاب) بهامش الإصابه (ج 2 ص 467 و 468 وبحار الأنوار ج 31 ص 118 وراجع: البدء والتاريخ ج 5 ص 88 و 167 وعمده القارى ج 16 ص 74 وتحفه الأحوذى ج 6 ص 395 وعون المعبود ج 12 ص 259

وانتهت في آخر شهر صفر، أو أوائل شهر ربيع الأول..

وقد قلنا: إنهم يسقطون الزيادات والأيام اليسيره في حالات كهذه، فكيف إذا كان المسعودى يقول: إن خلافه عمر قد استمرت عشر سنين وستة أشهر وثمانية عشر يوماً (التنبيه والإشراف ص 251 والتاريخ الصغير للبخارى ج 1 ص 118. ولكن ذكر في تاريخ المدينة لابن شبه ج 3 ص 944: أن خلافه عمر كانت عشر سنين وستة أشهر وواحداً وعشرين يوماً.

وعند ابن إسحاق: وخمس ليال (المعارف لابن قتيبه ص 79 و) ط دار المعارف (ص 183 والفايق في غريب الحديث للزمخشري) ط دار الكتب العلميه (ج 2 ص 128 وتاريخ مدينة دمشق) ط دار الفكر (ج 44 ص 467 وأسد الغابه) ط دار الكتاب العربى بيروت (ج 4 ص 77 وتاريخ المدينة لابن شبه ج 3 ص 944 ومجمع البحرين ج 1 ص 689 ونخبه اللآلى شرح بدأ الأمالى ص 79.

وعند أبي الفداء: وثمانية أيام، (المختصر في أخبار البشر ج 1 ص 165 وتحفه الأحوذى ج 6 ص 395 وعون المعبود ج 12 ص 259 وفيض القدير ج 3 ص 678 وتاريخ مدينة دمشق ج 44 ص 14 والكامل في التاريخ ج 3 ص 52.

وذلك كله.. إنما يناسب القول: بأنه قد قتل في شهر ربيع الأول، لأننا إذا أضفنا سنتين ونصفاً) مده خلافة أبي بكر (إلى عشر سنوات وستة أشهر وأيام: خمسه، أو ثمانية، أو.. () وهي مده خلافة عمر بن الخطاب (فالمجموع هو ثلاث عشره سنه وأيام، فإذا بدأنا العد من حين وفاه النبي) صلى الله عليه وآله «في 28 صفر، فإن النتيجة هي: أن قتله قد كان في أوائل شهر ربيع الأول..

ثالثاً: إذا أخذنا بما أخرجه الحاكم عن ابن عمر، قال: ولي أبو بكر سنتين وسبعة أشهر (راجع: تاريخ الخلفاء) ط دار الجيل (ص 100 والتاريخ الصغير للبخارى >>) ط دار المعرفه (ج 1 ص 58 والمستدرک للحاکم) ط دار المعرفه (ج 3 ص 65 وتاريخ مدينه دمشق) ط دار الفكر (ج 28 ص 247 والسيره الحلبيه) ط دار المعرفه (ج 1 ص 266.

فإن معنى ذلك: أن ولايه عمر قد بدأت في آخر شهر رمضان المبارك، سنه ثلاث عشره للهجره، فإذا أضفنا إليها عشر سنوات وستة أشهر، هي مده ولايه عمر، فإن تاريخ قتله يكون آخر ربيع الأول..

رابعاً: إن الطبري يقول: إن مده ولايه عمر هي عشر سنين، وخمسه أشهر، وإحدى وعشرين ليله، من متوفى أبي بكر، على رأس اثنتين وعشرين سنه، وتسعه أشهر، وثلاثه عشر يوماً من الهجره (راجع: تاريخ الأمم والملوك) ط مؤسسه عز الدين (المجلد الثاني ص 407 وعمده القارى ج 8 ص 229 والطبقات الكبرى لابن سعد ج 3 ص 365 وتاريخ مدينه دمشق ج 44 ص 464 و) ط مؤسسه الأعلمی (ج 3 ص 266.

فإذا انضم ذلك إلى قولهم: إن مده ولايه أبي بكر هي سنتان وسبعة أشهر، أو ستة أشهر، كانت النتيجة هي رجحان القول بأنه قتل في شهر ربيع الأول أيضاً..

خامساً: ومما يدل على أن قتل عمر كان في شهر ربيع الأول، روايه مطوله رواها أحمد بن إسحاق القمى «رحمه الله»، عن الإمام الهادى «عليه السلام»، مفادها: أن حذيفه بن اليمان دخل على رسول الله «صلى الله عليه وآله» «في يوم التاسع من ربيع الأول، وعنده على والحسنان عليهم السلام، وهم يأكلون مع النبي» صلى الله عليه وآله «.. وهو يخبرهم بمقتل رجل في هذا اليوم تصدر منه أمور هائله تجاه أهل البيت عليهم السلام، ذكر منها: أنه يحرق بيت الوحي، ويرد شهاده على» عليه السلام «،



ويكذب فاطمه صلوات الله وسلامه عليها، ويغتصب فداً، ويسخن عين الزهراء، ويلطم وجهها، ويدبر على قتل علي « عليه السلام »، ويغصب حق أهل البيت « عليهم السلام »، وأن فاطمه « عليها السلام » تدعو عليه، ويستجيب الله لها في مثل هذا اليوم.

قال حذيفه: فاستجاب الله دعاء مولاتي « عليها السلام »..

إلى أن قال: وأجرى قتله على يد قاتله « رحمه الله عليه » (راجع: بحار الأنوار ج 31 ص 120 132 وج 20 ص 332 وج 95 ص 351 355 وهوامش البحار، عن كتاب زوائد الفوائد، وعن دلائل الإمامه، وعن مصباح الأنوار للشيخ هاشم بن محمد، وعن الأنوار النعمانية،

قال المجلسي: « قال السيد: نقلته من خط محمد بن علي بن محمد بن طي « رحمه الله »..

ووجدنا فيما تصفحنا من الكتب عدة روايات موافقة لها، فاعتمدنا عليها (بحار الأنوار ج 95 ص 355 وج 31 ص 120 132).

وقال المجلسي أيضاً معلقاً على ما ورد في الإقبال: « ويظهر من كلام خلفه الجليل ورود عدة روايات داله على كون قتله (يعني عمر) (في ذلك اليوم، فاستبعاد ابن إدريس، وغيره رحمه الله عليهم، ليس في محله، إذ اعتبار تلك الروايات مع الشهره بين أكثر الشيعة، سلفاً وخلفاً، لا يقصر عما ذكره المؤرخون من المخالفين.. ويحتمل أن يكونوا غيروا هذا اليوم، ليشته الأمر على الشيعة الخ.. (بحار الأنوار ج 31 ص

132

ص: 771

## منابع بيواسطه و با واسطه كتاب

قرآن كريم

الف:

2- الإستيعاب

3- الوافى بالوفيات

4- البدايه والنهايه

5- المصباح للكفعمى) ط مؤسسه الأعلمى سنه 1414 هـ

6- السرائر) ط حجرية (ص 96 و) ط مركزالنشر الإسلامى (ج 1 ص 419 والمصباح للكفعمى) ط مؤسسه الأعلمى سنه 1414 هـ.

7- المستدرک للحاکم

8- الطبقات الكبرى لابن سعد

9- التعديل والتجريح للباچى

10- الفايق فى غريب الحديث للزمخشري

11- المحبر للبيغدادى.

12- الآحاد والمثانى

13- المعجم الكبير

14- المصنف لابن أبى شيبه

15- البدء والتاريخ

16- التنبيه والإشراف

17- التاريخ الصغير للبخارى

18- المختصر فى أخبار البشر

19- الكامل فى التاريخ.



- 20 - المختصر فی أخبار البشر ج 1 ص 165.
- 21 - المعارف لابن قتیبه ط دار المعارف (الفايق فی غریب الحدیث للزمخشری) ط دار الکتب العلمیه )
- 22 - المجازات النبویه
- 23 - الکبریت الاحمر، ج 3، ص 144
- 24 - العباس علیه السلام
- 25 - أسد الغابه أنتشارات اسماعیلیان.
- 26 - اعلام النساء المؤمنات، محمد حسون - ام علی مشکور تهران، انتشارات اسوه، 1411 ق
- 27 - اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام، عمر رضا کحاله، دمشق 1379 ق
- 28 - اعیان الشیعہ، سید محسن امین، تحقیق حسن امین، بیروت، دارالتعارف، 1403 ق، جلد 6، 7
- 29 - ام البنین، محمد علی سالکی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی 1382
- 30 - ادب الطف او شعر الحسین، جواد شبر، بیروت، دارالمرتضی، 1409 ق
- 31 - ام البنین (س) زیباترین الگوی نامادری!، یکتایی، محمدرضا، ناشرفارابی
- 32 - ام البنین (س)، مادر مهتاب پدید آورنده ناحیدطیبی
- 33 - ام البنین نمادی از خودگذشتگی، محمد رضا عبدالامیر انصاری
- 34 - ام البنین سیده نساء العرب، سیدمهدی سویج
- 35 - ام البنین (علیه السلام)، سلمان هادی طعمه، ناشردارالبقیع
- 36 - ام البنین بانوی ایثار، فرزانه یاورزاده
- 37 - ام البنین شیرزن ولایت مدار، علی اکبرخدایی
- 38 - ام البنین مادری بربلندای معرفت
- 39 - ام البنین اسوه مادران وهمسران شهید، فاطمه اسلامی
- 40 - ام البنین شمع یتیمان علی (علیه السلام)، محمد آخوند، انتشارات یاس زهرا

41 - اصول کافی کلینی

42 - اختصاص شیخ مفید

43 - اختیار معرفه الرجال ج 2 ص 746 و

ص: 773

44 - اسرار الشهاده ج 3 ص 171

ب:

45 - بحار الأنوار

46 - بطل العلقمی محقق بزرگ شیخ عبدالواحد مظفر

47 - بصائر الدرجات

ت:

48 - تاریخ الخلفاء) ط دار الجیل بیروت

49 - تاریخ الیعقوبی) ط دار الفکر بیروت سنه 1375 هـ

50 - تاریخ مدینه دمشق

51 - تاریخ الخمیس

52 - تاریخ المدینه لابن شبه

53 - تاریخ الأمم والملوک) ط مؤسسه عز الدین

54 - تحفه الأحوذی

55 - تنقیح المقال، علامه مامقانی، ج 3، ص 70 با ترجمه.

56 - تذکره الخواص

ج:

57 - جوانان و انتخاب همسر، علی اکبر مظاهری.

چ:

58 - چهره درخشان قمرینی هاشم ص 59

ح:

59 - حیاہ العباس، شیخ جعفر، ص 46

خ:

60 - خصائص العباسيه: صفحه 235

د:

ص: 774

61 - دارالسلام مرحوم عراقی: صفحه 513.

62 - دلائل الإمامه،

63 - داستان دوستان

ر:

64 - رائد الكرامه: عباس بن علی

65 - ریاحین الشریعه: ذبیح الله محلاتی،

66 - روض الكافی

67 - ریاض القدس ج 1 ص 231

68 - رمز المصیبه ج 3 ص 76 و 77 به نقل از الایقاد شاه عبدالعظیمی و کتاب سقای معرفت

ز:

69 - زوائد الفوائد،

70 - زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، باقر شریف قرشی،

71 - زندگانی قمر بنی هاشم باب الحوائج، عبدالحسین مؤمنی.

72 - زینب الكبرى علیها السلام

س:

73 - ستاره درخشان مدینه حضرت ام البنین (س)

74 - سردار کربلا یا ترجمه العباس از سید عبدالرزاق موسوی المقرم ص 34

75 - سپهسالار عشق، احمد لقمانی، ص 23

76 - ستارگان درخشان، حجه الاسلام محمد جواد نجفی

77 - سرگذشت قمر بنی هاشم علیه السلام.

ش:



78 - شذرات الذهب

79 - شروع مرثيه عاشورا، ذبيح ... صاحبكار،

ص:

80 - صحيح ابن حبان

ص: 775

ع:

81 - عون المعبود

82 - عمدہ القاری

83 - عمدہ الطالب وسرالسلسله

84 - عيون الاخبار الرضا

ف:

85 - فيض القدير

86 - فرهنگ لاروس

ق:

87 - قمر بنی هاشم، مقرر، ص 15.

88 - قهرمان علقمه، دکتر احمد بهشتی،

89 - قمقام زخار: صفحه 446،

ک:

90 - کبریت احمر ص 495،

م:

91 - منتخب التواریخ: صفحه 261.

92 - ماهیت قیام مختار: سید ابوفاضل رضوی اردکانی

93 - مادر فرزندان زهرا (س)، ابوالفضل هادی منش

94 - مادر مهتاب

95 - منتهی الامال، حاج شیخ عباس قمی، ص 226.

96 - مقاتل الطالبین ص 56

97 - محدثات شيعه، دكتر شهلا غروي ناييني، ص 53.

98 - معالي السبطين ج 1 ص 440

99 - مصيبت نامه صغيراصفهانى، 280

100 - مدينه المعاجز.

ص: 776

101 - مقاتل الطالبين

102 - مستظرف

103 - مَوْلِد العباس بن علي (عليه السلام)، محمد علي الناصري، با ترجمه

104 - مرآه الجنان

105 - مناقب آل أبي طالب

106 - مجمع الزوائد

107 - مجموعه آثار: شهيد مطهری

108 - مقنعه شيخ مفيد

109 - مجمع البحرين

110 - مصباح الأنوار للشيخ هاشم بن محمد، وعن الأنوار النعمانية،

111 - مولد العباس بن علي عليهما السلام

ن:

112 - نخبة اللائلي شرح بدأ الأمالي.

113 - نكت الهميال

114 - نگاه حوزه، ش 77-78، فروردين 1381

115 - ناسخ التواريخ ص 304، 15 -

و:

116 - وسایل الشيعه، شيخ حر عاملی،

117 - وفيات الأعيان لابن خلكان.

ص: 777

118 - قرآن کریم.

119 - نهج ابلاغه.

«آ»

120 - 1000 آیه نزلت فی الامام علی علیه السلام، هاشم بحرانی، تحقیق و تعلیق الشیخ نعیم الأسدی لبنان - بیروت، الطبعة الاولى 1430.

121 - آستان قدس رضوی، اول، 1374 ش؛

122 - آثار اسلامی مکة و مدینه: رسول جعفریان، قم، مشعر، 1386 ش؛

123 - آخرین گفتار:.

«الف»

124 - الاحتجاج: ابومنصور الطبرسی) م. 520 ق. (، به کوشش سید محمد باقر، دار النعمان، 1386 ق؛

125 - اسد الغابه: ابن اثیر علی بن محمد الجزری) م. 630 ق. (، بیروت، دار الكتاب العربی؛

126 - اعلام الوری: الطبرسی) م. 548 ق. (، قم، آل البيت علیهم السلام، 1417 ق؛

127 - الامالی: الصدوق) م. 381 ق. (، قم، البعثه، 1417 ق؛

128 - امتاع الاسماع: المقریزی) م. 845 ق. (، به کوشش محمد عبدالحمید، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1420 ق؛

129 - انوارالبهیه، قمی، شیخ عباس، مترجم محمدی اشتهااردی، ناصر، قم، 1380 ق، چاپ سوم.

130 - اختیار معرفه الرجال (کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی)، دانشگاه مشهد، 1348 ش

131 - الارشاد، مفید، ترجمه و شرح فارسی: محمدباقر ساعدی، تصحیح: محمدباقر بهبودی، بی جا، انتشارات اسلامی، 1380 ش.

132 - الغیبه: شیخ طوسی.

- 133 - انساب الاشراف: البلاذري) م. 279 ق. (، به كوشش زكار، بيروت، دار الفكر، 1417 ق؛
- 134 - الانوار في مولد النبي محمد صلى الله عليه وآله: عبدالله بكرى) م. 526 ق. (، به كوشش فضال، رضى، قم، 1411 ق؛
- 135 - امام سجاد؛ جمال نيائشگران، احمد ترابى.
- 136 - اثبات الوصيه: مسعود.
- 137 - انوار جاويدان: محمد حسين جلالى، بى جا، بى تا.
- 138 - البدايه والنهائيه: ابن كثير) م. 774 ق. (، به كوشش على شيرى، بيروت، دار احياء التراث العربى، 1408 ق؛
- 139 - الخصائص الفاطميه: محمد باقر الكجورى م. 1313 ق، به كوشش سيد على جمال، الشريف الرضى، 1380 ش؛
- 140 - الدر النظيم: ابن حاتم العالمى م. 646 ق، قم، النشر الاسلامى؛
- 141 - السيره الحلبيه: الحلبي) م. 1044 ق. (، بيروت، دار المعرفه، 1400 ق؛
- 142 - السيره النبويه: ابن هشام) م. 213-8 ق. (، به كوشش محمد محيى الدين، مصر، مكتبه محمد على صبيح و اولاده، 1383 ق؛
- 143 - الصحيح من سيره النبي صلى الله عليه وآله: جعفر مرتضى العاملى، بيروت، دار السيره، 1414 ق؛
- 144 - الطبقات الكبرى: ابن سعد) م. 230 ق. (، به كوشش محمد عبدالقادر، بيروت، دار الكتب العلميه، 1418 ق؛
- 145 - الفوائد الكامنه: السيوطى) م. 911 ق. (، رياض، مكتبه الساعى، 1408 ق؛ الكافى: الكلينى) م. 329 ق. (، به كوشش غفارى، تهران، دار الكتب الاسلاميه، 1375 ش؛
- 146 - الكامل فى التاريخ: ابن اثير على بن محمد الجزرى) م. 630 ق. (، بيروت، دار صادر، 1385 ق؛
- المغازى: الواقدى) م. 207 ق. (، به كوشش مارسدن جونز، بيروت، اعلمى، 1409 ق؛
- 147 - الصحيح من سيره امام على، أو المرتضى من سيره المرتضى، جعفر مرتضى عاملى، ناشر اولاء المنتظر، 1430 هـ. ق/ 1388 هـ. ش، دفتر تبليغات اسلامى.
- 148 - الاصابه فى تمييز الصحابه، احمد بن على بن حجر عسقلانى، تحقيق عادل عبد الموجود،

بیروت، دار الکتب العلمیه، 1415 ق.، چاپ اول.

149 - ابن عبدالبر اندلسی.

150 - الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، 1412 ق.، چاپ اول.

151 - المستدرک علی الصحیحین، الحافظ ابو عبدالله، محمد بن عبدالله بن الحاکم النیشابوری؛ تحقیق یوسف المرعشی، بیروت، دارالمعرفه، 1406 ق.

152 - الامالی، شیخ صدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی؛ تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه، قم، مؤسسه البعثه، 1417 ق.

153 - الغدیر، امینی، شیخ عبدالحسین؛ بیروت، دارالکتب العربیه، 1397، چاپ چهارم.

154 - المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بن جوزی، تحقیق محمد عبدالقادر، بیروت دارالکتب العلمیه، 1412 ق.، چاپ اول.

155 - المنحجہ البیضاء ملا محسن فیض کاشانی.

156 - اخبار الزینبات.

157 - التهذیب.

158 - الامام محمد بن علی الباقر علیه السلام، الشیخ عبدالله البحرانی الاصفهانی و مستدرکاتها:

السید محمدباقر بن المرتضی الموحّد الابطحی الاصفهانی، قم، مؤسسه الامام المهدی، 1413 ق.

159 - اخبار الزینبات، العلامه ابی الحسین یحیی بن الحسن بن جعفر الحجه بن عبیدالله الاعرج بن الحسین الاصغر بن الامام السجاد علیه السلام، نشره و قدّم له: محمد الجواد الحسینی المرعشی النجفی، لازم به توضیح است که این کتاب از منابع معتبر قرن سوم هجری است و تنها کتابی است که نام مادر امام باقر (علیه السلام) را زینب نوشته است. در کتابهای دیگر از این بانوی بزرگوار با این اسم یادی نشده است. مأخذ کتاب « الزینبات فی بیت النبوه »، نشوه علوانی، دمشق، 1418 که در ص 164 که از این بانوی یاد نموده نیز همین کتاب» اخبار الزینبات «است.

160 - اعیان الشیعہ، العلامه السید محسن الامین.

«ب»

161 - بحار الانوار: المجلسی) م. 1110 ق. (، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1403 ق؛





«پ»

162 - پرسش ها و پاسخ ها، دفتر سیزدهم، دفتر نشر معارف، قم، اول، 1382 ش.

«ت»

163 - تاریخ طبری) تاریخ الامم و الملوك (: الطبری) م. 310 ق. (، به کوشش گروهی از علما، بیروت، اعلامی، 1403 ق؛

164 - تاریخ سامرا، شیخ ذبیح الله محلاتی،

165 - تاریخ الیعقوبی: احمد بن یعقوب) م. 292 ق. (، بیروت، دار صادر، 1415 ق؛

166 - تاریخ مدینه دمشق: ابن عساکر) م. 571 ق. (، به کوشش علی شیری، بیروت، دار الفکر، 1415 ق؛

167 - تنقیح المقال فی علم الرجال: مامقانی.

168 - تاریخ محمدی، شیخ حسن کاشی.

169 - تاریخ طبری.

170 - تواریخ النبی و الال، الشیخ محمدتقی تستری.

171 - تذکره الخواتین.

172 - تفسیر الکبیر: الفخر الرازی) م. 606 ق. (، قم، دفتر تبلیغات، 1413 ق؛

173 - تفسیر کنزالفوائد، میرزا محمدالمشهدی القمی، تحقیق مجتبی عراقی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، 1407 ق.

174 - تفسیر صافی، ملا محسن فیض کاشانی، تحقیق شیخ ع حسین اعلامی، تهران، مکتبه الصدر، 1416 ق.

«ج»

175 - جامع البیان: الطبری) م. 310 ق. (، به کوشش صدقی جمیل، بیروت، دار الفکر، 1415 ق؛

176 - جرعه ای از کوثر: سبجانی نسب، علیرضا، پژوهشی پیرامون اسامی و القاب فاطمه زهراء (علیه السلام).

177 - جلوه های اعجاز معصومین، صص 393-394.

178 - جلاءالعیون: علامه مجلسی.

«ج»



180 - چهل داستان و چهل حدیث از امام حسن عسکری (علیه السلام)، عبدالله صالحی. انتشارات مهدی یار قم.

«ح»

181 - ح ق یقین: علامه مجلسی. چاپ ذوی القربی، قم.

182 - حاشیه بحار الانوار:

183 - حبیب السیر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی (خواندامیر)، کتابفروشی خیام.

184 - حیاة الامام محمد باقر علیه السلام، باقر شریف القرشی، بیروت، دارالبلاغه.

185 - حیاة الامام العسکری (علیه السلام)، محمّد جواد طوسی.

«خ»

186 - خصائص فاطمیه، محمدباقر گجوری مازندرانی، تحقیق صادق حسن زاده، ناشر آل علی، چاپخانه سرور.

187 - خدمات متقابل اسلام و ایران: صدرا، قم، نهم، 1357 ش.

«د»

188 - دائره المعارف بزرگ اسلامی: زیر نظر بجنوردی، مرکز دائره المعارف بزرگ، تهران، 1372 ش؛

189 - دائره المعارف قرآن کریم: مرکز فرهنگ و معارف قرآن، قم، بوستان کتاب، 1386 ش؛

190 - دلائل النبوه: البیهقی) م. 458 ق. (، به کوشش عبدالمعطی، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1405 ق؛

191 - داستان دوستان، محمّدی ری شهری.

192 - داستان ازدواج معصومین (علیه السلام) ابراهیم بابائی آملی، نشر نجبا، قم، دوم، 1381 ش.

193 - دایره المعارف تشیع: نشر شهید سعید محبّی، تهران، 1375.

«ر»

194 - رجال برقی، برقی، ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد، نسخه خطی، شمار 18/6955، کتابخانه مرکزی 49 دانشگاه تهران، و انتشارات دانشگاه تهران، شماره 857، همراه رجال ابن داوود 1342 ش.

روضه الواعظین: الفتال النیشابوری) م. 508 ق. (، به کوشش سید محمد مهدی، قم، الرضی؛

195 - روض الفائق.

196 - رياحين الشريعة، محمد آخوندی، تألیف ذبیح الله محلاتی، در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه

ص: 782

197 - ریحانه الادب: میرزا محمدعلی مدرس تبریزی، انتشارات خیام، 1374؛

198 - ره آورد خانه خدا، فروزنده مستوفی، (دژی 1349).

«ز»

199 - زیارت جامعه کبیره.

200 - زندگی‌نامه فاطمه بنت اسد.

201 - زنان فاضله در صحنه دانش و اندیشه، نعمت الله حسینی (کهلائی)، انتشارات عصر انقلاب، زمستان 1384

202 - زنان مرد آفرین تاریخ: محمد محمدی اشتهااردی، قم، مؤسسه انتشارات نبوی، 1376، 203 - 204 - زندگانی عسکریین (علیه السلام)، ابوالقاسم سحاب.

205 - زندگانی علی بن الحسین (علیه السلام)، سید جعفر شهیدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، پنجم، 1373 ش؛

206 - زندگانی امام صادق جعفر بن محمد (علیه السلام)، شهیدی، سید جعفر، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1384 ش.

207 - زنان مرد آفرین تاریخ، محمد محمدی اشتهااردی.

208 - زندگانی رهبران اسلام (انوار البهیة)، شیخ عباس قمی، ترجمه سید محمد صفحی، اسلامیه، تهران، 1360 ش.

209 - زندگانی حضرت مهدی (عج) «حیب الله طاهری، ص 183، نشر مشهور، قم، اول، 1378 ش.

210 - زندگانی امام زین العابدین (علیه السلام)، عبدالرزاق مقرر، ترجمه حیب روحانی.

211 - زندگانی حضرت امام حسین سید الشهداء (ثارالله)، عمادزاده.

212 - زن در آینه جلال و جمال، ص 168، آیه الله جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، 1375 ش.

213 - زندگانی رهبران اسلام.

«س»

214 - سبل الهدی: محمد بن یوسف الصالحی) م. 942 ق. (، به کوشش عادل احمد و علی محمد، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1414

ق؛

215 - سيره المصطفى نظره جديده: هاشم معروف الحسنى) م. 1404 ق.، بيروت، دار التعارف،

ص: 783

216 - سیرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، ابن هشام، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، تصحیح مهدوی، خوارزمی، چاپ دوم، 1361.

217 - سیمای فاطمه ی زهرا (س) در قرآن و عترت.

218 - سیمای آفتاب:

219 - سیری در سیره ائمه اطهار (علیه السلام).

220 - سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (علیه السلام)، علی اکبر ذاکری، دفتر تبلیغات اسلامی، دوم، 1373 ش.

221 - سیر اعلام النبلاء، ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، موسسه الرساله، بیروت، 1405 ق.

222 - سفینه البحار: حاج شیخ عباس قمی.

223 - سلسله آل بیت النبوی (ص).

224 - سیره حلبی: به نقل از فروغ ابدیت.

«ش»

225 - شرف النبوی صلی الله علیه و آله: ابوسعید واعظ خرگوشی) م. 406 ق. (، به کوشش روشن، تهران، بابک، 1361 ش؛

226 - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیا الکتب العربیه، 1378 ق.

«ع»

227 - عوالم المعارف الاحوال من الآیات و الاخبار و الاقوال.

«ف»

228 - فاطمه بنت أسد علیها السلام، بانوان نمونه، مصطفی محمدی اهوازی، قم، انتشارات نورالسجّاد، اسفند 1378.

229 - فروغ ولایت، جعفر سبحانی، انتشارات توحید، سال 1380.

230 - فاطمه تجلیگاه انوار آفرینش، سید مجتبی برهانی؛ به نقل از احقاق الحق.

231 - فرائد السمطین:





232 - فاطمه ی زهرا (س)، شادمانی دل پیامبر، رحمانی همدانی، احمد.

233 - فاطمه ی زهرا (س) در کلام اهل سنت.

«ک»

234 - كشف الغمّه فی معرفه الائمه، العلامة المحقق ابی الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربلی،

بیروت، دار الكتاب الاسلامی، 1401، ه. ق.

235 - کمال الدّین، (کمال الدّین)، ترجمه کمره ای.

«گ»

236 - گنجینه های ویران.

«م»

237 - معصوم هفتم و هشتم، ص 5، جواد فاضل، مؤسسه مطبوعاتی علمی.

238 - مسند الامام العسکری (علیه السلام)، عزیزالله عطاردی،

239 - معالم الزلفی فی معارف النشأه الاولى و الاخری: سید هاشم بحرانی) م. 1107 ق. (، تهران؛

240 - مکه در بستر تاریخ: نعمت الله صفری، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، 1386 ش؛

241 - مناقب آل ابی طالب: ابن شهر آشوب) م. 588 ق. (، به کوشش گروهی از اساتید، نجف، المکتبه الحیدریه، 1376 ق؛

242 - مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، تحقیق کاظم المظفر، قم، دارالکتب الاسلامیه، 1288 ش.

243 - مناقب ابن شهر آشوب،

244 - مقتل الحسین خوارزمی.

245 - مؤسسه فرهنگی موعود عصر (عج)، (1391).

246 - میقات حج (فصلنامه): تهران، حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت؛ نقد و بررسی گزارش های زندگانی پیش از بعثت

پیامبر صلی الله علیه و آله: رمضان محمدی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، 1387 ش.

247 - مادر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بنت الشاطی، ترجمه احمد بهشتی، سازمان تبلیغات اسلامی.

248 - معارف و معاريف:.

249 - معجم البلدان:.

ص:785

250 - مهدي موعود، ترجمه علی دوانی.

251 - منتهی الآمال: شیخ عباس قمی.

252 - مسند احمد: به نقل از پاسخ به شبهات عزاداری، آقای رجبی.

253 - مجمع الزوائد؛ الهیثمی، دارالکتب العلمیه - بیروت، 1988 م؛

254 - محدثات الشیعه، دکتر نهلا غروی نائینی.

«ن»

255 - ناسخ التواریخ حضرت علی بن الحسین السجاد (علیه السلام) مؤسسه مطبوعات دینی، قم.

256 - نجم الثاقب: محدث نوری.

257 - نهاییه الارب، نویری، ترجمه دامغانی.

«و»

258 - وسائل الشیعه: شیخ حر عاملی.

ص: 786

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

